صحیح البخاری

مؤلف:

محمد بن اسماعیل بخاری

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

جلد ششم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمۀ فارسی
جلد ششم

مترجم:
عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی - عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری / مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: ج ۶
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۰۵-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی - فارسی
یادداشت	: ج ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت - قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۲-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد ششم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم - ۱۳۹۲
شمارگان	:	۱۵۰۰ نسخه
چاپخانه	:	دقت (خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۰۵-۱
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۵۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

٦٧- كِتَاب النِّكَاح

١- باب: التَّرْغِيبِ فِي النِّكَاحِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾. [النساء: ٣].

٥٠٦٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ بْنُ أَبِي حُمَيْدٍ الطَّوِيلُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ ابْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ: جَاءَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلَا أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلَا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». [أخرجه مسلم: ١٤٠١ باختلاف].

۶۷ـ کتاب نکاح

باب ـ ۱: تشویق‌کردن به نکاح[1]

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «پس نکاح کنید هر چه شما را خوش آید از زنان».

(سورهٔ نساء: آیهٔ ٤)

٥٠٦٣ ـ از محمد بن جَعْفر، از حُمَیْد بن ابی حُمَید الطَّویل روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: گروهی سه نفره به سوی خانه‌های همسران[2] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند در حالی که از عبادت پیامبر صلی‌الله علیه وسلّم) می‌پرسیدند. آنگاه که آگاه شدند، گویی عبادت آن حضرت را اندک پنداشتند و گفتند: ما کجاییم که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برابری کنیم؟ همانا خداوند گناهان پیشین و پسین وی را بخشیده است. یکی از ایشان گفت: اما من، همهٔ شب را نماز می‌گزارم، و دیگری گفت: من تمام سال را روزه می‌گیرم

۱- ازهری می‌گوید که نکاح در اصل لغت به معنی وطی است و اطلاق آن بر تزویج از آن است که سبب وطی است، یعنی اطلاق اسم مسبب بر سبب است و به این ناظر است فرمودهٔ امام بزرگوار ابو حنیفه که فرمود حقیقت در وطی و مجاز در عقد است: بعضی می‌گویند که حقیقت در عقد و مجاز در وطی است.

زجاج می‌گوید که در کلام عرب به هر دو معنی موضوع است. نکاح، نزد حنفیه از عبادات مستحبه است و نزد شافعیه از معاملات است نه از عبادات. بعضی علما به وجوب نکاح نظر داده‌اند. «تیسرالقاری»

۲- مراد از آن میمونه بنت حارث است که آن حضرت در ذی‌القعدهٔ سال هفتم هجرت، پس از ادای عمرةالقضاء، با وی ازدواج کرد. زفاف وی نیز در موضع سَرِف در دوازده میلی مکه صورت گرفته بود. وفات وی را از سال ۵۱ یا ۵۳ هجرت گفته‌اند.

و افطار نمی‌کنم، و دیگری گفت: من از زنان کناره می‌گیرم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. پس رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و فرمود: «شمایید که چنین و چنان گفتید؟ آگاه باشید به خدا که من ترساننده‌ترین شما به خداوند هستم، و پرهیزگارترین شما به خداوند شما، ولی روزه می‌گیرم و روزه نمی‌گیرم و (شب) نماز می‌گزارم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم. پس هرکه از سنّت من دوری جوید، از من نیست».

٥٠٦٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ٣]. قَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا، يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ صَدَاقِهَا، فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فَيُكْمِلُوا الصَّدَاقَ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ. [راجع: ٢٤٩٤، اخرجه مسلم: ٣٠١٨، مطولاً].

٥٠٦٤ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که وی از عایشه (رضی‌الله عنها) دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی سؤال کرده‌است:

«و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دو، سه یا چهار تا به زنی گیرید، پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده‌اید، اکتفا کنید. این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید».

(سورهٔ نساء: آیهٔ ۳)

عایشه گفت: ای پسر خواهرم، دختری یتیم در کنار ولیّ خود به سر می‌برد، و ولیّ او به مال و جمال آن دختر یتیم چشم دوخته بود و می‌خواست که او را به مَهری کمتر از مهر مثل آن به ازدواج خود درآورد. پس [اولیای دختران یتیم] از نکاح با ایشان منع شدند، مگر آنکه در مورد ایشان عدالت کنند و مهرشان را کامل بدهند و مأمور شدند که به جز از آن دختران یتیم با زنان [دیگر] ازدواج کنند.

٢- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ:

«مَن استطاع منكُمُ البَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فإنَّهُ أغَضُّ لِلبَصَرِ وأحصَنُ لِلفَرْجِ».

وَهَلْ يَتَزَوَّجُ مَنْ لا أَرَبَ لَهُ فِي النِّكَاحِ ؟

٥٠٦٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عَلْقَمَةَ قال: كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ، فَلَقِيَهُ عُثْمَانُ بِمِنًى، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ، إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، فَخَلَوَا، فَقَالَ عُثْمَانُ: هَلْ لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ فِي أَنْ نُزَوِّجَكَ بِكْرًا تُذَكِّرُكَ مَا كُنْتَ تَعْهَدُ؟ فَلَمَّا رَأَى عَبْدُاللَّهِ أَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى هَذَا أَشَارَ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا عَلْقَمَةُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَمَا لَئِنْ قُلْتَ ذَلِكَ، لَقَدْ قَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». [راجع: ١٠٩٥، أخرجه مسلم: ١٤٠٠، بذكر ((أغض... وأحصن))]

٣- باب: مَنْ لَمْ يَسْتَطِعِ الْبَاءَةَ فَلْيَصُمْ

٥٠٦٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال: حَدَّثَنِي عُمَارَةُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ

باب ـ٢:

فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «هر یک از شما که توان ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، همانا ازدواج چشم را [از حرام] بازدارنده‌تر و عورت را (از زنان) نگاه دارنده‌تر است.» و اینکه آیا کسی که نیازی به ازدواج ندارد، باید ازدواج کند؟

٥٠٦٥ ـ از ابراهیم روایت است که عَلْقَمَه گفت: من با عبدالله (ابن مسعود) بودم و عثمان (بن عفّان) در مِنی با وی ملاقات کرد و به او گفت: ای ابوعبدالرحمَن، با تو کاری دارم. هر دو خلوت کردند. عثمان گفت: ای ابو عبدالرحمَن آیا تو را به این نیازی هست که دوشیزه‌ای را به ازدواج تو درآوریم که دوران شباب تو را به یاد آورد؟

چون عبدالله (ابن مسعود) دید که او را به آن نیازی نیست به سوی من اشارت کرد و گفت: ای عَلْقَمَه! به وی نزدیک شدم، و او (به عثمان) می‌گفت: آگاه باش! اگر تو این را گفتی به تحقیق که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفته است: «ای گروه جوانان، اگر کسی از شما توانایی ازدواج دارد، باید ازدواج کند و کسی که توانایی آن را ندارد، بر اوست که روزه بگیرد، همانا روزه کاهش‌دهندۀ شهوت اوست.

باب ـ ٣: کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد.

٥٠٦٦ ـ از عبدالرحمَن بن یزید روایت است که گفت: با علقمه و اَسْوَد نزد عبدالله (ابن مسعود) رفتیم. عبدالله گفت: ما جوانانی بودیم

يَزِيدَ قال: دَخَلْتُ مَعَ عَلْقَمَةَ وَالأَسْوَدِ عَلَى عَبْدِاللَّهِ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ شَبَابًا لا نَجِدُ شَيْئًا، فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». [راجع: ۱۹۰۵. اخرجه مسلم: ۱۴۰۰].

که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم و به چیزی (از مال) قادر نبودیم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «ای گروه جوانان، کسی که استطاعت ازدواج را دارد، باید ازدواج کند، همانا ازدواج، چشم را از [حرام] بازدارنده‌تر و عورت از [از زنا] نگاه‌دارنده‌تر است. و کسی را که توانایی ازدواج نیست بر اوست که روزه بگیرد، همانا روزه برای او کاهش‌دهندهٔ شهوت است.

٤- باب: كَثْرَةِ النِّسَاءِ

باب ـ ۴: با زنان زیاد ازدواج کردن.

٥٠٦٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قال: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ قال: حَضَرْنَا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ جَنَازَةَ مَيْمُونَةَ بِسَرِفَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذِهِ زَوْجَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَإِذَا رَفَعْتُمْ نَعْشَهَا فَلَا تُزَعْزِعُوهَا وَلَا تُزَلْزِلُوهَا وَارْفُقُوا، فَإِنَّهُ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ تِسْعٌ، كَانَ يَقْسِمُ لِثَمَانٍ وَلَا يَقْسِمُ لِوَاحِدَةٍ. [أخرجه مسلم: ۱۴۶۵].

۵۰۶۷ ـ از عَطَاء روایت است که گفت: ما به همراهی ابن عباس به مراسم جنازهٔ مَیْمُونَه (رضی‌الله عنهما)، در موضع سَرِف حاضر شدیم. ابن عباس گفت: این همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است. پس آنگاه که جنازه را برمی‌دارید، آن را تکان ندهید و مجنبانید و به آهستگی انتقال دهید، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نُه زن داشت و نوبت شبانه را به هشت زن تقسیم می‌کرد و به یکی از ایشان تقسیم نمی‌کرد.[1]

٥٠٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، وَلَهُ تِسْعُ نِسْوَةٍ.

و قال لي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۶۸. أخرجه مسلم: ۳۰۹، باختلاف].

۵۰۶۸ ـ از سعید از قَتَاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در یک شب بر زنان خود دور می‌زد و در حالی که نُه زن داشت.

[امام بخاری می‌گوید] خَلِیْفه به من گفت: به ما یزید بن زُرَیْع از سعید، از قتاده روایت کرده است که انس به ایشان از پیامبر (صلی‌الله علیه

۱- سَوْده بنت زمعه که به سنین پیری رسیده بود، نوبت خود را به عایشه (رضی‌الله عنه) داده بود.

وسلّم) روایت کرده است.

٥٠٦٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ الأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ رَقَبَةَ، عَنْ طَلْحَةَ الْيَامِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: هَلْ تَزَوَّجْتَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَتَزَوَّجْ، فَإِنَّ خَيْرَ هَذِهِ الأُمَّةِ أَكْثَرُهَا نِسَاءً.

۵۰۶۹ ـ از سَعید بن جُبَیْر روایت است که گفت: ابن عباس به من گفت: آیا ازدواج کردی؟ گفتم: نی. گفت: ازدواج کن، زیرا بهترین این امت کسی است که زنان زیاد دارد.

٥- باب: مَنْ هَاجَرَ أَوْ عَمِلَ خَيْرًا لِتَزْوِيجِ امْرَأَةٍ فَلَهُ مَا نَوَى

باب ـ ۵: کسی که هجرت کند یا کاری نیک کند تا با زنی ازدواج نماید، پاداش او همان است که نیّت کرده است.

٥٠٧٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْعَمَلُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١. أخرجه مسلم: ١٩٠٧ بلفظ آخر].

۵۰۷۰ ـ از عَلْقَمَة بن وَقّاص روایت است که عُمر بن خَطّاب (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «[پاداش] عمل به نیّت بستگی دارد، و [پاداش او] همان است که آن را نیّت کرده است. پس کسی که هجرت وی به خاطر خدا و رسول اوست، پس هجرت او برای [رضای] خدا و رسول اوست، و کسی که هجرت او به خاطر رسیدن به دنیا، یا ازدواج با زنی باشد، پس [پاداش او] همان است که به سوی آن هجرت کرده است.»

٦- باب: تَزْوِيجِ الْمُعْسِرِ الَّذِي مَعَهُ الْقُرْآنُ وَالإِسْلَامُ

باب ـ ۶: ازدواج مرد تنگدستی، که (حافظ) قرآن، و مسلمان است.

فِيهِ سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ٢٣١٠].

سَهْل بن سَعْد، آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٠٧١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا نَسْتَخْصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ٤٦١٥. أخرجه مسلم: ١٤٠٤، بزيادة].

۵۰۷۱ ـ از قَیْس روایت است که ابن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: ما به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) جهاد می‌کردیم در حالی که زنان با ما نبودند، گفتیم: یا رسول‌الله! آیا

خودمان را خصی نکنیم؟ و آن حضرت ما را از آن منع کرد.[1]

٧- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ لأخِيهِ:

انْظُرْ أيَّ زَوْجَتَيَّ شِئْتَ حَتَّى أنْزِلَ لَكَ عَنْهَا.

رَوَاهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ [راجع: ٢٠٤٨].

باب ـ ٧: سخن مردی به برادر خود: ببین که کدام یک از این دو زن را می‌خواهی تا به خاطر تو از وی بگذرم.

عبدالرحمن بن عوف، آن را روایت کرده است.

٥٠٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ قَالَ: سَمِعْتُ أنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَدِمَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ الأنْصَارِيِّ، وَعِنْدَ الأنْصَارِيِّ امْرَأتَانِ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ أنْ يُنَاصِفَهُ أهْلَهُ وَمَالَهُ، فَقَالَ: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أهْلِكَ وَمَالِكَ، دُلُّونِي عَلَى السُّوقِ، فَأتَى السُّوقَ، فَرَبِحَ شَيْئًا مِنْ أقِطٍ وَشَيْئًا مِنْ سَمْنٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ أيَّامٍ وَعَلَيْهِ وَضَرٌ مِنْ صُفْرَةٍ، فَقَالَ: «مَهْيَمْ يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ». فَقَالَ: تَزَوَّجْتُ أنْصَارِيَّةً، قَالَ: «فَمَا سُقْتَ إلَيْهَا». قَالَ: وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: «أوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩].

أخرجه مسلم: ١٤٢٧، آخره بلفظ مختلف، وزيادة «فبارك الله لك»]

٥٠٧٢ ـ از سُفیان، از حُمَیدالطَّویل روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت:

عبدالرحمن بن عَوف (از مکه به مدینه) آمد، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان او و سَعد بن رَبیع انصاری رابطهٔ برادری برقرار کرد. سعد بن ربیع انصاری، دو زن داشت. وی به عبدالرحمَن بن عوف پیشنهاد کرد که زنان و مال خود را با وی به نصف تقسیم کند.

عبدالرحمَن گفت: خداوند بر زنان تو و مال تو برکت ارزانی کند، مرا (فقط) به بازار راهنمایی کن. وی به بازار آمد و از معاملهٔ (خرید و فروش) کشک و روغن، چیزی فایده به دست آورد.

پس از چند روز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که در [لباس] وی خوشبویی زردگون مشاهده می‌شود. فرمود: «این به خاطر چیست ای عبدالرحمن؟» گفت: با زنی انصاری ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «مَهرش را چند دادی؟» گفت: به مقدار هستهٔ خرما از طلا.

[1]- از این حدیث پیداست که خصی کردن در آدمی حرام است، صغیر باشد یا کبیر، زیرا در آن تغییر خلقت خدا، و قطع نسل و تعذیب انسان است. بغوی گفت در حیوانی که ماکول نیست حرام است و در حیوان ماکول رواست. (تیسیرالقاری)

آن حضـرت فرمود: «مهمانی کن ولو به (ذبح) گوسفندی باشد.»[۱]

٨- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّبَتُّلِ وَالْخِصَاءِ

٥٠٧٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَاب: سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: يَقُولُ سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاص يَقُولُ: لَقَدْ رَدَّ ذلِكَ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُون، التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَذِنَ لَهُ لاخْتَصَيْنَا. [انظر: ٥٠٧٤. اخرجه مسلم: ١٤٠٢].

باب ـ ٨: آنچه ناپسند است از پرهیز از ازدواج و خصی کردن.

٥٠٧٣ ـ از ابن شـهاب، از سَـعید بن مُسیَّب روایت اسـت کـه که سَـعْد بن ابـی وَقّاص می‌گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) (تقاضای) عثمان بـن مَظعُون را مبنی بر پرهیز از ازدواج رد کـرد، اگر به وی اجازه می‌داد ما خودمـان را خصی می‌کردیم. (از مباشـرت با زنان دوری می‌گزیدیم)

٥٠٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاص يَقُولُ: لَقَدْ رَدَّ ذَلِكَ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - عَلَى عُثْمَانَ ابْنِ مَظْعُون، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبَتُّلَ لاخْتَصَيْنَا. [راجع: ٥٠٧٣. أخرجه مسلم: ١٤٠٢].

٥٠٧٤ ـ از زُهری (ابن شـهاب) از سـعید بن مُسَـیَّب روایت است که سـعد بن ابی وَقّاص می‌گفـت: این را به تحقیق رد کرد، یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (تقاضـای) عثمان ابن مَظْعُـون را. اگر دوری گزیدن از زنان را به وی اجازه می‌داد، ما خود را خصی می‌کردیم.

٥٠٧٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْس قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّه: كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَلَيْسَ لَنَا شَيْءٌ، فَقُلْنَا أَلا نَسْتَخْصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ . الآيـة [المائدة:٨٧]. [راجـع: ٤٦١٥. أخرجـه مسلم: ١٤٠٤].

٥٠٧٥ ـ از اسـماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله (ابن مسـعود) گفت: ما به همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) جهاد می‌کردیم و چیزی (مال یا زن) با خود نداشتیم، پس گفتیم: آیا خـود را خصی نکنیم؟ آن حضرت ما را از این کار منع کرد، سـپس بـه ما اجازه داد که با زنی به جامه نکاح کنیم (نکاح موقت) بعد، آن حضرت بر ما خواند:

۱- عبدالرحمن بن عوف در زمرهٔ عشرهٔ مبشّره (ده یار بهشتی) است که از طریق تجارت ثروتمند شده بود و باری از مال خود کاروانی به شام فرستاده بود، وی در حالت نمازگزاردن بود که آواز طبل مواصلت کاروان را شنید و از اینکه کاروان وی به سلامت بازگشته بود به وی خوشی و شادمانی دست داد و در حضوری که در نماز داشت فتوری راه یافت. وی به جبران آن فتور همهٔ اموال را در همان ساعت در راه فقرا وقف کرد. «تیسرالقاری، ج ۵، ص ۲۸»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفادهٔ] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.»[1]
(سورهٔ المائده: آیهٔ ۸۷)

٥٠٧٦ -وَقَالَ أَصْبَغُ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلاَ أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاَقٍ: فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ» [انظر في القدر، باب ٢].

۵۰۷۶ ـ از ابن شهاب، از ابو سَلَمَه روایت است که ابو هریره (رضی‌الله عنه) گفت:
گفتم: یا رسول‌الله، من مردی جوانم و از آن می‌ترسم که خودم را به زنا بیفکنم و چیزی نمی‌یابم که با آن با زنان ازدواج کنم. آن حضرت خاموش ماند، سپس سخنم را تکرار کردم، آن حضرت خاموش ماند، سپس (برای بار سوم) سخنم را تکرار کردم. آن حضرت خاموش ماند، سپس (برای بار چهارم) سخنم را تکرار کردم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای ابوهریره، قلم (تقدیر) بر آنچه بدان مواجه خواهی شد، خشک گردیده است[2] از اینکه خود را خصی کنی یا نکنی (تفاوتی نمی کند).»

٩- باب: نِكَاحِ الأَبْكَارِ

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: قال ابْنُ عَبَّاسٍ لِعَائِشَةَ: لَمْ يَنْكِحِ النَّبِيُّ ﷺ بِكْرًا غَيْرَكِ [راجع: ٤٧٥٣].

باب ـ ۹: ازدواج با دوشیزگان.

و ابن ابی مُلَیْکه گفت: ابن عباس به عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دوشیزه‌ای

۱- اشارت به نکاح متعه است. از این حدیث معلوم می‌شود که ابن مسعود نکاح متعه را حلال می‌دانست... صحیح آن است که متعه در غزوه‌ای حلال بوده باشد. و پس از آن حلیت آن منسوخ گشت، باز وقت دیگر حلال شد و سپس حلیت آن منسوخ گشت تا آن‌که آن حضرت رحلت کرد. عمر بن خطّاب آن را جداً منع کرد. «تیسرالقاری»
در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده: سپس این نوع نکاح برای همیشه منع گردید.
۲- یعنی آنچه بر تو تقدیر است همان خواهد شد.

٥٠٧٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه قال: حَدَّثَني أخي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أبيه، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، أرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفيه شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ منْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ منْهَا، في أيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعيرَكَ؟ قال: «في الَّذي لَمْ يُرْتَعْ منْهَا». تَعْني أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا.

به‌جز تو ازدواج نکرده است.

۵۰۷۷ ـ از هشـــام بن عُـــروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت:

گفتم: یا رســـول‌الله، اگر در درّه‌ای فرود آیی که در آن درختی است که از آن چیزی خورده شده و درختی بیابی که از آن چیزی خورده نشـــده، بگوی که در کدام یک شتر خود را می‌چرانی؟ فرمـــود: «در آنکه از آن چیزی خورده نشـــده» یعنی: اینکه رســـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بجز با وی با دوشیزه‌ای ازدواج نکرده است.

٥٠٧٨- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هشَام، عَنْ أبيه، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أُرِيتُكِ في الْمَنَام مَرَّتَيْنِ، إِذَا رَجُلٌ يَحْمِلُكِ في سَرَقَة حَرِير، فَيَقُولُ: هَذه امْرَأَتُكَ، فَأَكْشِفُهَا فَإِذَا هيَ أَنْت، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُنْ هَذَا منْ عنْد اللَّه يُمْضِه». [راجع: ٣٨٩٥. أخرجه مسلم: ٢٤٣٨].

۵۰۷۸ ـ از هشـــام، از پدرش روایت اســـت که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (بـــه من) گفت: «در خواب دو بار بر من نموده شـــدی که مـــردی تـــو را در پـــاره‌ای از حریر برمی‌دارد و (به من) می‌گوید: این زنِ توســـت و من آن را می‌گشـــایم و ناگاه تو را می‌بینم، و می‌گویم: اگر این حالت از جانب خدا باشـــد، آن را ارزانی می‌دارد.»

١٠- باب: تَزْوِيجِ الثَّيِّبَات

باب ـ ۱۰: ازدواج با زنان شوهر دیده(بیوه).

وَقَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: قال لِيَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أخَوَاتِكُنَّ» [راجع: ٥١٠١].

و اُمّ‌ حَبیبَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به من گفت: «دختران خـــود را (برای ازدواج) بر مـــن عرضه نکنید و نه هم خواهران خویش را.»[۱]

٥٠٧٩- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَان: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: حَدَّثَنَا سَيَّارٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِر بْنِ عَبْدِاللَّه قال: قَفَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ منْ غَزْوَة، فَتَعَجَّلْتُ عَلَى بَعير لي قَطُوف، فَلَحقَني رَاكِبٌ منْ خَلْفي، فَنَخَسَ بَعيري بِعَنَزَة كَانَتْ مَعَهُ، فَانْطَلَقَ

۵۰۷۹ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر بـــن عبدالله گفت: به همراهـــی پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) از غزوه‌ای برگشـــتیم، من شـــتر

۱- بنابر قول آن حضرت، خطاب به همسران وی است و از آن معلوم می‌شود که آنها شوهر دیده بودند و دخترانی داشتند. «تیسرالقاری»

بَعِيرِي كَأَجْوَدِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ الْإِبِلِ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا يُعْجِلُكَ». قُلْتُ: كُنْتُ حَدِيثَ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: «أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ». قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، قَالَ: «أَمْهِلُوا، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ». [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

کُندرَوی خود را به شتاب می‌راندم، سواری از دنبال من آمد و با نیزه‌ای که با خود داشت شتر مرا خراشـید، شترم با چنان تندی که تو شتر را دیده‌ای، راهی شـد. ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دیـدم که گفت: «چه چیـز تو را به شتاب وا داشته است؟»

گفتم: من نو داماد می‌باشـم. فرمود: آیا دوشیزه اسـت یا بیـوه؟ گفتم: بیـوه. فرمـود: «چرا با دوشـیزه‌ای ازدواج نکـردی کـه بـا او بازی می‌کـردی و او بـا تو بـازی می‌کـرد.» جابر می‌گوید: چون خواسـتیم که (به مدینه) درآییم، آن حضرت فرمود: «آهسته شوید تا آنکه شب درآید (آغاز شـب) تا زن دور از شـوهر، موی ژولیده را شانه کشد و موی زاید را بزداید.»

٥٠٨٠- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَارِبٌ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: تَزَوَّجْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَزَوَّجْتَ». فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا، فَقَالَ: «مَا لَكَ وَلِلْعَذَارَى وَلِعَابِهَا».

فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، فَقَالَ عَمْرٌو: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ؟». [راجع: ٤٤٣. أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، وللمساقاة: ١٠٩].

۵۰۸۰ ـ از شُـعبه، از مُحارب روایت است که جابـر بن عبدالله (رضـی‌الله عنه) می‌گفت: من ازدواج کردم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «با چه زنی ازدواج کردی؟» گفتم: با زنی شـوهردیده ازدواج کردم. فرمود: «تو را چه حال اسـت که دوشیزگان و بازی با آنان را بگذاشتی.»

(محارب) می‌گوید: این موضوع را به عَمْرو بن دینار یادآوری کـردم. عمرو گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسّـلم) به من گفت: «چرا با دوشـیزه‌ای ازدواج نکـردی که با او بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟»

۱۱- باب: تَزْوِيجِ الصِّغَارِ مِنَ الْكِبَارِ

۵۰۸۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ عِرَاكٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَبَ عَائِشَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ، فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلَالٌ».

باب ـ ۱۱: ازدواج خوردسال با بزرگسال.

۵۰۸۱ ـ از عُروه روایت اســت که گفت: همانا پیامبر(صلی‌الله علیه وسّلم) عایشه را از ابوبکر خواستگاری کرد، ابوبکر به او گفت: من برادر تو می‌باشــم. آن حضرت بــه ابوبکر گفت: «تو در دیــن خدا و کتاب او برادرم می‌باشــی و او (عایشه) بر من حلال است.»

۱۲- باب: إِلَى مَنْ يَنْكِحُ،

وَأَيُّ النِّسَاءِ خَيْرٌ، وَمَا يُسْتَحَبُّ أَنْ يَتَخَيَّرَ لِنُطَفِهِ مِنْ غَيْرِ إِيجَابٍ.

۵۰۸۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الإِبِلَ صَالِحُ نِسَاءِ قُرَيْشٍ، أَحْنَاهُ عَلَى وَلَدٍ فِي صِغَرِهِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». [راجع: ۳۴۳۴. أخرجه مسلم: ۲۵۲۷].

باب ـ ۱۲: با چگونه زنی ازدواج کنید

و کــدام یک از زنان برای ازدواج بهتر اســت؟ و کدام زن بــرای گزینش تولید نســل نیکوتر است؟ بدون آنکه این کار واجب باشد.

۵۰۸۲ ـ از اَعْــرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمــود: «بهترین زنــان شترســوارانـد که زنان نیکــوکار قریش‌انــد؛ کــه بر فرزند خردســال خویش مهربانند و رعایت نگهداری مال شوهر کنند.»

۱۲- باب: اتِّخَاذِ السَّرَارِيِّ، وَمَنْ أَعْتَقَ جَارِيَتَهُ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا

باب ـ ۱۲: داشــتن کنیزان همبســتر، و کسی که کنیز خود را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود.

۵۰۸۳- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ: حَدَّثَنَا الشَّعْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَتْ عِنْدَهُ وَلِيدَةٌ، فَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، وَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ. وَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِي فَلَهُ أَجْرَانِ. وَأَيُّمَا مَمْلُوكٍ أَدَّى حَقَّ مَوَالِيهِ وَحَقَّ رَبِّهِ فَلَهُ

۵۰۸۳ ـ از ابوبُــرده، از پــدرش روایت اســت که رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «هر مردی که کنیزی داشــت، پس او را تعلیم می‌دهد و نیکــو تعلیم داد و او را ادب نمود و نیکو ادب نمود. سپس آزادش می‌کند و با وی ازدواج کرد، او را دو پاداش است. و هر مردی از اهل کتاب که به پیامبر خود ایمان آورده و به من ایمان آورده اســت او را دو پاداش است، و

أَجْرَانِ».

قال الشَّعْبِيُّ: خُذْهَا بِغَيْرِ شَيْءٍ، قَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَرْحَلُ فِيمَا دُونَهَا إِلَى الْمَدِينَةِ.

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ، عَنْ أَبِي حُصَيْنٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَعْتَقَهَا ثُمَّ أَصْدَقَهَا». [راجع: ۹۷. أخرجه مسلم: ۱۵٤. وفي النكاح بقطعة الجارية: ۸٦].

هر غلامی که حق مالک و حق پروردگار خود را ادا کند او را دو پاداش است.»

شعبی گفته است: این (فتوی) را بدون چیزی (مزد) بگیر. همانا مردم برای حدیثی کمتر از این به مدینه سفر می‌کردند.

و ابوبکر گفته است که ابو حَصین، از ابو بُرده، از پدر خود روایت کرده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کنیز را آزاد نمود، سپس (برای ِازدواج) مَهر او را داد.»

٥٠٨٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ: بَيْنَمَا إِبْرَاهِيمُ مَرَّ بِجَبَّارٍ وَمَعَهُ سَارَةُ - فَذَكَرَ الْحَدِيثَ - فَأَعْطَاهَا هَاجَرَ، قَالَتْ: كَفَّ اللَّهُ يَدَ الْكَافِرِ وَأَخْدَمَنِي آجَرَ». قال أَبُو هُرَيْرَةَ: فَتِلْكَ أُمُّكُمْ يَا بَنِي مَاءِ السَّمَاءِ. [راجع: ۲۲۱۷. أخرجه مسلم: ۲۷۳۱، مطولاً].

٥٠٨٤ ـ از جَریر بن حازم، از اَیّوب، از محمّد (ابن سیرین) از ابو هریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: همچنان روایت است از حَمّاد بن زَیْد، از اَیّوب، از محمّد (ابن سیرین) از ابو هریره (که آن حضرت فرموده است): «ابراهیم به جز سه دروغ نگفته است (که این یکی از آنهاست) در حالی که ابراهیم از (قلمرو پادشاهی) ظالم می‌گذشت (که زنان مردم را به زور می‌گرفت) و ساره (زن ابراهیم) با وی بود.

(حدیث را کاملاً بیان کرد) آن ظالم، کنیزی را که هاجر نام داشت به ساره داد. ساره گفت: خدا دست آن کافر را از من بازداشت و آجر را در خدمت من قرار داد.»

ابوهریره گفت: این هاجر مادر شماست، ای پسران آب آسمان[1] (ای عربها).

٥٠٨٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثًا يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، فَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، أُمِرَ بِالْأَنْطَاعِ،

٥٠٨٥ ـ از اسماعیل بن جَعفر، از حُمَید روایت است که اَنس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

۱- پسران آب آسمان، از آن گفته‌اند که ایشان در وادیها به سر می‌بردند و آب مورد استفاده‌شان آب باران بود. تفصیل آن در کتاب «انبیاء» حدیث ۳۳۵۸ آمده است.

فَأُلْقِيَ فِيهَا مِنَ التَّمْرِ وَالأَقِطِ وَالسَّمْنِ، فَكَانَتْ وَلِيمَتَهُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَقَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّأَ لَهَا خَلْفَهُ، وَمَدَّ الْحِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ النَّاسِ. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳٦٥، النكاح: ۸۷].

(صلی‌الله علیه وسـلم) میان خَیْبَر و مدینه سه شب اقامت کرد که در آن با صَفیّه بنت حُیَی ازدواج می‌نمود، من مسلمانان را به ولیمه (میهمانی ازدواج) آن حضرت فرا خواندم، در آن ولیمه نه نان بود و نه گوشت، سُفره‌ها گسترده شد و در آن خرما و کشک و روغن افکندند، و همین بود ولیمهٔ آن حضرت.
مسلمانان گفتند: آیا صَفیّه در زمرهٔ همسران آن حضرت خواهد بود و یا در زمرهٔ ملک یمین (کنیزان هم‌بستر) او؟ سپس گفتند: اگر او را در حجاب درآورد، در زمرهٔ همسران او خواهد بود و اگر در حجاب درنیاورد، ملک یمین اوست. آنگاه که آن حضرت راهی شد برای وی در پس پشت (بر شتر) خود جایی آماده کرد (که بر آن بنشیند) و میان او و مردم پردهٔ (حجاب) کشید.

۱۳- باب: مَنْ جَعَلَ عِتْقَ الأَمَةِ صَدَاقَهَا

باب ـ ۱۳: کسی که آزادی کنیزی را مهر او گردانید.

۵۰۸٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ وَشُعَيْبِ بْنِ الْحَبْحَابِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ، وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا. [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳٦٥، النكاح: ۸٤].

۵۰۸٦ ـ از حُمّاد، از ثابت و شُعیب بن الحَبْحاب از انس بن مالک روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) صَفیّه را آزاد کرد و آزادی‌اش را مهرش گردانید.

۱٤- باب: تَزْوِيجِ الْمُعْسِرِ

باب ـ ۱۴: ازدواج با مرد تنگدست.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۲].

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «اگر تنگدستند، خداوند آنان را به فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد.»

۵۰۸۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ أَهَبُ لَكَ نَفْسِي، قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ فِيهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «وَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي - قَالَ سَهْلٌ: مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا، فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، عَدَّدَهَا، فَقَالَ: «تَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰].

أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

(سورهٔ نور: آیهٔ ۳۲)

۵۹۸۷ ـ از ابو حازم، از سَهْل بن سعد ساعِدی روایت است که گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، آمده‌ام تا نفس خود را به تو ببخشم (بدون مهر در نکاح تو درآیم). رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی وی نگریست و با دید پسندیدن، به وی نظر کرد، سپس سر خود را فرو کرد. آن زن، چون دید که آن حضرت در موردش تصمیمی نگرفت در آنجا نشست. مردی از یاران آن حضرت برخاست و گفت: یا رسول‌الله، اگر تو را به وی نیازی نیست او را به ازدواج من درآور.

آن حضرت فرمود: «آیا چیزی (مال) داری؟» گفت: نی. به خدا یا رسول‌الله. فرمود: «به خانه‌ات برو و ببین که آیا چیزی یافته می‌توانی؟» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی به خدا، چیزی نیافتم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ببین، هر چند انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی به خدا، یا رسول‌الله. و انگشتری از آهن هم نبود. ولی همین ازار من. (سهل «راوی» می‌گوید: آن مرد ردایی هم نداشت) نصف این ازار (مهر) آن زن باشد.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «با ازار تو چه کار کند، اگر تو آن را بپوشی، بروی از آن چیزی نمی‌ماند و اگر آن زن بپوشد بر تو از آن چیزی نمی‌ماند.» آن مرد نشست تا آنکه نشستنش به درازا کشید، سپس برخاست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که

پشـت گردانیده راهی اسـت. فرمـود که او را فراخواننـد، وقتی که آمـد، آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن را می‌دانی؟» گفت: سـورهٔ چنیـن و چنـان را می‌دانم و آن را برشـمرد. سـپس آن حضرت گفت: «آنها را ازبَر و حفظ می‌خوانـی؟» گفت: آری. فرمود: «برو، او را به ملکیـت (ازدواج) تو درآوردم در بدل آنچه از قرآن می‌دانی.»

١٥- باب: الأَكْفَاءِ فِي الدِّينِ

وَقَوْلُهُ: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ [الفرقان: ٥٤].

باب ـ ۱۵: کُفو در دین.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و اوسـت، کسی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست.»

(سورهٔ فرقان: آیهٔ ٥٤)

٥٠٨٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِشَمْسٍ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلًى لِامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ﷺ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَمَوَالِيكُمْ﴾.

فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ الْعَامِرِيِّ - وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ - النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ. فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. [راجع: ٤٠٠٠.

أخرجه مسلم:١٤٥٣، بقطعة ((سهلة)) مطولاً بذكر الرضاع].

٥٠٨٨ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفت: ابُوحُذَیْفه، بن عُتْبـة بن ربیعة بن عبد شـمس، از آنانی که در جنـگ بدر بـه همراهی پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) حاضر شد، سـالم را به پسرخواندگی گرفت و دختر برادر خود، هِند بنت وَلِید بن عتبة بن ربیعه را به ازدواج وی درآورد. سـالم غلام آزادشدهٔ زنی از انصار بود[1] همانگونه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ، زید را به پسرخواندگی

۱- مطابقت ترجمه به حدیث این است که ابوحذیفه، برادرزاده‌اش را به ازدواج کسی درآورد که غلام آزادشده بود، پس کفائت به‌جز در دین نیست. سالِم از خیار صحابه بود که عمر (رضی‌الله عنه) در مدح وی افراط کرده و هنگام زخم‌خوردن گفته بود که اگر سالم زنده می‌بود، امر خلافت را به شورا نمی‌سپردم بلکه به وی محوّل می‌کردم تا خلافت را به هر کسی که او می‌خواست تفویض می‌کرد. سالم و ابوحذیفه در جنگ یمامه شهید شدند و اجساد ایشان را چنان یافتند که سر یکی نزدیک پای دیگری بود. (تیسرالقاری)

گرفته بود. و در دورهٔ جاهلیت چنان بود که اگر مردی، کسی را به پسرخواندگی می‌گرفت، مردم، پسرخوانده را به آن مرد نسبت می‌دادند و او از وی میراث می‌برد تا آنکه خداوند این آیه را نازل کرد: «آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید، که این نزد خدا عادلانه‌تر است، و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی و موالی شمایند.» (سورهٔ احزاب: آیهٔ ٥٤)
پسرخواندگان به نام پدرانشان نامیده شدند، و کسی که پدرش معلوم نبود، مَوْلَی نامیده می‌شد و برادر دینی بود. سپس سَهْلَة بن سُهَیْل بن عَمْروالقرشی سپس عامری ـ که وی زنِ ابوحُذَیفهٔ بن عُتبه است ـ نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا ما، سالِم را فرزند خویش می‌پنداشتیم و همانا خداوند درباره‌اش نازل کرد، آنچه خود می‌دانی.. سپس (ابوالیمان راوی) بقیهٔ حدیث را بیان کرد.

٥٠٨٩- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ لَهَا: «لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ». قَالَتْ: وَاللَّهِ لا أَجِدُنِي إلا وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، قُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ. [أخرجه مسلم:١٢٠٧]

٥٠٨٩ ـ از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر ضُباعَة بنت زبیر درآمد و به او گفت: «شاید که قصد حج کرده‌ای؟» وی گفت: به خدا، که بیمار هستم. آن حضرت به وی گفت: «حج کن و شرط کن (که چون نسبت به مریضی از انجام مناسک عاجز آیی) بگوی: بارالها، جای اِحلال (برآمدن از احرام) من همان‌جاست که مرا (از انجام آن) باز داری.» ضُباعَه زنِ مقداد بن اَسْوَد بود.[1]

۱- ضُبَاعه از نظر نسب، هاشمیهٔ قریشی است در حالی که مقداد حلیف (هم‌پیمان) قریش بود، بنابراین کفائت نسبی معتبر نیست و کفائت (دینی اعتبار دارد امام مالک گفته که کفو در دین است و بس، و مسلمانان همه کفو یکدیگرند و رواست که عربی و موالی با زن قرشیه ازدواج کند، و

٥٠٩٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ، تَرِبَتْ يَدَاكَ». [أخرجه مسلم: ١٤٦٦].

۵۰۹۰ ـ از سعید بن ابوسعید، از پدرش، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن به خاطر چهار (صفت) نکاح می‌شود: به مال خویش و نسب خویش و جمال خویش و دین خویش، پس با زنی دیندار نکاح کن (وگرنه) دو دستت خشک شود.»

٥٠٩١- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا». قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ. قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا». قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لَا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لَا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لَا يُسْتَمَعَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». [انظر ٦٤٤٧].

۵۰۹۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل گفت: مردی (توانگر) بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گذشت، آن حضرت فرمود: «دربارۀ این مرد چه می گویید؟» گفتند: اگر زنی را خواستگار شود، سزاوار است که به نکاح وی درآید، و اگر شفاعت کند، سزاوار است که شفاعت وی پذیرفته شود و اگر سخن گوید، سخنش شنیده شود. سپس آن حضرت سکوت کرد. مردی از مسلمانان فقیر گذشت، آن حضرت فرمود: «دربارۀ این مرد چه می‌گویید؟» گفتند: اگر زنی را خواستگار شود، سزاوار است که به نکاح وی در نیاید و اگر شفاعت کند سزاوار است که شفاعت وی پذیرفته نشود و اگر سخنی گوید سخنش شنیده نشود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (مرد فقیر) بهتر است از آن‌گونه (توانگران) که زمین را پر کرده‌اند.»

این را از عمر بن خطاب و ابن مسعود و عمر بن عبدالعزیز و ابن سیرین (رضی‌الله عنه) روایت کرده‌اند و به این آیه استدلال کرده‌اند که: إِنَّ أَكْرَمَكُم عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُم. (سورۀ حجرات: آیۀ ۱۳) «همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» ابوحنیفه (رضی‌الله عنه) گفته است که قریش همه‌شان کفوِ یکدیگرند و هیچ یکی از عرب کفوِ قریش نمی‌باشد و هیچ یکی از موالی کفوِ عرب نیست و نیز گفته است که کفو نیست کسی که بر ادای و مهر و نفقۀ قدرت ندارد و نمی‌تواند که ادا نماید. و به حدیثی استدلال کرده که از ابن عمر روایت شده است: بعضی گفته‌اند که این حدیث موضوع و منکر است. «تیسرالقاری»

١٦- باب: الأَكْفَاءِ فِي المَالِ وتَزْوِيجِ المُقِلِّ المُثْرِيَةَ

٥٠٩٢- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي اليَتَامَى﴾. قَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، هَذِهِ اليَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا، وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ صَدَاقَهَا، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ. قَالَتْ: وَاسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ إِلَى ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾ [النساء: ١٢٧]. فَأَنْزَلَ اللهُ لَهُمْ: أَنَّ اليَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ جَمَالٍ وَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا وَنَسَبِهَا وَسُنَّتِهَا فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبَةً عَنْهَا فِي قِلَّةِ المَالِ وَالجَمَالِ، تَرَكُوهَا وَأَخَذُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ: فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا، إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا الأَوْفَى فِي الصَّدَاقِ. [راجع: ٢٤٩٤. أخرجه مسلم: ٣٠١٨].

باب ـ ۱۶: کُفْو بودن در مال، و ازدواج مردِ فقیر با زنِ توانگر.

۵۰۹۲ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که وی دربارهٔ آیهٔ «و اگـر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید» (سـورهٔ نساء، آیهٔ ۳)، از عایشه (رضی‌الله عنه) سؤال کرد. عایشه گفت: ای پسـرِ خواهرِ من، مراد همـان دختر یتیمی اسـت که در کنار ولیِّ خود می‌باشـد، و ولیِّ وی به جمال و مال وی چشـم دوخته اسـت و می‌خواهـد (که با ازدواج با وی) از مهر وی بکاهد. بنابراین از نکاح با ایشان منع شدند مگر آنکه مَهرِ دخترانِ یتیم را کامل بدهند. و امر شد که به‌جز از ایشان نکاح کنند.

عایشـه گفـت: مـردم پـس از این (دسـتور ممانعت)، از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتـوا طلبیدند، خداوند (ایـن) آیه را نازل کرد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسـند. بگو: خدا دربارهٔ آنان به شـما فتوا می‌دهد و [نیز [دربارهٔ آنچه در قرآن به شما تلاوت می‌شود: در مورد زنـان یتیمـی که حق مقـرّر آنان را به ایشـان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۲۷)

خداوند برایشـان فرود آورد. که اگر دختر یتیم دارای مال و صاحب جمال می‌بود. با پرداخت مهر کامل به نکاح و نسـب وی رغبت نشـان می‌دادنـد و اگر از نظر مـال و جمال مرغوب نمی‌بود، او را وا می‌گذاشـتند و به‌جز از وی با زنان دیگر ازدواج می‌کردند چنان‌که ایشـان را ترک می‌کردند، هنگامی که بی‌رغبتی می‌کردند. پس ایشـان را نمی‌رسـد که با دختران یتیم در

وقت رغبت با ایشان، نکاح کنند مگر آنکه بـا آنها عدالـت کنند و حق مَهرشـان را کاملاً بدهند.

۱۷- باب: مَا يُتَّقَى مِنْ شُؤْمِ الْمَرْأَةِ

باب ـ ۱۷: آنچه باید از شومی و بدشگونی زن پرهیز شود.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ﴾ [التغابن: ١٤].

و فرمـودهٔ خدای تعالی: «در حقیقت برخی از زنان شما و فرزندان شما، دشمن شمایند.» (سورهٔ تغابن، آیهٔ ۱۴)

٥٠٩٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ حَمْزَةَ وَسَالِمٍ ابْنَيْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الشُّؤْمُ فِي الْمَرْأَةِ، وَالدَّارِ، وَالْفَرَسِ». [راجع: ٢٠٩٩. أخرجه مسلم: ٢٢٢٥].

۵۰۹۳ ـ از مالـک، از ابن شـهاب، از حَمزه و سـالِم پسـران عبدالله بن عُمـر، از عبدالله بن عُمر(رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «شومی در زن و سرای و اسپ است.»[1]

٥٠٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْقَلَانِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: ذَكَرُوا الشُّؤْمَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ الشُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالْفَرَسِ». [راجع: ٢٠٩٩، أخرجه مسلم: ٢٢٢٥].

۵۰۹۴ ـ از عمر بن محمد عسقلانی، از پدرش روایت اسـت که ابـن عمر گفت: از شـومی (بدفالی) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) یاد شـد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر شـومی در چیزی باشد در سرای و زن و اسپ خواهد بود.»

٥٠٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ فَفِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالْمَسْكَنِ». [راجع: ٢٨٥٩. أخرجه مسلم: ٢٢٢٦].

۵۰۹۵ ـ از مالک، از ابوحازِم، از سَهل بن سعد روایت اسـت که رسـول خدا (صلـی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر (شـومی) در چیزی باشد، در اسپ و زن و مسکن خواهد بود.»

٥٠٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ النَّهْدِيَّ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». [أخرجه مسلم: ٢٧٤٠].

۵۰۹۶ ـ از ابوعثمـان نَهْدی، از اُسـامهٔ بن زید (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) فرمود: «پس از خـود فتنه‌ای را

۱- شومی، یعنی بدیمنی، و بدفالی است. بعضی گفته‌اند که شومی سرای و خانه، تنگی و بدهمسایگی آن است و شومی اسپ، سرکشی و بدعملی و کودنی آن است، و شومی زن، نازا بودن و گرانی مهر و نافرمانی شوهر است. مراد بدشگونی نیست. «تیسیرالقاری»

نگذاشته‌ام که زیان‌آورتر باشد از زنان بر مردان.»

۱۸- بابٌ: الْحُرَّةُ تَحْتَ الْعَبْدِ

باب ـ ۱۸: زن آزاد در زیر غلام.

۵۰۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلاثُ سُنَنٍ: عَتَقَتْ فَخُيِّرَتْ، وَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَدَخَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَبُرْمَةٌ عَلَى النَّارِ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُدْمٌ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَلَمْ أَرَ الْبُرْمَةَ». فَقِيلَ: لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، وَأَنْتَ لا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ. قَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ». [راجع: ۴۵۶. أخرجه مسلم: ۱۰۷۵، مختصراً، وأخرجه: ۱۵۰۴، برقم: ۹].

۵۰۹۷ ـ از مالک، از ربیعة بن ابوعبدالرحمن، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: در موضوع بَریره (که کنیز بود) سه حکم پدید آمد: آزاد شد و مخیّر گردانیده شد (که با شوهر خود که غلام بود بماند یا از وی جدا شود) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ولاء (میراث) بردهٔ آزادشده (اگر وارثی ندارد) برای کسی است که او را آزاد کرده است، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانهٔ عایشه) درآمد و در آنجا دیگ سنگی‌ای بر اجاق بود. و برای آن حضرت نان و خورشی، از خورش خانه آورده شد (نه از آن دیگ). فرمود: «آیا دیگ سنگی را نمی‌بینم» گفته شد: گوشتی است که به بَریره صدقه داده شده است، و تو صدقه نمی‌خوری. فرمود: «آن بر وی صدقه است و برای ما هدیه.»

۱۹- بابٌ: لا يَتَزَوَّجُ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ

باب ـ ۱۹: با بیش از چهار زن ازدواج نکند.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ﴾. [النساء: ۳].

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ: يَعْنِي مَثْنَى أَوْ ثُلاثَ أَوْ رُبَاعَ.

وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ﴾. [فاطر: ۱].

يَعْنِي مَثْنَى أَوْ ثُلاثَ أَوْ رُبَاعَ.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «دو دو، سه سه، چهار چهار.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۳)

و عَلیّ بن حُسین (علیهما‌السلام) فرمود: «یعنی دو یا سه یا چهار.»

و فرمودهٔ خداوند جَلَّ ذِکرُه: «دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند.» یعنی دو یا

۵۰۹۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ [النساء: ٣]. قَالَتْ: الْيَتِيمَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ وَهُوَ وَلِيُّهَا، فَيَتَزَوَّجُهَا عَلَى مَالِهَا، وَيُسِيءُ صُحْبَتَهَا، وَلَا يَعْدِلُ فِي مَالِهَا، فَلْيَتَزَوَّجْ مَا طَابَ لَهُ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهَا، مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ. [راجع: ٢٤٩٤. أخرجه مسلم: ٣٠١٨، مطولاً].

٢٠- باب:

﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾ [النساء: ٢٣]

وَيَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ.

۵۰۹۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرَاهُ فُلَانًا». لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلَانٌ حَيًّا - لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلَادَةُ». [راجع: ٢٦٤٦. أخرجه مسلم: ١٤٤٤].

سه یا چهار.[1] (سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱)

۵۰۹۸ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (در تفسیر این آیه) گفته است: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۳) مراد دختر یتیمی است که نزد مردی است که ولیّ او می‌باشد و آن مرد به خاطر مال آن دختر با وی ازدواج می‌کند ولی از مصاحبت وی بد می‌برد و در مال وی عدالت نمی‌کند. پس حکم شد که به‌جز از آن دختر یتیم، آنچه او را از سایر زنان خوش آید؛ با دو و سه و چهار زن ازدواج کند.

باب ـ ۲۰: «و مادرهای شما به شما شیر داده‌اند. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳).

و حرام می‌شود از شیرخوارگی (ازدواج را) حرام کند، آنچه حرام می‌شود از نَسَب.

۵۰۹۹ـ از مالک، از عبدالله بن ابی بکر، از عَمْرَه بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد عایشه بود و عایشه آواز مردی را شنید که اجازه می‌خواست تا به خانهٔ حَفصَه درآید.

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، این مرد اجازه می‌خواهد که به خانهٔ تو درآید.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «می‌پندارم که فلان مرد است.» یعنی عموی رضاعی

[1]- برخی از مذاهب در فهم آیهٔ «مَثنیٰ و ثُلٰث و رُبع» یعنی «دو و سه و چهار» اشتباه کرده‌اند و اعداد دو و سه و چهار را جمع کرده و از آن عدد نُه را استخراج کرده‌اند، یعنی نُه زن را روا دانسته‌اند. خوارج اعداد مذکور را در نفس آن ضرب کرده و سپس جمع کرده‌اند و عدد هجده را استخراج کرده‌اند و هجده زن را جایز دانسته‌اند.

حفصه.

عایشـه گفت: پس اگر فلان مرد زنده می‌بود ـ یعنی عموی رضاعی من ـ می‌توانست به خانهٔ من درآید؟

آن حضرت فرمود: «آری، شـیرخوارگی حرام می‌کند آنچه را نَسَب حرام می‌کند.»

٥١٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَلا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟ قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ».

وَقَالَ بِشْرُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: سَمِعْتُ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ: مِثْلَهُ. [راجع: ٢٦٤٥. أخرجه مسلم: ١٤٤٧].

۵۱۰۰ ـ از قَتاده، از جابر بن زید روایت اسـت که ابـن عباس گفت: به پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفته شـد: آیا با دختر حمـزه ازدواج نمی‌کنـی؟ فرمـود: «وی دختر بـرادر رضاعی (شیری) من است.»

و بِشـر بن عمر گفت: از شُعبه روایت است که قَتـاده گفت: از جابِر بن زید مثل همین حدیث را شنیده‌ام.[1]

٥١٠١- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ذَلِكِ لا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ؟ قالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ».

قالَ عُرْوَةُ: وثُوَيْبَةُ مَوْلاةٌ لأَبِي لَهَبٍ، كَانَ أَبُو لَهَبٍ أَعْتَقَهَا، فَأَرْضَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا مَاتَ أَبُو لَهَبٍ أُرِيَهُ بَعْضُ أَهْلِهِ بِشَرِّ حِيبَةٍ، قالَ لَهُ: مَاذَا لَقِيتَ؟ قالَ أَبُو لَهَبٍ: لَمْ أَلْقَ بَعْدَكُمْ غَيْرَ أَنِّي سُقِيتُ فِي هَذِهِ بِعَتَاقَتِي ثُوَيْبَةَ. [انظر:

۵۱۰۱ ـ از زُهـری، از عُـروه بن زبیر، از زَینَب بنت ابوسـلمه روایت اسـت که امّ حَبیبه بنت ابی‌سُـفیان (همسـر آن حضـرت) گفـت: یا رسـول‌الله، خواهرم را برای خود نکاح کن. آن حضرت فرمود: «آیا تو این را دوست می‌داری؟» گفت: آری، من رها کنندهٔ شما نیستم و دوست داشتنی‌ترین کسی که در نیکویی با من مشارکت ورزد، خواهر من است.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (جمع میان دو خواهر) برای من حلال نیست.» گفتم: به ما گفته می‌شـود که تـو می‌خواهی با دختر ابوسَلَمَه ازدواج کنی؟ فرمود: «دختر اُمّ‌سَلَمَه؟»

1- در اسماءالرجال آمده است: مراد امام بخاری از سیاق این تعلیق آن است که قتاده از جابر بن زید شنیده است. که او را مُدَلِّس گفته‌اند.
در تیسیرالقاری گفته شده: مقصود از ایراد این اسناد آن است که چون در اسناد سابق به لفظ (عن) روایت شده بود و در (عن) مظنّهٔ تدلیس است شنیدن شعبه از قتاده را تصریح کرده است.

٥١٠٦ل، ٥١٠٧ل، ٥١٢٣ع، ٥٣٧٢ل، وانظر في الشهادات باب ٧- النكاح، باب ١٠ . أخرجه مسلم: ١٤٤٩] .

٢١- باب: مَنْ قالَ لا رَضَاعَ بَعْدَ حَوْلَيْنِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾. [البقرة: ٢٣٣].

وَمَا يُحَرِّمُ مِنْ قَلِيلِ الرَّضَاعِ وَكَثِيرِهِ .

٥١٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الأَشْعَثِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ». [راجع: ٢٦٤٧، أخرجه مسلم: ١٤٥٥] .

گفتم: آری. فرمود: «اگر وی دخترِ اندرِ من و در کنارِ من نمی‌بود، با آن هم برایم حلال نبود، زیرا وی از نظر شیرخوارگی برادرزادهٔ من است. ثُوَیْبَه، مرا و ابُوسَلَمَه را شیر داده است. پس نکاح دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

عُروه گفت: و ثُوَیْبَة کنیز ابولَهَب بود، که او را آزاد کرده بود و وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را شیر داده بود. آنگاه که ابولهب مُرد، بعضی از کسان وی، او را در بدترین حالت (در خواب) دیده بود و به او گفته بود: تو را چه پیش آمد؟ ابولهب گفته بود: پس از آنکه شما را ترک کرده‌ام خیری ندیده‌ام جز آنکه به این ـ به میان دو انگشت اشاره کرد ـ به خاطر آزاد کردن ثُوَیْبَه آب داده شده‌ام.

باب ـ ۲۱: کسی که گفت: پس از دو سال، شیرخوارگی را اعتباری نیست.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «دو سال تمام برای کسی است که بخواهد دورهٔ شیرخوارگی را تکمیل کند.»[1]

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)

۵۱۰۲ ـ از اَشْعَث، از پدرش، از مَسْرُوق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی آمد، در حالی که

۱- یعنی مدت شیرخوارگی که موجب حرمت است همین دو سال است و همین است نظر اکثر علما و ائمه. امام ابوحنیفه به موجب بخشی از آیهٔ ۲۳۳ بقره که می‌گوید: «پس اگر [والدین] بخواهند با رضایت و صواب دید یکدیگر کودک را [زودتر [از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست.» مدت شیرخوارگی را سی ماه دانسته است. و مدت شیرخوارگی چه یک بار باشد و چه چند بار، موجب حرمت می‌گردد و این نظر بسیاری از صحابه و تابعین است. بعضی زیاده از یک بار شیر دادن را موجب حرمت دانسته‌اند و در تعداد زیاده از یک بار نیز اختلاف است.

مردی با وی نشسته بود. رخسار آن حضرت متغیّر شد؛ گویی آن را ناخوشایند پنداشت. عایشه گفت: همانا وی برادر من است. آن حضرت فرمود: «خوب بنگرید که چه کسانی برادران (رضاعی) شما می‌باشند، زیرا گرسنگی (در دوران شیرخوارگی) رضاعت را به میان می‌آورد.»[۱]

۲۲- بابٌ: لَبَنِ الْفَحْلِ

۵۱۰۳- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ جَاءَ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا، وَهُوَ عَمُّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ، بَعْدَ أَنْ نَزَلَ الْحِجَابُ، فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي صَنَعْتُ، فَأَمَرَنِي أَنْ آذَنَ لَهُ. [راجع: ۲۶۴٤، أخرجه مسلم: ۱٤٤٥].

باب ـ ۲۲: شیر (زنی که متعلق است) به مرد.

۵۱۰۳ ـ از مالک، از ابن شهاب، از عُرْوة بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: اَفْلَح ْبرادر ابی‌القَعیس آمد و از وی اجازهٔ ورود خواست، و او عموی رضاعی وی بود و این واقعه پس از نزول آیهٔ حجاب بود. (عایشه می‌گوید) از اجازه دادن به وی خودداری کردم آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، از کاری که کرده بودم او را آگاه کردم. به من امر کرد که به وی اجازه بدهم.

۲۳- بابٌ: شَهَادَةِ الْمُرْضِعَةِ

۵۱۰٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: وَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ عُقْبَةَ، لَكِنِّي لِحَدِيثِ عُبَيْدٍ أَحْفَظُ، قَالَ: تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً، فَجَاءَتْنَا امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ: أَرْضَعْتُكُمَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: تَزَوَّجْتُ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانٍ، فَجَاءَتْنَا امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ، فَقَالَتْ لِي: إِنِّي قَدْ

باب ـ ۲۳: گواهی زنی که کودک غیر را شیر داده است.

۵۱۰٤ ـ از عبدالله بن ابی مُلَیکَهْ، از عُبَیْد بن ابی مریم روایت است که عُقْبَة بن حارث گفت: عبدالله بن ابی مُلَیْکه گفت: به تحقیق این حدیث را از عُقْبَه شنیده‌ام ولی آنچه را از عُبَید شنیده‌ام بیشتر به یاد دارم اینکه: عُقبه گفت: من با زنی ازدواج کردم. زنی سیاه نزد ما آمد و

۱- یعنی شیردادن زمانی موجب حرمت می‌شود که در صغرسن باشد که کودک گرسنه است.

أَرْضَعْتُكُمَا، وَهِيَ كَاذِبَةٌ، فَأَعْرَضَ عَنِّي، فَأَتَيْتُهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ، قُلْتُ: إِنَّهَا كَاذِبَةٌ، قال: «كَيْفَ بِهَا وَقَدْ زَعَمَتْ أَنَّهَا قَدْ أَرْضَعَتْكُمَا، دَعْهَا عَنْكَ».

وَأَشَارَ إِسْمَاعِيلُ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، يَحْكِي أَيُّوبَ. [راجع: ۸۸].

گفت: من هر دوی شما را شیر داده‌ام.
من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: با فلانه زن دختر فلان کس ازدواج کردم، زنی سیاه نزد ما آمد و به من گفت: همانا من هردوی شما را شیر داده‌ام، و او دروغ می‌گوید، آن حضرت از من روی گردانید. من روبه‌روی آن حضرت آمدم و گفتم: همانا وی دروغ می‌گوید. فرمود: «چگونه با وی به سر می‌بری و آن زن گفته است که هر دوی شما را شیر داده‌ام. از وی بگذر اسماعیل (راوی)(به سوی مرد و زن) اشاره می‌کرد. و ایوب (راوی با دست و زبان فعل آن حضرت را) حکایت می‌کرد (که از وی بگذر).

۲٤- باب: مَا يَحِلُّ مِنَ النِّسَاءِ وَمَا يَحْرُمُ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاتُكُمْ وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَتَيْنِ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾. [النساء: ۲۳-۲٤].

وَقَالَ أَنَسٌ: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾. ذَوَاتُ الأَزْوَاجِ الْحَرَائِرُ حَرَامٌ ﴿إِلا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. لا يَرَى بَأْسًا أَنْ يَنْزِعَ الرَّجُلُ جَارِيَتَهُ مِنْ عَبْدِهِ. وَقَالَ: ﴿وَلا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ﴾. [البقرة: ۲۲۱].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا زَادَ عَلَى أَرْبَعٍ فَهُوَ حَرَامٌ، كَأُمِّهِ وَابْنَتِهِ وَأُخْتِهِ.

باب ـ ۲۴: آنچه از نکاح زنان حلال است و آنچه حرام است.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «نکاح اینان بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر، و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران زنان‌تان، و دختران همسرانتان (که آن دختران) در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسر همبستر شده‌اید. پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست [که با دخترانشان ازدواج کنید] و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند، و جمع دو خواهر با همدیگر، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد، که خداوند آمرزندهٔ مهربان است. و زنان شوهردار

وَقَالَ لَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي حَبِيبٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : حَرُمَ مِنَ النَّسَبِ سَبْعٌ ، وَمِنَ الصِّهْرِ سَبْعٌ . ثُمَّ قَرَأَ ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ . الآيَةَ . [۵۱۰۵]

وَجَمَعَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بَيْنَ ابْنَةِ عَلِيٍّ وَامْرَأَةِ عَلِيٍّ .

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : لا بَأْسَ بِهِ ، وَكَرِهَهُ الْحَسَنُ مَرَّةً ،

[نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید. [این] فریضهٔ الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیلهٔ اموال خود طلب کنید. در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید، و از زنانی که از ایشان بهره‌مند گشته‌اید، مهرشان را به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید؛ و بر شما گناهی نیست که پس [از تعیین مبلغ] مقرر با یکدیگر توافق کنید [که مقدار مهر را کم و زیاد کنید] مسلماً خداوند دانای حکیم است.»
(سورهٔ نساء، آیات ۲۳ و ۲٤)

و انس گفته است: «و زنان شوهردار» یعنی زنان آزادی که شوهر داشته باشند، ازدواجشان حرام است.

«به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» اَنس چنین می‌پندارد که در آن باکی نمی‌بینند، اگر مردی کنیز خود را (که در نکاح غلام اوست) از وی جدا کند.[۱]

و خداوند فرموده است: «با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱)

و ابن عباس گفت: ازدواج با بیش از چهار زن حرام است، چنان‌که مادر و دختر و خواهر وی بر او حرام است.

۵۱۰۵ ـ احمد بن حنبل به ما گفت:[۲] از یحیی

۱- در رابطه به آیهٔ (اِلّا مَامَلَکَت اَیمانُکُم) یعنی «به استثنای زنانی که مالک آن شده‌اید» اکثر بر آنند که مراد از زنان شوهرداری است که به اسارت درآیند و شوهرانشان در دار کفر به سر برند. همچو زنان با آنکه دارای شوهرند بر جنگجویان مسلمان حلال هستند.

۲- امام بخاری، در صحیح خود از احمد بن حنبل که یکی از ائمهٔ اربعه است به جز یک حدیث که در کتاب مغازی گذشت، حدیثی دیگر روایت نکرده است. در کتاب «لباس» گفته است که: زَادَ اَحْمَد... در اینجا هم که از وی ذکر کرده به لفظ «قال» آورده است. نه «حدثنا» یا «حدثنی».

ثُمَّ قال: لا بَأسَ به .

وَجَمَعَ الحَسَنُ بْنُ الحَسَنِ بن عَليٍّ بَيْنَ ابْنَتَيْ عَمٍّ في لَيْلَة .

وكَرِهَهُ جَابِرُ بْنُ زَيْد للقَطيعَة ، وَلَيْسَ فيه تَحْرِيمٌ، لِقَوْله تَعَالَى : ﴿وأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ﴾ . [النساء: ٢٤].

وَقَالَ عكرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس : إِذَا زَنَى بِأُخْت امْرَأَته لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْه امْرَأَتُهُ .

وَيُرْوَى عَنْ يَحْيَى الْكِنْديِّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ وأبي جَعْفَر: فِيمَنْ يَلْعَبُ بالصَّبِيِّ : إِنْ أَدْخَلَهُ فيه فَلا يَتَزَوَّجَنَّ أُمَّهُ ، وَيَحْيَى هَذَا غَيْرُ مَعْرُوف ، وَلَمْ يُتَابَعْ عَلَيْه .

وَقَالَ عكرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس : إِذَا زَنَى بِهَا لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْه امْرَأَتُهُ .

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي نَصْر : أَنَّ ابْنَ عَبَّاس حَرَّمَهُ ، وَأَبُو نَصْر هَذَا لَمْ يُعْرَفْ بِسَمَاعه من ابْنِ عَبَّاس .

وَيُرْوَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْن ، وَجَابِرِ بْنِ زَيْد ، وَالْحَسَنِ ، وَبَعْضِ أَهْلِ الْعِرَاقِ : تَحْرُمُ عَلَيْه .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : لا تَحْرُمُ حَتَّى يُلْزِقَ بِالأَرْضِ ، يَعْني يُجَامِعَ .

وَجَوَّزَهُ ابْنُ الْمُسَيَّب وَعُرْوَةُ وَالزُّهْرِيُّ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : قال عَلِيٌّ : لا تَحْرُمُ ، وَهَذَا مُرْسَلٌ .

بن سعید از سُفْیان، از حبیب از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: هفت گونه زن، نَسَبی و هفت گونه نظر به خویشاوندی حرام کرده شده است. سپس خواند: «حرام شده است بر شما مادران شما».
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

و عبدالله بن جعفر میان دخترِ علی و زنِ علی جمع کرد[۱] و ابن سیرین گفت: در آن باکی نیست. حسن (بصری) باری آن را ناخوشایند خواند و بار دیگر گفت: در آن باکی نیست.

و حَسَن بن حَسَن بن علی میان دو دختر عمو در یک شب جمع کرد[۲] و جابربن زید، آن را نظر به قطع رحم، ناخوشایند خواند، ولی در آن تحریم نیست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «و غیر از این [زنان نامبرده] برای شما حلال است.»

و عِکرمه گفت که ابن عباس گفت: اگر کسی با خواهرزنِ خود زنا کرد، زنش بر وی حرام نمی‌شود.

و از یَحْیَی الکِنْدی روایت شده که شَعْبی و ابو جعفر گفته‌اند: اگر کسی با پسری بازی می‌کند اگر به وی درون می‌کند (لواطت می‌کند) با مادر وی ازدواج نکند، مؤلف می‌گوید: یحیی که این را روایت کرده، معروف نیست، از وی متابعت نمی‌شود.

عکرمه به روایت از ابن عباس گفته است: اگر کسی با مادر زنِ خود زنا کند، زنش بر وی حرام نمی‌شود. و از ابو نصیر یاد شده که گفته

۱- عبدالله بن جعفر، با زینب دختر فاطمهٔ زهرا رضی‌الله عنها و لیلی بنت مسعود النمشلی که زوجهٔ علی رضی‌الله عنه بود ازدواج کرده بود.

۲- یکی از این دو زن دختر محمد بن علی بود و دیگری دختر عَمْرو بن علی. «پاورقی از تیسرالقاری»

است: همانا ابن عباس گفته است که: (زنا با مادر زن) زنش را بر وی حرام می‌کند. ولی سماع ابن ابی‌نصر، از ابن عباس معلوم نشده است.

و از عِمران بن حُصَین و جابر بن زید و حَسَن و بعضی از اهل عراق[1] روایت می‌شود که گفته‌اند: در همچو حالتی زنش بر وی حرام می‌شود.

و ابوهریره گفته است: حرام نمی‌شود تا آنکه به زمین چسبانیده شود یعنی با وی (مادر زن) جماع کرده شود.

و ابن مُسَیِّب و عُروَه و زُهری (در صورت زنا با مادر زن) ازدواج او را (همچنان که بوده است) روا دانسته‌اند.

و زُهری گفته است: علی گفت: (در همچو حالتی زنش بر وی) حرام نمی‌شود و این حدیث مُرسَل است.[2]

۲۵- باب:

﴿وَرَبَائِبُكُمُ اللاتِي فِي حُجُورِكُمْ

مِنْ نِسَائِكُمُ اللاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ﴾. [النساء: ۲۳].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الدُّخُولُ وَالْمَسِيسُ وَاللِّمَاسُ هُوَ الْجِمَاعُ.

وَمَنْ قَالَ: بَنَاتُ وَلَدِهَا مِنْ بَنَاتِهِ فِي التَّحْرِيمِ.

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لأُمِّ حَبِيبَةَ: «لا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ».

وَكَذَلِكَ حَلائِلُ وَلَدِ الأَبْنَاءِ، هُنَّ حَلائِلُ الأَبْنَاءِ.

وَهَلْ تُسَمَّى الرَّبِيبَةَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِي حَجْرِهِ.

وَدَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَبِيبَةً لَهُ إِلَى مَنْ يَكْفُلُهَا، وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ ابْنَ ابْنَتِهِ ابْنًا.

باب ـ ۲۵: «و دختران و همسرانتان که [آن دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران همبستر شده‌اید.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

و ابن عباس گفت: [در مورد آیهٔ مذکور که کلمهٔ «دَخَلْتُم» آمده است] کلمات: دُخُوْل و مَسِیْس و لِمَاس، هر یک به معنای جماع است و کسی که گفته است: دختران پسر زن

۱- مراد از ـ بعضی اهل عراق ـ کنایت از امام ابوحنیفه و صاحبان اوست، زیرا به مذهب ایشان، از نظر به داخل فرج اگر غرض شهوت باشد حرمت مصاهرت ثابت می‌شود و زنش بر وی حرام می‌گردد.

۲- یعنی این حدیث منقطع است زیرا زهری راوی حدیث، علی‌رضی‌الله عنه را در نیافته است.

(نوه‌های زن از شـوهر قبلی) مانند دختران زن (بر شوهر بعدی) حرام است. بنا به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) برای امّ حَبیبَه رضی الله عنهـا که: «دختران خویش را (برای ازدواج) بر من پیشـنهاد نکنید.»[۱] و همچنان زنان پسر پسر (نوه) با زنان پسرِ (زنی که شوهر بعدی اختیار کرده است) در تحریم ازدواج (با شوهر بعدی زن) یکی اسـت. و آیا رَبیْبَه (دختر اندر) نامیده می‌شود اگر آ ن دختر اندر در کنار آن مرد (که شـوهر مادرش است) نباشد؟[۲] پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رَبیْبَه، (دختر اندر) خود را به کسی سـپرد که از وی مواظبـت و نگهداری کند[۳] و پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) پسـر دختر خود (حسن ابن علی علیهم‌السلام) را پسر نامید.

۵۱۰۶- حدّثنا الحُمَيديُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبيه، عَنْ زَيْنَبَ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّه، هَلْ لَكَ فِي بِنْتَ أَبي سُفْيَانَ؟ قال: «فَأَفْعَلُ ماذا». قُلْتُ: تَنْكِحُ، قَالَ: «أَتُحِبِّينَ». قُلْتُ: لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَة، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِيكَ أُخْتِي، قَالَ: «إِنَّهَا لا تَحِلُّ لِي». قُلْتُ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَخْطُبُ، قَالَ: «ابنةَ أُمِّ سَلَمَةَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قال: «لَوْ لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي مَا حَلَّتْ لِي، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَاهَا ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ».

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: دُرَّةُ بِنْتُ أُمِّ سَلَمَةَ.

[راجع: ۵۱۰۱. أخرجه مسلم: ۱۴۴۹].

۵۱۰۶ ـ از هشـام، از پـدرش از زینب روایت اسـت که أُمّ حَبیبه گفت: گفتم: یا رسـول‌الله، آیا تو را به (خواهرم) دختر ابوسـفیان تمایلی هسـت؟ فرمود: «پس چـه کار کنم؟» گفتم: او را نـکاح کن. فرمـود: «آیا تو این را دوسـت می‌داری؟» گفتم: من یگانه همسـر تو نیسـتیم و محبوب‌ترین کسی که در تو با من مشارکت ورزد، خواهرم می‌باشـد. فرمود: «همانا وی بر من حلال نیسـت.» گفتم: به من خبر رسـیده

۱- لفظ «بنات» یعنی: دختران که در حدیث آ مده است، دختران دختر، و دختران پسر را نیز شامل می‌شود. (تیسیرالقاری)

۲- یعنی بودن دختر همسر (دختر اندر) در کنار پرورش و تربیت شوهر مادر شرط تحریم است یا نه؟ جمهور برآنند که شرط نیست، ولی ظاهریه گفته‌اند که اگر دختر در کنار پرورش و تربیت شوهر مادر نباشد، ازدواج با وی حرام نیست.

۳- آن رَبیبه، زینب دختر امّ سلمه بود و اُمّ سلمه همسر پیامبرعلیه‌السلام بود. آن حضرت وی را به نوفل اشجعی سپرد تا از وی نگهداری کند. مؤلف به این استدلال کرده است که نبودن دختر همسر در کنار شوهر مادر، برای ازدواج با شوهر مادر شرط تحریم نیست، چه در کنار تربیت و پرورش وی باشد چه نباشد ازدواج با وی حرام است.

که تو نـکاح می‌کنی. فرمود: «دختر اُمِّ سـلمه را؟» گفتم: آری. فرمود: «اگر وی دختر همسـر (دختـر اندر) مـن نمی‌بود (بـا آن هم) بر من حلال نبود. ثُوَیبه مرا و پدر او را شیر داده است پس نکاح دختران و خواهران خویش را بر من پیشنهاد نکنید.» و لَیث گفته است: هشام گفت: نام دختر اَبو سلمه دُرَّه بوده است.

٢٦- باب: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إِلا مَا قَدْ سَلَفَ﴾. [النساء: ٢٣]

٥١٠٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: «وَتُحِبِّينَ». قُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأُحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ ذٰلِكَ لا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّا لَنَتَحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ».

[راجع: ٥١٠١، أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

باب ـ ۲۷: «و [حرام است] اینکه میان دو خواهر جمع کنید، مگر آنچه در گذشته رخ داده باشد.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳)

۵۱۰۷ ـ از ابـن شـهاب، از عُروه بـن زبیر، از زینب بنت ابوسـلمه روایت است که اُم‌ّ حبیبه (همسر آن حضرت) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، خواهرم دختر ابوسـفیان را نـکاح کن. فرمود: «و تو این را دوسـت مـی‌داری؟» گفتم: آری. من یگانه همسرت نیستم و دوست می‌دارم که خواهـرم با من در این نیکویی شـریک گردد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا وی بر من حلال نیست.» گفتم: یا رسول‌الله، به خدا سـوگند که ما میان خود صحبت می‌کنیم که تو می‌خواهـی با دُرَّه دختر ابو سـلمه ازدواج کنی. فرمـود: «دختر ابی سـلمه؟» گفتم: آری. فرمود: «به خدا سـوگند که اگر وی در آغوش تربیـت من نمی‌بود (با آن هم) بر من روا نبود، وی دختر برادر رضاعی من است. ثُوَیْبَه، من و ابوسلمه را شیر داده است، پس ازدواج دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

٢٧- باب: لا تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا

٥١٠٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: سَمِعَ جَابِرًا ﷺ قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا.

وَقَالَ دَاوُدُ وَابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ. [انظر: ٥١٠٩، ٥١١٠د، أخرجه مسلم: ١٤٠٨].

٥١٠٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لا يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا، وَلا بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا». [راجع: ٥١٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٠٨].

٥١١٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي قَبِيصَةُ بْنُ ذُؤَيْبٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا، وَالْمَرْأَةُ وَخَالَتُهَا.

فَنُرَى خَالَةَ أَبِيهَا بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ. [راجع: ٥١٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٠٨].

٥١١١- لأَنَّ عُرْوَةَ حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ. [راجع: ٢٦٤٤، أخرجه مسلم: ١٤٤٥، مطولاً].

باب ـ ۲۸: زن همراه عمه‌اش نکاح نشود.

۵۱۰۸ ـ از عاصِم، از شَـعْبی روایت اسـت که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از ازدواج زن همـراه عمه و خالهٔ وی منع کرده است.

داوود و ابن عَون (این حدیث را) از شَـعْبی از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۵۱۰۹ ـ از ابوالزّناد، از اَعْرَج روایت اسـت که ابوهریـره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بین زن و عمهٔ او جمع نشـود و بین زن و خالهٔ او جمع نشود.»

۵۱۱۰ ـ از زُهـری از قبیصـة بن ذُؤَیْب روایت اسـت که ابوهریره می‌گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از آن منع کرده است که زن همراه (شوهر) عمهٔ خود نکاح شود و زن بر (شوهر) خالهٔ خود نکاح شـود. زُهـری (راوی حدیث می‌گویـد) گمان می‌کنم که خالهٔ پدر نیز همین منزلت را دارد.

۵۱۱۱ ـ (زهـری می‌گویـد) زیـرا عُروه گفت کـه عایشـه گفته اسـت: حـرام کنیـد از نظر شیرخوارگی، آنچه از نظر نسب حرام است.

٢٨- باب: الشِّغَارِ

٥١١٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ. وَالشِّغَارُ أَنْ يُزَوِّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلَى أَنْ يُزَوِّجَهُ الآخَرُ ابْنَتَهُ، لَيْسَ بَيْنَهُمَا صَدَاقٌ. [انظر: ٦٩٦٠د، أخرجه مسلم: ١٤١٥].

باب ـ ۲۹: شَغار (تبادله در ازدواج).

۵۱۱۲ ـ از مالک، از نافع روایت اسـت که ابن عمر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از شَغَار منع کرده است. و شَغار آن است که مردی دختر خود را به ازدواج دیگری درآورد و او دختـر خود را بـه ازدواج آن مرد

درآورد و میان آنها مهری نباشد.[1]

٢٩- باب: هَلْ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لأَحَدٍ

٥١١٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلام: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ قال: كَانَتْ خَوْلَةُ بِنْتُ حَكِيمٍ مِنَ اللائي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَمَا تَسْتَحِي الْمَرْأَةُ أَنْ تَهَبَ نَفْسَهَا لِلرَّجُلِ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ﴾. [الأحزاب: ٥١] قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى رَبَّكَ إِلا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ.

رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ الْمُؤَدِّبُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ، وَعَبْدَةُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، يَزِيدُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ. [راجع: ٤٧٨٨، أخرجه مسلم: ١٤٦٤].

باب ـ ۳۰: آیا زن می‌تواند نفس خود را به کسی ببخشد؟

٥١١٣ ـ از هشام، از پدرش روایت است که گفت: خُولَه بنت حکیم در زمرهٔ زنانی بود که نفسهای خویش را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بخشیده بودند.
عایشه گفت: آیا زن نمی‌شرمد که نفس خود را به مرد ببخشد و آنگاه که این آیه (بر جواز آن) نازل شد: «نوبت هرکدام از آن زنها را که می‌خواهی به تأخیر انداز.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۱)
گفتم: یا رسول الله! نمی‌پندارم جز این‌که پروردگار تو در برآورده ساختن خواسته‌ات شتاب می‌کند.
ابوسعیدالمؤدِّب، و محمد بن بشر و عَبْدَه، این حدیث را از هشام، از پدرش، از عایشه روایت کرده‌اند و یکی بر دیگری افزوده‌اند.

٣٠- باب: نِكَاحِ الْمُحْرِمِ

٥١١٤- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ قال: أَنْبَأَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ. [راجع: ١٨٣٧، أخرجه مسلم: ١٤١٠، بذكر ميمونة].

باب ـ ۳۰: نکاح محرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است).

٥١١٤ ـ از جابر بن زَید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ازدواج کرد، در حالی که مُحرِم بود.[2]

۱- شافعی‌رضی‌الله عنه می‌گوید: نمی‌دانم تفسیر شغار، در سخن آن حضرت شامل است یا سخن ابن عمر است. (تیسرالقاری)
۲- این حدیث دلیل ابو حنیفه است که نکاح را در اثنای احرام جایز می‌داند. شافعیه آن را به حدیث دیگری که از آن حضرت روایت شده که (لا ینکح

۳۱- باب: نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِكَاحِ الْمُتْعَةِ آخِرًا

۵۱۱۵- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَأَخُوهُ عَبْدُاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِمَا: أَنَّ عَلِيًّا ﷺ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، زَمَنَ خَيْبَرَ. [راجع: ۴۲۱۶، أخرجه مسلم: ۱۴۰۷، وفي الصيد: ۲۲].

۵۱۱۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: سُئِلَ عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ: فَرَخَّصَ فَقَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ: إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الْحَالِ الشَّدِيدِ، وَفِي النِّسَاءِ قِلَّةٌ؟ أَوْ نَحْوَهُ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَعَمْ.

۵۱۱۷، ۵۱۱۸- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ وَسَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَا: كُنَّا فِي جَيْشٍ، فَأَتَانَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا، فَاسْتَمْتِعُوا. [أخرجه مسلم: ۱۴۰۵].

۵۱۱۹- وَقَالَ ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ: حَدَّثَنِي إِيَاسُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّمَا رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ تَوَافَقَا، فَعِشْرَةُ مَا بَيْنَهُمَا ثَلَاثُ لَيَالٍ، فَإِنْ أَحَبَّا أَنْ يَتَزَايَدَا، أَوْ يَتَتَارَكَا تَتَارَكَا». فَمَا أَدْرِي أَشَيْءٌ كَانَ لَنَا خَاصَّةً، أَمْ لِلنَّاسِ عَامَّةً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَبَيَّنَهُ عَلِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ.

باب ـ ۳۱: سرانجام رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از نکاح مُتعه منع فرمودند.[1]

۵۱۱۵ ـ از زُهری، از حسن بن محمد بن علی و برادرش عبدالله، از پدرشان، روایت است که علی (رضی الله عنه) به ابن عباس گفت:[2] همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مُتْعه و گوشت خران اهلی در زمان فتح خیبر منع کرده است.

۵۱۱۶ ـ از شُعبه روایت است که ابو جَمْره گفت: از ابن عباس شنیدم که دربارهٔ مُتْعهٔ زنان از وی سؤال شد و او اجازه داد. غلام آزاد شده‌اش به او گفت: این در حال سختی و کمبود زنان است ـ یا همچو چیزی گفت ـ ابن عباس گفت: آری.

۵۱۱۷، ۵۱۱۸ ـ از عَمرو، از حسن بن محمد، از جابر بن عبدالله و سَلَمَة بن اَکْوَع روایت است که گفته‌اند: ما در لشکری بودیم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما آمد و فرمود: همانا به شما اجازه داده شده که مُتْعه بکنید، پس مُتْعه کنید.[3]

۵۱۱۹ ـ از اِیاس بن سَلَمة بن اَکْوَع، از پدرش

(المُحْرِم) جایز نمی‌دانند و این حدیث از عثمان‌رضی‌الله عنه روایت شده است، حنفیه و شافعیه در صحت ادعای خویش دلایل زیادی آورده‌اند. ابوعربی گفته است که بخاری حدیث عثمان را تضعیف کرده و حدیث ابن عباس را تصحیح نموده است. «تیسرالقاری»

۱- نکاح مُتعه، نکاح موقت است که برای مدتی معیّن عقد می‌شود. این گونه نکاح در اوایل اسلام در حالات ضروری جایز بود، سپس منع شد و بار دیگر مباح شد و سپس منع شد. نووی گفته که پیش از واقعهٔ خیبر حلال بود، در روز خیبر حرام شد. در غزوهٔ اوطاس مباح شد، پس از سه روز تا روز قیامت تحریم شد. بر تحریم آن اجماع نیز صورت گرفته است.

۲- گفتهٔ علی‌رضی‌الله عنه به پاسخ ابن عباس است که می‌گفت: لا بأسَ بنکاح المُتعة، یعنی در نکاح متعه باکی نیست.

۳- لفظ «تَستَمْتعوا» به کسر تأ فوقیه پیش از عین، به لفظ امر است، و «فَاسْتَمْتَعُوا» به فتح تأ پیش از عین به لفظ ماضی است.

روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر مرد و زنی که (به نکاح موقت) موافقت کنند، معاشرت زناشویی میان آنها برای سه شب است، پس اگر بخواهند، مدت آن را زیاد کنند یا از یکدیگر جدا شوند.»[۱]
من نمی‌دانم که این چیزی خاص برای ما (صحابه) بود و یا برای عموم مردم.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: علی به روایت از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) واضح ساخت که همانا اباحت مُتعه منسوخ شده است.

٣٢ - باب عَرْضِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا عَلَى الرَّجُلِ الصَّالِحِ

باب ـ ۳۳: پیشکش کردن زن نفس خود را برای (نکاح) مرد صالح

٥١٢٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مَرْحُومٌ قَالَ: سَمِعْتُ ثَابِتًا الْبُنَانِيَّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَنَسٍ، وَعِنْدَهُ ابْنَةٌ لَهُ، قَالَ أَنَسٌ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَكَ بِي حَاجَةٌ؟ فَقَالَتْ بِنْتُ أَنَسٍ: مَا أَقَلَّ حَيَاءَهَا، وَاسَوْأَتَاهْ وَاسَوْأَتَاهْ، قَالَ: هِيَ خَيْرٌ مِنْكِ، رَغِبَتْ فِي النَّبِيِّ ﷺ فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا. [انظر: ٦١٢٣].

۵۱۲۰ ـ از ثابت‌البنانی روایت است که گفت: من نزد اَنَس بودم و دختر اَنَس نیز نزد وی بود. انس گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، در حالی که نفس خود را بر آن حضرت پیشکش می‌کرد. وی گفت: یا رسول‌الله! آیا تو را به من نیازی هست؟ (که با من ازدواج کنی).
دخترِ اَنَس (که این را از پدر خود شنید) گفت: آن زن چه کم‌حیا و بدسلوک و بی‌تربیت بوده است.
انس گفت: آن زن از تو بهتر بوده است. به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تمایل داشت و نفس خود را به وی پیشکش کرد.

٥١٢١- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ امْرَأَةً

۵۱۲۱ ـ از ابوحازم روایت است که سهل

۱- یعنی زیاده از یک شب و یا کمتر از سه شب روا بوده است.

عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي وَلَهَا نِصْفُهُ، قال سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَعَاهُ أَوْ دُعِيَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

گفت: زنـی نفس خویش را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیشکش کرد، مردی به آن حضرت گفت: یا رسـول‌الله! او را به ازدواج من درآور. آن حضـرت فرمود: «چه چیـز با خود داری؟» گفت: چیزی با خود ندارم. فرمود: «برو و ببین، هر چند انگشـتری آهنین داشـته باشـی.» وی رفت و سـپس برگشـت و گفت: نی. به خدا سـوگند که چیزی نیافتم و انگشتری آهنین هم نیافتـم، ولی همین اِزار من اسـت و نیمهٔ آن از آن زن باشـد. سـهل گفت آن مرد ردا نداشت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «و با اِزار تو چه کار کند؟ اگر تو آن را بپوشـی، از آن به وی چیزی نمی‌ماند و اگر او آن را بپوشد از آن به تو چیزی نمی‌ماند.»

آن مرد در آنجا نشسـت تا آنکه نشست وی به درازا کشـید، آن مرد برخاست. پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) او را دیـد، و فراخواند ـ یا وی فراخوانده شـد ـ پس به او گفت: «چه چیز از قرآن را حفـظ داری؟» گفت: سـورهٔ چنین و سورهٔ چنان را حفظ دارم و سوره‌ها را برشمرد. پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «او را به ازدواج تـو درآوردیم به آنچه از قرآن در حفظ داری.»

۳۳- باب: عَرْضِ الإِنْسَانِ ابْنَتَهُ أَوْ أُخْتَهُ عَلَى أَهْلِ الْخَيْرِ

باب ـ ۳۳: پیشکش کردن مرد، دختر یا خواهر خود را بر شخص نیکوکار.

۵۱۲۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، حِينَ تَأَيَّمَتْ

۵۱۲۲ ـ از ابن شـهاب، از سـالم بـن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عمر بن خطّـاب گفت: آنگاه که حَفصه

حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَتُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ لَقِيَنِي فَقَالَ: قَدْ بَدَا لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا. قال عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ زَوَّجْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، وَكُنْتُ أَوْجَدَ عَلَيْهِ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ شَيْئًا؟ قال عُمَرُ: قُلْتُ: نَعَمْ، قال أَبُو بَكْرٍ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ عَلَيَّ، إِلَّا أَنِّي كُنْتُ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لِأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ تَرَكَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبِلْتُهَا. [راجع: ۴۰۰۵].

دختر عمر از (شوهر خود) خُنَیس بن حُذافه سَهمی که از یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود (و در جنگ احد زخمی شد) و در مدینه وفات کرد، بیوه شد. عمر بن خطّاب گفت: نزد عثمان بن عَفّان رفتم و حَفْصه را به وی پیشکش کردم. وی گفت: در این کار خود می‌اندیشم. چند شبی درنگ کردم سپس مرا ملاقات کرد و گفت: چنین می‌نماید که در حال حاضر با وی ازدواج نتوانم.

عمر گفت: با ابوبکر صدیق ملاقات کردم و گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه دختر عمر را به ازدواج تو در می‌آورم. ابوبکر خاموش ماند و به من چیزی نگفت. من بر وی نسبت به عثمان بیشتر خشمگین شدم. چند شبی درنگ کردم، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خواستگار وی شد و حَفْصه را با آن حضرت نکاح کردم. سپس ابوبکر مرا ملاقات کرد و گفت: شاید بر من خشمگین باشی، آنگاه که حفصه را به من پیشکش کردی و به تو پاسخی ندادم؟ گفتم: آری. ابوبکر گفت: همانا در آنچه به من پیشکش کردی و من به تو پاسخی ندادم، جز این نبود که من دانسته بودم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از حفصه یاد کرد و من نمی‌توانستم که راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا نمایم و اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از وی می‌گذشت، من وی را می‌پذیرفتم.

۵۱۲۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا

۵۱۲۳ ـ از عِراک بن مالک روایت است که زینب بنت ابی سَلَمه گفت: اُمّ حبیبه به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: همانا ما با

أَنَّكَ نَاكِحٌ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعَلَى أُمِّ سَلَمَةَ؟ لَوْ لَمْ أَنْكِحْ أُمَّ سَلَمَةَ مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّ أَبَاهَا أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ». [راجع: ٥١٠١، أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

یکدیگر می‌گوییم که تو دُرَّه بنت ابی سلمه را نکاح می‌کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا با (موجودیت) اُمِّ سَلَمَه؟ اگر مادرش اُمِّ‌سلمه را نکاح نمی‌کردم، وی برایم حلال نبود. زیرا پدرش برادر رضاعی من است.»

٣٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ﴾. الآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ ﴿غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. [البقرة: ٢٣٥].

أَكْنَنْتُمْ: أَضْمَرْتُمْ، وَكُلُّ شَيْءٍ صُنْتَهُ وَأَضْمَرْتَهُ فَهُوَ مَكْنُونٌ.

باب ـ ۳۴: فرمودۀ خدای عزوجَلّ:

و دربارۀ آنچه شما به طور سربسته، از زنان [در عدۀ وفات] خواستگاری کرده یا [آن را] در دل پوشیده داشته‌اید، بر شما گناهی نیست. خدا می‌دانست که [شما [به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید، مگر آنکه سخنی پسندیده بگویید، و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید، تا زمان مقرر به سر آید، و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید، می‌داند. پس از [مخالفت] او بترسید، و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.»
(سورۀ بقره، آیۀ ۲۳۵)

لفظ «اَكْنَنْتُم» در آیۀ مذکور به معنای: پوشیده داشتن شما در دلهای شما است، و هر چیزی را که نگهداری و بپوشانی، «مَكْنُوْن» است.

٥١٢٤- وَقَالَ لِي طَلْقٌ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ﴾. يَقُولُ: إِنِّي أُرِيدُ التَّزْوِيجَ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّهُ تَيَسَّرَ لِي امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ.

وَقَالَ الْقَاسِمُ: يَقُولُ إِنَّكِ عَلَيَّ كَرِيمَةٌ، وَإِنِّي فِيكِ لَرَاغِبٌ، وَإِنَّ اللَّهَ لَسَائِقٌ إِلَيْكِ خَيْرًا، أَوْ نَحْوَ هَذَا.

وَقَالَ عَطَاءٌ: يُعَرِّضُ وَلَا يَبُوحُ، يَقُولُ: إِنَّ لِي

٥١٢٤ ـ از مُجاهد روایت است که ابن عباس (در تفسیر این آیه) گفت: «دربارۀ آنچه شما به طور سربسته از زنان خواستگاری کرده‌اید.»[1] (چنان است که مرد به زنی که در حال گذراندن عدّۀ وفات است) می‌گوید: همانا قصد ازدواج

۱- مراد از شیوۀ خواستگاری زنانی است که شوهرانشان وفات کرده و در حال عدّۀ وفات می‌باشند. که در دوران عدّه به طور مستقیم و صریح از ایشان خواستگاری نشود.

حَاجَةً، وَأَبْشِرِي، وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ نَافِقَةٌ. وَتَقُولُ هِيَ: قَدْ أَسْمَعُ مَا تَقُولُ، وَلا تَعِدُ شَيْئًا، وَلا يُوَاعِدُ وَلِيُّهَا بِغَيْرِ عِلْمِهَا، وَإِنْ وَاعَدَتْ رَجُلاً فِي عِدَّتِهَا، ثُمَّ نَكَحَهَا بَعْدُ لَمْ يُفَرَّقْ بَيْنَهُمَا.

وَقَالَ الْحَسَنُ ﴿لا تُوَاعِدُوهُنَّ سِراً﴾: الزِّنَا.

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾: تَنْقَضِيَ الْعِدَّةُ.

دارم و دوست می‌دارم که (خداوند) برایم زنی نیکوکار ارزانی دارد.

و قاسم گفته است که مرد چنین می‌گوید: تو بر من بسیار عزیزی و من خواهان توام و خداوند نیکویی را به تو می‌آورد. یا همچو چیزی.

و عطاء گفت: مرد به کنایه و به طور سربسته سخن گوید و آشکار نکند. (به طور مثال) می‌گوید: همانا مرا حاجتی است و تو را بشارت باد و تو به فضل خداوند برای ازدواج مناسب هستی.

آن زن می‌گوید: همانا می‌شنوم آنچه می‌گویی.

و زن چیزی وعده نکند و ولیِ آن زن بدون اطلاع وی وعدهٔ (ازدواج او را) به کسی نکند، و اگر زن (در حال گذراندن عدّت) ازدواج با مردی را وعده کند و سپس نکاح کند (نکاح آنها درست است) میان آنها تفریق نمی‌شود.

و حسن گفت: «با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵). یعنی: مراد از آن زنا است.

و از ابن عباس یاد شده است: «تا زمان مقرر به سر آید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵). مراد، تمام شدن عدّت است.

۳۵- باب: النَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ قَبْلَ التَّزْوِيجِ

۵۱۲۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رَأَيْتُكِ فِي الْمَنَامِ، يَجِيءُ بِكِ الْمَلَكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَقَالَ لِي: هَذِهِ امْرَأَتُكَ، فَكَشَفْتُ عَنْ وَجْهِكِ الثَّوْبَ فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَقُلْتُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ». [راجع: ۳۸۹۵. اخرجه مسلم: ۲۴۳۸].

باب ـ ۳۵: نگریستن به سوی زن قبل از ازدواج.

۵۱۲۵ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «تو را در خواب دیده بودم که فرشته‌ای تو را در میان پاره‌ای از حریر درآورد و به من گفت: این زن تو است، جامه را از روی تو برداشتم، ناگاه

دیدم که تو هستی.[1] پس گفتم: اگر این واقعه از سوی خداوند باشد، تحقق می‌یابد.»

۵۱۲۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، قال: «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي - قال سَهْلٌ: مَا لَهُ رِدَاءٌ - فَلَهَا نِصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ، ثُمَّ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ قال: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قال: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، عَدَّدَهَا، قال: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ». قال: نَعَمْ، قال: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

۵۱۲۶ ـ از ابو حازم روایت است که سَهْل بن سعد گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! برای آن آمدم که نفس خود را به تو ببخشم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی وی نگریست[2] و نظر خود را پایین و بلند کرد و با دقّت به سوی وی دید. سپس سر خود را فرو افکند. آن زن چون دید که آن حضرت در موردش حکمی نفرمود، نشست مردی از یارانش برخاست و گفت: یا رسول‌الله! اگر تو به وی نیاز نداری، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «آیا (برای مهر وی) چیزی با خود داری؟» گفت: نی، به خدا یا رسول‌الله. فرمود: «به خانه‌ات برو و ببین آیا چیزی می‌یابی.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: نی، به خدا، یا رسول‌الله، چیزی نیافتم. فرمود: «ببین، اگر چه انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و باز برگشت و گفت: نی، به خدا یا رسول‌الله. و انگشتری از آهن هم نیست، ولی همین ازار من هست. سهل (راوی حدیث) گفت: آن مرد ردایی نداشت (که بالاتنه‌اش را بپوشاند). آن مرد گفت: نیمهٔ این ازار از آن زن باشد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وی با ازار تو چه کار کند؟» اگر تو آن را بپوشی، از آن به وی چیزی نمی‌ماند، و اگر او بپوشد، از آن به تو چیزی نمی‌ماند.» آن مرد در آنجا نشست تا نشستن او به درازا

۱- مطابقت حدیث به ترجمه آن است که آن حضرت پیش از ازدواج به عایشه (رضی‌الله عنه) نگریسته بود.

۲- مطابقت حدیث به ترجمهٔ همین جزء است.

کشید، سپس برخاست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را دید که پشت گردانیده (می‌رود) امر کرد و او فراخوانده شد و چون آمد، آن حضرت فرمود: «چه مقدار از قرآن حفظ داری؟» گفت: سورۀ چنین و سورۀ چنان را در حفظ دارم. و سوره‌ها را برشمرد. فرمود: «آیا آن سوره‌ها را از حفظ خوانده می‌توانی؟» گفت: آری. فرمود: «برو، او را به ازدواج تو درآوردیم، به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٣٦- باب: مَنْ قال: لا نِكَاحَ إلا بِوَلِيٍّ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. [البقرة: ٢٣٢]. فَدَخَلَ فِيهِ الثَّيِّبُ، وَكَذَلِكَ الْبِكْرُ. وَقَالَ: ﴿وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا﴾. [البقرة: ٢٢١]. وَقَالَ: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ﴾. [النور: ٣٢].

باب ـ ۳۶: کسی که گفت: نکاح منعقد نمی‌شود به‌جز به اجازۀ ولی.

بنا به فرمودۀ خدای تعالی: «پس ایشان را (از ازدواج با شوهرانشان) منع نکنید.»
(سورۀ بقره، آیۀ ۲۳۲)

این حکم شامل زنان شوهردیده و همچنان دوشیزگان (بکر) می‌باشد. و همچنان خداوند فرموده است: «و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند.» (سورۀ بقره، آیۀ ۲۲۱)

و این آیه: «و زنان بی‌شوهر را از قوم خویش به نکاح دهید.»
(سورۀ نور، آیۀ ۳۱)

٥١٢٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ.

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النِّكَاحَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَنْحَاءٍ.

فَنِكَاحٌ مِنْهَا نِكَاحُ النَّاسِ الْيَوْمَ: يَخْطُبُ الرَّجُلُ إِلَى

۵۱۲۷ ـ از ابن شهاب (زهری) از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: نکاح در دوران جاهلیت به چهار گونه بود: یکی از آنها مانند نکاحی است که امروز میان مردم متداول است. مردی نزد مردی می‌رفت تا دختری را که در آغوش تربیتش است یا دختر او را خواستگاری کند.

الرَّجُلِ وَلِيَّتَهُ أوِ ابْنَتَهُ، فَيُصْدِقُهَا ثُمَّ يَنْكِحُهَا.

وَنِكَاحٌ آخَرُ: كَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ لامْرَأَتِهِ إِذَا طَهُرَتْ مِنْ طَمْثِهَا: أَرْسِلِي إِلَى فُلانٍ فَاسْتَبْضِعِي مِنْهُ، وَيَعْتَزِلُهَا زَوْجُهَا وَلا يَمَسُّهَا أَبَدًا، حَتَّى يَتَبَيَّنَ حَمْلُهَا مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَسْتَبْضِعُ مِنْهُ، فَإِذَا تَبَيَّنَ حَمْلُهَا أَصَابَهَا زَوْجُهَا إِذَا أَحَبَّ، وَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ رَغْبَةً فِي نَجَابَةِ الْوَلَدِ، فَكَانَ هَذَا النِّكَاحُ نِكَاحَ الاسْتِبْضَاعِ.

وَنِكَاحٌ آخَرُ: يَجْتَمِعُ الرَّهْطُ مَا دُونَ الْعَشَرَةِ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، كُلُّهُمْ يُصِيبُهَا، فَإِذَا حَمَلَتْ وَوَضَعَتْ، وَمَرَّ عَلَيْهَا لَيَالٍ بَعْدَ أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا، أَرْسَلَتْ إِلَيْهِمْ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ يَمْتَنِعَ، حَتَّى يَجْتَمِعُوا عِنْدَهَا، تَقُولُ لَهُمْ: قَدْ عَرَفْتُمُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِكُمْ وَقَدْ وَلَدْتُ، فَهُوَ ابْنُكَ يَا فُلانُ، تُسَمِّي مَنْ أَحَبَّتْ بِاسْمِهِ فَيَلْحَقُ بِهِ وَلَدُهَا، لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَمْتَنِعَ بِهِ الرَّجُلُ.

وَنِكَاحُ الرَّابِعِ: يَجْتَمِعُ النَّاسُ الْكَثِيرُ، فَيَدْخُلُونَ عَلَى الْمَرْأَةِ، لا تَمْتَنِعُ مِمَّنْ جَاءَهَا، وَهُنَّ الْبَغَايَا، كُنَّ يَنْصِبْنَ عَلَى أَبْوَابِهِنَّ رَايَاتٍ تَكُونُ عَلَمًا، فَمَنْ أَرَادَهُنَّ دَخَلَ عَلَيْهِنَّ، فَإِذَا حَمَلَتْ إِحْدَاهُنَّ وَوَضَعَتْ حَمْلَهَا جُمِعُوا لَهَا، وَدَعَوْا لَهُمُ الْقَافَةَ، ثُمَّ أَلْحَقُوا وَلَدَهَا بِالَّذِي يَرَوْنَ، فَالْتَاطَ بِهِ، وَدُعِيَ ابْنَهُ، لا يَمْتَنِعُ مِنْ ذَلِكَ، فَلَمَّا بُعِثَ مُحَمَّدٌ ﷺ بِالْحَقِّ، هَدَمَ نِكَاحَ الْجَاهِلِيَّةِ كُلَّهُ إِلا نِكَاحَ النَّاسِ الْيَوْمَ.

مهر او را می‌داد و نکاح می‌کرد.

نکاح دیگــر: مردی به زن خود می‌گفت: وقتی که از حیض پاک شــدی خــود را به فلان مرد برسان و با وی جماع کن. سپس آن مرد از زن خود گوشــه می‌گرفت و هرگــز با وی تماس نمی‌داشــت تا آنکه حمــل وی از آن مردی که با وی جماع کرده بود، آشــکار می‌شد، و چون حمل وی آشکار شده بود، شوهرش هر زمانی که می‌خواست به وی می‌رسید، و این کار را به خاطری می‌کرد که میل داشت فرزندش از نسل نجیب پدید آید و این نکاح، نکاحِ «اِسْــتِبْضَاع» نامیده می‌شود.

و نــکاح دیگر: گروهــی کمتــر از ده نفر گرد می‌آمدنــد و بر زنی می‌درآمدند هر یکشــان با وی جماع می‌کردند، آنگاه که حمل می‌گرفت و می‌زایید و پس از وضع حمل چند شــبی بر وی می‌گذشــت، به دنبال آن کسان می‌فرستاد و کس نمی‌توانســت که از آمدن امتناع کند، تا آنکــه همگی نزد وی گــرد می‌آمدند. آنگاه به آنها می‌گفت: همانا شــما می‌دانید آن کاری را کــه انجام دادید و من زاییــده‌ام، پس ای فلان، ایــن فرزند تو اســت، نوزاد را بــه هر یک که دوست می‌داشت نســبت می‌داد و فرزند خود را به وی ملحق می‌کرد و آن مرد نمی‌توانســت از آن امتناع کند.

و نکاح چهارم: مردم زیادی جمع می‌شدند و بر زنی می‌درآمدند و او از آمدن کسی نزد خویش خودداری نمی‌کرد. اینگونه زنان زناکاران بودند و بر دروازه‌های خود برای شناسایی، بیرقهایی می‌افراشتند. کســانی که می‌خواستند بر ایشان

در می‌آمدنـــد. آنگاه که یکی از این زنان باردار می‌شـــد و بار خود را بر زمیـــن می‌نهاد، همان کســـان نزد وی جمع می‌شـــدند و قیافه‌شناس را فرا می‌خواندند، ســـپس فرزند او را به همان کس که به وی شباهت داشت، ملحق می‌کردند و فرزند به همان کس می‌پیوست و فرزند وی خوانده می‌شـــد. و او نمی‌توانست از آن امتناع ورزد.

آنگاه که محمد (صلی‌الله علیه وســـلم) به حق مبعوث شـــد، تمام انواع نکاح دوران جاهلیت را برانداخت، به‌جز همین نکاح مردم که امروز مرسوم و معمول است.[1]

٥١٢٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: ﴿وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾. [النساء: ١٢٧]. قَالَتْ: هَذَا فِي الْيَتِيمَةِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ، لَعَلَّهَا أَنْ تَكُونَ شَرِيكَتَهُ فِي مَالِهِ، وَهُوَ أَوْلَى بِهَا، فَيَرْغَبُ عَنْهَا أَنْ يَنْكِحَهَا، فَيَعْضُلُهَا لِمَالِهَا، وَلَا يُنْكِحُهَا غَيْرَهُ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَشْرَكَهُ أَحَدٌ فِي مَالِهَا. [راجع: ٢٤٩٤، اخرجه مسلم: ٣٠١٨، مطولاً].

۵۱۲۸ ـ از وَکِیع، از هِشـــام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه در تفسیر این آیه گفت: «و دربارهٔ آنچه قرآن بر شما تلاوت می‌شود: در مورد زنان یتیمی که حقِّ مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهیـــد و تمایل به ازدواج بـــا آنان دارید.» این آیه در مورد آن دختر یتیمی اســـت که نزد مردی (که ولیِّ او بود) به ســـر می‌برد و شـــاید دختر یتیم در مال آن مرد شـــریک می‌بود و او بر وی (نظر به مردی دیگر) سزاوارتر بود ولی میل نداشـــت که آن دختر یتیم را به نکاح گیرد و او را بـــه خاطـــر مال او، از ازدواج با کســـی دیگـــر منع می‌کرد و آن دختر را به غیر از خود به نکاح درنمی‌آورد تا کســـی دیگر در مال آن دختر شریک نشود.

٥١٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُمَرَ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنِ ابْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، فَقَالَ عُمَرُ: لَقِيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ

۵۱۲۹ ـ از زُهری، از سالِم روایت است که ابن

۱- عینی از داوودی نقل کرده که عایشه (رضی‌الله عنها) از چهار نکاح دوران جاهلیت ذکر کرده و از چند نکاح دیگر ذکر نکرده است که عبارتند از: نکاح خَدَن؛ که به طور پنهانی دوست می‌گرفتند و می‌گفتند: آنچه پوشیده است بر آن باکی نیست و آنچه ظاهر است، پس آن لازم است. و آیهٔ (و لا متّخذاتِ اَخدانٍ) (سورهٔ نسأ، آیهٔ ۲۵)، به آن اشاره است. دیگر نکاح متعه. سوم، نکاح بدل که زنان خود را عوض می‌کردند. «تیسیرالقاری»

فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: إنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ، فَقَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ لَقِيَنِي فَقَالَ: بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قال عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: إنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ. [راجع: ٤٠٠٥].

عمـر گفت: عُمَر گفت: آنـگاه که حفصه بنت عمر بیوه شد و شوهرش ابن حُذافهٔ سهمی که از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و اهل بَدْر بود در مدینه وفات کرد.

عمـر گفت: عثمان بن عَفّان را ملاقات کردم و به وی پیشـنهاد کردم و گفتـم: اگر می‌خواهی حَفْصـه را به تو نکاح می‌کنم. عثمان گفت: در این کار خود می‌اندیشـم. چنـد روزی درنگ کردم سـپس مـرا ملاقت کرد و گفـت: ظاهراً چنین می‌نماید که اکنون ازدواج نکنم.

عمر گفت: ابوبکر را ملاقات کردم و به او گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصَه را به نکاح تو درآورم.

٥١٣٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَمْرٍو قال: حَدَّثَنِي أَبِي قال: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَسَنِ: ﴿فَلا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. قال: حَدَّثَنِي مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ: أَنَّهَا نَزَلَتْ فِيهِ، قال: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ، فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا، لا وَاللَّهِ لا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا. وَكَانَ رَجُلًا لا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿فَلا تَعْضُلُوهُنَّ﴾. فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ. [راجع: ٤٥٢٩].

۵۱۳۰ ـ از یُونُس روایت اسـت که حَسَـن در تفسـیر: «زنان را از نکاح منع نکنید.» (سـورهٔ بقره، آیـهٔ ۲۳۲) گفت: مَعْقِل بن یَسـارْ به من گفت: این آیه در مورد من نازل شـده اسـت. خواهـرم را بـه ازدواج مـردی درآوردم و او طلاقش داد، تا آنکه عدّه‌اش گذشـت، آنگاه به خواسـتگاریش آمد، به او گفتم: او را به نکاح تو درآوردم، و فرّاش تو ساختم و تو را گرامی داشـتم و تو او را طلاق دادی، سـپس می‌آیی و خواسـتگاری می‌کنی؟ نـی به خدا. هرگز به سویت برنمی‌گردد. وی مردی بد نبود و آن زن می‌خواسـت که واپس به نزد وی برگردد، پس خداونـد این آیه را نازل کرد: «زنان را از نکاح منع نکنید.»

بنابرایـن گفتم: یا رسـول‌الله! اکنون این کار را می‌کنـم. گفت: خواهرش را به نـکاح آن مرد درآورد.

۳۷- باب: إِذَا كَانَ الْوَلِيُّ هُوَ الْخَاطِبَ

وَخَطَبَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ امْرَأَةً هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا، فَأَمَرَ رَجُلًا فَزَوَّجَهُ.

وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ لِأُمِّ حَكِيمٍ بِنْتِ قَارِظٍ: أَتَجْعَلِينَ أَمْرَكِ إِلَيَّ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ: قَدْ زَوَّجْتُكِ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: لِيُشْهِدْ أَنِّي قَدْ نَكَحْتُكِ، أَوْ لِيَأْمُرْ رَجُلًا مِنْ عَشِيرَتِهَا.

وَقَالَ سَهْلٌ: قَالَتِ امْرَأَةٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَهَبُ لَكَ نَفْسِي، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا.

۵۱۳۱- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فِي قَوْلِهِ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ﴾. إِلَى آخِرِ الْآيَةِ [النساء: ۱۲۷]. قَالَتْ: هِيَ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ الرَّجُلِ، قَدْ شَرِكَتْهُ فِي مَالِهِ، فَيَرْغَبُ عَنْهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، وَيَكْرَهُ أَنْ يُزَوِّجَهَا غَيْرَهُ، فَيَدْخُلَ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ، فَيَحْبِسُهَا، فَنَهَاهُمُ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ. [أخرجه مسلم: ۳۰۱۸، مطولاً].

باب - ۳۷ - اگر ولی (برای خود یا دیگری) خواستگاری کند.

و مُغِیرة بن شُعبه، زنی را که نزدیکترین ولیِّ او بود، خواستگاری کرد، پس مرد دیگر را دستور داد و او آن زن را به ازدواج وی درآورد. و عبدالرحمن بن عَوْف به اُمِّ حَکیم بنت قارظ گفت: آیا اختیار (ازدواج) خود را به من می‌دهی؟ گفت: آری. عبدالرحمن گفت: به تحقیق که تو را به ازدواج خود درآوردم.

و عطاء (در مورد زنی که یگانه اقارب نزدیکش می‌خواهد او را به خود نکاح کند، مورد سؤال قرار گرفت) گفت: باید شاهد گیرد که من تو را نکاح کرده‌ام یا از مردی از اقارب او بخواهد (که با وی نکاح کند).[۱]

و سهل گفت: زنی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: نفس خود را به تو بخشیدم. مردی گفت: یا رسول‌الله! اگر تو را به آن نیازی نیست، او را به ازدواج من درآور.

۵۱۳۱ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) در تفسیر فرمودۀ خدای تعالی: «دربارۀ زنان رأی تو را می‌پرسند، بگو: خدا دربارۀ آنان به شما فتوا می‌دهد.» تا آخر (سورۀ نساء، آیۀ ۱۲۷)

گفته است: این در مورد دختری یتیم است که در آغوش تربیت مردی است و آن دختر در مال آن مرد شریک است. آن مرد از ازدواج با وی پرهیز می‌کند و خوش نداشت که کسی دیگر با آن دختر ازدواج کند و در مال وی

۱- فرمودۀ عطاء روشن و واضح نیست.

درآید. پس آن دختر را از (ازدواج) باز می‌دارد.
پس خداوند آن مرد را از این کار منع کرد.

٥١٣٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جُلُوسًا، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ تَعْرِضُ نَفْسَهَا عَلَيْهِ، فَخَفَّضَ فِيهَا النَّظَرَ وَرَفَعَهُ، فَلَمْ يُرِدْهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: زَوِّجْنِيهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَعِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قَالَ: مَا عِنْدِي مِنْ شَيْءٍ، قَالَ: «وَلَا خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ». قَالَ: وَلَا خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ أَشُقُّ بُرْدَتِي هَذِهِ فَأُعْطِيهَا النِّصْفَ، وَآخُذُ النِّصْفَ، قَالَ: «لَا، هَلْ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ٢٣١٠، أخرجه مسلم: ١٤٢٥، بزيادة واختلاف].

٥١٣٢ ـ از ابُوحازِم روایت است که سهل بن سَعْد گفت: ما نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم. زنی آمد و نفس خود را به آن حضرت پیشکش کرد. آن حضرت نظر خود را پایین کرد و بلند نمود (او را با دقت نگریستند) و به وی پاسخی نداد. مردی از اصحاب آن حضرت گفت: او را به ازدواج من درآور ای رسول خدا. فرمود: «آیا چیزی (برای مَهر) با خود داری؟» گفت: چیزی با خود ندارم. فرمود: «انگشتر آهنین هم نداری؟» گفت: انگشتر آهنین هم ندارم، ولی همین چادر خود را پاره می‌کنم و نیمهٔ آن را به وی می‌دهم و نیمهٔ آن را به خود می‌گیرم.
فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: آری. فرمود: «برو، همانا او را به آنچه از قرآن حفظ داری، به ازدواج تو درآوردم.»

٣٨- باب: إِنْكَاحِ الرَّجُلِ وَلَدَهُ الصِّغَارَ

لِقَوْلِ تَعَالَى: ﴿وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ [الطلاق: ٤]. فَجَعَلَ عِدَّتَهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ قَبْلَ الْبُلُوغِ.

باب ـ ٣٩: شوهر دادن مرد، دختر خردسال خود را.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «و آنان که به سن حیض نرسیده‌اند»[1] و عدّت آن را در صورتی که به سن بلوغ نرسیده باشند. سه ماه گردانید. (سورهٔ طلاق، آیهٔ ٤)

٥١٣٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَأُدْخِلَتْ عَلَيْهِ وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ، وَمَكَثَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢، دون «ومكثت»].

٥١٣٣ – از سُفیان، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

١- ترجمهٔ کامل آیه: «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند، اگر شک دارید، (که خون می‌بینند یا نه) عدهٔ آنان سه ماه است. (و دخترانی) که هنوز خون ندیده‌اند (نیز عده‌شان سه ماه است) و زنان آبستن، مدتشان این است که وضع حمل کنند، و هر کس از خدا پروا دارد (خدا) برای او در کارش آسانی‌ای فراهم سازد.»

(صلی‌الله علیه وسـلّم) با وی ازدواج کرد و او دختری شـش سـاله بود، و با وی زفاف کرد، و او دختری نه سـاله بود، و نه سـال را نزد آن حضرت به سر برد.

٣٩- باب: تَزْوِيجِ الأَبِ ابْنَتَهُ مِنَ الإِمَامِ

باب ـ ۳۹: نکاح‌دادن پدر، دختر خود را برای امام.

وَقَالَ عُمَرُ: خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ حَفْصَةَ فَأَنْكَحْتُهُ [راجع: ٤٠٠٥].

و عُمَـر گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) حَفْصَه را از من خواستگاری کرد و من او را به نکاحش درآوردم.

٥١٣٤- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. قَالَ هِشَامٌ: وَأُنْبِئْتُ أَنَّهَا كَانَتْ عِنْدَهُ تِسْعَ سِنِينَ. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢].

٥١٣٤ ـ از وُهَیب، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت اسـت که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) با وی ازدواج کـرد و او دختری شـش ساله بود و با او زفاف کرد و او دختر نُه ساله بود.
هِشام گفت: آگاه شده‌ام که عایشه، نُه سال نزد آن حضرت بوده است.

٤٠- باب: السُّلْطَانُ وَلِيٌّ

باب ـ ۴۰: سلطان ولی است.

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

بنا به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم): «او را به ازدواج تو درآوردم به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٥١٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي وَهَبْتُ مِنْ نَفْسِي، فَقَامَتْ طَوِيلاً، فَقَالَ رَجُلٌ: زَوِّجْنِيهَا إِنْ لَمْ تَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ، قَالَ: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تُصْدِقُهَا». قَالَ: مَا عِنْدِي إِلا إِزَارِي، فَقَالَ: «إِنْ أَعْطَيْتَهَا إِيَّاهُ جَلَسْتَ لا إِزَارَ لَكَ،

٥١٣٥ ـ از مالـک، از ابـو حازم روایت اسـت که سَـهْل بن سـعد گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمـد و گفت: همانا من نَفْسِ خود را به تو بخشـیدم. وی در آنجا زیاد ایسـتاد. مردی گفت: اگر تو را به وی حاجتی نیست، او را به ازدواج من درآور.

فَالْتَمِسْ شَيْئًا». فَقَالَ مَا أَجِدُ شَيْئًا، فَقَالَ: «الْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَلَمْ يَجِدْ، فَقَالَ: «أَمَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قَالَ: نَعَمْ، سُورَةُ كَذَا، وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ سَمَّاهَا، فَقَالَ: «زَوَّجْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

[راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، بزيادة واختلاف].

آن حضرت فرمود: «آیا نزد خود چیزی داری که مَهر او را بدهی؟» گفت: به‌جز همین ازار خود چیزی ندارم. فرمود: «اگر آن را به او بدهی، می‌نشینی (زیرا) ازار نداری. پس چیزی جست‌وجو کن.» گفت: چیزی نیافتم. فرمود: «جست‌وجو کن، هر چند انگشتری از آهن باشد.» آن مرد چیزی نیافت.

آن حضرت فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: آری. سورهٔ چنین و چنان، و از آنها نام گرفت. آن حضرت فرمود: «او را به ازدواج تو درآوردیم به آنچه از قرآن حفظ داری.»

٤١- باب: لا يُنْكِحُ الأَبُ وَغَيْرُهُ الْبِكْرَ وَالثَّيِّبَ إِلا بِرِضَاهَا

باب ـ ۴۲: دوشیزه یا شوهر رسیده را، پدر و غیر او جز به رضایت وی به نکاح ندهد.

٥١٣٦- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». [انظر: ٦٩٦٨، ٦٩٧٠، أخرجه مسلم: ١٤١٩].

۵۱۳۶ ـ از یحیی، از ابو سَلَمَه، از ابو هریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن بی‌شوهر به نکاح داده نشود، تا از وی مشورت گرفته شود، و دوشیزه به نکاح داده نشود تا از وی اجازه گرفته شود.»

گفتند: یا رسول‌الله! اجازهٔ دوشیزه چگونه است؟ فرمود: «اینکه خاموشی اختیار کند.»[۱]

۱- امام بخاری این حدیث را در کتاب «الحیل» باب: فی نکاح، در شمارهٔ (۶۹۸۶) آورده است و اما مسلم در «صحیح مسلم» در «کتاب نکاح» در شمارهٔ (۳۲۶۸) روایت کرده است.

در کتاب «هدایه حامل‌المتن بدایه» آمده است که نکاح زن آزاد که عاقله و بالغه باشد به رضایت وی منعقد می‌شود، اگر چه ولی او عقد نکرده باشد، چه وی باکره باشد و چه شوهردیده و این نظر ابوحنیفه و ابویوسف است در ظاهر روایت. به روایتی از ابویوسف که نکاح وی منعقد نمی‌شود مگر به اجازهٔ ولی، نزد محمد نکاح منعقد می‌شود ولی موقوف به اجازهٔ ولی است. مالک و شافعی گفته‌اند که به عبارت زنان، اصلاً نکاح منعقد نمی‌شود چه ازدواج به اجازهٔ ولی باشد یا بدون اجازهٔ وی.

در تیسرالقاری گفته شده که حدیث مذکور (۵۱۳۶) علیه آنها حجّت است

٥١٣٧- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الرَّبِيعِ بْنِ طَارِقٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى عَائِشَةَ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي؟ قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا». [انظر: ٦٩٤٦ط، ٦٩٧١د،ث، أخرجه مسلم: ١٤٢٠، بلفظ مطول مختلف].

۵۱۳۷ ـ از ابـن ابی مُلَیْکـه، از ابو عُمرو، مَوْلَی عایشـه روایت است که عایشـه گفت: (گفتم) یا رسـول‌الله، همانا دوشـیزه می‌شرمد. فرمود: «خاموشی او رضایت اوست.»

٤٢- باب: إِذَا زَوَّجَ ابْنَتَهُ وَهِيَ كَارِهَةٌ فَنِكَاحُهُ مَرْدُودٌ

باب ـ ۴۳: اگر کسی دختر خود را به نکاح دهد و دخترش راضی نباشد، نکاح او باطل است.

٥١٣٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُجَمِّعٍ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ جَارِيَةَ، عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهْيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهُ. [انظر: ٥١٣٩ع، ٦٩٤٥د، ٦٩٦٩ث].

۵۱۳۸ ـ از مالـک، از عبدالرحمـن بن قاسـم، از پـدرش، از عبدالرحمـن و مجَمِّع پسـران یزید بن جاریه روایت اسـت که خَنسـاء بنت خذام‌الانصاریـه گفت: همانا پدر وی، او را که زنی بی‌شـوهر بود به ازدواج کسـی درآورد و او (خَنسـاء) با این ازدواج موافق نبود. وی نزد رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد و آن حضرت نکاح او را باطل کرد.

٥١٣٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ يَزِيدَ وَمُجَمِّعَ ابْنَ يَزِيدَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَجُلاً يُدْعَى خِذَامًا أَنْكَحَ ابْنَةً لَهُ، نَحْوَهُ. [راجع: ٥١٣٨].

۵۱۳۹ ـ از یحیـی روایت اسـت که قاسـم بن محمد گفـت: عبدالرحمن بن یزیـد و مُجَمِّع بن یزید به او گفته‌انـد: مردی که خِذام نامیده می‌شد، دختر خود را به کسی تزویج کرد مانند حدیث قبل.

٤٣- باب: تَزْوِيجِ الْيَتِيمَةِ

باب ـ ۴۴: به نکاح دادن دختر یتیم.

لِقَوْلِهِ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا﴾. [النساء: ٣]. وَإِذَا قَالَ لِلْوَلِيِّ: زَوِّجْنِي فُلاَنَةَ، فَمَكَثَ سَاعَةً، أَوْ قَالَ: مَا مَعَكَ؟ فَقَالَ: مَعِي كَذَا وَكَذَا، أَوْ لَبِثَا، ثُمَّ قَالَ: زَوَّجْتُكَهَا، فَهُوَ جَائِزٌ فِيهِ سَهْلٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

بنـا به فرمودهٔ خدای تعالـی: «و اگر در اجرای عدالـت میـان دختران یتیـم بیمناکیـد، نکاح

و آنها این حدیث را حجّت آورده‌اند: «لا نکاحَ الّا بولی» یعنی «نکاح منعقد نمی‌شود مگر به اجازهٔ ولی» که در باب ۳۷ کتاب النکاح قبلاً تذکّر یافت. در حالی که حدیث «لا نکاحَ الّا بولی» متّفق علیه نیست و با حدیث (۵۱۳۶) که متفق علیه است معارض شده نمی‌تواند. امام بخاری و ابن معین گفته‌اند که در شرط بدون ولی هیچ حدیثی به صحت نرسیده است و حدیث «لا نکاح الّا بولی» که «ترمذی» آن را به روایت از «زُهری» آورده محدّثان در آن گفتگو کرده‌اند. «تیسرالقاری. ج ۵، ص ۶۴»

کنید...»
(سورۀ نساء آیۀ ۳)
اگر کسی به ولی (زنی) بگوید: فلان زن را به ازدواج من درآور. و ولی زمانی درنگ کند، یا (در پاسخ) بگوید: (برای مَهر) چه داری؟ و او بگوید: چنین و چنان دارم، یا زمانی درنگ کند، و سپس بگوید که: به ازدواج تو درآوردم. این کار جایز است.
در این مورد سهل از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥١٤٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَ لَهَا: يَا أُمَّتَاهُ: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. قَالَتْ عَائِشَةُ: يَا ابْنَ أُخْتِي، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، فَيَرْغَبُ فِي جَمَالِهَا وَمَالِهَا، وَيُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ صَدَاقِهَا، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ، وَأُمِرُوا بِنِكَاحِ مَنْ سِوَاهُنَّ مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: أَنَّ الْيَتِيمَةَ إِذَا كَانَتْ ذَاتَ مَالٍ وَجَمَالٍ رَغِبُوا فِي نِكَاحِهَا وَنَسَبِهَا وَالصَّدَاقِ، وَإِذَا كَانَتْ مَرْغُوبًا عَنْهَا فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ تَرَكُوهَا وَأَخَذُوا غَيْرَهَا مِنَ النِّسَاءِ، قَالَتْ: فَكَمَا يَتْرُكُونَهَا حِينَ يَرْغَبُونَ عَنْهَا، فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَنْكِحُوهَا إِذَا رَغِبُوا فِيهَا، إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهَا وَيُعْطُوهَا حَقَّهَا الْأَوْفَى مِنَ الصَّدَاقِ. [راجع: ٢٤٩٤، أخرجه مسلم: ٣٠١٨].

٥١٤٠ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که عُروه بن زبیر به او گفته است که وی از عایشه (رضی‌الله عنها) سؤال کرد و به او گفت: ای مادر، (در چه موردی این آیه نازل شده است) «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هرچه از زنان، (دیگر) که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار به زنی بگیرید، سپس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک (زن آزاد) یا به آنچه از کنیزان مالک شده‌اید، اکتفا کنید.»
عایشه گفت: ای پسر خواهرم، این همان دختر یتیمی بود که در دامان تربیت ولیِّ خود به سر می‌برد، و ولیِّ او در مال و جمال او چشم دوخته بود و می‌خواست که از مَهر وی بکاهد. پس همچو کسان از نکاح (دختران یتیمی که در دامان تربیت‌شان قرار داشتند) منع شدند، مگر آنکه در دادن مهر کامل آنان عدالت کنند، و امر شدند که به‌جز از این دختران یتیم، با زنان دیگر ازدواج کنند.
عایشه گفت: مردم پس از نزول این آیه از

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتوا طلبیدند، خداوند این آیه را فرستاد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند. بگو: خدا دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد، و (نیز(دربارهٔ آنچه در قرآن بر شما تلاوت می‌شود: در مورد زنان یتیمی که حقّ مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید.»
(سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۲۷)
پس خداوند عَزَوجل در این آیه به ایشان (این حکم را) فرستاد که: اگر دختر یتیم صاحب مال و جمال بود، در نکاح و نَسَب و دادن مَهر وی تمایل نشان می‌دادند و اگر وی به خاطر کمی مال و جمال نامرغوب می‌بود، از وی درمی‌گذشتند و به‌جز از وی با زنان دیگر ازدواج می‌کردند.
عایشه گفت: چون نظر به اینکه به دختران یتیم تمایل نشان نمی‌دادند و از آنها درگذشتند، پس ایشان را حقّ آن نیست که وقتی به ایشان تمایل پیدا کنند، آنها را به نکاح خویش درآورند، مگر آن‌که در موردشان عدالت کنند و حقّ مَهرشان را به طور کامل بدهند.

٤٤- باب: إِذَا قال الْخَاطِبُ لِلْوَلِيِّ: زَوِّجْنِي فُلانَةَ،

فَقَالَ: قَدْ زَوَّجْتُكَ بِكَذَا وَكَذَا جَازَ النِّكَاحُ، وَإِنْ لَمْ يَقُلْ لِلزَّوْجِ: أَرَضِيتَ أَوْ قَبِلْتَ.

باب ـ ۴۴: هرگاه خواستگار به ولی بگوید: فلان زن را به ازدواج من درآور،

و ولی بگوید: همانا او را (به مَهر) چنین و چنان به ازدراج تو درآوردم، نکاح رواست، و (حتی) اگر به خواستگار نگوید: آیا تو راضی هستی یا قبول کردی؟

٥١٤١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ: أَنَّ امْرَأَةً أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ

٥١٤١ ـ از حَمّاد بن زَید، از ابوحازِم روایت است که سَهل بن سَعد(رضی‌الله عنه) گفت:

فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، فَقَالَ: «مَا لِي الْيَوْمَ فِي النِّسَاءِ مِنْ حَاجَةٍ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، قال: «مَا عِنْدَكَ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «أَعْطِهَا وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قال: «فَمَا عِنْدَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قال: كَذَا وَكَذَا، قال: «فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، مطولاً باختلاف].

زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و نفس خود را به وی پیشکش کرد، آن حضرت فرمود: «اکنون مرا به زنان نیازی نیست.» مردی گفت: یا رسول‌الله! او را به ازدواج من درآور. فرمود: «چیزی نزد خود داری؟» گفت: چیزی نزد خود ندارم. فرمود: «(مَهر) او را بده هر چند انگشتری از آهن باشد.» گفت: نزد من چیزی نیست. فرمود: «از قرآن چه حفظ داری؟» گفت: چنین و چنان. فرمود: «او را به آنچه از قرآن در حفظ داری به ازدواج تو درآوردم.»

٤٥- باب: لا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَدَعَ

باب ـ ۴۵: مردی بر خواستگاری برادر (مسلمان) خود خواستگاری نکند تا آنکه (برادر مسلمانش) آن زن را به نکاح درآورد یا از وی بگذرد.

٥١٤٢- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: سَمِعْتُ نَافِعًا يُحَدِّثُ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ. [راجع: ۲۱۳۹، أخرجه مسلم: ۱۴۱۲، وفي البيوع: ۷].

۵۱۴۲ ـ از ابن جُرَیج روایت است که گفت: از نافع شنیدم که حدیث می‌کرد: همانا ابن عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از این منع کرده که یکی از شما بر بیع برادر (مسلمان) خود بیع (افزون‌خواهی) کند، و اینکه مردی بر خواستگاری برادر (مسلمان) خود خواستگاری نکند تا آنکه خواستگار اول از خواستگاری بگذرد یا به وی اجازه دهد که خواستگاری کند.»

٥١٤٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ، عَنِ الْأَعْرَجِ قال: قال أَبُو هُرَيْرَةَ: يَأْثُرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا إِخْوَانًا». [انظر: ۶۰۶۴، ۶۰۶۶، ۶۷۲۴، وانظر في الوصايا، باب ۸. أخرجه مسلم: ۲۵۶۳].

۵۱۴۳ ـ از جعفر بن ربیعه، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «برحذر باشید از گمان بد، همانا گمان بد دروغترین سخن است و جاسوسی مکنید و به سخنان ناروای مردم گوش فرا ندهید و با یکدیگر کینه‌توزی

٥١٤٤- وَلا يَخْطُبُ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَتْرُكَ». [راجع: ٢١٤٠، أخرجه مسلم: ١٤١٣، مطولاً، وأخرجه: ١٥١٥ و ١٥٢٠، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

٤٦- باب: تَفْسِيرِ تَرْكِ الْخِطْبَةِ

٥١٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما يُحَدِّثُ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ، قال عُمَرُ: لَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ، إِلا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا.

تَابَعَهُ يُونُسُ، وَمُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، وَابْنُ أَبِي عَتِيقٍ: عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٤٠٠٥].

نکنید و برادران همدیگر باشید.»

٥١٤٤ ـ و به سلسله حدیث قبلی و به ادامهٔ آن فرمود: «و مردی بر خواستگاری برادر خود خواستگاری نکند تا آنکه آن زن را نکاح کند یا از وی بگذرد.»

باب ـ ۴۶: دلیل ترک خواستگاری.

٥١٤٥ ـ از شُعَیب، از زُهری، از سالِم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر(رضی‌الله عنه) می‌گفت: آنگاه که حَفْصَه بیوه شد، عُمَر بن خطّاب گفت: ابوبکر را ملاقات کردم و گفتم: اگر می‌خواهی حَفْصه بنت عمر را به تو نکاح می‌کنم. چند شبی انتظار کشیدم، سپس حَفْصه را رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برای خود نکاح کرد. سپس که ابوبکر را دیدم، گفت: همانا، آنچه مرا مانع شد که در آنچه پیشنهاد کردی پاسخی ندهم، آن بود که دانسته بودم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از حفصه یاد کرده بود، و من نمی‌توانستم که راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا کنم. اگر آن حضرت از وی درمی‌گذشت من او را (به نکاح) می‌پذیرفتم.

متابعت کرده‌اند (شعیب را) یونُس و موسی بن عُقْبَه و ابن ابی عتیق از زُهری.

٤٧- باب: الْخُطْبَة

٥١٤٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ قال: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَخَطَبَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا». [انظر: ٥٧٦٧ث].

باب ـ ۴۷: خطبهٔ (نکاح)[1]

٥١٤٦ ـ از سُفیان، از زَیْد بن اَسلَم روایت است که ابن عُمر می‌گفت: دو مرد از سوی مشرق آمدند و به سخنرانی (فصیح و بلیغ) پرداختند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا، بعضی از گفتار سحر است.»[2]

٤٨- باب: ضَرْبِ الدُّفِّ فِي النِّكَاحِ وَالْوَلِيمَةِ

٥١٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ قال: قَالَتِ الرُّبَيِّعُ بِنْتُ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ: جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَدَخَلَ حِينَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، فَجَعَلَتْ جُوَيْرِيَاتٌ لَنَا، يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ وَيَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِي يَوْمَ بَدْرٍ، إِذْ قَالَتْ إِحْدَاهُنَّ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ: «دَعِي هَذِهِ، وَقُولِي بِالَّذِي كُنْتِ تَقُولِينَ». [راجع: ٤٠٠١].

باب ـ ۴۸: دایره زدن به وقت نکاح و میهمانی زفاف.

٥١٤٧ ـ از خالد بن ذکوان، از رَبیع دختر مُعَوِّذ بن عَضْراء روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پس از (مراسم) زفاف من، بر من درآمد و بر بستر من نشست، مانند اینکه تو نزد من نشسته‌ای. دختران خردسال ما دایره می‌زدند و سوگوارانه محاسن پدران ما را در روز بدر برمی‌شمردند و چون یکی از ایشان گفت: و در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه واقع خواهد شد. آن حضرت فرمود: «این را بگذار (مگوی) و همان را بگوی که پیشتر می گفتی.»

۱- در اسماءالرّجال در حاشیهٔ تیسرالقاری آمده است. در اینجا «خُطبه» به ضم خاء است. غالباً اگر «خُطبه» به ضم خا باشد، مراد همان خطبه‌ای است که به هنگام نکاح و در نکاح می‌باشد. این خطبهٔ سنت است، و از ابن مسعود روایت شده است. اگر در «خِطبه» به کسر خاء باشد، آن قبل از مجلس نکاح است. (خواستگاری)

۲- در تیسرالقاری گفته شده که دو نفر نزد پیامبر آمدند که بسیار به فصاحت و بلاغت سخن می‌زدند و این فصاحت و بلاغت در سخنان راست و دروغشان مشهود بود. آن حضرت پس از شنیدن سخنانشان فرمود: «همانا بعضی از گفتار سحر است.» گفته‌اند که حدیث مذکور در باب عقد نکاح هیچ مناسبتی ندارد. اما خطبهٔ آن حضرت در وقت نکاح به احادیث صحیح به ثبوت پیوسته است.

٤٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾. [النساء: ٤]

وَكَثْرَةِ الْمَهْرِ، وَأَدْنَى مَا يَجُوزُ مِنَ الصَّدَاقِ.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾. [النساء: ٢٠]. وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾. [البقرة: ٢٣٦]. وَقَالَ سَهْلٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ» [راجع: ٢٣١٠].

باب ـ ۴۹: فرمودۀ خدای تعالی.

«و مَهر زنان را از روی طیب خاطر به ایشان بدهید.»

(سورۀ نساء، آیۀ ٤)

و افزونی مهر، و کمترین چیزی که در مَهر رواست.

و فرمودۀ خدای تعالی: «و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید چیزی از آن را پس مگیرید.»

(سورۀ نساء، آیۀ ٢٠)

و فرمودۀ خدای جلّ ذکره: «یا برایشان مهری معیّن نکرده‌اید.»

(سورۀ بقره، آیۀ ٢٣٦)

و سهل گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر چند انگشتری از آهن باشد.»

٥١٤٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ، فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ بَشَاشَةَ الْعُرْسِ، فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ. [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، مطولاً].

وَعَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ.

٥١٤٨ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس گفت: عبدالرحمن بن عوف زنی را به (مهر) وزن هستۀ خرمایی به ازدواج خود درآورد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که بشاشت دامادی را در وی دید، از او پرسید، و او گفت: همانا با زنی به (مهر) وزنِ هستۀ خرمایی ازدواج کردم.

و از قَتادَه، از اَنَس روایت است که عبدالرحمن بن عوف گفت: زنی را به (مهر) وزنِ هستۀ خرمایی از طلا به ازدواج درآوردم.

٥٠- باب: التَّزْوِيجِ عَلَى الْقُرْآنِ وَبِغَيْرِ صَدَاقٍ

باب ـ ٥٠: تزویج به قرآن و بدون مهر.

٥١٤٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: سَمِعْتُ

٥١٤٩ ـ از سُفیان، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی می‌گفت: من در میان

أَبَا حَازِمٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ يَقُولُ: إِنِّي لَفِي الْقَوْمِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ قَامَتِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَلَمْ يُجِبْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتْ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَلَمْ يُجِبْهَا شَيْئًا، ثُمَّ قَامَتِ الثَّالِثَةَ فَقَالَتْ: إِنَّهَا قَدْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لَكَ، فَرَ فِيهَا رَأْيَكَ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكِحْنِيهَا، قال: «هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ». قال: لا، قال: «اذْهَبْ فَاطْلُبْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ فَطَلَبَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: مَا وَجَدْتُ شَيْئًا وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، فَقَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ». قال: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، قال: «اذْهَبْ فَقَدْ أَنْكَحْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ».

[راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵، بلفظ مطول مختلف].

گروهی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم که ناگاه زنی ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! به تحقیق که من نفس خود را به تو بخشیدم، در این باره رأی خود را اظهار کن. آن حضرت به پاسخ او چیزی نگفت. سپس آن زن ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! به تحقیق که من نفس خود را بر تو بخشیدم، در این باره نظر خود را اظهار کن.

آن حضرت به پاسخ او چیزی نگفت. سپس آن زن برای بار سوم ایستاد و گفت: به تحقیق که نفس خود را به تو بخشیدم، در این باره رأی خود را اظهار کن. مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! او را به من نکاح کن. فرمود: «آیا چیزی (برای مَهر) داری؟» گفت: نی. فرمود: «برو و جست‌وجو کن هر چند انگشتری از آهن باشد.» وی رفت و جست‌وجو کرد، سپس آمد و گفت: چیزی نیافتم و انگشتری از آهن هم پیدا نکردم. آن حضرت فرمود: «آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟» گفت: سورهٔ چنین و سورهٔ چنان. آن حضرت فرمود: «برو، به تحقیق که او را به آنچه از قرآن حفظ داری به نکاح تو درآوردم.»

۵۱- باب: الْمَهْرِ بِالْعُرُوضِ وَخَاتَمٍ مِنْ حَدِيدٍ

۵۱۵۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال لِرَجُلٍ: «تَزَوَّجْ وَلَوْ بِخَاتَمٍ مِنْ حَدِيدٍ». [راجع: ۲۳۱۰، اخرجه مسلم: ۱۴۲۵، مطولاً].

باب ـ ۵۲: دادن مَهر با مال و منال (غیرنقدینه) و انگشتری آهنین.

۵۱۵۰ ـ از سُفیان، از ابو حازم روایت است که سَهل بن سَعد گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مردی گفت: «ازدواج کن، هر چند (به مهر) انگشتری آهنین باشد.»

۵۲- باب: الشُّرُوطِ فِي النِّكَاحِ

وَقَالَ عُمَرُ: مَقَاطِعُ الْحُقُوقِ عِنْدَ الشُّرُوطِ.

وَقَالَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ صِهْرًا لَهُ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي».

۵۱۵۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَحَقُّ مَا أَوْفَيْتُمْ مِنَ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». [راجع: ۲۷۲۱، أخرجه مسلم: ۱۴۱۸]

۵۳- باب: الشُّرُوطِ الَّتِي لا تَحِلُّ فِي النِّكَاحِ

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: لا تَشْتَرِطِ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا.

۵۱۵۲- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ زَكَرِيَّا، هُوَ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلاقَ أُخْتِهَا، لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا». [راجع: ۲۱۴۰، أخرجه مسلم: ۱۴۱۳ و ۱۵۱۵، مطولاً، وأخرجه: ۱۵۲۰، بقطعة ليست في هذه الطريق].

باب ـ ۵۲: شروط در نکاح.

و عمر گفت: شروط حقوق قطع می‌کند. و مسوَر بن مَخرَمه گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که از داماد خود یاد کرد و او را در امر دامادی ستود و تحسین کرد و فرمود: «به من سخن گفت و راست گفت و به من وعده کرد و به آن وفا کرد.»[۱]

۵۱۵۱ ـ از ابی‌الخیر، از عُقبه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سزاوارترین شرطهایی که به آن وفا کنید، ایفای چیزی است که فرجها را با آن حلال کنید.»[۲]

باب ـ ۵۳: شرطهایی که در عقد نکاح روا نیست.

و ابن مسعود گفت: زن، طلاق خواهر مسلمان خود را (هنگام عقد نکاح) شرط نگذارد.

۵۱۵۲ ـ از سَعْد بن ابراهیم، از ابی سَلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای زنی روا نیست که (هنگام عقد نکاح) طلاق خواهر (مسلمان) خود را (که در عقد آن مرد است) خواستار شود تا او را از نصیبش برآورد، البته او را همان است که بر وی تقدیر رفته است.»

۱- مراد، ابوالعاص بن رَبیع، شوهر زینب دختر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) است که در روز غزوهٔ بدر به اسارت مسلمانان درآمد و آن حضرت او را بدون فدیه آزاد کرد و به قولی که به آن حضرت داده بود وفا کرد و زینب را به مدینه فرستاد.

۲- یعنی همان حقوقی که در نکاح واجب و لازم است.

٥٤- باب: الصُّفْرَةِ لِلْمُتَزَوِّجِ

وَرَوَاهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ٢٠٤٨].

٥١٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ إِلَيْهَا». قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، بزيادة « ما هذا ... فبارك الله لك »].

باب ـ ۵۴: استعمال صُغره (خوشبویی زردگون) برای داماد.

و عبدالرحمن بن عوف از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۵۱۵۳ ـ از مالـک، از حُمَیـد طَویـل روایـت اسـت که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عَوف نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد، در حالی که در وی نشـان خوشـبویی زردگون بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) از وی پرسـید و ا و آن حضرت را آگاه کـرد که با زنی از انصـار ازدواج کرده است.

آن حضـرت فرمود: «چه مقـدار (مَهر) به وی دادی؟» گفت: به اندازهٔ هسـتهٔ خرمایی از طلا. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ولیمه کن، هر چند با گوسفندی باشد.»[۱]

٥٥- [باب:]

٥١٥٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِزَيْنَبَ فَأَوْسَعَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا، فَخَرَجَ كَمَا يَصْنَعُ إِذَا تَزَوَّجَ، فَأَتَى حُجَرَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُو وَيَدْعُونَ لَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَرَأَى رَجُلَيْنِ فَرَجَعَ، لَا أَدْرِي: آخْبَرْتُهُ أَوْ أُخْبِرَ بِخُرُوجِهِمَا. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، في النكاح: ٨٩ مطولاً].

باب ـ ۵۶

٥١٥٤ – از یحیی از حُمَید روایت است که اَنس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به مناسبت ازدواج با زینب، ولیمه کرد، و مسـلمانان را (با دادن غذا) صاحب خیر گردانید، سـپس برآمد چنان‌که وقتـی ازدواج می‌کـرد برمی‌آمد و به حجره‌های مادران مسـلمانان (همسران خود) آمد کـه آنها را دعـا می‌کرد و آنهـا او را دعا

۱- ولیمه، مهمانی به مناسبت ازدواج است، اهل ظاهر (نظر به اینکه ـ ولیمه کن ـ به صیغه امر آمده) به فرضیت آن قایل شده‌اند. قرطبی می‌گوید که به قولی از شافعی، وجوب است، نزد حنفی‌ها سنّت است، هر کس به اندازهٔ توان خود ولیمه کند. وقت ولیمه، به هنگام عقد نکاح است یا بعد از زفاف، یا از ابتدای عقد تا هنگام زفاف. «تیسرالقاری»

می‌کردند، سپس آن حضرت برگشت و دید که دو مرد (هنوز) در آنجا نشسته‌اند، از آنجا برآمد. نمی‌دانم از برآمدن آن دو نفر، من به آن حضرت اطلاع دادم یا به وی اطلاع داده شد.»

٥٦– بابٌ: كَيْفَ يُدْعَى لِلْمُتَزَوِّجِ

باب ـ ۵۶: چگونه برای داماد دعا می‌شود؟

٥١٥٥– حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ، قَالَ: «مَا هَذَا». قَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، اخرجه مسلم: ١٤٢٧].

٥١٥٥ ـ از ثابت روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر عبدالرحمن بن عوف، نشانهٔ خوشبویی زردگون دید و فرمود: «این چیست؟» گفت: من با زنی از انصار (به مَهر) وزن هستهٔ خرمایی از طلا ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «خداوند برایت برکت دهد، ولیمه کن، هر چند با گوسفندی باشد.»

٥٧– بابُ: الدُّعَاءِ لِلنِّسَاءِ اللاَّتِي يَهْدِينَ الْعَرُوسَ وَلِلْعَرُوسِ

باب ـ ۵۸: دعا برای زنانی که عروس را می‌آرایند، و برای عروسی.

٥١٥٦– حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْنِي أُمِّي فَأَدْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ. [راجع: ٣٨٩٤، اخرجه مسلم: ١٤٢٢، مطولاً].

٥١٥٦ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که با من ازدواج کرد، مادرم نزدم آمد و مرا در سرایی درآورد که زنانی از انصار در خانه (نشسته) بودند و گفتند: خیر و برکت شامل حال شما باد و به بهترین فال نیک.[۱]

٥٨– بابٌ: مَنْ أَحَبَّ الْبِنَاءَ قَبْلَ الْغَزْوِ

باب ـ ۵۸: کسی که دوست می‌دارد پیش از رفتن به غزوه زفاف کند.

۱– این دعا، مادر عایشه و عایشه را که عروس بود، شامل می‌شود. «تیسیرالقاری»

٥١٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا، وَلَمْ يَبْنِ بِهَا». [راجع: ٣١٢٤، أخرجه مسلم: ١٧٤٧، مطولاً].

۵۱۵۷ ـ از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «یکی از پیامبران به غزا رفت و به قوم خود گفت: مردی که مالک شرمگاه زن خود شده است و می‌خواهد که با وی زفاف کند و تا کنون نکرده است (در رفتن به غزا) با من همراهی نکند.

٥٩- باب: مَنْ بَنَى بِامْرَأَةٍ، وَهِيَ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ

باب ـ ۵۹: کسی که با زنی زفاف کند، و او دختری نُه ساله باشد.

٥١٥٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ عَائِشَةَ وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، وَبَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ، وَمَكَثَتْ عِنْدَهُ تِسْعًا. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢].

۵۱۵۸ ـ از سُفیان، از هِشام بن عُروه روایت است که عروه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با عایشه ازدواج کرده و او دختری شش ساله بود و با او زفاف کرد و او دختری نُه ساله بود و عایشه نُه سال نزد آن حضرت بود.

٦٠- باب: الْبِنَاءِ فِي السَّفَرِ

باب ـ ۶۱: زفاف در سفر.

٥١٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قال: أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثًا، يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، فَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، أَمَرَ بِالأَنْطَاعِ فَأُلْقِيَ فِيهَا مِنَ التَّمْرِ وَالأَقِطِ وَالسَّمْنِ، فَكَانَتْ وَلِيمَتَهُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَقَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّى لَهَا خَلْفَهُ، وَمَدَّ الْحِجَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ النَّاسِ. [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، النكاح: ٨٧، باختلاف].

۵۱۵۹ – از حُمَید روایت است که اَنَس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان خیبر و مدینه سه روز اقامت کرد که با صَفِیّه بنت حُیَی زفاف می‌کرد. من مسلمانان را به ولیمهٔ آن حضرت فرا خواندم، در آن میهمانی از نان و گوشت خبری نبود. فرمود: که سفره‌ها گسترده شود، و خرما و کشک و روغن بر آن گذاشته شد، و همین بود ولیمهٔ (میهمانی) آن حضرت.

مسلمانان گفتند: آیا صَفِیَّه در زمرهٔ مادران مسلمانان (همسران آن حضرت) خواهد بود،

یا آنچه دست او مالک شده است (کنیز)؟ و سپس گفتند: اگر او را در حجاب آورد در زمرهٔ مادران مسلمانان است و اگر در حجاب نیاورد از جملهٔ آنانی است که دست او مالک شده است. آنگاه که آمادهٔ حرکت شد، بر پس پشت خود (بر مرکب) برایش جایی آماده کرد و میان او و مردم پرده‌ای افکند.

٦١- باب: الْبِنَاءِ بِالنَّهَارِ بِغَيْرِ مَرْكَبٍ وَلا نِيرَانٍ

باب ـ ۶۱: مراسم زفاف بدون تشریفات و آتش‌افروزی.

٥١٦٠- حَدَّثَنِي فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ، فَأَتَتْنِي أُمِّي فَأَدْخَلَتْنِي الدَّارَ، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى. [راجع: ٣٨٩٤، أخرجه مسلم: ١٤٢٢، مطولاً].

٥١٦٠ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با من ازدواج کرد و مادرم نزدم آمد و مرا به سرایی درآورد، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا به وقت چاشت دریافت.

٦٢- باب: الأَنْمَاطِ وَنَحْوِهَا لِلنِّسَاءِ

باب ـ ۶۲: جامهٔ پشمین که بر هودج افکنند و مانند آن برای زنان.

٥١٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلِ اتَّخَذْتُمْ أَنْمَاطًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَّى لَنَا أَنْمَاطٌ؟ قال: إِنَّهَا سَتَكُونُ. [راجع: ٣٦٣١، أخرجه مسلم: ٢٠٨٣].

٥١٦١ ـ از سُفیان، از محمد بن مُنْکدر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «آیا جامهٔ پشمینی که بر هودج افکنند، گرفته‌اید؟» گفتم: یا رسول‌الله، ما را جامهٔ پشمین کجا میسّر است؟ فرمود: «زود است که میسّر شود.»

٦٣- باب: النِّسْوَةِ اللاتِي يَهْدِينَ الْمَرْأَةَ إِلَى زَوْجِهَا

باب ـ ۶۳: زنانی که زن را به شوهرش می‌سپارند.

٥١٦٢- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ».

٥١٦٢ ـ از هشام بن عروة از پدرش روایت است که عایشه گفت: وی زنی (عروسی) را به مردی از انصار سپرد. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه (در مراسم عروسی) سرگرمی هم داشتید؟ زیرا انصار را سرگرمی (سرود) خویش می‌آید.»

٦٤- باب: الْهَدِيَّةِ لِلْعَرُوسِ

باب ـ ۶۴: هدیه برای داماد.

٥١٦٣- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، وَاسْمُهُ الْجَعْدُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: مَرَّ بِنَا فِي مَسْجِدِ بَنِي رِفَاعَةَ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا مَرَّ بِجَنَبَاتِ أُمِّ سُلَيْمٍ دَخَلَ عَلَيْهَا فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ، فَقَالَتْ لِي أُمُّ سُلَيْمٍ: لَوْ أَهْدَيْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّةً، فَقُلْتُ لَهَا: افْعَلِي، فَعَمَدَتْ إِلَى تَمْرٍ وَسَمْنٍ وَأَقِطٍ، فَاتَّخَذَتْ حَيْسَةً فِي بُرْمَةٍ، فَأَرْسَلَتْ بِهَا مَعِي إِلَيْهِ، فَانْطَلَقْتُ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «ضَعْهَا». ثُمَّ أَمَرَنِي فَقَالَ: «ادْعُ لِي رِجَالاً - سَمَّاهُمْ - وَادْعُ لِي مَنْ لَقِيتَ». قَالَ: فَفَعَلْتُ الَّذِي أَمَرَنِي، فَرَجَعْتُ فَإِذَا الْبَيْتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى تِلْكَ الْحَيْسَةِ وَتَكَلَّمَ بِهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو عَشَرَةً عَشَرَةً يَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَيَقُولُ لَهُمْ: «اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ». قَالَ: حَتَّى تَصَدَّعُوا كُلُّهُمْ عَنْهَا، فَخَرَجَ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ، وَبَقِيَ نَفَرٌ يَتَحَدَّثُونَ، قَالَ: وَجَعَلْتُ أَغْتَمُّ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ نَحْوَ الْحُجُرَاتِ وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ قَدْ ذَهَبُوا، فَرَجَعَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ، وَأَرْخَى السِّتْرَ وَإِنِّي لَفِي الْحُجْرَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلا

٥١٦٣ ـ و ابراهیم به روایت از ابوعثمان که اسم وی الجَعْد است از انس بن مالک روایت کرده که گفت: انس بن مالک در مسجد بنی رفاعه بر ما گذشت و شنیده‌ام که می‌گفت: هرگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از کنار خانهٔ (مادرم) اُمّ‌سُلَیم می‌گذشت بر وی وارد می‌شد و سلام می‌کرد.

انس سپس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که با زینب تازه داماد بود، اُمّ‌سُلَیم به من گفت: کاش به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) هدیه‌ای بفرستیم. به او گفتم: این کار را بکن. وی از خرما و روغن و کشک حیسه‌ای[1] آماده کرد و در دیگی جای داد و توسط من به آن حضرت فرستاد. آن را نزد آن حضرت بردم. فرمود: «آن را بگذار.» سپس مرا فرمود: «نزدم مردانی را فراخوان ـ و از آنها نام گرفت ـ و هر که را دیدی فرا خوان.»

انس گفت: همان‌گونه که فرموده بود، عمل کردم و بازگشتم و دیدم که خانه از مردم پر شده است، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

١- نوعی غذا، که از ترکیب روغن و کشک و خرما تهیه شود. (و)

مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ﴾. [الأحزاب: ٥٣]. قال أَبُو عُثْمَانَ: قال أَنَسٌ: إِنَّهُ خَدَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ. [راجع: ٤٧٩١، وانظر في الأطعمة: باب ٣. أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح برقم: ٨٩].

را دیدم که دستهای خویش را بر آن حیسه نهاد و با آن گفت، آنچه خدا می‌خواست که بگوید. سپس ده ده نفر را فرا می‌خواند و از آن می‌خوردند و به ایشان می‌گفت: «نام خدا را یاد کنید و هر کسی از آن جای (ظرفی) که نزدیک اوست بخورد.» تا آنکه همه از آن خوردند پس برآمدند از آنجا کسانی که برآمدند و چند نفری در آنجا ماندند که صحبت می‌کردند. من از نشستن این افراد اندوهگین شدم.

سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی اتاقهای (همسران خود) برآمد و من به دنبال آن حضرت برآمدم و گفتم: آن افراد از خانه برآمدند. آن حضرت بازگشت و وارد خانهٔ (زینب) شد و پرده را فرو افکند و من در صحن خانه بودم و آن حضرت (این آیه را) می‌خواند:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن‌که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، بی‌آنکه سرگرم سخن گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند، ولی از شما شرم می‌دارد. و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند.»

(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۳)

ابوعثمان گفت که انس گفت: وی ده سال در خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده است.

٦٥- باب: اسْتِعَارَةِ الثِّيَابِ لِلْعَرُوسِ وَغَيْرِهَا

٥١٦٤- حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلَادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلَاةُ فَصَلَّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ: جَزَاكِ اللَّهُ خَيْرًا، فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَ بِكِ أَمْرٌ قَطُّ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَكِ مِنْهُ مَخْرَجًا، وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ بَرَكَةً. [راجع: ٣٣٤، أخرجه مسلم: ٣٧٦، مطولاً باختلاف].

٦٦-باب: مَا يَقُولُ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ

٥١٦٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». [راجع: ١٤١، أخرجه مسلم: ١٤٣٤].

باب ـ ۶۶: به عاریت گرفتن جامه‌ها و غیر آن برای عروس.

٥١٦٤ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفت: وی گلوبندی از (خواهر خود) اَسـماء بـه عاریت گرفت و گم شد. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) کسانی از یاران خود را در جسـت‌وجوی آن فرستاد. وقت نماز آن عده فرا رسـید و چون(آب نبود) نماز را بدون وضو گزاردند، آنگاه که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند از این حالت به وی عرض کردند، سپس آیهٔ تیمّم نازل شد اُسَید بن حُضیر گفت: (ای عایشه) خداوند برایت پاداش نیک ارزانی کند، به خداوند سوگند هرگز به تو مشـکلی پدید نیامده مگر آنکـه خداوند از آن برایت گریزگاهی آماده کرده و برای مسلمانان در آن برکتی قرار داده شده است.

باب ـ ۶۷: آنچه مرد، هنگامِ جماع با زن خود می‌گوید.

٥١٦٥ ـ از سالِم بن ابی‌الجَعد، از کُرَیب روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اما اگر یکی از شما آنگاه که با زن خود پیش می‌شـود بگوید: بِاسْمِ اللهِ، اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی الشَّیْطانَ وَ جَنِّبِ الشَّیطانَ مَا رَزَقْتَنَا[1] سپس اگر میانشـان فرزندی مقدّر شده باشد، شیطان هرگز به آن فرزند زیان رسانیده نمی‌تواند.»

۱- یعنی: بارالها، شیطان را از ما دور گردان و شیطان را از فرزندی که به ما ارزانی می‌کنی دور گردان.

٦٧-باب: الْوَلِيمَةُ حَقٌّ

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْف: قال لِي النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» [راجع: ٢٠٤٨].

٥١٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ، مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، فَكَانَ أُمَّهَاتِي يُوَاظِبْنَنِي عَلَى خِدْمَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَدَمْتُهُ عَشْرَ سِنِينَ، وَتُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا ابْنُ عِشْرِينَ سَنَةً، فَكُنْتُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِشَأْنِ الْحِجَابِ حِينَ أُنْزِلَ، وَكَانَ أَوَّلَ مَا أُنْزِلَ فِي مُبْتَنَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ: أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ بِهَا عَرُوسًا، فَدَعَا الْقَوْمَ فَأَصَابُوا مِنَ الطَّعَامِ، ثُمَّ خَرَجُوا وَبَقِيَ رَهْطٌ مِنْهُمْ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَطَالُوا الْمُكْثَ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَخَرَجَ، وَخَرَجْتُ مَعَهُ لِكَيْ يَخْرُجُوا، فَمَشَى النَّبِيُّ ﷺ وَمَشَيْتُ، حَتَّى جَاءَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ عَلَى زَيْنَبَ فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ لَمْ يَقُومُوا، فَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ وَظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ خَرَجُوا، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَهُ بِالسِّتْرِ، وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، وفيه زيادات].

باب ـ ۶۸: ولیمه، (طعام عروسی) حق است.

و عبدالرحمن بن عَوف گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ولیمه کن هر چند با گوسفندی باشد.»

۵۱۶۶ ـ از ابن شهاب (زُهری) روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: وی پسری ده ساله بوده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از مکه) به مدینه آمد و مادران من مرا به مواظبت در خدمت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گماردند، و ده سال در خدمت آن حضرت بودم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که وفات کرد، من پسری بیست ساله بودم و من دربارهٔ حجاب آنگاه که (آیه) نازل شد، داناترین مردم هستم، و اول آنچه نازل شد در زفاف رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب بنت جَحْش بود.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب به دامادی صبح کرد و مردم را فرا خواند و غذا خوردند، سپس برآمدند و گروهی از ایشان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) باقی ماندند، و توقّف خود را به درازا کشانیدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و برآمد، من با آن حضرت برآمدم تا دیگران نیز بیرون روند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی شد و من راهی شدم تا آنکه به آستانهٔ حجرهٔ عایشه رسید، سپس آن حضرت پنداشت که آنها برآمده‌اند، پس بازگشت و من با وی بازگشتم، تا آنکه بر زینب درآمد، و دید که آنها نشسته‌اند و برنخاسته‌اند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازگشت و من با وی بازگشتم تا آنکه به آستانهٔ حجرهٔ عایشه رسید و گمان کرد که آنها برآمده‌اند، وی (بار دیگر)

بازگشت و من با وی بازگشتم، و دید که آنها برآمده‌اند، آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان من و میان خود پردهٔ (حجاب) افکند و (آیهٔ) حجاب نازل شد.

٦٨- باب: الْوَلِيمَةِ وَلَوْ بِشَاةٍ

٥١٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ قال: سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَتَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ: «كَمْ أَصْدَقْتَهَا». قال: وَزْنَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ.

وَعَنْ حُمَيْدٍ: سَمِعْتُ أَنَسًا قال: لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، نَزَلَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الأَنْصَارِ، فَنَزَلَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ عَلَى سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ: أُقَاسِمُكَ مَالِي، وَأَنْزِلُ لَكَ عَنْ إِحْدَى امْرَأَتَيَّ، قال: بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ، فَخَرَجَ إِلَى السُّوقِ فَبَاعَ وَاشْتَرَى، فَأَصَابَ شَيْئًا مِنْ أَقِطٍ وَسَمْنٍ، فَتَزَوَّجَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، أوله وآخره دون وسطه].

باب ـ ۶۸: وَلیمه، هر چند با گوسفندی باشد.

٥١٦٧ ـ از سُفیان روایت است که حُمَیْد گفت: وی از انس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از عبدالرحمن بن عوف که با زنی از انصار ازدواج کرده بود، پرسید: «چه مقدار مَهرش را دادی؟» گفت: به وزن هستهٔ خرما از طلا.

از حُمَید روایت است که گفت: از اَنَس شنیده‌ام که گفت: آنگاه که (مهاجرین) وارد مدینه شدند، بر انصار فرود آمدند. عبدالرحمن بن عَوف بر سَعد بن رَبِیْع فرود آمد، و سعد گفت: مال خود را با تو تقسیم می‌کنم و یکی از دو زن خود را به تو وا می‌گذارم. عبدالرحمن گفت: برکت خداوند باد بر زن تو و مال تو. وی به سوی بازار رفت و مشغول خرید و فروش شد و نفعی از معاملهٔ روغن و کشک به دست آورد و ازدواج کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «ولیمه کن هر چند با گوسفندی باشد.»

٥١٦٨- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قال: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٩٠].

٥١٦٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ عَبْدِالْوَارِثِ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْتَقَ صَفِيَّةَ وَتَزَوَّجَهَا،

٥١٦٨ ـ از حَمّاد، از ثابت، روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هیچ یک از زنان خود چنان ولیمه‌ای نکرد، که به زینب ولیمه کرد، گوسفندی را ولیمه کرد.

٥١٦٩ ـ از شُعَیب روایت است که انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) صَفِیَّه را

وَجَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا، وَأَوْلَمَ عَلَيْهَا بِحَيْسٍ. [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، النكاح: ٨٤].

آزاد نمود و با وی ازدواج کرد و آزادی‌اش را مَهرش گردانید و حَیْس (نوعی غذا) بر وی ولیمه کرد.

٥١٧٠- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ بَيَانٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: بَنَى النَّبِيُّ ﷺ بِامْرَأَةٍ، فَأَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالاً إِلَى الطَّعَامِ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٨٩، مطولاً].

۵۱۷۰ ـ از زُهَیر روایت است که بَیان گفت: از انس شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زنی زفاف کرد و مرا فرستاد و مردم را برای غذا فرا خواندم.

٦٩- باب: مَنْ أَوْلَمَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ أَكْثَرَ مِنْ بَعْضٍ

باب ـ ۶۹: کسی که بر بعضی زنان خود نظر به بعضی دیگر بیشتر ولیمه کرد.

٥١٧١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ قال: ذُكِرَ تَزْوِيجُ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ عِنْدَ أَنَسٍ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَوْلَمَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَيْهَا، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح: ٨٩].

۵۱۷۱ ـ از حَمّاد بن زَید روایت است که ثابت گفت: ازدواج زینب بنت جَحْش نزد انس یاد شد، گفت: من ندیده‌ام که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر هیچ یک از زنان خود چنان ولیمه‌ای کرده باشد که بر زینب کرده است، گوسفندی را ولیمه کرد.

٧٠- باب: مَنْ أَوْلَمَ بِأَقَلَّ مِنْ شَاةٍ

باب ـ ۷۱: کسی که به کمتر از گوسفندی ولیمه کرد.

٥١٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ، عَنْ أُمِّهِ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ.

۵۱۷۲ ـ از مَنْصور بن صَفیَّه، از مادرش صَفیَّه بنت شَیْبَه روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به بعضی از زنان خود دو مُد(پیمانه) جو را ولیمه کرد.

٧١- باب: حَقِّ إِجَابَةِ الْوَلِيمَةِ وَالدَّعْوَةِ،

باب ـ ۷۲: حق قبول ولیمه و مهمانی، و کسی که هفت روز یا بیشتر ولیمه کرد.

وَمَنْ أَوْلَمَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَنَحْوَهُ. وَلَمْ يُوَقِّتِ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (ضیافت ولیمه

وَلا يَوْمَيْن.

را) یک یا دو روز تعیین نکرده است.

٥١٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما: أَنَّ رَسُولَ اللّٰه ﷺ قال: «إذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا». [انظر: ٥١٧٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٩].

٥١٧٣ ـ از مالک از نافع روایت است که عبدالله بن عُمَر(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «اگر یک از شما به ولیمه فراخوانده شود باید به آن بیاید.»

٥١٧٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قال: حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «فُكُّوا الْعَانِيَ، وَأَجِيبُوا الدَّاعِيَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ». [راجع: ٣٠٤٦].

٥١٧٤ ـ از ابو وائل، از ابو موسی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «اسیر را آزاد کنید و میهمانی را بپذیرید و مریض را عیادت کنید.»

٥١٧٥- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَشْعَثِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدٍ: قال الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِفْشَاءِ السَّلامِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي. وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ، وَعَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَعَنِ الْمَيَاثِرِ، وَالْقَسِّيَّةِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالدِّيبَاجِ.

تَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ، وَالشَّيْبَانِيُّ، عَنْ أَشْعَثَ: فِي إِفْشَاءِ السَّلامِ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦].

٥١٧٥ ـ از مُعاوية بن سُوَید روایت است که اَلْبَراء بن عازب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد و از هفت چیز منع فرمود: «ما را به عیادت مریض، و همراهی جنازه و دعای (یَرْحَمَکَ‌الله) و راست گردانیدن قَسَم و یاری رساندن مظلوم و آشکار کردن سلام و پذیرش مهمانی امر نمود. و آن حضرت ما را منع کرد از: پوشیدن انگشتر طلا، و استعمال ظروف نقره، و از مَیاثِر (دوشک ابریشمی که بر روی زمین می‌نهند) و قَسیِّه، و اِسْتَبْرَق و دِیْباج (انواع پارچه‌های ابریشمی).

متابعت کرده است (ابوالاَحْوص راوی را) اَبُو عَوانه و شَیبانی از اشعث در: آشکار کردن سلام.

٥١٧٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال: دَعَا أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ رَسُولَ اللّٰه ﷺ فِي عُرْسِهِ، وَكَانَتِ امْرَأَتُهُ يَوْمَئِذٍ خَادِمَهُمْ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، قال سَهْلٌ: تَدْرُونَ مَا سَقَتْ رَسُولَ اللّٰه ﷺ؟ أَنْقَعَتْ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا

٥١٧٦ – از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اسید ساعدی، در مراسم عروسی خویش، رسول الله صلی الله علیه وسلم را دعوت کرد، زن ابو اسید که عروس بود، در آن روز خدمت مهمانان را می‌کرد. سهل گفت: آیا می‌دانید که این زن، رسول الله

أَكَلَ سَقَتْهُ إِيَّاهُ. [انظر: ٥١٨٢ر، ٥١٨٣ل، ٥٥٩١ل، ٥٥٩٧ل، ٦٦٨٥ل، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦].

صلی الله علیه وسلم را چه نوشانید؟ خرمایی چند شب در آب افکند و نرم کرد و چون آن حضرت طعام را خورد، آن را به وی نوشانید.

٧٢- باب: مَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ

٥١٧٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُدْعَى لَهَا الأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الْفُقَرَاءُ، وَمَنْ تَرَكَ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ. [أخرجه مسلم: ١٤٣٢].

باب ـ ۷۳: کسی که دعوت (میمهانی) را نپذیرد به تحقیق که از خدا و رسول او سرکشی کرده است.

۵۱۷۷ ـ از مالک، از ابن شَهاب (زُهری)، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) می‌گفت: بدترین طعام، طعام ولیمه است که توانگران را بدان فراخوانند و تنگدستان را واگذارند و کسی که دعوت را نپذیرد به تحقیق که از خدا و رسول او سرکشی کرده است.

٧٣- باب: مَنْ أَجَابَ إِلَى كُرَاعٍ

٥١٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». [راجع: ٢٥٦٨].

باب ـ ۷۴: کسی که میهمانی غذای پاچه را پذیرفته است.

۵۱۷۸ ـ روایت است از ابی‌حازم، از ابوهریره که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته است: «اگر به (میهمانی) پاچه فرا خوانده شوم آن را بپذیرم و اگر پاچه گوسفندی هدیه داده شوم قبول کنم.»

٧٤- باب: إِجَابَةِ الدَّاعِي فِي الْعُرْسِ وَغَيْرِهِ

٥١٧٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي مُوسَى ابْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجِيبُوا هَذِهِ الدَّعْوَةَ إِذَا دُعِيتُمْ لَهَا».

قَالَ: وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَأْتِي الدَّعْوَةَ فِي الْعُرْسِ وَغَيْرِ

باب ـ ۷۵: پذیرفتن دعوت در عروسی و غیره.

۵۱۷۹ ـ از موسی بن عُقبه روایت است که نافع گفت: از عبدالله بن عُمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این دعوت (عروسی) را بپذیرید، آنگاه که به آن دعوت شوید.» نافع گفت: و عبدالله بن عمر در دعوت عروسی و غیرعروسی می‌آمد در حالی که روزه داشت.

الْعُرْسِ وَهُوَ صَائِمٌ. [راجع: ۵۱۷۳، أخرجه مسلم: ۱۴۲۹].

۷۵- باب: ذَهَابِ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ إِلَى الْعُرْسِ

۵۱۸۰- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَبْصَرَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءً وَصِبْيَانًا مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ مُمْتَنًّا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ». [راجع: ۳۷۸۵، أخرجه مسلم: ۲۵۰۸].

باب ـ ۷۶: رفتن زنان و کودکان به محفل عروسی.

۵۱۸۰ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان و کودکانی را دید که از محفل عروسی می‌آیند، نیرومندانه برخاست و گفت: «بارالها، شما نزد من از دوست‌داشتنی‌ترین مردم هستید.»

۷۶- باب: هَلْ يَرْجِعُ إِذَا رَأَى مُنْكَرًا فِي الدَّعْوَةِ

وَرَأَى أَبُو مَسْعُودٍ صُورَةً فِي الْبَيْتِ فَرَجَعَ.

وَدَعَا ابْنُ عُمَرَ أَبَا أَيُّوبَ، فَرَأَى فِي الْبَيْتِ سِتْرًا عَلَى الْجِدَارِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: غَلَبَنَا عَلَيْهِ النِّسَاءُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَخْشَى عَلَيْهِ فَلَمْ أَكُنْ أَخْشَى عَلَيْكَ، وَاللَّهِ لَا أَطْعَمُ لَكُمْ طَعَامًا، فَرَجَعَ.

باب ـ ۷۷: آیا اگر کاری خلاف شرع را در محفلی می‌بینید از آنجا بازگردد؟

و ابن مسعود، تصویری را در خانه دید و از آنجا بازگشت، و ابن عُمر ابوایّوب گفت: اگر در این (کار ناروا) از کسی بیم داشته باشم از تو بیمی ندارم. ابن عمر گفت: به خدا سوگند که بر شما طعامی نمی‌خورانم[1] ابوایّوب برگشت.

۵۱۸۱- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ، مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ.

۵۱۸۱ ـ از مالک، از نافع، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را دید، بر دروازه ایستاد و داخل نَشد و بر رخسار وی ناخوشی پدیدار شد. گفتم: یا رسول‌الله! به خدا و رسول او توبه می‌کنم، چه گناهی کرده‌ام؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این بالش برای

[1] - عبارت: «وَاللهِ لا أَطْعَمُ لَكُمْ طَعَاماً» را مترجم انگلیسی بخاری سخن ابوایّوب دانسته و چنین ترجمه کرده است: (به خدا سوگند طعام شما را نمی‌خورم.) ترجمهٔ متن با «تیسیرالقاری» موافق است.

وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ». [راجع: ٢١٠٥، أخرجه مسلم: ٢١٠٧].

چیست؟»

عایشه گفت: آن را برای تو خریده‌ام تا بر آن بنشینی و تکیه کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا تصویرکنندگان این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: آنچه آفریده‌اید زنده بسازید ـ و فرمود ـ در خانه‌ای که در آن صورت باشد فرشتگان داخل نمی‌شوند.»

٧٧- باب: قِيَامِ الْمَرْأَةِ عَلَى الرِّجَالِ فِي الْعُرْسِ وَخِدْمَتِهِمْ بِالنَّفْسِ

٥١٨٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قال: لَمَّا عَرَّسَ أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ وَأَصْحَابَهُ، فَمَا صَنَعَ لَهُمْ طَعَامًا وَلا قَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ إِلا امْرَأَتُهُ أُمُّ أُسَيْدٍ، بَلَّتْ تَمَرَاتٍ فِي تَوْرٍ مِنْ حِجَارَةٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الطَّعَامِ أَمَاثَتْهُ لَهُ فَسَقَتْهُ، تُتْحِفُهُ بِذَلِكَ. [راجع: ٥١٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦].

باب ـ ٧٨: ایستادن زن (عروس) در محفل عروسی برای خدمتگزاری مردان.

٥١٨٢ ـ از ابوحازم روایت است که سَهْل گفت: آنگاه که ابواُسَیْد ساعدی، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در عروسی خود خبر کرد. در آن روز زن وی خدمتگزار ایشان بود و آن زن عروس بود. آن زن گفت ـ یا سهل ـ گفت: آیا می‌دانید که آن عروس چه چیز را برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آب تر کرده بود؟ خرما را شبانه در دیگ تر کرده بود.

٧٨- باب: النَّقِيعِ وَالشَّرَابِ الَّذِي لا يُسْكِرُ فِي الْعُرْسِ.

٥١٨٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقَارِيُّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قال: سَمِعْتُ سَهْلَ ابْنَ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ، فَكَانَتِ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، وَهِيَ الْعَرُوسُ - فَقَالَتْ، أَوْ - قال: أَتَدْرُونَ مَا أَنْقَعَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعَتْ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ٥١٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦].

باب ٧٩ – نقیع(آب خرما) و نوشابهٔ غیر سُکرآور در عروسی

٥١٨٣ – از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اسید ساعدی، پیامبر صلی الله علیه وسلم را در عروسی خود خبر کرد. در آن روز زن وی خدمتگزار ایشان بود در حالی که او عروس بود. آن زن گفت – یا سهل گفت: آیا میدانید که آن عروس چه چیز را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در آب تر کرده بود؟

خرما را شبانه در دیگ تر کرده بود.

٧٩- باب: الْمُدَارَاةِ مَعَ النِّسَاءِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ».

٥١٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمَرْأَةُ كَالضِّلَعِ، إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا، وَإِنِ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَفِيهَا عِوَجٌ». [راجع: ٣٣٣١، أخرجه مسلم: ١٤٦٨].

باب ـ ٧٩: ملاطفت و مهربانی با زنان.

و فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «همانا زن همچون استخوان پهلو است.»

٥١٨٤ ـ از مالک از ابی‌الزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن مانند استخوان پهلو است، اگر بخواهی که راستش کنی، آن را می‌شکنی و اگر بخواهی از وی بهره‌مند گردی بهره‌مند می‌گردی و در وی کژی است.»

٨٠- باب: الْوَصَاةِ بِالنِّسَاءِ

٥١٨٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ مَيْسَرَةَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ». [انظر: ٦٠١٨، ٦١٣٦، ٦١٣٨، ٦٤٧٥، أخرجه مسلم: ٤٧، مطولاً].

٥١٨٦- «.. وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». [راجع: ٣٣٣١، أخرجه مسلم: ١٤٦٨]

باب ـ ٨٠: وصیّت دربارهٔ زنان.

٥١٨٥ ـ از ابوحازم، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید به همسایهٔ خود آزار نرساند.»

٥١٨٦ ـ «و شما را به نیکویی کردن دربارهٔ زنان وصیّت می‌کنم زیرا زنان از استخوان پهلو آفریده شده‌اند و همانا کژترین چیزی در استخوان پهلو بخش بالایی آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست بسازی، می‌شکنی و اگر به حالش بگذاری همیشه کج خواهد بود، پس شما را به نیکویی کردن دربارهٔ زنان وصیّت می‌کنم.»

٥١٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نَتَّقِي الْكَلَامَ وَالانْبِسَاطَ إِلَى نِسَائِنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، هَيْبَةَ أَنْ

٥١٨٧ ـ از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از سخن گفتن:

يَنْزِلَ فِينَا شَيْءٌ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ تَكَلَّمْنَا وَانْبَسَطْنَا.

بسیار و آزادانه با زنان خویش پرهیز می‌کردیم، از بیم آنکه دربارهٔ ما چیزی نازل شود، و چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد، بسیار سخن می‌زدیم و آزادانه صحبت می‌کردیم.

۸۱- باب:
﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾. [التحريم: ٦].

۵۱۸۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ، فَالامَامُ رَاعٍ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَهِيَ مَسْؤُولَةٌ، وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْؤُولٌ، أَلا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ». [راجع: ٨٩٣، أخرجه مسلم: ١٨٢٩، بزيادة واختلاف].

باب ـ ۸۱: «ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید، خویشتن و اهل خانهٔ خود را از آتش نگه دارید...»
(سورهٔ تحریم، آیهٔ ٦)

۵۱۸۸ ـ از ایوب، از نافع، از عبدالله (ابن عمر) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئولید. امام نگهبان است و او مسئول است، مرد بر خانوادهٔ خود نگهبان است و او مسئول است. و زن نگهبان خانهٔ شوهر خود است و او مسئول است. غلام نگهبان مال آقای خود است و او مسئول است. پس آگاه باشید که همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئولید.»

۸۲- باب: حُسْنِ الْمُعَاشَرَةِ مَعَ الأَهْلِ

۵۱۸۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَعَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ قَالا: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لا يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٌّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ: لا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى وَلا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لا أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ.

قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ وَإِنْ

باب ـ ۸۲: رفتار دوستانه و آمیزش نیک با زن.

۵۱۸۹ ـ از هشام بن عُروه، از عبدالله بن عروه از عروه روایت است که عایشه گفت: یازده زن با هم نشستند و عهد و پیمان کردند که از حالات شوهران خویش چیزی را پنهان نکنند. زن اولی گفت: شوهرم بسان گوشت شتری لاغر است که بر سر کوه می‌باشد، بلند رفتن به آنجا آسان نیست و نه هم گوشت چاق و فربهی است (که با دشواری برونند) و آن را فرود آورند.[۱]

۱- شوهرش بدسلوک است و خیرش به کسی نمی‌رسد.

أَسْكُتْ أُعَلَّقْ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةَ وَلَا سَآمَةَ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلَا يُولِجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ، أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكِ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلَأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ. أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ. ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ. بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا. جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لَا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلَا تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا.

قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالْأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً

دومی گفت: بدگویی شوهرم را گزارش نمی‌دهم و از آن می‌ترسم که نتوانم همهٔ ماجرای او را بر زبان آورم و اگر بیان کنم همهٔ معایب او را آنچه آشکار و پنهان است بیان خواهم کرد.[1]

سومی گفت: شوهر من بلندقامت و لاغر است، اگر از وی سخنی بر زبان آورم طلاق داده خواهم شد و اگر خموشی گزینم معلّق خواهم بود.[2]

چهارمی گفت: شوهر من همچون شب تِهَامَه است. نه گرم است و نه سرد، از وی بیم ندارم و بدی ندارد.[3]

پنجمی گفت: شوهر من چون به خانه وارد می شود، مانند پلنگی است و چون بیرون می‌رود مانند شیری است و از امور خانگی پرسش نمی کند.[4]

ششمی گفت: شوهر من، اگر می‌خورد، همهٔ غذاها را درهم آمیخته می‌خورد و اگر می‌نوشد، همه را می‌نوشد و اگر می‌خوابد، خودش را در جامه‌هایی پیچیده در گوشه‌ای می‌خوابد و دست (به سوی جامه‌ام) دراز نمی‌کند تا از غم و اندوه من آگاه گردد.

هفتمی گفت: شوهرم درمانده و ضعیف و احمق است، هر دردی در او موجود است تا با وی سخن گویی سرت را می‌شکند یا بدنت را خورد و خمیر می‌کند.

هشتمی گفت: شوهر من چنان نرم است که

۱- یعنی، معایب شوهرش زیاد است و از بزرگی بهره‌ای ندارد.

۲- یعنی، نی صاحب شوهری نیک خواهم بود و نه هم مرا طلاق خواهد داد که با دیگری ازدواج کنم.

۳- یعنی: اعتدال مزاج ندارد.

۴- یعنی: در خانه که می‌آید، در امور جنسی نیرومند است و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که استراحت طلب و خوابناک است که به من نمی‌پردازد.

مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيّاً، رَكِبَ شَرِيّاً، وَأَخَذَ خَطِّيّاً، وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَماً ثَرِيّاً، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجاً، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ. قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لأُمِّ زَرْعٍ».

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: قال سَعِيدُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ هِشَامٍ: وَلا تُعَشِّشُ بَيْتَنَا تَعْشِيشاً.

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَأَتَقَمَّحُ، بِالْمِيمِ، وَهَذَا أَصَحُّ. [اخرجه مسلم: ۲۴۴۸].

چون او را مساس کنی مانند پشت خرگوش است و بوی او مانند بوی زرنب خوش است.[۱]

نهمی گفت: شوهر من، بلندقامت بخشنده است و بند شمشیرش دراز است و خاکستر مطبخش زیاد است و خانه‌اش نزدیک مشورتگاه قوم است.[۲]

دهمی گفت: شوهر من مالِک است، و چه مالکی است که کسی بهتر از وی ندیده است، دارای شتران زیادی است و خوابگاه شتران وی فراخ است، چراگاه‌شان اندک است و چون آواز نواختن خود را بشنوند، یقین می‌کنند که زمان کشتن‌شان (برای میهمانان) فرا رسیده است.[۳]

یازدهمی گفت: شوهر من اَبوزرع است و چه اُبوزرعی است که گوشهای مرا از زیور گوشواره سنگین بار کرده است و بازوهای مرا از چربی پُر و فربه کرده است، و مرا چنان شادمان ساخته که در نزد خود غرور احساس می‌کنم، مرا در خانوادهٔ گوسفنددار پیدا کرد و به خانواده‌ای آورد که دارای اسپ و شتر و گاو و صاحب کشاورزی است[۴] پس نزد وی می‌گویم و گفته‌ام زشت پنداشته نمی‌شود و تا صبح می‌خوابم (و کسی بیدارم نمی‌کند) و چون می‌نوشم به سیرابی می‌نوشم.

اما مادر ابوزرع، چه زنی است این مادر ابوزرع، که جامه‌دانهای او پر از سامان و لوازم است و

۱- او را به حُسنِ معاشرت وصف کرده است.

۲- یعنی: نجیب و شجاع است و میهمان زیاد دارد که در مطبخ او آتش می‌شود و خاکسترش زیاد می‌گردد و جواد است که دروازهٔ خانه‌اش به روی هر کس باز است.

۳- یعنی جود و سخاوت وی از توصیف بیرون است. شتران وی کمتر به چراگاه می‌روند و در صحن خانه آمادهٔ ذبح برای میهمانی‌اند.

۴- یعنی مرا از خانهٔ مالدار و کم‌بضاعت به خانهٔ ثروتمند و پردرآمد آورد.

خانه‌اش فراخ است.[۱]

پسر اَبو زرع، و چه پسری است این پسر ابوزرع، خوابگاهش چون شمشیر از نیام کشیده نازک و دراز است و بازوی بز چهار ماهه او را سیر می‌کند.

و دختر ابو زَرع، چه دختری است این دختر ابو زرع، در اطاعت پدر خود و در اطاعت مادر خود است، و از فربهی در پیرهن نمی‌گنجد و موجب خشم و حسرت همسایگان است.

و کنیز ابوزرع، چه کنیزی است کنیز ابوزرع، سخنان ما را افشا و شایع نمی‌کند و خواروبار و توشهٔ ما را ضایع و هدر نمیدهد، و خانهٔ ما را از گیاهان و آشیانهٔ مرغان پاک و تمیز نگه می‌دارد زن اَبُوزرع (به ادامه) می‌گوید: ابوزرع روزی برآمد و آن‌موسم دوشیدن شیر حیوانات و جمع‌آوری کره (مسکه) بود، با زنی مواجه شد که دو پسر وی چون دو پلنگ در میان سینه‌اش با دو پستان انارمانند وی بازی می‌کردند، ابوزرع مرا طلاق داد و او را به نکاح خویش درآورد.

سپس من با مردی نجیب، سوارکار اسپ تُندرو که نیزه‌اش متعلّق به منطقهٔ خط (در ساحل عمان) بود ازدواج کردم. وی نعمت و ثروت زیادی به من ارزانی داشت و یک یک جفت از هر حیوانی به من بخشید و به من گفت: بخور ای اُمِّ‌زرع و ببخش به اقوام و خویشاوندان خود.

اُمِّ‌زَرْع می‌گوید: اگر همه چیزی را که شوهر دوم من به من داده یکجا کنم و در کوچکترین

۱- صاحب ثروت و نعمت است.

ظرف (شـوهر اولم) ابوزرع بیفکنـم آن را پر نمی‌کند.

عایشـه گفت که رسـول خدا (صلـی‌الله علیه وسلّم) (پس از شـنیدن قصه‌های زنان) به من گفـت: «من برای تو همچون ابـوزرع برای اُمِّ زرع هستم.»

ابو عبدالله گفت: سعید بن سَلَمه از هشام روایت کرده کـه گفت: «وَلَا تَعَشِّـشْ بَیْتَنَا تَعْشِیْشـاً.» عوض «وَلَا تَمْلأُ بَیْتَنَا تَعْشِیْشاً.»

ابوعبدالله و کسـانی دیگر گفته‌اند: «فاتَّقَمَّع» با میم، و آن صحیح‌تر اسـت، در بعضی روایات «فَاتَّقَنَّع» با نون آمده است.

۵۱۹۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ الْحَبَشُ يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ، فَسَتَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَنْظُرُ، فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ حَتَّى كُنْتُ أَنَا أَنْصَرِفُ، فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ، تَسْمَعُ اللَّهْوَ. [راجع: ٤٥٤. أخرجه مسلم: ٨٩٢].

۵۱۹۰ ـ از زُهـری، از عُروه روایت اسـت که عایشـه گفت: حَبَشیها با نیزه‌های خویش بازی می‌کردند و رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مـرا پوشـاند و من تماشـا می‌کـردم، همواره می‌نگریسـتم تا آنکه از آن منصرف شدم، پس تمایل دختر خردسال را به شنیدن و دیدن بازی سنجش نمایید.[1]

٨٣- باب: مَوْعِظَةِ الرَّجُلِ ابْنَتَهُ لِحَالِ زَوْجِهَا

باب ـ ۸۳: اندرز دادن مَرد، دختر خود را دربارهٔ شوهر وی.

۵۱۹۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي ثَوْرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ أَزَلْ حَرِيصًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، اللَّتَيْنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾. حَتَّى حَجَّ وَحَجَجْتُ مَعَهُ، وَعَدَلَ وَعَدَلْتُ مَعَهُ بِإِدَاوَةٍ فَتَبَرَّزَ، ثُمَّ جَاءَ فَسَكَبْتُ عَلَى يَدَيْهِ مِنْهَا

۵۱۹۱ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن ابی‌ثَور روایت است که عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: همیشـه در پی آن بودم که دربارهٔ دو تن از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از عمر بن خَطّاب سـؤال نمایم، همان دو زنی که خداوند متعال در موردشان فرموده است: «اگر (شما دو

[1] ـ عایشه (رضی‌الله عنه) در آن زمان پانزده ساله بوده است، و مطابقت حدیث به ترجمهٔ حسن معاشرت با زنان است.

فَتَوَضَّأَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنِ الْمَرْأَتَانِ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ، اللَّتَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾.

قَالَ: وَاعَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، هُمَا عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ عُمَرُ الْحَدِيثَ يَسُوقُهُ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الْأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بْنِ زَيْدٍ، وَهُمْ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَيَنْزِلُ يَوْمًا وَأَنْزِلُ يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِمَا حَدَثَ مِنْ خَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ أَوْ غَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ.

وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى الْأَنْصَارِ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَطَفِقَ نِسَاؤُنَا يَأْخُذْنَ مِنْ أَدَبِ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ، فَصَخِبْتُ عَلَى امْرَأَتِي فَرَاجَعَتْنِي، فَأَنْكَرْتُ أَنْ تُرَاجِعَنِي، قَالَتْ: وَلِمَ تُنْكِرُ أَنْ أُرَاجِعَكَ؟ فَوَاللَّهِ إِنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيُرَاجِعْنَهُ، وَإِنَّ إِحْدَاهُنَّ لَتَهْجُرُهُ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ، فَأَفْزَعَنِي ذَلِكَ وَقُلْتُ لَهَا: قَدْ خَابَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُنَّ.

ثُمَّ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي، فَنَزَلْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا: أَيْ حَفْصَةُ، أَتُغَاضِبُ إِحْدَاكُنَّ النَّبِيَّ ﷺ الْيَوْمَ حَتَّى اللَّيْلِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ: قَدْ خِبْتِ وَخَسِرْتِ، أَفَتَأْمَنِينَ أَنْ يَغْضَبَ اللَّهُ لِغَضَبِ رَسُولِهِ ﷺ فَتَهْلِكِي؟ لَا تَسْتَكْثِرِي النَّبِيَّ ﷺ وَلَا تُرَاجِعِيهِ فِي شَيْءٍ، وَلَا تَهْجُرِيهِ، وَسَلِينِي مَا بَدَا لَكِ، وَلَا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، يُرِيدُ عَائِشَةَ.

قَالَ عُمَرُ: وَكُنَّا قَدْ تَحَدَّثْنَا أَنَّ غَسَّانَ تُنْعِلُ الْخَيْلَ لِغَزْوِنَا، فَنَزَلَ صَاحِبِي الْأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ، فَرَجَعَ إِلَيْنَا عِشَاءً فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، وَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ؟ فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ الْيَوْمَ أَمْرٌ عَظِيمٌ.

زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»

(سورهٔ تحریم، آیهٔ ٤)

تا آنکه عُمر حج کرد و من با وی حج کردم و در مسیر راه، راه خود را (برای قضای حاجت) کج کرد و من که همراه او با ظرف آب می‌رفتم راه خود را کج کردم. پس از قضای حاجت، آمد و من بر دستهایش آب ریختم و وضو کرد. سپس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین، کیستند آن دو زن، از همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که خداوند دربارهٔشان فرموده است: «اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید (بهتر است) واقعاً دلهایتان انحراف پیدا کرده است.»

عمر گفت: تعجّب است بر تو ای ابن عباس، آن دو زن عایشه و حَفْصَه هستند. سپس عمر به گفتن حدیث روی آورد و گفت: من و همسایهٔ انصاری من در موضع بنی‌اُمیَّة بن زَید، در بالادست مدینه می‌زیستیم و ما به نوبت نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفتیم. روزی او می‌رفت و روزی من می‌رفتم. روزی که من رفته بودم خبر همان روز از مسایل نزول وحی و غیره را به او می‌آوردم و اگر او می‌رفت، او نیز مانند این عمل می‌کرد.

و ما گروه قریش بر زنان خویش چیرگی و غلبه داشتیم و چون (به مدینه) نزد انصار آمدیم، دیدیم که ایشان قومی‌اند که زنانشان بر ایشان چیرگی و غلبه دارند. پس زنان ما هم روش زنان انصار را در پیش گرفتند.

من بر زن خود فریاد زدم و او بر من فریاد زد، از اینکه جواب مرا پس داد ناراحت شدم و سپس

قُلْتُ: مَا هُوَ، أَجَاءَ غَسَّانُ؟ قال: لا، بَلْ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَهْوَلُ، طَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ.

فَقُلْتُ: خَابَتْ حَفْصَةُ وَخَسِرَتْ، قَدْ كُنْتُ أَظُنُّ هَذَا يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ، فَجَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي، فَصَلَّيْتُ صَلاَةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَشْرُبَةً لَهُ فَاعْتَزَلَ فِيهَا.

وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ أَلَمْ أَكُنْ حَذَّرْتُكِ هَذَا، أَطَلَّقَكُنَّ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَتْ: لا أَدْرِي، هَا هُوَ ذَا مُعْتَزِلٌ فِي الْمَشْرُبَةِ.

فَخَرَجْتُ فَجِئْتُ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَإِذَا حَوْلَهُ رَهْطٌ يَبْكِي بَعْضُهُمْ، فَجَلَسْتُ مَعَهُمْ قَلِيلاً، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْمَشْرُبَةَ الَّتِي فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ لِغُلامٍ لَهُ أَسْوَدَ: اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ الْغُلامُ فَكَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ. فَقَالَ: كَلَّمْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَانْصَرَفْتُ حَتَّى جَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ فَقُلْتُ لِلْغُلامِ: اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَرَجَعْتُ فَجَلَسْتُ مَعَ الرَّهْطِ الَّذِينَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَجِدُ فَجِئْتُ الْغُلامَ فَقُلْتُ: اسْتَأْذِنْ لِعُمَرَ، فَدَخَلَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ فَقَالَ: قَدْ ذَكَرْتُكَ لَهُ فَصَمَتَ.

فَلَمَّا وَلَّيْتُ مُنْصَرِفًا، قَالَ: إِذَا الْغُلامُ يَدْعُونِي، فَقَالَ: قَدْ أَذِنَ لَكَ النَّبِيُّ ﷺ، فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا هُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى رِمَالِ حَصِيرٍ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فِرَاشٌ، قَدْ أَثَّرَ الرِّمَالُ بِجَنْبِهِ، مُتَّكِئًا عَلَى وِسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ.

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ فَرَفَعَ إِلَيَّ بَصَرَهُ فَقَالَ: «لا».

فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ أَسْتَأْنِسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ رَأَيْتَنِي وَكُنَّا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ نَغْلِبُ النِّسَاءَ،

گفت: چرا ناراحت شدی که جواب تو را پس دادم؟ به خدا سوگند که زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، جواب او را پس می‌دهند و یکی از آنان از روز تا شب (از صحبت) با وی ابا می‌ورزد. این سخن وی مرا بیمناک و نگران ساخت و به او گفتم: به تحقیق که زیانکار شد کسی که این کار را کرده است. سپس جامه‌ام را فراهم کردم و راهی شدم و به خانهٔ (دختر خود) حَفْصَه درآمدم و به او گفتم: آیا یکی از شما زنان، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را از روز تا شب خشمگین می‌سازد؟ (و تا شب با ایشان در حالت خشم بسر می‌برد) گفت: آری. گفتم: همانا که خوار و زیانکار شدی. آیا از آن نمی‌ترسی که خدا به خاطر خشم رسول خود خشم کند و تو هلاک شوی؟ بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) افزون‌طلبی مکن، و جواب او را پس مده و از وی دوری مکن، و از من بخواه، آنچه نیاز داری. و تو را مغرور نسازد، زیرا همسایه‌ات نسبت به تو زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است. مراد آن عایشه است.

عمر گفت: ما میان خود صحبت می‌کردیم که (پادشاه) غَسّان اسپها را برای جنگ با ما نعل می‌کند. دوست انصاری‌ام در روز نوبت خود (به شهر) رفته بود و شبانگاه نزد ما بازگشت و دروازه‌ام را به سختی کوبید و گفت: او کجاست؟ من ترسیدم و از خانه برآمدم. وی گفت: امروز کاری بس مهم واقع شده است. گفتم: کدام کار، آیا غَسّان آمده؟ گفت: نی، از آن هم مهمتر و هولناک‌تر پیامبر (صلی‌الله علیه

فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ إِذَا قَوْمٌ تَغْلِبُهُمْ نِسَاؤُهُمْ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ.

ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَنِي وَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا: لَا يَغُرَّنَّكِ أَنْ كَانَتْ جَارَتُكِ أَوْضَأَ مِنْكِ وَأَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، يُرِيدُ عَائِشَةَ، فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ تَبَسُّمَةً أُخْرَى.

فَجَلَسْتُ حِينَ رَأَيْتُهُ تَبَسَّمَ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا يَرُدُّ الْبَصَرَ، غَيْرَ أَهَبَةٍ ثَلَاثَةٍ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فَلْيُوَسِّعْ عَلَى أُمَّتِكَ، فَإِنَّ فَارِسَ وَالرُّومَ قَدْ وُسِّعَ عَلَيْهِمْ وَأُعْطُوا الدُّنْيَا، وَهُمْ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ، فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَوَفِي هَذَا أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، إِنَّ أُولَئِكَ قَوْمٌ عُجِّلُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي.

فَاعْتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ نِسَاءَهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ حِينَ أَفْشَتْهُ حَفْصَةُ إِلَى عَائِشَةَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ قَالَ: «مَا أَنَا بِدَاخِلٍ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا» مِنْ شِدَّةِ مَوْجِدَتِهِ عَلَيْهِنَّ حِينَ عَاتَبَهُ اللَّهُ.

فَلَمَّا مَضَتْ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ فَبَدَأَ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ أَقْسَمْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا، وَإِنَّمَا أَصْبَحْتَ مِنْ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً أَعُدُّهَا عَدًّا، فَقَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ». فَكَانَ ذَلِكَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً.

قَالَتْ عَائِشَةُ: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى آيَةَ التَّخَيُّرِ، فَبَدَأَ بِي أَوَّلَ امْرَأَةٍ مِنْ نِسَائِهِ فَاخْتَرْتُهُ، ثُمَّ خَيَّرَ نِسَاءَهُ كُلَّهُنَّ فَقُلْنَ مِثْلَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ. [راجع: ۸۹، اخرجه مسلم: ۱۴۷۹].

وسلّم) زنان خویش را طلاق داده است. گفتم: حَفْصَه، خوار و زیانکار شد، من گمان می‌کردم که این واقعه به زودی صورت خواهد گرفت. جامه‌ام را فراهم کردم و نماز صبح را با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گزاردم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (سپس) به بالاخانهٔ خود درآمد و در آنجا گوشه گرفت. من نزد حَفْصَه رفتم و او می‌گریست. به او گفتم: تو را چه چیز می‌گریاند؟ آیا تو را از این حالت برحذر نساخته بودم؟ آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همگی شما راطلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم، وی در بالاخانه گوشه گرفته است.

من از آنجا برآمدم و به سوی منبر (مسجد) رفتم و پیرامون منبر گروهی گرد آمده بودند که بعضی از آنان می‌گریستند.

در آنجا اندک زمانی با ایشان نشستم، سپس (اندوهی که در دل داشتم) بر من چیره شد و به سوی همان بالاخانه‌ای رفتم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن به سر می‌برد، و به غلام سیاه آن حضرت گفتم: برای عمر اجازهٔ ورود بخواه. غلام درآمد و با آن حضرت سخن گفت و سپس بازگشت و گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتم و از تو یاد کردم. وی سکوت کرد.

از آنجا بازگشتم و با گروهی که پیرامون منبر بودند نشستم، سپس اندوه بر من چیره شد، پس رفتم و به غلام گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد، سپس بازگشت و گفت: همانا از تو یاد کردم و آن حضرت خاموشی اختیار کرد.

از آنجا برگشـتم و با گروهـی که نزدیک منبر بودند، نشسـتم سـپس اندوه بر مـن غلبه‌کرد، نزد غلام رفتم و گفتم: برای عمر اجازه بخواه. وی درآمد و سـپس به سـوی من بازگشت و گفت: همانا از تو به آن حضرت یادآور شـدم، و او خموشـی گزید. و چون پشت گردانیدم و بازمی‌گشتم، ناگاه غلام مرا فرا خواند و گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به تو اجازه داده است.

من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و دیـدم که آن حضرت بر بوریایی بافته شـده از برگ خرما دراز کشـیده اسـت و میان او و بوریا فرشـی گسترده نبود و (درشتی) بوریا بر پهلـوی آن حضرت اثر گذارده بود، و بر بالش چرمـی‌ای تکیه کرده بود کـه از برگ خرما پر شده بود.

بر آن حضرت سلام کردم، و سپس در حالی که ایسـتاده بودم، گفتم: یا رسول‌الله! آیا زنان خود را طلاق داده‌ای؟ وی نظر خود را به سوی من بلند کـرد و گفت: «نی». پس گفتـم: الله اکبر. سـپس در حالی که ایسـتاده بودم و دستوری می‌خواسـتم گفتم: یا رسـول‌الله، اگر به سخنم توجـه کنی، ما مـردم قریش بـر زنان خویش تسـلّط و چیرگی داشـتیم، و چون بـه مدینه آمدیم، مردمی را دیدیم که زنان ایشان بر آنان تلسّـط و چیرگی دارند. پیامبـر (صلی‌الله علیه وسلّم) تبسّم کرد، سپس گفتم: یا رسول‌الله! اگر به سـخنم توجه کنی، من نزد حَفْصَه رفتم و به او گفتم: تو را مغرور نسازد، زیرا همسایه‌ات از تو زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر است در نزد پیامبر

(صلی‌الله علیه وسلّم) ـ مراد عایشه است ـ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تبسّم کرد، تبسّمی دیگر. آنگاه که دیدم تبسّم کرد در آنجا نشستم. نظر خود را به سوی آن خانه بلند کردم. به خدا سوگند که در آن خانه چیزی ندیدم که نظرم را جلب نماید، به جز سه جلد پوست (خام).

سپس گفتم: یا رسول‌الله! خدای را دعا کن که بر اُمّت تو فراخی بیاورد زیرا بر اقوام فارس و روم فراخی آورده شده است و مال دنیا به ایشان داده شده است، در حالی که ایشان، خدای را نمی‌پرستند.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشست و در حالی که تکیه کرده بود فرمود: «آیا تو چنین می‌اندیشی، ای پسر خَطّاب، همانا آنها گروهی هستند که خوبیهایشان در زندگی دنیا برایشان داده شده است.»

گفتم: یا رسول‌الله! برایم آمرزش بخواه. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خاطر سخنی که حَفْصَه به عایشه افشا کرده بود به مدت بیست‌ونُه شب از زنان خود گوشه گرفت. و آن حضرت گفته بود که: «من برایشان (زنان خود) به مدت یک ماه وارد نمی‌شوم.» و این از شدّت اندوهی بود که نسبت به ایشان داشت، آنگاه که خداوند آن حضرت را مورد عتاب قرار داد.[1]

آنگاه که بیست‌ونُه شب گذشت، آن حضرت بر عایشه درآمد و از وی آغاز کرد. عایشه به او گفت: یا رسول‌الله! همانا تو سوگند خورده

۱- پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) تصمیم گرفته بود که نسبت به وقوع حادثه‌ای از خوردن بعضی غذاها خودداری کند. خداوند آن حضرت را مورد ملامت قرار داد که چرا چنین تصمیمی گرفته است، برخی از زنان آن حضرت انگیزهٔ گرفتن این تصمیم شده بودند. بنابراین وی به مدت یک ماه از ایشان کناره گرفت. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

بودی که به مدت یک ماه بر ما وارد نشوی و حالا تو بیست‌ونه شب را به سر رسانده‌ای، من آنها را شمرده‌ام. آن حضرت فرمود: «(همین) ماه بیست‌ونه است.» و آن ماه بیست‌ونه شب بوده است. عایشه گفت: سپس خدای تعالی آیهٔ تخییر را فرود آورد، و من نخستین زن از زنان وی بودم که از من آغاز کرد و من او را اختیار کردم. سپس آن حضرت همهٔ زنان خود را مخیر گردانید و آنها همان گفتند که عایشه گفته بود.[1]

٨٤- باب: صَوْمِ الْمَرْأَةِ بِإِذْنِ زَوْجِهَا تَطَوُّعًا

٥١٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «لا تَصُومُ الْمَرْأَةُ وَبَعْلُهَا شَاهِدٌ إِلا بِإِذْنِه». [راجع: ٢٠٦٦، أخرجه مسلم: ١٠٢٦، مطولاً].

باب ـ ۸۴: روزهٔ نافلهٔ زن به اجازهٔ شوهرش.

۵۱۹۲ ـ از هَمّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن باید روزهٔ (نفل) نگیرد در حالی که شوهرش حاضر باشد (از وی دور نباشد) مگر به اجازهٔ وی.»

٨٥- باب: إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا

٥١٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَجِيءَ، لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». [راجع: ٣٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

باب ـ ۸۵: زنی که می‌خوابد و بستر خواب شوهرش را ترک می‌کند.

۵۱۹۳ ـ از ابوحازم، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر مردی زن خود را به بستر خواب خود فرا خواند، و زن از آن خودداری ورزید، فرشتگان تا بامداد بر آن زن، لعنت می‌کنند.»

۱- همسران پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) از آن حضرت، زینت دنیا می‌طلبیدند و آن حضرت نداشت، و همین موجب شد که این آیه نازل شود: «ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن هستید بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش) و خرّم شما را رها کنم.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۸) آنگاه پیامبر۶ زنان خود را مخیر گردانید که با وی می‌باشند یا از وی جدا می‌شوند و آنها نخواستند از وی جدا شوند.

٥١٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا بَاتَتِ الْمَرْأَةُ مُهَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجِهَا، لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَرْجِعَ». [راجع: ٣٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٤٣٦].

۵۱۹۴ ـ از زُراره، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر زن بخوابد و بستر خواب شوهرش را ترک کند، فرشتگان بر وی لعنت می‌کنند تا آنگاه که (نزد شوهر خود) برگردد.»

٨٦- باب: لا تَأْذَنِ الْمَرْأَةُ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا لأَحَدٍ إِلا بِإِذْنِه

باب ـ ۸۶: زن باید هیچ کس را به خانهٔ شوهر خود اجازه ندهد مگر به اجازهٔ شوهرش.

٥١٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلا بِإِذْنِه، وَلا تَأْذَنَ فِي بَيْتِه إِلا بِإِذْنِه، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِه فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ» [راجع: ٢٠٦٦، أخرجه مسلم: ١٠٢٦].

رَوَاهُ أَبُو الزِّنَادِ أَيْضًا، عَنْ مُوسَى، عَنْ أَبِيه، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي الصَّوْمِ.

۵۱۹۵ ـ از اَعْـرَج از ابوهریـره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر زن روا نیست که روزهٔ (نفل) بگیرد و شوهرش حاضر باشد مگر به اجازهٔ وی، و به کسی اجازهٔ ورود به خانهٔ شوهر ندهد مگر به اجازهٔ وی، و آنچه زن بدون اجازهٔ شوهر نفقه می‌کند، نصف ثواب آن به شوهر داده می‌شود.»[1]

این حدیث را ابوالزّناد نیز از موسی، از پدرش، از ابوهریره در مورد روزه روایت کرده است.

٨٧- [بابٌ:]

باب ـ ۸۸

٥١٩٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنَا التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». [انظر: ٦٥٤٧، أخرجه مسلم: ٢٧٣٦].

۵۱۹۶ ـ از ابوعثمان، از اُسامه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر دروازهٔ بهشت ایستادم و بیشترین واردشدگان آن، فقرا و بینوایان بودند و ثروتمندان (برای حسابدهی) درمانده‌اند. به‌جز اهل دوزخ که به ایشان امر شده که به دوزخ بروند. و بر دروازهٔ دوزخ

۱- ترجمهٔ انگلیسی بخاری به این عبارت است که آنچه نفقه می‌کند نصف ثواب آن را درمی‌یابد.

ایستادم، بیشترین واردشدگان زنان بودند.»

۸۸- باب: كُفْرَانِ الْعَشِيرِ

وَهُوَ الزَّوْجُ، وَهُوَ الْخَلِيطُ، مِنَ الْمُعَاشَرَةِ.

فِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب ـ ۸۹: ناسپاسی اَلْعَشیر،

که مراد از آن شوهر است و آن الخلیط است که مأخوذ از معاشرت است.

در این باره ابی‌سعید از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۵۱۹۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ مَعَهُ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً نَحْوًا مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَامَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ، فَقَامَ قِيَامًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ رُكُوعًا طَوِيلاً، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ انْصَرَفَ، وَقَدْ تَجَلَّتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ».

قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ هَذَا، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ تَكَعْكَعْتَ؟ فَقَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، أَوْ أُرِيتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ مِنْهَا عُنْقُودًا، وَلَوْ أَخَذْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ مَنْظَرًا قَطُّ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ

۵۱۹۷ ـ از مالک، از زید بن اسلم، از عطاء بن یَسار روایت است که عبدالله بن عباس گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آفتاب گرفت، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز گزارد و مردم با وی بودند. آن حضرت قیام (ایستادن در نماز) را دراز کرد مانند آنکه سورهٔ البقره (خوانده شود)، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد، سپس (از رکوع) بلند شد و ایستاد و قیام را دراز کرد و این قیام از قیام اول کوتاه‌تر بود (و قرآن تلاوت کرد)، سپس رکوع کرد، رکوع را دراز کرد و این رکوع از رکوع اول کوتاه‌تر بود.[1] سپس (از رکوع) بلند شد و سپس سجده کرد[2] سپس ایستاد و قیام را دراز کرد و این از قیام اول کوتاه‌تر بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این از رکوع اول کوتاه‌تر بود، سپس (از رکوع) بلند شد و ایستاد و قیام را دراز کرد و این از قیام اول کوتاه‌تر بود، سپس رکوع کرد و رکوع را دراز کرد و این از رکوع اول کوتاه‌تر بود، سپس (از

۱- این حدیث مورد استناد شافعی است که در نماز کسوف دو رکوع می‌باشد، نزد حنفیه در نماز مذکور مانند سایر نمازها یک رکوع است.
۲- در این روایت کیفیت سجده معلوم نیست، ظاهراً یک سجده است. «تیسیرالقاری»

الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». [راجع: ۲۹، أخرجه مسلم: ۹۰۷].

رکوع) بلند شد، سپس سجده کرد، و بعد نماز را تمام کرد، حال آنکه آفتاب روشن شده بود. آنگاه گفت: «همانا خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های خداوند هستند و به خاطر مرگ و زندگی کسی نمی‌گیرند.[۱] پس اگر این حالت آفتاب‌گرفتگی و ماه‌گرفتگی) را دیدند، خداوند را یاد کنید.»

حاضران گفتند: یا رسول‌الله! ما تو را دیدیم که در همین جا که بودی (دست دراز کردی) و چیزی را گرفتی، و سپس تو را دیدیم که (به عقب) پس آمدی.

آن حضرت فرمود: «همانا من بهشت را دیدم یا بهشت بر من نموده شد، و خواستم که خوشهٔ (انگوری) بگیرم و اگر آن را می گرفتم، تا جهان باقی بود از آن می‌خوردید، و دوزخ را دیدم و هرگز چنین منظرهٔ (وحشتناکی) مانند امروز ندیده بودم و بیشتر ایشان زنان بودند.»

حاضران گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمود: «به سبب ناسپاسی آنها» گفته شد: آیا خدا را ناسپاسی می‌کنند؟»

فرمود: «شوهر را ناسپاسی می‌کنند و احسان را ناسپاسی می‌کنند و اگر در تمام حیات به هر یکی‌شان احسان کنی و چون از تو تقصیری ببینند، می‌گویند که: هرگز از تو احسانی ندیده‌ام.»

۱- در آن روز که آفتاب گرفته بود، کودک نوزاد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) که ابراهیم نام داشت وفات کرده بود و مردم کسوف را به مرگ وی نسبت دادند و آن را معجزهٔ آن حضرت می‌پنداشتند. در کتاب «زندگانی محمد(صلی‌الله علیه وسلّم)» اثر معروف دکتر محمدحسین هیکل، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده در این رابطه گفته شده است: «خاورشناسانی که این داستان را نقل کرده‌اند نمی‌توانند از اعجاب و تجلیل دربارهٔ محمد(ص) خودداری کنند و به راستگویی مردی که در دقیق‌ترین و سخت‌ترین مواقع زندگی خود جز به راه حقیقت و راستی نرفت اعتراف می‌کند.»

۵۱۹۸- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ، عَنْ عِمْرَانَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ».

تَابَعَهُ أَيُّوبُ وَسَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ. [راجع: ۳۲۴۱، أخرجه مسلم: ۲۷۳۸، مختصراً].

۵۱۹۸ ـ از عَوْف، از ابورَجاء، از عِمران روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در بهشت نگریستم و دیدم که بیشترین‌شان فقرا و نیازمندان هستند و در دوزخ نگریستم و دیدیم که بیشترین‌شان زنان هستند.» متابعت کرده‌اند (عوف را) اَیّوب و سَلْم بن زَرِیْر.

۸۹- باب: «لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقٌّ»

قَالَهُ أَبُو جُحَيْفَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۱۹۶۸].

۵۱۹۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا الأَوْزَاعِيُّ قال: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَبْدَاللَّهِ، أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ». قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «فَلَا تَفْعَلْ، صُمْ وَأَفْطِرْ، وَقُمْ وَنَمْ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا». [راجع: ۱۱۳۱، أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

باب ـ ۹۰: «زن تو را بر تو حقّی است.»

اَبوجُحَیْفَه آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۵۱۹۹ ـ از ابوسَلَمَة بن عبدالرحمن، از عبدالله بن عَمرو بن العاص روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) فرمود: «ای عبدالله، آیا خبر نشده‌ام که در روز روزه می‌گیری و همه شب را به نماز می‌ایستی؟» گفتم: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «این کار را مکن، روزه بگیر و روزه مگیر و به نماز (شب) بایست و بخواب، زیرا بدن تو را بر تو حقّی است و چشم تو را بر تو حقّی است و زن تو را بر تو حقّی است.»

۹۰- باب: الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا

۵۲۰۰- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالأَمِيرُ رَاعٍ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ، فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». [راجع: ۸۹۳، أخرجه مسلم: ۱۸۲۹، بزيادة].

باب ـ ۹۱: زن در خانهٔ شوهر خود نگهبان است.

۵۲۰۰ ـ از موسی بن عُقْبه، از نافع، از ابن عُمر(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همهٔ شما نگهبانید و مسئولید از کسان خویش و حاکم نگهبان است و مرد نگهبان است بر اهل خانهٔ خود و زن نگهبان است بر خانهٔ شوهر خود و

فرزند وی، پس همهٔ شما نگهبانید و همهٔ شما مسئول کسان خویش می‌باشید.»

٩١- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا﴾ [النساء: ٣٤].

باب ـ ۹۱: فرمودهٔ خدای تعالی:

«مردان سرپرست زنان هستند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند. پس، زنان درستکار فرمانبردارند (و) نگاهدارندهٔ (مال و آبروی شوهر) در غیاب وی هستند، به سبب آنکه (توفیق نگاهدارندگی) ایشان را خدا حفظ کرده است، و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید (سخت) ایشان را پند دهید و (بعد) در خوابگاهها از ایشان دوری کنید، و (بعد) ایشان را بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند، راهی (دیگر برای سرزنش‌شان) مجویید که خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ۳٤)

٥٢٠١- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: آلَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، وَقَعَدَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ، فَنَزَلَ لِتِسْعٍ وَعِشْرِينَ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنَّكَ آلَيْتَ عَلَى شَهْرٍ؟ قَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ». [راجع: ٣٧٨، أخرجه مسلم: ٤١١، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٥٢٠١ ـ از سلیمان، از حُمَید روایت است که اَنَس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند یاد کرد که به مدت یک ماه از زنان خویش دوری گزیند و در بالاخانهٔ خود به سر می‌برد، پس از بیست‌ونه روز فرود آمد. به وی گفته شد: یا رسول‌الله، به مدت یک ماه سوگند یاد کرده بودی. فرمود: «همانا (این ماه) بیست و نه روز است.»

٩٢- باب: هِجْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ نِسَاءَهُ فِي غَيْرِ بُيُوتِهِنَّ

باب ـ ۹۳: دوری‌گزینی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از زنان خویش در غیر خانه‌های ایشان.

وَيُذْكَرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَيْدَةَ رَفَعَهُ: «غَيْرَ أَنْ لا تُهْجَرَ إِلا فِي الْبَيْتِ». ٱلْأَوَّلُ أَصَحُّ.

از معاویة بن حَیْده یادشـده رفته اسـت که آن را چنیـن رفع کرده: (یعنی آن حضرت فرموده اسـت) «بدون آنکه مهاجر نشود مگر در خانه» و روایت اول (عنوان باب) صحیح‌تر است.

۵۲۰۲- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ. وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللهِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ صَيْفِيٍّ: أَنَّ عِكْرِمَةَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَفَ لا يَدْخُلُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا عَلَيْهِنَّ أَوْ رَاحَ، فَقِيلَ لَهُ: يَا نَبِيَّ اللهِ، حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ عَلَيْهِنَّ شَهْرًا؟ قَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». [راجع: ۱۹۱۰، اخرجه مسلم: ۱۰۸۵].

۵۲۰۲ ـ از عِکرمـه بنت عبدالرحمن بن حارث روایت است که اُمِّ سَلَمَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) سـوگند خورد که به مدت یک ماه نزد بعضی از زنـان خویش نرود، آنگاه که بیسـت‌ونه روز گذشـت، بامداد یا شبانگاه نزد ایشان رفت. به آن حضرت گفته شد: این پیامبر خدا، سوگند خورده بودی که به مدت یک ماه نزد ایشـان نروی. آن حضرت فرمـود: «همانا (این) ماه بیست‌ونه روز است.»

۵۲۰۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْفُورٍ قَالَ: تَذَاكَرْنَا عِنْدَ أَبِي الضُّحَى فَقَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: أَصْبَحْنَا يَوْمًا وَنِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ يَبْكِينَ، عِنْدَ كُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ أَهْلُهَا، فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا هُوَ مَلآنُ مِنَ النَّاسِ، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَصَعِدَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي غُرْفَةٍ لَهُ، فَسَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، ثُمَّ سَلَّمَ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ، فَنَادَاهُ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ فَقَالَ: «لا، وَلَكِنْ آلَيْتُ مِنْهُنَّ شَهْرًا». فَمَكَثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ.

۵۲۰۳ ـ از مَـرْوان بـن معاویه روایت اسـت کـه ابویَعْفور گفت: نـزد ابی‌الضُّحَـی گفتگو می‌کردیم، وی گفت که ابن عباس گفته است: روزی بـه وقت بامداد، دیدیم کـه زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گریستند، نزد هر یک از این زنان کسانشان، آمده بودند. من به سوی مسـجد برآمدم، ناگاه دیدم که مسجد از مردم پر شـده است، عمر بن خطاب آمد و به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) کـه در بالاخانهٔ خود بود روان شد. وی سلام داد، کسی به وی جواب (ورود) نداد سـپس سلام کرد، کسی به وی جواب نداد، سـپس سـلام کرد، کسی به وی جواب نداد. سپس عمر را ندا کرد. وی بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمد و گفت: آیا زنان خویش را طلاق داده‌ای؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «نی. ولی به مدت یک ماه سـوگند خوردم» و آن حضرت بیست‌ونه روز

درنگ کرد و سپس بر زنان خویش درآمد.

٩٣- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ ضَرْبِ النِّسَاءِ

وَقَوْلِ اللّهِ: ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾. [النساء: ٣٤]. أي: ضَرْبًا غَيْرَ مُبَرِّحٍ.

٥٢٠٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ زَمْعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَجْلِدُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، ثُمَّ يُجَامِعُهَا فِي آخِرِ الْيَوْمِ». [راجع: ٣٣٧٧، أخرجه مسلم: ٢٨٥٥].

باب ـ ۹۴: آنچه ناخوشایند است از زدن زنان.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و زنان را بزنید.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ٣٤) یعنی: زدنی که آزار سخت نرساند.

٥٢٠٤ ـ از هِشام، از پدرش، از عبدالله بن زَمعه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما زن خود را تازیانه نزند ماند اینکه غلام را تازیانه می‌زند، سپس در آخر روز با وی جماع می‌کند.»

٩٤- باب: لا تُطِيعُ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي مَعْصِيَةٍ

٥٢٠٥- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ الْحَسَنِ ـ هُوَ ابْنُ مُسْلِمٍ ـ، عَنْ صَفِيَّةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ زَوَّجَتِ ابْنَتَهَا، فَتَمَعَّطَ شَعَرُ رَأْسِهَا، فَجَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجَهَا أَمَرَنِي أَنْ أَصِلَ فِي شَعَرِهَا، فَقَالَ: «لا، إِنَّهُ قَدْ لُعِنَ الْمُوصِلاتُ». [انظر: ٥٩٣٤، أخرجه مسلم: ٢١٢٣].

باب ـ ۹۴: زن در آنچه گناه است از شوهر خود اطاعت نکند.

٥٢٠٥ ـ از حسن بن مُسلِم، از صفیه روایت است که عایشه گفت: زنی از انصار دختر خود را به شوهر داد، موی سر دختر وی ریخت، آن زن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و موضوع را یاد کرد و گفت: همانا شوهر دختر او از وی خواسته است که مویی را در موی او پیوند کنم. آن حضرت فرمود: «نی، همانا زنانی که موی را پیوند می‌کنند لعنت شده‌اند.»

٩٥- باب: ﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾ [النساء: ١٢٨]

٥٢٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: ﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ

باب ـ ۹۶: «و اگر زنی از شوهرِ خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد.»

(سورهٔ نساء، آیهٔ ١٢٨)

٥٢٠٦ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (در تفسیر این آیه: گفت: «و اگر زنی

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا﴾. قَالَتْ: هِيَ الْمَرْأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ لَا يَسْتَكْثِرُ مِنْهَا، فَيُرِيدُ طَلَاقَهَا وَيَتَزَوَّجُ غَيْرَهَا، تَقُولُ لَهُ: أَمْسِكْنِي وَلَا تُطَلِّقْنِي، ثُمَّ تَزَوَّجْ غَيْرِي، فَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنَ النَّفَقَةِ عَلَيَّ وَالْقِسْمَةِ لِي، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَصَّالَحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾. [راجع: ٢٤٥٠، أخرجه مسلم: ٣٠٢١]

٩٦- باب: الْعَزْلِ

٥٢٠٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ. [انظر: ٥٢٠٨، ٥٢٠٩، أخرجه مسلم: ١٤٤٠].

٥٢٠٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرًا رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ. [راجع: ٥٢٠٧، أخرجه مسلم: ١٤٤٠].

٥٢٠٩- وَعَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَعْزِلُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقُرْآنُ يَنْزِلُ. [راجع: ٥٢٠٧، أخرجه مسلم: ١٤٤٠].

٥٢١٠- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَصَبْنَا سَبْيًا، فَكُنَّا نَعْزِلُ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَوَإِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ -

از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد.» و آن زنی بود که شوهرش با وی اختلاط و آمیزش زیاد نداشت و می‌خواست او را طلاق دهد و با دیگری ازدواج کند، آن زن به شوهر خود می‌گوید که: مرا نگه دار و طلاقم مده، و سپس با زنی دیگر ازدواج کن، تو از دادن نفقهٔ من و نوبت زناشویی من آزاد و معاف هستی.

پس در اشاره به این معنی است فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، برای آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است.»

باب ـ ۹۷: عزل (برآوردن آلت از فرج زن تا منی در آن نریزد و حمل نگیرد)

۵۲۰۷ ـ از یحیی بن سعید از ابن جُریج از عطاء روایت است که جابر گفت: ما در روزگار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عزل می‌کردیم.

۵۲۰۸ ـ از عَمْرو، از عطأ روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: ما عزل می‌کردیم و قرآن نازل می‌شد.

۵۲۰۹ ـ از عمرو، از عطاء روایت است که جابر گفت: ما در روزگار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عزل می‌کردیم و قرآن نازل می‌شد.

۵۲۱۰ ـ از مالک بن انس، از زُهری، از ابن مُحَیْریز روایت است که ابو سعید خُدری گفت: بر زنان اسیر دست یافتیم و عزل می‌کردیم، در این مورد که از رسول خدا (صلی‌الله علیه

قَالَهَا ثَلاثًا - مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلا هِيَ كَائِنَةٌ». [راجع: ۲۲۲۹، أخرجه مسلم: ۱۴۳۸].

وسلّم) پرسیدیم، فرمود: «آیا شما واقعاً این کار را می‌کنید - سه بار پرسید - هیچ موجودی نیست تا به روز قیامت که پدید آمدنی باشد مگر آنکه پدید می‌آید.»

۹۷- باب: الْقُرْعَةِ بَيْنَ النِّسَاءِ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا

باب - ۹۸: قرعه‌افکندن میان زنان، آنگاه که بخواهد سفر کند.

۵۲۱۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلا تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ؟ فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. [أخرجه مسلم: ۲۴۴۵].

۵۲۱۱ - از ابن ابی مُلَیْکه، از قاسم روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زمانی که قصد بر آمدن (سفر) داشت، میان زنان خود قرعه می‌انداخت (باری) قرعه به نام عایشه و حَفْصَه برآمد و چون شب فرا می‌رسید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفت در حالی که با عایشه صحبت می‌کرد. شبی حَفْصَه به عایشه گفت: آیا امشب تو شتر مرا سوار نمی‌شوی تا من شتر تو را سوار شوم و تو مرا (بر شتر خود) ببینی و من تو را (بر شتر خود) ببینم؟ عایشه گفت: آری. و سوار شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی شتر عایشه آمد که حَفْصَه بر آن سوار بود و بر وی سلام داد و سپس (در کنار شتر وی) می‌رفت تا آنکه (در مسیر راه) فرود آمدند.
عایشه (که جدا افتاده بود) آن حضرت را گم کرد، و آنگاه که فرود آمدند، عایشه پاهای خویش را در میان گیاه اِذْخِر (که در آن احتمال وجود مار و عقرب زیاد است) درآورد و گفت: پروردگارا! بر من عقرب (گژدم) یا ماری مسلّط گردان تا مرا بگزد زیرا توان آن ندارم که (در عذرخواهی) به آن حضرت چیزی بگویم.

۹۸- باب: الْمَرْأَةِ تَهَبُ يَوْمَهَا مِنْ زَوْجِهَا لِضَرَّتِهَا، وَكَيْفَ يَقْسِمُ ذَلِكَ.

۵۲۱۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا لِعَائِشَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْسِمُ لِعَائِشَةَ يَوْمَهَا وَيَوْمَ سَوْدَةَ. [راجع: ۲۵۹۳، أخرجه مسلم: ۱٤٦۳ بزيادة]

باب ـ ۹۸: زنی که روز نوبت شوهرش را به اَنْباغ (هووی)خود می‌بخشد و چگونگی تقسیم نوبت.

۵۲۱۲ ـ از هشـام، از پدرش روایت است که عایشـه گفت: سَـوْدَة بنت زَمْعَـه نوبتش را به عایشه بخشـید. و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی را به حسـاب عایشه تخصیص داده بود و روزی را به سودة تعیین کرده بود.

۹۹- باب: الْعَدْلِ بَيْنَ النِّسَاءِ

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَاسِعًا حَكِيمًا﴾. [النساء: ۱۲۹-۱۳۰]

باب ـ ۱۰۰: عدالت میان زنان.

«و شـما هرگـز نمی‌توانید میان زنـان عدالت کنید، هر چند (بر عدالت) حریص باشید. پس به یک طرف یکسـره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلاتکلیف) رها کنید. و اگر سـازش نمایید و پرهیزگاری کنیـد، یقیناً خدا آمرزندهٔ مهربان اسـت. و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش خود بی‌نیاز گرداند و خدا همواره گشایشـگر حکیم است.»

(سورهٔ نساء، آیات ۱۲۹ و ۱۳۰)

۱۰۰- باب: إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ

۵۲۱۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ - وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ - وَلَكِنْ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا. [انظر: ۵۲۱٤، أخرجه مسلم: ۱٤٦۱]

باب ـ ۱۰۱: هرگاه که زنی شوهر رسیده (بیوه) دارد با دوشیزه ازدواج کند.

۵۲۱۳ ـ از ابـو قلابـه روایت اسـت که انس (رضی‌الله عنـه) گفت: اگـر بخواهم می‌گویم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرموده است، ولی انس گفت: سـنّت آن اسـت که کسی که با دوشـیزه ازدواج می‌کند باید هفت (شب) را

با وی به سـر برد و اگر با شـوهردیده ازدواج می‌کند، باید سه شب نزد وی بگذراند.

١٠١- باب: إِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ

٥٢١٤- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِد: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَخَالِدٌ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مِنَ السُّنَّةِ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَقَسَمَ، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ قَسَمَ.

قَالَ أَبُو قِلَابَةَ: وَلَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ: إِنَّ أَنَسًا رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ وَخَالِدٍ، قَالَ خَالِدٌ: وَلَوْ شِئْتُ قُلْتُ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٢١٣، أخرجه مسلم: ١٤٦١].

باب ـ ۱۰۱: کسی که دوشیزه‌ای در ازدواج دارد و با شوهر رسیده ازدواج می‌کند.

۵۲۱۴ ـ از ابو قِلابه روایت است که انس گفت: در زُمرهٔ سنّت است اگر کسی که زن شوهردیده دارد با دوشیزه ازدواج می‌کند باید هفت شب را نزد دوشـیزه سپری کند و (سپس) نوبت نماید و اگر کسی دوشیزه‌ای در ازدواج دارد و با زن شوهررسیده‌ای ازدواج می‌کند باید سه شب را با وی بگذراند و سپس نوبت بگذارد.

ابو قِلابه گفت: (سخن انس) و اگر می‌خواستم می‌گفتم (می‌رسـاند): همانـا انس این حدیث را رفـع کرده (به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) رسـانیده اسـت). و عبدالرزاق گفت: روایت اسـت از سُفیان، از ایّوب و خالد، و خالد گفته اسـت: اگر می‌خواستم می‌گفتم: این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانیده است.

١٠٢- باب: مَنْ طَافَ عَلَى نِسَائِهِ فِي غُسْلٍ وَاحِدٍ

٥٢١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّاد: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ فِي اللَّيْلَةِ الْوَاحِدَةِ، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعُ نِسْوَةٍ. [راجع: ٢٦٨، أخرجه مسلم: ٣٠٩، باختلاف].

باب ـ ۱۰۳: کسی که با همهٔ زنان خود مباشرت کند و یک غسل نماید.

۵۲۱۵ ـ از سعید، از قَتاده روایت است که اَنَس بن مالک گفت: پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) در یک شب (برای جماع) بر زنان خویش دور می‌زد، و در آن زمان نُه زن داشت.

۱۰۳- باب: دُخُولِ الرَّجُلِ عَلَى نِسَائِهِ فِي الْيَوْمِ

۵۲۱٦- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحْتَبِسُ. [راجع: ۴۹۱۲، أخرجه مسلم: ۱۴۷۴، مطولاً]

باب ـ ۱۰۳: درآمدن مرد بر زنان خویش در روز.

۵۲۱٦ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، چون از نماز عصر برمی‌گشت بر زنان خویش می‌درآمد و با هر یکشان نزدیکی می‌کرد. روزی بر حَفْصَه درآمد، وی او را نزد خود نگاه داشت بیشتر از آنچه نگاه می‌داشت.

۱۰۴- باب: إِذَا اسْتَأْذَنَ الرَّجُلُ نِسَاءَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِ بَعْضِهِنَّ فَأَذِنَّ لَهُ.

۵۲۱۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ: قَالَ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «أَيْنَ أَنَا غَدًا؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا» . يُرِيدُ يَوْمَ عَائِشَةَ، فَأَذِنَ لَهُ أَزْوَاجُهُ يَكُونُ حَيْثُ شَاءَ، فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ حَتَّى مَاتَ عِنْدَهَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ عَلَيَّ فِيهِ فِي بَيْتِي، فَقَبَضَهُ اللَّهُ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَبَيْنَ نَحْرِي وَسَحْرِي، وَخَالَطَ رِيقُهُ رِيقِي. [راجع: ۸۹۰، أخرجه مسلم: ۲۴۴۳]

باب ـ ۱۰۵: اگر مرد از زنان خود اجازه بخواهد که در خانهٔ یکی از ایشان تیمارداری شود و به وی اجازه داده شود.

۵۲۱۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در همان بیماری که به وفات وی انجامید، می‌پرسید: «فردا کجا خواهم بود، فردا کجا خواهم بود.» نوبت عایشه را مراد می‌داشت. زنان آن حضرت به وی اجازه دادند که هر جا می‌خواهد، در همانجا باشد. آن حضرت در خانهٔ عایشه می‌بود تا نزد وی وفات کرد.

عایشه گفت: آن حضرت در همان روزی که نوبت من بود در خانهٔ من وفات کرد، و خداوند روح او را در حالی گرفت که سر وی میان سینه و گردن من بود و آب دهان وی با آب دهان من آمیخت.[۱]

۱- عایشه (رضی‌الله عنه) در آخرین لحظات حیات آن حضرت، مسواک را جوید و به آن حضرت داد.

١٠٥- باب: حُبِّ الرَّجُلِ بَعْضَ نِسَائِهِ أَفْضَلَ مِنْ بَعْضٍ

٥٢١٨- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ: سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ ﷺ: دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ، لا يَغُرَّنَّكِ هَذِهِ الَّتِي أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا حُبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا. يُرِيدُ عَائِشَةَ، فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَبَسَّمَ. [راجع: ٨٩، أخرجه مسلم: ١٤٧٩، مطولاً].

باب ـ ۱۰۵: دوست داشتن مرد بعضی از زنان خود را بیشتر نسبت به زنان دیگر.

۵۲۱۸ ـ از عُبَید بن حُنَین، از ابن عباس روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: وی بر حفصه درآمد و گفت: ای دخترک من، این زنی که حسن او را به شگفت آورده است، تو را مغرور نسازد، (یعنی) دوستی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی. مرادش عایشه است. (عمر می‌گوید) این (گفته‌ام را) به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قصه کردم، تبسّم کرد.

١٠٦- باب: الْمُتَشَبِّعِ بِمَا لَمْ يَنَلْ، وَمَا يُنْهَى مِنِ افْتِخَارِ الضَّرَّةِ

٥٢١٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ: حَدَّثَتْنِي فَاطِمَةُ، عَنْ أَسْمَاءَ: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ». [أخرجه مسلم: ٢١٣٠].

باب ـ ۱۰۶: تظاهر کردن به آنچه فاقد آن است و آنچه از تفاخر کردن بر انباغ منع شده است.

۵۲۱۹ ـ از فاطمه روایت است که اسما گفت: زنی گفت: یا رسول‌الله! من انباغ دارم (شوهرم زنی دیگر دارد) اگر از جانب شوهر خود به آنچه به من نداده است (نزد انباغ خود) تظاهر کنم، آیا بر من گناه خواهد بود؟
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «تظاهرکننده‌ای که به وی چیزی داده نشده است مانند پوشندهٔ دو جامهٔ دروغین است.»

١٠٧- باب: الْغَيْرَةِ

وَقَالَ وَرَّادٌ، عَنِ الْمُغِيرَةِ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ، لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي».

باب ـ ۱۰۷: غیرت.

وَرّاد به روایت از مغیره گفت: سعد بن عُباده گفت: اگر مردی را با زن خود ببینم، او را با شمشیر می‌زنم، نه با پهنای شمشیر. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا از غیرت

سعد درشگفتید؟ من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است.»

٥٢٢٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ، وَمَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ». [راجع: ٤٦٣٤، أخرجه مسلم: ٢٧٦٠، بزيادة].

٥٢٢٠ ـ از شقیق، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ‌کس غیرتمندتر از خدا نیست، و این به آن سبب است که اعمال زشت را حرام کرده است و هیچ یکی از خدا دوستدارتر مدح‌گویی نیست.»

٥٢٢١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، مَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ أَوْ أَمَتَهُ تَزْنِي، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ، لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً». [راجع: ١٠٤٤، أخرجه مسلم: ٩٠١، مطولاً].

٥٢٢١ ـ از مالک، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای اُمت محمد، هیچ کس غیرتمندتر از خدا نیست که بنده یا کنیز خود را ببیند که زنا می‌کند، ای امت محمد، اگر شما می‌دانستید آنچه من می‌دانم (از گناه زنا و سایر معاصی) اندکی می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید.»

٥٢٢٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ حَدَّثَهُ عَنْ أُمِّهِ أَسْمَاءَ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لاَ شَيْءَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ». [أخرجه مسلم: ٢٧٦٢].

٥٢٢٢ ـ از ابی سَلَمَه، از عروهٔ بن زبیر روایت است که مادر وی، اسمأ گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «هیچ چیزی از خدا غیرتمندتر نیست.»

٥٢٢٣- وَعَنْ يَحْيَى: أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ.

حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». [أخرجه مسلم: ٢٧٦١، بزيادة].

٥٢٢٣ ـ از ابی‌سَلَمَه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خدا غیرت می‌ورزد و غیرت خدا، آنگاه (برانگیخته می‌شود) که مسلمانان عملی مرتکب شود که خداوند آن را حرام کرده است.»

٥٢٢٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلاَ مَمْلُوكٍ، وَلاَ شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِحٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ، فَكُنْتُ

٥٢٢٤ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عروه گفت: اسمأ بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) گفت: زبیر با من ازدواج کرد، در حالی که در روی زمین نه مالی داشت و نه غلامی و نه

أعلِفُ فَرَسَهُ وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَعَانِي ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ». لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرِّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَى رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاخَ لأَرْكَبَ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي. [راجع: ۳۱۵۱، أخرجه مسلم: ۲۱۸۲].

چیزی به جز شتری آبکش و اسپ وی. من اسپ او را علف می‌دادم و آب می‌کشیدم و دلو (سطل) را می‌دوختم و خمیر می‌کردم و نمی‌توانستم به خوبی نان بپزم ولی زنان انصار که همسایه‌های من بودند نان می‌پختند و آنها زنان نیکوکار بودند.

من از سر زمین زُبَیْر که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی داده بود بر روی سر خود هستهٔ خرما می‌آوردم و فاصلهٔ آن دو سوم، فرسخ (حدود دو مایل) بود. روزی، در حالی که هسته‌های خرما بر روی سرم بود می‌آمدم که با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مواجه شدم و با وی تنی چند از انصار بودند. آن حضرت مرا فرا خواند، سپس (به شتر خود) گفت: «اخ‌اخ» (زانو بزن) تا مرا بر شتر بر پشت سر خود سوار کند. من شرمیدم که با مردها راهی شوم. زُبیر و غیرت او را به یاد آوردم و او غیرتمندترین مردم بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دریافت که من شرمیدم، راه خود را در پیش گرفت.

من نزد زبیر آمدم و گفتم: با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مواجه شدم و روی سرم هستهٔ خرما حمل می‌کردم و همراه آن حضرت کسانی از یاران وی بودند، شتر خویش را خوابانید تا من سوار شوم، از این کار شرمیدم و غیرت تو را دانستم. زبیر گفت: به خدا سوگند که انتقال دادن تو هستهٔ خرما را بر من سخت‌تر است از آنکه با آن حضرت سوار می‌شدی.

اسماء گفت: تا آنکه پس از این ماجرا [پدرم] ابوبکر برای من خادمی فرستاد که نگهداری

اسـپ را به عهده گرفت و چنان شـد که گویا مرا آزاد کرده است.

٥٢٢٥- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِصَحْفَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتِ الَّتِي النَّبِيُّ ﷺ فِي بَيْتِهَا يَدَ الْخَادِمِ، فَسَقَطَتِ الصَّحْفَةُ فَانْفَلَقَتْ، فَجَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ فِلَقَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ جَعَلَ يَجْمَعُ فِيهَا الطَّعَامَ الَّذِي كَانَ فِي الصَّحْفَةِ، وَيَقُولُ: «غَارَتْ أُمُّكُمْ». ثُمَّ حَبَسَ الْخَادِمَ حَتَّى أُتِيَ بِصَحْفَةٍ مِنْ عِنْدِ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا، فَدَفَعَ الصَّحْفَةَ الصَّحِيحَةَ إِلَى الَّتِي كُسِرَتْ صَحْفَتُهَا، وَأَمْسَكَ الْمَكْسُورَةَ فِي بَيْتِ الَّتِي كَسَرَتْ. [راجع: ٢٤٨١].

٥٢٢٥ ـ از ابـن عُلَیّـه، از حُمَید روایت است که اَنَس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد یکی از زنان خود بود، یکی از مادران مسلمانان (همسـران آن حضرت) کاسـه‌ای را که در آن غذا بود، فرسـتاد. زنی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در خانهٔ وی بود، بر دسـت خادم زد، کاسه افتاد و پاره پاره شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) پاره‌های کاسـه را جمع کرد و سپس طعامـی را که در کاسـه بود جمـع می‌کرد و می‌گفت: «مادر شما غیرت کرده است.» سپس خادم را نگه داشـت تا آنکه از خانهٔ زنی که آن حضرت نزد وی بود کاسه‌ای آورده شد و کاسهٔ درست را به کسی فرستاد که کاسه‌اش شکسته بود و کاسـهٔ شکسته را در خانهٔ کسی که کاسه را شکسته بود، نگاه داشت.

٥٢٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، أَوْ أَتَيْتُ الْجَنَّةَ، فَأَبْصَرْتُ قَصْرًا، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ قَالُوا: لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ، فَلَمْ يَمْنَعْنِي إِلَّا عِلْمِي بِغَيْرَتِكَ». قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَوَعَلَيْكَ أَغَارُ؟ [راجع: ٣٦٧٩، أخرجه مسلم: ٢٣٩٤].

٥٢٢٦ ـ از محمد بن مُنْکَدِر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به بهشت درآمدم ـ یا ـ به بهشـت آمدم، قصری دیدم. گفتم: این قصر از آن کیسـت؟ گفتند: برای عُمَربن خطّاب است، خواستم در آن درآیم، آنچه مرا از آن بازداشت، آن بود که غیرت تو را می‌دانستم.»

عمر بن خطاب گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدایـت بـاد، ای پیامبر خدا، آیا بـر تو غیرت می‌کنم؟

٥٢٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ:

٥٢٢٧ ـ از زُهری، از ابن مُسَـیِّب روایت است که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسـول

بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جُلُوسٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا لِعُمَرَ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَهُوَ فِي الْمَجْلِسِ ثُمَّ قَالَ: أَوَعَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغَارُ؟! [راجع: ۳۲۴۲، أخرجه مسلم: ۲۳۹۵].

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، دیدم که در بهشت می‌باشم، ناگاه زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌کند، گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر است، غیرت تو را به یاد آوردم از آنجا پشت گردانیده (برگشتم).»
عمر که در آن مجلس بود گریست و سپس گفت: یا رسول‌الله! آیا بر تو غیرت می‌کنم.

۱۰۸- باب: غَيْرَةِ النِّسَاءِ وَوَجْدِهِنَّ

باب ـ ۱۰۹: غیرت زنان و خشم آنان.

۵۲۲۸- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لَا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ غَضْبَى، قُلْتِ: لَا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ. [انظر: ۶۰۷۸، أخرجه مسلم: ۲۴۳۹].

۵۲۲۸ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «من می‌دانم که تو چه وقت از من خشنودی و چه وقت از من خشمگینی.» عایشه گفت: گفتم: یا رسول‌الله! این را از چه می‌دانی؟ آن حضرت فرمود: «آنگاه که از من خشنودی، می‌گویی: نی، و به پروردگار محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) (سوگند) و زمانی که بر من خشمگینی، می‌گویی: نی، و به پروردگار ابراهیم (سوگند).»
گفتم: آری، به خدا یا رسول‌الله، فقط (در حالت خشم) اسم تو را یاد نمی‌کنم (و محبت تو را همچنان بر دل دارم.)

۵۲۲۹- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، لِكَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِيَّاهَا وَثَنَائِهِ عَلَيْهَا، وَقَدْ أُوحِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ لَهَا فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ. [راجع: ۳۸۱۶، ۲۶۴۴، أخرجه مسلم: ۲۴۳۴، مختصراً].

۵۲۲۹ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: بر هیچ یک از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنان رشک نمی‌بردم که بر خدیجه رشک می‌بردم، از بس که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از وی یاد می‌کرد

و او را می‌ستود، همانا به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وحی شده بود که به وی مژده بدهد که در بهشت خانه‌ای از قَصَب (زبرجد) دارد.

۱۰۹- باب: ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ فِي الْغَيْرَةِ وَالإِنْصَافِ

باب ـ ۱۰۹: مانع شدن مرد از آنچه دختر او را بر سر غیرت آورد و با وی به عدالت رفتار شود.

٥٢٣٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَلَا آذَنُ، ثُمَّ لَا آذَنُ، ثُمَّ لَا آذَنُ، إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ، فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا، وَيُؤْذِينِي مَا آذَاهَا». هَكَذَا قَالَ. [وانظر في الأدب، باب ١١٥، أخرجه مسلم: ٢٤٤٩].

۵۲۳۰ ـ از ابن ابی مُلَیْکه روایت است که مُسوربن مَخرَمَه گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که بر منبر بود، شنیدم که فرمود: «بنی هشام بن مُغیره، از من اجازه خواستند تا دختر خویش را به ازدواج علی بن ابی طالب درآورد، من اجازه نمی‌دهم سپس اجازه نخواهم داد، بعد اجازه نخواهم داد، مگر آنکه پسر ابی‌طالب دختر من (فاطمه) را طلاق بدهد و دختر ایشان را به ازدواج خود درآورد، زیرا وی (فاطمه) گوشتپارهٔ تن من است، ناخشنود می‌سازد مرا، آنچه ناخشنود می‌سازد او را، و آزار می‌رساند مرا آنچه آزار می‌رساند او را.» و این‌چنین فرمود.

۱۱۰- باب: يَقِلُّ الرِّجَالُ وَيَكْثُرُ النِّسَاءُ

باب ـ ۱۱۰: مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌شوند.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَتَرَى الرَّجُلَ الْوَاحِدَ، يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ» [راجع: ١٤١٤].

و ابوموسی گفته است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «تو مردی را خواهی دید که چهل زن وی را همراهی می‌کنند و به وی پناه می‌جویند، و آن به خاطر کم شدن مردان و زیاد شدن زنان است.»

٥٢٣١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ الْحَوْضِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ،

۵۲۳۱ ـ از هشام، از قَتاده روایت است که انس

عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَا يُحَدِّثُكُمْ بِهِ أَحَدٌ غَيْرِي: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ، وَيَكْثُرَ الزِّنَا، وَيَكْثُرَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». [راجع: ۸۰، أخرجه مسلم: ۲۶۷۱].

(رضی‌الله عنه) گفت: به شما حدیثی می‌گویم که از رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که هیچ کسی به جز من آن را به شما نمی‌گوید: از رسول (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: همانا از نشانه‌های قیامت است که علم دین برداشته می‌شود و زناکاری زیاد می‌شود و شرابخواری زیاد می‌شود، و مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌شوند تا آنکه یک مرد از پنجاه زن سرپرستی می‌کند.»

۱۱۱- باب: لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا ذُو مَحْرَمٍ، وَالدُّخُولُ عَلَى الْمُغِيبَةِ

باب ـ ۱۱۱: مرد با زنی خلوت نکند مگر آنکه محرم وی باشد و بر زنی واردنشود که شوهرش غایب باشد.

۵۲۳۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ». [أخرجه مسلم: ۲۱۷۲].

۵۲۳۲ ـ از ابوالخیر، از عُقْبة بن عامر روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بپرهیزید از اینکه بر زنان درآیید.» مردی از انصار گفت: یا رسول‌الله! در مورد حَمْو (خویشاوندان شوهر) چه می‌فرمایید؟ فرمود: «حَمو مرگ است.»[1]

۵۲۳۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرٌو، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، امْرَأَتِي خَرَجَتْ حَاجَّةً، وَاكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «ارْجِعْ، فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». [راجع: ۱۸۶۲، أخرجه مسلم: ۱۳۴۱].

۵۲۳۳ ـ از عَمْرو، از ابومَعْبَد، از ابن عباس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی با زنی خلوت نکند مگر آنکه مَحْرَم وی باشد.»[2]

مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! زن من برآمد و قصد حج دارد و نام من در غزوهٔ چنین و چنان نوشته شده (که باید به جهاد بروم) آن

۱- حَمْو، پدر شوهر و برادران شوهر و سایر نزدیکان شوهر است، آنها چنان‌که از مرگ دوری می‌جویند باید از درآمدن بر زن پسر خود یا زن برادر خود یا خواهر زن خود دوری جویند.

۲- ذومحرم کسی است که نکاح آن زن به صورت دایم بر وی حرام باشد، مانند پدر، برادر و غیره.

حضرت فرمود: «بازگــرد و با زن خود به حج برو.»

١١٢- باب: مَا يَجُوزُ أَنْ يَخْلُوَ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ عِنْدَ النَّاسِ

٥٢٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ؓ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَخَلَا بِهَا، فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنَّكُنَّ لَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ». [راجع: ٣٧٨٦، أخرجه مسلم: ٢٥٠٩].

باب ـ ۱۱۳: آنچه رواست که مردی با زنی در حضور مردم (در گوشه‌ای) خلوت کند.

۵۲۳۴ ـ از شُعْبه، از هِشام روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: زنی از انصار نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد آن حضرت با وی خلــوت کرد و گفت: «به خدا ســوگند که شــما زنان (انصار) نزد من دوست‌داشتنی‌ترین مردم هستید.»

١١٣- باب: مَا يُنْهَى مِنْ دُخُولِ الْمُتَشَبِّهِينَ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْمَرْأَةِ

٥٢٣٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا وَفِي الْبَيْتِ مُخَنَّثٌ، فَقَالَ الْمُخَنَّثُ لِأَخِي أُمِّ سَلَمَةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: إِنْ فَتَحَ اللَّهُ لَكُمُ الطَّائِفَ غَدًا، أَدُلُّكَ عَلَى بِنْتِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَذَا عَلَيْكُنَّ». [راجع: ٤٣٢٤، أخرجه مسلم: ٢١٨٠].

باب ـ ۱۱۳: آنچه منع کرده می‌شود از آمدن مخنّثان نزد زنان.

۵۲۳۵ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش، از زینب دختر اُم‌ّسَــلَمَه روایت است که اُم‌ّسلمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) در خانهٔ اُم‌ّسلمه بود و نزد اُم‌ّسلمه مخنّثی (مردی زن مانند، زنی مرد مانند) برای شما فتح گرداند، تو را بر دختر غَیْلان رهنمود می‌شوم (که با وی ازدواج کنی) که چون به تو رخ نماید (از فرط فربهی) چهار (پردهٔ گوشــت) و چون پشــت گرداند (هشت پردهٔ گوشت) بر تو بنماید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (مخنث) نباید بر شما زنان درآید.»

١١٤- باب: نَظَرِ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَبَشِ وَنَحْوِهِمْ مِنْ غَيْرِ رِيبَةٍ

باب ـ ۱۱۵: نگریستن زن به سوی حبشی‌ها بدون نظر بدگمانی.

٥٢٣٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ، عَنْ عِيسَى، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّتِي أَسْأَمُ، فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ، الْحَرِيصَةِ عَلَى اللَّهْوِ. [راجع: ٤٥٤، أخرجه مسلم: ٨٩٢].

از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: به یاد دارم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا با ردای خود می‌پوشید و من به سوی حبشی‌ها می‌نگریستم که در مسجد بازی می‌کردند تا آنکه از دیدنشان خسته و ملول می‌شدم، پس حالت دختر خردسال را بسنجید که تا چه حد به بازی علاقه دارد.

١١٥- باب: خُرُوجِ النِّسَاءِ لِحَوَائِجِهِنَّ

باب ـ ۱۱۶: برآمدن زنان برای نیازمندیهای خویش.

٥٢٣٧- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ لَيْلاً، فَرَآهَا عُمَرُ فَعَرَفَهَا، فَقَالَ: إِنَّكِ وَاللَّهِ يَا سَوْدَةُ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَرَجَعَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لَهُ، وَهُوَ فِي حُجْرَتِي يَتَعَشَّى، وَإِنَّ فِي يَدِهِ لَعَرْقًا، فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ، فَرُفِعَ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ: «قَدْ أَذِنَ اللَّهُ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَوَائِجِكُنَّ». [راجع: ١٤٦، أخرجه مسلم: ٢١٧٠، بزيادة].

۵۲۳۷ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: سَوْدَه بنت زَمْعَه (همسر آن حضرت) شبی برآمد، عمر، او را دید و شناخت و گفت: به خدا سوگند، ای سَوده، تو خود را از دید ما پنهان کرده نمی‌توانی، سَوده نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و سخن عمر را یاد کرد، در حالی که آن حضرت در خانهٔ من بود و غذای شب می‌خورد و در دست وی استخوان گوشتدار بود، که وی بر وی نازل شد و چون آن حالت از وی دور شد، می‌گفت: «همانا خداوند برای شما زنان، اجازه داده است که برای نیازمندیهای خویش بیرون بروید.»

١١٦- باب: اسْتِئْذَانِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْمَسْجِدِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۱۱۶: اجازه دادن مرد، زن خود را برای برآمدن به قصد مسجد و غیره.

٥٢٣٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةُ أَحَدِكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَا يَمْنَعْهَا». [راجع: ٨٦٥، أخرجه مسلم: ٤٤٢].

۵۲۳۸ ـ از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که زن هر یک از شما برای

رفتن به مسجد از شما اجازه بخواهد او را منع نکنید.»

۱۱۷- باب: مَا يَحِلُّ مِنَ الدُّخُولِ وَالنَّظَرِ إِلَى النِّسَاءِ فِي الرَّضَاعِ

۵۲۳۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: جَاءَ عَمِّي مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيَّ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ، حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّهُ عَمُّكِ، فَأْذَنِي لَهُ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا أَرْضَعَتْنِي الْمَرْأَةُ، وَلَمْ يُرْضِعْنِي الرَّجُلُ، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهُ عَمُّكِ، فَلْيَلِجْ عَلَيْكِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ ضُرِبَ عَلَيْنَا الْحِجَابُ. قَالَتْ عَائِشَةُ: يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ الْوِلَادَةِ.

باب ـ ۱۱۸: آنچه رواست از درآمدن و نگریستن به زنان به سبب شیرخوارگی.

۵۲۳۹ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: عموی رضاعی من درآمد و از من اجازهٔ ورود خواست و از اجازه دادن به وی خودداری ورزیدم تا آنکه این مسئله را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کنم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و در این باره از وی پرسیدم. فرمود: «همانا وی عموی تو است، به وی اجازه بده.»

گفتم: یا رسول‌الله! همانا مرا زن شیر داده است و مرا مردشیر نداده است (که وی عموی من شود.) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا وی عموی تو است اجازه بده که نزد تو بیاید.»

عایشه گفت: و این واقعه پس از آن بود که بر ما حجاب زده شد.

عایشه گفت: حرام می‌شود به سبب شیرخوارگی، آنچه حرام می‌شود به سبب نَسَب.

۱۱۸- باب: لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا

۵۲۴۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ:

باب ـ ۱۱۹: زن با زن مباشرت نکند تا از وی به شوهر خود توصیف کند.

۵۲۴۰ ـ از ابو وائل، از عبدالله بن مسعود (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه

قال النَّبيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». [انظر: ٥٢٤١]

وسلّم) فرمود: «زن با زن مباشرت نکند (که اعضای او را لمس کند و به سوی او بنگرد) تا به شوهر خود از وی توصیف کند که گویا او به سوی وی می‌نگرد.»

٥٢٤١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أبي: حَدَّثَنَا الأعْمَشُ قال: حَدَّثَني شَقِيقٌ قال: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه قال: قال النَّبيُّ ﷺ: «لا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». [راجع: ٥٢٤٠].

٥٢٤١ ـ از شَقيق روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زن با زن مباشرت نکند تا از وی به شوهر خود توصیف کند که گویا به سوی وی می‌نگرد.»

١١٩- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ: لأطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى نِسَائِي

باب ـ ۱۲۰: گفتن مرد: امشب بر همهٔ زنان خود (به قصد جماع) دور می‌زنم.

٥٢٤٢- حَدَّثَني مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أبِيهِ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: «قال سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلام، لأطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ بِمِائَةِ امْرَأةٍ تَلِدُ كُلُّ امْرَأةٍ غُلاماً يُقَاتِلُ في سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ وَنَسِيَ، فَأَطَافَ بِهِنَّ، وَلَمْ تَلِدْ مِنْهُنَّ إِلا امْرَأةٌ نِصْفَ إِنْسَانٍ».
قال النَّبيُّ ﷺ: «لَوْ قال: إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْنَثْ، وَكَانَ أرْجَى لِحَاجَتِهِ». [راجع: ٢٨١٩، ٣٤٢٤، أخرجه مسلم: ١٦٥٤، بدون لفظ «مئة امرأة»].

٥٢٤٢ ـ از ابن طاووس، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: «سلیمان بن داوود گفت: امشب (به قصد جماع) بر صد زن خود دور می‌زنم و هر یک‌شان پسری می‌زاید که در راه خدا جهاد کند. فرشته‌ای به وی گفت: بگوی: ان‌شاءالله (اگر خدا بخواهد). وی نگفت و فراموش کرد. سلیمان بر زنان خود دور زد و هیچ یک از زنان وی نزایید به‌جز یک زن که (مولودی ناقص) نصف انسانی زایید.»
پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: اگر (سلیمان) إنْ شاءالله، می‌گفت حانث نمی‌شد و به خواستهٔ خود بیشتر امیدوار می‌بود.»

١٢٠- باب: لا يَطْرُقْ أهْلَهُ لَيْلاً إِذَا أطَالَ الْغَيْبَةَ، مَخَافَةَ أنْ يُخَوِّنَهُمْ أوْ يَلْتَمِسَ عَثَرَاتِهِمْ.

باب ـ ۱۲۱: مردی که زمان درازی از خانهٔ خود دور بوده (آنگاه که برمی‌گردد) شبانگاه وارد خانهٔ خود نشود،

از ترس اینکه به ایشان خیانتی نسبت دهد یا

٥٢٤٣- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ قال: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا. [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وفي الرضاع وفي المساقاة: ١٠٩ وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١ والرضاع: ٥٧].

٥٢٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمُ الْغَيْبَةَ فَلا يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلًا». [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، ليست في هذه الطريق. وفي الرضاع: ٥٤ وفي المساقاة: ١٠٩ وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١، والرضاع: ٥٧، بقطعة].

١٢١- باب: طَلَبِ الْوَلَدِ

٥٢٤٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ هُشَيْمٍ، عَنْ سَيَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا، تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: «مَا يُعْجِلُكَ». قُلْتُ: إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: «فَبِكْرًا تَزَوَّجْتَ أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ». قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: «أَمْهِلُوا، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلًا - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ، وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ».

قَالَ: وَحَدَّثَنِي الثِّقَةُ: أَنَّهُ قَالَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ: «الْكَيْسَ الْكَيْسَ يَا جَابِرُ». يَعْنِي الْوَلَدَ. [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، وفي المساقاة: ١٠٩، وآخره في الإمارة: ١٨١].

جویای لغزش‌های‌شان شود.

٥٢٤٣ ـ از مُحارب بن دِثار روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ناخوش می‌داشت که شبانگاه بر اهل خانهٔ خود درآید.

٥٢٤٤ ـ از شَعْبی روایت است که وی از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر دوری شما از خانه به درازا کشید، شبانگاه بر اهل خانه وارد نشوید.»[1]

باب ـ ١٢٢: طلب فرزند

٥٢٤٥ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر گفت: من در غزوه‌ای با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم، چون از غزوه برگشتیم، در حالی که بر شتری کُندرَو سوار بودم شتاب می‌کردم. سواری از عقب به من پیوست، متوجه شدم، ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم. فرمود: «چرا شتاب می‌کنی؟» گفتم: من تازه داماد هستم. فرمود: «با دوشیزه ازدواج کردی یا با شوهر دیده؟» گفتم: با شوهر دیده. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که تو با او بازی می‌کردی و او با تو بازی می‌کرد؟» آنگاه که (به مدینه) رسیدیم خواستیم که وارد شویم. فرمود: «درنگ کنید تا شب شود ـ یعنی اول شب ـ تا آنکه زنان موی ژولیده را

١- (ختم جزء بیست‌ویکم صحیح‌البخاری)

شـانه کشـند و آنانی که شوهرانشان (به مدت دراز) غایب بوده‌اند موی زیر ناف را بتراشند.»
هُشَیم (راوی) گفت: در همین حدیث شخصی ثِقَّه به من گفت: (آن حضرت فرمود: «ای جابر، فرزند، فرزند» (داشته باش).

٥٢٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَيَّارٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللّٰهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلاً، فَلا تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ، حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «فَعَلَيْكَ بِالْكَيْسِ الْكَيْسِ». [راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، وفي الرضاع ٥٤، وفي المساقاة: ١٠٩، وبنحو هذا اللفظ في الإمارة: ١٨١ وفي الرضاع: ٥٧ بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو مطولاً في الرضاع: ٥٤، وبقطعة ليست في هذه الطريق في المساقاة: ١٠٩، وهو موجود في الإمارة: ١٨١].

تَابَعَهُ عُبَيْدُاللّٰهِ، عَنْ وَهْبٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الْكَيْسِ.

٥٢٤٦ ـ از سَیّار، از شَعْبی روایت است که جابر بـن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفـت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: « آنگاه که (از سـفر برگردی) و شب فرا رسـد بر اهل خانۀ خود وارد نشود. موی زیر ناف را بسترد و موی ژولیده را شـانه کشد.» و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) (بـه علاوه) گفت: «بر تو اسـت کـه برای (طلب) فرزند، فرزند (بکوشـی) ای جابر.»
متابعت کرده اسـت (شـعبی را) عُبَیـدالله، از وَهب، از جابر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در (طلب) فرزند.

١٢٢- باب: تَسْتَحِدُّ الْمُغِيبَةُ تَمْتَشِطُ الشَّعِثَةُ

باب ـ ۱۲۳: زنی که شوهرش غایب است موی زیر ناف را بچیند و موی ژولیده را شانه کشد.

٥٢٤٧- حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَلَمَّا قَفَلْنَا، كُنَّا قَرِيبًا مِنَ الْمَدِينَةِ، تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ لِي قَطُوفٍ، فَلَحِقَنِي رَاكِبٌ مِنْ خَلْفِي، فَنَخَسَ بَعِيرِي بِعَنَزَةٍ كَانَتْ مَعَهُ، فَسَارَ بَعِيرِي كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ الإِبِلِ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ، قَالَ: «أَتَزَوَّجْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قَالَ: قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «فَهَلَّا بِكْرًا تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ».

٥٢٤٧ ـ از سَـیّار، از شَـعْبی روایت اسـت که جابر بن عبدالله گفـت: ما در غزوه‌ای با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، و چون بازگشتیم و به نزدیک مدینه رسیدیم، در حالی که بر شتری کُندرو سـوار بودم، شتاب می‌کردم، سواری از عقب به من پیوسـت و شـتر مرا با نیزه‌ای که با خود داشـت خلّه[1] کرد. شـترم چنان شتابان راهی شـد مانند بهترین شتری که دیده باشی.

۱- فروبردن- نیش زدن با ابزاری تیز (و)

قال : فَلَمَّا قَدِمْنَا ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ ، فَقَالَ : «أَمْهِلُوا ، حَتَّى تَدْخُلُوا لَيْلاً - أَيْ عِشَاءً - لِكَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ ، وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ» . [راجع: ٤٤٣]، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع:٥٤، والمساقاة: ١٠٩. آخره في الإمارة: ١٨١].

چون متوجه شدم، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) را با خود دیدم. گفتم: یا رسول‌الله! من تازه داماد هسـتم. فرمود: «آیا ازدواج کردی؟» گفتـم: آری. فرمود: «با دوشـیزه یا بـا بیوه؟» گفتم: با بیوه. فرمود: «چرا با دوشیزه‌ای ازدواج نکردی که با وی بازی می‌کردی واو با تو بازی می‌کرد؟» چون (به نزدیک مدینه) رسـیدیم و خواسـتیم که وارد گردیم، فرمود: «درنگ کنید تا شب فرا رسد ـ یعنی اول شب ـ تا زن موی پریشان را شانه کشد و زنی که شوهرش غایب بود، موهای زهار[۱] را بزداید.»

١٢٣- باب :

﴿وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا لِبُعُولَتِهِنَّ﴾

إِلَى قَوْلِهِ ﴿لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ﴾ . [النور: ٣١].

باب ـ ۱۲۳:

«و زنان مسلمان مواضع زیورهای خود را آشکار نگردانند، مگر آنچه که (طبعاً) از آن پیداست و باید که روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان (هم‌کیش) خود، یا کنیزانشـان[۲] یـا پیرانی که صاحب شـهوت نباشـند.[۳] از مردان، یا کودکانی که بر عورتهای زنان آگاهی حاصل نکرده‌اند، آشکار نکنند.» (سورهٔ نور، آیهٔ ۳۱)

٥٢٤٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قال : اخْتَلَفَ النَّاسُ بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَسَأَلُوا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ ، وَكَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ ، فَقَالَ : وَمَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام تَغْسِلُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَعَلِيٌّ يَأْتِي بِالْمَاءِ عَلَى تُرْسِهِ ، فَأُخِذَ

۵۲۴۸ ـ از سُـفیان روایت اسـت که ابو حازم گفت: مردم دربارهٔ اینکه جراحت رسـول خدا

۱- شرمگاه - عورت

۲- کنیزانشان، ترجمهٔ «مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُن» است. بعضی مفسّرین غلامان را نیز در آن شامل می‌دانند.

۳- پیرانی که اهل شهوت نباشند، ترجمهٔ «غیر اولی الاربة مِن الرجال» است، مراد از آن شیخ فانی و افراد عنین(سست اندام) هستند که نیازی به زنان ندارند. (تیسیرالقاری)

حَصِيرٌ فَحُرِّقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. [راجع: ٢٤٣، أخرجه مسلم: ١٧٩٠، بزيادة].

(صلی‌الله علیه وسـلّم) در روز (جنگ) اُحُد با چه چیز درمان شد، اختلاف کردند و این را از سَـهْل بن سعدالسّاعدی پرسیدند، و او آخرین کس از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در مدینه بود که حیات داشت.

سَـهل گفت: هیچ یک از مردم که در این مورد داناتر از من باشـد زنده نمانده اسـت. فاطمه (سـلام‌الله علیها)، خون را از روی آن حضرت می‌شسـت و علی با سـپر خـود آب می‌آورد، بوریایی گرفته شـد و سـوختانده شد و با آن موضع زخم پُر کرده شد.

١٢٤- باب:
﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ﴾
[النور: ٥٨]

٥٢٤٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّه: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا سَأَلَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ الْعِيدَ، أَضْحَى أَوْ فِطْرًا؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلَا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صِغَرِهِ، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ، وَلَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَلَا إِقَامَةً، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَذَكَّرَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتُهُنَّ يَهْوِينَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ، يَدْفَعْنَ إِلَى بِلَالٍ، ثُمَّ ارْتَفَعَ هُوَ وَبِلَالٌ إِلَى بَيْتِهِ. [راجع: ٩٨، أخرجه مسلم: ٨٨٤، مطولاً وهو في كتاب العيدين: ١٣، بزيادة].

باب ـ ۱۲۵: «و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده‌اند.» (سورهٔ نور، آیهٔ ۵۱)

۵۲۴۹ ـ از سُـفیان، از عبدالرحمـن بن عباس روایت اسـت که گفت: شنیدم که مردی از ابن عبّاس(رضی‌الله عنه) پرسـید کـه: آیا در نماز عید اُضْحی (قربان) یا عید فطر، با رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) حاضـر بوده‌ای؟ گفت: آری. و اگـر با آن حضرت موقف (خانوادگی) نمی‌داشـتم، حاضر نمی‌شـدم، یعنی نسـبت خردسالی وی.

ابن عباس گفت: رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) برآمد و نماز (عید) را گزارد، سـپس خطبـه خواند ـ ابن عبـاس دربارهٔ اذان و اقامه چیزی یاد نکرد ـ سـپس آن حضرت نزد زنان آمـد و آنان را پند و انـدرز داد و (آخرت را) به یاد ایشـان آورد و آنان را به دادن صدقه امر کرد. زنان را دیدم که دسـت به گوش و گردن خویش می‌رسـاندند و (گوشواره و انگشتر) به

سوی بلال می‌افکندند. سپس آن حضرت و بلال به سوی خانه‌های خویش بازگشتند.

۱۲۵- باب: قَولِ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ: هَلْ أَعرَستُمُ اللَّيلَةَ ؟

وطَعْنِ الرَّجُلِ ابْنَتَهُ فِي الْخَاصِرَةِ عِنْدَ الْعِتَابِ.

باب ـ ۱۲۵: گفتن مردی به یار خود: آیا دیشب جماع کردید[1] و خلانیدن مرد پهلوی دختر خود را به هنگام سرزنش.

۵۲۵۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: عَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي. [راجع: ٣٣٤، أخرجه مسلم: ٣٦٧، مطولاً]

۵۲۵۰ ـ از مالک، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه گفت: ابوبکر مرا سرزنش کرد و با دست خویش پهلویم را می‌خلانید و آنچه مرا از حرکت کردن بازمی‌داشت، جز جایگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نبود، و سرِ آن حضرت بر ران من نهاده بود.[2]

۱- حدیثی که در این باب آورده مناسبتی با جزء اول ترجمه ندارد و گفته‌اند که حدیثی در این رابطه موافق شرط خود نیافته است.

۲- تفصیل این حدیث که عایشه (رضی‌الله عنه) در سفری با آن حضرت بوده و گلوبند وی گم شده بود و مردم آب نداشتند که وضو کنند و آیهٔ تیمّم نازل شد. در حدیث شمارهٔ ۳۳۴، جملهٔ اول آمده است.

٦٨- كِتَاب الطَّلَاقِ

١- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾ [الطلاق: ١].

أَحْصَيْنَاهُ [يس: ١٢]: حَفِظْنَاهُ وَعَدَدْنَاهُ.

وَطَلَاقُ السُّنَّةِ: أَنْ يُطَلِّقَهَا طَاهِرًا مِنْ غَيْرِ جِمَاعٍ، وَيُشْهِدَ شَاهِدَيْنِ.

٥٢٥١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

۶۸ ـ کتاب طلاق

باب ـ ۱:

فرمودهٔ خـدای تعالی: «ای پیامبـر، چون زنان را طلاق گوییـد، در (زمان بنـدی) عِدّهٔ آنان، طلاقشـان گویید و حسـاب آن عـدّه را نگه دارید.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۱)

«اَحْصَیْنَه» یعنی مدت آن را به یاد داشـته باشید و بشمارید. (سورهٔ یس، آیهٔ ۱۲)

و طلاق سُـنّت: آن اسـت که زن را در حالت پاکی طلاق دهد، بدون آنکه در آن حالت پاکی بـا وی جماع کند، و دو شـاهد بایـد گواهی دهند.

۵۲۵۱ ـ از مالـک، از نافـع، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) روایت اسـت که گفت: وی در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، زن خود را در حالـی طلاق داد که حایض بود، عُمر بن خَطّـاب در این مورد از رسـول خدا(صلی‌الله علیه وسـلّم) سؤال کرد. رسـول خدا(صلی‌الله علیـه وسـلّم) فرمود: «به او امـر کن که به زن خود رجوع کند.[1] سـپس زن خود را نزد خود نگه دارد تا آن‌که (از حیض) پاک شـود، سپس

۱– از این معلوم می‌شود که طلاق در حال حیض واقع نمی‌شود وگرنه آن حضرت امر به رجوع نمی‌کرد. (تیسیرالقاری) در مورد «به او امر کن» که حکم وجوب یا استحباب دارد اختلاف است که در کتب فقهی به تفصیل آ مده است.

حایض شـود و پس پاک شود، پس از آن اگر بخواهد او را نزد خود نگه دارد، و اگر بخواهد قبل از آنکه با وی جماع کند، او را طلاق دهد، و این اسـت همان عدّه‌ای که خداوند امر کرده تا زنان با آن طلاق داده شوند.»

٢- باب: إِذَا طُلِّقَتِ الْحَائِضُ تَعْتَدُّ بِذَلِكَ الطَّلَاقِ

باب ـ ۲: اگر زن در حال حیض طلاق داده شود، با این طلاق عدّت گرفته می‌شود؟

٥٢٥٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ قَالَ: طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «لِيُرَاجِعْهَا». قُلْتُ: تُحْتَسَبُ؟ قَالَ: فَمَهْ؟

وَعَنْ قَتَادَةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا». قُلْتُ: تُحْتَسَبُ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

٥٢٥٢ ـ از شُـعبه روایت اسـت که ابن سیرین گفت: از ابن عمر شنیدم که گفت: ابن عمر زن خود را که در حال حیض بود، طلاق داد. عمر این واقعه را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کـرد، آن حضرت فرمود: «بـه زن خود رجوع کند.»

(ابن سیرین می‌گوید) به ابن عمر گفتم: آیا این (طلاق، طلاق) حساب می‌شود؟

ابن عمر گفت: البته که حساب می‌شود.

و از قَتَاده، از یونُس، از ابن جُبَیْر روایت است که ابن عمر گفت: آن حضرت (به عمر) فرمود: «به او امر کن که رجوع کند.» (ابن جُبَیْر می‌گوید) به ابن عمر گفتم: آیا آن طلاق حساب می‌شود؟ ابن عمر گفت: چه فکر می‌کنی اگر کسی عاجز آید و نادان باشد (این طلاق رفع می‌شود.)[1]

٥٢٥٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

٥٢٥٣ ـ از ایّوب روایت اسـت که سـعید بن جُبَیـر گفت: ابن عمر گفـت: (طلاق دادن زن من در حالت حیض) بر من یک طلاق (از سه طلاق) حساب شد.

۱- اگر کسی از روی دانستگی زن خود را که در حال حیض است طلاق دهد، طلاق وی اعتبار دارد. «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

۳- باب : مَنْ طَلَّقَ ، وَهَلْ يُوَاجِهُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ بِالطَّلَاقِ

۵۲۵۴ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ قَالَ : سَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ : أَيُّ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اسْتَعَاذَتْ مِنْهُ ؟ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ ، لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ، فَقَالَ لَهَا : « لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ » .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : رَوَاهُ حَجَّاجُ بْنُ أَبِي مَنِيعٍ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَنَّ عُرْوَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ .

۵۲۵۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ غَسِيلٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى انْطَلَقْنَا إِلَى حَائِطٍ يُقَالُ لَهُ : الشَّوْطُ ، حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى حَائِطَيْنِ ، فَجَلَسْنَا بَيْنَهُمَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اجْلِسُوا هَا هُنَا » . وَدَخَلَ ، وَقَدْ أُتِيَ بِالْجَوْنِيَّةِ ، فَأُنْزِلَتْ فِي بَيْتٍ فِي نَخْلٍ فِي بَيْتِ أُمَيْمَةَ بِنْتِ النُّعْمَانِ بْنِ شَرَاحِيلَ ، وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : « هَبِي نَفْسَكِ لِي » . قَالَتْ : وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ ؟ قَالَ : فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ ، فَقَالَتْ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ، فَقَالَ : « قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ » . ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ : « يَا أَبَا أُسَيْدٍ ، اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا » . [انظر: ۵۲۵۷]

باب ـ ۳: کسی که طلاق می‌دهد، آیا رویاروی زن خود را طلاق دهد؟

۵۲۵۴ ـ از اوزاعی روایت است که گفت: از زُهری پرسیدم که: آیا کدام یک از زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نسبت نارضایتی ازدواج با آن حضرت) به خدا پناه جسته است؟
زُهری گفت: عُروه مرا خبر داده که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که دختر الجَوْن (به حیث عروس) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد و آن حضرت نزدیک وی آمد، آن دختر گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت به وی گفت: «به تحقیق که به عظیم پناه جستی، به خانواده‌ات ملحق شو.»[۱]
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: حَجّاج بن ابی مَنِیْع. از جدّ خود، از زهری روایت کرده است که عُروه او را خبر داده که عایشه (حدیث مذکور را) گفته است.

۵۲۵۵ ـ از عبدالرحمن بن غَسِیل، از حَمزه بن ابی اُسَید روایت است که ابو اُسَید(رضی‌الله عنه) گفت: همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمدیم تا آنکه به باغی رسیدیم که اَلشَّوْط، نامیده می‌شد و میان دو دیوار آن نشستیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در اینجا بنشینید.» و آن حضرت (به باغ) درآمد. همانا جَوْنیَه (زنی از قبیلهٔ بنی‌جون) آورده شده بود و در خانه‌ای که در آن نخلستان بود در خانهٔ اُمَیْمَه بنت نُعمان بن شَراحِیل جای داده شده بود و همراه وی دایه‌اش بود که او را پرورش

۱- «به خانواده‌ات ملحق شو» طرز غیرمستقیم است که بگوید: «تو طلاق هستی». «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

داده بود.

آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر وی درآمد به او گفت: «نفس خود را (برای ازدواج) بر من ببخش.» وی گفت: و آیا ملکه نفس خود را به مرد عادی می‌بخشد؟ آن حضرت دست خود را بلند کرد تا بر وی دست (نوازش) نهد و او را آرامش بخشد. آن زن گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت فرمود: «همانا به پناه‌دهندهٔ عظیم پناه جستی» سپس آن حضرت نزد ما برآمد و گفت: «ای اَبُو اُسَیْد، به وی دو جامهٔ کتان سفید بدهید و او را به خانواده‌اش برسانید.»

٥٢٥٦، ٥٢٥٧ – وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْوَلِيدِ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ أَبِيهِ وَأَبِي أُسَيْدٍ قَالا: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ أُمَيْمَةَ بِنْتَ شَرَاحِيلَ، فَلَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ بَسَطَ يَدَهُ إِلَيْهَا، فَكَأَنَّهَا كَرِهَتْ ذَلِكَ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ أَنْ يُجَهِّزَهَا وَيَكْسُوَهَا ثَوْبَيْنِ رَازِقِيَّيْنِ. [راجع: ٥٢٥٥، وانظر في الهبة، باب ٤].

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي الْوَزِيرِ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ، عَنْ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ بِهَذَا. [انظر: ٥٦٣٧ط].

٥٢٥٦، ٥٢٥٧ ـ و حسین بن ولید نیشابوری[۱] گفت: عبدالرحمن از عباس بن سهل روایت کرده که پدرش و ابی اُسَیْد گفته‌اند: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با اُمَیْمَة بنت شراحیل ازدواج کرد و چون بروی درآمد، دست خود را به سوی او دراز کرد، گویی وی این کار را ناخوشایند دانست. آن حضرت به اَبی اُسید امر کرد که او را آماده کند و دو جامهٔ سفید کتان به وی بدهد. عبدالله بن محمد، از ابراهیم بن اَبی‌الوزیر، از عبدالرحمن ما را حدیث کرده است که حمزه، از پدرش و از عباس بن سَهْل بن سَعْد، از پدرش همین (حدیث) را روایت کرده است.

٥٢٥٨ – حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي غَلَّابٍ يُونُسَ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ: رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ؟ فَقَالَ: تَعْرِفُ ابْنَ عُمَرَ، إِنَّ ابْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَأَتَى عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُرَاجِعَهَا، فَإِذَا طَهُرَتْ فَأَرَادَ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا، قُلْتُ: فَهَلْ عَدَّ ذَلِكَ طَلاقًا؟

٥٢٥٨ ـ از قَتاده، از ابو غَلّاب یُونُس بن جُبَیْر روایت است که گفت: به ابن عمر گفتم: اگر مردی، زن خود را که در حالت حیض است، طلاق بدهد؟

۱– امام بخاری به لفظ «قال» یعنی «گفت» از وی روایت کرده، زیرا حسین بن ولید را که در سال ۲۰۴ وفات کرده بود ملاقات نکرده است. «تیسیرالقاری»

قال: أرأیتَ إنْ عَجَزَ واسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

ابن عمر گفت: آیا ابن عمر را می‌شناسی؟ ابن عمر زن خود را که در حالت حیض بود طلاق داد، عمر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و این موضوع را به وی یاد کرد، آن حضرت به (ابن عمر) امر کرد که به زن خود رجوع کند و زمانی که زن وی پاک شد، اگر بخواهد که او را طلاق دهد، آن زمان طلاق بدهد.

گفتم: آیا این‌گونه طلاق، طلاق محسوب می‌شود؟[1] وی گفت: اگر کسی عاجز آید و نادان باشد (معذور است، حساب نمی‌شود.)

٤- باب: مَنْ أجَازَ طَلاقَ الثَّلاثِ

باب ـ ۴: کسی که طلاق دادن را به سه طلاق جایز داند.[2]

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ٢٢٩].

وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فِي مَرِيضٍ طَلَّقَ: لا أرَى أنْ تَرِثَ مَبْتُوتَتُهُ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: تَرِثُهُ.

وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ: تَزَوَّجُ إذَا انْقَضَتِ العِدَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أرَأيْتَ إنْ مَاتَ الزَّوْجُ الآخَرُ؟ فَرَجَعَ عَنْ ذَلِكَ.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «طلاق (رجعی) دوبار است، پس از آن یا نگاه داشتن (زن) به خوبی است، یا آزاد کردن وی به نیکویی است.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲٦)

و ابن زُبَیر در مورد مردی مریض که زن خود را طلاق می‌دهد، گفت: من (جواز) نمی‌بینم که (اگر وی بمیرد) زن او (که در عدهٔ طلاق بائن

۱- یعنی یکی از سه طلاق حساب می‌شود.

۲- اگر کسی به زن خود بگوید که «انتِ طالقٌ ثلاثاً» یعنی «تو را سه طلاق دادم» در همین لفظ در نزد ائمهٔ اربعه سه طلاق واقع می‌شود ولو که در یک مجلس گفته باشد، ولی نزد ظاهریه و شیعه، در همچو حالتی فقط یک طلاق واقع می‌شود. این قول محمد بن اسحاق صاحب مغازی و حجاج بن ارطاة است که به حدیث ابن عباس استناد کرده‌اند. نظر به اینکه دربارهٔ ابن اسحاق و شیخ او اختلاف کرده‌اند و همچنان این نظر را مخالف فتوای ابن عباس دانسته‌اند که وی سه طلاق را در یک مجلس باعث وقوع سه طلاق می‌داند. نظر اول که آن را یک طلاق می‌پندارند رد می‌کنند.
به روایتی در زمان رسول خدا(صلی‌الله علیه و آله)، فقط یک طلاق می‌دادند و سه طلاق اصلاً مستعمل نبود یا به ندرت رخ می‌داد، ولی در زمان عمر (رضی‌الله عنه) استعمال طلاق ثلاثه یا سه طلاقه در یک مجلس بسیار شد، عمر (رضی‌الله عنه)، این عمل را به وقوع سه طلاق فتوا داد و رأی جمهور بر آن قرار گرفت.

است) از وی میراث بَبَرد.
و شَعْبی گفت: زن او از وی میراث می‌برد.
و ابن شَبْرُمَه (به شعبی) گفت: آن زن، پس از سپری شدن عدّت، می‌تواند ازدواج کند؟ شعبی گفت: آری. ابن شَبْرُمه گفت: اگر شوهر دیگر وی (نیز) بمیرد؟ (آیا از هر دو شوهر میراث می‌برد؟) شعبی (که پاسخی نداشت) از گفتهٔ خود برگشت.

۵۲۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُوَيْمِرًا الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ سَلْ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذٰلِكَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَاصِمٌ عَنْ ذٰلِكَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ، جَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا عَاصِمُ، مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ؟ فَقَالَ عَاصِمٌ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمَسْأَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللّٰهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا، فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ وَسْطَ النَّاسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ، فَاذْهَبْ فَأْتِ بِهَا». قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَاعَنَا وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتْ تِلْكَ سُنَّةَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ [راجع: ۴۲۳، أخرجه مسلم: ۱۴۹۲].

۵۲۵۹ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که سَهل بن سعد ساعدی گفت: عُوَیْمِر عَجْلانی نزد عَاصِم بن عَدِی انصاری آمد و به او گفت: ای عاصم، در مورد مردی که زن خود را با مردی دیگر (در حال جماع) می‌بیند، چه می‌گویی؟ اگر او را بکشد (به قصاص او) کشته می‌شود؟ چه کار کند؟ ای عاصم در این باره برایم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کن.

عاصِم در این مورد از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این سؤال را ناخوش پنداشت و نکوهیده دانست. تا آنکه آنچه را عاصِم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود، بر وی گران آمد. آنگاه که عاصم به خانهٔ خود آمد، عُویمِر آمد و گفت: ای عاصِم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو چه گفت؟ عاصم گفت: تو برایم نیکویی نیاورده‌ای، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ناخوش پنداشت از آنچه از وی پرسیده بودم.

عُوَیْمِر گفت: به خدا سوگند، که از این مسئله دست برنمی‌دارم تا آنکه از آن حضرت سؤال

کنم. عُوَیْمِر راهی شد تا آنکه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که در میان مردم بود و گفت: یا رسول‌الله! چه می‌گویی در مورد مردی که زن خود را با مردی (در حال جماع) می‌بیند. اگر او را بکشد، وی را (به قصاص او) می‌کشند یا چه کار کند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا خداوند دربارهٔ تو و زن تو (آیه) نازل کرده است، برو او را بیاور.»
سهل گفت: آن زن و شوهر ملاعنت کردند، در حالی که من و مردم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، آنگاه که فارغ شدند عُوَیْمِر گفت: یا رسول‌الله! اگر زن خود را نزد خود نگاه دارم، دروغ گفته باشم، و قبل از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او امر کند وی زن خود را سه طلاق داد.
ابن شهاب (زُهری) گفت: این (سه طلاق) برای مُتلاعِنَین (زن و شوهری که لعان می‌کنند) سنّت گردید.[1]

٥٢٦٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ، قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». [راجع: ٢٦٣٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٣].

٥٢٦٠ - از ابن شهاب از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه گفت: زن رِفاعَه قُرَظی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا رِفاعَه مرا طلاق داد و به طور قطعی طلاق داد و من سپس با عبدالرحمن بن زُبَیر قُرَظی نکاح کردم و او با من چون ریشهٔ جامه (سست و ناتوان) است.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «شاید که می‌خواهی نزد رفاعه برگردی؟ نی، (نمی‌توانی) تا آنکه وی (عبدالرحمن) از شیرینی جماع تو بچشد و تو از شیرینی جماع

[1]- محل ترجمه همین است که وی (در یک مجلس) سه طلاق داد.

۵۲۶۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قال: حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَجُلاً طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاثًا، فَتَزَوَّجَتْ فَطَلَّقَ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَحِلُّ لِلأَوَّلِ؟ قال: «لا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَهَا كَمَا ذَاقَ الأَوَّلُ». [راجع: ۲۶۳۹، اخرجه مسلم: ۱۴۳۳].

وی بچشی.»

۵۲۶۱ ـ از قاسم بن محمد روایت است که عایشه گفت: مردی زن خود را سه طلاق کرد، آن زن با مردی دیگر ازدواج کرد و آن مرد (پیش از دخول) او را طلاق داد.
از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال شد که آیا وی می‌تواند به نکاح شوهر اول خود درآید؟ فرمود: «نیی، تا آنکه شیرینی جماع او را بچشد، همان‌گونه که شوهر اول چشیده است.»

۵- باب: مَنْ خَيَّرَ أَزْوَاجَهُ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۸].

باب ـ ۵: کسی که زنان خویش را مخیّر گرداند.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، به همسرانت بگو، اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن هستید، بیایید تا مَهرتان را بدهم و (خوش) و خرّم شما را رها کنم.»

۵۲۶۲- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَيَّرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَاخْتَرْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَلَمْ يَعُدَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا شَيْئًا. [انظر: ۵۲۶۳، اخرجه مسلم: ۱۴۷۷].

۵۲۶۲ ـ از مُسلِم از مَسروق روایت است که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را مخیر گرداند (که اگر بخواهیم طلاق داده شویم) و ما خدا و رسول او را اختیار کردیم و این (مخیر گردانیدن) بر ما چیزی حساب نشد (که طلاق شمرده شود).

۵۲۶۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَامِرٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الْخِيَرَةِ، فَقَالَتْ: خَيَّرَنَا النَّبِيُّ ﷺ، أَفَكَانَ طَلاقًا؟
قَالَ مَسْرُوقٌ: لا أُبَالِي أَخَيَّرْتُهَا وَاحِدَةً أَوْ مِائَةً، بَعْدَ أَنْ تَخْتَارَنِي. [راجع: ۵۲۶۲، اخرجه مسلم: ۱۴۴۷].

۵۲۶۳ ـ از عامِر روایت است که مسروق گفت: از عایشه در مورد مخیر گردانیدن پرسیدم، گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را مخیر گردانید، آیا این طلاق بوده است؟
مسروق گفت: باکی ندارم که اگر زن خود را یک بار یا صد بار مخیر گردانم پس از آن‌که وی مرا اختیار کند.

٦- باب : إِذَا قَالَ: فَارَقْتُكِ ، أَوْ سَرَّحْتُكِ ، أَوِ الْخَلِيَّةُ ،

أَوِ الْبَرِيَّةُ ، أَوْ مَا عُنِيَ بِهِ الطَّلَاقُ ، فَهُوَ عَلَى نِيَّتِه .

وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الأحزاب: ٤٩] . وَقَالَ: ﴿وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ [الأحزاب: ٢٨] . وَقَالَ: ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ٢٢٩] . وَقَالَ: ﴿أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ [الطلاق: ٢] .

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَدْ عَلِمَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّ أَبَوَيَّ لَمْ يَكُونَا يَأْمُرَانِي بِفِرَاقِه .

باب ـ ۶: کسی که (به زن خود) بگوید: تو را جدا کرده‌ام یا تو را واگذاشتم یا تو را رها کردم یا از تو بیزار شدم یا آنچه به آن طلاق معنا می‌دهد، به نیت مرد بستگی دارد (که مرادش طلاق است یا نه).

و فرمودهٔ خدای عزَّ و جَلَّ: «و خوش و خرّم آنها را رها کنید.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ٤٩)
و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خوش و خرّم شما را رها کنم.» (سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۸)
و خداوند فرمود: «یا (باید زن را) به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۲)
و خداوند فرمود: «یا به شایستگی از آنان جدا شوید.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۲)
و عایشه گفت: همانان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌دانست که پدر و مادر من مرا به جدایی از آن حضرت امر نمی‌کنند.

٧- باب: مَنْ قَالَ لِامْرَأَتِه: أَنْتِ عَلَيَّ حَرَامٌ

وَقَالَ الْحَسَنُ: نِيَّتُهُ .

وَقَالَ أَهْلُ الْعِلْمِ: إِذَا طَلَّقَ ثَلَاثًا فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْهِ ، فَسَمَّوْهُ حَرَامًا بِالطَّلَاقِ وَالْفِرَاقِ ، وَلَيْسَ هَذَا كَالَّذِي يُحَرِّمُ الطَّعَامَ ، لِأَنَّهُ لَا يُقَالُ لِطَعَامِ الْحِلِّ حَرَامٌ ، وَيُقَالُ لِلْمُطَلَّقَةِ حَرَامٌ . وَقَالَ فِي الطَّلَاقِ ثَلَاثًا: لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ .

باب ـ ۷: کسی که به زن خود گفت: تو بر من حرام هستی.

و حَسَن گفت: نیّت او (اعتبار دارد.)
و اهل علم گفته‌اند: آنگاه که سه طلاق گفت، زنش بر وی حرام می‌شود. زوجه را به سبب طلاق و جدایی حرام نامیدند و این (تحریم) مانند طعام نیست که کسی طعام را بر خود حرام کند، زیرا به طعام حلال حرام گفته نمی‌شود و برای زن طلاق داده شده حرام گفته می‌شود. و دربارهٔ سه طلاق گفته‌اند: زن طلاق داده شده بر وی حلال نمی‌شود تا مرد دیگری

را به نکاح نگیرد.

٥٢٦٤- وَقَالَ اللَّيْثُ ، حَدَّثَنِي نَافِعٌ : كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا سُئِلَ عَمَّنْ طَلَّقَ ثَلاثًا قال : لَوْ طَلَّقْتَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَنِي بِهَذَا ، فَإِنْ طَلَّقْتَهَا ثَلاثًا حَرُمَتْ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَكَ . [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١] .

٥٢٦٤ ـ و لیث گفته است که نافع روایت کرده که: آنگاه که از ابن عمر در مورد کسی که سه طلاق داده، سؤال می‌شد، می‌گفت: اگر یک طلاق یا دو طلاق بدهی بهتر است، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را به من امر کرده است. پس اگر سه طلاق دادی حرام می‌شود تا آنکه وی شوهر دیگری جز تو بگیرد.

٥٢٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ فَتَزَوَّجَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ فَطَلَّقَهَا وَكَانَتْ مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ فَلَمْ تَصِلْ مِنْهُ إِلَى شَيْءٍ تُرِيدُهُ ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ طَلَّقَهَا فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ زَوْجِي طَلَّقَنِي ، وَإِنِّي تَزَوَّجْتُ زَوْجًا غَيْرَهُ فَدَخَلَ بِي وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلا مِثْلُ الْهُدْبَةِ فَلَمْ يَقْرَبْنِي إِلا هَنَةً وَاحِدَةً لَمْ يَصِلْ مِنِّي إِلَى شَيْءٍ ، فَأَحِلُّ لِزَوْجِي الأَوَّلِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَحِلِّينَ لِزَوْجِكِ الأَوَّلِ حَتَّى يَذُوقَ الآخَرُ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ » . [راجع: ٢٦٣٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٣، مختصراً باختلاف] .

٥٢٦٥ ـ از هشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه گفت: مردی زنش را طلاق داد، آن زن با شوهر دیگری ازدواج کرد، وی نیز آن زن را طلاق داد، و همراه آن مرد چون ریشهٔ جامه (سست و ناتوان) بود و به آن چیزی که از شوهر انتظار داشت، نمی‌رسید و شوهر دوم در طلاق دادن وی درنگ نکرد، وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا شوهر (اول) من مرا طلاق داده است و من با کسی دیگر ازدواج کردم وی بر من درآمد و با وی نبود جز ریشهٔ جامه. وی به جز یک بار با من نزدیکی نکرد و از من به چیزی نرسید. آیا من به شوهر اول خود حلال می‌باشم؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر شوهر اول خود حلال نمی‌شوی تا شوهر دیگر شیرینی جماع تو را بچشد و تو شیرینی جماع او را بچشی.»

٨- باب : ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾
[التحريم : ١]

باب ـ ٨: «چرا حرام می‌کنی آنچه را خدا بر تو حلال کرده است؟» (سورهٔ تحریم، آیهٔ ١)

٥٢٦٦- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : سَمِعَ الرَّبِيعَ بْنَ

٥٢٦٦ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که

نَافِع : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ يَعْلَى ابْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : إِذَا حَرَّمَ امْرَأَتَهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ . وَقَالَ : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ . [راجع: ٤٩١١، أخرجه مسلم: ١٤٧٣، باختلاف].

ابن عبـاس گفت: آنگاه که کسـی زنش را (با گفتن: تـو بر من حرام هسـتی) بر خود حرام گرداند، این (گفتن) چیزی نیست (طلاق واقع نمی‌شـود) و گفت: «قطعاً برای شما (در اقتدا) به رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سرمشقی نیکوست.»

(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱)

٥٢٦٧ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال : زَعَمَ عَطَاءٌ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ ابْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلاً ، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ : أَنَّ أَيَّتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ : إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَدَخَلَ عَلَى إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ ، فَقَالَ : « لا ، بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَلَنْ أَعُودَ لَهُ » . فَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ إِلَى ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ . لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ : ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ﴾ لِقَوْلِهِ ﴿بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً﴾ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤].

٥٢٦٧ ـ از عُبَیـد بـن عُمَیر روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نزد (همسـر خـود) زینب بنت جَحْش می‌ایسـتاد و نزد وی عسـل می‌خورد. مـن و حَفْصه با یکدیگر قرار گذاشـتیم اینکه: هرگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر هر یکی از مـا درآیـد باید بـه وی بگویـد: از تو بوی مغافیر (صمغی بدبوی) حس می‌کنم، آیا مغافیر خـورده‌ای؟ آن حضرت بر یکـی از ما درآمد و ایـن را به وی گفت: فرمـود: «نی، بلکه نزد زینب بنت جَحْش، عسل خورده‌ام و هرگز آن را دیگر نمی‌خورم.»

پس (آیاتی) فرو فرسـتاده شد: «ای پیامبر، چرا برای خشـنودی همسـرانت آنچه را خدای بر تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟ خدا آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما (راه) گشودن سـوگندهایتان را مقـرر داشـته اسـت و خدا کارساز شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را (به زن دیگر) گزارش داد و خدا (پیامبر) را بر آن مطّلع گردانید. (پیامبر) بخشـی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعـراض نمود، پس چون (مطلب را) به آن زن

٥٢٦٨- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ، فَغِرْتُ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ، فَسَقَتِ النَّبِيَّ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً، فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ، فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لَا، فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ، وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَى

خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. و اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید بهتر است.» (سورهٔ تحریم، آیات ٤ ـ ١) خطاب توبه کنید متوجه عایشه و حَفْصَه است.

«و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت.»

(سورهٔ تحریم، آیهٔ ٣)

بنا به فرمودهٔ آن حضرت است: «ولی من عسل خورده‌ام.»

٥٢٦٨ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عسل و حلوا را دوست می‌داشت، و چون از نماز عصر برمی‌گشت نزد زنان خود می‌آمد و به یکی از ایشان نزدیکی می‌کرد. روزی بر حَفْصَه دختر عمر درآمد، در آنجا بیش از حدِّ معمول ایستاد، رشکم آمد، سبب آن را پرسیدم، به من گفته شد: زنی از اقوام حفصه، به وی مشک کوچکی عسل آورده بود و حَفْصَه مقداری از آن را بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشانیده بود. با خود گفتم: به خدا سوگند، در مورد آن حضرت حیله‌ای به کار می‌برم. به سَوْدَة بنت زَمْعَه (همسر آن حضرت) گفتم: آن حضرت نزد تو خواهد آمد و چون به تو نزدیک شد به او بگوی: آیا مَغافیر خورده‌ای؟ آن حضرت به تو خواهد گفت که: نی. پس به او بگوی: پس این بوی چیست که از تو درمی‌یابم؟ همانا وی به تو خواهد گفت که: «حَفْصَه، مقداری عسل بر من خورانیده است.» پس به وی

صَفِيَّةُ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلا أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قال: «لا حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ، قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي.

[راجع: ۴۹۱۲، أخرجه مسلم: ۱۴۷۴].

بگوی: زنبور آن عسل از عُرفُطْ (درختی که مَغافِیر بار می‌آورد) خورده است. من هم همین را خواهم گفت، و تو ای صَفِیَّه نیز همین را بگوی. عایشه گفت که سَودة (به من) گفت: به خدا سوگند که آنگاه که آن حضرت بر دروازه ایستاد، می‌خواستم آنچه را به من گفته بودی به وی آغاز کنم، به خاطر ترسی که از تو داشتم، (عایشه می‌گوید) وقتی آن حضرت به سَودة نزدیک شد، سَودة به وی گفت: یا رسول‌الله! آیا مَغافِیر خورده‌ای؟ فرمود: «نِی». سودة گفت: پس این بوی چیست که از تو درمی‌یابم؟ فرمود: «حَفْصَه مقداری عسل بر من خورانیده است.» سَودة گفت: زنبور آن عسل عَرْفُط خورده است.

(عایشه می‌گوید) زمانی که آن حضرت نزد من آمد، من هم، مانند (آنچه حفصه گفته بود) به وی گفتم، و چون نزد صَفِیَّه رفت، وی نیز مانند آن را به آن حضرت گفت.

آنگاه که آن حضرت نزد حَفصه رفت، حَفصه گفت: یا رسول‌الله! آیا تو را از آن (عسل) نخورانم؟ فرمود: «مرا به آن نیازی نیست.»

عایشه می‌گوید که سَودة می‌گفت: به خدا سوگند که ما (عسل را) بر آن حضرت حرام گردانیدیم. من به او گفتم: خاموش باش!

۹- باب: لا طَلاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ

باب ـ۹: پیش از نکاح، طلاقی نیست.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آوردید، اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید، آنگاه پیش از آنکه با آنان هم‌خوابگی

جَمِيلاً﴾ [الأحزاب: ٤٩].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: جَعَلَ اللَّهُ الطَّلاقَ بَعْدَ النِّكَاحِ. وَيُرْوَى فِي ذَلِكَ عَنْ عَلِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، وَعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، وَعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، وَشُرَيْحٍ، وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَالْقَاسِمِ، وَسَالِمٍ، وَطَاوُسٍ، وَالْحَسَنِ وَعِكْرِمَةَ، وَعَطَاءٍ، وَعَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، وَجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، وَنَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَمُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ، وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، وَمُجَاهِدٍ، وَالْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، وَعَمْرِو بْنِ هَرِمٍ، وَالشَّعْبِيِّ: أَنَّهَا لا تَطْلُقُ.

کنید، طلاقشان دادید، پس بر عهدهٔ آنها عِده‌ای که آن را بشمارید نیست، پس مَهرشان را بدهید و خوش و خرّم آنها را رها کنید.»
(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۹)

و ابن عباس گفت: خداوند طلاق را پس از نکاح گردانیده است و در این مورد روایت شده است از: علی (بن ابی طالب) و سعید بن مُسَیَّب، و عُروه بن زُبیر، و ابوبکر بن عبدالرحمن، و عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، و اَبان‌بن عثمان، و علی بن حُسَین، و شُرَیْح، و سَعید بن جُبَیر، و قاسِم، و سالِم و طاووس، و حَسن و عکرمه و عطاء و عامِر بن سعد و جابِر بن زَید و نافع بن جبَیر و محمد بن کعب و سُلیمان بن یَسار و مُجاهِد و قاسم بن عبدالرحمن و عَمْرو بن هَرِم و شَعْبی که (بیست‌وچهار نفر مذکور) گفته‌اند که زن پیش از نکاح طلاق نمی‌شود.[1]

١٠- بابٌ: إِذَا قَالَ لامْرَأَتِهِ وَهُوَ مُكْرَهٌ: هَذِهِ أُخْتِي، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ

باب ـ ۱۰: اگر مردی (از روی اجبار) زن خود را بگوید، وی خواهر من است بر حالت وی اثر نمی‌گذارد.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِسَارَةَ: هَذِهِ أُخْتِي، ذَلِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ابراهیم (در معرفی زن خود) سارَه گفت: وی خواهر من است و این گفته در ذات خدای عَزَّ و جَلَّ است.»

١١- بابٌ: الطَّلاقِ فِي الإِغْلاقِ وَالْكُرْهِ،

باب ـ ۱۱: طلاق در حالت خشم و جبر[2] یا مستی و دیوانگی و حکم این هردو، و اگر به غلطی

۱- مثلاً اگر مردی بگوید که اگر با فلان زن ازدواج کردم، بر من طلاق باشد و بعد با آن زن ازدواج کند، طلاق نمی‌شود.
۲- اگر کسی به زن خود بگوید که اگر به فلان خانه رفتی، طلاق هستی. وی اگر به همان خانه رفت طلاق می‌شود وگرنه، طلاق نمی‌شود.

وَالسَّكْرَانِ وَالْمَجْنُونِ وَأَمْرِهِمَا ، وَالْغَلَطِ وَالنِّسْيَانِ فِي الطَّلَاقِ وَالشِّرْكِ وَغَيْرِهِ .

(لفظ طلاق بر زبان آورد) و یا کسی به خداوند شرک بیاورد و یا از روی فراموشی طلاق دهد.

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى » .

وَتَلا الشَّعْبِيُّ : ﴿لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ٢٨٦].

نظر به فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اعمال به نیّت بستگی دارد و هر کس بر وفق نیّت خود پاداش می‌گیرد.»

و شَعْبی (این آیه را) تلاوت کرد: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸٦)

وَمَا لا يَجُوزُ مِنْ إِقْرَارِ الْمُوَسْوِسِ .

و آنچه روا نمی‌باشد به اقرار وسوسه‌کننده.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلَّذِي أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ : « أَبِكَ جُنُونٌ » .

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسی که (به ارتکاب زنا) بر خود اقرار کرد، فرمود: «آیا دیوانه هستی؟»

وَقَالَ عَلِيٌّ : بَقَرَ حَمْزَةُ خَوَاصِرَ شَارِفَيَّ ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ ، فَإِذَا حَمْزَةُ قَدْ ثَمِلَ مُحْمَرَّةٌ عَيْنَاهُ ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلا عَبِيدٌ لأَبِي ، فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ قَدْ ثَمِلَ ، فَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ .

و علی (ابن ابی‌طالب) فرمود: حَمزه پهلوهای شتران مرا درید و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ملامت کردن حمزه آغاز کرد و ناگاه دریافت که حمزه مست است و چشمانش (از اثر شراب) سرخ شده است. سپس حمزه گفت: آیا شما غلامان پدرم نیستید؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دریافت که وی مست (شراب) است و از آنجا برآمد و ما همراه وی برآمدیم.

وَقَالَ عُثْمَانُ : لَيْسَ لِمَجْنُونٍ وَلا لِسَكْرَانَ طَلاقٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : طَلاقُ السَّكْرَانِ وَالْمُسْتَكْرَهِ لَيْسَ بِجَائِزٍ .

وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ : لا يَجُوزُ طَلاقُ الْمُوَسْوِسِ .

و عثمان گفت: طلاقی که دیوانه و مست بدهد اعتبار ندارد. و ابن عباس گفت: طلاق مرد مست و کسی که مجبور شود جایز نیست. و عُقبة بن عامر گفت: طلاق مردی که وسوسه‌کننده است جواز ندارد.

وَقَالَ عَطَاءٌ : إِذَا بَدَا بِالطَّلاقِ فَلَهُ شَرْطُهُ .

و عطاء گفت: اگر کسی با لفظ طلاق آغاز کرد (و شرط گذاشت) شرط وی اعتبار دارد.[1]

وَقَالَ نَافِعٌ : طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَأَتَهُ الْبَتَّةَ إِنْ خَرَجَتْ ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : إِنْ خَرَجَتْ فَقَدْ بُتَّتْ مِنْهُ ، وَإِنْ لَمْ تَخْرُجْ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : فِيمَنْ قَالَ : إِنْ لَمْ أَفْعَلْ كَذَا وَكَذَا فَامْرَأَتِي طَالِقٌ ثَلاثًا : يُسْأَلُ عَمَّا قَالَ ، وَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ حِينَ حَلَفَ بِتِلْكَ الْيَمِينِ ؟ فَإِنْ سَمَّى أَجَلاً أَرَادَهُ وَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ حِينَ حَلَفَ ، جُعِلَ ذَلِكَ فِي دِينِهِ وَأَمَانَتِهِ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : إِنْ قَالَ : لا حَاجَةَ لِي فِيكِ ، نِيَّتُهُ ، وَطَلاقُ كُلِّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ .

وَقَالَ قَتَادَةُ : إِذَا قَالَ : إِذَا حَمَلْتِ فَأَنْتِ طَالِقٌ ثَلاثًا ، يَغْشَاهَا عِنْدَ كُلِّ طُهْرٍ مَرَّةً ، فَإِنِ اسْتَبَانَ حَمْلُهَا فَقَدْ بَانَتْ .

---

[1]- اگر کسی به زن خود بگوید که اگر به فلان خانه رفتی، طلاق هستی. وی اگر به همان خانه رفته طلاق می‌شود، وگرنه طلاق نمی‌شود.

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِذَا قال: الْحَقِي بِأَهْلِكِ، نِيَّتُهُ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الطَّلَاقُ عَنْ وَطَرٍ، وَالْعَتَاقُ مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: إِنْ قال: مَا أَنْتِ بِامْرَأَتِي، نِيَّتُهُ، وَإِنْ نَوَى طَلَاقًا فَهُوَ مَا نَوَى.

وَقَالَ عَلِيٌّ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

وَقَالَ عَلِيٌّ: وَكُلُّ الطَّلَاقِ جَائِزٌ، إِلا طَلَاقَ الْمَعْتُوهِ.

و نافع (به ابن عمر) گفت: اگر مردی زن خود را (به شرط اینکه) اگر از خانه برآید طلاق باین بدهد (حکم آن چیست؟) ابن عمر گفت: اگر زنش برآید، از وی (به طور قطع) جدا می‌شود، (و رجوعی ندارد) و اگر بیرون نرود، بر آن اثری ندارد.

و زُهری گفت: دربارهٔ مردی که بگوید: ـ اگر چنین و چنان نکنم زن من سه طلاقه باشد ـ باید از وی سؤال شود به آنچه گفته و در دل خود (نیّت آن را) بسته، آنگاه که این سوگند را یاد کرده است، (که تا چه مدتی آن کار را نکند) اگر وی مدتی را که می‌خواسته و در دل به آن نیّت کرده بود، آنگاه که سوگند خورده بود یاد کرد (تعیین نمود) گفتهٔ او به دین او و امانت او واگذاشته شود.

و ابراهیم گفت: اگر شوهر به زن بگوید که: مرا به تو نیازی نیست. به نیّت شوهر بستگی دارد (که قصد طلاق داشته یا نه) و طلاق هر قوم به (عبارت) زبان آنها (که در امر طلاق مصطلح است) وابسته می‌باشد.

و قَتاده گفت: اگر شوهر به زن بگوید که: ـ اگر حامله شدی، تو سه طلاقه هستی ـ وی حق دارد که در هر طُهر (پاکی از حیض) با زن خود یک بار جماع کند، و آنگاه که حمل وی ظاهر شد، همانا طلاق بائن می‌شود.

و حَسَن گفت: اگر شوهر به زن بگوید ـ به خانواده‌ات بازگرد ـ نیّت شوهر اعتبار دارد.

و ابن عباس گفت: طلاق بنا بر نیاز است، ولی آزاد کردن (بنده) چیزی است که به آن رضایت خدا را می‌خواهد.

و زُهری گفت: اگر شـــوهر به زن خود بگوید: تو زن من نیستی، به نیّت وی بستگی دارد. اگر نیّت طلاق کرده باشـــد همان نیّـــت وی اعتبار دارد.

و علی (بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه)) گفت: آیا می‌دانی که قلم از ســـه گونه مردم برداشته شده است (که طلاق دادنشان اعتبار ندارد): از دیوانه تا بهبود یابد، از کودک تا بالغ شود، از خوابیده تا بیدار شود. و علی گفت: هر طلاقی رواست، به‌جز طلاق ناقص‌العقل. (معتوه)

٥٢٦٩- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَوْفَى، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ».

قَالَ قَتَادَةُ: إِذَا طَلَّقَ فِي نَفْسِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ. [راجع: ٢٥٢٨، أخرجه مسلم: ١٢٧].

٥٢٦٩ ـ از زُرارة بن أَوْفَی، از ابوهریره (رضی‌الله عنـه) روایت اســـت که پیامبر (صلـــی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند از سخنان (ناروا) کـــه امت مـــن در دل می‌گذراننـــد درمی‌گذرد، همانهایـــی که به آن عمـــل نکرده‌اند و آن را بر زبان نیاورده‌اند.

و قَتـــاده گفـــت: اگر کســـی در دل خود طلاق بگوید، تأثیری نمی‌گذارد.

٥٢٧٠- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَسْلَمَ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ زَنَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّهِ الَّذِي أَعْرَضَ، فَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ بِكَ جُنُونٌ؟ هَلْ أَحْصَنْتَ» . قَالَ: نَعَمْ، فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُرْجَمَ بِالْمُصَلَّى، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَزَ حَتَّى أُدْرِكَ بِالْحَرَّةِ فَقُتِلَ. [انظر: ٥٢٧٢، ٦٨١٤، ٦٨١٦، ٦٨٢٠، ٦٨٢٦، ٧١٦٨، أخرجه مسلم: ١٦٩١].

٥٢٧٠ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه روایت است که جابر گفت: مردی از قبیلهٔ اســـلم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) آمـــد، در حالی که آن حضرت در مســـجد بـــود، وی گفت: همانا وی زنـــا کرده اســـت، آن حضرت از وی روی گردانید، وی به ســـویی کـــه آن حضرت روی گردانیده بود، روی کرد و چهار بار (به ارتکاب زنا) بر نفس خود شـــهادت داد. آن حضرت او را فرا خواند و گفت: «آیا دیوانه می‌باشـــی؟ یا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری (ازدواج کرده‌ام) آن حضرت امر کرد که او را در مُصَلّی (عیدگاه) سنگســـار کنند، زمانی که سنگی سخت به وی

اصابت کرد، گریخت، تا آنکه در زمین حُرّه گرفته شد و کشته شد.[۱]

٥٢٧١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ مِنْ أَسْلَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الآخَرَ قَدْ زَنَى، يَعْنِي نَفْسَهُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّ وَجْهِهِ الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الآخَرَ قَدْ زَنَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لِشِقِّ وَجْهِهِ الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ، فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ: فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَتَنَحَّى لَهُ الرَّابِعَةَ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ دَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ بِكَ جُنُونٌ». قَالَ: لا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ». وَكَانَ قَدْ أُحْصِنَ. [انظر: ٦٨١٥، ٦٨٢٥، ٧١٦٧، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث الآتي].

٥٢٧١ ـ از زُهری (ابن شهاب) از ابوسَلَمة بن عبدالرحمن و سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: مردی از قبیلهٔ اسلم، نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت در مسجد بود. وی بانگ برآورد و گفت: یا رسول‌الله، همانا این (من) بدبخت زنا کرده است، یعنی خود وی. آن حضرت از وی روی گردانید، وی به سویی که روی آن حضرت گردانیده شده بود روی کرد، و همان سخن خود را به وی گفت. آن حضرت از وی روی گردانید، و برای بار چهارم به آن حضرت روی کرد، و چون چهار بار بر خود (به ارتکاب زنا) گواهی داد آن حضرت وی را فرا خواند و گفت: «آیا دیوانه هستی؟» گفت: نی. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید.»

٥٢٧٢- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيَّ قَالَ: كُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى بِالْمَدِينَةِ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ جَمَزَ، حَتَّى أَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ، فَرَجَمْنَاهُ حَتَّى مَاتَ. [راجع: ٥٢٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث السابق].

٥٢٧٢ ـ و از زُهری روایت شده که گفت: کسی به من خبر داده که از جابر بن عبدالله انصاری شنیده که گفت: من در میان کسانی بودم که او را سنگسار می‌کردند، آنگاه که سنگها به وی اصابت کرد به سرعت گریخت تا آنکه او را در حَرَّه گیر آوردند و سنگسارش کردند تا مُرد.

١٢- باب: الْخُلْعِ وَكَيْفَ الطَّلاقُ فِيهِ

باب ـ ۱۲: خُلْع و چگونگی طلاق در آن.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلا أَنْ يَخَافَا أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ٢٢٩].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی باز ستانید،

۱- مطابقت حدیث به ترجمهٔ آن است که اگر وی دیوانه می‌بود اقرارش اعتبار نداشت.

وَأَجَازَ عُمَرُ الْخُلْعَ دُونَ السُّلْطَانِ .

وَأَجَازَ عُثْمَانُ الْخُلْعَ دُونَ عِقَاصِ رَأْسِهَا .

وَقَالَ طَاوُسٌ: ﴿إِلا أَنْ يَخَافَا أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ . فِيمَا افْتَرَضَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ فِي الْعِشْرَةِ وَالصُّحْبَةِ ، وَلَمْ يَقُلْ قَوْلَ السُّفَهَاءِ: لا يَحِلُّ حَتَّى تَقُولَ لا أَغْتَسِلُ لَكَ مِنْ جَنَابَةٍ .

مگر آنکه (طرفین) در برپا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپا نمی‌دارند، در آنچه که (زن برای آزاد کردن خود) فدیه دهد، گناهی برایشان نیست این است حدود (احکام) الهی، پس، از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود (احکام) الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران هستند.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۹)

و عُمَر خُلع°(جدایی میان زن و شوهر در بدل چیزی که زن به شوهر می‌دهد) را بدون حضور سلطان (در حضور قاضی و حاکم) اجازه داده است.

و عثمان در خلع جایز دانسته که شوهر از زن همهٔ دارایی وی را بگیرد به جز رشته‌ای که بر سر خود می‌بندد.

و طاووس در رابطه به این آیه «مگر آنکه (طرفین) در برپا داشتن حدود خدا بیمناک باشند» گفت: مراد احکامی است که در مورد حقوق هر یک از زن و شوهر در رابطه به معاشرت نیک و همدمی و همدلی مقرر شده است. و طاووس قول بی‌خردان را نگفته که می‌گویند: حلال نیست (گرفتن آنچه در مَهر داده‌اید) تا آنکه زن بگوید: از جنابت تو غسل نمی‌کنم (با تو جماع نمی‌کنم).

۵۲۷۳- حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ جَمِيلٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ، مَا أَعْتِبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلا دِينٍ ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَرُدِّينَ

۵۲۷۳ ـ از خالِد از عِکرِمه روایت است که ابن عباس گفت: زن ثابت بن قَیس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! (شوهرم) ثابت بن قیس را از نظر خلق و خوی و دین، بر او ایراد نمی‌گیرم ولی ناخشنودم

عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ». قَالَتْ: نَعَمْ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً».

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: لا يُتَابَعُ فِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ. [انظر: ٥٢٧٤، ٥٢٧٥، ٥٢٧٦، ٥٢٧٧ لم يذكر متنه].

(که به خاطر نادوست داشتن وی) در اسلام ناسپاسی کنم.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آیا باغی را (که در مَهر تو کرده) به وی بازمی‌گردانی؟» گفت: آری. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به شوهرش) گفت: «باغ را از وی قبول کن و او را یکباره طلاق کن.»

ابوعبدالله (امام بخاری)(گفت: در این مورد از ابن عباس متابعت نشده است.

٥٢٧٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ، عَنْ عِكْرِمَةَ: أَنَّ أُخْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ: بِهَذَا، وَقَالَ: «تَرُدِّينَ حَدِيقَتَهُ». قَالَتْ: نَعَمْ، فَرَدَّتْهَا، وَأَمَرَهُ يُطَلِّقْهَا.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «وَطَلِّقْهَا». [راجع: ٥٢٧٣].

٥٢٧٤ ـ از خالدالحَذّاء روایت است که عِکرمه گفت: خواهر عبدالله بن اُبَی، همین را گفت و افزود که آن حضرت فرمود: «آیا باغ او را به او مسترد می‌کنی؟» گفت: آری. وی باغ را مسترد کرد و آن حضرت به ثابت امر کرد که او را طلاق دهد و ابراهیم بن طَهْمان از خالد از عِکرمه روایت کرد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «و او را طلاق بده.»

٥٢٧٥- وَعَنْ أَيُّوبَ بْنِ أَبِي تَمِيمَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةُ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لا أَعْتِبُ عَلَى ثَابِتٍ فِي دِينٍ وَلا خُلُقٍ، وَلَكِنِّي لا أُطِيقُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ». قَالَتْ: نَعَمْ. [راجع: ٥٢٧٣].

٥٢٧٥ ـ و از ایّوب بن ابی تَمیمَه، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: زنِ ثابت بن قیس نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! من بر ثابت عیب نمی‌کنم، نه در دین وی و نه در خُلق و خوی وی ولی او را تحمّل کرده نمی‌توانم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا باغ او را به او مسترد می‌کنی؟» گفت: آری.

٥٢٧٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ الْمُخَرِّمِيُّ: حَدَّثَنَا قُرَادٌ أَبُو نُوحٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةُ ثَابِتِ ابْنِ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَنْقِمُ عَلَى ثَابِتٍ فِي دِينٍ وَلا

٥٢٧٦ ـ از ایّوب از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: زنِ ثابت بن قیس بن شمّاس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! من بر ثابت عیب‌جویی نمی‌کنم نه در دین وی و نه در خُلق و خوی

خُلُق ، إلا أنِّي أخافُ الْكُفْرَ ، فقال رسولُ اللّه ﷺ : «فَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَديقتَهُ» . فقالت: نَعَمْ ، فَرَدَّتْ عَلَيْهِ ، وأمَرَهُ فَفارَقَها . [راجع: ٥٢٧٣]

وی، مگر آنکه از ناسپاسی می‌ترسم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آیا باغ وی را به او مسترد می‌کنی؟» گفت: آری. باغ را مسترد کرد. آن حضرت به ثابت امر کرد که او را طلاق دهد و او طلاق داد.

٥٢٧٧- حَدَّثَنا سُلَيْمانُ: حَدَّثَنا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : أَنَّ جَميلَةَ ، فَذَكَرَ الْحَديثَ . [راجع: ٥٢٧٣]

۵۲۷۷ ـ از سلیمان، از حَمّاد، از اَیّوب روایت است که عکرمه گفت: همانا جمیله (زن ثابت) حدیث مذکور را یاد کرده است.

١٣- باب: الشِّقاقِ ، وَهَلْ يُشيرُ بِالْخُلْعِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ

وَقَوْلِهِ تَعالَى : ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِها﴾ [النساء: ٣٥] .

باب ـ ۱۳ ناسازگاری: آیا در وقت ضرورت به خُلع اشاره می‌کند؟

و فرمودۀ خدای تعالی: «و اگر از ناسازگاری میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانوادۀ آن (شوهر) و داوری از خانوادۀ آن (زن) تعیین کنید.»
(سورۀ نساء، آیۀ ۳۵)

٥٢٧٨- حَدَّثَنا أبُو الْوَليدِ : حَدَّثَنا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ أبي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ الزُّهْرِيِّ قال: سَمِعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ: «إنَّ بَني الْمُغيرَةِ اسْتَأْذَنُوا في أَنْ يَنْكِحَ عَلِيٌّ ابْنَتَهُمْ ، فَلا آذَنُ» . [أخرجه مسلم: ٢٤٤٩، بزيادة] .

۵۲۷۸ ـ از ابن ابی مُلَیکه روایت است که مِسْوَر بن مَخْرَمه گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همانا بنی مُغیره اجازه خواستند که علی (بن ابی طالب) دخترشان را نکاح کند، و من اجازه نمی‌دهم.»

١٤- باب : لا يَكُونُ بَيْعُ الأمَةِ طَلاقًا

باب ـ ۱۴: فروش کنیز، طلاق (وی) نمی‌باشد.

٥٢٧٩- حَدَّثَنا إسْماعيلُ بْنُ عَبْدِاللّهِ قال : حَدَّثَني مالكٌ ، عَنْ رَبيعَةَ بْنِ أبي عَبْدِالرَّحْمنِ ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللّهُ عَنْها ، زَوْجِ النَّبيِّ ﷺ قالَتْ : كانَ في بَريرَةَ ثَلاثُ سُنَنٍ : إحْدَى السُّنَنِ أَنَّها أُعْتِقَتْ فَخُيِّرَتْ في زَوْجِها ، وقال رسولُ اللّهِ ﷺ : «الْوَلاءُ لِمَنْ أعْتَقَ» .

۵۲۷۹ ـ از مالک، از رَبیعة بن عبدالرحمن از قاسم بن محمد از عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که گفت: در قضیۀ بَریره سه سنّت پدید آمد، سنّت اول آن است که وقتی وی (از

وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبُرْمَةُ تَفُورُ بِلَحْمٍ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ خُبْزٌ وَأُدْمٌ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ ، فَقَالَ : «أَلَمْ أَرَ الْبُرْمَةَ فِيهَا لَحْمٌ». قَالُوا: بَلَى ، وَلَكِنْ ذَلِكَ لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ ، وَأَنْتَ لا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ . قال : «عَلَيْهَا صَدَقَةٌ ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ». [راجع: ٤٥٦، اخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، أخرجه مسلم: ١٥٠٤، برقم: ٦].

بردگی) آزاد شـد، در اختیار کردن شوهر خود آزاد گذاشـته شـد (که در نکاح وی باشد یا از وی طلاق بگیرد) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «وَلاء (حقِّ میراث) برای کسی اسـت که او را آزاد کرده است.[۱] و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) بـه خانه درآمد و دیگ گوشت می‌جوشید. به آن حضرت (قرص) نان و خورشـی آورده شد که از خورش خانه بود، آن حضرت فرمود: «آیا دیگ را نمی‌بینم که در آن گوشت است؟» گفتند: آری. ولی آن گوشتی اسـت که برای بَرِیْرَه صدقه داده شـده است و تو صدقه نمی‌خوری. آن حضرت فرمود: «برای وی صدقه است و برای ما هدیه است.»

١٥- باب : خِيَارِ الأَمَةِ تَحْتَ الْعَبْدِ

٥٢٨٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ وَهَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : رَأَيْتُهُ عَبْدًا ، يَعْنِي زَوْجَ بَرِيرَةَ . [انظر: ٥٢٨١، ٥٢٨٢، ٥٢٨٣].

٥٢٨١ - حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : ذَاكَ مُغِيثٌ عَبْدُ بَنِي فُلانٍ ، يَعْنِي زَوْجَ بَرِيرَةَ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتْبَعُهَا فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ ، يَبْكِي عَلَيْهَا . [راجع: ٥٢٨٠].

٥٢٨٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ زَوْجُ بَرِيرَةَ عَبْدًا أَسْوَدَ ، يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ ، عَبْدًا لِبَنِي فُلانٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ وَرَاءَهَا فِي سِكَكِ

باب ـ ۱۵: مخیَّر گردانیدن کنیز (آزاد شده‌ای) که شوهرش غلام باشد.

۵۲۸۰ ـ از قَتاده، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: او را بـه حالت غلام دیدم. یعنی شوهر بریره را.

۵۲۸۱ ـ از وُهَیـب، از ایُّوب، از عِکرمه روایت اسـت که ابن عباس گفت: ایـن مُغیث، غلام بنی فـلان بود، یعنی شـوهر بَریـره، که گویا اکنون به سـوی وی می‌نگرم که در کوچه‌های مدینه، در پی بریره می‌گشـت و (از فراق وی) می‌گریست.

۵۲۸۲ ـ از عبدالوهـاب، از ایّـوب، از عِکرمه روایت اسـت که ابـن عباس(رضـی‌الله عنه) گفت: شـوهر بریره غلامی سـیاه بود که او را

۱- حقِّ میراث کنیزی که آزاد شده باشد. اگر آن کنیز وارثی نداشته، به آزادکنندهٔ آن می‌رسد. نه به فروشندهٔ وی.

الْمَدِينَةِ . [راجع: ٥٢٨٠].

مُغیث می‌نامیدند غلام بنی‌فلان بود، گویا اکنون به سـوی وی می‌نگرم که در کوچه‌های مدینه، به دنبال بریره راهی بود.[1]

١٦- باب: شَفَاعَةِ النَّبِيِّ ﷺ فِي زَوْجِ بَرِيرَةَ

باب ـ ۱۶: شفاعت کردن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای شوهر بریره.

٥٢٨٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لا حَاجَةَ لِي فِيهِ. [راجع: ٥٢٨٠]

٥٢٨٣ ـ از خالد از عِکرِمه روایت است که ابن عباس گفت: شوهر بریره غلامی بود که مُغیث نامیده می‌شد، گویا اکنون به سوی وی می‌نگرم که بـه دنبال بریره می‌گشـت و اشـکانش بر ریشش جاری بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بـه عباس فرمـود: «ای عباس، آیا از دوسـتی مُغیث نسبت به بریره و از دشمنی بریره نسبت به مغیث در شگفت نیستی؟»
پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (به بریره) فرمود: «اگر نزد وی برگردی» بریره گفت: یا رسول‌الله! به من امر می‌کنی؟ فرمود: «همانا من شـفاعت می‌کنم.» بریره گفت: مرا به وی نیازی نیست.

١٧- بابٌ:

باب ـ ۱۷:

٥٢٨٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ، فَأَبَى مَوَالِيهَا إِلا أَنْ يَشْتَرِطُوا الْوَلاءَ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِلَحْمٍ، فَقِيلَ: إِنَّ هَذَا مَا تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ».

حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، وَزَادَ: فَخُيِّرَتْ مِنْ

٥٢٨٤ ـ از حَکَـم، از ابراهیم روایت اسـت که اَسـوَد گفت: عایشـه قصد آن کرد که بریره را (کـه کنیز بود) بخـرد، مالـکان وی نپذیرفتند

۱- امام بخاری، برای روشنی موضوع که آیا شوهر بریره آزاد بوده یا غلام، این همه اسناد آورده که وی غلام بوده است و از آن این مسئلهٔ فقهی استخراج می‌شود که اگر کنیزی که شوهرش غلام باشد آزاد می‌گردد، حقّ آن دارد که از شوهرش جدا گردد یا نگردد، احادیثی که مسلم و ترمذی آورده‌اند دالّ بر این است که شوهر بریره غلام بوده است، و ائمهٔ ثلاثه مالک و احمد و شافعی بر این رفته‌اند، در روایتی از ترمذی و ابن ماجه آمده که شوهر بریره آزاد بوده است و مذهب حنفی بر این روایت حکم کرده که چه شوهر غلام باشد یا آزاد کنیز آزاد شده حقّ اختیار دارد. (تیسیرالقاری)

زَوْجِهَا. [راجع: ٤٥٦، و أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، و أخرجه بطوله: ١٥٠٤].

مگر آنکه حقّ ولاء را شرط بگذارند (که از آنِ ایشان باشد) عایشه آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «او را بخر و آزادش کن، و حقّ ولاء برای کسی است که آزادش کرده است.» و برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مقداری گوشت آورده شد و گفت: این همان است که برای بریره صدقه داده شده است. فرمود: «این برای وی صدقه است و برای ما هدیه است.» حدیث کرد ما را آدم از شعبه و افزود: بریره نسبت به شوهر خود مخیّر گردانیده شد.

١٨- بَاب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾ [البقرة: ٢٢١].

٥٢٨٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ إِذَا سُئِلَ عَنْ نِكَاحِ النَّصْرَانِيَّةِ وَالْيَهُودِيَّةِ قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْمُشْرِكَاتِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَعْلَمُ مِنَ الإِشْرَاكِ شَيْئًا أَكْبَرَ مِنْ أَنْ تَقُولَ الْمَرْأَةُ: رَبُّهَا عِيسَى، وَهُوَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ.

باب ـ ۱۸: فرمودهٔ خدای تعالی:

«و با زنان مشرک ازدواج مکنید، تا ایمان بیاورند، قطعاً کنیز باایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد.» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱)

۵۲۸۵ ـ از لیث روایت است که نافع گفت: آنگاه که از ابن عُمَر دربارهٔ نکاح با زنان نصرانی و یهودی سؤال شد، گفت: همانان خداوند زنان مشرکان را بر مسلمانان حرام گردانیده است و من از این شِرک چیزی برتر نمی‌دانم که زن بگوید: پروردگار وی عیسی است. در حالی که عیسی یکی از بندگان خداست.[1]

۱- در نکاح با زن غیرمسلمان اختلاف کرده‌اند. ابن عمر، زنان اهل کتاب را نظر به اینکه عیسی یا عزیر را پسر خدا می‌خوانند مشرک دانسته و بنا بر ظاهر آیهٔ فوق، نکاح با ایشان را مکروه خوانده است. از ابن عباس روایت شده که چون آیهٔ: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ...» «با زنان مشرک ازدواج نکنید.» نازل شد، مردم از ازدواج با زنان اهل کتاب درماندند، آنگاه آیهٔ «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» «و (بر شما حلال است ازدواج» زنان پاکدامن، از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنها داده شده.» (سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۵) نازل شد. سپس مردم با زنان نصرانی و یهودی ازدواج کردند و از آن باکی نداشتند، و این زنان بعد از ازدواج در دین خود بودند. بعضی گفته‌اند که مراد از مشرکات که در آیه آمده است

١٩- باب: نِكَاحِ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْمُشْرِكَاتِ وَعِدَّتِهِنَّ

باب ـ ۱۹: نکاح زنی از زنان مشرک که مسلمان شد و عدّهٔ آنها.

٥٢٨٦ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: وَقَالَ عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كَانَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى مَنْزِلَتَيْنِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ: كَانُوا مُشْرِكِي أَهْلِ حَرْبٍ، يُقَاتِلُهُمْ وَيُقَاتِلُونَهُ، وَمُشْرِكِي أَهْلِ عَهْدٍ، لَا يُقَاتِلُهُمْ وَلَا يُقَاتِلُونَهُ، وَكَانَ إِذَا هَاجَرَتِ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ لَمْ تُخْطَبْ حَتَّى تَحِيضَ وَتَطْهُرَ، فَإِذَا طَهُرَتْ حَلَّ لَهَا النِّكَاحُ، فَإِنْ هَاجَرَ زَوْجُهَا قَبْلَ أَنْ تَنْكِحَ رُدَّتْ إِلَيْهِ، وَإِنْ هَاجَرَ عَبْدٌ مِنْهُمْ أَوْ أَمَةٌ فَهُمَا حُرَّانِ، وَلَهُمَا مَا لِلْمُهَاجِرِينَ، ثُمَّ ذَكَرَ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ مِثْلَ حَدِيثِ مُجَاهِدٍ: وَإِنْ هَاجَرَ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ لِلْمُشْرِكِينَ أَهْلِ الْعَهْدِ لَمْ يُرَدُّوا، وَرُدَّتْ أَثْمَانُهُمْ.

۵۲۸۶ ـ از ابن جُرَیْج از عَطاء روایت است که ابن عباس گفت: مشرکان، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و مسلمانان، دو موقف (جداگانه) داشتند. مشرکان اهل حرب بودند که با آن حضرت می‌جنگیدند و آن حضرت با ایشان می‌جنگید و مشرکان اهل عهد بودند که آن حضرت با ایشان نمی‌جنگید و ایشان با آن حضرت نمی‌جنگیدند. اگر زنی از مشرکان اهل حرب به مدینه مهاجرت می‌کرد، به نکاح درنمی‌آمد تا آنکه حیض می‌شد و پاک می‌گشت، و چون پاک می‌شد نکاح با وی حلال می‌شد، اگر شوهرش قبل از نکاح وی، مهاجرت می‌کرد، زن او به او باز داده می‌شد.
اگر غلام و کنیزی از ایشان (مشرکان اهل حرب) به (مدینه نزد مسلمانان) مهاجرت می‌کردند، (از قید بردگی) آزاد می‌شدند دارای همان (حقوق و وجایبی بودند) که مهاجران مسلمان دارا بودند. سپس (عطاء راوی) در مورد مشرکان اهل عهد حدیثی یاد کرد، مانند حدیث مجاهد: اگر غلام و کنیزی از مشرکان اهل عهد مهاجرت می‌کردند، مسلمانان آنها را به (اهل عهد) بازنمی‌دادند و بهای آنها را به ایشان می‌دادند.

٥٢٨٧ - وَقَالَ عَطَاءٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كَانَتْ قَرِيبَةُ بِنْتُ أَبِي أُمَيَّةَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَطَلَّقَهَا فَتَزَوَّجَهَا مُعَاوِيَةُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ. وَكَانَتْ أُمُّ الْحَكَمِ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ تَحْتَ عِيَاضِ بْنِ غَنْمٍ الْفِهْرِيِّ، فَطَلَّقَهَا فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ

۵۲۸۷ ـ و عطاء گفته است که ابن عباس گفت: قَرِیْبَه بنت ابی اُمیّه، زن عمر خَطّاب بود (که او را به مکه گذاشته و خود به مدینه هجرت

بت‌پرستان می‌باشند. (تیسیرالقاری)

عُثْمَانَ الثَّقَفِيِّ .

کرده بود) عُمَر او را طلاق داد و مُعاویة بن ابی سفیان با وی ازدواج کرد. (همچنان) اُمُّ الحَکَم دختر ابی‌سُفیان زن عَیَاض بن غَنْم‌الفِهْری بود، وی او را طلاق داد. و عبدالله بن عثمان ثَقَفی با وی ازدواج کرد.

٢٠- باب : إِذَا أَسْلَمَتِ الْمُشْرِكَةُ أَوِ النَّصْرَانِيَّةُ تَحْتَ الذِّمِّيِّ أَوِ الْحَرْبِيِّ

باب ـ ۲۰: اگر زنی مشرک یا نصرانی که شوهرش (کافر) اهل ذمه یا اهل حرب است مسلمان شود.

وَقَالَ عَبْدُالْوَارِثِ : عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : إِذَا أَسْلَمَتِ النَّصْرَانِيَّةُ قَبْلَ زَوْجِهَا بِسَاعَةٍ حَرُمَتْ عَلَيْهِ .

وَقَالَ دَاوُدُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الصَّائِغِ : سُئِلَ عَطَاءٌ : عَنِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ الْعَهْدِ أَسْلَمَتْ ، ثُمَّ أَسْلَمَ زَوْجُهَا فِي الْعِدَّةِ ، أَهِيَ امْرَأَتُهُ ؟ قَالَ : لَا ، إِلَّا أَنْ تَشَاءَ هِيَ بِنِكَاحٍ جَدِيدٍ وَصَدَاقٍ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : إِذَا أَسْلَمَ فِي الْعِدَّةِ يَتَزَوَّجُهَا .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ١٠]

وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ : فِي مَجُوسِيَّيْنِ أَسْلَمَا : هُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا ، وَإِذَا سَبَقَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ وَأَبَى الْآخَرُ بَانَتْ ، لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : قُلْتُ لِعَطَاءٍ : امْرَأَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ جَاءَتْ إِلَى الْمُسْلِمِينَ ، أَيُعَاوَضُ زَوْجُهَا مِنْهَا ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا﴾ [الممتحنة: ١٠] . قَالَ : لَا ، إِنَّمَا كَانَ ذَاكَ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ أَهْلِ الْعَهْدِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : هَذَا كُلُّهُ فِي صُلْحٍ بَيْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَبَيْنَ قُرَيْشٍ .

و عبدالوارث گفت: خالد از عکرمه روایت کرده که ابن عباس گفت: اگر زنی نصرانی یک ساعت پیش از شوهر (نصرانی) خود، مسلمان شود بر شوهر خود حرام می‌شود.

و داوود گفت: ابراهیم‌الصانع گفت: از عطاء سؤال شد: اگر زنی از اهل عَهد مسلمان شود آیا وی در قید زوجیّت شوهر خود باقی می‌ماند؟ عطاء گفت: نی. مگر آنکه آن زن را به نکاح جدید و مَهر جدید بخواهد.

و مجاهد گفت: اگر شوهرش در دوران عدّت مسلمان شود می‌تواند با وی ازدواج کند.

و خدای تعالی فرمود: «نه آن زنان برایشان (کافران) حلال هستند و نه آن (مردان بر این زنان حلال هستند).»

(سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۰۰)

و حَسَن و قتاده دربارهٔ زن و شوهر مجوسی (زردشتی) که مسلمان شوند گفت: هر دو در نکاح (سابق) خود می‌مانند و اگر یکی از ایشان پیش از دیگری مسلمان شود و آن دیگر اسلام را نپذیرد میانشان جدایی است و مرد را حقّی

بر زوجیّت زن نمی‌ماند.

و ابن جُریج می‌گوید: به عطاء گفتم: اگر زنی از مشرکین نزد مسلمانان بیاید (و مسلمان شود) آیا به شوهر وی (در جبران آن) چیزی داده می‌شود، نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «و هرچه خرج (این زنان) کرده‌اند به (شوهران) آنها بدهید.»

(سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۰)

عطاء گفت: نی. همانا این عهدی بود که میان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان اهل عهد (در پیمان صلح حُدَیبیه) صورت گرفته بود.

و مجاهد گفته است: تمام آن در پیمان صلحی بود که میان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان قریش منعقد شده بود.

۵۲۸۸- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنِي يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: كَانَتِ الْمُؤْمِنَاتُ إِذَا هَاجَرْنَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَمْتَحِنُهُنَّ بِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَنْ أَقَرَّ بِهَذَا الشَّرْطِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْمِحْنَةِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَقْرَرْنَ بِذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِنَّ قَالَ: لَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْطَلِقْنَ فَقَدْ بَايَعْتُكُنَّ». لا وَاللَّهِ مَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ قَطُّ، غَيْرَ أَنَّهُ بَايَعَهُنَّ بِالْكَلامِ، وَاللَّهِ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى النِّسَاءِ إِلا بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ، يَقُولُ لَهُنَّ إِذَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ: «قَدْ بَايَعْتُكُنَّ». كَلامًا. [راجع: ۲۷۱۳. أخرجه مسلم: ۱۸۶٦].

۵۲۸۸ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنان مسلمان، آنگاه که به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به مدینه) هجرت می‌کردند نظر به فرمودهٔ خدای تعالی، آن حضرت ایشان را امتحان می‌کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون زنان باایمان مهاجر، نزد شما آیند، آنان را بیازمایید. خدا به ایمان آنان داناتر است، پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید، دیگر ایشان را به سوی کافران باز نگردانید: نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن (مردان) بر این زنان حلال، و هرچه خرج (این زنان) کرده‌اند. به (شوهران) آنها بدهید، و بر شما گناهی نیست که ـ در صورتی که مَهرشان را به آنان بدهید ـ با ایشان ازدواج کنید، و به پیوندهای قبلی کافران متمسّک

نشـــوید (و پایبند نباشید) و آنچه را شما (برای زنـــان مرتد و فراری خود که بـــه کفّار پناهنده شده‌اند) خرج کرده‌اید (از کافران) مطالبه کنید، و آنها هم باید آنچه را خرج کرده‌اند (از شـــما) مطالبه کنند، این حکم خداســـت که میان شما داوری می‌کند و خدا دانای حکیم است.»
(سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰)

عایشـــه گفت: هر یک از زنان مســـلمان که به این شرط اقرار می‌کرد، به همین آزمایش اقرار می‌کرد (بیعت با دســـت دادن نبـــود) آنگاه که ایشـــان با زبان خـــود اقرار می‌کردند، رســـول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) به ایشان می‌گفت: «بروید، همانا با شـــما بیعت کردم.» نی، به خدا ســـوگند، که هرگز دست رسول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) با دست زنی تماس نکرده است، به جز اینکه با سخن با ایشان بیعت کرده است. و به خدا سوگند که رسول خدا (صلی‌الله علیه وســـلّم) از زنان بیعت نگرفته است، مگر آنچه را کـــه خداوند به وی ا مـــر کرده بود، آنگاه که ایشـــان بیعت می‌گرفت به آنها می‌گفت: «همانا با شمابیعت کردم» و آن را زبانی می‌گفت.

۲۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاؤُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۲۶-۲۲۷]. فَإِنْ فَاؤُوا: رَجَعُوا .

باب ـ ۲۱: فرمودهٔ خدای تعالی: «برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می‌خورند (ایلاء)

چهـــار ماه انتظار (و مهلت) اســـت پس اگر به آشتی باز آمدند خداوند آمرزندهٔ مهربان است. و اگـــر آهنـــگ طلاق کردنـــد، در حقیقت خدا شنوای داناســـت.» (ســـورهٔ بقره، آیات ۲۲٦ و ۲۲۷) اگـــر به آشـــتی باز آمدنـــد. یعنی: رجوع

کردند.[۱]

۵۲۸۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ، وَكَانَتِ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ، فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، آلَيْتَ شَهْرًا؟ فَقَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ». [راجع: ۳۷۸، أخرجه مسلم: ۴۱۱، بقطعة ليست في هذه الطريق].

۵۲۸۹ ـ از سلیمان، از حُمید طویل روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند یاد کرد که از زنان خود دوری جوید و در آن وقت پای آن حضرت مجروح شده بود. به مدت بیست‌ونه (روز) در بالاخانهٔ خود اقامت گزید و سپس فرود آمد. گفتند: یا رسول‌الله! به مدت یک ماه سوگند یاد کرده بودی؟ فرمود: «ماه، بیست‌ونه است.»

۵۲۹۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ فِي الْإِيلَاءِ الَّذِي سَمَّى اللَّهُ: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْأَجَلِ إِلَّا أَنْ يُمْسِكَ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يَعْزِمَ بِالطَّلَاقِ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

۵۲۹۰ ـ از لَیْث روایت است که نافع گفت: ابن عمر دربارهٔ ایلاء که خداوند (در قرآن) از آن یاد کرده می‌گوید: پس از انقضای مدت آن (که چهار ماه است) بر هیچ یکی روا نیست، مگر آنکه شوهر، زنش را به وجه پسندیده نگه دارد یا او را چنان‌که خدای عزَّوجَلَّ فرموده است طلاق دهد.

۵۲۹۱- وقال لي إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: إِذَا مَضَتْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ: يُوقَفُ حَتَّى يُطَلِّقَ، وَلَا يَقَعُ عَلَيْهِ الطَّلَاقُ حَتَّى يُطَلِّقَ. وَيُذْكَرُ ذَلِكَ عَنْ: عُثْمَانَ، وَعَلِيٍّ، وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، وَعَائِشَةَ، وَاثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ.

۵۲۹۱ ـ اسماعیل (به طریق مذاکره و محاوره) به من گفت: از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: آنگاه که چهار ماه بگذرد، شوهر بازداشت شود تا او را طلاق بدهد و طلاق بر زن واقع نمی‌شود تا شوهر او را طلاق ندهد.

و این (حکم) از عثمان و علی و ابودرداء و عایشه، و دوازده مرد از یاران پیامبر (صلی‌الله

۱- این آیه دربارهٔ «ایلاء» است. یعنی سوگند خوردن که به مدت چهار ماه با زن خود جماع نکند. اگر بیش از چهار ماه جماع کرد، حانث می‌شود و کفارهٔ سوگند بر وی لازم می‌شود و ایلاء ساقط می‌شود، و اگر چهار ماه بگذرد و با زن خود جماع کند بر وی چیزی لازم نیست. و اگر چهار ماه گذشت و با وی جماع نکرد یک طلاق بائم واقع می‌شود. و این به مذهب حنفی است. به مذهب شافعی پس از انقضای مدت شوهر مخیّر است که رجوع کند یا طلاق دهد. و بدون طلاق شوهر، زن مطلقه نمی‌شود و مدت ایلاء سه حیض است.

٢٢- باب: حُكْمِ الْمَفْقُودِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ

وَقَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: إِذَا فُقِدَ فِي الصَّفِّ عِنْدَ الْقِتَالِ تَرَبَّصُ امْرَأَتُهُ سَنَةً.

وَاشْتَرَى ابْنُ مَسْعُودٍ جَارِيَةً، وَالْتَمَسَ صَاحِبَهَا سَنَةً، فَلَمْ يَجِدْهُ، وَفُقِدَ، فَأَخَذَ يُعْطِي الدِّرْهَمَ وَالدِّرْهَمَيْنِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ عَنْ فُلَانٍ، فَإِنْ أَتَى فُلَانٌ فَلِي وَعَلَيَّ، وَقَالَ: هَكَذَا فَافْعَلُوا بِاللُّقَطَةِ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ فِي الأَسِيرِ يُعْلَمُ مَكَانُهُ: لا تَتَزَوَّجُ امْرَأَتُهُ، وَلا يُقْسَمُ مَالُهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ خَبَرُهُ فَسُنَّتُهُ سُنَّةُ الْمَفْقُودِ.

٥٢٩٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُئِلَ عَنْ ضَالَّةِ الْغَنَمِ، فَقَالَ: «خُذْهَا، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». وَسُئِلَ عَنْ ضَالَّةِ الإِبِلِ، فَغَضِبَ وَاحْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، وَقَالَ: «مَا لَكَ وَلَهَا، مَعَهَا الْحِذَاءُ وَالسِّقَاءُ، تَشْرَبُ الْمَاءَ، وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ، حَتَّى يَلْقَاهَا

علیه وسلّم) روایت شده است.[1]

باب ـ ۲۲: حکم در مورد خانواده و مال مردی که مفقود است.

و ابن مُسیَّب گفت: اگر کسی در صف جنگ مفقود شد، زن او یک سال انتظار بکشد (بعد ازدواج کند.)

و ابن مسعود، کنیزی خرید و به مدت یک سال در جست‌وجوی صاحب وی بود (که بهای او را بدهد) او را نیافت و گُم شد. وی به دادن یک درهم و دو درهم (به فقرا) شروع کرد و گفت: بارالها، این از جانب فلان (صدقه) باشد. پس اگر فلان بیاید (ثواب آن) بر من است و (پرداخت بهای کنیز به صاحب آن نیز) بر من است. ابن مسعود گفت: در مورد لُقْطه (مالی که در راه بیابید) نیز همچنین کنید (یک سال سراغ دهید.)

و ابن عباس نیز مانند آن گفته است.

و زُهری در مورد اسیری که (نزد دشمنان مسلمانان است) و جای آن معلوم است گفت: زنش ازدواج نکند و مالش تقسیم نشود، آنگاه که (خبر حیات و جای او) قطع شد، حالت وی، حالت مرد مفقود است.

۵۲۹۲ ـ از سُفیان، از یَحیَی بن سَعید، از یزید مَوْلَی الْمُنْبَعِث روایت است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد گوسفند گم‌شده سؤال شد. فرمود: «او را بگیر، همانا (اگر

[1] نظر امام ابوحنیفه که به مجرّد گذشتن چهار ماه، زن، طلاق می‌شود و نیازی به طلاق دادن شوهر نیست به استناد احادیثی است که نظر به تحقیق صاحب (تیسیرالقاری) قویتر از قول ابن عمر است. (ج ۵ ص ۱۴۴)

رَبُّهَا» . وَسُئِلَ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ، وَعَرِّفْهَا سَنَةً ، فَإِنْ جَاءَ مَنْ يَعْرِفُهَا ، وَإِلا فَاخْلِطْهَا بِمَالِكَ» .

قال سُفْيَانُ: فَلَقِيتُ رَبِيعَةَ بْنَ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ ، قال سُفْيَانُ: وَلَمْ أَحْفَظْ عَنْهُ شَيْئًا غَيْرَ هَذَا . فَقُلْتُ: أَرَأَيْتَ حَدِيثَ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ فِي أَمْرِ الضَّالَّةِ ، هُوَ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ؟ قال: نَعَمْ . قال يَحْيَى: وَيَقُولُ رَبِيعَةُ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ . قال سُفْيَانُ: فَلَقِيتُ رَبِيعَةَ فَقُلْتُ لَهُ . [راجع: ۹۱، أخرجه مسلم: ۱۷۲۲].

صاحبش پیدا نشد) برای تو است یا برای برادر تو است یا نصیب گرگ است.»

و از آن حضرت در مورد شتر گم‌شده سؤال شد. آن حضرت خشمگین شد و رخسار وی سرخ‌گون شد و فرمود: «تو را با شتر چه کار است؟ شتر از خود پای دارد و مَشک (شکم) دارد، آب می‌نوشد و برگ درخت می‌خورد تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند.»

و از آن حضرت درمورد لُقْطه (مال یافته شده در راه) سؤال شد. فرمود: «سربند و کیسهٔ آن را بشناسان و به مدت یک سال سراغ بده، اگر کسی بیاید که آن را بشناسد (نشانی دهد) آن را به وی مسترد کن، وگرنه با مال خود یکجا کن.»[1]

سُفیان گفت: رَبیعَة بن عبدالرحمن را ملاقات کردم و من از وی جز این حدیث چیزی به یاد ندارم. به او گفتم: آیا مرا از حدیث یزید بن مَوْلیِ‌المُنْبَعِث که در مورد گم‌شده، از زَیْد بن خالد روایت کرده، خبر می‌دهی؟ گفت: آری. یحیی گفته است: و رَبیعَه از یزید مَوْلی المُنْبِعث روایت می‌کرد که وی از زَید بن خالِد روایت کرده است.[2]

سُفیان گفت: ربیعه را ملاقات کردم و (این را) به او گفتم.

۱- یعنی همچنان که مال مفقود شده تا زمانی در ملکیت صاحب خود باقی است که مالک آن پیدا شود، باید نکاح زن کسی که مفقود است، تا زمانی که امید حیات شوهرش منقطع نشود، به حال خود باقی بماند.

۲- چون در حدیث مذکور، مولی‌المنبعث، خود از پیامبر روایت نکرده و تابعی است، اسناد دیگری آورده که وی از زید بن خالد صحابی است روایت کرده تا حدیث مذکور را کسی حدیث مُرسَل تصوّر نکند. «تیسیرالقاری»

٢٣- باب: الظِّهَارِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾ [المجادلة: ١-٤]

وَقَالَ لِي إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ: أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ شِهَابٍ عَنْ ظِهَارِ الْعَبْدِ، فَقَالَ: نَحْوَ ظِهَارِ الْحُرِّ، قَالَ مَالِكٌ: وَصِيَامُ الْعَبْدِ شَهْرَانِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُرِّ: ظِهَارُ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ، مِنَ الْحُرَّةِ وَالْأَمَةِ، سَوَاءٌ.

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: إِنْ ظَاهَرَ مِنْ أَمَتِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا الظِّهَارُ مِنَ النِّسَاءِ، وَفِي الْعَرَبِيَّةِ «لِمَا قَالُوا»: أَيْ فِيمَا قَالُوا: وَفِي بَعْضِ مَا قَالُوا، وَهَذَا أَوْلَى، لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْمُنْكَرِ وَقَوْلِ الزُّورِ.

باب ـ ٢٣: اَلظِّهَارِ «مانند پُشت مادرم هستی».

و فرمودهٔ خـدای تعالی: «خدا گفتار (زنی) را که دربارهٔ شـوهرش با تـو گفت‌وگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید، و خدا گفت‌وگوی شما را می‌شـنود، زیرا خدا شنوای بیناست. از میان شـما کسـانی که زنان خود را «ظهار» می‌کنند (و می‌گویند: پُشـت تو چون پُشـت مادر من اسـت) آنان مادرانشان نیستند. مادران آنها تنها کسانی هستند که ایشان را زاده‌اند، و قطعاً آنها سخن زشت و باطل می‌گویند ولی خدا مُسلَماً درگذرندهٔ آمرزنده است. و کسانی که زنانشان را ظَهار می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شـوند، برایشان (فرض) اسـت که پیش از آنکه بـا یکدیگر همخوابگی کننـد، بنده‌ای را آزاد گردانند این (حکمی) اسـت که به آن پند داده می‌شـوید و خدا به آنچـه انجام می‌دهید آگاه اسـت. آن کـس که (بـر آزاد کردن بنده) دسترسی ندارد باید پیش از تماس (با زن خود) دو ماه پیاپی روزه بدارد.»
(سورهٔ مجادله، آیات ١ ـ ٤)

و اسـماعیل به من گفت: مالک به من حدیث کرد کـه در مورد غلامی که ظَهـار کند از ابن شـهاب (زُهری) سؤال شـد، وی گفت: مانند ظَهار کردن مرد آزاد است. مالک گفت: و روزهٔ غلامی (که ظهار کند) دو ماه است.

و حَسَـن بن حُر گفت: اگر کسی کنیز خود را ظهار کند بر وی چیزی نیسـت، زیرا که ظَهار در مورد زنان (ازدواج‌کرده) اسـت. و در کلام عرب لفظ «لِمَا قَالُوا» «برای آنچه گفته‌اند»[1] (که

١- یعنی آیهٔ «وَالَّذِینَ یُظَهِرُونَ مِن نِسَائِهِم ثُمَّ یَعُوْدُون لِما قَالُوا» «کسانی که

در آیهٔ مذکور آمده است) به معنای «فِيْمَا قَالُوا» است، یعنی (در آنچه گفته‌اند) یعنی آنچه را گفته‌اند، نقض می‌کنند (و به زن خود رجوع می‌کنند) (پس این تعبیر و تفسیر) بهتر از آن است (که گفته‌اند که « لِمَا قالُوا» به معنای تکرار لفظ ظِهار است.) زیرا خداوند بر قول منکر و باطل راه نمی‌نماید.

٢٤- باب: الإِشَارَةِ فِي الطَّلاقِ وَالأُمُورِ

باب ـ ۲۴: اشارت در طلاق و سایر امور.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «لا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا». فَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ [راجع: ١٣٠٤].

ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند (مردم را) به ریختن اشک عذاب نمی‌کند ولی به این عذاب می‌کند.» و به زبان خود اشاره کرد (به نوحه، عذاب می‌کند.)[۱]

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: أَشَارَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ، أَيْ: «خُذِ النِّصْفَ» [راجع: ٤٥٧].

و کعب بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من اشاره کرد که: «نصف آن را بگیر» (یعنی از نصف قرض خود درگذر).[۲]

وَقَالَتْ أَسْمَاءُ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ فِي الْكُسُوفِ، فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ وَهِيَ تُصَلِّي، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا إِلَى الشَّمْسِ، فَقُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ نَعَمْ [راجع: ٨٦].

و اسماء گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام کسوف نماز گزارد. و من به عایشه گفتم: مردم را چه حالت است؟ در حالی که عایشه نماز می‌گزارد، با سر خود به سوی آسمان اشاره کرد. من گفتم: آیا نشانه‌ای است؟

وَقَالَ أَنَسٌ: أَوْمَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ [راجع: ٦٨٠].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَوْمَأَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ: «لا حَرَجَ» [راجع: ٨٤].

وَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الصَّيْدِ لِلْمُحْرِمِ: «آحَدٌ مِنْكُمْ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا، أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا». قَالُوا: لا، قال: «فَكُلُوا» [راجع: ١٨٢١].

زنانشان را ظِهار می‌کنند (به پُشت مادر تشبیه می‌کنند) سپس بازمی‌گردند در آنچه گفته‌اند.» یعنی در نَقْض آنچه گفته‌اند بازمی‌گردند و به زنان خود رجوع می‌کنند. در تیسیرالقاری گفته شده که غرض مؤلف (امام بخاری) رد سخن داوود ظاهری است (که می‌گوید «لِمَا قَالُوا») به معنای تکرار لفظ ظِهار است در حالی که چنین نیست زیرا تکرار لفظ ظِهار راه نمودن خداوند بر قول باطل و منکر تلقی می‌شود که نارواست.

۱- حدیث مذکور در مجلّد دوم، در کتاب «جنائز» باب گریستن نزد بیمار در شمارهٔ (۱۳۰۴) آمده است.

۲- این حدیث در مجلّد اول، در کتاب «نماز» باب «التقاضی و الملازمهفی‌المسجد» در شمارهٔ (۴۵۷) ذکر شده است.

به اشاره گفت: آری.[1]

و انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خویش به سوی ابوبکر اشاره کرد که (به امامت نماز) پیش شود.[2]

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خود اشاره کرد که «گناهی نیست»[3]

و ابوقَتاده گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد شکار کردن کسی که در حال احرام می‌باشد فرمود: «آیا یکی از شما (که در حال احرام هستید) به وی امر کرده بود یا به سوی شکار اشاره کرده بود؟» گفتند: نی. فرمود: «پس (گوشت شکار را) بخورید.»[4]

٥٢٩٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ، عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: طَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَعِيرِهِ، وَكَانَ كُلَّمَا أَتَى عَلَى الرُّكْنِ، أَشَارَ إِلَيْهِ وَكَبَّرَ، وَقَالَتْ زَيْنَبُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فُتِحَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَعَقَدَ تِسْعِينَ. [راجع: ١٦٠٧، أخرجه مسلم: ١٢٦٧، مختصراً باختلاف].

٥٢٩٣ ـ از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که بر شتر خود سوار بود طواف کرد، و هرگاه به رکن (حجرالاسود) می‌رسید به سوی آن اشاره می‌کرد و تکبیر می‌گفت.

و زینب (بنت جَحْش) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از دیوار یأجوج و مأجوج مثلِ همین گشوده شد.» و شصت و انگشت سبابه را (به شکل عدد ۹۰ حلقه کرد.)[5]

٥٢٩٤ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ، لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَسَأَلَ اللَّهَ خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ». وَقَالَ بِيَدِهِ، وَوَضَعَ أَنْمُلَتَهُ عَلَى بَطْنِ الْوُسْطَى وَالْخِنْصَرِ، قُلْنَا: يُزَهِّدُهَا. [راجع: ٩٣٥، أخرجه مسلم: ٨٥٢].

٥٢٩٤ ـ از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره گفت: ابوالقاسم(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در روز جمعه (لحظه‌ای از) زمانی

۱- حدیث مذکور در مجلّد اول در کتاب «کسوف»، باب «نماز زنان همراه مردان در نماز کسوف» قسمت حدیث شمارهٔ (۱۰۵۳) آمده است.

۲- حدیث مذکور در مجلّد دوم در کتاب «العمل فی الصلوة» در باب «مَن رَجع القهقری فی صلاته» حدیث (۱۲۰۵) آمده است.

۳- حدیث مذکور در مجلّد اول در کتاب «علم» باب «جواب دادن فتوا به اشارهٔ دست و سر» حدیث (۸۴) آمده است.

۴- حدیث مذکور در مجلّد دوم در کتاب «جزای شکار» باب «کسی که به سوی شکار اشاره نکند.» حدیث (۸۲۴) آمده است.

۵- حدیث مذکور در مجلّد چهارم، در کتاب «انبیاء» باب «قصهٔ یأجوج و مأجوج» حدیث (۳۳۴۶) آمده است.

است که مسلمانانی که به نماز ایستاده است از خدا نیکویی می‌طلبد، چون با آن زمان موافق افتد خداوند نیکویی را به وی ارزانی می‌کند.» آن حضرت سر انگشت (یک دست خویش را) در میان انگشت میانه و انگشت کوچک نهاد. ما گفتیم: به اندک بودن زمان آن اشاره می‌کند.

٥٢٩٥ - حدثنا الأُوَيسي: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ سَعْد، عَنْ شُعْبَةَ بنِ الحَجَّاج، عَنْ هِشَامِ بنِ زَيْد، عَنْ أنسِ بنِ مَالِك قال: عَدَا يَهُودِيٌّ في عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ عَلَى جَارِيَة، فَأَخَذَ أَوْضَاحًا كَانَتْ عَلَيْهَا، وَرَضَخَ رَأْسَهَا، فَأَتَى بِهَا أَهْلُهَا رَسُولَ اللَّه ﷺ وَهِيَ في آخِرِ رَمَقٍ وَقَدْ أُصْمِتَتْ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ قَتَلَكِ؟ فُلانٌ». لِغَيْرِ الَّذِي قَتَلَهَا، فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ لا، قال: فَقَالَ لِرَجُلٍ آخَرَ غَيْرِ الَّذِي قَتَلَهَا، فَأَشَارَتْ: أَنْ لا، فَقَالَ: «فَفُلانٌ» لِقَاتِلِهَا، فَأَشَارَتْ: أَنْ نَعَمْ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَرُضِخَ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

٥٢٩٥ ـ از شُعبة بن حَجّاج، از هِشام بن زید روایت است که اَنَس بن مالک گفت: در روزگار رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، مرد یهودی بر دختری حمله کرد، زیورات او را گرفت و سرِ او را شکست، خانواده‌اش او را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردند. وی در آخرین رمق حیات بود و خاموش گشته بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «تو را چه کسی کشته است؟ آیا فلان؟» آن حضرت از کسی نام گرفت که وی نشکسته بود. آن دختر به اشارهٔ سر گفت: نِی. آن حضرت از مردی دیگر نام گرفت، کسی که وی نشکسته بود، آن دختر به اشارهٔ سر گفت: نِی. آن حضرت فرمود: «آیا فلان کس؟» از قاتل وی نام گرفت. آن دختر به اشارهٔ سر گفت: آری. آن حضرت (به قصاص قاتل) امر کرد و سر آن (قاتل) در میان دو سنگ کوبیده شد.[1]

٥٢٩٦ - حَدَّثَنا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَار، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْفِتْنَةُ مِنْ هَا هُنَا». وَأَشَارَ إِلَى الْمَشْرِق. [راجع: ٣١٠٤، أخرجه مسلم: ٢٩٠٥].

٥٢٩٦ ـ از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت

۱- از این حدیث که در کتاب خصومات ذکر شده و در کتاب دیّات خواهد آمد، این قصاص بعد از اقرار یهودی صورت گرفته است. مسئلهٔ قصاص به وسیلهٔ غیر مُحدَّد (غیر آلات جارحهٔ آهنی) مورد اختلاف است، جمعی از تابعین مانند عمر بن عبدالعزیز و قتاده و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی و احمد و ابواسحاق و ابوثور و ابن منظر و جماعتی از ظاهریه، با استناد به این حدیث گفته‌اند که قاتل باید به همان وسیله کشته شود که مقتول را به قتل رسانیده است. و جمعی دیگر گویند که قصاص به قتل در صورتی جواز دارد که قتل توسط محدَّد مانند تیغ و خنجر صورت گرفته باشد و از این جماعت هستند. شعبی و نخعی و سُفیان ثوری، ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن به این قول تمسّک کرده‌اند. (تیسیرالقاری)

است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «فتنه از این‌جاست.» و به سوی مشرق اشاره کرد.

٥٢٩٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمْسَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَمْسَيْتَ، إِنَّ عَلَيْكَ نَهَارًا، ثُمَّ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ». فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فِي الثَّالِثَةِ، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، فَقَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ قَدْ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». [راجع: ١٩٤١، أخرجه مسلم: ١١٠١].

۵۲۹۷ ـ از اَبواسحاق شَیْبانی روایت است که عبدالله بن ابی اَوْفَی گفت: ما در سفری رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم، آنگاه که آفتاب غروب کرد، آن حضرت به مردی فرمود: «فرود آی و برایم سویق را با آب بیامیز.» گفت: یا رسول‌الله، بهتر است که تا شام صبر کنی. سپس فرمود: «فرود آی و سویق را بیامیز.» گفت: یا رسول‌الله بهتر است تا شام صبر کنی. هنوز روز تو به آخر نرسیده. سپس فرمود: «فرود آی و سویق را با آب بیامیز.» وی فرود آمد و سویق را برای آن حضرت با آب آمیخت و این بار سوم بود (که آن حضرت او را فرا خوانده بود.) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را نوشید. سپس با دست خویش به سوی مشرق اشاره کرد و فرمود: «آنگاه که دیدید شب از اینجا روی می‌آورد، همانا زمان افطار روزه‌دار است.»

٥٢٩٨ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ نِدَاءُ بِلَالٍ - أَوْ قَالَ أَذَانُهُ - مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّمَا يُنَادِي - أَوْ قَالَ يُؤَذِّنُ - لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ - كَأَنَّهُ يَعْنِي - الصُّبْحَ أَوِ الْفَجْرَ». وَأَظْهَرَ يَزِيدُ يَدَيْهِ، ثُمَّ مَدَّ إِحْدَاهُمَا مِنَ الْأُخْرَى. [راجع: ٦٢١، أخرجه مسلم: ١٠٩٣].

۵۲۹۸ ـ از یزید بن زُرَیع، از سلیمان تَیْمی، از ابو عثمان روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک شما را از خوردن سحری ندای بلال ـ یا اذان او ـ باز ندارد، همانا وی ندا می‌کند ـ یا اذان می‌گوید ـ تا کسی از شما را که تهجد می‌گزارد (برای اندکی استراحت به خوابگاه) برگرداند و چنان نیست که صبح یا فجر فرا رسیده است.»

و یزید (راوی این حدیث) دستهای خود را بلند کرد، سپس یک دست را از دست دیگر دراز کرد (تا چگونگی صبح صادق را که در عرض افق روشنی پدید می‌آید، بنماید.)

٥٢٩٩- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُنْفِقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ لَدُنْ ثَدْيَيْهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلَا يُنْفِقُ شَيْئًا إِلَّا مَادَّتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُجِنَّ بَنَانَهُ وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلَا يُرِيدُ يُنْفِقُ إِلَّا لَزِمَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَوْضِعَهَا، فَهُوَ يُوسِعُهَا فَلَا تَتَّسِعُ». وَيُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ إِلَى حَلْقِهِ. [راجع: ١٤٤٣، أخرجه مسلم: ١٠٢١].

۵۲۹۹ ـ از جعفر بن ربیعه، از عبدالرحمن بن هُرمُز از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مرد بخیل و بخشنده مثال دو مردی است که پیراهن آهنین پوشیده‌اند، که از سینه تا گردنشان را فرا گرفته است، ولی مرد بخشنده، هر آنچه را انفاق می‌کند، آن پیراهن بر جلد وی امتداد می‌یابد تا آنکه انگشتان پای وی را می‌پوشاند و از نظر پنهان می‌کند، ولی بخیل، آنگاه که بخواهد انفاق کند، هر حلقهٔ آهنین بر جای خود می‌چسبد و چون بخواهد آن را بگشاید، گشوده نمی‌تواند.» آن حضرت با انگشت به حلق خود اشاره کرد.

٢٥- باب: اللِّعَانِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [النور: ٦-٩].

فَإِذَا قَذَفَ الْأَخْرَسُ امْرَأَتَهُ، بِكِتَابَةٍ أَوْ إِشَارَةٍ أَوْ بِإِيمَاءٍ مَعْرُوفٍ، فَهُوَ كَالْمُتَكَلِّمِ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ أَجَازَ الْإِشَارَةَ فِي الْفَرَائِضِ، وَهُوَ قَوْلُ بَعْضِ أَهْلِ الْحِجَازِ وَأَهْلِ الْعِلْمِ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ [مريم: ٢٩].

وَقَالَ الضَّحَّاكُ: ﴿إِلَّا رَمْزًا﴾ [آل عمران: ٤١]. إِشَارَةً.

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: لَا حَدَّ وَلَا لِعَانَ، ثُمَّ زَعَمَ: أَنَّ

باب ـ ۲۵: لِعان[1]

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند، و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند

۱- لِعان، مشتق از لعن است، و لَعن به معنی راندن است و در شرع عبارت از گواهی مؤکّد با سوگند از جانب شوهر و زن، به این گونه که گواهی شوهر، مؤکّد با لعن خداوند بر من، و گواهی زن، مؤکّد با خشم خداوند باشد و طریق آن این است که قاضی از شوهر آغاز نماید و شوهر چهار بار بگوید که گواهی می‌دهم به خدا که در نسبت دادن زنا به این زن صادقم و بار پنجم بگوید که اگر در نسبت دادن زنا به این زن دروغ بگویم، لعنت خدا بر من باشد. سپس زن چهار بار بگوید که: گواهی می‌دهم به خدا که این مرد در نسبت دادن زنا به من دروغگو است. و بار پنجم بگوید: اگر شوهر در نسبت زنا به من صادق باشد خشم خدا بر من باد.

الطَّلاقَ بكتاب أوْ إشَارَة أوْ إيمَاء جَائزٌ ، وَلَيْسَ بَيْنَ الطَّلاق وَالْقَذْف فَرْقٌ . فَإنْ قَالَ: الْقَذْفُ لا يَكُونُ إلا بكَلام ، قيلَ لَهُ: كَذَلكَ الطَّلاقُ لا يَجُوزُ إلا بكَلام ، وَإلا بَطَلَ الطَّلاقُ وَالْقَذْفُ ، وكَذَلكَ الْعتقُ ، وكَذَلكَ الأصَمُّ يُلاعنُ .

وَقَالَ الشَّعْبيُّ وَقَتَادَةُ: إذَا قَالَ أنْت طَالقٌ ، فَأشَارَ بأصَابعه ، تَبينُ منْهُ بإشَارَته .

وَقَالَ إبْرَاهيمُ: الأخْرَسُ إذَا كَتَبَ الطَّلاقَ بيَده لَزمَهُ .

وَقَالَ حَمَّادٌ: الأخْرَسُ وَالأصَمُّ إنْ قَالَ برَأسه ، جَازَ .

که او قطعاً از راستگویان است. و (گواهی در دفعهٔ) پنجم این است که (شوهر بگوید:) لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از (زن) کیفر ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است. و (گواهی) پنجم آنکه خشم خدا بر او باد اگر شوهرش از راستگویان باشد.

(سورهٔ نور، آیات ٦ ـ ٩)

اگر مردی گُنگ زن خود را به وسیلهٔ نوشتن یا اشاره یا ایمای معروف به زنا متهم کند، وی در حکم کسی است که سخن می‌گوید، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اشاره را در فرایض روا داشته است و این قول اهل حجاز (امام مالک) و سایر علمای (غیر مالکیه) است. و خدای تعالی فرموده است: «(مریم) به سوی (عیسی) اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است سخن بگوییم؟»

(سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۹)

و ضَحاک گفت: «جز به اشاره.»

(سورهٔ مریم، آیهٔ ٤١)

و بعضی مردم گفته‌اند که: (در اشارهٔ گنگ حَد (مجازات) و لِعان به میان نمی‌آید و سپس می‌گویند که طلاق به وسیلهٔ نوشتن و اشاره و ایما رواست، در حالی که میان طلاق و قَذف* باطل می‌شود و همچنین است عِتْق (آزاد کردن برده) (در حالی که به آزاد کردن بنده توسط گنگ قایل‌اند.) پس چنان است که گُنگ و کَر می‌توان لِعان کند.

و شَعبی و قَتاده گفته‌اند: اگر کسی (که گُنگ و

لال نیست) به زن خود بگوید: تو طلاق هستی. و با انگشتان خود (به عدد طلاق) اشاره کرد، به همان اشاره طلاق باین می‌شود.

و ابراهیم (نخعی) گفت: اگر اَخْرَس (کَر و گُنگ) با دست خود طلاق را بنویسد، طلاق لازم می‌شود.

و حَمّاد گفت: اگر گُنگ و کَر به شارۀ سر بگوید، یعنی هر یک‌شان که به شارۀ سر خود (طلاق) بگوید رواست.[1]

۵۳۰۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الأَنْصَارِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ». قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «بَنُو النَّجَّارِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ بَنُو سَاعِدَةَ». ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَقَبَضَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ بَسَطَهُنَّ كَالرَّامِي بِيَدِهِ، ثُمَّ قال: «وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ». [أخرجه مسلم: ۲۵۱۱].

۵۳۰۰ ـ از لَیث روایت است که یحیی بن سعید انصاری گفته است و از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بهترین خانواده‌های انصار خبر ندهم؟» گفتند: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «بنو نجّار، سپس آنانی که ایشان را پیوسته‌اند که بنو عبدالاشهل‌اند (از نسل) بنو حارث بن خزرج، سپس آنانی که ایشان را پیوسته‌اند (از نسل) بنو ساعده.»

سپس آن حضرت به اشارۀ دست گفت، انگشتان دست خود را بست و سپس انگشتها را بگشود، بسان کسانی که چیزی را با دست بیفکند.

سپس فرمود: «در همۀ خانواده‌های انصار نیکویی است.»

۵۳۰۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ أَبُو حَازِمٍ: سَمِعْتُهُ مِنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ، صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَذِهِ مِنْ هَذِهِ، أَوْ: كَهَاتَيْنِ». وَقَرَنَ بَيْنَ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى. [راجع: ۴۹۳۶، أخرجه مسلم: ۲۹۵۰].

۵۳۰۱ ـ از سُفیان روایت است که ابوحازم گفت: از سَهل بن سَعد ساعِدی، صحابی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که

۱- مراد از بعضی مردم، کنایه از ابوحنیفه و یاران وی است. (تیسیرالقاری)

گفت: «برانگیخته شدم، (در حالی که فاصلهٔ میان من و (ظهور) قیامت مانند این و این است یا مانند اینهاست.» و آن حضرت میان انگشت سَبّابه و میانه را به هم پیوست (یعنی کوتاهی زمان)

٥٣٠٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». يَعْنِي: ثَلاثِينَ، ثُمَّ قَالَ: «وَهَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». يَعْنِي تِسْعًا وَعِشْرِينَ، يَقُولُ: مَرَّةً ثَلاثِينَ، وَمَرَّةً تِسْعًا وَعِشْرِينَ. [راجع: ١٩٠٠، أخرجه مسلم: ١٠٨٠].

٥٣٠٢ ـ از جَبَلَة بن سُحَیْم روایت است که گفت: از ابن عمر شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ماه، چنین است و چنین است و چنین است.» یعنی سی روز است. سپس فرمود: «و چنین است و چنین است.» یعنی: بیست‌ونه روز است.
آن حضرت (با اشارهٔ دست) باری سی روز و باری بیست‌ونه روز می‌فرمود.

٥٣٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: وَأَشَارَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ: «الإِيمَانُ هَا هُنَا - مَرَّتَيْنِ - أَلا وَإِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ - حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ - رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». [راجع: ٣٣٠٢، أخرجه مسلم: ٥١، بدون ذكر «مرتين»].

٥٣٠٣ ـ از قَیس، از ابومسعود روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خویش به سوی یَمَن (شرق) اشاره کرد که «ایمان اینجاست، ـ دو بار فرمود ـ و آگاه باشید که قساوت و سنگدلی در میان درشت‌آوازان (شتربانان) است، جایی که دو شاخ دو جانب سر شیطان ظاهر می‌شود، (قبایل) رَبِیْعَه و مُضَر.»

٥٣٠٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَهْلٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا». وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا. [انظر: ٦٠٠٥].

٥٣٠٤ ـ از ابوحازم، از سَهل روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من و کسی که از یتیم سرپرستی می‌کند در بهشت این چنین هستیم.» و آن حضرت به انگشت سَبّابه و میانهٔ خویش اشاره کرد و میان آن دو انگشت را گشود. (یعنی باهم نزدیکیم).

٢٦- باب: إِذَا عَرَّضَ بِنَفْيِ الْوَلَدِ

باب ـ ۲۶: اگر (شوهر) به کنایه بگوید که این فرزند از من نیست.

۵۳۰۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلَامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ». قال: نَعَمْ، قال: «مَا أَلْوَانُهَا». قال: حُمْرٌ، قال: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ». قال: نَعَمْ، قال: «فَأَنَّى ذَلِكَ». قال: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قال: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». [انظر: ۶۸۴۷، ۷۳۱۴، أخرجه مسلم: ۱۵۰۰].

۵۳۰۵ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیّب روایت است که ابوهریره گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! پسری سیاه برایم زاده شده است. آن حضرت فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: آری. فرمود: «رنگ آنها چگونه است؟» گفت: سرخ‌گونه‌اند. فرمود: «آیا در میان آنها خاکی‌رنگ نیست؟» گفت: هست. فرمود: «این رنگ مخالف از کجا پدیدار شده است.» گفت: شاید از نسلها پدید آمده است. فرمود: «شاید این پسر تو از نسلها پدید آمده باشد.»

۲۷- باب: إِحْلَافِ الْمُلَاعِنِ

۵۳۰۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصَارِ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَأَحْلَفَهُمَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا. [راجع: ۴۷۴۸، أخرجه مسلم: ۱۴۹۴].

باب ـ ۲۷: سوگند دادن مرد و زنی که لِعان می‌کنند.

۵۳۰۶ ـ از جُوَیرِیَه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنه) گفت: مردی از انصار به زن خود نسبت زنا داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنها را سوگند داد. سپس میان آنها به جدایی (طلاق) حکم کرد.

۲۸- باب: يَبْدَأُ الرَّجُلُ بِالتَّلَاعُنِ

۵۳۰۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَجَاءَ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ. [راجع: ۲۶۷۱].

باب ـ ۲۸: مرد به لِعان آغاز می‌کند.

۵۳۰۷ ـ از هِشام بن حَسّان، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: هِلال بن‌اُمیّه زن خود را به زنا نسبت داد. وی آمد و شهادت داد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو است. آیا یکی از شما توبه‌کننده (از دروغ) است؟» سپس زن برخاست و شهادت لِعان داد.

۲۹- باب: اللِّعَانِ، وَمَنْ طَلَّقَ بَعْدَ اللِّعَانِ

۵۳۰۸ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عُوَيْمِرًا الْعَجْلَانِيَّ جَاءَ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَاصِمُ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ سَلْ لِي يَا عَاصِمُ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَاصِمٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصِمٍ مَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَجَعَ عَاصِمٌ إِلَى أَهْلِهِ جَاءَهُ عُوَيْمِرٌ، فَقَالَ: يَا عَاصِمُ، مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ عَاصِمٌ لِعُوَيْمِرٍ: لَمْ تَأْتِنِي بِخَيْرٍ، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْأَلَةَ الَّتِي سَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَقَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا، فَأَقْبَلَ عُوَيْمِرٌ حَتَّى جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَطَ النَّاسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ رَجُلًا وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَدْ أُنْزِلَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ فَاذْهَبْ، فَأْتِ بِهَا». قَالَ سَهْلٌ: فَتَلَاعَنَا وَأَنَا مَعَ النَّاسِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ تَلَاعُنِهِمَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلَاثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَتْ سُنَّةَ الْمُتَلَاعِنَيْنِ. [راجع: ۴۲۳، أخرجه مسلم: ۱۴۹۲].

باب ـ ۲۹: لِعان و کسی که بعد از لِعان طلاق داد.

۵۳۰۸ ـ از ابن شهاب روایت است که سَهل بن سَعد ساعِدی او را خبر داده است که: عُوَیْمِر عَجْلانی نزد عاصِم بن عَدِی انصاری آمد و به او گفت: ای عاصم، چه می‌گویی در مورد کسی که مردی را با زن خود (در حال زنا) می‌یابد، اگر او را بکشد، شما او را می‌کشید، یا چه کند؟

ای عاصِم، در این مورد برایم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کن. عاصم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این مسایل را ناخوشایند خواند و آن را عیب دانست، تا آنکه آنچه عاصِم از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود بر وی گران آمد. آنگاه که عاصِم به خانهٔ خود برگشت، عُوَیمِر آمد و به او گفت: ای عاصم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو چه گفت؟ عاصِم به عُوَیمِر گفت: مرا نیکویی نیاوردی، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از این مسئله که از وی پرسیدم ناخوش آمد، عویمِر گفت: به خدا سوگند که از آن دستبردار نیستم تا از آن حضرت سؤال کنم. عویمر راهی شد تا آنکه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان مردم آمد و گفت: یا رسول‌الله! چه حکم می‌کنی در مورد کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند اگر او را بکشد شما او را (به قصاص مقتول) می‌کشید، یا چه کار کند؟

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا

دربارهٔ تو و زنِ تو (حکم) نازل شده است. برو و او را بیاور.»
سهل گفت: در حالی که من با مردم نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم آنها (مراحل) لِعان را انجام دادند و آنگاه که از لِعان یکدیگر فارغ شدند و عویمر گفت: یا رسول‌الله، اگر این زن را نزد خود نگه دارم پس بر وی دروغ گفته باشم.
عویمِر او را سه طلاق داد، پیش از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را (به طلاق) امر کرده باشد.
ابن شهاب گفت: پس طلاق برای لِعان‌کنندگان سنّت گردید.

۳۰- باب :

التَّلاعُنِ فِي الْمَسْجِدِ

باب ـ ۳۰: لِعان کردن در مسجد.

۵۳۰۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنِ الْمُلاعَنَةِ ، وَعَنِ السُّنَّةِ فِيهَا ، عَنْ حَدِيثِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ، أَخِي بَنِي سَاعِدَةَ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ مَا ذُكِرَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ أَمْرِ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «قَدْ قَضَى اللَّهُ فِيكَ وَفِي امْرَأَتِكَ» . قال : فَتَلاعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنَا شَاهِدٌ ، فَلَمَّا فَرَغَا قال : كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا ، فَطَلَّقَهَا ثَلاثًا ، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ فَرَغَا مِنَ التَّلاعُنِ ، فَفَارَقَهَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ ذَاكَ تَفْرِيقٌ بَيْنَ كُلِّ مُتَلاعِنَيْنِ .

قال ابْنُ جُرَيْجٍ : قال ابْنُ شِهَابٍ : فَكَانَتِ السُّنَّةُ بَعْدَهُمَا أَنْ يُفَرَّقَ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ . وَكَانَتْ حَامِلاً ، وَكَانَ

۵۳۰۹ ـ از ابن جُریج روایت است که گفت: ابن شهاب مرا از ملاعنه و سنّت آن در رابطه به حدیث سَهل بن سعد، برادر بنی ساعده خبر داد که: مردی از انصار نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، چه می‌فرمایی دربارهٔ کسی که مردی را (در حال زنا) با زن خود می‌بیند؟ آیا او را بکشد، یا چه کار کند؟ خداوند در مورد وی آنچه در قرآن دربارهٔ مرد و زن لِعان‌کننده یاد شده نازل کرد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند در مورد تو و زن حکم کرد.»
سهل می‌گوید: آن زن و مرد در مسجد ملاعنت کردند، در حالی که من حاضر بودم، آنگاه که از آن فارغ شدند آن مرد گفت: اگر آن زن را

ابْنُهَا يُدْعَى لأُمِّهِ .

قال : ثُمَّ جَرَتِ السُّنَّةُ في ميرَاثِهَا أَنَّهَا تَرِثُهُ وَيَرِثُ مِنْهَا مَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ .

قال ابْنُ جُرَيْجٍ : عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِديِّ في هَذَا الْحَديثِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْمَرَ قَصِيراً ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَلا أُرَاهَا إِلا قَدْ صَدَقَتْ وَكَذَبَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْوَدَ أَعْيَنَ ، ذَا أَلْيَتَيْنِ ، فَلا أُرَاهُ إِلا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا » . فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى الْمَكْرُوهِ مِنْ ذَلِكَ . [راجع: ٤٢٣، أخرجه مسلم: ١٤٩٢، قصة بلا آخره]

نگه دارم بر وی دروغ گفته باشم. وی او را سه طلاق داد پیش از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را فرموده باشد، و آن هنگامی بود که از لِعان کردن فارغ شده بودند. وی در نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زن خود را طلاق داد و همین امر باعث شد که لعان کردن میان لعان‌کنندگان جدایی (طلاق) را بار آورد. ابن جُریج گفت که ابن شهاب گفته است: پس از قضیهٔ لِعان آن دو نفر، سنّت شد که میان زن و شوهر جدایی (طلاق) صورت گیرد. و آن زن حامله بود و پسری که از وی زاده شد به نام مادر خود خوانده می‌شد.

ابن شهاب گفت: سپس در میراث آن زن سنّتی به میان آمد که آن زن از آن پسر میراث می‌برد و آن پسر از آن زن میراث می‌برد، آنچه را خداوند فرض کرده است که پسر از مادر میراث بگیرد.

ابن جُریج، از ابن شَهاب، از سهل بن سعد ساعدی در این حدیث روایت کرده است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر آن زن (از این حمل) کودکی سرخ‌گون، کوتاه، مانند وَحَرَه (کِرم) زایید، گمان نمی‌کنم جز آنکه آن زن راست گفته است، و مرد بر وی دروغ بسته است، و اگر کودکی سیاه‌فام گشاده چشم کلان سُرین زایید، گمان نمی‌کنم مگر آنکه مرد بر وی راست گفته است.» وی کودکی بر هیأت زشت زایید (که نمودار زنا بود.)

٣١- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: « لَوْ كُنْتُ رَاجِماً بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ »

باب ـ ۳۱: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «اگر بدون شاهد سنگسار می‌کردم.»

۵۳۱۰- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ ذُكِرَ التَّلاعُنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا الأَمْرِ إِلا لِقَوْلِي، فَذَهَبَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ، وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرًّا قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبْطَ الشَّعَرِ، وَكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ أَنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أَهْلِهِ خَدْلاً آدَمَ كَثِيرَ اللَّحْمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اللَّهُمَّ بَيِّنْ». فَجَاءَتْ شَبِيهًا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَهُ، فَلاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا.

قال رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، رَجَمْتُ هَذِهِ». فَقَالَ: لا، تِلْكَ امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ فِي الإِسْلامِ السُّوءَ.

قال أَبُو صَالِحٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: خَدِلاً. [انظر: ۵۳۱۶، ۶۸۵۵، ۶۸۵۶، ۷۲۳۸، أخرجه مسلم: ۱۴۷۹].

۵۳۱۰ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از قاسم بن محمد روایت است که ابن عباس گفت: لِعان کردن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شد، چنان‌که عاصِم بن عَدِی در این باره سخنی گفت و گذشت. مردی از قومِ عاصِم نزد وی آمد و شکایت کرد که مردی را با زن خود (در حال زنا) دیده است. عاصِم گفت: من مبتلای این کار نشدم مگر سخنی که (در موردِ لِعان) گفته بودم. عاصم آن مرد را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برد، و آن حضرت را از آنچه بر زن آن مرد رفته بود، آگاه گردانید، وی (شوهر آن زن) مردی زردگون، لاغراندام و فروهشته موی بود و آن مردی که بر وی ادعا کرده بود که او را با زن خود دیده است مردی درشت ساق، گندم‌گون و فربه بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بارالها، حقیقت را بنمای.» آن زن، کودکی شبیه مردی که شوهر وی گفته بود با زن خود دیده است زایید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان آن زن و شوهر ملاعنت کرد. مردی در آن مجلس به ابن عباس گفت: وی همان زنی است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) درباره‌اش فرمود: «اگر کسی را بدون شاهد سنگسار می‌کردم، همین زن را سنگسار می‌کردم.»

ابن شهاب گفت: نی. وی زنی دیگر بود که در میان مسلمانان به بدکارگی شهرت یافته بود.

ابوصالح و عبدالله بن یوسف گفته‌اند: مردی که او با زن خود متهم کرده بود ضخیم‌ساق و گندم‌گون بود (این دو نفر لفظ فربه را روایت نکرده‌اند.»

۳۲- باب: صَدَاقِ الْمُلاعَنَةِ

۵۳۱۱ - حَدَّثَني عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ: رَجُلٌ قَذَفَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ: فَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَني الْعَجْلانِ، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، فَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». فَأَبَيَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا. قَالَ أَيُّوبُ: فَقَالَ لي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: إِنَّ في الْحَدِيثِ شَيْئًا لا أَرَاكَ تُحَدِّثُهُ؟ قَالَ: قَالَ الرَّجُلُ: مَالي؟ قَالَ: قِيلَ: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَقَدْ دَخَلْتَ بِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَهُوَ أَبْعَدُ مِنْكَ». [انظر: ۵۳۱۲، ۵۳۴۹، ۵۳۵۰، أخرجه مسلم: ۱۴۹۳].

باب ـ ۳۲: مَهر زنی که لِعان می‌شود.

۵۳۱۱ ـ از اَیّوب روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: به ابن عمر گفتم: مردی که به زن خود نسبت زنا می‌دهد (حکم آن چیست؟) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان دو کس از قبیلهٔ بنی عَجْلان به جدایی (طلاق) حکم کرد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما درغگو هستید، آیا یکی از شما (از گناه خود) توبه‌کار هستید؟» آنها از اقرار (به دروغ) ابا ورزیدند. سپس فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟» آنها از اقرار ابا ورزیدند. سپس فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟» آنها ابا ورزیدند. سپس آن حضرت میانشان جدایی آورد. اَیّوب گفت که عَمرو بن دینار به من گفت: همانا در این حدیث چیزی (مطلبی) است که نمی‌بینم تو آن را به من بگویی؟ (آن را از من پنهان می‌داری). و می گفت: آن مردی که زن خود را به زنا متهم کرده بود، گفت: مال مرا (مَهری را که به وی داده‌ام) بدهد. به آن مرد گفته شد: «تو را مالی نیست اگر راست گفته‌ای، بر وی دخول کرده‌ای (در بدل مَهر به حقّ خود رسیده‌ای) و اگر دروغ گفته‌ای، از آن مال به دور افتادی.»

۳۳- باب: قَوْلِ الإِمَامِ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ «إِنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ»

باب ـ ۳۳: گفتهٔ امام برای زن و شوهری که لعان می‌کنند.

«همانا یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کار هستید؟»

۵۳۱۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ

۵۳۱۲ ـ از سُفیان روایت است که عَمرو گفت:

عَمْرٌو: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ عَنْ حَدِيثِ الْمُتَلاعِنَيْنِ فَقَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قال: مَالِي؟ قال: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ».

قال سُفْيَانُ: حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو. وَقَالَ أَيُّوبُ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قال: قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ: رَجُلٌ لاعَنَ امْرَأَتَهُ، فَقَالَ بِإِصْبَعَيْهِ - وَفَرَّقَ سُفْيَانُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ، السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى - فَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَنِي الْعَجْلانِ، وَقَالَ: «اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ». ثَلاثَ مَرَّاتٍ.

قال سُفْيَانُ: حَفِظْتُهُ مِنْ عَمْرٍو وَأَيُّوبَ كَمَا أَخْبَرْتُكَ. [راجع: ۵۳۱۱، أخرجه مسلم: ۱۴۹۳].

از سعید بن جبیر شنیدم که گفت: دربارهٔ زن و شوهری که لِعان می‌کنند از ابن عمر پرسیدم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای لعان‌کنندگان فرمود: «سروکار شما با خداست، یکی از شما دروغگو هستید و تو را راهی بر این زن نیست.»

آن مرد گفت: مال من. آن حضرت فرمود: «تو را مالی نیست اگر راست گفته‌ای، آن مال در بدل آنچه که از جماع با وی بهره‌مند گشته‌ای، اگر دروغ گفته‌ای، آن مال از تو به دور است.»

سُفیان گفته است: از سعید بن جُبَیر شنیده‌ام که می‌گفت: به ابن عمر گفتم: مردی زن خود را لعان می‌کند (حکم آن چیست) ابن عمر با اشارهٔ انگشت گفت: سُفیان (راوی حدیث اشارهٔ ابن عمر را چنین نمودار کرد) دو انگشت سَبّابه و میانه را از هم جدا کرد، ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان زن و شوهر از قبیلهٔ بنی عَجْلان جدایی آورد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا از (دروغ خود به نزد خدا) توبه‌کار هستید؟» و این عبارت را سه بار تکرار کرد. سُفیان گفته است: من این را از عَمرو و ایّوب حفظ کرده‌ام چنانکه تو را خبر دادم.

۳۴- باب: التَّفْرِيقِ بَيْنَ الْمُتَلاعِنَيْنِ

۵۳۱۳ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَّقَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ قَذَفَهَا، وَأَحْلَفَهُمَا. [راجع: ۴۷۴۸، أخرجه مسلم: ۱۴۹۴].

باب ـ ۳۴: جدایی میان لعان‌کنندگان.

۵۳۱۳ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) میان مرد و زنی که شوهرش او را به زنا نسبت داده بود، جدایی

آورد و هر دو را سوگند (لعان) داد.

٥٣١٤ – حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا. [راجع: ٤٧٤٨، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

٥٣١٤ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمـر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) میان مرد و زنی از انصار لِعان کرد و میانشان جدایی آورد.

٣٥- باب: يَلْحَقُ الْوَلَدُ بِالْمُلاعِنَةِ

باب ـ ٣۵: پیوستن فرزند (به مادر) در ملاعنه.

٥٣١٥ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ قَالَ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لاعَنَ بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَتِهِ، فَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ. [راجع: ٤٧٤٨، أخرجه مسلم: ١٤٩٤].

٥٣١٥ ـ از مالک، از نافع روایت اسـت که ابن عُمر گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) میـان مرد و زنش لعان کرد، و فرزند را به مادر داد.[1]

٣٦- باب: قَوْلِ الإِمَامِ: اللَّهُمَّ بَيِّنْ

باب ـ ٣۶: فرمودهٔ امام: بارالها، (حق را) آشکار کن.

٥٣١٦ – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: ذُكِرَ الْمُتَلاعِنَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ فِي ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَذَكَرَ لَهُ أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، فَقَالَ عَاصِمٌ: مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا الأَمْرِ إِلا لِقَوْلِي، فَذَهَبَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي وَجَدَ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ، وَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرًّا قَلِيلَ اللَّحْمِ سَبِطَ الشَّعَرِ، وَكَانَ الَّذِي وَجَدَ عِنْدَ أَهْلِهِ آدَمَ خَدْلاً كَثِيرَ اللَّحْمِ، جَعْدًا قَطَطًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ بَيِّنْ». فَوَضَعَتْ شَبِيهًا بِالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أَنَّهُ وَجَدَ عِنْدَهَا، فَلاعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا. فَقَالَ رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ: هِيَ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ رَجَمْتُ أَحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ لَرَجَمْتُ هَذِهِ». فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا، تِلْكَ

٥٣١٦ ـ از عبدالرحمـن بن قاسـم، از قاسـم بن محمد، روایت اسـت کـه ابن عباس گفت: موضـوع لِعان کردن زن و شـوهری نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) یاد شد، عاصِم بن عَدی در این باره سـخنی گفت و سـپس برگشـت. مردی از قوم عاصم نزدش آمد و گفت که وی با زن خود مردی را (در حال زنا) دیده اسـت. عاصم گفت: من مبتلای این نشدم مگر سخنی

[1]- از این حدیث سه حکم شرعی استخراج شده است: اول: مشروعیت لعان، دوم: جدایی میان زن و مرد. در مورد اینکه، جدایی میان آنها در نفس لعان است یا به حکم حاکم. امام مالک و شافعی آن را در نفس لعان می‌دانند و امام ابوحنیفه و صاحبان وی و ثوری، جدایی را به حکم حاکم می‌دانند. سوم الحاق فرزند به‌مادر، در صورتی که شوهر بگوید که فرزند از من نیست که در این مورد میان ائمهٔ اربعه اختلافی نیست. اما در مورد زمان آن اختلاف است که آیا نفی ولد، در وقت ولادت است یا بعد از ولادت. ابوحنیفه در مورد نفی ولد زمانی تعیین نکرده است. ابویوسف و محمد آن را چهل روز گفته‌اند، شافعی می‌گوید: که باید فی‌الفور نفی کند. در غیر آن اعتبار ندارد. (تیسیرالقاری)

امْرَأَةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ السُّوءَ فِي الإِسْلامِ . [راجع: ٥٣١٠، أخرجه مسلم: ١٤٩٧].

(کـه دربارهٔ لعان) گفتـه‌ام. عاصم آن مرد را به حضور رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و آن حضـرت را آگاه گردانید از آنچه بر سـر زن وی رفته بود.

وی (شـوهر آن زن) مردی زردگـون، لاغر و فروهشـته موی بـود. و آن کسـی را که با زن خود دیده بود، مردی گندم‌گون، سـاق‌پُر، فربه و مرغوله موی بود.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بارالها (حق را) آشکار کن.»

آن زن فرزنـدی زاییـد که با مردی که شـوهر وی او را با زن خود دیده بود شـباهت داشت. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) میان آنها لعان را اجرا کرد.

مردی در آن مجلس بـه ابن عباس گفت: وی همان زنی اسـت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) درباره‌اش فرموده است: «اگر کسی را بدون شـاهد سنگسـار می‌کـردم همین زن را سنگسـار می‌کردم.» ابن عباس گفت: نی. وی زنی دیگر بود. با آنکه مسلمان بود به بدکارگی شهرت داشت.

٣٧- باب : إِذَا طَلَّقَهَا ثَلاثًا ، ثُمَّ تَزَوَّجَتْ بَعْدَ الْعِدَّةِ زَوْجًا غَيْرَهُ ، فَلَمْ يَمَسَّهَا .

باب ـ ۳۷: اگر کسی زن خود را سه طلاق دهد و آن زن پس از انقضای عدّت با مردی دیگر ازدواج کند و آن مرد با وی مساس (جماع) نکند.

٥٣١٧ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا : أَنَّ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيَّ تَزَوَّجَ

۵۳۱۷ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفـت: رِفاعَه قُرَظی با زنی ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد، آن زن شوهری دیگر گرفت، سپس نزد پیامبر (صلی‌الله

امْرَأَةً ثُمَّ طَلَّقَهَا ، فَتَزَوَّجَتْ آخَرَ ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَتْ لَهُ أَنَّهُ لا يَأْتِيهَا ، وَأَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلا مِثْلُ هُدْبَةٍ ، فَقَالَ : « لا ، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ » . [راجع: ۲٦۳۹، أخرجه مسلم: ۱٤۳۳، مطولاً باختلاف] .

علیه وسلّم) آمد و گفت: که شوهرش نزدش نمی‌آید و (آلتش) همچون رشتهٔ جامه است. آن حضرت فرمود: «نی، با شوهر اول نمی‌توانی نکاح کنی. تا آنکه شهد این شوهر را بچشی و او شهد تو را نچشد.»

۳۸- باب : ﴿وَاللائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ﴾

قال مُجَاهِدٌ : إِنْ لَمْ تَعْلَمُوا يَحِضْنَ أَوْ لا يَحِضْنَ ، وَاللائِي قَعَدْنَ عَنِ الْمَحِيضِ ، وَاللائِي لَمْ يَحِضْنَ : ﴿فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ﴾ [الطلاق: ٤] .

باب ـ ۳۸:[1] «و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید.»

مجاهد گفت: «اگر شک دارید» یعنی اگر نمی‌دانید که حیض می‌شوند یا نمی‌شوند، و زنانی که از حیض شدن بازمانده‌اند و زنانی که حیض نمی‌شوند: «عدّت ایشان سه ماه است.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ٤)

۳۹- باب : ﴿وَأُولاتُ الأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾

۵۳۱۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ الأَعْرَجِ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَسْلَمَ ، يُقَالُ لَهَا سُبَيْعَةُ ، كَانَتْ تَحْتَ زَوْجِهَا ، تُوُفِّيَ عَنْهَا وَهِيَ حُبْلَى ، فَخَطَبَهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكَكٍ ، فَأَبَتْ أَنْ تَنْكِحَهُ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا يَصْلُحُ أَنْ تَنْكِحِيهِ حَتَّى تَعْتَدِّي آخِرَ الأَجَلَيْنِ ، فَمَكُثَتْ قَرِيبًا مِنْ عَشْرِ لَيَالٍ ، ثُمَّ جَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « انْكِحِي » . [راجع: ٤٩٠٩، أخرجه مسلم: ۱٤۸۵، باختلاف] .

باب ـ ۳۹: «و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۴)

۵۳۱۸ ـ از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که مادرش اُم‌سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنی از قبیلهٔ اَسلَم که سُبَیْعه نامیده می‌شد، شوهرش وفات کرد و سُبَیْعه حامله بود. ابوسنابل بن بَعْکَک از وی خواستگاری کرد، وی نپذیرفت که با وی نکاح کند. آن حضرت فرموده بود: «صلاح نیست که با وی نکاح کنی تا آنکه یکی از دو مدت سپری شود.»[2]
سُبَیعه (پس از وضع حمل) نزدیک ده روز انتظار کشید، سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت فرمود: «با وی نکاح

۱- در بعضی نسخ بخاری باب ۳۸ ـ به نام «کتاب العدّه» آمده است.
۲- یعنی وضع حمل یا انتظار چهار ماه.

کن.»

٥٣١٩- حَدَّثَنَا يَحيى بنُ بُكَيرٍ، عَنِ اللَّيثِ، عَن يَزِيدَ: أَنَّ ابنَ شِهَابٍ كَتَبَ إِلَيهِ: أَنَّ عُبَيدَاللَّه بنَ عَبدِاللَّه أَخبَرَهُ، عَن أَبِيه: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى ابنِ الأَرقَمِ: أَن يَسأَلَ سُبَيعَةَ الأَسلَمِيَّةَ: كَيفَ أَفتَاهَا النَّبِيُّ ﷺ؟ فَقَالَت: أَفتَانِي إِذَا وَضَعتُ أَن أَنكِحَ. [راجع: ٣٩٩١، أخرجه مسلم: ١٤٨٤، مطولاً].

۵۳۱۹ ـ از یزید روایت است که گفت: ابن شهاب به وی نوشت که عبیدالله بن عبدالله، از پدر خود (ابن عمر) به من خبر داده که ابن عمر به ابن ارقم نوشته بود که از سُبَیعه اَسْلَمی بپرسد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در موردش چه فتوا داده است؟ سبیعه گفته بود: آن حضرت به من فتوا داد که آنگاه که وضع حمل کردی نکاح کن.

٥٣٢٠- حَدَّثَنَا يَحيى بنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَن هِشَامِ ابنِ عُروَةَ، عَن أَبِيه، عَنِ المِسوَرِ بنِ مَخرَمَةَ: أَنَّ سُبَيعَةَ الأَسلَمِيَّةَ نُفِسَت بَعدَ وَفَاةِ زَوجِهَا بِلَيَالٍ، فَجَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَاستَأذَنَتهُ أَن تَنكِحَ، فَأَذِنَ لَهَا، فَنَكَحَت.

۵۳۲۰ ـ از مالِک، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که مِسْوَر بن مخرمه گفت: سُبَیعه اَسْلَمِی چند شب پس از مرگ شوهر خود زایید. وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و اجازه خواست که ازدواج کند، آن حضرت به وی اجازه داد که ازدواج کند.

٤٠- بَابُ: قَولِ اللَّه تَعَالَى: ﴿وَالمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾. [البقرة: ٢٢٨].

باب ـ ۴۰: فرمودهٔ خدای تعالی.

«و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۸)

وَقَالَ إِبرَاهِيمُ: فِيمَن تَزَوَّجَ فِي العِدَّةِ، فَحَاضَت عِندَهُ ثَلَاثَ حِيَضٍ: بَانَت مِنَ الأَوَّلِ، وَلَا تَحتَسِبُ بِه لِمَن بَعدَهُ.

وَقَالَ الزُّهرِيُّ: تَحتَسِبُ. وَهَذَا أَحَبُّ إِلَى سُفيَانَ، يَعنِي قَولَ الزُّهرِيِّ.

وَقَالَ مَعمَرٌ: يُقَالُ: أَقرَأَتِ المَرأَةُ إِذَا دَنَا حَيضُهَا، وَأَقرَأَت إِذَا دَنَا طُهرُهَا، وَيُقَالُ: مَا قَرَأَت بِسَلًى قَطُّ، إِذَا لَم تَجمَع وَلَدًا فِي بَطنِهَا.

و ابراهیم در مورد زنی که در دوران عدّت ازدواج کند و سه حیض را پس از نکاح نزد شوهر دوم بگذراند، گفته است که شوهر اول باین می‌شود. و (در صورت طلاق دادن شوهر دوم) این حیضها حساب نمی‌شود. و زُهری گفته است که این حیضها حساب می‌شود و این نزد سُفیان محبوبتر است، یعنی قول زُهری.

و مَعْمَر گفت: گفته می‌شود برای زن: «اَقْرَأَت» آنگاه که حیض وی نزدیک شود. و گفته

٤١- باب: قِصَّةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ

وَقَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ [الطلاق: ١].

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ٦-٧].

می‌شود: «اَقْـرَأَت» آنگاه که پاکـی او نزدیک شود[1] و گفته شود: «ما قَرَأَتْ بِسَلیً قَطُّ» زمانی که فرزندی در شکم وی جمع نشود.[2]

باب ـ ۴۱: قصهٔ فاطمه بنت قَیْس.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای پیامبر، چون زنان را طلاق گویید در (زمان‌بندی) عِدّهٔ آنان طلاقشان گویید، و حساب آن عدّه را نگه دارید و از خدا پروردگارتان بترسـید. آنان را از خانه‌هایشـان بیرون مکنید، و بیرون نروند مگر آنکه مرتکب کار زشت آشکاری شده باشند. این است احکام الهی و هر کس از مقررات خدا (پای) فراتر نهد قطعاً به خودش ستم کرده است. نمی‌دانم، شاید خدا پس از این پیش‌آمدی پدید آورد.» (سورهٔ طلاق، آیهٔ ۱)

«همانجـا که (خود) سـکونت داریـد، به قدر اسـتطاعت خویش آنـان را جـای دهید و به آنان زیان نرسـانید تا بر آنها تنگ گیرید و اگر حامله‌اند خرجشـان را بدهید تـا وضع حمل کننـد. و اگر برای شـما (بچه) شـیر می‌دهند مزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید، و اگر کارتان (در این مورد) به دشـواری کشید (زن) دیگری بچه را شـیر بدهد. بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هرکه روزی او تنگ باشد باید از

۱- کلمهٔ قَرْأ (اَقْرَأ) به هر دو معنای حیض و طُهر (پاکی) استعمال می‌شود.

۲- در اینجا به معنی ضم و جمع آمده است. در مورد کلمهٔ «قَرْأ» که «ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» در آیه آمده، علما اختلاف کرده‌اند، جمعی آن را به معنای حیض دانسته‌اند که از آن جمله‌اند امام ابوحنیفه و اصحاب وی و گروهی آن را طُهر (پاکی از حیض) دانسته‌اند که عبارتند از امام مالک و شافعی و امام احمد. (تیسیرالقاری)

آنچــه خدا به او داده خرج کند. خدا هیچ کس را جز به (قدر) آنچه به او داده اســت، تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشــواری آسانی فراهم می‌کند.» (سورهٔ طلاق، آیات ٦ و ٧)

٥٣٢١، ٥٣٢٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَهُمَا يَذْكُرَانِ: أَنَّ يَحْيَى بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ طَلَّقَ بِنْتَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَكَمِ، فَانْتَقَلَهَا عَبْدُالرَّحْمَنِ، فَأَرْسَلَتْ عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ: اتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْهَا إِلَى بَيْتِهَا. قَالَ مَرْوَانُ - فِي حَدِيثِ سُلَيْمَانَ - إِنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْحَكَمِ غَلَبَنِي. وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَوَمَا بَلَغَكِ شَأْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ؟ قَالَتْ: لا يَضُرُّكَ أَنْ لا تَذْكُرَ حَدِيثَ فَاطِمَةَ. فَقَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: إِنْ كَانَ بِكِ شَرٌّ، فَحَسْبُكِ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ مِنَ الشَّرِّ. [انظر: ٥٣٢٣ خ، ٥٣٢٤ خ، ٥٣٢٥ خ، ٥٣٢٦ خ، ٥٣٢٧ خ، ٥٣٢٨ خ، أخرجه مسلم: ١٤٨١، وهو مختصراً في الطلاق: ٥٤].

٥٣٢١ ـ ٥٣٢٢ ـ از مالــک، از یحییٰ‌بن ســعید روایت است که از قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار شنیده است که می‌گفتند: یحییٰ‌بن سعید بن عاص، دختر عبدالرحمــن بن حَکَم (برادر مروان بن حَکَم) را طلاق داد. عبدالرحمن دختر خود را به خانهٔ خود آورد. عایشــه ام‌المؤمنین کســی را نزد مروان بن حَکَم فرســتاد و او (از جانــب معاویه) امیر مدینه بود (و پیغام داد): از خدا بترس و آن زن را به خانه‌اش بازگردان.

مَروان در حدیثی که ســلیمان روایت کرده (به پاسخ عایشه) گفت: همانا عبدالرحمن بن حَکَم ســخن مرا نپذیرفته است. قاسم بن محمد (در روایت خود) گفت: مروان (در پاســخ عایشه) گفــت: آیــا حالت فاطمــه بنت قیــس (که در خانهٔ شــوهر خود عدّت نکشید) به تو نرسیده است؟![1]

عایشــه گفت: حدیث فاطمــه را اگر یاد نکنی زیانی به تو نمی‌رسد.[2]

مروان گفت: اگر این کار نزد تو بد اســت پس تو را ســبب ناخوشی میان زن و شوهر در کار بد، بسنده است.[3]

٥٣٢٣، ٥٣٢٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا لِفَاطِمَةَ، أَلا تَتَّقِي اللَّهَ، يَعْنِي فِي قَوْلِهَا: لا سُكْنَى وَلا نَفَقَةَ. [راجع: ٥٣٢١، ٥٣٢٢، أخرجه مسلم: ١٤٨١، مطولاً باختلاف. ولفظه في الطلاق: ٥٤].

٥٣٢٣ ـ ٥٣٢٤ ـ از شُــعبه، از عبدالرحمــن بن قاســم، از پدرش روایت اســت که عایشه گفــت: چه حال اســت فاطمه را، آیــا از خدا

١- فاطمه بنت قیس مطلقهٔ ثلاثه بود که حقّ نفقه و مسکن در خانهٔ شوهر نداشت.

٢- یعنی این مناقشه به نفع تو نیست.

٣- یعنی حالت فاطمه بنت قیس مشابه حالت دختر عبدالرحمن است.

نمی‌ترسد؟

یعنی در این گفته‌اش: حقّ مسکن و نفقه. (بر مُطَلَّقه ثلاثه از جانب شوهر)

٥٣٢٥، ٥٣٢٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاس: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن الْقَاسم، عَنْ أبيه: قال عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْر لعَائشَةَ: أَلَمْ تَرَيْ إِلَى فُلَانَةَ بِنْت الْحَكَم، طَلَّقَهَا زَوْجُهَا الْبَتَّةَ فَخَرَجَتْ؟ فَقَالَتْ: بئْسَ مَا صَنَعَتْ، قال: أَلَمْ تَسْمَعِي في قَوْل فَاطمَةَ؟ قَالَتْ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ لَهَا خَيْرٌ في ذكْر هَذَا الْحَديث.

وَزَادَ ابْنُ أبي الزِّنَاد، عَنْ هشَام، عَنْ أبيه: عَابَتْ عَائشَةُ أَشَدَّ الْعَيْب، وَقَالَتْ: إنَّ فَاطمَةَ كَانَتْ في مَكَان وَحْش، فَخِيفَ عَلَى نَاحيَتهَا، فَلذَلكَ أَرْخَصَ لَهَا النَّبيُّ ﷺ. [راجع: ٥٣٢١، ٥٣٢٢، أخرجه مسلم: ١٤٨١، مختصراً بنحوه. وهو في الطلاق: ٥٤، بدون ((عابت ... فلذلك أرخص))].

٥٣٢٥ ـ ٥٣٢٦ ـ از سُفیان، از عبدالرحمن بن قاسِم از پدرش روایت است که گفت: عُروَة بن زُبَیر به عایشه گفت: آیا حالت فلانه (فاطمه دختر حکم را نمی‌بینی که شوهرش او را طلاق باین داده و او از خانهٔ شوهر بیرون رفت. عایشه گفت: کار بدی کرده است.

عُروه گفت: آیا سخن فاطمه را نشنیده‌ای (که گفت: مُطَلَّقَهٔ ثلاثه را مسکن و نفقه بر شوهر نیست.) عایشه گفت: در ذکر این حدیث (که صحت ندارد) برایش نیکویی نیست.

ابن اَبی‌الزِّناد از هِشام روایت کرده که پدرِ هشام گفته است: عایشه، فاطمه را سخت نکوهش کرد و گفت: فاطمه در جای وحشتناکی می‌زیست و در معرض خطر بود، و به همین سبب بود که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی اجازه داد (تا به خانهٔ ابن اُمِّ مکتوم عدّتش را بگذراند.)[۱]

٤٢- باب: الْمُطَلَّقَة إذَا خُشيَ عَلَيْهَا في مَسْكَنِ زَوْجِهَا:

أَنْ يُقْتَحَمَ عَلَيْهَا، أَوْ تَبْذُوَ عَلَى أَهْله بفَاحشَة.

باب ـ ۴۲: اگر بر زن طلاق داده شده در زیستن در خانهٔ شوهر، ترس این باشد که بر وی هجوم برده شود و یا به خانواده‌اش دشنام و ناسزا گفته شود.

٥٣٢٧، ٥٣٢٨ - وحَدَّثَني حِبَّانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْج، عَنِ ابْن شهَاب، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ عَائشَةَ أَنْكَرَتْ ذَلكَ عَلَى فَاطمَةَ. [راجع: ٥٣٢١، ٥٣٢٢، أخرجه مسلم: ١٤٨١، مطولاً، وهو في الطلاق: ٥٤].

٥٣٢٧ ـ ٥٣٢٨ ـ از ابن جُرَیج، از ابن شهاب روایت است که عُروه گفت: عایشه این موضوع را (که مُطَلَّقه ثلاثه حقّ نفقه و مسکن بر شوهر

۱- فاطمه نزد پیامبرآمد و گفت که: شوهرش او را دو بار طلاق داده و می‌ترسد که کسی در خانه‌اش بر وی هجوم آورد. آن حضرت به وی اجازه داد که به خانهٔ پدر و مادرش برود. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

ندارد) بر فاطمه انکار کرده است.

٤٣- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:
﴿وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ﴾ [البقرة: ٢٢٨]. مِنَ الْحَيْضِ وَالْحَبَلِ.

٥٣٢٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ يَنْفِرَ، إِذَا صَفِيَّةُ عَلَى بَابِ خِبَائِهَا كَئِيبَةً، فَقَالَ لَهَا: «عَقْرَى حَلْقَى، إِنَّكِ لَحَابِسَتُنَا، أَكُنْتِ أَفَضْتِ يَوْمَ النَّحْرِ». قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «فَانْفِرِي إِذًا». [راجع: ٢٩٤، أخرجه مسلم: ١٢١١].

باب ـ ۴۳: فرمودهٔ خدای تعالی.
«و برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رَحِم آنان آفریده پوشیده دارند.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۷)

۵۳۲۹ ـ از ابراهیم از اَسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفته: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلم) خواست، پس از طواف وداع از مکه بازگردد، صَفیّه همسر خود را دید که بر آستانهٔ خیمهٔ خویش اندوهگین ایستاده است. آن حضرت به وی فرمود: «عَقْرَی حَلْقَی[1] همانا ما را در مکه ماندگار ساختی، آیا در روز نحر طواف افاضه کرده‌ای.» گفت: آری. آن حضرت فرمود: «پس راهی شوید.»

٤٤- باب:
﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾ [البقرة: ٢٢٨]
فِي الْعِدَّةِ، وَكَيْفَ يُرَاجِعُ الْمَرْأَةَ إِذَا طَلَّقَهَا وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ.

٥٣٣٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: زَوَّجَ مَعْقِلٌ أُخْتَهُ، فَطَلَّقَهَا تَطْلِيقَةً. [راجع: ٤٥٢٩].

٥٣٣١- وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ: أَنَّ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ كَانَتْ أُخْتُهُ تَحْتَ رَجُلٍ، فَطَلَّقَهَا ثُمَّ خَلَّى عَنْهَا،

باب ـ ۴۴: «و شوهرانشان به بازآوردن ایشان در حبالهٔ خود سزاوارترند» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۸)
یعنی تا زمانی که در عدّت باشند و چگونه شوهر به زن مراجعت کند اگر او را یک یا دو طلاق داده باشد.

۵۳۳۰ ـ از یُونس روایت است که حَسن گفت: مَعْقِل، خواهر خود را به نکاح کسی درآورد و شوهرش او را یک طلاق داد.

۵۳۳۱ ـ از قَتاده روایت است که حسن (بصری) گفت: خواهر مَعْقِل بن یَسار در نکاح مردی

[1] ـ عَقْرَی حَلْقَی، اصطلاح عتاب‌آمیز است.

حَتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُهَا ، ثُمَّ خَطَبَهَا ، فَحَمِيَ مَعْقِلٌ مِنْ ذَلِكَ أَنَفًا ، فَقَالَ : خَلَّى عَنْهَا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهَا ، ثُمَّ يَخْطُبُهَا ، فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ . [البقرة: ۲۳۲] . إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْهِ ، فَتَرَكَ الْحَمِيَّةَ وَاسْتَقَادَ لِأَمْرِ اللَّهِ . [راجع: ۴۵۲۹] .

بود، شوهرش او را طلاق داد و سپس از وی دوری گزید تا آنکه عِدّتش پایان یافت، سپس از وی خواستگاری کرد. مَعْقِل از روی ننگ و غیرت از این کار ممانعت کرد و گفت: از وی دوری گزید در حالی که بر وی قدرت داشت و سپس خواستگاری می‌کند. وی بین آن مرد و خواهر خود مانع شد. پس خداوند این آیه را نازل کرد.

«و چون زنان را طلاق گفتید، و عِدّهٔ خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسران (سابق) خود چنان که به خوبی با یکدیگر تراضی نمایند، جلوگیری مکنید. هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، به این (دستورها) پند داده می‌شود (مراعات) این امر برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۲)

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مَعْقِل را فرا خواند و آیه را بر وی روی خشم و قهر را کنار گذاشت و به اجرای امر الهی گردن نهاد.[1]

۵۳۳۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا طَلَّقَ امْرَأَةً لَهُ وَهِيَ حَائِضٌ تَطْلِيقَةً وَاحِدَةً ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ رضيَ اللهُ عَنهُمَا أَنْ يُرَاجِعَهَا ثُمَّ يُمْسِكَهَا حَتَّى تَطْهُرَ ، ثُمَّ تَحِيضَ عِنْدَهُ حَيْضَةً أُخْرَى ، ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تَطْهُرَ مِنْ حَيْضِهَا ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا حِينَ تَطْهُرُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُجَامِعَهَا : «فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ» .

وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا سُئِلَ عَنْ ذَلِكَ قَالَ لِأَحَدِهِمْ : إِنْ كُنْتَ طَلَّقْتَهَا ثَلَاثًا ، فَقَدْ حَرُمَتْ عَلَيْكَ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَكَ .

۵۳۳۲ ـ از قُتَیبه، از لَیث روایت است که نافع پسر عُمَر بن خطّاب (رضی‌الله عنه) زن خود را که در حالت حیض بود، یک طلاق داد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) امر کرد که به زن خود رجوع کند، سپس نزد خود نگه دارد تا آنکه از حیض پاک شود، سپس نزد وی باشد

۱- آن مرد، زن خود را طلاق رجعی داده بود ولی به وی رجوع نکرد تا عدّه‌اش پایان یافت و بینونت صُغری حاصل شد. در بینونت صغری، شوهر حق رجوع به زن را ندارد مگر آنکه زن راضی گردد که با وی نکاح مجدد نماید. ولی اگر شوهر قبل از اتمام عدّه یا پس از آن، زن را طلاق سوم بدهد بینونت کبری حاصل می‌شود که در آن صورت تا زن به نکاح شوهری دیگر نرسد به نکاح شوهر اولش درآمده نمی‌تواند.

وَزَادَ فِيهِ غَيْرُهُ، عَنِ اللَّيْثِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَوْ طَلَّقْتَ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَنِي بِهَذَا. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

تا حیض دیگر بیند، سپس به وی مهلت دهد تا از حیض پاک شود، آنگاه اگر خواست که او را طلاق دهد، هنگام پاک شدن از حیض و پیش از اینکه با وی جماع کند، او را باید طلاق بدهد. (چنانکه فرمود:)

این همان عدّتی است که خداوند طلاق دادن زنان را امر کرده است.» و چون عبدالله (بن عمر) در این مورد سؤال می‌شد، وی به هر یک از ایشان می‌گفت: اگر زن را سه طلاق دادی به تحقیق که او را بر خود حرام کردی تا آنکه او را شوهری غیر از تو نکاح کند و در این مورد غیر از (قُتَیبه) روایت کرده است از نافع که ابن عمر گفت: اگر او را یک طلاق یا دو طلاق می‌دادم بهتر بود زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا به همین امر کرده است.

٤٥- باب: مُرَاجَعَةِ الْحَائِضِ

٥٣٣٣ - حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ جُبَيْرٍ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ: طَلَّقَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَسَأَلَ عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُ أَنْ يُرَاجِعَهَا، ثُمَّ يُطَلِّقَ مِنْ قُبُلِ عِدَّتِهَا، قُلْتُ: فَتَعْتَدُّ بِتِلْكَ التَّطْلِيقَةِ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ. [راجع: ٤٩٠٨، أخرجه مسلم: ١٤٧١].

باب ـ ۴۵: مراجعت به زنی که طلاق داده شده و در حالت حیض است.

۵۳۳۳ ـ از محمد بن سیرین، از یونس بن جُبَیر روایت است که گفت: از ابن عمر سؤال کردم. وی گفت: ابن عمر زن خود را که در حالت حیض بود، طلاق داد. عمر در این مورد از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «به وی امر کن به زن خود مراجعت کند و سپس او را پیش از به سر رسیدن عدّت طلاق بگوید.»

من به ابن عمر گفتم: آیا این طلاق (در حالت حیض) طلاق حساب می‌شود؟ گفت: «چه می‌پنداری اگر کسی عاجز آید و عمل جاهلانه انجام دهد.» (یعنی حساب می‌شود).

٤٦- باب: تُحِدُّ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لا أَرَى أَنْ تَقْرَبَ الصَّبِيَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا الطِّيبَ، لأَنَّ عَلَيْهَا الْعِدَّةَ.

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ: عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الثَّلاثَةَ.

٥٣٣٤- قَالَتْ زَيْنَبُ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ أَبُوهَا أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ، فَدَعَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ بِطِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ، خَلُوقٌ أَوْ غَيْرُهُ، فَدَهَنَتْ مِنْهُ جَارِيَةً ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦، بذكر المنبر].

٥٣٣٥- قَالَتْ زَيْنَبُ: فَدَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ حِينَ تُوُفِّيَ أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ١٢٨٢، أخرجه مسلم: ١٤٨٧].

باب ـ ۴۶: سوگواری زن برای مرگ شوهر چهار ماه و ده روز است.

و زُهری گفت: بر دختر (صغیره) که شوهرش بمیرد، استعمال خوشبویی را لازم نمی‌دانم زیرا بر وی عدّت است.[۱]

از حُمَید بن نافع روایت است که زَینب بنت ابی سلمه او را از این احادیث سه‌گانه خبر داده است:

٥٣٣٤ ـ زینب گفت: نزد اُمِّ حبیبه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و آن هنگامی بود که پدرش ابوسفیان بن حرب مرده بود، اُمِّ حبیبه خوشبویی زردگون طلبید، از نوع خَلُوق یا غیر آن. وی از آن خوشبویی بر دختری مالید، سپس از آن بر رخسار خود مالید، سپس گفت: به خدا سوگند که مرا به خوشبویی نیازی نیست به‌جز آنکه از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود:

«بر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه شب سوگواری کند، به‌جز بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

٥٣٣٥ ـ زینب گفت: نزد زینب بنت جَحْش رفتم، آنگاه که برادرش مرده بود، خوشبویی طلبید و از آن بر خود مالید، سپس گفت: آگاه باشید که مرا به خوشبویی نیازی نیست، به‌جز آنکه از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «بر زنی که به خدا و روز

۱- در مورد دختر صغیره که شوهرش مرده است، در استعمال خوشبویی و ترک زینت وی اختلاف است. نزد امام ابوحنیفه بر وی ترک زینت واجب نیست، نزد ائمهٔ سه‌گانه واجب است.

آخرت ایمان دارد روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه شب سوگواری کند، به‌جز بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

٥٣٣٦- قَالَتْ زَيْنَبُ: وَسَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ تَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَتِي تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَقَدِ اشْتَكَتْ عَيْنَهَا، أَفَتَكْحُلُهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا». مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ: «لا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، وَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ». [انظر: ٥٣٣٨، ٥٧٠٦، اخرجه مسلم: ١٤٨٨].

٥٣٣٦ ـ زینب گفت: و از اُمّ‌سَلَمه شنیدم که می‌گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! شوهر دخترم وفات کرده و چشمان دخترم درد می‌کند آیا بر چشمان وی سُرمه بکشم؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نی» دو بار یا سه بار فرمود. و هر بار که می‌فرمود: «نی» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «همانا میعاد (ترک زینت) چهار ماه و ده روز است. و هر یک از شما در دوران جاهلیت بر سر یک سال، بَعْرَه (شکل شتر) می‌انداخت.»

٥٣٣٧- قَالَ حُمَيْدٌ: فَقُلْتُ لِزَيْنَبَ: وَمَا تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: كَانَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، دَخَلَتْ حِفْشًا، وَلَبِسَتْ شَرَّ ثِيَابِهَا، وَلَمْ تَمَسَّ طِيبًا حَتَّى تَمُرَّ بِهَا سَنَةٌ، ثُمَّ تُؤْتَى بِدَابَّةٍ، حِمَارٍ أَوْ شَاةٍ أَوْ طَائِرٍ، فَتَفْتَضُّ بِهِ، فَقَلَّمَا تَفْتَضُّ بِشَيْءٍ إِلا مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطَى بَعَرَةً، فَتَرْمِي، ثُمَّ تُرَاجِعُ بَعْدُ مَا شَاءَتْ مِنْ طِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ.

سُئِلَ مَالِكٌ مَا تَفْتَضُّ بِهِ؟ قَالَ: تَمْسَحُ بِهِ جِلْدَهَا.

[أخرجه مسلم: ١٤٨٩].

٥٣٣٧ ـ به زینب گفتم: معنای آن چیست که: هر یک از شما در دوران جاهلیت بر سر یک سال در جامهٔ خود پشکل می‌انداخت؟

زینب گفت: اگر زنی، شوهرش می‌مُرد، به خانهٔ کوچک مختصری وارد شده و کهنه‌ترین و ژنده‌ترین لباس می‌پوشید و خوشبویی بر خود نمی‌مالید تا آنکه یک سال بر وی می‌گذشت، سپس برای وی حیوانی، خری، گوسفندی یا مرغی آورده می‌شد و او خود را به آن می‌مالید و حیوانی که خود را به آن مالیده بود به ندرت زنده می‌ماند مگر آنکه می‌مُرد، سپس وی از آن خانهٔ کوچک بیرون می‌آمد، و پشکلی که به وی داده شده بود، دور می‌انداخت، پس از آن وی به هر چه می‌خواست، مانند خوشبویی و غیره رجوع می‌کرد.

مالک (راوی حدیث) پرسید که: چه را (به آن

حیـوان) می‌مالید؟ گفت: جلد خـود را به آن می‌مالید.

٤٧- باب: الْكُحْلِ لِلْحَادَّةِ

٥٣٣٨ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهَا: أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ، فَقَالَ: «لا تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ، فَلا حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ». [راجع: ٥٣٣٦، أخرجه مسلم: ١٤٨٨]

باب ـ ۴۷: استعمال سرمه برای زنی که در عدّت است.

٥٣٣٨ ـ از شُـعْبَه، از حُمَید بن نافع، از زَیْنَب بنت اُمِّ سَـلَمَه روایت اسـت که مادرش گفت: زنی که شـوهرش مرده بـود و از عارضهٔ درد چشـم وی نگران بودند (اقاربش) نزد رسـول خـدا (صلـی‌الله علیه وسـلّم) آمدنـد و از آن حضرت اسـتعمال سُرمه را اجازه خواستند. آن حضرت فرمود: «سـرمه نکند، هر یک از شما (در دوران جاهلیـت) در بدتریـن خانهٔ پلاس خود یا بدترین خانهٔ خود به سر می‌برد و چون یک سال می‌گذراند و سگی از آنجا می‌گذشت، پشکلی به سوی سگ می‌انداخت. پس (زنی که در عدّت است) سرمه نکند تا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد.»

٥٣٣٩ - وَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ تُحَدِّثُ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ، إِلا عَلَى زَوْجِهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦ بزيادة، وهو كذا في الطلاق: ٥٩ و٦٢].

٥٣٣٩ ـ (حُمَیـد بن نافـع) می‌گوید: از زینب بنت اُمِّ سَـلَمه شـنیدم که از امِّ حبیبه (همسـر آن حضرت) روایت می‌کرد که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر زنی مسلمان که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیسـت که بیش از سـه روز سـوگواری نماید مگر بر (مرگ) شوهرش، که چهار ماه و ده روز است.»

٥٣٤٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرٌ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ عَلْقَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ: قَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: نُهِينَا أَنْ نُحِدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثٍ إِلا بِزَوْجٍ. [راجع: ٣٠٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه مطولاً في الطلاق: ٦٦].

٥٣٤٠ ـ از سَلَمة بن عَلْقَمه، از محمد بن سیرین روایت اسـت که اُمِّ عَطیّه گفت: منع شدیم که بیش از سه روز سوگواری کنیم، مگر بر (مرگ) شوهر.

٤٨- باب :
القُسطِ للحَادَّةِ عِنْدَ الطُّهْرِ

٥٣٤١ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْوَهَّاب : حَدَّثَنَا حَمَّادُ ابْنُ زَيْد ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّت فَوْقَ ثَلاث إلا عَلَى زَوْج ، أَرْبَعَةَ أَشْهُر وَعَشْرًا ، وَلا نَكْتَحِلَ ، وَلا نَطَّيَّبَ ، وَلا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إلا ثَوْبَ عَصْب ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ ، إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا ، فِي نُبْذَة مِنْ كُسْتِ أَظْفَار ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، مختصراً . وهو في الطلاق: ٦٦، بدون " وكنا"].

باب ـ ۴۸ ـ استعمال خوشبویی قُسْط پس از پاکی از حَیْض.

۵۳۴۱ ـ از اَیّوب، از حَفْصَه روایت است که اُمّ عطیّه گفت: منع شـدیم که بر مرگ کسی بیش از سه روز سوگواری کنیم، مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است، و همچنان، سرمه نکنیم و خوشبویی استعمال نکنیم و جامهٔ رنگین نپوشیم به‌جز جامهٔ عَصْب (یمنی) ولی به ما اجازه داده شد که در زمان پاکی، یعنی آنگاه که زنی از حیض خود غسل می‌کند، قطعه‌ای از کُسْت اَظْفار (نوعی خوشبویی) استعمال کند. و ما از همراهی جنازه‌ها منع شدیم.

٤٩- باب : تَلْبَسُ الحَادَّةُ ثِيَابَ العَصْبِ

٥٣٤٢ - حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْن : حَدَّثَنَا عَبْدُالسَّلامِ بْنُ حَرْب ، عَنْ هِشَام ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَحِلُّ لامْرَأَة تُؤْمِنُ بِاللَّه وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُحِدَّ فَوْقَ ثَلاث إلا عَلَى زَوْج ، فَإِنَّهَا لا تَكْتَحِلُ وَلا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إلا ثَوْبَ عَصْب » . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق و نفسه في الطلاق : ٦٦] .

٥٣٤٣ - وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَتْنَا حَفْصَةُ : حَدَّثَتْنِي أُمُّ عَطِيَّةَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ : وَلا تَمَسَّ طِيبًا ، إِلا أَدْنَى طُهْرِهَا إِذَا طَهُرَتْ نُبْذَةً مِنْ قُسْط وَأَظْفَار . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه : الْقُسْطُ وَالْكُسْتُ مِثْلُ الْكَافُورِ وَالْقَافُورِ . نُبْذَةٌ : قِطْعَةٌ . [راجع: ٣١٣، أخرجه مسلم: ٩٣٨، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وأخرجه مطولاً في الطلاق: ٦٦] .

باب ـ ۴۹: زنی که در عدّت مرگ شوهر است جامهٔ عَصْب بپوشد.

۵۳۴۲ ـ از هِشام، از حَفصَه روایت است که اُمّ عطیّه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد روا نیسـت که بیش از سه روز سوگواری کند مگـر بر (مرگ) شـوهر، و وی سُـرمه نکند و جامهٔ رنگین نپوشد، مگر جامهٔ عَصْب.»

۵۳۴۳ ـ و انصاری گفت: از هِشـام، از حَفصَه روایت است که اُمّ عطیّه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده و فرمود: «وی خوشبویی نمالد مگر در آغاز پاک شـدن از حیض، آنگاه که پاک شـد، پاره‌ای از قُسط و اَظْفار استعمال کند.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ «قُسْط

و کُشْـت» مانند لفظ کافور و قافور است. لفظ «نُبْذَه» یعنی قطعه، پاره، معنی دارد.

٥٠- باب: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [البقرة: ٢٣٤]

باب ـ ٥٠:

و کسـانی از شـما که می‌میرند و همسرانی بر جـای می‌گذارند، (همسـران) چهـار ماه و ده روز انتظـار می‌برند؛ پس هـرگاه عدّهٔ خود را به پایان رساندند در آنچه آنان به نحو پسندیده دربارهٔ خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ٢٣٤)

٥٣٤٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا شِبْلٌ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا﴾ قَالَ: كَانَتْ هَذِهِ الْعِدَّةُ تَعْتَدُّ عِنْدَ أَهْلِ زَوْجِهَا وَاجِبًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ﴾ قَالَ: جَعَلَ اللَّهُ لَهَا تَمَامَ السَّنَةِ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً وَصِيَّةً، إِنْ شَاءَتْ سَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾. فَالْعِدَّةُ كَمَا هِيَ وَاجِبٌ عَلَيْهَا. زَعَمَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عِدَّتَهَا عِنْدَ أَهْلِهَا، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ، وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾.

وَقَالَ عَطَاءٌ: إِنْ شَاءَتِ اعْتَدَّتْ عِنْدَ أَهْلِهَا، وَسَكَنَتْ فِي وَصِيَّتِهَا، وَإِنْ شَاءَتْ خَرَجَتْ لِقَوْلِ اللَّهِ: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ﴾.

٥٣٤٤ ـ از ابن ابی نَجِیْح روایت است که مجاهد گفت: «و کسـانی از شما می‌میرند و همسرانی برجـای می‌گذارند.» مـراد از آن همان عِدّه‌ای اسـت که زن در خانهٔ شـوهر خود می‌گذراند و بـر وی واجب اسـت. سـپس خداوند نازل کرد: «و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسـرانی بر جای می‌گذارنـد (باید) برای همسران خویش وصیّت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سـازند و (از خانهٔ شوهر) بیرون نکنند. پس اگر بیـرون بروند، در آنچه آنان به طور پسـندیده دربارهٔ خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ٢٤٠)
مجاهد می‌گوید: خداوند تمام سال را که هفت ماه و بیست روز (به علاوهٔ چهار ماه و ده روز) می‌شود حقّ زن شوهر مُرده قرار داد که برایش وصیّت شود تا اگر بخواهد در جایی که برایش وصیّت شده به سـر برد و اگر بخواهد از آنجا بیرون رود و همین است فرمودهٔ خدای تعالی:

قال عَطَاءٌ : ثُمَّ جَاءَ الْمِيرَاثُ ، فَنَسَخَ السُّكْنَى ، فَتَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ ، وَلَا سُكْنَى لَهَا . [راجع: ٤٥٣١].

«بیرون نکنند، پس اگر بیرون بروند بر شما گناهی نیست.»
عدّه‌ای که بر وی واجب است (چهار ماه و ده روز است و بقیهٔ سال به موجب وصیّت است، می‌خواهد قبول کند یا نکند.) این است آنچه ابن ابی نجیح از مجاهد دریافته است.
و عطاء روایت کرده که ابن عباس گفت: این آیه سکونت زن، نزد خانوادهٔ شوهر را نسخ کرده است، پس هرجا زن بخواهد عدّه بگذراند و خداوند می‌گوید: «بیرون نکنند» و عَطأ گفت: اگر بخواهد نزد خانوادهٔ شوهر عدّه بگذراند و در جایی که برایش وصیّت شده سکونت کند و اگر بخواهد بیرون رود.
بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «در آنچه آنان به طور پسندیده دربارهٔ خود انجام دهند.»
عطاء گفت: سپس آیهٔ میراث نازل شد (که زن از شوهر میراث می‌برد) و حکم سکونت (زنِ شوهر مُرده) را نسخ کرد. پس وی هر کجا بخواهد عِدّه بگذراند و برایش حقّ سکونت (بر خانوادهٔ شوهر) نیست.

٥٣٤٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ نَافِعٍ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ : لَمَّا جَاءَهَا نَعِيُّ أَبِيهَا ، دَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَحَتْ ذِرَاعَيْهَا ، وَقَالَتْ : مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ ، لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : «يَقُولُ لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» . [راجع: ١٢٨٠، أخرجه مسلم: ١٤٨٦، بذكر المنبر].

٥٣٤٥ ـ از حُمَید بن نافع روایت است که زینب دختر اُمّ‌سَلَمه گفت: آنگاه که به اُمّ‌حبیبه بنت ابی‌سفیان خبر مرگ پدرش رسید، خوشبویی طلبید و بر بازوهای خود مالید و گفت: مرا به خوشبویی نیازی نبود اگر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌شنیدم که می‌فرمود: «بر زنی که به خدا و روز آخرت ایمان آورده است روا نیست که بر مرگ کسی بیش از سه روز سوگواری کند، مگر بر مرگ شوهر که چهار ماه و ده روز است.»

٥١- باب :

مَهْرِ الْبَغِيِّ وَالنِّكَاحِ الْفَاسِدِ

وَقَالَ الْحَسَنُ: إِذَا تَزَوَّجَ مُحَرَّمَةً وَهُوَ لا يَشْعُرُ، فُرِّقَ بَيْنَهُمَا وَلَهَا مَا أَخَذَتْ، وَلَيْسَ لَهَا غَيْرُهُ، ثُمَّ قَالَ بَعْدُ: لَهَا صَدَاقُهَا.

باب ـ ۵۱: مهر زناکاری و نکاح فاسد.

و حسن (بصری) گفت: اگر کسی با زنی که در حال احرام است از روی ناآگاهی ازدواج کرد، میان آنها جدایی صورت گیرد، و آن زن آنچه (مهر معجل) گرفته از آنِ اوست و غیر از آن حقّی ندارد. سپس حسن گفت: آن زن مستحق مَهر معین‌شدۀ خود است.

٥٣٤٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ. [راجع: ٢٢٣٧، أخرجه مسلم: ١٥٦٧].

۵۳۴۶ ـ از زُهری، از ابی بکر بن عبدالرحمن روایت است که ابن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای فروش سگ و اجرت کاهن (که مدعی علم غیب است) و مَهر (اجرت) فحشاگری منع کرده است.

٥٣٤٧- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ وَآكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ، وَنَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَكَسْبِ الْبَغِيِّ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرِينَ. [راجع: ٢٠٨٦].

۵۳۴۷ ـ از شُعبه، از عَوْن بن ابی جُحَیْفه روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی که نقش و نگار و خال‌کوبی بر اندام کند و کسی که اندام خود را در معرض آن قرار دهد و بر سودگیرنده و سوددهنده لعنت کرده است و از بهای سگ و اجرت فاحشه گری منع کرده لعنت کرده است.

٥٣٤٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُحَادَةَ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كَسْبِ الإِمَاءِ. [راجع: ٢٢٨٣]

۵۳۴۸ ـ از ابو حازم روایت است که ابوهُرَیره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از اُجرتی که از زناکاری کنیز بگیرند، منع کرده است.

٥٢- باب: الْمَهْرِ لِلْمَدْخُولِ عَلَيْهَا،

وَكَيْفَ الدُّخُولُ، أَوْ طَلَّقَهَا قَبْلَ الدُّخُولِ وَالْمَسِيسِ.

باب ـ ۵۲: مهر زنی که بر وی دخول صورت گیرد، و چگونگی دخول، یا طلاق دادن وی پیش از دخول و تماس گرفتن.

٥٣٤٩- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ

۵۳۴۹ ـ از اَیّوب روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: به ابن عمر گفتم: مردی زن خود

أَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عُمَرَ : رَجُلٌ قَذَفَ امْرَأَتَهُ ؟ فَقَالَ : فَرَّقَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَخَوَيْ بَنِي الْعَجْلانِ ، وَقَالَ : « اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ » . فَأَبَيَا ، فَقَالَ : « اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ » . فَأَبَيَا ، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا .

قال أَيُّوبُ : فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : فِي الْحَدِيثِ شَيْءٌ لا أَرَاكَ تُحَدِّثُهُ ، قال : قال الرَّجُلُ : مَالِي ؟ قال : « لا مَالَ لَكَ ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَقَدْ دَخَلْتَ بِهَا ، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَهُوَ أَبْعَدُ مِنْكَ » . [راجع: ۵۳۱۱، اخرجه مسلم: ۱۴۹۳] .

را به زنا نسبت می‌دهد؟ گفت: پیامبر خدا میان مرد و زنی از قبیلهٔ بنی‌عجلان جدایی آورد و فرمود: «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما (از دروغ) توبه‌کارید؟» هردوی آنها ابا ورزیدند. آن حضرت فرمود: « خداوند می‌داند که یکی از شما دروغگو هستید، آیا یکی از شما توبه‌کارید.» هردوی آنها ابا ورزیدند. آنگاه آن حضرت میانشان جدایی آورد.

أَیُّوب گفت: عَمرو بن دینار مرا گفت: در این حدیث چیزی است که نمی‌بینم که تو آن را گفته باشی؟

أَیُّوب گفت: آن مرد (پس از جدایی از زنش بر مبنای لعان) گفت: مال من؟ (مهری که به وی داده‌ام) آن حضرت فرمود: «برای تو مالی نیست، اگر راستگو هستی، همانا به وی دخول کرده‌ای. (مال در بدل دخول است) و اگر دروغگو هستی، آن مال از تو دورتر است.»

۵۳- باب: الْمُتْعَةِ لِلَّتِي لَمْ يُفْرَضْ لَهَا .

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۶-۲۴۲] .

وَقَوْلِهِ : ﴿وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ . كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۲۴۱- ۲۴۲] .

وَلَمْ يَذْكُرِ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْمُلاعَنَةِ مُتْعَةً حِينَ طَلَّقَهَا زَوْجُهَا .

باب - ۵۳: مُتعه، برای زنی که مهر وی معیّن نشده است.

بنا به فرمودهٔ خدای تعالی: «و اگر زنان را، مادامی که به آنان نزدیکی نکرده یا بر ایشان مهری معیّن نکرده‌اید، طلاق گویید بر شما گناهی نیست، و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره‌مند کنید، توانگر به اندازهٔ توان خود و تنگدست به اندازهٔ (وُسع) خود (این کاری است) شایستهٔ نیکوکاران. و اگر پیش از آنکه به آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در

حالی که برای آنـان مَهری معیَّن کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید (به آنان بدهید) مگر اینکه آنان خود ببخشـند یا کسی که پیوند نکاح به دسـت اوست ببخشد و گذشت کردن شـما به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش مکنیـد زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

(سورهٔ بقره، آیات ۲۳۶و ۲۳۷)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و لازم اسـت بر مردان پرهیزگار که زنان طلاق شـده را به شایستگی چیزی دهند، به این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید.»

(سورهٔ بقره، آیات ۲٤۱ و ۲٤۲)

و پیامبـر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) در ملاعنه، هنگامی که مرد، زنِ خود را طلاق می‌دهد، مُتعه (دادن چیزی را برای زن) ذکر نکرده است.

۵۳۵۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِلْمُتَلَاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لَا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَالِي؟ قَالَ: «لَا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا، فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا، فَذَاكَ أَبْعَدُ وَأَبْعَدُ لَكَ مِنْهَا». [راجع: ۵۳۱۱، أخرجه مسلم: ۱٤۹۳].

۵۳۵۰ ـ از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) برای مرد و زنی که لِعان می‌کردند، فرمود: «سروکار شـما با خداست، یکی از شما دروغ می‌گویید، تو را بر آن زن راهی نیست.»

مرد گفت: یا رسـول‌الله! مال من؟ (مهری که به او داده‌ام) فرمود: «مالی را مسـتحق نمی‌گردی، اگر بر وی راسـت گفتـه‌ای (مهری که داده‌ای عوض) آن است که از جماع با وی بر خود روا داشته‌ای و اگر بر وی دروغ گفته‌ای از (گرفتن مهر) وی بسیار دور هستی.»

٦٩- كِتَاب النَّفَقَاتِ

١- باب : فَضْلِ النَّفَقَةِ عَلَى الأَهْلِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ﴾ . [البقرة: ٢١٩].

وَقَالَ الْحَسَنُ : الْعَفْوُ الْفَضْلُ .

٥٣٥١- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الأَنْصَارِيَّ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ، فَقُلْتُ : عَنِ النَّبِيِّ ؟ فَقَالَ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ ، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا ، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً » . [راجع: ٥٥، أخرجه مسلم: ١٠٠٢].

٥٣٥٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ : أَنْفِقْ يَا ابْنَ آدَمَ أُنْفِقْ عَلَيْكَ » . [راجع: ٤٦٨٤، أخرجه مسلم: ٩٩٣، مطولا] .

۶۹ ـ کتاب نفقه

باب ـ ۱: فضیلت نفقه بر زن و فرزند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد (بر نیازمندی خود) را، این‌گونه خداوند آیات (خود) را برای شما بیان می‌کند باشد که در (کار) دنیا و آخرت بیندیشید.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۹)

و حسن گفت: اَلْعَفْو (که در آیه آمده است) یعنی: زیادتی.

۵۳۵۱ ـ از عَدِی بن ثابت روایت است که گفت: از عبدالله بن زَید انصاری روایت است که از ابو مسعود انصاری روایت می‌کرد، شنیدم که گفت: به ابو مسعود انصاری گفتم: آیا از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کنی؟ گفت: آری. از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کنم که فرمود: «آنگاه که مسلمانی بر خانوادهٔ خود نفقه می‌کند و با آن خشنودی خدا را می‌جوید، همان برایش صدقه است.»

۵۳۵۲ ـ از مالک، از ابی‌الزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: خداوند فرموده است: «ای پسر آدم، نفقه کن تا بر تو نفقه کنم.»

٥٣٥٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ ثَوْرِ ابْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ». [انظر: ٦٠٠٦، ٦٠٠٧، أخرجه مسلم: ٢٩٨٢].

۵۳۵۳ ـ از مالـک، از ثَور بن زَید، از ابوالغَیث، از ابوهریره روایت اسـت کـه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دلسوز و مهربان بر بیوه‌ها و نیازمنـدان مانند مجاهد در راه خداسـت، یا همچو کسی است که شب را به نماز می‌ایستد و روز را روزه می‌گیرد.»

٥٣٥٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ سَعْدِ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ بِمَكَّةَ، فَقُلْتُ: لِي مَالٌ، أُوصِي بِمَالِي كُلِّهِ؟ قَالَ: «لا». قُلْتُ: فَالشَّطْرِ؟ قَالَ: «لا». قُلْتُ: فَالثُّلُثِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَدَعَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَمَهْمَا أَنْفَقْتَ فَهُوَ لَكَ صَدَقَةٌ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَرْفَعُهَا فِي امْرَأَتِكَ، وَلَعَلَّ اللَّهَ يَرْفَعُكَ، يَنْتَفِعُ بِكَ نَاسٌ، وَيُضَرُّ بِكَ آخَرُونَ». [راجع: ٥٦، أخرجه مسلم: ١٦٢٨].

۵۳۵۴ ـ از سـعد بن ابراهیم، از عامِر بن سَـعد روایت است که سعد(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از من عیادت می‌کرد و من در مکه بیمار بودم به آن حضرت گفتم: من مال دارم، آیا تمام مال خود را وصیّت کنم (که بـه نیازمندان داده شـود)؟ آن حضرت فرمود: «نِی.» گفتم: نیمهٔ آن را؟ فرمود: «نِی» گفتم: یک سـوم آن را؟ فرمود: «یک سـوم، و یک سـوم زیاد اسـت، اگر وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن اسـت که آنها را نیازمند بگذاری که دست به سـوی مردم دراز کنند، هر آنچه نفقه کنی همان تو را صدقه اسـت، حتّی لقمه‌ای که برمی‌داری و در دهان زن خود می‌گذاری، شاید که خدا (بیماری را) از تو دور کند و مردم از تو بهره‌مند گرداند و دیگران زیانمند.»[۱]

٢- باب: وُجُوبِ النَّفَقَةِ عَلَى الأَهْلِ وَالْعِيَالِ

باب ـ ۲۳: وجوب نفقه بر زن و فرزند و خانواده.

٥٣٥٥ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ مَا تَرَكَ غِنًى، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ». تَقُولُ الْمَرْأَةُ: إِمَّا أَنْ تُطْعِمَنِي، وَإِمَّا أَنْ تُطَلِّقَنِي، وَيَقُولُ الْعَبْدُ:

۵۳۵۵ ـ از اَعْمَـش، از ابوصالـح، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) فرمـود: «بهتریـن صدقـه آن اسـت که صدقه‌دهنده را توانگـر نگه دارد. و

۱- مراد سعد بن ابی وقاص است که یکی ازعشرهٔ مبشره بوده و عمر زیادی کرد و قهرمان جنگ معروف قادسیه است.

أطعمْني وَاستَعْمِلْني ، وَيَقُولُ الابنُ : أطعِمْني ، إلَى مَنْ تَدَعُني . فَقَالُوا : يَا أبَا هُرَيْرَةَ ، سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللّه ﷺ ؟ قال : لا ، هَذَا مِنْ كِيسِ أبي هُرَيْرَةَ . [راجع: ١٤٢٦].

دست بالا (صدقه‌دهنده) بهتر از دست پایین (صدقه‌گیرنده) است، و از کسی آغاز کن که عایلهٔ تو است.»

زن می‌گوید: یا به من غذا فراهم کن یا مرا طلاق بده. غلام می‌گوید: مرا غذا بده و کار بفرمای. و پسر می‌گوید: مرا غذا بده، مرا به کِی وا می‌گذاری؟

حاضران گفتند: ای ابوهریره، آیا این را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای؟

ابوهریره گفت: نی این از کیسهٔ ابوهریره است.[1]

٥٣٥٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَني اللَّيْثُ قال: حَدَّثَني عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ مُسَافِرٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ : أنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قال : «خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى وَابْدَأ بِمَنْ تَعُولُ» . [راجع: ١٤٢٦].

٥٣٥٦ ـ از ابن شَهاب، از ابن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین صدقه آن است که ناشی از توانگری باشد و از کسی آغاز کن که به تو وابسته است.»

٣- باب : حَبْسِ نَفَقَةِ الرَّجُلِ قُوتَ سَنَةٍ عَلَى أهْلِهِ ، وَكَيْفَ نَفَقَاتُ الْعِيَالِ .

باب ـ ۳: نگهداری مرد، نفقهٔ یکسالهٔ خانواده را و چگونگی نفقات خانواده.

٥٣٥٧ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ قال : قال لي مَعْمَرٌ : قال لي الثَّوْرِيُّ : هَلْ سَمِعْتَ فِي الرَّجُلِ يَجْمَعُ لأهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ أوْ بَعْضَ السَّنَةِ ؟ قال مَعْمَرٌ : فَلَمْ يَحْضُرْني ، ثُمَّ ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنَاهُ ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أوْسٍ ، عَنْ عُمَرَ ﷺ : أنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَني النَّضِيرِ ، وَيَحْبِسُ لأهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ . [راجع: ٢٩٠٤، أخرجه مسلم ١٧٥٧، بزيادة وبدون قول الثوري].

٥٣٥٧ ـ مَعْمَر به من گفت که ثوری به من گفت: آیا در مورد مردی که آذوقهٔ یک ساله خانواده خود یا کمتر از آن را نگهداری می‌کند، شنیده‌ای؟ معمر گفت: مرا به یاد نیامد که جواب ثوری را بگویم، سپس حدیثی را یاد کردم که ابن شهاب زُهری به ما از مالک بن اوس روایت کرده بود که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: همانا

۱– مراد از این نفی، اثبات است، یعنی سخن آن حضرت است. و در آن چند حکم است: اول آنکه حقِ نفس مرد، بر حق غیرمقدم است. دوم، نفقهٔ دادن زن و فرزند فرض است، نفقهٔ خادمان نیز واجب است، اگر مرد از عهدهٔ نفقهٔ زن نتواند برآید، میان آنها می‌تواند جدایی صورت گیرد.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (سهمیهٔ خود را) از خرمای بنی‌نَضیر می‌فروخت و (از بهای آن) آذوقهٔ یک‌سالهٔ خانوادهٔ خود را نگه می‌داشت.

٥٣٥٨ – حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ فَسَأَلْتُهُ.

فَقَالَ مَالِكٌ: انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ إِذْ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَأُ فَقَالَ: هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ، قَالَ: فَدَخَلُوا وَسَلَّمُوا فَجَلَسُوا.

ثُمَّ لَبِثَ يَرْفَأُ قَلِيلاً فَقَالَ لِعُمَرَ: هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَذِنَ لَهُمَا.

فَلَمَّا دَخَلَا سَلَّمَا وَجَلَسَا، فَقَالَ عَبَّاسٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا، فَقَالَ الرَّهْطُ، عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنَهُمَا وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخَرِ.

فَقَالَ عُمَرُ: اتَّئِدُوا، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ، قَالَ الرَّهْطُ: قَدْ قَالَ ذَلِكَ.

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ؟ قَالَا: قَدْ قَالَ ذَلِكَ.

قَالَ عُمَرُ: فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ قَدْ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ، قَالَ اللَّهُ: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿قَدِيرٌ﴾. فَكَانَتْ

٥٣٥٨ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: مالک بن اَوس بن حدثان، مرا خبر داده، در حالی که پاره‌ای از این حدیث او را محمد بن جُبَیر بن مُطعِم به من یاد کرده است: راهی شدم تا آنکه بر محمد بن اوس درآمد و از وی پرسیدم: مالک گفت: روانه شدم تا بر عمر (بن خطّاب) درآمدم (و با وی بودم) ناگاه دربان او یَرْفا، آمد و گفت: آیا برای عثمان (بن عفّان) و عبدالرحمن (بن عوف) و زُبَیر (بن عوام) و سعد (بن وقاص) اجازهٔ ورود می‌دهی؟

عمر گفت: آری، و به ایشان اجازه داد. آنان درآمدند و سلام کردند و نشستند. سپس یَرفا اندکی درنگ کرد (و آمد) و به عمر گفت: آیا به علی و عباس اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. و به آنها اجازه داد، چون درآمدند سلام کردند و نشستند.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و این مرد (علی) حکم کن[۱] آن جمعیّت، عثمان و همراهان او گفتند: ای امیرالمؤمنین میان این دو نفر حکم کن و یکی را از دیگری بَرهان.

عمر گفت: صبر کنید، شما را به خدایی سوگند می‌دهم که زمین و آسمان به قدرت او برپاست. آیا نمی‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به میراث نمی‌گذاریم، آنچه می‌گذاریم صدقه است.»

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با این گفته

۱- حضرت عمر، باغ بنی نضیر را که از آن حضرت مانده بود، به حضرات عباس و علی سپرده بود.«تیسیرالقاری»

هَذِه خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَاللَّه مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ، وَلا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ، لَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِه نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ، فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّه، فَعَمِلَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَيَاتَهُ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّه هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

شخص خود را مراد می داشت.

آن جمعیت گفتند: به تحقیق که چنین فرموده است.

قال لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّه هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالا: نَعَمْ.

عُمر به علی و عباس روی کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) این را فرموده است؟ آنان گفتند: همانا این را فرموده است.

ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّه، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ يَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِه فِيهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأَنْتُمَا حِينَئِذٍ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ - تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَذَا وَكَذَا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ: أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ.

عمـر گفت: حـالا این موضوع را من به شـما می‌گویم: همانا خداوند ایـن (مال غنیمت) را برای رسـول خدا مختص ساخته، به چیزی که به‌جز وی بـه هیچ کس نداده اسـت. خداوند می‌فرمایـد: «و آنچـه را خـدا از آنـان (اموال بنی‌نضیر) عاید پیامبر خود گردانید شما (برای تصاحب آن) اسپ یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرسـتادگانش را بر هر که بخواهد، چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست.» (سورهٔ حشر، آیهٔ ٦)

فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ، جِئْتَنِي تَسْأَلُنِي نَصِيبَكَ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ، وَأَتَى هَذَا يَسْأَلُنِي نَصِيبَ امْرَأَتِه مِنْ أَبِيهَا، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّه وَمِيثَاقَهُ، لَتَعْمَلانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِه رَسُولُ اللَّه ﷺ وَبِمَا عَمِلَ بِه فِيهَا أَبُو بَكْرٍ، وَبِمَا عَمِلْتُ بِه فِيهَا مُنْذُ وَلِيتُهَا، وَإِلا فَلا تُكَلِّمَانِي فِيهَا، فَقُلْتُمَا: ادْفَعْهَا إِلَيْنَا بِذَلِكَ، فَدَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ.

پس این مال، خاص برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) بود و آن را برای غیر شـما جمع نکرده بود و برای شما خاص نگردانیده بود، آن را برای شما داده بود و میان شما پراکنده کرده بود تا آنکه همین مقـدار از آن مال باقی مانده است. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نفقهٔ یک سالهٔ خانوادهٔ خود را از همین مال می‌داد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را می‌گرفت و مال خدا می‌گردانید (در جهاد و مصالح مسـلمانان به مصرف می‌رساند) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در زمان حیات خود به این منوال عمل می‌کرد. شـما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا ایـن را می‌دانید؟ گفتند: آری می‌دانیم. سـپس

أَنْشُدُكُمْ بِاللَّه هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ؟ فَقَالَ الرَّهْطُ: نَعَمْ.

قال: فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمَا بِاللَّه هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ؟ قَالا: نَعَمْ.

قال: أَفَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ، فَوَالَّذِي بِإِذْنِه تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ، لا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا فَأَنَا

أَكْفِيَكُمَاهَا . [راجع: ۲۹۰٤، أخرجه مسلم: ۱۷٥۷، بزيادة].

به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری.

(عمر) گفت: سپس خداوند، پیامبر خود را به سوی خود فراخواند، ابوبکر گفت: منم ولیٌ رسول خدا، وی آن مال را به تصرّف آورد و در آن همان‌گونه عمل کرد که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عمل می‌کرد و شما در آن هنگام ـ رو به سوی علی و عباس کرد ـ می‌گفتید که ابوبکر چنین و چنان کرد (میراث ما را نمی‌دهد) و خدا می‌داند که ابوبکر در این معامله راستگوی، نیکوکار، راهنمای و پیرو حق بود، سپس خداوند، ابوبکر را بمیراند. من گفتم: منم ولیٌ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر، آن مال را به تصرّف آوردم و به مدت دو سال با آن همان‌گونه عمل کردم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر با آن عمل می‌کردند. سپس شما دو نفر نزد من آمدید و سخن شما یکی بود و با هم متفق بودید. تو (ای عباس) نزد من آمدی و سهم خود را (از میراث) برادرزادهٔ خود تقاضا کردی، و این مرد (علی) سهم (میراث) زن خود از پدرش را می‌خواهد.

من گفتم: اگر می‌خواهید این مال را به شما می‌سپارم، به این شرط که عهد و پیمان خدا با شما دو نفر است، و با این مال چنان عمل کنید که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آن عمل می‌کرد و ابوبکر به آن عمل می‌کرد، و من هنگامی که از آن سرپرستی می‌کردم به آن عمل می‌کردم، در غیر آن، با من (در این مورد) سخن

نگویید. شما دو نفر گفتید: به همین شرط آن را به ما بسپار. من به همین شرط به شما سپردم. حالا شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپردم؟ آن جمعیّت گفتند: آری.

عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپردم؟ گفتند: آری.

عمر گفت: آیا غیر از این از من حکمی التماس می‌کنید، به او ذاتی سوگند که آسمان و زمین به حکم او برپاست که به‌جز از آن حکم حکمی نمی‌کنم تا آنکه قیامت برپا شود. اگر شما دو نفر از (تولیت) آن عاجز آمدید، آن را به من بسپارید، من (به نمایندگی) شما آن را بسنده هستم.

٤-باب: وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾. إِلَى قَوْلِهِ ﴿بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

وَقَالَ: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ۱۵].

وَقَالَ: ﴿وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى﴾ ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [الطلاق: ٦-٧].

وَقَالَ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: نَهَى اللّٰهُ أَنْ تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا، وَذَلِكَ: أَنْ تَقُولَ الْوَالِدَةُ: لَسْتُ مُرْضِعَتَهُ، وَهِيَ أَمْثَلُ لَهُ غِذَاءً، وَأَشْفَقُ عَلَيْهِ وَأَرْفَقُ بِهِ مِنْ غَيْرِهَا، فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَأْبَى، بَعْدَ أَنْ يُعْطِيَهَا مِنْ نَفْسِهِ مَا جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ،

باب ـ ۴:

و خداوند می‌فرماید: «مادران (باید) فرزندان خود را دو سال تمام شیر بدهند (این حکم) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان (مادران) به طور شایسته بر عهدهٔ پدر است. هیچ کس جز به قدر وُسعتش مکلّف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان بیند و هیچ پدری (نیز) نباید به خاطر فرزندش (ضرر بیند) و مانند همین (احکام) بر عهدهٔ وارث (نیز) هست. پس اگر (پدر و مادر) بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر، کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنان نیست. و اگر

وَلَيْسَ لِلْمَوْلُودِ لَهُ أَنْ يُضَارَّ بِوَلَدِهِ وَالِدَتَهُ، فَيَمْنَعَهَا أَنْ تُرْضِعَهُ ضِرَارًا لَهَا إِلَى غَيْرِهَا، فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَسْتَرْضِعَا عَنْ طِيبِ نَفْسِ الْوَالِدِ وَالْوَالِدَةِ، ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾. بَعْدَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ. ﴿فِصَالُهُ﴾ [لقمان: ۱٤]. فِطَامُهُ.

خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، بر شما گناهی نیست، به شرط آنکه چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته‌اید، به طور شایسته بپردازید. و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»
(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)

و خداوند فرمود: «و مدت بار گرفتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.»
(سورهٔ احقاف، آیهٔ ۱۵)

و خداوند فرموده است: «همانجا که (خود) سکونت دارید به قدر استطاعت خویش آنان (زنان مُطَلَّقه) را جای دهید و به آنها آسیب (و زیان) مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید. و اگر بار دارند خرجشان را بدهید تا وضع حمل کنند. و اگر برای شما (بچه) شیر می‌دهند مُزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید، و اگر کارتان (در این مورد) با هم به دشواری کشید (زن) دیگری (بچه را) شیر دهد. بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند، و هرکه روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده است تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می‌کند.»
(سورهٔ طلاق، آیات ٦ و ۷)

و یونس گفته است که زُهری گفت: خداوند منع کرده که مادر (مُطَلَّقه) فرزندش را زیان برساند و این را بگوید: من او را شیر نمی‌دهم، و مادر که فرزند را تغذیه کند، بهتر است و بر فرزند مشفق‌تر و مهربانتر است و نشاید که وی از (شیردادن) خودداری کند، پس از آنکه

شوهر آنچه را خداوند بر وی لازم گردانیده به زن می‌دهد، و پدر را نشـاید که به سبب فرزند خود به مادرش زیان برساند و او را از شـیر دادن فرزندش منع کند تا زیان بیند و فرزندش را غیر وی شـیر بدهد. ولی بر ایشان گناهی نیسـت اگر پدر و مادر با خوشی خاطر به وی شیردهنده بگیرند:

«پـس اگر (پدر و مادر) بـا رضای و صوابدید یکدیگـر بخواهند کودک را (زودتر) از شـیر بازگیرند بر آنان گناهی نیست.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)

البته پس از آنکه به رضایت و مشورت یکدیگر باشد.

«فِصَالُه» (سـورهٔ لقمان، آیهٔ ۱٤) یعنی: از شـیر بازداشتن اوست.

٥-باب: نَفَقَةِ الْمَرْأَةِ إِذَا غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا ، وَنَفَقَةِ الْوَلَدِ

باب ـ ٥: نفقهٔ زن، آنگاه که شوهرش ناپدید شود و نفقهٔ فرزند.

٥٣٥٩ - حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا ؟ قَالَ : « لَا ، إِلَّا بِالْمَعْرُوفِ » .

[راجع: ۲۲۱۱، أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

٥٣٥٩ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: هِنْد دختر عُتْبَه آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا (شوهرم) ابوسُفیان مردی بخیل اسـت، آیا بر من گناه اسـت اگر از مـال وی در تغذیهٔ فرزنـدان خویش خرج کنیم؟

آن حضـرت فرمود: (نی، مگـر آنچه متعارف است.»

٥٣٦٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ كَسْبِ زَوْجِهَا ، عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ ، فَلَهُ

٥٣٦٠ ـ از مَعْمَر، از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنـه) روایت اسـت که پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اگر زن از مال شوهر خویش

نِصْفُ أَجْرِهِ» . [راجع: ۲۰٦٦، أخرجه مسلم: ۱۰۲٦، مطولاً] .

بـدون اجازهٔ وی (در صدقـه) خرج کند، نیمهٔ ثواب را شوهرش درمی‌یابد.»

٦- بابٌ: عَمَلِ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا

٥٣٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَكَمُ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَام أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ تَشْكُو إِلَيْهِ مَا تَلْقَى فِي يَدِهَا مِنَ الرَّحَى، وَبَلَغَهَا أَنَّهُ جَاءَهُ رَقِيقٌ، فَلَمْ تُصَادِفْهُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ، فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ، قَالَ: فَجَاءَنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْنَا نَقُومُ، فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا» . فَجَاءَ فَقَعَدَ بَيْنِي وَبَيْنَهَا، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى بَطْنِي، فَقَالَ: «أَلَا أَدُلُّكُمَا عَلَى خَيْرٍ مِمَّا سَأَلْتُمَا؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا، أَوْ أَوَيْتُمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا، فَسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَاحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ» . [راجع: ۳۱۱۳، أخرجه مسلم: ۲۷۲۷] .

باب ـ ۶: کار کردن زن در خانهٔ شوهر خویش.

۵۳۶۱ ـ از ابـن ابـی لَیلـی روایت اسـت که علی(رضی‌الله عنـه) فرمود: فاطمه (سـلام‌الله علیها) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد تا از آسیاب کردن که دستش را افگار کرده است شـکایت کند و به او خبر رسیده بود که به آن حضرت غلامانی آورده‌اند. وی آن حضرت را درنیافت و موضوع را به عایشه یاد کرد.
آنـگاه که آن حضرت آمد، موضوع را عایشـه بیان کرد. (علـی) می‌گوید: آن حضرت نزد ما آمد و ما بـه خوابگاه خویـش درآمده بودیم، خواستیم که برخیزیم. فرمود: «در جای خویش باشـید.» آن حضرت آمد و میـان من و فاطمه نشست تا آنکه سـردی پاهای وی را در شکم خود احسـاس نمودم و سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آنچه خواسـته‌اید راهنمایی نکنم؟» آنگاه که به خوابگاه خویش درآیید، یا به بستر خویش جای گیرید، سی‌وسه بار «سُبحان الله» و سی‌وسـه‌بار «الحمدلله» و سی‌وچهار بار «الله اکبر» بگویید، این برای شـما از خادم بهتر است.»

٧- بابٌ: خَادِمِ الْمَرْأَةِ

٥٣٦٢- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ

باب ـ ۷: خدمتکار برای زن

۵۳۶۲ ـ از مُجاهـد روایت اسـت که گفت: از

ابْنُ أبِي يَزِيدَ: سَمِعَ مُجَاهِدًا: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أبِي لَيْلَى يُحَدِّثُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أبِي طَالِبٍ: أنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلامِ أتَت النَّبِيَّ ﷺ تَسْألُهُ خَادِمًا، فَقَالَ: «ألا أخْبِرُكِ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكِ مِنْهُ؟ تُسَبِّحِينَ اللَّهَ عِنْدَ مَنَامِكِ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَتَحْمَدِينَ اللَّهَ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَتُكَبِّرِينَ اللَّهَ أرْبَعًا وَثَلاثِينَ». ثُمَّ قَالَ سُفْيَانُ: إحْدَاهُنَّ أرْبَعٌ وَثَلاثُونَ، فَمَا تَرَكْتُهَا بَعْدُ، قِيلَ: وَلا لَيْلَةَ صِفِّينَ؟ قَالَ: وَلا لَيْلَةَ صِفِّينَ. [راجع: ٣١١٣].

عبدالرحمن بن ابی لیلی شنیدم که از علی بن ابی طالب روایت می‌کرد که گفت: فاطمه (سلام‌الله علیها) نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و خواستار خدمتکاری شد. آن حضرت فرمود: «آیا تو را به چیزی خبر ندهم که بهتر از آن است برای تو، به هنگام خوابیدن سی‌وسه بار «سُبحان الله» و سی‌وسه‌بار «الحمدلِله» و سی‌وچهار بار «الله اکبر» بگو.»
سُفیان (راوی حدیث) سپس گفت: یکی از اینها سی‌وچهار بار است. علی (رضی‌الله عنه) گفت: پس از (فرمودن آن حضرت) اینها را ترک نکردم. به وی گفته شد: و نه در شب (جنگ) صفِّین (با معاویه)؟ گفت: نه در شب صفِّین.

٨- باب: خِدْمَةِ الرَّجُلِ فِي أهْلِهِ

باب ـ ٨: مرد در خدمت خانوادهٔ خود.

٥٣٦٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، عَنْ إبْرَاهِيمَ، عَنِ الأسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ: سَألْتُ عَائِشَةَ رضي الله عنها: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أهْلِهِ، فَإذَا سَمِعَ الأذَانَ خَرَجَ. [راجع: ٦٧٦].

٥٣٦٣ ـ از ابراهیم روایت است که اسود بن یزید گفت: از عایشه (رضی‌الله عنه) پرسیدم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در خانهٔ خود چه کار می‌کرد؟ وی گفت: به خانوادهٔ خود خدمت می‌کرد، و چون اذان را می‌شنید (برای گزاردن نماز) بیرون می‌رفت.

٩- باب: إذَا لَمْ يُنْفِقِ الرَّجُلُ،

فَلِلْمَرْأةِ أنْ تَأخُذَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ مَا يَكْفِيهَا وَوَلَدَهَا بِالْمَعْرُوفِ.

باب ـ ٩: اگر مرد (برای خانوادهٔ خود) خرج نکند، بر زن است که بدون اینکه شوهرش بداند، آنچه را به خود و فرزندانش کفایت کند به گونهٔ متعارف بگیرد.

٥٣٦٤ ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ

٥٣٦٤ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که

هِشَام قال: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، وَلَيْسَ يُعْطِينِي مَا يَكْفِينِي وَوَلَدِي إِلا مَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَهُوَ لا يَعْلَمُ، فَقَالَ: «خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ». [راجع: ۲۲۱۱، أخرجه مسلم: ۱۷۱٤].

عایشه گفت: هِند دختر عُتْبه گفت: یا رسول‌الله! ابوسُفیان مردی حریص است و آنچه به من و فرزندان من کفایت کند به من نمی‌دهد، مگر چیزی که از وی بگیرم و او نداند.
آن حضرت فرمود: «آنچه برای تو و فرزندانت به گونهٔ متعارف کفایت کند بگیرد.»

۱۰– باب: حِفْظِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا فِي ذَاتِ يَدِهِ وَالنَّفَقَةِ

باب ـ ۱۰: نگهداری زن از مال و شوهر و نفقه.

٥٣٦٥ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ.

وَأَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الإِبِلَ نِسَاءُ قُرَيْشٍ».

وَقَالَ الآخَرُ: «صَالِحُ نِسَاءِ قُرَيْشٍ، أَحْنَاهُ عَلَى وَلَدٍ فِي صِغَرِهِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». [راجع: ۳٤۳٤، أخرجه مسلم: ۲۵۲۷].

وَيُذْكَرُ عَنْ مُعَاوِيَةَ وَابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٥٣٦٥ – از اَعْـرَج، از ابوهریره روایت است که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بهترین زنان شترسوار، زنان قریش هستند.»
و روای دیگـر گفـت که چنین فرمـود: «زنان شایسـتهٔ قریـش، آنانی هسـتند که بـر فرزند خردسـال خود بسیار مهربانند و نگهداری مال شوهر را رعایت می‌کنند.»
و از معاویـه و ابن عباس یادشـده که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده‌اند.

۱۱– باب: كِسْوَةِ الْمَرْأَةِ بِالْمَعْرُوفِ

باب ـ ۱۱: تهیهٔ پوشاک زن به گونهٔ متعارف.

٥٣٦٦ – حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: آتَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةَ سِيَرَاءَ فَلَبِسْتُهَا، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. [راجع: ۲٦۱٤، أخرجه مسلم: ۲۰۷۱].

٥٣٦٦ ـ از عبدالملـک بن مَیْسَـره، از زید بن وَهْـب روایت اسـت که علی (رضـی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) حُلّه (ردا و اِزار) ابریشـمی به من داد و آن را پوشـیدم. سـیمای آن حضرت را خشمگین دیدم، آن را پاره کردم و میان زنان (خانوادهٔ) خود تقسـیم کردم.

۱۲– باب: عَوْنِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا فِي وَلَدِهِ

باب ـ ۱۲: کمک کردن زن شوهرش را در مراقبت از فرزندان.

۵۳۶۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قال: هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَبْعَ بَنَاتٍ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّبًا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قال: «فَهَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ، وَتُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ». قال: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَاللَّهِ هَلَكَ، وَتَرَكَ بَنَاتٍ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَجِيئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ وَتُصْلِحُهُنَّ، فَقَالَ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْ قال: خَيْرًا».

[راجع: ٤٤٣، أخرجه مسلم: ٧١٥، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في الرضاع: ٥٤، والمساقاة: ١٠٩].

۵۳۶۷ ـ از حَمّاد بن زَید، از عَمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر (خردسال) از خود بجا گذاشت من با زنی بیوه ازدواج کردم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای جابر ازدواج کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشیزه یا بیوه؟» گفتم: با بیوه. فرمود: «پس چرا با دختری ازدواج نکردی؟ که با وی بازی می‌کردی و با تو بازی می‌کرد و با وی می‌خندیدی و با تو می‌خندید؟» به آن حضرت گفتم: (پدرم) عبدالله مُرد و دخترانی از خود گذاشت و من ناخوش داشتم که با دختری همسال ایشان ازدواج کنم، پس با زنی ازدواج کردم که از ایشان سرپرستی کند و اصلاح نماید. فرمود: «خداوند به تو برکت دهد، یا گفت: نیکویی.»

۱۳- باب: نَفَقَةِ الْمُعْسِرِ عَلَى أَهْلِهِ

باب ـ ۱۳: نفقهٔ تنگدست بر خانواده‌اش.

۵۳۶۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ: هَلَكْتُ، قال: «وَلِمَ». قال: وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ، قال: «فَأَعْتِقْ رَقَبَةً». قال: لَيْسَ عِنْدِي، قال: «فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قال: لَا أَسْتَطِيعُ، قال: «فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قال: لَا أَجِدُ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ». قال: هَا أَنَا ذَا، قال: «تَصَدَّقْ بِهَذَا». قال: عَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، قال: «فَأَنْتُمْ إِذًا».

۵۳۶۸ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: هلاک شدم. فرمود: «چرا؟» گفت: در ماه رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای را آزاد کن.» گفت: مالک آن نیستم. فرمود: «دو ماه پیاپی روزه بگیر.» گفت: توان آن ندارم. فرمود: «شصت مسکین را طعام بده.» گفت: ندارم.

(در این هنگام) برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سبدی از خرما آورده شد. فرمود: «سؤال‌کننده

[راجع: ۱۹۳٦، أخرجه مسلم: ۱۱۱۱].

کجاست؟» گفت: منم، اینجا. فرمود: «این (سبد خرما) را صدقه کـن.» گفت: بر محتاج‌تری از خود صدقه کنم یا رسول‌الله؟ به همان ذاتی که تـو را به حق برانگیخته اسـت که میان دو کوه مدینه، خانواده‌ای محتاج‌تر از ما نیسـت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) خندید تا دندانهای وی آشکار شد. فرمود: «پس شما مستحق آنید.»

١٤- باب:

﴿وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ [البقرة: ۲۳۳] وَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْهُ شَيْءٌ. ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [النحل: ٧٦].

باب ـ ۱۴: «و مانند همین (حکم، در صورت مرگ پدرِ کودک) بر عهدهٔ وارث (نیز) هست.»

(سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳)[1]

آیا بر زن (از اجرت شـیرخوارگی فرزند مرد) چیزی هست؟

«و خداوند مثلی (دیگر) می‌زند. دو مرد هستند که یکی از آنها لال اسـت و هیـچ کاری از او برنمی‌آید و او سـربار کسـی اسـت که متولی امر اوسـت هر جا که او را می‌فرسـتد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟»[2]

(سورهٔ نحل، آیهٔ ۷٦)

٥٣٦٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ لِي مِنْ أَجْرٍ فِي بَنِي أَبِي سَلَمَةَ أَنْ أُنْفِقَ عَلَيْهِمْ، وَلَسْتُ بِتَارِكَتِهِمْ هَكَذَا وَهَكَذَا، إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، لَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». [راجع: ١٤٦٧، أخرجه مسلم: ١٠٠١].

۵۳٦۹ ـ از پدرِ هشـام، از پدرش از زینب بنت ابی سَـلَمه روایت است که اُمّ‌سَلَمه (همسر آن حضرت) گفت: گفتم: یا رسـول‌الله! آیا بر من ثوابی هسـت که بر فرزندان ابو سـلمه (شوهر

۱- یعنی مُزدی که برای شیرخوارگی کودک داده می‌شود بر عهدهٔ وارث پدر نیز می‌باشد. «تیسیرالقاری»

۲- حاصل این دو مثل آن است که آنچه در عالم تصرّف ندارد با خدا برابر نیست، چنانکه مملوک ناتوان با مالک توانا برابر نیست و چنانکه گُنگ بی‌تمیز با صاحب هدایت و اهتدا برابر نیست. «پاورقی ترجمهٔ قرآن کریم به فارسی، چاپ سعودی»

سابق من که مُرده است) نفقه کنم؟ و آنها را چنین و چنان (در فقر) نمی‌گذارم، همانا آنان فرزندان من هستند؟

آن حضرت فرمود: «آری، هر آنچه برایشان نفقه کنی برای تو ثواب است.»

٥٣٧٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها: قَالَتْ هِنْدُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ مَا يَكْفِينِي وَبَنِيَّ؟ قَالَ: «خُذِي بِالْمَعْرُوفِ». [راجع: ٢٢١١، أخرجه مسلم: ١٧١٤].

٥٣٧٠ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: هِند گفت: یا رسول‌الله! همانا ابوسفیان مردی حریص است. آیا بر من گناه است که از مال وی آنچه مرا و فرزندان مرا کفایت کند بگیرم؟ فرمود: «به گونهٔ متعارف بگیرد.»

١٥- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ تَرَكَ كَلًّا أَوْ ضَيَاعًا فَإِلَيَّ».

باب ـ ۱۵: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم). «کسی که از خود قرض و یا اهل و عیال ناتوان بگذارد بر من است (که قرض او را بدهم و از اهل و عیالش سرپرستی کنم).»

٥٣٧١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ فَضْلًا؟». فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ وَفَاءً صَلَّى، وَإِلَّا، قَالَ لِلْمُسْلِمِينَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ، قَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيَّ قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ». [راجع: ٢٢٩٨، أخرجه مسلم: ١٦١٩].

٥٣٧١ ـ از ابن شهاب، از ابو سَلَمه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: جنازهٔ مردی که قرضدار می‌بود، چون نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده می‌شد، می‌پرسید: «آیا چیز زیادی برای ادای قرض خود گذاشته است؟» اگر گفته می‌شد که گذاشته است، بر وی نماز جنازه می‌گزارد، وگرنه به مسلمانان می‌گفت: «بروید بر دوست خود نماز بگزارید.»

آنگاه که خداوند فتح‌ها را بر آن حضرت نصیب گردانید، گفت: «من به مسلمانان از خود آنان نزدیکترم، کسی که از مسلمانان بمیرد و از خود قرض به‌جا گذارد، پرداخت آن با من است، و اگر مالی به‌جا گذارد، برای وارثین وی است.»

١٦- باب: الْمَرَاضِعِ مِنَ الْمَوَالِيَاتِ وَغَيْرِهِنَّ

٥٣٧٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: «وَتُحِبِّينَ ذٰلِكِ». قُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي الْخَيْرِ أُخْتِي، فَقَالَ: «إِنَّ ذٰلِكِ لَا يَحِلُّ لِي». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ؟ فَقَالَ: «ابْنَةَ أُمِّ سَلَمَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا بِنْتُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلَا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلَا أَخَوَاتِكُنَّ».

وَقَالَ شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قَالَ عُرْوَةُ: ثُوَيْبَةُ أَعْتَقَهَا أَبُو لَهَبٍ. [راجع: ٥١٠١، أخرجه مسلم: ١٤٤٩].

باب ـ ۱۶: شیردهندگان در زمرۀ کنیزان آزاد شده و غیر از آنان.

۵۳۷۲: از ابن شهاب از عروه روایت است که زینب بنت ابی‌سلمه گفت: اُمِّ حبیبه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله! با خواهرم دختر ابوسفیان ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این را دوست می‌داری؟» گفتم: آری. من تنها گذارنده‌ات نیستم، و دوست می‌دارم کسی را که در این نیکویی شریک گردانم خواهرم باشد.

فرمود: «وی بر من حلال نیست.» گفتم: یا رسول‌الله! به خدا سوگند که ما می‌گوییم که تو قصد آن داری که دُرَّه، دختر ابوسَلَمه را نکاح کنی. فرمود: «به خدا سوگند اگر وی دختر همسر و در تربیت من نمی‌بود برایم باز حلال نبود، همانا وی دختر برادر رضاعی من است. ثُوَیْبَه (کنیز ابولَهَب) من و او را شیر داده است، پس دختران و خواهران خویش را به من پیشنهاد نکنید.»

و شعیب گفت: از زُهری روایت است که عُروه گفت: اَبولَهَب ثُوَیْبَه را آزاد کرده بود.

٧٠- كِتَابُ الأَطْعِمَةِ

١- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:
﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾

[البقرة: ٥٧، ١٧٢]. و [الأعراف: ١٦٠]. [طه: ٨١].

وَقَوْلِهِ: ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾ [البقرة: ٢٦٧].

وَقَوْلِهِ ﴿كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ [المؤمنون: ٥١].

٥٣٧٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَطْعِمُوا الْجَائِعَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ، وَفُكُّوا الْعَانِيَ». قَالَ سُفْيَانُ: وَالْعَانِي الأَسِيرُ. [راجع: ٣٠٤٦، أخرجه مسلم: ٢٩٧٦].

٥٣٧٤- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ طَعَامٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى قُبِضَ. [أخرجه مسلم: ٢٩٧٦].

۷۰ـ کتاب (انواع) غذا

باب ـ ۱

و فرمودۀ خدای تعالی: «و از خوراکیهای پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم، بخورید.»
(سورۀ بقره، آیات ۵۷ و ۱۷۲. سورۀ اعراف، آیۀ ۱۶. سورۀ طه، آیۀ ۸۱)

و فرمودۀ خدای تعالی: «از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، انفاق کنید.»
(سورۀ بقره، آیۀ ۲۶۷)

و فرمودۀ خدای تعالی: «از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم.»
(سورۀ مؤمنون، آیۀ ۵۱)

۵۳۷۳ ـ از ابو وائل، از ابوموسی اشعری(رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرسنه را طعام دهید و بیمار را عیادت کنید و اسیر را راها کنید.»
سفیان (راوی حدیث) گفت: اَلعَانِی (که در سخن آن حضرت آمده) به معنای اسیر است.

۵۳۷۴ ـ از محمد بن فُضَیل، از پدرش، از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: اهل و عیال محمد، سه روز پیاپی از غذایی سیر نشدند تا آنکه آن حضرت وفات کرد.[1]

[1]- این حالت به‌خصوص در اواخر زندگی‌شان ناشی از نبود مواد غذایی نبود.

٥٣٧٥- وَعَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ ، فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ ، فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي ، فَقَالَ : « يَا أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، ثُمَّ قَالَ : « عُدْ فَاشْرَبْ يَا أَبَا هِرٍّ » . فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ ، ثُمَّ قَالَ : « عُدْ » . فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ ، حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي فَصَارَ كَالْقِدْحِ ، قَالَ : فَلَقِيتُ عُمَرَ ، وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي ، وَقُلْتُ لَهُ : فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ ، وَلأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ . قَالَ عُمَرُ : وَاللَّهِ لأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ . [انظر: ٦٢٤٦، ٦٤٥٢، وانظر في الأدب، باب ١١٢].

٥٣٧٥ ـ از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: به گرسنگی سختی دچار شدم، با عُمَر بن خطّاب مواجه گشتم، از وی خواستم تا آیتی از قرآن را برایم بخواند (تا به این بهانه مرا به خانهٔ خود برده چیزی بخوراند.) او به خانهٔ خود درآمد و آن آیه را بر من گشود (و تفسیر کرد)، سپس راه چندان دور نرفته بودم که از شدت رنج گرسنگی بر روی خود افتادم، ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که بر سرم ایستاده است و گفت: «ای ابوهریره!» گفتم: گوش به فرمان تو و در خدمتت هستم یا رسول‌الله.

آن حضرت دست مرا گرفت و مرا بلند کرد و حالت مرا دریافت، مرا به خانهٔ خود برد و فرمود که کاسهٔ شیری بیاورند و من از آن نوشیدم. سپس فرمود: «باز بنوش ای ابوهریره» من باز نوشیدم. سپس فرمود: «باز» بار دیگر نوشیدم تا آنکه شکم من همچون تیری راست و برابر شد.

سپس عمر را ملاقات کردم و از حالتی که بر سرم رفته بود، به وی یاد کردم و به او گفتم: ای عمر، خداوند توسط کسی که نسبت به تو سزاوارتر است مرا کمک و یاری کرد. به خدا سوگند، آن آیه را که از تو خواسته بودم بر من بخوانی، من آن را از تو بهتر می‌دانستم. عمر گفت: به خدا سوگند اگر تو را (برای خوردن غذا) به خانه‌ام وارد می‌کردم، برایم بهتر بود از اینکه شتران سرخ‌موی می‌داشتم. (مقصود تو را نفهمیده بودم.)

بلکه آنچه میسّر می‌شد صرف فقرا و گرسنه‌ها می‌شد. «تیسیرالقاری»

۲- بَاب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الطَّعَامِ وَالأَكْلِ بِالْيَمِينِ

۵۳۷۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ: الْوَلِيدُ بْنُ كَثِيرٍ أَخْبَرَنِي: أَنَّهُ سَمِعَ وَهْبَ بْنَ كَيْسَانَ: أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ يَقُولُ: كُنْتُ غُلَامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا غُلَامُ، سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ. [انظر: ۵۳۷۷، ۵۳۷۸، قبل ۵۳۸۰، أخرجه مسلم: ۲۰۲۲].

باب ـ ۲: گفتن بسم‌الله، در آغاز طعام خوردن و خوردن با دست راست.

۵۳۷۶ ـ از ولید بن کثیر، از وَهب بن کَیْسان روایت است که عُمر بن ابی سَلَمه گفت: من پسری خردسال در تحت تربیت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و دست من به اطراف کاسه (به هنگام غذا خوردن) در حرکت بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای پسر، بسم‌الله، بگوی و با دست راست بخور و از آن بخش کاسه که به تو نزدیک است، بخور.» (از پیش خود بخور.)[۱] من پس از آن همیشه همانگونه (که فرموده بوده) می‌خوردم.

۳- بَاب: الأَكْلِ مِمَّا يَلِيهِ

وَقَالَ أَنَسٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلْيَأْكُلْ كُلُّ رَجُلٍ مِمَّا يَلِيهِ». [راجع: ۵۱۶۳]

باب ـ ۳: خوردن از آن بخش ظرف که نزدیک است به او.

و أنَس گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اسم خدا را (در آغاز غذاخوردن) یاد کنید و هر کس از (آن بخش ظرف) که به وی نزدیک است، بخورد.»

۵۳۷۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ الدِّيلِيِّ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ أَبِي نُعَيْمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، وَهُوَ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: أَكَلْتُ يَوْمًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَعَامًا، فَجَعَلْتُ آكُلُ مِنْ نَوَاحِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلْ مِمَّا يَلِيكَ».

[راجع: ۵۳۷۶، أخرجه مسلم: ۲۰۲۲].

۵۳۷۷ ـ از وَهب بن کَیْسان ابو نُعَیْم روایت است که عمر بن ابی سَلَمه، که پسر اُمِّ‌سلمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌باشد گفت: روزی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا می‌خوردم، من از همهٔ اطراف ظرف لقمه می‌گرفتم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «از آنجا که نزدیک

۱- مراد هم‌کاسه بودن در غذاخوردن است که چند نفر از یک ظرف غذا می‌خورند، هر کس باید از همان قسمت ظرف که دستش به آن نزدیک است لقمه برگیرد به اصطلاح هرات باید «از پیش خود بخورد.»

تو است بخور.»

٥٣٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ أَبِي نُعَيْمٍ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِطَعَامٍ، وَمَعَهُ رَبِيبُهُ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، فَقَالَ: «سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». [راجع: ٥٣٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٢٢، بزيادة].

۵۳۷۸ ـ از مالِک، از وَهْب بن کیسان ابو نُعَیم روایت است که گفت: برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا آورده شد و پسرهمسر وی عُمَر بن ابی سلمه، همراه آن حضرت بود. آن حضرت فرمود: «نام خدا را بگوی و از آنچه نزدیک تو است بخور.»

٤- بَاب: مَنْ تَتَبَّعَ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ مَعَ صَاحِبِهِ، إِذَا لَمْ يَعْرِفْ مِنْهُ كَرَاهِيَةً

باب ـ ۴: خوردن از اطراف ظرف با همکاسهٔ خود، اگر از وی کراهتی نبیند.

٥٣٧٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ. قَالَ أَنَسٌ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ، قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. [راجع: ٢٠٩٢ أخرجه مسلم: ٢٠٤١].

۵۳۷۹ ـ از مالک، از اسحاق بن ابی‌طَلْحه روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را، خیاطی که غذا آماده کرده بود فراخواند. انس می‌گوید: من همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و دیدم (که وقت غذاخوردن) ریزه‌های کدو را از اطراف کاسه می‌جست و می‌خورد. من از آن روز، خوردن کدو را سخت دوست می‌دارم.

٥- بَاب: التَّيَمُّنِ فِي الْأَكْلِ وَغَيْرِهِ

باب ـ ۵: خوردن با دست راست و غیر آن.

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «كُلْ بِيَمِينِكَ». [راجع: ٥٣٧٦].

عُمر بن ابی سَلَمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «با دست راست خود بخور.»

٥٣٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ مَا اسْتَطَاعَ، فِي طُهُورِهِ وَتَنَعُّلِهِ وَتَرَجُّلِهِ - وَكَانَ قَالَ بِوَاسِطٍ قَبْلَ هَذَا -

۵۳۸۰ ـ از اَشْعَث، از پدرش، از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا حدِّ توان دوست می‌داشت که از جانب راست آغاز نماید، در

فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ . [راجع: ١٦٨، أخرجه مسلم: ٢٦٨] .

وضو کردن، کفش پوشیدن و در شانه کردن و اَشعث قبل بر این در (شهر) واسِطْ می‌گفت: آن حضرت در همهٔ کارها از راست آغاز می‌کرد.

٦-بَاب: مَنْ أَكَلَ حَتَّى شَبِعَ

٥٣٨١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِأُمِّ سُلَيْمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، أَعْرِفُ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ؟ فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَتْ خِمَارًا لَهَا، فَلَفَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ دَسَّتْهُ تَحْتَ ثَوْبِي، وَرَدَّتْنِي بِبَعْضِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِطَعَامٍ». قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا». فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنَ الطَّعَامِ مَا نُطْعِمُهُمْ، فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو طَلْحَةَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى دَخَلَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، مَا عِنْدَكِ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ، فَأَمَرَ بِهِ فَفُتَّ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً لَهَا فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ أَذِنَ لِعَشَرَةٍ فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ ثَمَانُونَ رَجُلًا . [راجع: ٤٢٢، أخرجه

باب ـ ۶: کسی که خورد تا سیر شد.

۵۳۸۱ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه به (همسر خود) اُمّ‌سَلَیم گفت: آواز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را شنیدم که ضعیف بود و از آن گرسنگی را دریافتم، آیا چیزی خوردنی داری؟ وی چند قرص نان جوین برآورد، سپس روسری (دستمال) خود را آورد و قرصهای نان را با آن پیچید، سپس آن را زیر جامهٔ من نهاد و بخشی از ردای مرا بر آن بست. آن را بردم، و دیدم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با مردم در مسجد نشسته است. نزد آنها ایستادم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ابوطَلْحَه تو را فرستاده است؟» گفتم: آری. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسانی که همراه وی بودند گفت: «برخیزید.»

آن حضرت راهی شد و من پیش روی ایشان روانه شدم تا آنکه نزد ابوطلحه رسیدم. ابوطلحه گفت: ای اُمّ‌سُلَیم، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) همراه مردم آمده است و نزد ما غذایی نیست که برای آنها بیاوریم. اُمّ‌سُلَیم گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

ابوطلحه برآمد تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ملاقات کرد، ابوطلحه و رسول

مسلم: ۲۰۴۰].

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند تا آنکه به خانه داخل شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای أم‌ّسُلَیم، بیار هر آنچه داری.» وی همان قرصهای نان را آورد. آن حضرت فرمود: « و قرصهای نان ریزه ریزه شد و اُم‌ّسُلَیم مشک روغن را بر آن فشرد و از آن نان‌خورش ساخت، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آن (دعای برکت) خواند، آنچه خدا خواسته بود که بخواند، سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» به ده نفر اجازه داد که درآیند، آنها خوردند تا سیر شدند، سپس برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» برای آنها اجازه داد، خوردند تا سیر شدند، بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده.» برای آنها اجازه داد، خوردند تا سیر شدند، سپس برآمدند، سپس برای ده نفر اجازه داد، تمام آن گروه خوردند و سیر شدند و آن گروه هشتاد نفر بودند.

٥٣٨٢- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَحَدَّثَ أَبُو عُثْمَانَ أَيْضًا، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ». فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوُهُ، فَعُجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ، بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبَيْعٌ أَمْ عَطِيَّةٌ، أَوْ قَالَ: هِبَةٌ». قَالَ: لا، بَلْ بَيْعٌ، قَالَ: فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنِعَتْ، فَأَمَرَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ بِسَوَادِ الْبَطْنِ يُشْوَى، وَايْمُ اللَّهِ، مَا مِنَ الثَّلاثِينَ وَمِائَةٍ إِلا قَدْ حَزَّ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَهَا لَهُ، ثُمَّ جَعَلَ فِيهَا قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلْنَا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، وَفَضَلَ فِي الْقَصْعَتَيْنِ، فَحَمَلْتُهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ. [راجع: ٢٢١٦، أخرجه مسلم: ٢٠٥٦].

۵۳۸۲ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش، و همچنان ابوعثمان از عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنه) روایت کرد که گفت: ما صدوسی نفر همراه پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا کسی از شما طعام دارد؟» نزد مردی یک صاع یا به همین مقدار بود، و آن خمیر کرده شد، سپس مردی مشرک بلندقامت ژولیده موی آمد که گوسفندها را می‌راند. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) (به وی گفت) «آیا می‌فروشی یا می‌بخشی یا تحفه می‌دهی؟» گفت: نی، بلکه می‌فروشم. آن حضرت از وی گوسفندی خرید و ذبح شد و پیامبر خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)

فرمود که اعضای درون شکم آن پخته شود و به خدا سوگند که از صدوسی نفر کسی نماند مگر آنکه آن حضرت پاره‌ای از آن را برید و برای کسی که حاضر بود داد و برای کسی که غایب بود نگه داشت، سپس از (گوشت) آن دو کاسه (غذا) آماده کرد، همهٔ ما از آن خوردیم و سیر شدیم و در کاسه‌ها زیادت ماند، آن را بر شترها نهادیم، یا چنانکه گفت.

٥٣٨٣- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ أُمِّهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالْمَاءِ. [انظر: ٥٤٤٢ـ، أخرجه مسلم: ٢٩٧٥].

٥٣٨٣ ـ از منصور، از مادرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که مُرد ما از دو چیز سیاه سیر می‌شدیم. خرما و آب.

٧- بَاب: ﴿لَيْسَ عَلَى الأَعْمَى حَرَجٌ وَلا عَلَى الأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ﴾ [النور: ٦١].

باب ـ ٧: «بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید.»

(سورهٔ نور، آیهٔ ٦١)

(النَّهْدُ، سهم گرفتن در تهیهٔ غذا و جمع شدن بر آن است.)

٥٣٨٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ بُشَيْرَ بْنَ يَسَارٍ يَقُولُ: حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ - قَالَ يَحْيَى: وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَوْحَةٍ - دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِطَعَامٍ، فَمَا أُتِيَ إِلا بِسَوِيقٍ، فَلُكْنَاهُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، فَصَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

قَالَ سُفْيَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْهُ عَوْدًا وَبَدْءًا. [راجع: ٢٠٩].

٥٣٨٤ ـ از یَحیی بن سعید، از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بن نُعمان گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خَیبر برآمدیم. و آنگاه که به صَهْبا رسیدیم، یحیی گفت: از آنجا تا خَیْبَر یک شب راه است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا طلبید، سَویق آورده شد، ما آن را (بدون تر کردن) جویدیم و از آن خوردیم. سپس آب طلبید و آب را در دهان کرد (و آن را شست) ما نیز آب در دهان کردیم (و شستیم) آن حضرت نماز شام را بر ما گذارد و وضو

(تازه) نکرد.
سُفیان (راوی) گفت: از یحیی بن سعید شنیدم که گفت: اول و آخر (برای خوردن سَویق دست نشستیم.)

٨- بَاب: الْخُبْزِ الْمُرَقَّقِ، وَالأكْلِ عَلَى الْخِوَانِ وَالسُّفْرَةِ

باب ـ ٨: قرص نازک و خوردن بر خوان و سُفره.

٥٣٨٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَنَسٍ وَعِنْدَهُ خَبَّازٌ لَهُ، فَقَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلَا شَاةً مَسْمُوطَةً حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. [انظر: ٥٤٢١، ٦٤٥٧]

٥٣٨٥ ـ از هَمّام روایت است که قَتاده گفت: ما نزد انس (بن مالک) بودیم، نان‌پز او با وی بود. انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نان نازک و گوسفند بریان نخورد تا آنکه خدا را ملاقات کرد. (تا آنکه وفات کرد).

٥٣٨٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ يُونُسَ - قَالَ عَلِيٌّ: هُوَ الإِسْكَافُ - عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَكَلَ عَلَى سُكُرُّجَةٍ قَطُّ، وَلَا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلَا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقَتَادَةَ: فَعَلَامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. [انظر: ٥٤١٥، ٦٤٥٠]

٥٣٨٦ ـ از اِسکاف، از قَتاده روایت است که اَنس(رضی‌الله عنه) گفت: نمی‌دانم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز در سَکُرْجه (قاب)[1] غذا خورده باشد و نه هرگز نان نرم خورده است و نه هرگز بر خوان غذا خورده است.
به قتاده گفته شد: پس بر روی چه چیز غذا می‌خورند؟ گفت: بر روی سُفره.

٥٣٨٧- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا يَقُولُ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ يَبْنِي بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، أَمَرَ بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأُلْقِيَ عَلَيْهَا التَّمْرُ وَالأَقِطُ وَالسَّمْنُ. وَقَالَ عَمْرٌو، عَنْ أَنَسٍ: بَنَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ. [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، النكاح: ٨٤، مطولا باختلاف]

٥٣٨٧ ـ از محمد بن جعفر، از حُمَید روایت است که اَنس شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در مسیر راه بازگشت از خیبر) توقّف کرد تا با صَفِیّه، زفاف کند. من مسلمانان را به وَلیمه (ضیافت عروسی) آن حضرت فرا خواندم. آن حضرت فرمود که سُفره‌ها بگسترانند و گسترده شد و بر آن خرما و کشک و روغن نهادند.
و عَمرو از انس روایت کرده که گفت: پیامبر

---

[1] ١- سُکُرجه، واژهٔ فارسی است که معرّب گردیده و آن قاب غذاخوری و بشقاب است.

(صلی‌الله علیه وسلّم) با وی (صفیه) زفاف، کرد سپس حَیْس (نوعی غذای مخلوط) ساخت و بر سُفره نهاد.

۵۳۸۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، وَعَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الشَّامِ يُعَيِّرُونَ ابْنَ الزُّبَيْرِ، يَقُولُونَ يَا ابْنَ ذَاتِ النِّطَاقَيْنِ، فَقَالَتْ لَهُ أَسْمَاءُ: يَا بُنَيَّ إِنَّهُمْ يُعَيِّرُونَكَ بِالنِّطَاقَيْنِ، هَلْ تَدْرِي مَا كَانَ النِّطَاقَانِ؟ إِنَّمَا كَانَ نِطَاقِي شَقَقْتُهُ نِصْفَيْنِ، فَأَوْكَيْتُ قِرْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَحَدِهِمَا، وَجَعَلْتُ فِي سُفْرَتِهِ آخَرَ، قَالَ: فَكَانَ أَهْلُ الشَّامِ إِذَا عَيَّرُوهُ بِالنِّطَاقَيْنِ، يَقُولُ: إِيهًا وَالإِلَهِ، تِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا. [راجع: ۲۹۷۹].

۵۳۸۸ ـ از هِشام، از پدرش و از وَهْب بن کیسان روایت است که گفت: مردم شام (به هنگام جنگ با ابن زبیر) ابن زبیر را سرزنش و اهانت می‌کردند و می‌گفتند: ای پسر ذات‌النِّطاقَیْن (پسر زن صاحب دو کمربند): أَسماً (مادر ابن زبیر) به او گفت: ای پسرک من، مردم با گفتن: «دو کمربند» از تو عیبجویی می‌کنند. و آیا می‌دانی که «دو کمربند» چه بوده است؟ آن کمربند من بود که آن را پاره کرده بودم که با یک پارهٔ آن دهانهٔ مشکولهٔ آب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را بستم و پارهٔ دیگر آن را سُفرهٔ غذای آن حضرت ساختم. اهل شام که با گفتن: نَطّاقَین (دو کمربند) از تو عیبجویی می‌کنند، درست می‌گویند، و این شکایتی است که عار آن از تو زایل است.

۵۳۸۹- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ أُمَّ حُفَيْدٍ بِنْتَ الْحَارِثِ بْنِ حَزْنٍ، خَالَةَ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَهْدَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَمْنًا وَأَقِطًا وَأَضُبًّا، فَدَعَا بِهِنَّ، فَأُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ، وَتَرَكَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ كَالْمُسْتَقْذِرِ لَهُنَّ، وَلَوْ كُنَّ حَرَامًا مَا أُكِلْنَ عَلَى مَائِدَةِ النَّبِيِّ ﷺ، وَلا أَمَرَ بِأَكْلِهِنَّ.
[راجع: ۲۵۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۴۷].

۵۳۸۹ ـ از ابوبِشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: اُمّ حُفَید بنت حارث بن حَزَن، خالهٔ ابن عباس، برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روغن و کشک و سوسمار هدیه داد. آن حضرت مردم را به خوردن آن فرا خواند و بر مائدهٔ (خوان) آن حضرت خوردند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن (سوسمار) نخورد، مانند کسی که آن را ناپاک بداند، ولی اگر آن حرام می‌بود بر مائدهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خورده نمی‌شد و مردم را به خوردن آن نمی‌فرمود.

۹- بَاب: السَّوِيقِ

٥٣٩٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ عَلَى رَوْحَةٍ مِنْ خَيْبَرَ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَدَعَا بِطَعَامٍ فَلَمْ يَجِدْهُ إِلَّا سَوِيقًا، فَلَاكَ مِنْهُ، فَلُكْنَا مَعَهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَمَضْمَضَ، ثُمَّ صَلَّى وَصَلَّيْنَا وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٩].

باب ـ ۹: سَوِیق.

۵۳۹۰ ـ از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بـن نُعمان گفت: آنگاه که ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در صَهْبا بودیم و آن محل تا خیبر یک شـب راه اسـت، وقت نماز فرا رسید. آن حضرت غذا طلبید، به‌جز سَویق چیزی نیافتیم. آن حضـرت از آن خـورد و مـا همـراه وی خوردیم. سـپس آب طلبید و با آن دهان خود را شسـت. سپس نماز گزارد و نماز گزاردیم و وضو (تازه) نکردی.

۱۰- بَاب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَأْكُلُ حَتَّى يُسَمَّى لَهُ، فَيَعْلَمَ مَا هُوَ

٥٣٩١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ، الَّذِي يُقَالُ لَهُ سَيْفُ اللَّهِ، أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى مَيْمُونَةَ، وَهِيَ خَالَتُهُ وَخَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ، فَوَجَدَ عِنْدَهَا ضَبًّا مَحْنُوذًا، قَدْ قَدِمَتْ بِهِ أُخْتُهَا حُفَيْدَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ مِنْ نَجْدٍ، فَقَدَّمَتِ الضَّبَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ قَلَّمَا يُقَدِّمُ يَدَهُ لِطَعَامٍ حَتَّى يُحَدَّثَ بِهِ وَيُسَمَّى لَهُ، فَأَهْوَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ إِلَى الضَّبِّ، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ النِّسْوَةِ الْحُضُورِ: أَخْبِرْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا قَدَّمْتُنَّ لَهُ، هُوَ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَنِ الضَّبِّ، فَقَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَحَرَامٌ الضَّبُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ». قَالَ خَالِدٌ: فَاجْتَرَرْتُهُ

باب ـ ۱۰: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غذایی نمی‌خورد تا نام غذا گرفته نمی‌شد تا بداند که چیست.

۵۳۹۱ ـ از زُهـری، از ابواُمامـه بن سَـهل بن حُنَیف انصاری روایت اسـت که ابن عباس او را خبر داده است.

خالـد بن ولید همان کسـی که شمشـیر خدا نامیده می‌شد گفت: وی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) نزد میمونه (همسر آن حضرت) رفت و میمونه خالهٔ وی و خالهٔ ابن عباس بود. وی نزد میمونه گوشـت سوسـمار بریان شده دید که خواهرش حُفَیـده بنت حارث از نجد فرسـتاده بود. میمونه آن را برای رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) پیش کرد. آن حضرت کمتر به غذایی دست پیش می‌کرد تا آنکه به او گفته نمی‌شـد و یا نام غذا برده نمی‌شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به سـوی گوشت سوسـمار دست دراز کرد، یکی از زنانی که در

فَأَكَلْتُهُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ إِلَيَّ. [انظر: ٥٤٠٠، ٥٥٣٧، أخرجه مسلم: ١٩٤٦].

آنجا حضور داشت گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از آنچه به وی آورده‌اید خبر کنید، این گوشت سوسمار است یا رسول‌الله! رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دستش را از گوشت سوسمار عقب کشید.

خالد بن ولید گفت: آیا حرام است یا رسول‌الله؟

فرمود: «نی، ولی در سرزمین قوم من (مکه) یافت نمی‌شده است و بر من نامطبوع و ناخوش است.»

خالد گفت: من گوشت سوسمار را به سوی خود پیش کشیدم و می‌خوردم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی من می‌نگریست.

١١- بَاب: طَعَامُ الْوَاحِدِ يَكْفِي الاثْنَيْنِ

باب ـ ۱۱: غذای یک نفر، دو نفر را بسنده است.

٥٣٩٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ. وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ». [أخرجه مسلم: ٢٠٥٨].

۵۳۹۲ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «غذایی که دو نفر به آن سیر شود، سه نفر را بسنده است و غذایی که سه نفر به آن سیر شود، چهار نفر را بسنده است.»

١٢- بَاب الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ

باب ـ ۱۲: مسلمان در یک روده می‌خورد (کم‌خوار است)

ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٣٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ

۵۳۹۳ ـ از واقِد بن محمد روایت است که نافع گفت: ابن عُمَر غذا نمی‌خورد تا مسکینی فرا

ابْنُ عُمَرَ لا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمِسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ ، فَأَدْخَلْتُ رَجُلاً يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيراً ، فَقَالَ : يَا نَافِعُ ، لا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ :

« الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ » . [انظر: ٥٣٩٤، ٥٣٩٣، أخرجه مسلم: ٢٠٦٠، ٢٠٦١].

٥٣٩٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ ، وَإِنَّ الْكَافِرَ ، أَوِ الْمُنَافِقَ - فَلا أَدْرِي أَيَّهُمَا قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ - يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ » . [راجع: ٥٣٩٣ أخرجه مسلم: ٢٠٦٠ و ٢٠٦١].

وَقَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِهِ .

٥٣٩٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ : كَانَ أَبُو نَهِيكٍ رَجُلاً أَكُولاً ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الْكَافِرَ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ » . فَقَالَ : فَأَنَا أُومِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ . [راجع: ٥٣٩٣ أخرجه مسلم: ٢٠٦٠ و ٢٠٦١].

٥٣٩٦ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَأْكُلُ الْمُسْلِمُ فِي مِعًى وَاحِدٍ . وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ » . [انظر: ٥٣٩٧، أخرجه مسلم: ٢٠٦٣، مطولاً بلفظ «يشرب» ، و ٢٠٦٢].

٥٣٩٧ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَجُلاً كَانَ يَأْكُلُ أَكْلاً كَثِيراً ، فَأَسْلَمَ ، فَكَانَ يَأْكُلُ أَكْلاً قَلِيلاً ،

خوانده می‌شد که با وی غذا بخورد. باری مردی را آوردم که با وی غذا بخورد، وی غذای زیاد خورد. ابن عمر گفت: ای نافع، دیگر این مرد را به (خانه‌ام) نیاور زیرا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده.»

۵۳۹٤ ـ از عَبْدَه، از عُبَیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.» نمی‌دانم کدام‌یک را عبیدالله گفت که یا منافق در هفت روده می‌خورد.

و ابن بُکَیر گفت: مالک، از نافع از ابن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مِثل این حدیث روایت کرده است.

۵۳۹۵ ـ از سُفیان روایت است که عمر گفت: ابونَهیک مردی پُرخور بود، ابن عُمر به وی گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

آن مرد گفت: من به خدا و رسول او ایمان دارم (در آن زمره نیستم.)

۵۳۹٦ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

۵۳۹۷ ـ از شُعبه، از عدی بن ثابت، از ابو حازم روایت است که ابوهریره گفت: «مردی که بسیار پرخور بود مسلمان شد، سپس وی

فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرَ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». [راجع: ٥٣٩٦، أخرجه مسلم: ٢٠٦٣، بزيادة وبلفظ «يشرب»، ٢٠٦٢].

کم‌خور شد از این موضوع به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شد. فرمود: «همانا مسلمان در یک روده می‌خورد و کافر در هفت روده می‌خورد.»

١٣- بَابُ: الأَكْلِ مُتَّكِئًا

باب ـ ۱۳: خوردن در حالت تکیه.

٥٣٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الأَقْمَرِ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا آكُلُ مُتَّكِئًا». [انظر: ٥٣٩٩].

۵۳۹۸ ـ از مِسْعَر روایت است که علی بن اَقْمَر گفت: از ابوجُحَیْفَه شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من در حالت تکیه‌شده غذا نمی‌خورم.»

٥٣٩٩- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الأَقْمَرِ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لَا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ». [راجع: ٥٣٩٨].

۵۳۹۹ ـ از مَنصور، از علی بن اَقْمَر روایت است که ابوجُحَیفه گفت: من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و آن حضرت به مردی که نزد وی بود گفت: «من نمی‌خورم در حالی که تکیه‌کننده باشم.»

١٤- بَابُ: الشِّوَاءِ

باب ـ ۱۴: گوشت بریان.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ﴾ [هود: ٦٩]. أَيْ: مَشْوِيٍّ.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «گوسالهٔ بریان آورد.» (سورهٔ هود، آیهٔ ٦٩)

٥٤٠٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِضَبٍّ مَشْوِيٍّ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ لِيَأْكُلَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ ضَبٌّ، فَأَمْسَكَ يَدَهُ، فَقَالَ خَالِدٌ: أَحَرَامٌ هُوَ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنَّهُ لَا يَكُونُ بِأَرْضِ قَوْمِي، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ». فَأَكَلَ خَالِدٌ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْظُرُ.

قَالَ مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: بِضَبٍّ مَحْنُوذٍ. [راجع: ٥٣٩١، أخرجه مسلم: ١٩٤٦، بزيادة].

۵۴۰۰ ـ از زُهری، از ابواُمامهٔ بن سَهل، از ابن عباس روایت است که خالد بن ولید گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سوسمار بریان شده آورده شد، آن حضرت به سوی آن دست دراز کرد تا بخورد، به وی گفته شد: این سوسمار است. آن حضرت دست نگه داشت. خالد گفت: آیا این حرام است؟ فرمود: «نی، ولی در سرزمین قوم من یافت نمیشود و بر من نامطبوع است.» خالد از آن می‌خورد و رسول

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست.
مالک از ابن شهاب روایت کرده است: سوسمار بریان شده.

١٥- بَاب: الْخَزِيرَة

قَالَ النَّضْرُ: الْخَزِيرَةُ مِنَ النُّخَالَةِ، وَالْحَرِيرَةُ مِنَ اللَّبَنِ.

٥٤٠١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ الأَنْصَارِيُّ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأَمْطَارُ سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ لَهُمْ، فَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَّكَ تَأْتِي فَتُصَلِّي فِي بَيْتِي فَأَتَّخِذُهُ مُصَلًّى، فَقَالَ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ لِي: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ». فَأَشَرْتُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَكَبَّرَ فَصَفَفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ، وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرٍ صَنَعْنَاهُ، فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ، لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا تَقُلْ، أَلا تَرَاهُ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: قُلْنَا: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، فَقَالَ: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ».

باب ـ ۱۵: خَزیْره (غذایی که آرد در آب گوشت ریزند.)

نَضر گفت: خَزیره، از سبوس ساخته می‌شود و حَریره از شیر.

۵۴۰۱ ـ از ابن شهاب، از مَحمود بن رَبیع انصاری روایت است که گفت: عِتْبان بن مالک، یکی از یاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، در زمرهٔ کسانی از انصار که در جنگ بدر حاضر شده بود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! همانا چشم من نابینا شده و قوم خود را پیش نمازی می‌دهم، آنگاه که باران می‌بارد وادیی را که میان من و ایشان است سیل فرا می‌گیرد، من نمی‌توانم به مسجد ایشان بروم و برایشان نماز بگزارم، پس دوست می‌دارم یا رسول‌الله که بیایی و در خانهٔ من نماز گزاری تا آنجا را برای خود نمازگاه بگیرم. آن حضرت فرمود: «اگر خدا بخواهد این کار را خواهم کرد.»

عِتبان گفت: فردای آن روز، زمانی که آفتاب بلند شده بود، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر نزد من آمدند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست و من به وی اجازه دادم. آن حضرت ننشست تا به خانهٔ درآمد و سپس به من گفت: «در کدام جای خانهٔ خود دوست می‌داری که نماز بگزارم.»

من به گوشه‌ای از خانه اشاره کردم، پیامبر

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: ثُمَّ سَأَلْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ الأَنْصَارِيَّ، أَحَدَ بَنِي سَالِمٍ، وَكَانَ مِنْ سَرَاتِهِمْ، عَنْ حَدِيثِ مَحْمُودٍ، فَصَدَّقَهُ. [راجع: ٤٢٤، أخرجه مسلم: ٣٣، المساجد: ٢٦٣].

(صلی‌الله علیه وسلّم) به نماز ایستاد و تکبیر گفت و ما صف بستیم، دو رکعت نماز گزارد و سپس سلام داد. ما آن حضرت را برای خوردن خَزیر که برایش پخته بودیم نگه داشتیم.

شمار زیادی از مردم محل در خانه گرد آمدند.

گویندهٔ آنان گفت: مالک بن الدُّخْشَن کجاست؟

بعضی از آنان گفتند: وی منافق است، خدا و رسول او را دوست نمی‌دارد.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چنین مگوی، نمی‌اندیشی که وی «لا اله الا الله» گفته و با آن رضای خدا را می‌خواهد.»

آن کس گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

سپس گفت: به این سبب گفتیم که آمیزش و خیرخواهی او را با منافقین می‌بینیم. آن حضرت فرمود: «خداوند بر آتش حرام گردانیده، کسی را که «لا اله الا الله» بگوید و به آن رضای خدا را بجوید.»

ابن شهاب گفته است: سپس از حُصَین بن محمد انصاری که یکی از افراد قبیلهٔ بنی سالم و از اشراف ایشان است دربارهٔ حدیث محمد (بن رفیع) پرسیدم، وی آن را تصدیق کرد.

١٦- بَاب: الأَقِطِ

وَقَالَ حُمَيْدٌ: سَمِعْتُ أَنَسًا: بَنَى النَّبِيُّ ﷺ بِصَفِيَّةَ، فَأَلْقَى التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ. [راجع: ٣٧١].

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ أَبِي عَمْرٍو، عَنْ أَنَسٍ: صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ حَيْسًا. [راجع: ٣٧١].

باب ـ ۱۶: کشک (کَشک)

و حُمَید گفت: از انس شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با صَفِیّه زفاف کرد و (در ولیمهٔ آن) خرما و کشک و روغن صرف کردند.

و عَمْرو بن ابی عَمْرو گفته است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در ولیمهٔ

آن) غذای حَیْس آماده کرد.

۵۴۰۲ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْدَتْ خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ضِبَابًا وَأَقِطًا وَلَبَنًا، فَوُضِعَ الضَّبُّ عَلَى مَائِدَتِهِ، فَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُوضَعْ، وَشَرِبَ اللَّبَنَ، وَأَكَلَ الْأَقِطَ. [راجع: ۲۵۷۵، اخرجه مسلم: ۱۹۴۷].

۵۴۰۲ ـ از ابی‌بشر، از سَعید روایت است که ابن عبّاس (رضی‌الله عنه) گفت: خاله‌ام برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، سُوسمار و کشک و شیر اهدأ کرد. سوسمار بر مائدهٔ (سفرهٔ) آن حضرت نهاده شد. اگر حرام می‌بود بر آن نهاده نمی‌شد. آن حضرت شیر را نوشید و کشک را خورد.

۱۷- بَاب: السِّلْقِ وَالشَّعِيرِ

باب ـ ۱۷: چغندر و جَو.

۵۴۰۳- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: إِنْ كُنَّا لَنَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ تَأْخُذُ أُصُولَ السِّلْقِ، فَتَجْعَلُهُ فِي قِدْرٍ لَهَا، فَتَجْعَلُ فِيهِ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ، إِذَا صَلَّيْنَا زُرْنَاهَا فَقَرَّبَتْهُ إِلَيْنَا، وَكُنَّا نَفْرَحُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ، وَمَا كُنَّا نَتَغَدَّى، وَلَا نَقِيلُ إِلَّا بَعْدَ الْجُمُعَةِ، وَاللَّهِ مَا فِيهِ شَحْمٌ وَلَا وَدَكٌ. [راجع: ۹۳۸، اخرجه مسلم: ۸۵۹، آخره].

۵۴۰۳ ـ از ابوحازِم روایت است که سَهل بن سَعد گفت: روز جمعه روز خوشی ما بود. پیرزنی بود که ریشه‌های چغندر را می‌گرفت و در دیگ خود می‌انداخت و دانه‌های جو را در آن می‌افکند. آنگاه که نماز جمعه را می‌گزاردیم، به دیدن وی می‌رفتیم و او آن غذا را به ما پیشکش می‌کرد. و به همین سبب در روز جمعه خوشحال بودیم و ما را نه غذایی بود و نه خواب نیمه‌روز، مگر بعد از (نماز) جمعه، و به خدا سوگند که در آن غذا نه چربی بود و نه روغنی.

۱۸- بَاب: النَّهْسِ وَانْتِشَالِ اللَّحْمِ

باب ـ ۱۸: به دندان برکندن و از دیگ برآوردن گوشت.

۵۴۰۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَعَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَتِفًا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ۲۰۷، اخرجه مسلم: ۳۵۴].

۵۴۰۴- از اَیّوب، از محمد (بن سیرین) روایت است که ابن عباس گفت:[۱]
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت شانه

۱- امام احمد گفته است که محمد بن سیرین از ابن عباس سماع ندارد. «تیسیرالقاری»

٥٤٠٥- وَعَنْ أَيُّوبَ وَعَاصِمٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: انْتَشَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَرْقًا مِنْ قِدْرٍ ، فَأَكَلَ ثُمَّ صَلَّى ، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع: ٢٠٧، أخرجه مسلم: ٣٥٤]

١٩- بَاب: تَعَرُّقِ الْعَضُدِ

٥٤٠٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ: حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَ مَكَّةَ . [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦، مطولا]

٥٤٠٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا جَالِسًا مَعَ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَنْزِلٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَازِلٌ أَمَامَنَا ، وَالْقَوْمُ مُحْرِمُونَ وَأَنَا غَيْرُ مُحْرِمٍ ، فَأَبْصَرُوا حِمَارًا وَحْشِيًّا وَأَنَا مَشْغُولٌ أَخْصِفُ نَعْلِي ، فَلَمْ يُؤْذِنُونِي بِهِ ، وَأَحَبُّوا لَوْ أَنِّي أَبْصَرْتُهُ ، فَالْتَفَتُّ فَأَبْصَرْتُهُ ، فَقُمْتُ إِلَى الْفَرَسِ فَأَسْرَجْتُهُ ، ثُمَّ رَكِبْتُ وَنَسِيتُ السَّوْطَ وَالرُّمْحَ ، فَقُلْتُ لَهُمْ: نَاوِلُونِي السَّوْطَ وَالرُّمْحَ ، فَقَالُوا: لا وَاللَّهِ لا نُعِينُكَ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ ، فَغَضِبْتُ فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُمَا ثُمَّ رَكِبْتُ ، فَشَدَدْتُ عَلَى الْحِمَارِ فَعَقَرْتُهُ ، ثُمَّ جِئْتُ بِهِ وَقَدْ مَاتَ ، فَوَقَعُوا فِيهِ يَأْكُلُونَهُ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ شَكُّوا فِي أَكْلِهِمْ إِيَّاهُ وَهُمْ حُرُمٌ ، فَرُحْنَا ، وَخَبَأْتُ الْعَضُدَ مَعِي ، فَأَدْرَكْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ: «مَعَكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ». فَنَاوَلْتُهُ الْعَضُدَ فَأَكَلَهَا حَتَّى تَعَرَّقَهَا وَهُوَ مُحْرِمٌ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: وَحَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ

را به دندان برکند و خورد سپس به نماز ایستاد و وضو (تازه) نکرد.

٥٤٠٥ ـ و از ایـوب و عاصِم و عِکرمه روایت شـده که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت استخواندار را از دیگ برآورد و خورد، سپس نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

باب ـ ۱۹: گوشت شانه را به دندان برکندن.

٥٤٠٦ – از فُلَیـح، از ابوحازم مَدَنی، از عبدالله بن ابی‌قتاده روایت اسـت که پدرش گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به سوی مکه برآمدیم.

٥٤٠٧ ـ از محمـد بـن جعفـر، از ابوحـازم، از عبـدالله بن ابی‌قتادۀ سَـلَمی روایت اسـت کـه پدرش گفـت: روزی همراه یـاران پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در یکی از منزلهای راه مکه نشسـته بودم، و رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، جلوتر از ما منزل کرده بود، و مردم در اِحـرام بودند و من در اِحـرام نبودم. همراهان من گوره‌خری دیدند در حالی که من مشـغول دوختـن کفش‌های خود بودم، مـرا از آن آگاه نکردند ولی دوسـت داشتند که من خود آن را ببینم.[1] متوجه شدم و آن را دیدم. به سوی اسپ پیش رفتم و آن را زین کردم و سوار شدم ولی تازیانه و نیزه را فراموش کرده بودم که بردارم. بـه همراهان خود گفتم: تازیانه و نیزه را به من بدهید. گفتند: نی، به خدا سـوگند که تو را به هیچ چیز کمک نمی‌کنیم. خشـمگین شدم و از

۱- کسی که در احرام حج یا عمره است حق ندارد که شکار کند و یا به شکارچی کمک کند.

عَطَاء بْنِ يَسَار ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ : مِثْلَهُ . [راجع: ۱۸۲۱، أخرجه مسلم: ۱۱۹۶، باختلاف]

اسب فرود آمدم و آنها را برداشتم و سپس سوار شدم و بر گورخر حمله کردم، آن را پی کردم، سپس آن را آوردم. و همانا مُرده بود. همراهان من بر آن افتادند (پختند) و به خوردن مشغول شدند، سپس در جواز خوردن آن به شک افتادند و ایشان در اِحرام بودند. ما راهی شدیم و من بازوی آن را پنهانی برداشته بودم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دریافتیم و از این موضوع از وی پرسیدیم، فرمود: «چیزی از آن همراه دارید؟» من هم بازوی آن را به وی پیش کردم، آن را خورد تا آنکه به دندان برکند، در حالی که در اِحرام بود.
محمد بن جعفر گفت: زَید بن اَسلَم، از عطأ بن یَسار، از ابوقَتاده، مِثل این حدیث را روایت کرده است.

۲۰- بَاب: قَطْعِ اللَّحْمِ بِالسِّكِّين

باب ـ ۲۰: بریدن گوشت با کارد.

٥٤٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ : أَنَّ أَبَاهُ عَمْرَو بْنَ أُمَيَّةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ فِي يَدِهِ ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَأَلْقَاهَا وَالسِّكِّينَ الَّتِي يَحْتَزُّ بِهَا ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع: ۲۰۸، أخرجه مسلم: ۳۵۵]

۵۴۰۸ ـ از زُهری، از جَعفر بن عَمْرو بن اُمَیَّه روایت است که پدرش عَمْرو بن اَمَیَّه گفت: همانا وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که با کارد از شانهٔ گوسفند که در دست وی بود می‌برید، سپس آن حضرت به نماز فرا خوانده شد، کاردی را که با آن می‌برید دور افکند، سپس ایستاد و نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

۲۱- بَاب: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا

باب ـ ۲۱: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر غذایی ایراد نگرفته است.

٥٤٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ. [راجع: ٣٥٦٣، اخرجه مسلم: ٢٠٦٤].

٥٤٠٩ ـ از ابوحازم روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز بر طعامی عیب نگرفته است، اگر او را خوش می‌آمد از آن می‌خورد و اگر او را ناخوش می‌آمد آن را ترک می‌کرد.

٢٢- بَابُ: النَّفْخِ فِي الشَّعِيرِ

باب ـ ۲۲: دمیدن در جو (تا ناپاکی آن جدا گردد.)

٥٤١٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ: أَنَّهُ سَأَلَ سَهْلاً: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ النَّقِيَّ؟ قَالَ: لَا، فَقُلْتُ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ. [انظر: ٥٤١٣].

٥٤١٠ ـ از ابوغسّان روایت است که ابوحازم گفته است وی از سَهل پرسید: آیا شما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نان سفید از آرد بیخته شده را دیده بودید؟ گفت: نی. پس گفتم: آیا جو را غربال می‌کردید؟ گفت: نی. ولی آن را می‌دمیدیم.

٢٣- بَابُ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ

باب ـ ۲۳: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و یاران وی می‌خوردند.

٥٤١١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَبَّاسٍ الْجُرَيْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي. [انظر: ٥٤٤١، ٥٤٤١].

٥٤١١ ـ از ابوعثمان نَهدی روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی میان یاران خویش خرما تقسیم کرد و به هر یک هفت خرما داد، برای من هفت خرما داد که یکی از آن خرمای ردی (خشک) بود و هیچ یک از آن خرماها به اندازهٔ این، برایم خوشایند نبود زیرا جویدن آن به درازا کشید.

٥٤١٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ: رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، مَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الْحُبْلَةِ، أَوِ الْحَبَلَةِ، حَتَّى يَضَعَ أَحَدُنَا مَا تَضَعُ الشَّاةُ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الإِسْلَامِ،

٥٤١٢ ـ از اسماعیل، از قَیس روایت است که سَعد گفت: من هفتم نفر از هفت کسی که نخست اسلام آورده‌اند، همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم، ما طعامی نداشتیم به‌جز برگ حُبْله یا حَبْله (خرمای ریز) تا آنکه مدفوع هر

خَسِرْتُ إِذًا وَضَلَّ سَعْيِي . [أخرجه مسلم: ٢٩٦٦].

یک از ما مانند پشـکل گوسفند بود. حالا قبیلهٔ بنی‌اسـد به من درس اسلامی می‌دهند، زیانکار خواهم شد و مساعی من در اسلام هدر خواهد بود (اگر از ایشان اسلام نوین بیاموزم.)[1]

٥٤١٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ فَقُلْتُ: هَلْ أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّقِيَّ ؟ فَقَالَ سَهْلٌ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّقِيَّ ، مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ . قَالَ: فَقُلْتُ: هَلْ كَانَتْ لَكُمْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنَاخِلُ ؟ قَالَ: مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُنْخُلاً ، مِنْ حِينَ ابْتَعَثَهُ اللَّهُ حَتَّى قَبَضَهُ . قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ غَيْرَ مَنْخُولٍ ؟ قَالَ: كُنَّا نَطْحَنُهُ وَنَنْفُخُهُ ، فَيَطِيرُ مَا طَارَ ، وَمَا بَقِيَ ثَرَّيْنَاهُ فَأَكَلْنَاهُ . [راجع: ٥٤١٠].

٥٤١٣ ـ از یَعقوب، از ابی‌حازِم روایت اسـت که گفت: از سَـهل بن سَعد پرسیدم و گفتم: آیا رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نان سفید از آرد بیخته شده خورده است؟

سَـهل گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که خداوند او را مبعوث کرده تا زمانی که روحش را قبض کرده اسـت، نان سـفید از آرد بیخته شده را ندیده است.

گفتم: آیا شـما در زمان رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غربال داشتید؟

گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که خداوند او را مبعوث کرده تا آنکه رحش را قبض کرده است غربال را ندیده است.

گفتم: پس چگونه غربال نشده را می‌خوردید؟

گفت: ما جو را آرد می‌کردیم و بر آن می‌دمیدیم (سـبوس آن را پُـف می‌کردیم.) سـبوس آن می‌پریـد، آنچـه می‌پرید، و بقیـهٔ آن را خمیر می‌کردیم (و می‌پختیم) و می‌خوردیم.

٥٤١٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ ، فَدَعَوْهُ ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ .

٥٤١٤ ـ از سـعید مَقبُـری روایـت اسـت که ابوهریـره (رضی‌الله عنه) گفت: وی بر گروهی گذشت که پیش رویشان گوسفند بریان گذاشته شده بود، از وی دعوت کردند وی دعوتشان را نپذیرفت که از آن بخورد و گفت: رسـول خدا

۱- سعد بن ابی‌وقاص که یکی از عشرهٔ مبشره است در زمان خلافت عمر(رضی‌الله عنه) حاکم کوفه بود، بعضی از وی نزد خلیفه شکایت کرده بودند که وی نماز را نیکو نمی‌گزارد و عمر (رضی‌الله عنه) او را به مدینه خواست. بعضی گویند که شکایت سعد از قبیلهٔ بنی‌اسد. همانا عمر (رضی‌الله عنه) است زیرا وی از قبیلهٔ بنی‌اسد است.

(صلی‌الله علیه وسلّم) دنیا را ترک کرد و از نان جو سیر نکرد.

٥٤١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ يُونُسَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى خِوَانٍ، وَلا فِي سُكُرُّجَةٍ، وَلا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ. قُلْتُ لِقَتَادَةَ: عَلامَ يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. [راجع: ٥٣٨٦].

٥٤١٥ ـ از یونس، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خوان غذا نخورده و نه بر سُکُرُّجه (قاب کوچک) و نه قرص نان نازک خورد.
به قتاده گفتم: پس بر چه غذا می‌خورد؟ گفت: بر سُفره.

٥٤١٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ، مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا، حَتَّى قُبِضَ. [انظر: ٦٤٥٤، أخرجه مسلم: ٢٩٧٠].

٥٤١٦ ـ از ابراهیم، از اَسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: خانوادهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آنگاه که به مدینه آمد تا آنکه روح آن حضرت گرفته شد، سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشد.

٢٤-بَاب: التَّلْبِينَة

باب ـ ۲۴: تَلْبِيْنَه (غذای آبگین مرکّب از آرد و بعضاً عسل)

٥٤١٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». [انظر: ٥٦٨٩، ٥٦٩٠، أخرجه مسلم: ٢٢١٦].

٥٤١٧ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آنگاه که کسی از وابستگان وی می‌مُرد، زنان به همین ارتباط جمع می‌شدند. سپس پراکنده می‌شدند به‌جز از خانوادهٔ او و خاصان او.
وی امر می‌کرد که دیگ تلبینه آماده کنند و پخته می‌شد، سپس ثَرِیْد (نان ریزه شده) تهیه می‌شد و تَلْبِینه را بر آن می‌ریختند سپس می‌گفت: از آن بخورید، همانا من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «تَلبینه، آرام‌بخش دل بیمار است و از اندوه وی می‌کاهد.»

۲۵- بَاب: الثَّرِيد

۵۴۱۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ الْجَمَلِيِّ، عَنْ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [راجع: ۳۴۱۱، أخرجه مسلم: ۲۴۳۱].

۵۴۱۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي طُوَالَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [أخرجه مسلم: ۲۴۴۶].

۵۴۲۰- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ أَبَا حَاتِمٍ الأَشْهَلَ ابْنَ حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى غُلامٍ لَهُ خَيَّاطٍ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ قَصْعَةً فِيهَا ثَرِيدٌ، قَالَ: وَأَقْبَلَ عَلَى عَمَلِهِ، قَالَ: فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ، قَالَ: فَجَعَلْتُ أَتَتَبَّعُهُ فَأَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ: فَمَا زِلْتُ بَعْدُ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ. [راجع: ۲۰۹۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

باب ـ ۲۵: الثَّرِيد (نان و آبگوشت یا نان و خورشت)

۵۴۱۸ ـ از مُرَّهٔ هَمدانی از ابوموسی اَشْعَری روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بسا مردانی هستند که به کمال رسیده‌اند، ولی از زنان به کمال نرسیده‌اند، به‌جز مریم بنت عِمران و آسیه زنِ فرعون، و فضیلت عایشه بر زنان بسان فضیلت ثَرید بر سایر غذاها.»

۵۴۱۹ ـ از ابو طُوالَه، از اَنَس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید بر سایر غذاهاست.»

۵۴۲۰ ـ از ابن عَوْن، از ثُمامَة بن انس روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ خیّاط آن حضرت که پسر جوانی بود درآمدیم، وی به آن حضرت کاسهٔ ثَرید پیش کرد و خود به کار خود پرداخت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پاره‌های کدو را برمی‌گرفت و من نیز همانها را برمی‌گرفتم و پیش وی می‌نهادم. پس از آن وقت است که همیشه کدو را دوست می‌دارم.

۲۶- بَاب: شَاةٍ مَسْمُوطَةٍ وَالْكَتِفِ وَالْجَنْبِ

۵۴۲۱- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَخَبَّازُهُ قَائِمٌ، قَالَ: كُلُوا، فَمَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَغِيفًا مُرَقَّقًا حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ، وَلا رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطُّ. [راجع: ۵۳۸۵].

باب ـ ۲۶: گوسفند پاک شده از موی، شانه و پهلو.

۵۴۲۱ – از هَمّام بن یَحیی، از قَتاده روایت است که گفت: ما نزد انس بن مالک (رضی‌الله عنه) می‌رفتیم و نان‌پز وی ایستاده بود (نان می‌پخت) انس گفت: بخورید، نمی‌دانم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا آنگاه که به خدا

پیوست نان نازک را دیده باشد و نه هرگز گوسفند پاک شده از موی را به چشم ندیده است.

٥٤٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، يَأْكُلُ مِنْهَا، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقَامَ فَطَرَحَ السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ۲۰۸، أخرجه مسلم: ۳۵۵].

٥٤٢٢ ـ از زُهـری، از جَعفر بن عَمرو بن اُمَیّه ضَمَری روایت است که پدرش گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از شانهٔ گوسفندی می‌برید و از آن می‌خورد. چون به نماز فرا خوانده شد، کارد را انداخت و نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد.

۲۷-بَاب: مَا كَانَ السَّلَفُ يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ

وَأَسْفَارِهِمْ، مِنَ الطَّعَامِ وَاللَّحْمِ وَغَيْرِهِ.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ وَأَسْمَاءُ: صَنَعْنَا لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ سُفْرَةً. [راجع: ۳۹۰۵].

باب ـ ۲۷: آنچه پیشینیان در خانه‌های خویش و در سفرهای خویش، مواد غذایی و گوشت و غیره ذخیره می‌کردند.[1]

و عایشه و اسماء گفته‌اند: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر (که عازم مدینه بودند) سفرهٔ غذا آماده کردیم.

٥٤٢٣- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُؤْكَلَ لُحُومُ الْأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلَاثٍ؟ قَالَتْ: مَا فَعَلَهُ إِلَّا فِي عَامٍ جَاعَ النَّاسُ فِيهِ، فَأَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ، وَإِنْ كُنَّا لَنَرْفَعُ الْكُرَاعَ، فَنَأْكُلُهُ بَعْدَ خَمْسَ عَشْرَةَ، قِيلَ: مَا اضْطَرَّكُمْ إِلَيْهِ؟ فَضَحِكَتْ، قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزٍ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ.
وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَابِسٍ بِهَذَا. [انظر: ۵۴۳۸، ۵۵۷۰، ۶۶۸۷، أخرجه مسلم: ۲۹۷۰، مختصراً].

٥٤٢٣ ـ از عبدالرحمن بن عابس، از پدرش روایت است که گفت: به عایشه گفتم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت قربانی برای بیش از سه روز منع کرده است؟ عایشه گفت: این کار را نکرده است مگر در همان سال که مردم (از قحطی) گرسنه بودند و خواست تا توانگر به تهی‌دست غذا بدهد و چنان بود که پاچهٔ گوسفند را برمی‌داشتیم تا به مدت پانزده روز آن را می‌خوردیم.
به وی گفته شد: شما را چه چیز (به این حالت) ناچار ساخته بود؟ عایشه خندید و گفت:

۱- در تیسیرالقاری گفته شده: شارحین گفته‌اند که قصد مؤلف از این سخن ردّ سخن (بعضی) صوفیه و پیروانشان است که نگه‌داشتن طعام را برای فردا روا نمی‌دانند و هر آنچه زیاده از سیری شکم باشد باید صدقه شود وگرنه

خانوادۀ محمد(صلی‌الله علیه وسـلّم) برای سه روز پیاپی از نان گندم با خورشـت، سیر نشده است، تا آنکه آن حضرت به حق پیوست.

و ابـن کثیر گفـت: سُـفیان از عبدالرحمن بن عابِس همین حدیث را روایت کرده است.

٥٤٢٤- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الْهَدْيِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ.

تَابَعَهُ مُحَمَّدٌ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ.

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَقَالَ حَتَّى جِئْنَا الْمَدِينَةَ؟ قَالَ: لَا. [راجع: ١٧١٩، أخرجه مسلم: ١٩٧٢، بلفظ نعم].

٥٤٢٤ ـ از عَمْـرو، از عطـاء روایت اسـت که جابـر گفت: ما در زمان پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گوشـت حیوان قربانی را (از مکه) تا مدینه توشه می‌کردیم.

متابعت کرده است (عبدالله بن محمد را) محمد (ابن سلام) از ابن عُیَیْنَه، و ابن جُرَیْج گفت: به عطـاء گفتم: آیا (جابر) گفته اسـت تا آنکه به مدینه می‌آمدیم؟ گفت: نی.

٢٨-بَاب: الْحَيْسِ

باب ـ ۲۸: حَیْس (طعامی مرکّب از کشک و خرما و روغن)

٥٤٢٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو، مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي طَلْحَةَ: «الْتَمِسْ غُلَامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي». فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ يُرْدِفُنِي وَرَاءَهُ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ». فَلَمْ أَزَلْ أَخْدُمُهُ حَتَّى أَقْبَلْنَا مِنْ خَيْبَرَ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَدْ حَازَهَا، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ أَوْ بِكِسَاءٍ، ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالًا فَأَكَلُوا، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَا لَهُ أُحُدٌ، قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ

٥٤٢٥ ـ از عَمرو بن ابی عَمْر روایت اسـت که انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به شوهر مادرم) ابو طَلحه گفت: «یکی از پسـربچه‌های خویش را طلب کنید که خدمت مرا بکند.»

ابوطلحـه مرا بیرون آورد و بر پشـت سـر آن حضرت بر مرکب سوار کرد، و من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را، آنگاه که فرود می‌آمد خدمت می‌کردم و از آن حضرت می‌شنیدم که بسـیار می‌گفت: «اَللّهُمَّ إِنِّی اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الهَمِّ وَ الحَزَنِ و العَجزِ وَ الکَسَلِ وَ البُخْلِ وَ الجُبْنِ وَ ضَلَعَ الدَّیْنُ وَ غَلَبَةِ الرِّجالِ.»[1]

[1]- «بارالها به تو پناه می‌جویم از: غم و اندوه و ناتوانی و کاهلی و بُخل و گرانی قرض و غلبۀ مردم.»

يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ» . فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا ، مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ» . [راجع: ۳۷۱ و ۲۸۹۳، أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، الحج: ٤٦٢، بدون ذكر صفية و دعاء اهم وذكر صفية في النكاح: ٨٤]

(انس می‌گوید) همیشه خدمت آن حضرت را می‌کردم تا آنکه از خیبر برگشتیم. وی صَفیّه بنت حُیَی را (که از غنایم جنگ) گرفته بود با خود آورد. و آن حضرت را می‌دیدم که برایش در اطراف کهن شتر، پلاس یا جامه مرتب می‌کرد و سپس او را در پشت سر خود سوار می‌کرد، تا آنکه به صَهْباء رسیدیم، در آنجا آن حضرت غذای حَیس آماده کرد و بر سُفره‌ها نهاد. سپس مرا فرستاد تا کسانی را فرا خوانم و آنها غذا خوردند. و این میهمانی زفاف صَفیّه بود. سپس راه در پیش گرفت تا آنکه کوه اُحُد بر وی نمودار شد، آنگاه فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»

زمانی که به مدینه رسید، گفت: «بارالها، همانا من میان دو کوه (مدینه) را حرام می‌گردانم مانند آنچه ابراهیم به آن مکه را حرام گردانیده است. بارالها در (و زن) مُدْ و صاع ایشان برکت ارزانی کن.»

۲۹- بَابُ: الأَكْلِ فِي إِنَاءٍ مُفَضَّضٍ

باب ـ ۲۹: خوردن در ظرفی که آب نقره داده شده باشد.

٥٤٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَيْفُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى: أَنَّهُمْ كَانُوا عِنْدَ حُذَيْفَةَ ، فَاسْتَسْقَى فَسَقَاهُ مَجُوسِيٌّ ، فَلَمَّا وَضَعَ الْقَدَحَ فِي يَدِهِ رَمَاهُ بِهِ وَقَالَ: لَوْلا أَنِّي نَهَيْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلا مَرَّتَيْنِ ، كَأَنَّهُ يَقُولُ: لَمْ أَفْعَلْ هَذَا ، وَلَكِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَلا الدِّيبَاجَ ، وَلا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَلا تَأْكُلُوا فِي

٥٤٢٦ ـ از مجاهد روایت است که عبدالرحمن بن ابی لیلی گفت: آنها نزد حُذیفه بودند، حُذَیفه آب طلبید، مرد مجوسی آب آورد و چون ظرف آب را به دست وی داد، آن را به دور انداخت و گفت: اگر او را نه یکبار و دوبار منع نکرده بودم ـ گویا چنین می‌گفت ـ این کار را نمی‌کردم (که ظرف را به دور افکنم) ولی از

صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ». [انظر: ٥٦٣٢، ٥٦٣٣، ٥٨٣١، ٥٨٣٧، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «لباس (ابریشمی‌مانند) حَریر و دیباج مپوشید و در ظروف طلایی و نقره‌ای منوشید و در همچون ظروفی غذا نخورید، زیرا اینها برای آنها (کافران) در دنیاست و برای ما (مسلمانان) در آخرت است.»

٣٠- بَاب: ذِكْرِ الطَّعَام

باب ـ ۳۰: ذکرِ طعام.

٥٤٢٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الأُتْرُجَّةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ. وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ، لا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ. وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ. وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ». [راجع: ٥٠٢٠، أخرجه مسلم: ٧٩٧].

٥٤٢٧ ـ از قَتاده، از اَنَس روایت است که ابوموسی اشعری گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمنی که قرآن می‌خواند مثال تُرنج (شبیه لیمو) است که دارای بوی خوش و طعم خوش است، و مثال مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مثال خرماست که بوی ندارد و طعم آن خوش است، و مثال منافقی که قرآن می‌خواند مثال ریحان است که دارای بوی خوش و طعم تلخ است و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند مانند حَنْظَل «هندوانهٔ ابوجهل» است که فاقد بو، و طعم تلخ دارد.»

٥٤٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ، كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». [أخرجه مسلم: ٢٤٤٦].

٥٤٢٨ ـ از عبدالله بن عبدالرحمن، از اَنَس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثَرید بر سایر غذاهاست.»

٥٤٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ سُمَيٍّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ نَوْمَهُ وَطَعَامَهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ مِنْ وَجْهِهِ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». [راجع: ١٨٠٤، أخرجه مسلم: ١٩٢٧].

٥٤٢٩ ـ از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سَفَر نوعی از عذاب است، خواب و خوراک شما را مانع می‌شود پس اگر مراد سفر انجام می‌شود باید به سوی خانوادهٔ خود بشتابد.»

۳۱- بَاب : الأُدْمِ

۵۴۳۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ : كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلَاثُ سُنَنٍ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أَنْ تَشْتَرِيَهَا فَتُعْتِقَهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا : وَلَنَا الْوَلَاءُ ، فَذَكَرَتْ ذٰلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «لَوْ شِئْتِ شَرَطْتِيهِ لَهُمْ ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ : وَأُعْتِقَتْ فَخُيِّرَتْ فِي أَنْ تَقِرَّ تَحْتَ زَوْجِهَا أَوْ تُفَارِقَهُ ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا بَيْتَ عَائِشَةَ وَعَلَى النَّارِ بُرْمَةٌ تَفُورُ ، فَدَعَا بِالْغَدَاءِ فَأُتِيَ بِخُبْزٍ وَأُدْمٍ مِنْ أُدْمِ الْبَيْتِ ، فَقَالَ : «أَلَمْ أَرَ لَحْمًا» . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَلٰكِنَّهُ لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ فَأَهْدَتْهُ لَنَا ، فَقَالَ : «هُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهَا ، وَهَدِيَّةٌ لَنَا» . [راجع: ۴۵۶، أخرجه مسلم: ۱۰۷۵، مختصراً، وأخرجه بلفظه وألفاظ أخرى: ۱۵۰۴].

باب ـ ۳۱: اُدْم (نان‌خورش)

۵۴۳۰ ـ از رَبیعه روایت است که قاسم بن محمد می‌گفت: در قضیهٔ بَریره (کنیزی که آزاد گردید) سه سنّت بوده است: عایشه خواست که او را بخرد و آزاد کند. مالکان وی گفتند: ولاء (حقِّ میراث وی) از ما خواهد بود، عایشه این موضوع را به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی به ایشان شرط بگذاری، همانا ولاء برای کسی است که آزاد کرده است.

(دوم اینکه) وی آزاد شد و مخیّر گردانیده شد که با شوهر خود باشد یا از وی جدا شود.

(سوم اینکه) و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی به خانهٔ عایشه درآمد و دید که دیگی بر آتش می‌جوشد. آن حضرت غذا خواست، برایش نان و خورش، از نان خورش خانه آورده شد. فرمود: «آیا نمی‌بینم که گوشت (می‌جوشد؟») گفتند: آری یا رسول‌الله، ولی این همان گوشتی است که برای بریره صدقه داده شده و او برای ما هدیه کرده است. آن حضرت فرمود: «بر وی صدقه است و برای ما هدیه.»

۳۲- بَاب الْحَلْوَاءِ وَالْعَسَلِ

۵۴۳۱- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ وَالْعَسَلَ . [راجع: ۴۹۱۲، أخرجه مسلم: ۱۴۷۴، مطولاً] .

باب ـ ۳۲: شیرینی و عَسَل

۵۴۳۱ ـ از هِشام روایت است که گفت: پدرم مرا خبر داده که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیرینی و عسل را دوست می‌داشت.

٥٤٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمـٰنِ بْنُ شَيْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي الْفُدَيْكِ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كُنْتُ أَلْزَمُ النَّبِيَّ ﷺ لِشِبَعِ بَطْنِي، حِينَ لَا آكُلُ الْخَمِيرَ وَلَا أَلْبَسُ الْحَرِيرَ، وَلَا يَخْدُمُنِي فُلَانٌ وَلَا فُلَانَةُ، وَأُلْصِقُ بَطْنِي بِالْحَصْبَاءِ، وَأَسْتَقْرِئُ الرَّجُلَ الْآيَةَ، وَهِيَ مَعِي، كَيْ يَنْقَلِبَ بِي فَيُطْعِمَنِي. وَخَيْرُ النَّاسِ لِلْمَسَاكِينِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، يَنْقَلِبُ بِنَا فَيُطْعِمُنَا مَا كَانَ فِي بَيْتِهِ، حَتَّى إِنْ كَانَ لَيُخْرِجُ إِلَيْنَا الْعُكَّةَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ، فَنَشْتَقُّهَا فَنَلْعَقُ مَا فِيهَا. [راجع: ٣٧٠٨]

٥٤٣٢ ـ از ابن ابی ذِئب، از مَقْبُری روایت است که ابوهریره گفت: من خدمت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را برای سیری شکم خود لازم گرفته بودم، هنگامی که نه نان خمیر می‌خوردم و نه لباس حریر می‌پوشیدم و نه مرا مردی یا زنی (غلام و کنیزی) خدمت می‌کرد، بر شکم خود سنگ می‌بستم، و از مردی می‌خواستم که آیتی (از قرآن) بر من بخواند، در حالی که خود آن آیه را می‌دانستم تا شاید مرا به خانهٔ خود ببرد و غذا بدهد. بهترین مردم برای مستمندان، جَعْفَر بن ابی‌طالب بود، وی ما را با خود می‌برد و آنچه در خانه داشت بر ما می‌خوراند، حتی (اگر چیزی نداشت) مشک خالی (عسل، روغن) را که در آن چیزی نبود برای ما بیرون می‌آورد و ما آن را می‌دریدیم و می‌لیسیدیم.

٣٣- بَابُ: الدُّبَّاءِ

باب ـ ۳۳: کدو.

٥٤٣٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى مَوْلًى لَهُ خَيَّاطًا، فَأُتِيَ بِدُبَّاءٍ، فَجَعَلَ يَأْكُلُهُ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّهُ مُنْذُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُهُ. [راجع: ٢٠٩٢، أخرجه مسلم: ٢٠٤١، بزيادة لفظ]

٥٤٣٣ ـ از ابن عَوْن، از ثُمامَة بن اَنَس روایت است که اَنَس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانه) غلام خود که خیّاط بود، رفت. وی برای آن حضرت کدو آورد. آن حضرت به خوردن کدو آغاز کرد از آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که کدو می‌خورد، من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

٣٤- بَابُ: الرَّجُلِ يَتَكَلَّفُ الطَّعَامَ لِإِخْوَانِهِ

باب ـ ۳۴: کسی که غذا را برای برادر (مسلمان) خود تکلّف می‌کند.

٥٤٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ ، وَكَانَ لَهُ غُلَامٌ لَحَّامٌ ، فَقَالَ : اصْنَعْ لِي طَعَامًا ، أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ ، فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا ، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ» . قَالَ : بَلْ أَذِنْتُ لَهُ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَقُولُ : إِذَا كَانَ الْقَوْمُ عَلَى الْمَائِدَةِ ، لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يُنَاوِلُوا مِنْ مَائِدَةٍ إِلَى مَائِدَةٍ أُخْرَى ، وَلَكِنْ يُنَاوِلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي تِلْكَ الْمَائِدَةِ أَوْ يَدَعُ . [راجع: ٢٠٨١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٦]

٥٤٣٤ ـ از اعمش، از ابی وائل روایت است که ابومسعود انصاری گفت: مردی انصاری که ابوشُعیب نامیده می‌شد، غلامی داشت که قصّاب بود وی به غلام خود گفت: برایم غذایی آماده کن که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را که پنجم نفر (از میهمانان) است دعوت می‌کنم. وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را که پنجم نفر بود، دعوت کرد (با چهار نفر دیگر) مردی دیگر نیز با ایشان همراه گردید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به ابوشعیب) گفت: «همانا تو پنج نفر را دعوت کرده بودی، و این مرد ما را همراهی کرده است. اگر می‌خواهی به وی اجازه بده و اگر می‌خواهی او را واگذار.» وی گفت: آری. به وی اجازه دادم. محمد بن یوسف (فربری) گفت: از محمد بن اسماعیل (امام بخاری) شنیدم که می‌گفت: اگر میهمانان بر سر سفره نشسته‌اند، حق ندارند که از یک سفره به سفرهٔ دیگر چیزی بدهند ولی حق آن را دارند که در همان سفره به یکدیگر خود چیزی بدهند یا آن را ترک کنند.

٣٥- بَابُ : مَنْ أَضَافَ رَجُلًا إِلَى طَعَامٍ وَأَقْبَلَ هُوَ عَلَى عَمَلِهِ

باب ـ ۳۵: کسی که مردی را به غذا میهمان کرد و خود به کار خود مشغول شد.

٥٤٣٥- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ النَّضْرَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ غُلَامًا أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى غُلَامٍ لَهُ خَيَّاطٍ ، فَأَتَاهُ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ وَعَلَيْهِ دُبَّاءٌ ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ ، قَالَ : فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ جَعَلْتُ أَجْمَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ،

٥٤٣٥ ـ از عبدالله بن عَوْن، از ثُمامَة بن عبدالله بن اَنس روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: من پسربچه‌ای بودم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی کردم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ غلام خود که خیاط بود درآمد. وی کاسهٔ غذایی آورد که

قَالَ: فَأَقْبَلَ الْغُلَامُ عَلَى عَمَلِهِ، قَالَ أَنَسٌ: لَا أَزَالُ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَنَعَ مَا صَنَعَ. [راجع: ۲۰۹۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۱]

در آن کدو بود، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ریزه‌های کدو را برمی‌گرفت، چون این حالت را دیدم، ریزه‌های کدو را جمع کردم و پیش آن حضرت نهادم. غلام به کار خود مشغول شد.
انس گفت: پس از آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که چنان کرد، من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

٣٦- بَاب: الْمَرَقِ

٥٤٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ: أَنَّ خَيَّاطًا دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، فَذَهَبْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَرَّبَ خُبْزَ شَعِيرٍ، وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ بَعْدَ يَوْمِئِذٍ. [راجع: ۲۰۹۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۱].

باب ـ ۳۶: شوربا.

٥٤٣٦ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: خیاطی برای صرف طعامی که آماده کرد بود پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را فراخواند. من به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم. وی نان جوین و شوربایی آورد که در آن کدو و گوشت خشک شده بود. آن حضرت کدو را از اطراف کاسه برمی‌چید، پس از آن روز است که من کدو را دوست می‌دارم.

٣٧- بَاب: الْقَدِيدِ

٥٤٣٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِمَرَقَةٍ فِيهَا دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُهُ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ يَأْكُلُهَا. [راجع: ۲۰۹۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۱، بزيادة].

باب ـ ۳۷: گوشت نمکزدهٔ خشک.

٥٤٣٧ ـ از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که برایش شوربایی آورده شد که در آن کدو و گوشت نمک‌زدهٔ خشکیده بود، و آن حضرت را دیدم که کدو را برمی‌چید و می‌خورد.

٥٤٣٨- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ

٥٤٣٨ ـ از عبدالرحمن بن عابس، از پدرش

ابْنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: مَا فَعَلَهُ إِلَّا فِي عَامٍ جَاعَ النَّاسُ، أَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ الْغَنِيُّ الْفَقِيرَ، وَإِنْ كُنَّا لَنَرْفَعُ الْكُرَاعَ بَعْدَ خَمْسَ عَشْرَةَ، وَمَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلَاثًا. [راجع: ٥٤٢٣، أخرجه مسلم: ٢٩٧٠، مختصراً].

روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نگهداری گوشت قربانی برای سه روز را) منع نکرد مگر در همان سال قحطی و گرسنگی، زیرا می‌خواست توانگران به مستمندان غذا بدهند و سپس ما پاچه گوسفند را حتی برای پانزده روز نگه می‌داشتیم و خانوادهٔ محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) از قرص نان گندم برای سه روز پیاپی سیر نشده است.

٣٨- بَابُ: مَنْ نَاوَلَ أَوْ قَدَّمَ إِلَى صَاحِبِهِ عَلَى الْمَائِدَةِ شَيْئًا

قَالَ: وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: لَا بَأْسَ أَنْ يُنَاوِلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَلَا يُنَاوِلُ مِنْ هَذِهِ الْمَائِدَةِ إِلَى مَائِدَةٍ أُخْرَى.

باب ـ ۳۸: کسی که بر سر سُفره برای همکاسهٔ خود چیزی داد یا پیش کرد.

ابن مُبارکه گفته است: اگر آنانی که همکاسه هستند، بعضی به بعضی دیگر پیش کنند باکی نیست ولی از این سفره به سفرهٔ دیگر پیش نکنند.

٥٤٣٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسٌ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خُبْزًا مِنْ شَعِيرٍ، وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ.

قَالَ أَنَسٌ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوْلِ الصَّحْفَةِ، فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ.

وَقَالَ ثُمَامَةُ، عَنْ أَنَسٍ: فَجَعَلْتُ أَجْمَعُ الدُّبَّاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ. [راجع: ٢٠٩٢، أخرجه مسلم: ٢٠٤١].

٥٤٣٩ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که از اَنَس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را خیاطی برای غذایی که فراهم کرده بود، دعوت کرد.

انس می‌گوید: من برای صرف این غذا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی کردم. وی برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قرص نان جوین و شوربایی که در آن کدو و گوشت خشکیده بود آورد. انس می‌گوید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از اطراف کاسه کدو را برمی‌چید. از آن روز است که من همیشه کدو را دوست می‌دارم.

و ثُمامه گفته که اَنَس گفته است: ریزه‌های کدو

را به پیش آن حضرت جمع می‌کردم.

باب ـ ۳۹: خوردن خرما با خیار.

٥٤٤٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [انظر: ٥٤٤٧، ٥٤٤٩، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣].

٥٤٤٠ ـ از ابراهیم بن سَعْد، از پدرش روایت است که عبدالله بن جَعفر بن ابی طالب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرما را با خیار می‌خورد.

٤٠ - باب:

باب ـ ۴۰:

٥٤٤١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَبَّاسٍ الْجُرَيْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: تَضَيَّفْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ سَبْعًا، فَكَانَ هُوَ وَامْرَأَتُهُ وَخَادِمُهُ يَعْتَقِبُونَ اللَّيْلَ أَثْلَاثًا: يُصَلِّي هَذَا، ثُمَّ يُوقِظُ هَذَا، وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَصَابَنِي سَبْعُ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ. [راجع: ٥٤١١].

٥٤٤١ ـ از عباس جُرَیْری، از ابوعثمان روایت است که گفت: هفت شب میهمان ابوهریره بودم، ابوهریره و زن او و خادم او شب را میان خود به سه بخش نوبت کرده بودند، یکی نماز (شب) می‌گزارد و سپس دیگری را بیدار می‌کرد (که نماز شب بگزارد) و از وی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، میان یاران خود خرما تقسیم کرد، برای من هفت خرما رسید، یکی از آن خرمای خشک بود.

٥٤٤١ م - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَنَا تَمْرًا، فَأَصَابَنِي مِنْهُ خَمْسٌ: أَرْبَعُ تَمَرَاتٍ وَحَشَفَةٌ، ثُمَّ رَأَيْتُ الْحَشَفَةَ هِيَ أَشَدُّهُنَّ لِضِرْسِي. [راجع: ٥٤١١].

٥٤٤١ ـ از عاصم، از ابی‌عثمان روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان ما خرما تقسیم کرد، پنج دانهٔ آن به من رسید، چهار دانهٔ آن خرمای خوب بود و یکی از آن ردی (خشک) بود، سپس دیدم که سخت‌ترین خرما برای دندان من است.

٤١ - بَاب: الرُّطَبِ وَالتَّمْرِ

باب ـ ۴۱: خرمای تازه و خرمای خشک.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و تنهٔ درخت خرما را

تَسَّاقَطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾ [مريم: ٢٥].

[قراءة حفص: «تُساقِطْ» وقراءة حمزة: «تَسَاقَطْ» وقرأ الباقون: «تَسَّاقَطْ»]

٥٤٤٢- وقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ: حَدَّثَتْنِي أُمِّي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عنها قَالَتْ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالْمَاءِ. [راجع: ٥٣٨٣، أخرجه مسلم: ٢٩٧٥].

٥٤٤٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ، فَجَلَسَتْ، فَخَلا عَامًا، فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجَدَادِ وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا، فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى، فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاؤُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ، فَيَقُولُ: أَبَا الْقَاسِمِ لا أُنْظِرُهُ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ فَأَبَى، فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ، فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ». فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ، فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ، ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ: «جُدَّ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجَدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِثْلُهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَبَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». ﴿عُرُشٍ﴾ [النمل: ٢٣]. وَعَرِيشٌ: بِنَاءٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿مَعْرُوشَاتٍ﴾ [الأنعام: ١٤١]. مَا

بـه طرف خود (بگیر و) بتکان، تا بر تو خرمای تازه فرو ریزد.»
(سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۵)

۵۴۴۲ ـ از منصور بن صَفیّه روایت است که گفت: مادرم گفت که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد و ما (فقط) از دو چیز سیاه سیر شدیم: خرما و آب.

۵۴۴۳ ـ از ابوحازم، از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی‌رَبیعه روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: در مدینه مردی یهودی بود که تا میعاد موسم چیدن خرما برایم قرض می‌داد و (پدرم) جابر در راه رُومَه زمینی داشت، زمین برای یک سال حاصل نداد. یهودی در مراسم چیدن خرما نزد من آمد و من از آن زمین چیزی خرما نچیده بودم. از وی برای یک سال مهلت خواستم و او نپذیرفت. این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) داده شد. آن حضرت به یاران خود گفت: «بروید تا برای جابر از یهودی مهلت بخواهیم.» آنها در باغ من آمدند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با یهودی سخن می‌گفت و یهودی می‌گفت: ابوالقاسم، به وی مهلت نمی‌دهم، چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (حالت یهودی را) دید، برخاست و گرداگرد باغ گشت، سپس نزد یهودی آمد و با وی سخن گفت: وی نپذیرفت. من برخاستم و اندکی خرمای تازه آوردم و پیش روی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نهادم، آن حضرت خورد و سپس گفت: «عریش (سایبانگاه باغ) تو کجاست، ای جابر؟» آن حضرت را خبر دادم.

يُعَرِّشُ مِنَ الْكُرُومِ وَغَيْرِ ذَلِكَ . يُقَالُ : ﴿عُرُوشُهَا﴾ [البقرة: ٢٥٩] أَبْنِيَتُهَا .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : فَخَلا ، لَيْسَ عِنْدِي مُقَيَّداً ، ثُمَّ قَالَ : فجلى ، لَيْسَ فيه شَكٌّ . [قال ابن حجر : لكني وجدته في النسخة بجيم ، وبالخاء المعجمة أظهر]

فرمود: «آن را برایم فـرش کن.» آنجا را فرش کردم.

آن حضـرت به آنجا درآمد و خوابید و سـپس بیدار شـد، من مشـتی دیگر خرما آوردم و آن حضـرت از آن خورد. سـپس برخاسـت و با یهودی سخن گفت و او نپذیرفت. آن حضرت برای بـار دوم در میان درختان که خرمای تازه بار آورده بود ایسـتاد، سپس گفت: «ای جابر، خرمـا را بچین و قـرض او را ادا کن.» یهودی بـا من ماند و من خرما چیدم و قرض او را ادا کـردم و به همـان اندازه خرما نیـز باقی ماند، سـپس برآمدم تا آنکه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسیدم و او را مژده دادم. فرمود: «گواهی می‌دهم که من فرستادهٔ خدا می‌باشم.»

«عرش» (سـورهٔ نمل، آیهٔ ۲۳) و «عَرِیْش» (که در حدیث آمده اسـت) یعنی: بنا. و ابن عباس گفت: «مَعْرُوشَت» (سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۱) آنچه از داربستِ تاک بنا می‌شود و غیر از آن.

گفته می‌شود: «عُرُوشِهَا» (سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۹) یعنی: بناهای آن.

محمد بن یوسـف (فربـری) گفته اسـت که ابوجعفر گفـت که محمد بن اسـماعیل (امام بخـاری) گفت: فَخَلا (فَخَـلا عَاماً، که در متن آمده) نزد من مقیّد نیست، سپس گفت: فَجلَی، (عوض فَخَلا) در آن شکّی نیست.

٤٢- بَاب: أَكْلِ الْجُمَّارِ

باب ـ ۴۲: خوردن پیه (خوشهٔ) خرما.

٥٤٤٤- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي مُجَاهِدٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ

٥٤٤٤ ـ از مُجاهِد روایت اسـت که عبدالله بن عمـر (رضی‌الله عنها) گفـت: در حالی که نزد

عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جُلُوسٌ إِذَا أُتِيَ بِجُمَّارِ نَخْلَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ لَمَا بَرَكَتُهُ كَبَرَكَةِ الْمُسْلِمِ». فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَعْنِي النَّخْلَةَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ الْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا عَاشِرُ عَشَرَةٍ أَنَا أَحْدَثُهُمْ فَسَكَتُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بودیم، ناگاه خوشهٔ خرما آورده شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از جنس درختان، درختی است که برکت آن مانند برکت مسلمان است.» پنداشتم که مراد آن درخت خرماست و خواستم که بگویم: آن درخت درخت خرماست یا رسول‌الله، سپس متوجه شدم که من دهمین کس، و خردترین آنها هستم، پس خاموش ماندم. آن حضرت فرمود: «آن درخت خرماست.»

٤٣- بَاب: الْعَجْوَةِ

باب ـ ۴۳: خرمای عَجْوه (خوب و مرغوب)،

٥٤٤٥- حَدَّثَنَا جُمْعَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ: أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ: أَخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [انظر: ٥٧٦٨، ٥٧٦٩، ٥٧٧٩، أخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

٥٤٤٥ ـ از سَعد، از پدرش روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس که هفت دانه خرمای عجوه صبحانه بخورد، در آن روز نه زهر و نه سِحر او را زیان می‌رساند.»

٤٤- بَاب: الْقِرَانِ فِي التَّمْرِ.

باب ـ ۴۴: دو خرما پی‌درپی خوردن.

٥٤٤٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ قَالَ: أَصَابَنَا عَامُ سَنَةٍ مَعَ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَرَزَقَنَا تَمْرًا، فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ يَمُرُّ بِنَا وَنَحْنُ نَأْكُلُ، وَيَقُولُ: لَا تُقَارِنُوا، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ الْقِرَانِ، ثُمَّ يَقُولُ: إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ أَخَاهُ.

قَالَ شُعْبَةُ: الإِذْنُ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عُمَرَ. [راجع: ٢٤٥٥، أخرجه مسلم: ٢٠٤٥].

٥٤٤٦ ـ از جَبَلَة بن سُهَیم روایت است که گفت: سال قحطی بر ما فرا رسید، ابن زبیر (که حاکم حجاز بود) به ما خرما داد. عبدالله بن عمر بر ما می‌گذشت و ما می‌خوردیم و می‌گفت: پی‌درپی نخورید زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از پی‌درپی خوردن منع کرده است. سپس می‌گفت: مگر کسی که از برادر خود (که در خرما شریک است) اجازه بخواهد.

شُعبَه گفت: ـ اجازه گرفتن ـ گفتهٔ ابن عمر

است.

٤٥- بَاب: الْقِثَّاءِ

٥٤٤٧- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [راجع: ٥٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣].

باب ـ ۴۵: خیار (بادرنگ)

٥٤٤٧ ـ از ابراهیم بن سعد روایت است که پدرش گفت: از عبدالله بن جَعفر شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرمای تازه را با خیار می‌خورد.

٤٦- بَاب: بَرَكَةِ النَّخْلِ

٥٤٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، عَنْ زُبَيْدٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةٌ، تَكُونُ مِثْلَ الْمُسْلِمِ، وَهِيَ النَّخْلَةُ». [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١].

باب ـ ۴۶: برکت درخت خرما.

٥٤٤٨ ـ از مُجاهِد، از ابن عمر روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از جنس درختان درختی است که مانند مسلمان است و آن درخت خرماست.»

٤٧- بَاب: جَمْعِ اللَّوْنَيْنِ أَوِ الطَّعَامَيْنِ بِمَرَّةٍ

٥٤٤٩- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رضي الله عنهما قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. [راجع: ٥٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٠٤٣].

باب ـ ۴۷: دو نوع میوه یا دو نوع غذا را یکبارکی خوردن.

٥٤٤٩ ـ از ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت است که عبدالله بن جعفر(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که خرمای تازه را به خیار می‌خورد.

٤٨- بَاب: مَنْ أَدْخَلَ الضِّيفَانَ عَشَرَةً عَشَرَةً، وَالْجُلُوسِ عَلَى الطَّعَامِ عَشَرَةً عَشَرَةً

٥٤٥٠- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَنَسٍ.

وَعَنْ هِشَامٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ.

باب ـ ۴۸: کسی که میهمانان را ده نفر ده نفر درآورد و ده نفر ده نفر بر سفره نشستن.

٥٤٥٠ ـ از حَمّاد بن زید، از جَعْد ابی‌عثمان روایت است که انس گفت: اُم‌سلیم، مادر انس یک مُد جو را گرفت و آرد کرد و خوراکی

وَعَنْ سِنَانٍ أَبِي رَبِيعَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ أُمَّهُ ، عَمَدَتْ إِلَى مُدٍّ مِنْ شَعِيرٍ جَشَّتْهُ ، وَجَعَلَتْ مِنْهُ خَطِيفَةً ، وَعَصَرَتْ عُكَّةً عِنْدَهَا ، ثُمَّ بَعَثَتْنِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ فَدَعَوْتُهُ ، قَالَ : «وَمَنْ مَعِي» . فَجِئْتُ فَقُلْتُ : إِنَّهُ يَقُولُ : وَمَنْ مَعِي ؟ فَخَرَجَ إِلَيْهِ أَبُو طَلْحَةَ ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ صَنَعَتْهُ أُمُّ سُلَيْمٍ ، فَدَخَلَ فَجِيءَ بِهِ ، وَقَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . فَدَخَلُوا فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ، ثُمَّ قَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . فَدَخَلُوا فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ، ثُمَّ قَالَ : «أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشَرَةً» . حَتَّى عَدَّ أَرْبَعِينَ ، ثُمَّ أَكَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، ثُمَّ قَامَ ، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ ، هَلْ نَقَصَ مِنْهَا شَيْءٌ . [راجع: ٤٢٢، أخرجه مسلم: ٢٠٤٠، باختلاف]

از آرد و شیر ساخت و مشک روغن را بر آن فشرد، سپس مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد. من راهی شدم و آن حضرت در میان یاران خود بود، او را دعوت کردم. فرمود: «و هر کس که با من است.» من برگشتم و گفتم: آن حضرت می‌گوید: «و هر کس که با من است.» ابوطلحه به سوی آن حضرت راهی شد و گفت: یا رسول‌الله! این غذایی است که اُمِّ سُلَیم برایت آماده کرده است. آن حضرت به خانه درآمد و غذا برای وی آورده شد. فرمود: «ده نفر را نزد من درآور.» درآمدند و خوردند تا سیر شدند. سپس فرمود: «ده نفر را نزد من درآور.» درآمدند و خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: ده نفر را نزد من درآور تا آنکه چهل نفر را فراخواند. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غذا خورد و سپس برخاست، و من می‌نگریستم که آیا از آن خوراک چیزی کم شده است؟

٤٩- بَابُ: مَا يُكْرَهُ مِنَ الثُّومِ وَالْبُقُولِ

باب ـ ۴۹: آنچه ناخوش پنداشته می‌شد از سیر خام و سبزیهای (بدبوی)

فِيهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٨٥٣]

در این باره از ابن عمر روایت است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرد:

٥٤٥١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ : قِيلَ لِأَنَسٍ : مَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي الثُّومِ ؟ فَقَالَ : «مَنْ أَكَلَ فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا» . [راجع: ٨٥٦، أخرجه مسلم: ٥٦٢] .

٥٤٥١ ـ از عبدالعزیز روایت است که گفت: به اَنس گفته شد: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ سیر خام چه شنیده‌ای که می‌گفت: اَنس گفت: می‌فرمود: «کسی که آن را می‌خورد به مسجد ما نزدیک نشود.»

٥٤٥٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنهما : زَعَمَ

٥٤٥٢ ـ از ابن شهاب، از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سیر

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا، أَوْ لِيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا». [راجع: ٨٥٤، اخرجه مسلم: ٥٦٤]

خام یا پیاز خام می‌خورد از ما گوشه بگیرد یا از مسجد ما گوشه بگیرد.»

وَهُوَ ثَمَرُ الأَرَاكِ

باب ـ ۵۰: کَبَاث، و آن برگ (میوهٔ) درخت اراک است.

٥٤٥٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَرِّ الظَّهْرَانِ نَجْنِي الْكَبَاثَ، فَقَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالأَسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَيْطَبُ». فَقِيلَ: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ رَعَاهَا». [راجع: ٣٤٠٦، اخرجه مسلم: ٢٠٥٠]

٥٤٥٣ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ما با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در مَرّالظَّهران بودیم و کَبَاث می‌چیدیم، آن حضرت فرمود: «سیاه آن را بچینید که خوشتر است.» به آن حضرت گفته شد: آیا تو گوسفند می‌چرانیدی؟ فرمود: «آیا پیامبری بوده است که گوسفند نچرانیده باشد؟»

٥١- بَابُ: الْمَضْمَضَةِ بَعْدَ الطَّعَامِ

باب ـ ۵۱: شستن دهان پس از غذا.

٥٤٥٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ دَعَا بِطَعَامٍ، فَمَا أُتِيَ إِلاَّ بِسَوِيقٍ، فَأَكَلْنَا، فَقَامَ إِلَى الصَّلاَةِ فَتَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا. [راجع: ٢٠٩]

٥٤٥٤ ـ از سُفیان، از یحیی بن سعید، از بُشَیر بن یَسار روایت است که سُوَید بن نُعمان گفت: به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم و آنگاه که به صَهْباء رسیدیم، آن حضرت طعامی طلبید، به‌جز سَویق چیزی آورده نشد، آن را خوردیم، آن حضرت دهان را شست و ما هم دهان خویش را شستیم.

٥٤٥٥- قَالَ يَحْيَى: سَمِعْتُ بُشَيْرًا يَقُولُ: حَدَّثَنَا سُوَيْدٌ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ، قَالَ يَحْيَى: وَهِيَ مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَوْحَةٍ، دَعَا بِطَعَامٍ فَمَا أُتِيَ إِلاَّ بِسَوِيقٍ، فَلُكْنَاهُ، فَأَكَلْنَا مَعَهُ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ، وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.

وَقَالَ سُفْيَانُ: كَأَنَّكَ تَسْمَعُهُ مِنْ يَحْيَى. [راجع: ٢٠٩]

٥٤٥٥ ـ یحیی گفته است: از بشیر شنیدم که می‌گفت: سُوَید گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم. آنگاه که به صَهباء رسیدیم ـ یحیی گفت: از آنجا تا خیبر یک شب راه است ـ آن حضرت غذا طلبید، به‌جز سویق چیزی آورده نشد، آن را جویدیم و با وی خوردیم. سپس آن حضرت

آب طلبید، دهان خود را شســـت و دهان خود را شســـتیم سپس نماز شام را برای ما گزارد. و وضو (تازه) نکرد.

و سُـفیان گفت: گویا (عین الفاظ را) از یحیی شنیده است.[۱]

٥٢- بَاب: لَعْقِ الأَصَابِعِ وَمَصِّهَا قَبْلَ أَنْ تُمْسَحَ بِالْمِنْدِيلِ

باب ـ ۵۲: لیسیدن و مکیدن انگشتان قبل از پاک کردن با دستمال.

٥٤٥٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَار، عَنْ عَطَاء، عَنِ ابْنِ عَبَّاس: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». [أخرجه مسلم: ٢٠٣١].

٥٤٥٦ ـ از عَمْـرو بـن دینـار، از عطاء روایت اســت که ابن عبـاس گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «آنگاه که یکی از شما غذا می‌خـورد، دســت خود را پاک نکنـد تا آن را بلیسد یا لیسانده شود.»

٥٣- بَاب: الْمِنْدِيلِ

باب ـ ۵۳: دستمال.

٥٤٥٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه رضي الله عنهما: أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْوُضُوءِ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ؟ فَقَالَ: لا، قَدْ كُنَّا زَمَانَ النَّبِيِّ ﷺ لا نَجِدُ مِثْلَ ذَلِكَ مِنَ الطَّعَامِ إِلا قَلِيلاً، فَإِذَا نَحْنُ وَجَدْنَاهُ لَمْ يَكُنْ لَنَا مَنَادِيلُ إِلا أَكُفَّنَا وَسَوَاعِدَنَا وَأَقْدَامَنَا، ثُمَّ نُصَلِّي وَلا نَتَوَضَّأُ.

از فُلَیح، از ســعید بن حارث روایت اســت که از جابــر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) دربارهٔ وضو کردن پس از خــوردن طعامی که با آتش پخته می‌شــود، ســؤال کرد. وی گفت: نی، در زمان پیامبــر (صلــی‌الله علیه وســلّم) همچو طعامی درنمی‌یافتیم مگــر اندکی. و چون درمی‌یافتیم، دســتمال نداشتیم (که با آن دست را پاک کنیم) جز آنکــه به کفهای دســت و بازوها و پاهای خویش (می‌کشیدیم) سپس نماز می‌گزاردیم و وضو (تازه) نمی‌کردیم.

۱- فرق میان حدیث ۵۴۵۴ و ۵۴۵۵ آن است که در سلسلهٔ سند حدیث ۵۴۵۴ ـ عن بُشير عن سُوَيد ـ به لفظ عن (عنعنه) آمده است و در حدیث ۵۴۵۵ ـ لفظ، سَمِعتُ بُشَيْراً و حَدَّثَنا سُوَيد ـ آمده و توهم تدلیس را رفع کرده است. «تیسیرالقاری.»

٥٤- بَاب: مَا يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ

٥٤٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ ثَوْرٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ قَالَ:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ، رَبَّنَا». [انظر: ٥٤٥٩].

٥٤٥٩- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ خَالِدِ ابْنِ مَعْدَانَ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ، وَقَالَ مَرَّةً: إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مَكْفُورٍ». وَقَالَ مَرَّةً: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّنَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى، رَبَّنَا». [راجع: ٥٤٥٨].

باب ـ ۵۴: پس از فراغت از طعام چه باید بگوید؟

٥٤٥٨ ـ از خالد بن مَعدان روایت است که ابوامامه گفت: آنگاه که سفرهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برداشته می‌شد می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ کَثِيراً طَيِّباً مُبَارَكاً فِيْه، غَيْرَ مَكْفِی وَ لا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنَى عَنْهُ، رَبَّنا.»[1]

٥٤٥٩ ـ از خالد بن مَعْدان روایت است که ابی امامه گفت: آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن غذای خود فارغ می‌شد، و بار دیگر راوی گفت: آنگاه که سفره‌اش برداشته می‌شد، می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذی کَفَانَا و اَرْوَانا، غَيْرَ مَكْفِی و لا مَكْفُوْر.»[2] و بار دیگر راوی گفت که آن حضرت فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّنَا، غَيْر مَكْفِیٍّ و لا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنَى رَبَّنا.»

٥٥- بَاب: الأَكْلِ مَعَ الْخَادِمِ

٥٤٦٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، هُوَ ابْنُ زِيَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ، فَلْيُنَاوِلْهُ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، أَوْ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَ حَرَّهُ وَعِلاجَهُ». [راجع: ٢٥٥٧، أخرجه مسلم: ١٦٦٣].

باب ـ ۵۵: خوردن غذا با خدمتکار.

٥٤٦٠ ـ از محمد بن زیاد، از ابوهُریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که خدمتکار یکی از شما غذای او را می‌آورد، اگر او را (در خوردن غذا) با خود نمی‌نشاند باید برای وی یک یا دو لقمه بدهد زیرا وی رنج پختن آن را برده و آن را آماده کرده است.»

۱- سپاس بی‌حد خدایی را که بس پاک است و در آن برکتی است بی‌حدّ و حصر، و نه واگذارنده و نه از آن بی‌نیازی است پروردگار ما.

۲- سپاس خدایی را که ما را بسنده کرد و سیراب نمود، بی حدّ و حصر و نه ناسپاسانه.

٥٦- بَاب: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ مِثْلُ الصَّائِمِ الصَّابِرِ

فِيهِ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب ـ ۵۶: شکرکنندهٔ خورندهٔ غذا، مانند صبرکنندهٔ روزه‌دار است.

در ایـــن باره ابوهریـــره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٧- بَاب: الرَّجُلِ يُدْعَى إِلَى طَعَامٍ فَيَقُولُ: وَهَذَا مَعِي

وَقَالَ أَنَسٌ: إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مُسْلِمٍ لا يُتَّهَمُ، فَكُلْ مِنْ طَعَامِهِ وَاشْرَبْ مِنْ شَرَابِهِ.

٥٤٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا شَقِيقٌ: حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ يُكْنَى أَبَا شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ، فَعَرَفَ الْجُوعَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ، فَذَهَبَ إِلَى غُلامِهِ اللَّحَّامِ، فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا يَكْفِي خَمْسَةً، لَعَلِّي أَدْعُو النَّبِيَّ ﷺ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَصَنَعَ لَهُ طُعَيِّمًا، ثُمَّ أَتَاهُ فَدَعَاهُ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا شُعَيْبٍ، إِنَّ رَجُلاً تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: لا، بَلْ أَذِنْتُ لَهُ. [راجع: ٢٠٨١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٦].

باب ـ ۵۷: مردی که به غذا فراخوانده می‌شود می‌گوید: این مرد نیز با من است.

و انـس گفت: اگـر بر مسـلمانی درآیی که بر (دیـن و دنیـای او) اتهامـی زده نمی‌شـود از غذایش بخور و از آشامیدنی‌اش بنوش.

٥٤٦١ ـ از اعمش، از شـقیق روایت اسـت که ابومسـعود انصاری گفت: مـردی از انصار که کنیّت وی ابوشُـعیب بود و غلامی داشـت که قصّـاب بود، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد و آن حضرت در میان یاران خود بود، چون نشانهٔ گرسنگی را در سـیمای پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) تشـخیص داد نزد غلام خود که قصاب بود رفت و گفت: برایم غذایی آماده کن که پنج نفر را کفایت کند، شاید پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دعوت کنم که پنج نفر باشد. وی برای آن حضرت غذایی آماده کرد، سـپس نزد آن حضرت آمد و ایشان را دعوت کرد. مردی دیگر نیز با ایشـان همراه شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: ای ابوشُعیب، مردی ما را همراهی کرده اسـت، اگـر می‌خواهی برایش اجـازه بده و اگـر می‌خواهـی او را واگذار.» گفت: نِی، ولی برایش اجازه می‌دهم.

فَلا يَعْجَلْ عَنْ عَشَائِهِ

٥٤٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَعْفَرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ: أَنَّ أَبَاهُ عَمْرَو بْنَ أُمَيَّةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ فِي يَدِهِ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَلْقَاهَا وَالسِّكِّينَ الَّتِي كَانَ يَحْتَزُّ بِهَا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. [راجع: ٢٠٨، أخرجه مسلم: ٣٥٥].

باب ـ ۵۸: اگر وقت نماز شام (خفتن) فرا رسد به خوردن غذا شتاب نکند.

٥٤٦٢ ـ از ابن شــهاب (زُهری) روایت است کــه گفت: جَعفر بن عَمْرو بن اُمَیّه به من گفت کــه پدرش عَمْرو بن اُمَیّه اورا خبر داده اســت که: وی رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) را دیده است که از شانهٔ گوسفند که در دست وی بــود، می‌برید. آن حضرت بــه نماز فرا خوانده شــد، شانه و کاردی را که با آن می‌برید به دور انداخت، سپس به نماز ایســتاد و وضو (تازه) نکرد.

٥٤٦٣- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي قِلابَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَ العَشَاءُ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَابْدَؤُوا بِالعَشَاءِ». [أخرجه مسلم: ٥٥٧].

٥٤٦٣ ـ از ایُّوب، از ابی‌قِلابه، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که غذای شب نهاده شــود و اقامهٔ نماز (خفتن) گفته شود با غذای شب آغاز کنید.»

٥٤٦٤- وَعَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ.

وَعَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ تَعَشَّى مَرَّةً، وَهُوَ يَسْمَعُ قِرَاءَةَ الإِمَامِ. [راجع: ٦٧٣، أخرجه مسلم: ٥٥٩].

٥٤٦٤ ـ و از ایّــوب، از نافــع، از ابن عمر، از پیامبــر (صلی‌الله علیه وســلّم) نحو آن روایت شده است.

و از ایــوب، از نافع روایت اســت که ابن عمر گفت: وی باری غذای شب می‌خورد و قرائت امام را می‌شنید.

٥٤٦٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَحَضَرَ العَشَاءُ، فَابْدَؤُوا بِالعَشَاءِ».

قَالَ وُهَيْبٌ وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ هِشَامٍ: «إِذَا وُضِعَ العَشَاءُ». [أخرجه مسلم: ٥٥٨].

٥٤٦٥ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش، از عایشه روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر اقامهٔ نماز گفته شــد و غذای شب حاضر گردید، با غذای شب آغاز کنید.»

وُهَیب و یَحیی بن سعید گفته‌اند که هِشام گفت: (آن حضرت چنین فرمود) «و غذای شب نهاده شد.» (عوض: غذای شب حاضر گردید.)

٥٩- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾ [الأحزاب:٥٣]

٥٤٦٦- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَنَّ أَنَسًا قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ، حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا، فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا، وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. [راجع: ٤٧٩١، أخرجه مسلم: ١٤٢٨، النكاح:٨٩].

باب ـ ۵۹: فرمودهٔ خدای تعالی: «وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید.»

(سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۳)

٥٤٦٦ ـ از صالح، از ابن شهاب روایت است که اَنَس گفت: من داناترین مردم دربارهٔ نزول آیهٔ حجاب هستم، چنانکه اُبَی بن کَعْب از من می‌پرسید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که با زینب بنت جَحْش به دامادی صبح کرد و در مدینه با وی ازدواج کرده بود، پس از آنکه روز بلند شده بود (خورشید بالا آمده بود)، مردم را به غذا فرا خواند. پس از آنکه دیگران غذا خوردند و رفتند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود و چند نفری با وی نشسته بودند، تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و راهی شد و من با وی راهی شدم تا آنکه به دروازهٔ خانهٔ عایشه رسید. سپس آن حضرت پنداشت که چند نفری که با وی در آنجا نشسته بودند، برآمده باشند، واپس برگشت و من با وی برگشتم. آنها هنوز در جای خویش نشسته بودند آن حضرت بازگشت و من بار دوم با وی بازگشتم تا آنکه به دروازهٔ خانهٔ عایشه رسید. سپس آن حضرت بازگشت و من با وی بازگشتم، ناگاه دیدم که آنها برخاسته‌اند، آن حضرت میان و من خود پرده حایل کرد و آیهٔ حجاب نازل شد.

٧١- كِتَابُ الْعَقِيقَةِ

١- باب: تَسْمِيَةِ الْمَوْلُودِ

غَدَاةَ يُولَدُ ، لِمَنْ لَمْ يَعُقَّ عَنْهُ ، وَتَحْنِيكِهِ .

٥٤٦٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي بُرَيْدٌ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : وُلِدَ لِي غُلَامٌ ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ ، وَكَانَ أَكْبَرَ وَلَدِ أَبِي مُوسَى . [انظر: ٦١٩٨، وانظر في الدعوات، باب ٣١ . أخرجه مسلم: ٢١٤٥] .

٥٤٦٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِصَبِيٍّ يُحَنِّكُهُ ، فَبَالَ عَلَيْهِ ، فَأَتْبَعَهُ الْمَاءَ . [راجع: ٢٢٢، أخرجه مسلم: ٢٨٦] .

٥٤٦٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ ، قَالَتْ : فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَنَزَلْتُ قُبَاءَ فَوَلَدْتُ بِقُبَاءٍ ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَغَهَا ، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِالتَّمْرَةِ ، ثُمَّ دَعَا لَهُ فَبَرَّكَ عَلَيْهِ ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي

٧١ـ کتاب عقیقه[1]

باب ـ ۱: نامگذاری نوزاد، در روزی که زاده می‌شود، برای کسی که عقیقه نمی‌کند و تَحْنِیک[2] وی نمی‌کند.

۵۴۶۷ ـ از بُرَیـد، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: برایم پسری زاده شد، او را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردم، وی را ابراهیم، نام گذاشت و با خرمایی تَحْنیک کرد و دربـاره‌اش دعای برکت کرد، و او را واپس به من سـپرد، و او بزرگترین فرزند ابوموسی بود.

۵۴۶۸ ـ از هشـام، از پدرش روایت است که عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: کودکی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آورده شـد، تا آن حضـرت در کام او چیزی (تبرکاً) می‌کرد، وی بر (جامهٔ) آن حضرت پیشاب کرد، آن حضرت بر جای پیشاب وی آب ریخت.

۵۴۶۹ ـ از هشـام بن عُـروه، از پدرش روایت اسـت که اَسـماء بنت ابوبکر(رضـی‌الله عنه) گفـت: در مکه عبدالله بن زبیر را حمل گرفتم، در حالی که ایّام حمل را تمام می‌کردم (به قصد

۱- عقیقه، قربانی کردن یک یا دو گوسفند است برای شکرگزاری خداوند به مناسب تولد نوزاد. مالک و شافعی و احمد، آن را سنّت می‌دانند. ابی‌حنیفه گفته است که سنّت نیست. عینی گفته که مراد از قول ابوحنیفه آن است که سنّت مؤکّد نیست.

۲- تحنیک، آن است که غذای شیرین مانند خرما، عسل و غیره را به دهان نوزاد کنند و به کام او مالند.

الاسْلَامِ ، فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا ، لأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ فَلا يُولَدُ لَكُمْ. [راجع: ۳۹۰۹، أخرجه مسلم: ۲۱٤٦، بدون ذكر اليهود].

هجرت) برآمدم. به مدینه آمدم و در موضع قُبا فرود آمدم و در همانجا زاییدم، سپس نوزاد را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردم و در کنار وی نهادم. سپس آن حضرت خرمایی طلبید و آن را جوید و بعد آب دهان خود را در دهان وی کرد، پس اولین چیزی که در شکم نوزاد درآمد، آب دهان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. سپس نوزاد را با خرما تحنیک کرد و بعد برایش دعای برکت کرد و او نخستین نوزادی بود که در اسلام زاده شد و با زادن وی مردم سخت شادمان شدند زیرا به ایشان گفته شده بود: یهود شما را سِحر کرده‌اند و به شما فرزندی زاده نمی‌شود.

٥٤٧٠- حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَوْنٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كَانَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ يَشْتَكِي ، فَخَرَجَ أَبُو طَلْحَةَ ، فَقُبِضَ الصَّبِيُّ ، فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: مَا فَعَلَ ابْنِي ، قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: هُوَ أَسْكَنُ مَا كَانَ ، فَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ الْعَشَاءَ فَتَعَشَّى ، ثُمَّ أَصَابَ مِنْهَا ، فَلَمَّا فَرَغَ قَالَتْ: وَارُوا الصَّبِيَّ. فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو طَلْحَةَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهُ ، فَقَالَ: «أَعْرَسْتُمُ اللَّيْلَةَ». قَالَ: نَعَمْ ، قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا». فَوَلَدَتْ غُلامًا. قَالَ لِي أَبُو طَلْحَةَ: احْفَظْهُ حَتَّى تَأْتِيَ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ ﷺ وَأَرْسَلَتْ مَعَهُ بِتَمَرَاتٍ ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَمَعَهُ شَيْءٌ». قَالُوا: نَعَمْ ، تَمَرَاتٌ ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ فَمَضَغَهَا ، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ فِيهِ فَجَعَلَهَا فِي فِي الصَّبِيِّ وَحَنَّكَهُ بِهِ ، وَسَمَّاهُ عَبْدَاللَّهِ. [راجع: ۱۳۰۱و راجع: ۱۵۰۲. لأنه فقط بقطعة التحنيك عند مسلم (۲۱۱۹)، أخرجه مسلم: ۲۱٤٤].

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ.

٥٤٧٠ ـ از عبدالله بن عَون، از اَنَس بن سیرین روایت است که ابن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: ابوطلحه پسری داشت که بیمار بود، ابوطلحه برآمد و کودک مُرد. آنگاه که ابوطلحه بازگشت گفت: پسرم در چه حال است؟ اُمِّ سُلَیم (همسرش) گفت: از حالتی که بوده آرامتر است. غذای شام را به وی آورد و او خورد و سپس با وی درآمیخت (با وی جماع کرد) آنگاه که فارغ گشت زنش به وی گفت: کودک را (که مُرده است) دفن کن.

آنگاه که صبح فرا رسید، ابوطلحه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و او را اطلاع داد. آن حضرت فرمود: «آیا دیشب مجامعت کردید؟» ابوطلحه گفت: آری. آن حضرت گفت: «بارالها، برایشان برکت ارزانی کن.» زن ابوطلحه پسری زایید.

انس می‌گوید: ابوطلحه به من گفت: این کودک

را نگــه دار تــا آنکه او را نــزد پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) ببری. کودک نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) آورده شــد و مادرش با وی چند دانهٔ خرما فرستاد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کــودک را در کنار گرفــت و فرمود: «آیا با وی چیزی هســت؟» گفتند: آری، خرماست. پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) خرما را گرفت و آن را جوید، ســپس از دهان خود گرفت و آن را در دهان کودک کرد و با آن کودک را تحنیک کرد، و نام او را عبدالله گذاشت.

از محمد بن مُثَنّی، از ابن ابی عَدِی، از ابن عون از محمد روایت است که انس همین حدیث را روایت کرده است.

٢- باب: إِمَاطَةِ الأَذَى عَنِ الصَّبِيِّ فِي الْعَقِيقَةِ

٥٤٧١- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: «مَعَ الْغُلَامِ عَقِيقَةٌ».

وَقَالَ حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ وَقَتَادَةُ وَهِشَامٌ وَحَبِيبٌ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ سَلْمَانَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ: عَنْ عَاصِمٍ وَهِشَامٍ، عَنْ حَفْصَةَ بِنْتِ سِيرِينَ، عَنِ الرَّبَابِ، عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَرَوَاهُ يَزِيدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ سَلْمَانَ: قَوْلَهُ. [انظر: ٥٤٧٢]

٥٤٧٢- وَقَالَ أَصْبَغُ: أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ: حَدَّثَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَامِرٍ الضَّبِّيُّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

باب ـ ۲: دور کردن رنج از کودک در عقیقه.

٥٤٧١ ـ از محمد (بن سیرین) از سَلمان بن عامِر روایت اســت که گفــت: (آن حضرت فرمود) «عقیقه با نوزاد توأم اســت.» و حَجّاج گفت که حماد گفت: ایّوب و قتاده و هِشــام و حبیب از ابن ســیرین از ســلمان از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتهٔ مذکور را روایت کرده است.

و جز یک کس(چندین‌تن) از عاصِم و هِشــام، از حَفْصَه بنت ســیرین از رَباب، از ســلمان بن عامِرالضَّبّــی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) (گفتهٔ مذکور را) روایت کرده است.

و یزید بن ابراهیم، از ابراهیم، از ابن سیرین، از سلمان (همین قول را) روایت کرده است.

٥٤٧٢ ـ و اَصْبَــغ گفت: ابن وَهْب از جریر بن حازِم، از ایُّوب ســختیانی، از محمد بن سیرین

يَقُولُ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى».

حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا قُرَيْشُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ الشَّهِيدِ قَالَ: أَمَرَنِي ابْنُ سِيرِينَ أَنْ أَسْأَلَ الْحَسَنَ: مِمَّنْ سَمِعَ حَدِيثَ الْعَقِيقَةِ؟ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: مِنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ. [راجع: ٥٤٧١].

روایت کرد که سلمان بن عامرِ الضَّبِّی گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «با نوزاد عقیقه است، برایش خونی بریزید (قربانی کنید) و رنج را از وی دور کنید.»[1]

از عبدالله بن ابی‌الاسود، از قُریش بن اَنَس از حبیب بن الشَّهید روایت است که گفت: ابن سِیرین به من امر کرد که از حَسَن (بصری) سؤال کنم که: حدیث عَقیقه را از کدام کس شنیده است. من از وی سؤال کردم. گفت: از سَمُرة بن جُنْدَب.

٣- باب: الْفَرَعِ

باب ـ ۳: فرع.

٥٤٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ: أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ وَلا عَتِيرَةَ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ، كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. [انظر: ٥٤٧٤، اخرجه مسلم: ١٩٧٦، بدون ذكر «الطواغيت والعترة في رجب»].

٥٤٧٣ ـ از مَعْمَر، از زُهری از ابن مُسَیِّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فَرَع و عَتِیره روا نیست.»

فَرَع، بچهٔ اول حیوان است که (مشرکان) برای بتهای خویش قربانی می‌کردند، و عَتِیرَه حیوانی است که در ماه رجب آن را قربانی می‌کردند.

٤- باب: الْعَتِيرَةِ

باب ـ ۴: العتیره.

٥٤٧٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنَا عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا فَرَعَ وَلا عَتِيرَةَ». قَالَ: وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ نِتَاجٍ كَانَ يُنْتَجُ لَهُمْ، كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. [راجع: ٥٤٧٣، اخرجه مسلم: ١٩٧٦، «بدون ذكر الطواغيت ورجب»].

٥٤٧٤ ـ از سُفیان، از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فَرَع و عَتِیره روا نیست.» فَرَع، نخستین بچه‌ای که حیوان برایشان می‌زاد و آن را برای بتهای خویش قربانی می‌کردند.

۱- بعضی اَذَی یعنی رنج دور کردن از کودک را، دور کردن موی سر، یا خون، یا ختنه کردن وی دانسته‌اند. «تیسیرالقاری»

و عتیـــره، حیوانی که در ماه رجب آن را قربانی می‌کردند.[۱]

۱- جزء بیست‌ودوم، از صحیح‌البخاری که سی جزء است پایان یافت. (۱۸ أگست ۲۰۰۶)

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٢- كِتَابُ الذَّبَائِحِ وَالصَّيْدِ

١- باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الصَّيْدِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ﴾ [المائدة: ٩٤].

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ إِلا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ [المائدة: ١-٣].

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿الْعُقُودُ﴾ [المائدة: ١]: الْعُهُودُ، مَا أُحِلَّ وَحُرِّمَ. ﴿إِلا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ الْخِنْزِيرُ. ﴿يَجْرِمَنَّكُمْ﴾ [المائدة: ٢]: يَحْمِلَنَّكُمْ. ﴿شَنَآنُ﴾ [المائدة: ٢]: عَدَاوَةُ. ﴿الْمُنْخَنِقَةُ﴾ تُخْنَقُ فَتَمُوتُ. ﴿الْمَوْقُوذَةُ﴾: تُضْرَبُ بِالْخَشَبِ يُوقِذُهَا فَتَمُوتُ. ﴿وَالْمُتَرَدِّيَةُ﴾: تَتَرَدَّى مِنَ الْجَبَلِ. ﴿وَالنَّطِيحَةُ﴾ تُنْطَحُ الشَّاةُ، فَمَا أَدْرَكْتَهُ يَتَحَرَّكُ بِذَنَبِهِ أَوْ بِعَيْنِهِ فَاذْبَحْ وَكُلْ.

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۲ ـ کتاب ذبح و شکار

باب ـ ۱: بسم‌الله گفتن در وقت شکار.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود.»

(سورهٔ مائده، آیهٔ ۹٤)

و فرمودهٔ خداوند جَلَّ ذِکْرَهُ: «برای شما (گوشت) چهارپایان حلال گردیده جز آنچه (حکمش) بر شما خوانده می‌شود، در حالی که نباید شکار را در حال اِحرام، حلال بشمارید. خدا هرچه بخواهد فرمان می‌دهد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حرمت شعایر خدا، و ماه حرام و قربانی بی‌نشان، و قربانیهای گردنبنددار، و راهیان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خود را می‌طلبند، نگه دارید، و چون از احرام بیرون آمدید (می‌توانید) شکار کنید، و البته نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، شما را به تعدّی وا دارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید، از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. و بر شما حرام شده است: مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و (حیوان حلال‌گوشت) خفه شده،

و به چوب مرده، و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد، مگر آنچه را که (زنده دریافته و خود) ذبح کنید و (همچنین) آنچه برای بتان ذبح شده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیلهٔ تیرهای قرعه، این (کارها) نافرمانی (خدا) است. امروز کسانی که کافر شده‌اند، از (کارشکنی در) دین شمانومید گردیده‌اند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید.» (سورهٔ مائده، آیات ۳ ـ ۱)

و ابن عباس گفت: «بِالْعُقُودِ» (المائده، ۱) یعنی به عهدها، آنچه حلال و حرام گردیده است.

(اِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُم) (المائده، ۱) (جز آنچه حکمش بر شما خوانده می‌شود.» یعنی: خوک.

«یَجْرِمَنَّکُم» (المائده، ۲) «کینه‌توزی گروهی» یعنی: خشمگین یا حمله‌ور سازد شما را.

«شَنَئَان» (المائده، ۲) «تعدّی» یعنی: دشمنی.

«وَالْمُنْخَنِقَةُ» «المائده، ۳) «به چوب مرده» یعنی: به چوب زده شود. به چوب زده شود که بمیرد.

«والْمُتردِّیَةُ» (المائده، ۳) «از بلندی افتاده» یعنی: از کوه بیفتد و بمیرد.

«والنَّطِیْحَةُ» (المائده، ۳) «و به ضرب شاخ مُرده.» یعنی: حیوان دیگری او را شاخ بزند.

پس در همچو حالات، اگر دیدی که دُم یا چشم حیوان حرکت می‌کند، آن را بکُش و بخور.

٥٤٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ، فَكُلْهُ، وَمَا

٥٤٧٥ ـ از عامر روایت است که عدِی بن حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ شکار با مِعْراض

أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيذٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلَابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ، وَقَدْ قَتَلَهُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹].

(تیر بی‌پر که هر دو طرف باریک و میان ضخیم باشد و به پهنا رسد نه به تیزی) پرسیدم. فرمود: «شکاری را که به تیزی تیر رسیده است بخور، و شکاری را که به پهنای آن رسید، است، پس با چوب کشته شده (مخور).»

و از شکار توسط سگ پرسیدم. فرمود: «اگر سگ آن را برای تو نگاه داشته (خود نخورده است) آن را بخور، زیرا گرفتن سگ حکمِ ذَبح دارد و اگر با سگ یا سگان (شکاری) خود سگی دیگر را می‌بینی و می‌ترسی که شکار را با آن سگ گرفته است و آن را کشته است از آن نخور، زیرا نام خدا را به هنگام فرستادن سگ خود گرفته‌ای نه غیر از آن.»

٢- بَابُ: صَيْدِ الْمِعْرَاضِ

باب ـ ۲: شکار با مِعْراض.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ فِي الْمَقْتُولَةِ بِالْبُنْدُقَةِ: تِلْكَ الْمَوْقُوذَةُ. وَكَرِهَهُ سَالِمٌ وَالْقَاسِمُ وَمُجَاهِدٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَعَطَاءٌ وَالْحَسَنُ.

وَكَرِهَ الْحَسَنُ: رَمْيَ الْبُنْدُقَةِ فِي الْقُرَى وَالْأَمْصَارِ، وَلَا يَرَى بَأْسًا فِيمَا سِوَاهُ.

و ابن عمر گفت: شکار توسط بُنْدُقَه (گلولهٔ گِلی) مانند شکاری است که توسط چوب مرده است. (حلال نیست.)

سالِم و قاسِم و مجاهد و ابراهیم و عطأ و حسن آن را مکروه دانسته‌اند. و حسن (بصری) تیراندازی بُنْدُقَه را در دهات و شهرها مکروه دانسته (تا به مردم زیان نرسد) و در غیر از آنها در آن باکی نمی‌بیند.

٥٤٧٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَدِيَّ ابْنَ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمِعْرَاضِ، فَقَالَ: «إِذَا أَصَبْتَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، فَإِذَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ فَإِنَّهُ وَقِيذٌ فَلَا تَأْكُلْ». فَقُلْتُ: أُرْسِلُ كَلْبِي؟ قَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ فَكُلْ». قُلْتُ: فَإِنْ

۵۴۷۶ ـ از شَعبی روایت است که عدی بین حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از شکار با مِعراض سؤال کردم. فرمود: «اگر تیزیِ تیر به شکار اصابت کند آن را بخور، و اگر عرض تیر اصابت کند پس آن را کشته است زیرا شکار با چوب کشته

أَكَلَ؟ قال: «فَلا تَأْكُلْ، فَإِنَّهُ لَمْ يُمْسِكْ عَلَيْكَ، إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ». قُلْتُ: أُرْسِلُ كَلْبِي فَأَجِدُ مَعَهُ كَلْبًا آخَرَ؟ قال: «لا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى آخَرَ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹]

شده است، آن را مخور.»

سپس گفتم: سگ خود را (به سوی شکار) می‌فرستم؟ فرمود: «اگر سگ خود را فرستادی و «بسم‌الله» گفتی، بخور.» گفتم: اگر سگ شکار را بخورد؟ فرمود: «آن را مخور زیرا سگ آن را برای تو نگه نداشته است بلکه آن را برای خود نگه داشته است.»

گفتم: سگ خود را (به سوی شکار) می‌فرستم ولی سگ خود را با سگ دیگری می‌بینم؟ فرمود: «آن را مخور، زیرا نام خدا را به هنگام فرستادن سگ خود گرفته‌ای، و بر سگ دیگر نگرفته‌ای.»

٣- باب: مَا أَصَابَ الْمِعْرَاضُ بِعَرْضِهِ

٥٤٧٧- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نُرْسِلُ الْكِلابَ الْمُعَلَّمَةَ؟ قال: «كُلْ مَا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَ». قُلْتُ: وَإِنْ قَتَلْنَ؟ قال: «وَإِنْ قَتَلْنَ». قُلْتُ: وَإِنَّا نَرْمِي بِالْمِعْرَاضِ؟ قال: «كُلْ مَا خَزَقَ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَلا تَأْكُلْ». [راجع: ۱۷۵، أخرجه مسلم: ۱۹۲۹]

باب ـ ۳: حکم بر آنچه مِعراض به عرض خود اصابت کند.

۵۴۷۷ ـ از هَمّام بن حارث روایت است که عدی بن حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! همانا ما سگهای تربیت یافته را به شکار می‌فرستیم. فرمود: «بخور آنچه به تو نگه می‌دارند.» گفتم: اگر چه آن را بکشند؟ فرمود: «اگرچه آن را بکشند.» گفتم: و ما مقراض را رها می‌کنیم؟ فرمود: «بخور، اگر مقراض (از بدن شکار) بیرون آید و اگر مقراض به عرض اصابت کند، (شکار را) مخور.»

٤- باب: صَيْدِ الْقَوْسِ

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ: إِذَا ضَرَبَ صَيْدًا، فَبَانَ مِنْهُ يَدٌ أَوْ رِجْلٌ، لا تَأْكُلُ الَّذِي بَانَ وَكُلْ سَائِرَهُ.

باب ـ ۴: شکار با تیروکمان.

و حسن و ابراهیم گفته‌اند: اگر شکاری را بزنند که دست یا پای آن جدا شود، همان بخشی را

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: إِذَا ضَرَبْتَ عُنُقَهُ أَوْ وَسَطَهُ فَكُلْهُ.

وَقَالَ الأَعْمَشُ، عَنْ زَيْدٍ: اسْتَعْصَى عَلَى رَجُلٍ مِنْ آلِ عَبْدِاللَّهِ حِمَارٌ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَضْرِبُوهُ حَيْثُ تَيَسَّرَ، دَعُوا مَا سَقَطَ مِنْهُ وَكُلُوهُ.

که جدا شده است نخورد و بقیهٔ آن را بخورد. و ابراهیم گفت: اگر گردن یا میان شکار را بزنند، آن را بخورد. و اَعْمش گفت که زید گفته است: شکار خر وحشی بر مردی از اولاد عبدالله (بن مسعود) دشوار گردید. وی امر کرد که شکار را بزنند به هر جای از بدن آن میسّر گردد، بخش جدا شده را واگذارند و بقیه را بخورند.

٥٤٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا حَيْوَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي رَبِيعَةُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ». [انظر: ٥٤٨٨، ٥٤٩٦، أخرجه مسلم: ١٩٣٠].

٥٤٧٨ ـ از ابو ادریس، از ابی ثَعْلَبَة الخُشَنی روایت است که گفت: گفتم: یا پیامبر خدا، ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم که مردم آن اهل کتاب هستند آیا در ظروف ایشان غذا بخوریم؟ و در سرزمین ما شکار (زیاد) است و توسط تیروکمان شکار می‌کنم و همچنان توسط سگ خود که تربیت یافته است. و سگی که تربیت یافته نیست شکار می‌کنم، پس چه چیز بر من سزاوار است؟

آن حضرت فرمود: «اما، آنچه در مورد اهل کتاب یاد کردی، اگر ظروفی غیر از ظروف آنها می‌یابی، در ظروف آنها مخور و اگر نمی‌یابی آن را بشوی و در آن بخور. و آنچه با تیروکمان شکار کرده‌ای و اسم خدا را بر آن گرفته‌ای بخور، و آنچه توسط سگ تربیت یافته شکار کرده‌ای و اسم خدا را یاد کرده‌ای، بخور، و آنچه توسط سگ تربیت نیافته شکار کرده‌ای (و آن را قبل از مردن) دریافته‌ای، آن را ذبح کن و بخور.»

٥- بَابُ: الْخَذْفِ وَالْبُنْدُقَةِ

باب ـ ۵ خَذْف (انداختن سنگریزه با انگشت وسط و شصت) و بُنْدُقه.

٥٤٧٩- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِدٍ: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ وَيَزِيدُ بْنُ

٥٤٧٩ ـ از عبدالله بن بُرَیره، از عبدالله بن

هَارُونَ ، وَاللَّفْظُ لِيَزِيدَ ، عَنْ كَهْمَسِ بْنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ : أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً يَخْذِفُ ، فَقَالَ لَهُ : لا تَخْذِفْ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ ، وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ ، وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ » . ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ ، فَقَالَ لَهُ : أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ ، لا أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا . [راجع: ٤٨٤١، اخرجه مسلم: ١٩٥٤].

مُغَفَّل روایت است که گفت: مردی را دید که با دو انگشت سنگریزه می‌افکند، به وی گفت: با دو انگشت سنگریزه میفکن، زیرا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن منع کرده است، یا با دو انگشت سنگریزه افکندن را ناخوشایند خوانده است و فرمود: «با این عمل شکار نمی‌شود و دفع دشمن نمی‌شود، ولی دندان کسی را می‌شکند و چشم کسی را کور می‌کند.»

سپس عبدالله بن مُغَفَّل او را دید که وی با دو انگشت سنگریزه می‌افکند. به وی گفت: من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به تو سخن می‌گویم که از سنگریزه افکندن با دو انگشت منع کرده است و یا آن را ناخوشایند خوانده است و تو هنوز این کار را می‌کنی، با تو سخن نمی‌گویم چنین و چنان.

٦- باب: مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ

باب ـ ۶: کسی که سگی را نگه می‌دارد که نه برای شکار است و نه برای نگهبانی مواشی (رمهٔ گوسفند)

٥٤٨٠ـ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ أَوْ ضَارِيَةٍ ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ » . [انظر: ٥٤٨١، ٥٤٨٢، اخرجه مسلم: ١٥٧٤].

۵۴۸۰ ـ از عبدالله بن دینار، از ابن عمر (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سگی را نگه می‌دارد که برای نگهبانی مواشی(دامها) و برای شکار نیست، هر روز دو قیراط از عمل (نیک) وی می‌کاهد.»

٥٤٨١ـ حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَالِمًا يَقُولُ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، إِلا

۵۴۸۱ ـ از سالم، از عبدالله بن عُمَر روایت است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرماید: «کسی که سگ نگه می‌دارد

كَلْبًا ضَارِيًا لِصَيْدٍ أَوْ كَلْبَ مَاشِيَةٍ ، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ» . [راجع: ٥٤٨٠، أخرجه مسلم: ١٥٧٤].

٥٤٨٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا ، إِلَّا كَلْبَ مَاشِيَةٍ ، أَوْ ضَارِيًا ، نَقَصَ مِنْ عَمَلِهِ كُلَّ يَوْمٍ قِيرَاطَانِ» . [راجع: ٥٤٨٠، أخرجه مسلم: ١٥٧٤].

به جز سگ شکاری یا سگ نگهبانی از مواشی هر روز دو تیراط از ثوابش کاسته می‌شود.»

۵۴۸۲ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: « کسی که سگ نگه می‌دارد، به‌جز سگ نگهبانی مواشی یا سگ شکاری، روزی دو قیراط از عملش کم می‌شود.»

٧- بَاب: إِذَا أَكَلَ الْكَلْبُ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ﴾ [المائدة: ٤]. الصَّوَائِدُ وَالْكَوَاسِبُ . ﴿اجْتَرَحُوا﴾ [الجاثية: ٢١]. اكْتَسَبُوا . ﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنْ أَكَلَ الْكَلْبُ فَقَدْ أَفْسَدَهُ ، إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾ . فَتُضْرَبُ وَتُعَلَّمُ حَتَّى يَتْرُكَ .

وَكَرِهَهُ ابْنُ عُمَرَ .

وَقَالَ عَطَاءٌ : إِنْ شَرِبَ الدَّمَ وَلَمْ يَأْكُلْ فَكُلْ .

باب ـ ۷: اگر سگ، شکار را بخورد.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از تو می‌پرسند، چه چیز برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و (نیز صید توسط) حیوانات شکارگر، در حالی که آنها را تعلیم می‌دهید.»
(المائده، ٤)

الصَّوائِدُ: الكَواسِبُ؛ یعنی شکاریان.

«اَجْتَرَحُوا» (الجاثیه، ٢١) اَكْتَسَبُوا: حاصل کردن، مرتکب شدن. «از آنچه خدایتان آموخته برای آنها (سگان شکاری) تعلیم می‌دهید (برای شما حلال شده است) پس آنچه برای شما گرفته و نگه داشته‌اند، بخورید و از خدا بترسید که خدا زود حسابرس است.»
(المائده، ٤)

و ابن عباس گفت: اگر از شکار، سگ بخورد پس آن را فاسد کرده است و (بقیه را) برای خود نگه داشته است، خداوند می‌فرماید: «از آنچه خدایتان آموخته برای آنها تعلیم می‌دهید، پس بخورید...» پس (سگ شکاری برای تربیت) زده شود و تعلیم داده شود تا (شکار را

نخورد) و بگذارد.

و ابن عمر (شکاری را که از آن سگ خورده است) مکروه دانسته است.

و عطاء گفته است: اگر خون شکار را (سگ) خورده باشد و شکار را نخورده باشد آن را بخور.

٥٤٨٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ بَيَانٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَصِيدُ بِهَذِهِ الْكِلَابِ؟ فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كِلَابَكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ، فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَإِنْ قَتَلْنَ، إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كِلَابٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩]

٥٤٨٣ ـ از شَعبی، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم و گفتم: ما مردمی هستیم که توسط همین سگها شکار می‌کنیم؟ آن حضرت فرمود: «هرگاه سگان تربیت‌یافته‌ات را رها کردی و نام خدا را گرفتی، پس بخور از آنچه برای شما نگه داشته‌اند اگر چه (شکار) را کشته باشند، مگر آنکه سگ از آن بخورد، زیرا از آن بیم دارم که شکار را برای خود نگه داشته‌اند، و اگر سگان دیگر غیر از آن سگ با آن یکجا شوند، شکار را مخور.»

٨- بَابٌ: الصَّيْدُ إِذَا غَابَ عَنْهُ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً

باب ـ ٨: اگر شکار (زخم رسیده) دو یا سه روز از نظر شکارچی ناپدید گردد.

٥٤٨٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ فَأَمْسَكَ وَقَتَلَ فَكُلْ، وَإِنْ أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِذَا خَالَطَ كِلَابًا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهَا، فَأَمْسَكْنَ وَقَتَلْنَ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهَا قَتَلَ، وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩].

٥٤٨٤ ـ از شَعبی، از عَدِی بن حاتِم (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگاه سگ خود را رها کردی و نام خدا را گرفتی و سگ شکار را نگه داشت و کشت، آن را بخور و اگر از آن بخورد آن را نخور، زیرا آن را برای خود نگه داشته است و اگر با آن سگ، سگانی یکجا شوند که نام خدا بر آنها گرفته نشده باشد و شکار را نگه داشتند و کشتند، آن را نخور، زیرا نمی‌دانی که کدام

سگ شکار را کشته است، و اگر شکاری را هدف تیر قرار دادی و آن را پس از یک یا دو روز یافتی و در آن به‌جز از اثر تیر تو چیزی دیگر نباشد، آن را بخور و اگر در آب افتاده باشد آن را مخور.»

٥٤٨٥- وَقَالَ عَبْدُالأعْلَى ، عَنْ دَاوُدَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عَدِيٍّ: أنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَرْمِي الصَّيْدَ فَيَقْتَفِرُ أَثَرَهُ الْيَوْمَيْنِ الثَّلاثَةَ ، ثُمَّ يَجِدُهُ مَيِّتًا وَفِيهِ سَهْمُهُ ، قَالَ: «يَأْكُلُ إِنْ شَاءَ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩].

٥٤٨٥ ـ از عامر روایت است که عَدِی گفت: وی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: شکاری را با تیر می‌زند و تیر در آن، جا می‌گیرد برای دو یا سه روز. سپس شکار را مرده می‌یابد و تیر خود را در آن می‌بیند، آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهد آن را بخورد.»

٩- بَابٌ: إِذَا وَجَدَ مَعَ الصَّيْدِ كَلْبًا آخَرَ

باب ـ ۹: اگر با شکار (همراه سگ خود) سگی دیگر می‌بیند.

٥٤٨٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أُرْسِلُ كَلْبِي وَأُسَمِّي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ وَسَمَّيْتَ ، فَأَخَذَ فَقَتَلَ فَأَكَلَ فَلا تَأْكُلْ ، فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ». قُلْتُ: إِنِّي أُرْسِلُ كَلْبِي ، أَجِدُ مَعَهُ كَلْبًا آخَرَ ، لا أَدْرِي أَيُّهُمَا أَخَذَهُ؟ فَقَالَ: «لا تَأْكُلْ ، فَإِنَّمَا سَمَّيْتَ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى غَيْرِهِ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ ، فَقَالَ: «إِذَا أَصَبْتَ بِحَدِّهِ فَكُلْ ، وَإِذَا أَصَبْتَ بِعَرْضِهِ فَقَتَلَ فَإِنَّهُ وَقِيذٌ ، فَلا تَأْكُلْ». [راجع: ١٧٥، اخرجه مسلم: ١٩٢٩].

٥٤٨٦ ـ از شَعبی روایت است که عَدِی بن حاتِم گفت: گفتم: یا رسول‌الله، همانا من سگ خود را (به عَقَب شکار) می‌فرستم. و نام خدا را می‌گیرم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر سگ خود را می‌فرستی و نام خدا را می‌گیری و سگ شکار را می‌گیرد و می‌کشد و از آن می‌خورد، تو از آن نخور، زیرا آن را برای خود نگه داشته است.» گفتم: من سگ خود را می‌فرستم و آن را با سگی دیگر می‌یابم و نمی‌دانم که کدام یک شکار را گرفته است؟ آن حضرت فرمود: «آن را مخور، زیرا سگ خود را که فرستادی نام خدا را گرفته بودی و بر غیر آن نام خدا را نگرفته بودی.» من از شکار با مِعْراض سؤال کردم. فرمود: «اگر به تیزی آن (بر شکار) اصابت کرد، آن را بخور

و اگر به پهنای آن اصابت کرد و آن را کشت، آن چیزی است که با چوب کشته شده است. آن را مخور.»

١٠- بَابُ: مَا جَاءَ فِي التَّصَيُّدِ

باب ـ ۱۰: آنچه دربارۀ شکار آمده است.

٥٤٨٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنِي ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ بَيَانٍ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّا قَوْمٌ نَتَصَيَّدُ بِهَذِهِ الْكِلَابِ، فَقَالَ: «إِذَا أَرْسَلْتَ كِلَابَكَ الْمُعَلَّمَةَ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ، فَكُلْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكَ، إِلَّا أَنْ يَأْكُلَ الْكَلْبُ فَلَا تَأْكُلْ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ، وَإِنْ خَالَطَهَا كَلْبٌ مِنْ غَيْرِهَا فَلَا تَأْكُلْ». [راجع: ١٧٥، أخرجه مسلم: ١٩٢٩].

۵۴۸۷ ـ از عامر روایت است که عدی بن حاتِم(رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم و گفتم: ما مردمی هستیم که توسط همین سگها شکار می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «اگر سگهای تعلیم داده را فرستادی و نام خدا را گرفتی، پس آنچه را به تو نگه داشته است بخور، مگر آنکه سگ آن را خورده باشد، از آن مخور، زیرا می‌ترسم که سگ آن را برای خود نگه داشته است و اگر با سگ تو سگی دیگر یکجا شده بود آن را مخور.»

٥٤٨٨- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ و، حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ: قَالَ سَمِعْتُ رَبِيعَةَ ابْنَ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ عَائِذُ اللَّهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ أَهْلِ الْكِتَابِ، نَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَأَرْضِ صَيْدٍ أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ وَالَّذِي لَيْسَ مُعَلَّمًا، فَأَخْبِرْنِي: مَا الَّذِي يَحِلُّ لَنَا مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ قَوْمٍ أَهْلِ الْكِتَابِ تَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ: فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَ آنِيَتِهِمْ فَلَا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا ثُمَّ كُلُوا فِيهَا، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ صَيْدٍ: فَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ

۵۴۸۸ ـ از رَبیعَة بن یزید الدِّمشقی، از اَبود ادریس عائذُالله، روایت است که گفن: ابَو ثَعلَبَة‌الخُشَنی(رضی‌الله عنه) می‌گفت: من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله! ما در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنیم و در ظروف آنها غذا می‌خوریم و سرزمینی شکارگاه است که با تیروکمان خود شکار می‌کنم و توسط سگ تعلیم دیدۀ خود و سگی که تعلیم دیده نیست شکار می‌کنم، پس آگاهم کن که چه چیز از اینها بر ما حلال است؟ آن حضرت فرمود: «اما، آنچه یاد کردی که در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنی، در ظروف ایشان غذا بخور، و اگر غیر از ظروف

الْمُعَلَّمِ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ ثُمَّ كُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ مُعَلَّمًا فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ». [راجع: ٥٤٧٨، أخرجه مسلم: ١٩٣٠].

ایشـان را دریابید در ظروف ایشان نخورید، و اگر درنیابید، ظروف ایشـان را بشویید و در آن بخوریـد، و اما آنچه که گفتی که در سـرزمین شـکارگاه می‌باشـی، آنچه بـا تیروکمان خود شـکار می‌کنی، نام خدا را یاد کن، سـپس آن را بخور و آنچه را توسـط سگ تعلیم دیده‌ات شـکار می‌کنی، نام خدا را یاد کن، سپس آن را بخور و آنچه را توسـط سـگ تعلیم ندیده‌ات شکار می‌کنی، اگر شکار را زنده می‌یابی (آن را ذبح کن) و بخور.»

٥٤٨٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَوْا عَلَيْهَا حَتَّى لَغِبُوا، فَسَعَيْتُ عَلَيْهَا حَتَّى أَخَذْتُهَا، فَجِئْتُ بِهَا إِلَى أَبِي طَلْحَةَ، فَبَعَثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِوَرِكَيْهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ. [راجع: ٢٥٧٢، أخرجه مسلم: ١٩٥٣].

٥٤٨٩ ـ از شُعْبَه، از هِشام بن زَید روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: خرگوشی را در موضع مَرّالظَّهران تعقیب کردیم، به دنبال آن دویدند تا آنکه مانده شدند. من آن را دنبال کردم تا آن را گرفتم و نزد ابوطلحه آوردم، وی رانهـای آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرستاد و آن حضرت پذیرفت.

٥٤٩٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِبَعْضِ طَرِيقِ مَكَّةَ، تَخَلَّفَ مَعَ أَصْحَابٍ لَهُ مُحْرِمِينَ، وَهُوَ غَيْرُ مُحْرِمٍ، فَرَأَى حِمَارًا وَحْشِيًّا، فَاسْتَوَى عَلَى فَرَسِهِ، ثُمَّ سَأَلَ أَصْحَابَهُ أَنْ يُنَاوِلُوهُ سَوْطًا فَأَبَوْا، فَسَأَلَهُمْ رُمْحَهُ فَأَبَوْا، فَأَخَذَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى الْحِمَارِ فَقَتَلَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ بَعْضُ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبَى بَعْضُهُمْ، فَلَمَّا أَدْرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هِيَ طُعْمَةٌ أَطْعَمَكُمُوهَا اللَّهُ». [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦].

٥٤٩٠ ـ از نافع مَوْلی ابی‌قَتاده روایت است که ابی‌قتاده گفت: وی با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) راهی بود تا به یکی از راههای (مکه) رسید، وی از یاران خود در اِحرام بودند (از آن حضرت) عقب افتاد و او خود در اِحرام نبود، ناگاه خرگوشـی را دید، و بر اسپ خود سوار شـد، سـپس از یاران خود خواست که تازیانه را بـه وی بدهند و آنها نپذیرفتند و از ایشـان خواست که نیزه‌اش را به وی بدهند، نپذیرفتند، خود آن را گرفت، سـپس بر خر وحشی حمله کرد و آن را کشت. بعضی از یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از (گوشت) آن خوردند و بعضـی نخوردنـد. آنـگاه که رسـول خدا

(صلی‌الله علیه وسلّم) را دریافتند از آن حضرت در این مورد (که گوشت شکار در حالت احرام رواست) سؤال کردند. فرمود: «آن غذایی است که خداوند بر شما خورانیده است.»

٥٤٩١ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ: مِثْلَهُ، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «هَلْ مَعَكُمْ مِنْ لَحْمِهِ شَيْءٌ». [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦]

٥٤٩١ ـ از مالک، از زید بن أَسلم، از عطأ بن یَسار، از ابوقتاده به مثل این حدیث روایت است، به جز آنکه آن حضرت فرمود: «آیا چیزی از گوشت آن نزد شما می‌باشد؟»

١١ - بَاب: التَّصَيُّدِ عَلَى الْجِبَالِ

باب ـ ۱۱: شکار بر کوهها.

٥٤٩٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ الْجُعْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنَا عَمْرٌو: أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ، وَأَبِي صَالِحٍ مَوْلَى التَّوْأَمَةِ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَهُمْ مُحْرِمُونَ، وَأَنَا رَجُلٌ حِلٌّ عَلَى فَرَسٍ، وَكُنْتُ رَقَّاءً عَلَى الْجِبَالِ، فَبَيْنَا أَنَا عَلَى ذَلِكَ، إِذْ رَأَيْتُ النَّاسَ مُتَشَوِّفِينَ لِشَيْءٍ، فَذَهَبْتُ أَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ حِمَارُ وَحْشٍ، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: لَا نَدْرِي، قُلْتُ: هُوَ حِمَارٌ وَحْشِيٌّ، فَقَالُوا: هُوَ مَا رَأَيْتَ، وَكُنْتُ نَسِيتُ سَوْطِي، فَقُلْتُ لَهُمْ: نَاوِلُونِي سَوْطِي، فَقَالُوا: لَا نُعِينُكَ عَلَيْهِ، فَنَزَلْتُ فَأَخَذْتُهُ، ثُمَّ ضَرَبْتُ فِي أَثَرِهِ، فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا ذَاكَ حَتَّى عَقَرْتُهُ، فَأَتَيْتُ إِلَيْهِمْ، فَقُلْتُ لَهُمْ: قُومُوا فَاحْتَمِلُوا، قَالُوا: لَا نَمَسُّهُ، فَحَمَلْتُهُ حَتَّى جِئْتُهُمْ بِهِ، فَأَبَى بَعْضُهُمْ، وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ، فَقُلْتُ: أَنَا أَسْتَوْقِفُ لَكُمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَدْرَكْتُهُ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ، فَقَالَ لِي: «أَبَقِيَ مَعَكُمْ شَيْءٌ مِنْهُ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «كُلُوا، فَهُوَ طُعْمٌ أَطْعَمَكُمُوهُ اللَّهُ». [راجع: ١٨٢١، أخرجه مسلم: ١١٩٦]

٥٤٩٢ ـ از ابونَضْر، از نافع مَولی ابوقتاده و ابوصالح مَولی تَوْأَمَة روایت است که از ابوقتاده شنیده‌اند که می‌گفت: من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در میان مکه و مدینه همراهی می‌کردم و آنها در إحرام بودند و من مردی بدون إحرام بر اسپ سوار بودم و بر کوهها بالا می‌رفتم، در همان حالت مردم را دیدم که به چیزی نگاه می‌کنند، من هم نظر کردم که خر وحشی است، به ایشان گفتم: آن چیست؟ گفتند: ما نمی‌دانیم. گفتم: خر وحشی است. گفتند: چیزی است که تو آن را دیده‌ای. من تازیانه‌ای (اسپ) خود را فراموش کرده بودم. به ایشان گفتم: تازیانه‌ام را به من بدهید. گفتند: ما تو را در این کار کمک نمی‌کنیم. فرود آمدم و آن را گرفتم، سپس به دنبال آن حرکت کردم، و نگذاشتم تا آنکه آن را پی زدم، سپس نزد ایشان آمدم و به آنها گفتم: برخیزید و آن را بردارید. گفتند: به آن دست نمی‌زنیم آن را برداشتم تا آنکه نزدشان آوردم. بعضی از آنها

از آن خوردنـد و بعضی نخوردند. گفتم: من از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) این را می‌پرسم، آن حضرت را دریافتـم و ماجرا را بیان کردم. به من فرمود: «از آن چیزی نزد شما باقی مانده است؟» گفتم: آری. فرمود: «بخورید، آن طعامی است که خداوند شما را خورانیده است.»

١٢ - باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ﴾ [المائدة: ٩٦]

وَقَالَ عُمَرُ: صَيْدُهُ مَا اصْطِيدَ، و ﴿وَطَعَامُهُ﴾ [المائدة: ٩٦]: مَا رَمَى بِهِ.

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الطَّافِي حَلاَلٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَعَامُهُ مَيْتَتُهُ، إِلا مَا قَذِرْتَ مِنْهَا، وَالْجِرِّيُّ لا تَأْكُلُهُ الْيَهُودُ، وَنَحْنُ نَأْكُلُهُ.

وَقَالَ شُرَيْحٌ، صَاحِبُ النَّبِيِّ ﷺ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْبَحْرِ مَذْبُوحٌ.

وَقَالَ عَطَاءٌ: أَمَّا الطَّيْرُ فَأَرَى أَنْ يَذْبَحَهُ.

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: صَيْدُ الأَنْهَارِ وَقِلاتِ السَّيْلِ، أَصَيْدُ بَحْرٍ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلا: ﴿هَـٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَـٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ [فاطر: ١٢].

وَرَكِبَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلام عَلَى سَرْجٍ مِنْ جُلُودِ كِلابِ الْمَاءِ.

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ: لَوْ أَنَّ أَهْلِي أَكَلُوا الضَّفَادِعَ لأَطْعَمْتُهُمْ.

وَلَمْ يَرَ الْحَسَنُ بِالسُّلَحْفَاةِ بَأْسًا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلْ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ نَصْرَانِيٍّ أَوْ

باب ـ ١٢: فرمودهٔ خدای تعالی: «صید بحر و طعام آن بر شما حلال شده است.»

(المائده، ٩٦)

و عُمر گفت: صید آن، یعنی آنچه که توسـط دام شکار می‌شـود و طعام آن، یعنی آنچه بحر بیرون می‌افکند (ماهی مرده).

و ابوبکـر (صدیق) گفت: طافی (ماهی مرده بر روی آب) حلال است.[۱]

و ابـن عباس گفت: طعـام آن (که در آیه آمده که حلال است) ماهی مردهٔ دریاست، مگر آنکه تـو آن را ناپـاک پنـداری، و مارماهی را یهود نمی‌خورند و ما می‌خوریم.

و شُـرَیح کـه از صحابهٔ پیامبـر (صلی‌الله علیه وسلّم) است گفت: هر چیزی که در بحر است ذبح شده است (نیازی به ذبح ندارد).

و عطاء گفته اسـت: اما پرنده، می‌پندارم که آن را باید ذبح کنی.

و ابن جُریج گفته اسـت: به عطاء گفتیم: صید نهرها، رودخانه‌ها و باتلاقها حکم صید بحر را دارد. گفت: آری و سـپس تلاوت کرد: «و دو

۱- حنفیه، خوردن طافی یعنی ماهی مرده را مکروه پنداشته‌اند، و حجّت ایشان حدیثی است که ابوداوود و ابن ماجه روایت کرده‌اند که: آنچه از دریا بیرون آید بخورید و آنچه مرده است و بر روی آب آمده است نخورید و نیز آیهٔ حُرِّمت علیکم المیتة عام است. مالک و شافعی و احمد گفته‌اند که در خوردن آن باکی نیست. «تیسیرالقاری.»

يَهُودِيٌّ أَوْ مَجُوسِيٌّ.

وَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فِي الْمُرِي: ذَبَحَ الْخَمْرَ النِّينَانُ وَالشَّمْسُ.

دریا یکسان نیستند: این یک شیرین تشنگی زدا و آن یک شور تلخ‌مزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید.»
(فاطر، ۱۲)

و حسن(علیه‌السلام) بر زینی سوار شد که از پوست سگهای آبی ساخته شده بود.

و شَعبی گفته است: اگر خانواده‌ام قورباغه (غوک) بخورند بر آنها می‌خورانم.

و حسن (بصری) به خوردن سنگ‌پشت باکی نمی‌بیند.

و ابن عباس گفته است: از صید بحر بخورید، هرچند آن را یهودی، نصرانی یا مجوسی شکار کرده باشد.

ابودرداء در مورد مُری (نوشابهٔ مخلوط از شراب و نمک و ماهی که در آفتاب می‌گذارند و اثر شراب ازبین می‌رود) گفته است که حلال است.

٥٤٩٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: غَزَوْنَا جَيْشَ الْخَبَطِ، وَأُمِّرَ أَبُو عُبَيْدَةَ، فَجُعْنَا جُوعًا شَدِيدًا، فَأَلْقَى الْبَحْرُ حُوتًا مَيِّتًا لَمْ يُرَ مِثْلُهُ، يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ عَظْمًا مِنْ عِظَامِهِ، فَمَرَّ الرَّاكِبُ تَحْتَهُ. [راجع: ۲٤۸۳، أخرجه مسلم: ۱۹۳٥، مطولاً].

۵۴۹۳ ـ از ابن جُرَیج، از عَمرو روایت است که از جابر(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: در لشکر خَبَط، جهاد کردیم و ابوعُبَیده امیر ما بود. ما سخت گرسنه شده بودیم، بحر ماهی مرده‌ای را بیرون افکنده بود که مانند آن دیده نشده بود و عَنْبَر نامیده می‌شد. به مدت نیم ماه، از آن خوردیم و ابوعبیده یکی از استخواهایش را گرفت (و بلند کرد) و سواره از زیر آن می‌گذشت.

٥٤٩٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ: بَعَثَنَا النَّبِيُّ ﷺ ثَلَاثَ مِائَةِ رَاكِبٍ، وَأَمِيرُنَا أَبُو عُبَيْدَةَ، نَرْصُدُ عِيرًا لِقُرَيْشٍ، فَأَصَابَنَا جُوعٌ شَدِيدٌ حَتَّى أَكَلْنَا الْخَبَطَ، فَسُمِّيَ جَيْشَ الْخَبَطِ،

۵۴۹۴ ـ از سُفیان، از عَمرو روایت است که گفت: از جابر شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را که سیصد نفر بودیم فرستاد و امیر ما ابوعبیده بود تا کاروان قریش

وَأَلْقَى الْبَحْرُ حُوتًا يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا نِصْفَ شَهْرٍ وَادَّهَنَّا بِوَدَكِهِ، حَتَّى صَلَحَتْ أَجْسَامُنَا. قَالَ: فَأَخَذَ أَبُو عُبَيْدَةَ ضِلَعًا مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنَصَبَهُ فَمَرَّ الرَّاكِبُ تَحْتَهُ، وَكَانَ فِينَا رَجُلٌ، فَلَمَّا اشْتَدَّ الْجُوعُ نَحَرَ ثَلَاثَ جَزَائِرَ، ثُمَّ ثَلَاثَ جَزَائِرَ، ثُمَّ نَهَاهُ أَبُو عُبَيْدَةَ. [راجع: ۲۴۸۳، أخرجه مسلم: ۱۹۳۵، مطولاً].

را کمین کنیم. به سختی گرسنه شدیم تا آنکه خَبْط (گیاه صحرایی) می‌خوردیم و به همین سبب بود که این لشکر، لشکر خَبْط نامیده شد. بحر ماهی‌ای را بیرون افکنده بود که عَنْبر نامیده می‌شد، برای نیم ماه آن را خوردیم و چربی آن را بر بدن خویش مالیدیم تا آنکه جسم ما تندرست گردید.

ابوعُبیده، یکی از استخوانهای آن ماهی را گرفت و برپا کرد. سواره‌ای از زیر آن گذشت. در میان ما مردی بود که چون گرسنگی بر ما شدت یافت سه شتر را ذبح کرد، سپس سه شتر را ذبح کرد. پس از آن ابوعُبیده او را از این کار منع کرد.

۱۳- باب: أَكْلِ الْجَرَادِ

باب ـ ۱۳: خوردن مَلَخ.

۵۴۹۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ.

قَالَ سُفْيَانُ وَأَبُو عَوَانَةَ وَإِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى: سَبْعَ غَزَوَاتٍ. [أخرجه مسلم: ۱۹۵۲].

۵۴۹۵ ـ از شُعْبَه، از ابی‌یَعْفُور روایت است که گفت: از ابن ابواَوْفَی (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در هفت یا شش غزوه شرکت کردیم ما با آن حضرت مَلَخ می‌خوردیم.

سُفیان و ابوعَوَانَه و اسراییل، از ابی‌یَعفور، از ابن ابی‌اَوفَی چنین روایت کرده‌اند: هفت غزوه.

۱۴- باب: آنِيَةِ الْمَجُوسِ وَالْمَيْتَةِ

باب ـ ۱۴: ظروف مجوس (زردتشیان) و خوردن خودمرده.

۵۴۹۶- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ حَيْوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي رَبِيعَةُ بْنُ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِدْرِيسَ

۵۴۹۶ ـ از رَبیعة بن یَزید الدِّمشقی، از ابوادریس خَوْلانِی روایت است که ابوثَعْلَبَه خُشنی گفت:

الْخَوْلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيُّ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ، وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَأَصِيدُ بِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكَ بِأَرْضِ أَهْلِ كِتَابٍ: فَلَا تَأْكُلُوا فِي آنِيَتِهِمْ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدُوا بُدًّا، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا بُدًّا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ أَنَّكُمْ بِأَرْضِ صَيْدٍ: فَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْهُ». [راجع: ٥٤٧٨، أخرجه مسلم: ١٩٣٠].

نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله! ما در سرزمین اهل کتاب می‌باشیم و در ظروف ایشان می‌خوریم، و در سرزمین شکارگاه هستیم که با تیروکمان شکار می‌کنیم، و توسط سگ تعلیم دیده شکار می‌کنم و همچنان توسط سگ تعلیم ندیده شکار می‌کنم؟

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اما آنچه دربارهٔ سرزمین اهل کتاب یاد کردی، در ظروف ایشان مخورید مگر آنکه چاره‌ای نداشته باشید، اگر چاره‌ای نداشتید، ظروف را بشویید و بخورید، و اما آنچه ذکر کردید که در سرزمین شکارگاه هستید آنچه را با تیروکمان خود شکار می‌کنی، نام خدا را بگیر و بخور و آنچه توسط سگ تعلیم دیده شکار می‌کنی، نام خدا را بگیر و بخور و آنچه را توسط سگ تعلیم نادیده شکار می‌کنی و شکار را زنده درمی‌یابی، آن را ذبح کن و بخور.»

٥٤٩٧ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ: لَمَّا أَمْسَوْا يَوْمَ فَتَحُوا خَيْبَرَ، أَوْقَدُوا النِّيرَانَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَامَ أَوْقَدْتُمْ هَذِهِ النِّيرَانَ». قَالُوا: لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ: «أَهْرِيقُوا مَا فِيهَا، وَاكْسِرُوا قُدُورَهَا». فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقَالَ: نُهَرِيقُ مَا فِيهَا وَنَغْسِلُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْ ذَاكَ». [راجع: ٢٤٧٧، أخرجه مسلم: ١٨٠٢، مطولاً وهو هكذا في الصيد: ٣٣].

٥٤٩٧ ـ از مَکّی بن ابراهیم، از یزیدبن ابی‌عُبَید روایت است که سَلمة بن اَکوَع گفت: شام روز فتح خیبر، آتش (برای پختن) برافروختند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این آتش را برای چه برافروخته‌اید؟» گفتند: گوشت خر اهلی پخته می‌کنیم. فرمود: «هرچه در دیگها است بیرون ریزید و دیگها را بشکنید.»

مردی از میان گفت: آنچه در دیگهاست بیرون می‌ریزیم و دیگها را می‌شوییم. فرمود: «یا چنین کنید.»

۱۵- باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الذَّبِيحَةِ، وَمَنْ تَرَكَ مُتَعَمِّدًا

قال ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ نَسِيَ فَلا بَأْسَ.

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ [الأنعام: ١٢١]. وَالنَّاسِي لا يُسَمَّى فَاسِقًا. وَقَوْلُهُ: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ١٢١].

٥٤٩٨- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ، فَأَصَبْنَا إِبِلاً وَغَنَمًا، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُخْرَيَاتِ النَّاسِ، فَعَجِلُوا فَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَدُفِعَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ فَأَمَرَ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ، فَأَهْوَى إِلَيْهِ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا نَدَّ عَلَيْكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». قَالَ: وَقَالَ جَدِّي: إِنَّا لَنَرْجُو، أَوْ نَخَافُ، أَنْ نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا، وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى، أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ؟ فَقَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ، وَسَأُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». [راجع: ٢٤٨٨، أخرجه مسلم: ١٩٦٨].

باب ـ ۱۵: گفتن بسم‌الله، بر حیوانی که ذبح می‌شود و کسی که عمداً ترک کند.

ابن عباس گفته است: اگر فراموش کند، باکی نیست.

و فرمودۀ خدای تعالی: «و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید. زیرا که آن فسق است.» (ابن عباس گفته است) کسی که فراموش کند، فاسق نامیده نمی‌شود.

و فرمودۀ خدای تعالی: «و در حقیقت شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مشرکید.»

(ادامۀ آیۀ ۱۲۱، سورۀ انعام.)

۵۴۹۸ ـ از عَبایَة بن رِفاعَة بن رافع روایت که جدِّ وی رافع بن خَدیج گفته است: ما در ذی الحُلَیْفَه همراه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، مردم را گرسنگی رسید سپس شتران و گوسفندان را (به غنیمت) گرفتیم، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در عقب مردم بود، ما شتاب کردیم و دیگها را برپا کردیم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی ایشان آمد و امر کرد که دیگها واژگون شود. سپس (غنایم را) تقسیم کرد و یک شتر را با ده گوسفند برابر گردانید، یکی از آن شتران گریخت، و در میان آن گروه تعداد اسپ اندک بود، در پی شتر رفتند ولی عاجز آمدند مردی به سوی آن تیری افکند و خدا آن را (از گریز) بازداشت.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این حیوانات چون حیوانات وحشی فرار می‌کنند، اگر یکی از اینها فرار کرد این چنین با آن عمل

کنید.»

عَبایــه گفت: جدّ من (رافــع بن خدیج) گفت: ما امید داشتیم یا می‌ترسیدیم که فردا با دشمن مواجــه خواهیم شــد و با خود کارد نداشــتیم (گفتیم) آیا با نِــی تیز ذبح کنیم؟[۱] آن حضرت فرمــود: «با آنچه خــون را بریزاند و نام خدا را بــر آن ببریــد، آن را بخورید ولی نــه با دندان و نــه با ناخن، و شــما را از ایــن موضوع آگاه می‌کنم، زیرا دندان، اســتخوان اســت و ناخن کارد حبشیان است.»[۲]

١٦- باب: مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَالأَصْنَامِ

باب ـ ۱۶: حیوانی که به نام بتان یا نُصُب ذبح شود.[۳]

٥٤٩٩- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ يَعْنِي ابْنَ المُخْتَارِ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ يُحَدِّثُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ، وَذَاكَ قَبْلَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الوَحْيُ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُفْرَةً فِيهَا لَحْمٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لا آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلا آكُلُ إِلا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۵۴۹۹ ـ از موســی بــن عُقبه، از ســالِم روایت اســت که وی از عبدالله (بن عمر) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حدیــث می‌کــرد. همانا آن حضــرت، زید بن عَمرو بن نُفَیْل را[۴] در پایین موضع بَلْدَح ملاقات کــرد، و این قبل از نزول وحی بر رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) به وی سفره‌ای که در آن گوشت بــود پیش کرد، وی از خــوردن آن اِبا ورزید و سپس گفت: همانا من از آنچه شما بر بتان خود ذبح می‌کنید نمی‌خورم و از آنچه نام خدا بر آن نمی‌برید نمی‌خورم.[۵]

۱- زیرا اگر با شمشیرهای خویش ذبح می‌کردند شمشیرها کُند می‌شد و در برابر دشمن تأثیر خود را از دست می‌داد.
۲- زیرا کشتن با ناخن سبب تعذیب حیوان است.
۳- نُصب، سنگهایی بود که به نام بتان بر روی آن ذبح می‌کردند.
۴- وی در زمان جاهلیت به دین ابراهیم بود. وی پدر سعید است که یکی از عشره بشره است.
۵- وی تصحیح کرد که آن گوشت که به نام بتان ذبح شده در حالی که آن

۱۷- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ»

۵۵۰۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ البَجَلِيِّ قَالَ: ضَحَّيْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُضْحِيَةً ذَاتَ يَوْمٍ، فَإِذَا أُنَاسٌ قَدْ ذَبَحُوا ضَحَايَاهُمْ قَبْلَ الصَّلَاةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَآهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدْ ذَبَحُوا قَبْلَ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى، وَمَنْ كَانَ لَمْ يَذْبَحْ حَتَّى صَلَّيْنَا فَلْيَذْبَحْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ». [راجع: ۹۸۵، أخرجه مسلم: ۱۹۶۰].

باب ـ ۱۷: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «به نام خدا ذبح کنید.»

۵۵۰۰ ـ از ابوعوانه، از اسودبن قیس، از جُندَب بن سُفیان بجلی روایت است که گفت: روزی با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قربانیهای خود را ذبح کردیم و کسانی بودند که پیش از نماز عید، قربانیهای خود را ذبح کرده بودند آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از نماز برگشت، آنها را دید که قبل از نماز ذبح کرده‌اند و گفت: «کسی که قبل از نماز ذبح کرده است به جای آن قربانی دیگری ذبح کند و کسی که ذبح نکرده تا آنکه نماز گزاردیم، باید به نام خدا ذبح کند.»

۱۸- باب: مَا أَنْهَرَ الدَّمَ مِنَ القَصَبِ وَالمَرْوَةِ وَالحَدِيدِ

۵۵۰۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ المُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ: سَمِعَ ابْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ: يُخْبِرُ ابْنَ عُمَرَ: أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ جَارِيَةً لَهُمْ كَانَتْ تَرْعَى غَنَمًا بِسَلْعٍ، فَأَبْصَرَتْ بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِهَا مَوْتًا، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا، فَقَالَ لِأَهْلِهِ: لَا تَأْكُلُوا حَتَّى آتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَسْأَلَهُ، أَوْ حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْهِ مَنْ يَسْأَلُهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ أَوْ بَعَثَ إِلَيْهِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِأَكْلِهَا. [راجع: ۲۳۰۴]

باب ـ ۱۸: هر چه خون را بریزاند از نوع نَی، سنگِ سخت و آهن.

۵۵۰۱ ـ از نافع، از پسر کَعب بن مالک روایت است که به ابن عمر می‌گفت که پدرش کَعب به او خبر داده است: آنها کنیز دختری داشتند که گوسفندها را در موضع سَلْع می‌چراند وی یکی از گوسفندان را دید که در حال مرگ است، وی سنگی را شکست و آن را ذبح کرد.

کَعب به خانوادهٔ خود گفت: از گوشت آن نخورید تا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بروم و از آن سؤال کنم، یا کسی را بفرستم که

حضرت قبل از بعثت هم از گوشتی به نام بتان ذبح می‌شد نمی‌خورد.

از وی سؤال کند. وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، یا کسی را فرستاد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خوردن آن امر کرد.

٥٥٠٢- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: أَخْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ: أَنَّ جَارِيَةً لِكَعْبِ بْنِ مَالِكٍ تَرْعَى غَنَمًا لَهُ بِالْجُبَيْلِ الَّذِي بِالسُّوقِ، وَهُوَ بِسَلْعٍ، فَأُصِيبَتْ شَاةٌ، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَذَكَرُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَأَمَرَهُمْ بِأَكْلِهَا. [راجع: ٢٣٠٤].

۵۵۰۲ ـ از نافع، از مردی از بنی‌سَلِمه (پسر کعب بن مالک) روایت است که به عبدالله (بن عمر) خبر داده است.

کعب بن مالک کنیزی داشت که گوسفندان را در کوه کوچکی نزدیک بازار می‌چراند، و آن در موضع سَلْع بود، گوسفندی را آسیب رسید، وی سنگی را شکست و با آن گوسفند را ذبح کرد. از موضوع به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کردند، آن حضرت به خوردن آن امر کرد.

٥٥٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ، عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لَنَا مُدًى، فَقَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ الظُّفُرَ وَالسِّنَّ، أَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ، وَأَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ». وَنَدَّ بَعِيرٌ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الإِبِلِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا». [راجع: ٢٤٨٨، أخرجه مسلم: ١٩٦٨].

۵۵۰۳ ـ از عَبایة بن رِفاعَة بن رافع روایت است که پدربزرگش (رافع) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! ما کارد نداریم (که با آن ذبح کنیم.)

فرمود: به آنچه خون را بریزاند و نام خدا برده شود، آن را بخور. و نه با ناخُن و دندان، و اما ناخن، کارد حبشیان است و اما دندان استخوان است.» ناگاه شتری گریخت و آن را (با هدف قرار دادن تیر) متوقف کردند. فرمود: «حیواناتی مانند این شتر همچون جانوران وحشی هستند. اگر بر آنها تسلّط نیابید این چنین عمل کنید.» (با تیر بزنید).

١٩- باب: ذَبِيحَةِ الْمَرْأَةِ وَالأَمَةِ

باب ـ ۱۹: ذبح توسط زن یا کنیز.

٥٥٠٤- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ امْرَأَةً ذَبَحَتْ شَاةً بِحَجَرٍ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، فَأَمَرَ

۵۵۰۴ – از نافع، از پسر کعب بن مالک، از پدرش روایت است که گفت: زنی گوسفندی را با سنگ ذبح کرد. در این مورد از پیامبر

بأكْلِهَا. وقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ: أنَّهُ سَمِعَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ: يُخْبِرُ عَبْدَاللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أنَّ جَارِيَةً لِكَعْبٍ: بِهَذَا. [راجع: ۲۳۰٤]

(صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد. آن حضرت به خوردن آن امر کرد.

و لَیث گفت: روایت است از نافع که از مردی از انصار شنیده است که عبدالله بن عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر می‌داد که: آن زن کنیز کعب بوده است.

٥٥٠٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ سَعْدٍ، أَوْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ أخْبَرَهُ: أنَّ جَارِيَةً لِكَعْبِ بْنِ مَالِكٍ كَانَتْ تَرْعَى غَنَمًا بِسَلْعٍ، فَأُصِيبَتْ شَاةٌ مِنْهَا، فَأَدْرَكَتْهَا فَذَبَحَتْهَا بِحَجَرٍ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «كُلُوهَا».

۵۵۰۵ ـ از مالک، از نافع، از مردی از انصار، از معاذ بن سعد یا سعد بن معاذ روایت است که او را خبر داده است: کنیز کعب بن مالک در موضع سلع گوسفند می‌چراند. یکی از گوسفندان را آسیب رسید. وی آن را گرفت و با سنگ ذبح کرد. سپس موضوع را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید: فرمود: «آن را بخورید.»

۲۰- باب: لا يُذَكَّى بِالسِّنِّ وَالْعَظْمِ وَالظُّفُرِ

باب ـ ۲۰: با دندان و استخوان و ناخن ذبح نشود.

٥٥٠٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قال: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلْ - يَعْنِي - مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، إِلا السِّنَّ وَالظُّفُرَ». [راجع: ۲٤۸۸، أخرجه مسلم: ۱۹٦۸، مطولاً].

۵۵۰۶ ـ از عَبایة بن رِفاعَه، از رافع بن خُدَیج روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بخور ـ یعنی ـ از آنچه خونش ریخته می‌شود به‌جز با دندان و ناخن.»

۲۱- باب: ذَبِيحَة الأَعْرَابِ وَنَحْوِهِمْ

باب ـ ۲۱: شیوهٔ ذبح بادیه‌نشینان و مانندشان

٥٥٠٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا أُسَامَةُ بْنُ حَفْصٍ الْمَدَنِيُّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَا بِاللَّحْمِ، لا نَدْرِي: أَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لا؟ فَقَالَ: «سَمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكُلُوهُ». قالت: وَكَانُوا حَدِيثِي

۵۵۰۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: گروهی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتند: مردم به ما گوشت می‌آورند، ما نمی‌دانیم که بر آن نام خدا برده شده است یا نه؟ آن حضرت فرمود:

عَهْدٍ بِالْكُفْرِ.

تَابَعَهُ عَلِيٌّ عَنِ الدَّرَاوَرْدِيِّ.

وَتَابَعَهُ أَبُو خَالِدٍ وَالطُّفَاوِيُّ. [راجع: ۲۰۵۷]

«شما نام خدا را بر آن برانید و بخورید.»[1]

عایشه گفت: آنها به دوران کفر نزدیک بودند (تازه مسلمان شده بودند) متابعت کرده است (محمد بن عبیدالله را) علی (بن حجر) از الدَّراوَرْدِی و متابعت کرده است (علی بن حجر را) ابوخالد و الطُّفاوی.

۲۲- باب: ذَبَائِحِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَشُحُومِهَا، مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ وَغَيْرِهِمْ.

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾ [المائدة: ۵].

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لا بَأْسَ بِذَبِيحَةِ نَصَارَى الْعَرَبِ، وَإِنْ سَمِعْتَهُ يُسَمِّي لِغَيْرِ اللَّهِ فَلا تَأْكُلْ، وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْهُ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَكَ وَعَلِمَ كُفْرَهُمْ. وَيُذْكَرُ عَنْ عَلِيٍّ نَحْوُهُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ وَإِبْرَاهِيمُ: لا بَأْسَ بِذَبِيحَةِ الأَقْلَفِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَعَامُهُمْ: ذَبَائِحُهُمْ.

باب ـ ۲۲: ذبح اهل کتاب و چربیها آن از اهل حرب و غیر شان

و فرمودهٔ خدای تعالی: «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده، و طعام کسانی که اهل کتاب هستند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است.»

(المائده، ۵)

و زُهری گفت: در خوردن ذبحی که توسط عربهای نصرانی می‌شود باکی نیست، و اگر شنیدی که (به وقت ذبح) نام غیر خدا را می‌گیرند، از آن مخور، و اگر نشنیدی، همانا خداوند آن را برای تو حلال کرده است با آنکه کفر آ نها را دانسته است. (چنانکه در آیه آمده است.)

از علی (بن ابی طالب) مانند این یاد شده است.

و حسن (بصری) و ابراهیم (نخعی) گفته‌اند: در خوردن ذبحی که توسط پسری ختنه ناشده صورت گرفته باکی نیست و ابن عباس گفت: طعام آنها (که در آیه آمده است) مراد ذبحهای ایشان است.

۱- این حدیث، حجّت است که تسمیه را به هنگام ذبح واجب نمی‌داند و ذبح‌شدهٔ کشی را که بسمله را ترک کرده است حلال می‌داند. «تیسیرالقاری»

۵۵۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مُحَاصِرِينَ قَصْرَ خَيْبَرَ، فَرَمَى إِنْسَانٌ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ، فَنَزَوْتُ لآخُذَهُ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ. [راجع: ۳۱۵۳، اخرجه مسلم: ۱۷۷۲].

۵۵۰۸ ـ از شُعْبَه، از حُمَید بن هِلال روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل (رضی‌الله عنه) گفت: ما قلعهٔ خیبر را محاصره کرده بودیم. کسی انبانی انداخت که در آن پیه بود، شتاب کردم که آن را بگیرم، به عقب نگریستم ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم و از وی شرمیدم.

۲۳- بَابٌ: مَا نَدَّ مِنَ الْبَهَائِمِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَحْشِ

وَأَجَازَهُ ابْنُ مَسْعُودٍ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا أَعْجَزَكَ مِنَ الْبَهَائِمِ مِمَّا فِي يَدَيْكَ فَهُوَ كَالصَّيْدِ، وَفِي بَعِيرٍ تَرَدَّى فِي بِئْرٍ: مِنْ حَيْثُ قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَذَكِّهِ.

وَرَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ وَابْنُ عُمَرَ وَعَائِشَةُ.

باب ـ ۲۳: هر حیوان اهلی که می‌گریزد، حکم حیوان وحشی را دارد.

و ابن مسعود (عمل شکار را) در مورد آن اجازه داده است و ابن عباس گفت: اگر حیواناتی که در اختیار توست، بگریزند و تو از گرفتن‌شان عاجز آیی، حکم شکار را دارند، و شتری را که در چاه افتاده است، از هر بخش بدن آن که به آن دسترسی داری ذبح کن.

علی و ابن عمر و عایشه هم بر این نظر هستند.

۵۵۰۹- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لاقُو الْعَدُوِّ غَدًا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى، فَقَالَ: «اعْجَلْ، أَوْ أَرِنْ، مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلْ، لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ، وَسَأُحَدِّثُكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». وَأَصَبْنَا نَهْبَ إِبِلٍ وَغَنَمٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِهَذِهِ الإِبِلِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَإِذَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ فَافْعَلُوا بِهِ هَكَذَا». [راجع: ۲۴۸۸، اخرجه مسلم: ۱۹۶۸]

۵۵۰۹ ـ از عَبایة بن رفاعة بن رافع بن خَدیج روایت است که رافع بن خَدیج گفت: گفتم: یا رسول‌الله! ما فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و با خود کارد نداریم (که حیوان را ذبح کنیم.) آن حضرت فرمود: «(در ذبح آن) بشتاب، با آنچه خون را بریزاند (ذبح شود) و نام خدا بر آن برده شود آن را بخور، نه با دندان و ناخن، و برایت می‌گویم: اما (دندان، استخوان است و ناخن (نوعی) کارد حبشیان است.»

ما (در این غزوه) شتر و گوسفند به غنیمت گرفتیم، یکی از شتران گریخت، مردی آن را به تیر زد و جابه‌جا ایستاد کرد. رسول خدا

(صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «بعضی از این شـتران چنان رمنده‌اند مانند رمندگان وحشی، پس اگر یکی از آنها شـما را درمانده ساخت، همچنان با آن معامله کنید.»

٢٤- باب: النَّحْرِ وَالذَّبْحِ

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَطَاءٍ: لا ذَبْحَ وَلا مَنْحَرَ إِلا فِي الْمَذْبَحِ وَالْمَنْحَرِ. قُلْتُ: أَيَجْزِي مَا يُذْبَحُ أَنْ أَنْحَرَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، ذَكَرَ اللَّهُ ذَبْحَ الْبَقَرَةِ، فَإِنْ ذَبَحْتَ شَيْئًا يُنْحَرُ جَازَ، وَالنَّحْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ، وَالذَّبْحُ قَطْعُ الأَوْدَاجِ. قُلْتُ: فَيُخَلِّفُ الأَوْدَاجَ حَتَّى يَقْطَعَ النِّخَاعَ؟ قَالَ: لا إِخَالُ.

وَأَخْبَرَنِي نَافِعٌ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ نَهَى عَنِ النَّخْعِ، يَقُولُ: يَقْطَعُ مَا دُونَ الْعَظْمِ، ثُمَّ يَدَعُ حَتَّى تَمُوتَ.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقرة: ٦٧].

وَقَالَ ﴿فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ [البقرة: ٧١].

وَقَالَ سَعِيدٌ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: الذَّكَاةُ فِي الْحَلْقِ وَاللَّبَّةِ.

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَأَنَسٌ: إِذَا قَطَعَ الرَّأْسَ فَلا بَأْسَ.

باب ـ ۲۴: نَحْر و ذَبْح.

و ابن جُرَیج گفته که عطأ گفته اسـت: ذَبح و نَحر نشود، مگر در جای ذَبح (که حلقوم گاو و گوسـفند است) و از جای نحر (که بالای سینهٔ شتر است.)

گفتم: آیا رواسـت کـه آن حیوانی که باید ذَبح شود، نَحر کرده شود؟ گفت: آری. زیرا خداوند ذَبح گاو را یاد کرده است، پس اگر چیزی را که نحر کرده شود، ذَبح کنی رواست و نحر کردن آن نزد من بهتر است، و ذَبح کردن یعنی بریدن رگهای گـردن. گفتم: اگر رگ گردن را بریدی و از آن بگـذری و نخـاع را قطع کنی؟ گفت: گمان نمی‌کنم.

و نافع مرا خبر داده اسـت که: ابن عمر از نخع (حرام مغز) منع کرده اسـت و می‌گوید: ورای اسـتخوان نخع بریده شـود سـپس حیوان را بگذارد تا بمیرد.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شـما فرمان می‌دهد که ماده‌گاوی را ذَبح کنید.» (البقره، ٦٧)

و خداوند فرموده است: «پس آن را ذبح کردند حال آنکه انجام آن (کار) نزدیک نبودند» (البقره ۷۱)

و سعید از ابن عباس روایت کرده است: اَلذَّکاةُ؛ بریدن رگ گردن و سرِ سینه معنا می‌دهد.

و ابن عمر و ابن عباس و انس گفته‌اند: اگر سر حیوان بریده شود، باکی نیست.

۵۵۱۰- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَتْنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ امْرَأَتِي، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ. [انظر: ۵۵۱۱، ۵۵۱۲، ۵۵۱۹، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲]

۵۵۱۰ ـ از سُفیان از هِشام بن عُروه روایت است که گفت: همسر من فاطمه بنت مُنْذِر مرا خبر داده که اَسماً بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) گفت: در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و خوردیم.

۵۵۱۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: سَمِعَ عَبْدَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: ذَبَحْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا، وَنَحْنُ بِالْمَدِينَةِ، فَأَكَلْنَاهُ. [راجع: ۵۵۱۰، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲، دون ذكر «بالمدينة»]

۵۵۱۱ ـ از عَبْده، از هِشام، از فاطمه روایت است که اسماً گفت: در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که ما در مدینه بودیم، اسپی را ذبح کردیم و خوردیم.

۵۵۱۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ: أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ.

تَابَعَهُ وَكِيعٌ، وَابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشَامٍ: فِي النَّحْرِ. [راجع: ۵۵۱۰، أخرجه مسلم: ۱۹۴۲]

۵۵۱۲ ـ از جَریر از هِشام روایت است که فاطمه بنت مُنذِر روایت که اسماً بنت ابوبکر گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و خوردیم. متابعت کرده است (جریر را) وَکیع و ابن عَیَیْنه از هِشام در لفظ نحر.

۲۵- بَاب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْمُثْلَةِ وَالْمَصْبُورَةِ وَالْمُجَثَّمَةِ

باب ـ ۲۵: آنچه مکروه است از مُثْلَه و مَصْبُورَه و مَجَثَّمَه.[1]

۵۵۱۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَنَسٍ عَلَى الْحَكَمِ بْنِ أَيُّوبَ، فَرَأَى غِلْمَانًا، أَوْ فِتْيَانًا، نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا، فَقَالَ أَنَسٌ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُصْبَرَ الْبَهَائِمُ. [أخرجه مسلم: ۱۹۵۶]

۵۵۱۳ ـ از شُعْبَه روایت است که هِشام بن زید گفت: به همراهی انس نزد حَکَم بن ایوب رفتم، انس، نوجوانانی را دید که مرغی را بسته‌اند و آن را به تیر می‌زنند. انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از تیر زدن جانوران در بند نگه داشته شده منع کرده است.

۵۵۱۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ: أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، وَغُلَامٌ

۵۵۱۴ ـ از اسحاق بن سعید بن عمرو، از پدرش

۱– مُثلَه، بریدن گوش و بینی و سایر اعضا است، به هنگام شکنجه.
مَصْبُورَه، تیر زدن حیوانی است که بسته شده و یا در قفس انداخته شده است.
مُجَثَّمه، حیوانی است که بسته شده و آن را با تیر هدف قرار دهند.

مِنْ بَنِي يَحْيَى رَابِطٌ دَجَاجَةً يَرْمِيهَا ، فَمَشَى إِلَيْهَا ابْنُ عُمَرَ حَتَّى حَلَّهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهَا وَبِالْغُلَامِ مَعَهُ فَقَالَ : ازْجُرُوا غُلَامَكُمْ عَنْ أَنْ يَصْبِرَ هَذَا الطَّيْرَ لِلْقَتْلِ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ تُصْبَرَ بَهِيمَةٌ أَوْ غَيْرُهَا لِلْقَتْلِ . [انظر: ۵۵۱۵ ، أخرجه مسلم: ۱۹۵۸ بمعناه] .

روایت است که از ابن عمر (رضی‌الله عنه) یاد می‌کرد که وی نزد یحیی بن سعید رفت و دید که یکی از پسران یحیی، ماکیانی را بسته است و آن را به تیر می‌زنند، ابن عمر به سوی ماکیان رفت و آن را از بند گشـود و سپس ماکیان آن پسـر را با خود (نزد یحیی بن سـعید) آورد و گفت: پسـر خود را توبیخ کن که این پرنده را دربنـد کرده و به سـوی آن تیر می‌اندازد تا آن را بکشد، همانا از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که از بسـتن جانوران و غیره که برای کشتن هدف قرار گیرند منع کرده است.

۵۵۱۵- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عُمَرَ ، فَمَرُّوا بِفِتْيَةٍ ، أَوْ بِنَفَرٍ ، نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا ، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا عَنْهَا ، وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : مَنْ فَعَلَ هَذَا ؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا . [راجع: ۵۵۱۴ ، أخرجه مسلم: ۱۹۵۸] .

۵۵۱۵ ـ از ابوبِشـر روایت اسـت که سعید بن جُبَیر گفـت: من نزد ابن عمر بـودم، جوانانی یا کسـانی گذشتند که ماکیانی را بسته بودند و بر آن تیـر می‌افکندند، چون ابن عمر را دیدند متفرق گردیدند و ماکیان را گذاشتند.

ابـن عمر گفت: این را کِی کرده اسـت؟ همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر کسی که چنین کاری بکند، لعنت کرده است.

متابعت کرده است (ابوبشر را) سُلیمان از شعبه که: از مِنْهال، از سعید روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی که حیوانی را مُثله کند لعنت کرده است.

و عَدِی از سعید، از ابن عباس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را روایت کرده است.

۵۵۱۶- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ نَهَى عَنِ النُّهْبَةِ وَالْمُثْلَةِ . [راجع: ۲۴۷۴] .

۵۵۱۶ ـ از شُـعْبه روایت اسـت کـه عَدِی بن ثابت گفـت: از عبدالله بن یزید شـنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد: آن حضـرت از غارت و چپـاول و مُثْلَه منع کرده است.

٢٦- باب: لَحْمِ الدَّجَاجِ

٥٥١٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ زَهْدَمٍ الْجَرْمِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى - يَعْنِي الْأَشْعَرِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا. [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٤٩، مطولاً].

٥٥١٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ أَبِي تَمِيمَةَ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ إِخَاءٌ، فَأُتِيَ بِطَعَامٍ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ جَالِسٌ أَحْمَرُ، فَلَمْ يَدْنُ مِنْ طَعَامِهِ، قَالَ: ادْنُ، فَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِنْهُ، قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُهُ أَكَلَ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ، فَحَلَفْتُ أَنْ لَا آكُلَهُ، فَقَالَ: ادْنُ أُخْبِرْكَ، أَوْ أُحَدِّثْكَ: إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، فَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ، وَهُوَ يَقْسِمُ نَعَمًا مِنْ نَعَمِ الصَّدَقَةِ، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، قَالَ: «مَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ». ثُمَّ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهْبٍ مِنْ إِبِلٍ، فَقَالَ: «أَيْنَ الْأَشْعَرِيُّونَ؟ أَيْنَ الْأَشْعَرِيُّونَ؟». قَالَ: فَأَعْطَانَا خَمْسَ ذَوْدٍ غُرَّ الذُّرَى، فَلَبِثْنَا غَيْرَ بَعِيدٍ فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي: نَسِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ لَا نُفْلِحُ أَبَدًا، فَرَجَعْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اسْتَحْمَلْنَاكَ، فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا، فَظَنَنَّا أَنَّكَ نَسِيتَ يَمِينَكَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ حَمَلَكُمْ، إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا». [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٤٩].

باب ـ ۲۶: گوشت مرغ.

۵۵۱۷- از ایُّوب، از ابی‌قِلابَه، از زَهْدَمِ‌الجَهْرمی روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که گوشت مرغ می‌خورد.

۵۵۱۸ ـ از ایُوب بن ابی‌تَمِیْمَه، از قاسِم روایت است که زَهْدَم گفت: ما نزد ابوموسی اشعری بودیم و میان ما و این قبیله از قبایل جَرْم رابطهٔ برادری بود. غذایی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود و در میان حاضرین مردی سرخ‌گون نشسته بود، وی به غذا نزدیک نشد. ابوموسی به وی گفت: نزدیک بیا، همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که از گوشت مرغ می‌خورد.

آن مرد گفت: من مرغ را دیدم که چیزی مردار می‌خورد، پس سوگند یاد کردم که گوشت مرغ نخورم.

ابوموسی گفت: نزدیک بیا تا تو را آگاه کنم یا حدیثی بگویم. من با کسانی از اَشْعَریها نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتیم و او را در حالی ملاقات کردم که خشمگین بود و حیواناتی را که زکات بود، تقسیم می‌کرد. ما شتران سواری از آن حضرت تقاضا کردیم آن حضرت سوگند خورد که شتران سواری به ما ندهد و فرمود: «نزد من شتر سواری نیست که به شما بدهم.» سپس برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شترانی از مال غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود: «اشعریها کجا هستند؟ اشعریها کجا هستند.» آن حضرت برای ما پنج شتر سفید بزرگ کوهان داد. راه

دور نرفته بودیم که توقّف کردیم و به یاران خود گفتم: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سوگند خود را فراموش کرده است، و به خدا سوگند که اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از سوگندش در غفلت بگذاریم، هرگز رستگار نخواهیم شد. نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازگشتیم و گفتیم: یا رسول‌الله، همانا ما را شتر سواری دادی، و سوگند یاد کرده بودی که شتر سواری ندهی و می‌پنداریم که سوگند خود را فراموش کرده‌ای.

آن حضرت فرمود: او، خداست که شما را سوار کرده است همانا من ـ اگر بخواهد ـ من بر امری سوگند یاد نمی‌کنم و اگر (سوگند یاد کردم) و چیزی بهتر از آن دیدم، همان را که بهتر است برمی‌گزینم و کفارهٔ سوگند می‌دهم.»

٢٧- باب: لُحُومِ الْخَيْلِ

٥٥١٩- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ فَاطِمَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ قَالَتْ: نَحَرْنَا فَرَسًا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَكَلْنَاهُ. [راجع: ٥٥١٠، أخرجه مسلم: ١٩٤٢].

٥٥٢٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو ابْنِ دِينَارٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، وَرَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ. [راجع: ٤٢١٩، أخرجه مسلم: ١٩٤١].

باب ـ ۲۷: گوشت اسپ

۵۵۱۹ ـ از هشام، از فاطمه روایت است که اسماء گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپی را نحر کردیم و گوشت آن را خوردیم.

۵۵۲۰ ـ از محمد بن علی (امام باقر) رضی‌الله عنه روایت است که جابر بن عبدالله رضی‌الله عنه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز خیبر از خوردن گوشت خر منع کرد و خوردن گوشت اسپها را اجازه داد.

٢٨- باب: لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ

فِيهِ: عَنْ سَلَمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٤٧٧].

باب ـ ۲۸: گوشت خر اهلی.

در این باره سَلَمه از پیامبر (صلی‌الله علیه

وسلّم) روایت کرده است:

۵۵۲۱- حَدَّثَنا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنا عَبْدَةُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سالِمٍ وَنافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ يَوْمَ خَيْبَرَ. [راجع: ٨٥٣، أخرجه مسلم: ٥٦١، بقطعة ليست في هذه الطريق، وكله في الصيد: ٢٤].

۵۵۲۱ ـ از سالِم و نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز (جنگ) خیبر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

۵۵۲۲- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي نافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ.

تابَعَهُ ابْنُ الْمُبارَكِ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نافِعٍ.

وَقالَ أَبُو أُسامَةَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ سالِمٍ. [راجع: ٨٥٣، أخرجه مسلم: ٥٦١، بقطعة ليست في هذه الطريق، في الصيد: ٢٤].

۵۵۲۲ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که (ابن عمر) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

متابعت کرده است (یحیی را) ابن مُبارک از عبیدالله از نافع، و ابواُسامه از عبیدالله، از سالم روایت کرده است.

۵۵۲۳- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنا مالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِما، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْمُتْعَةِ عامَ خَيْبَرَ، وَعَنْ لُحُومِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ. [راجع: ٤٢١٦، أخرجه مسلم: ١٤٠٧، وفي الصيد: ٢٢].

۵۵۲۳ ـ از مالک از ابن شهاب و حسن پسران محمد بن علی، از پدرشان از علی (رضی‌الله عنه) که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال خیبر از مُتْعَه (نکاح موقت) و از گوشت خر اهلی منع کرده است.

۵۵۲۴- حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنا حَمّادٌ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ، وَرَخَّصَ فِي لُحُومِ الْخَيْلِ. [راجع: ٤٢١٩، أخرجه مسلم: ١٩٤١].

۵۵۲۴ ـ از عَمرو از محمد بن علی که جابر بن عبدالله گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر منع کرده و به خوردن گوشت اسپ اجازه داده است.

۵۵۲۵، ۵۵۲۶- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ قالَ: حَدَّثَنِي عَدِيٌّ، عَنِ الْبَراءِ وَابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قالا: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ. [راجع: ٤٢٢١، أخرجه مسلم: ١٩٣٨، باختلاف].

۵۵۲۵ ـ ۵۵۲۶ ـ از شُعبه، از عَدِی روایت است که بَراء و ابن اَبِی اَوفی (رضی‌الله عنهم) گفته‌اند: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر منع کرده است.

۵۵۲۷- حَدَّثَنا إِسْحاقُ: أَخْبَرَنا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْراهِيمَ: حَدَّثَنا أَبِي، عَنْ صالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ: أَنَّ أَبا إِدْرِيسَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبا ثَعْلَبَةَ قالَ: حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لُحُومَ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ.

تابَعَهُ الزُّبَيْدِيُّ وَعُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ.

۵۵۲۷ ـ از ابن شهاب، از ابو ادریس روایت است که ابو ثَعْلَبه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت خر اهلی را حرام گردانید.

متابعت کرده است (صالح را) زُبَیْدی و عُقَیل از ابن شهاب. و مالک و مَعْمَر و ماجِشون و یونس

وَقَالَ مَالِكٌ، وَمَعْمَرٌ، وَالْمَاجِشُونُ، وَيُونُسُ، وَابْنُ إِسْحَاقَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ. [أخرجه مسلم: ١٩٣٦].

و ابن اسحاق از زُهری روایت کرده است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت درندگان نیشدار منع کرده است.

٥٥٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، ثُمَّ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُكِلَتِ الْحُمُرُ، ثُمَّ جَاءَهُ جَاءٍ فَقَالَ: أُفْنِيَتِ الْحُمُرُ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ، فَإِنَّهَا رِجْسٌ». فَأُكْفِئَتِ الْقُدُورُ، وَإِنَّهَا لَتَفُورُ بِاللَّحْمِ. [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٦٥، بقطعة بلفظ مختلف لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه بلفظه: ١٩٤٠].

۵۵۲۸ ـ از محمد روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: کسی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: خران خورده شدند، سپس کسی آمد و گفت: خران خورده شدند. سپس کسی آمد و گفت: خران نیست و نابود گردیدند.

آن حضرت منادی را فرمود که به مردم اعلام کند که: «خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر اهلی منع می‌کند و آن نجس است.» دیگهایی که در آن گوشت خر می‌جوشید واژگون گردید.

٥٥٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: قُلْتُ لِجَابِرِ بْنِ زَيْدٍ: يَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ حُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ؟ فَقَالَ: قَدْ كَانَ يَقُولُ ذَاكَ الْحَكَمُ ابْنُ عَمْرٍو الْغِفَارِيُّ عِنْدَنَا بِالْبَصْرَةِ، وَلَكِنْ أَبَى ذَاكَ الْبَحْرُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَرَأَ: ﴿قُل لَّا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا﴾... [الأنعام: ١٤٥].

۵۵۲۹ ـ از سُفیان روایت است که عَمْرو گفت: به جابر بن زَید گفتم: می‌گویند: که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است؟

جابر گفت: حَکَم بن عَمْرو غِفاری در بَصره همین را به ما می‌گفت، ولی ابن عباس، آن بحر علم از آن ابا ورزید.[۱] و خواند: «بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد هیچ حرام نمی‌یابم، مگر آنکه مردار، یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. یا (قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی (به خوردن آنها) ناچار کردد قطعاً پروردگار تو

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بخاری چنین آمده که ابن عباس از دادن فتوا ابا ورزید.

آمرزندهٔ مهربان است.»
(الانعام، ۱٤٥)

۲۹- باب: أكل كلّ ذي ناب من السّباع

٥٥٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ.

تَابَعَهُ يُونُسُ، وَمَعْمَرٌ، وَابْنُ عُيَيْنَةَ، وَالْمَاجِشُونُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٥٧٨٠، ٥٧٨١، أخرجه مسلم: ١٩٣٢]

باب ـ ۲۹: خوردن هر حیوان نیشدار از درندگان.

٥٥٣٠ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابو ادریس خولانی روایت است که ابوثَعْلَبَه(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت هر حیوان نیشدار درنده‌ای منع کرده است.
متابعت کرده است (مالک را) یونس و مَعْمَر و ابن عُیَیْنَه و اَلْماجِشُون، از زُهری.

۳۰- باب: جلود الميتة

٥٥٣١- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ: أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِشَاةٍ مَيِّتَةٍ، فَقَالَ: «هَلَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِإِهَابِهَا». قَالُوا: إِنَّهَا مَيِّتَةٌ، قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». [راجع: ١٤٩٢، أخرجه مسلم: ٣٦٣]

٥٥٣٢- حَدَّثَنَا خَطَّابُ بْنُ عُثْمَانَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حِمْيَرَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِعَنْزٍ مَيِّتَةٍ، فَقَالَ: «مَا عَلَى أَهْلِهَا لَوِ انْتَفَعُوا بِإِهَابِهَا». [راجع: ١٤٩٢، أخرجه مسلم: ٣٦٣]

باب ـ ۳۰: پوست حیوانِ مرده.

٥٥٣١ ـ از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عبّاس(رضی‌الله عنه) گفته: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از کنار گوسفندی مرده گذشت و فرمود: «چرا از پوست آن استفاده نمی‌کنید؟» گفتند: آن مرده است. فرمود: «خوردن آن حرام گردیده است.»

٥٥٣٢ ـ از ثابت بن عَجْلان، از سعید بن جُبَیر روایت است که از ابن عباس(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از کنار ماده بز مرده‌ای گذشت و فرمود: «بر مالک آن باکی نیست اگر از پوست آن استفاده کند.»

٣١- بابُ: الْمِسْكِ

٥٥٣٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ ابْنُ الْقَعْقَاعِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَكْلُومٍ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَلْمُهُ يَدْمَى، اللَّوْنُ لَوْنُ دَمٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ مِسْكٍ». [راجع: ٢٣٧، اخرجه مسلم: ١٨٧٦].

٥٥٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ: إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً. وَنَافِخُ الْكِيرِ: إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». [راجع: ٢١٠١، اخرجه مسلم: ٢٦٢٨].

باب ـ ٣١: مُشک.

٥٥٣٣ ـ از ابوزُرْعَـهٔ بـن عَمرو بـن جَریر، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «هیچ زخمی‌ای نیست که در راه خدا زخـم بردارد مگر آنکه روز قیامت بیایـد در حالـی که از زخـم وی خون جاری باشـد که رنگ آن رنگ خـون و بوی آن بوی مُشک باشد.»

٥٥٣٤ ـ از ابوبُرده، از ابوموسـی (رضی‌الله عنه) روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمـود: «مثال همنشـین خـوب و بـد مانند حمل‌کنندهٔ مشک، و دَم‌کنندهٔ کورهٔ آهنگر است. حمل‌کنندهٔ مشـک، اندکی از آن به تو می‌دهد و یـا از وی می‌خـری و یا از او بوی خوشـی درمی‌یابی، و دَم‌کنندهٔ کورهٔ آهنگر یا جامهٔ تو را می‌سوزاند و یا بویی بد درمی‌یابی.»

٣٢- بابُ: الْأَرْنَبِ

٥٥٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا وَنَحْنُ بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغِبُوا، فَأَخَذْتُهَا فَجِئْتُ بِهَا إِلَى أَبِي طَلْحَةَ، فَذَبَحَهَا فَبَعَثَ بِوَرِكَيْهَا، أَوْ قَالَ: بِفَخِذَيْهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَبِلَهَا. [راجع: ٢٥٧٢، اخرجه مسلم: ١٩٥٣].

باب ـ ٣٢: خرگوش.

٥٥٣٥ ـ از شُعبه، از هِشام بن زَید روایت است که انس (رضـی‌الله عنه) گفت: خرگوشـی را دنبال کردیـم در حالی که به موضع مَرّالظَّهران بودیم، مردم تلاش کردند ولی عاجز آمدند، من آن را گرفتم و نـزد ابوطَلْحَه آوردم، آن را ذبح کرد و سـرینهای آن یا رانهـای آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرسـتاد و آن حضرت پذیرفت.

٣٣- بابُ: الضَّبِّ

٥٥٣٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ

باب ـ ٣٣: سوسمار.

٥٥٣٦ ـ از عبـدالله بن دینار روایت اسـت که

مُسْلِم : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ دِينَار قال : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما : قال النَّبِيُّ ﷺ : « الضَّبُّ لَسْتُ آكُلُهُ وَلا أُحَرِّمُهُ » . [أخرجه مسلم: ١٩٤٣]

گفت: از ابن عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من سوسمار را نمی‌خورم و آن را حرام هم نمی‌کنم.»

٥٥٣٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْل ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنهما ، عَنْ خَالد بْنِ الْوَلِيد : أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ بَيْتَ مَيْمُونَةَ ، فَأُتِيَ بِضَبٍّ مَحْنُوذ ، فَأَهْوَى إِلَيْه رَسُولُ اللَّه ﷺ بِيَده ، فَقَالَ بَعْضُ النِّسْوَة : أَخْبِرُوا رَسُولَ اللَّه ﷺ بِمَا يُرِيدُ أَنْ يَأْكُلَ ، فَقَالُوا : هُوَ ضَبٌّ يَا رَسُولَ اللَّه ، فَرَفَعَ يَدَهُ ، فَقُلْتُ : أَحَرَامٌ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّه ؟ فَقَالَ : « لا ، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَرْضِ قَوْمِي ، فَأَجِدُنِي أَعَافُهُ » . قال خَالدٌ : فَاجْتَرَرْتُهُ فَأَكَلْتُهُ ، وَرَسُولُ اللَّه ﷺ يَنْظُرُ . [راجع: ٥٣٩١ ، أخرجه مسلم: ١٩٤٦]

٥٥٣٧ ـ از مالک، از ابن شَهاب، از ابی اُمامَة بن سَهل روایت است که عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) از خالد بن ولید روایت کرده که: وی به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ مَیمونه درآمد سوسمار بریان شده آورده شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی آن دست دراز کرد. بعضی از زنان گفتند: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را از آنچه می‌خواهد بخورد، آگاه کنید. گفتند: این سوسمار است یا رسول‌الله. آن حضرت از آن دست کشید. من گفتم: آیا آن حرام است یا رسول‌الله؟ فرمود: «نی، ولی به سرزمین قوم من نبود و آن را ناخوش می‌یابم.» خالد گفت: من آن را برداشتم و خوردم و رسول‌الله(صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست.

٣٤- باب: إِذَا وَقَعَتِ الْفَأْرَةُ فِي السَّمْنِ الْجَامِدِ أَوِ الذَّائِبِ

باب ـ ۳۴: اگر موش در روغنِ جامد یا گداخته بیفتد.

٥٥٣٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاس يُحَدِّثُهُ : عَنْ مَيْمُونَةَ : أَنَّ فَأْرَةً وَقَعَتْ فِي سَمْنٍ فَمَاتَتْ ، فَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْهَا فَقَالَ : « أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوهُ » .

قِيلَ لِسُفْيَانَ : فَإِنَّ مَعْمَرًا يُحَدِّثُهُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيد بْنِ الْمُسَيَّب ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؟

قال : مَا سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ إِلا عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس ، عَنْ مَيْمُونَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ

٥٥٣٨ ـ از سُفیان، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه روایت است که ابن عباس شنیده است که از مَیمونه روایت می‌کرد که موشی در روغن افتاد و مُرد. حکم آن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال شد، آن حضرت فرمود: «موش و روغن پیرامون آن را به دور اندازید و (بقیهٔ روغن را) بخورید.

به سُفیان (راوی این حدیث) گفته شد که مَعْمَر (این حدیث را) از زُهری، از سعید بن مُسَیّب

مِرَاراً . [راجع: ٢٣٥] .

از ابوهریره روایت کرده است (نه اینکه زُهری از عُبیدالله روایت کرده باشد)؟
سفیان گفت: من نشنیدم که زُهری به‌جز از عبیدالله، از ابن عباس از مَیمونه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده باشد. و همانا از وی بارها (این حدیث) را شنیده‌ام.

٥٥٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الدَّابَّةِ تَمُوتُ فِي الزَّيْتِ وَالسَّمْنِ ، وَهُوَ جَامِدٌ أَوْ غَيْرُ جَامِدٍ ، الْفَأْرَةِ أَوْ غَيْرِهَا ، قَالَ : بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَمَرَ بِفَأْرَةٍ مَاتَتْ فِي سَمْنٍ ، فَأَمَرَ بِمَا قَرُبَ مِنْهَا فَطُرِحَ ، ثُمَّ أُكِلَ .
عَنْ حَدِيثِ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه . [راجع: ٢٣٥] .

۵۵۳۹ ـ از یُونس از زُهری روایت است که دربارهٔ جانوری که در روغن جامد یا مایع می‌افتد و می‌میرد، چه موش باشد یا جانور دیگر گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما خبر رسیده که در مورد موش که در روغن افتاده و مرده بود فرمود که موش و روغن اطراف آن را دور بیاندازند، سپس روغن خورده شود.
این حکم از روایت عبیدالله بن عبدالله معلوم شده است.

٥٥٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمْ قَالَتْ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ ، فَقَالَ : «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا وَكُلُوهُ» . [راجع: ٢٣٥]

۵۵۴۰ ـ از مالک، از ابن شَهاب، از عُبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت است که میمونه رضی‌الله عنهم گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مورد موشی که در روغن افتد سؤال شد. فرمود: «موش و روغن اطراف آن دور افکنید و (بقیه را) بخورید.»

٣٥- باب : الْوَسْمِ وَالْعَلَمِ فِي الصُّورَةِ

باب ـ ۳۵: داغ و نشان در روی.

٥٥٤١- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ مُوسَى ، عَنْ حَنْظَلَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ كَرِهَ أَنْ تُعْلَمَ الصُّورَةُ . وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُضْرَبَ .
تَابَعَهُ قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا الْعَنْقَزِيُّ ، عَنْ حَنْظَلَةَ ، وَقَالَ : تُضْرَبُ الصُّورَةُ .

۵۵۴۱ ـ از حَنْظَلَه، از سالم روایت است که گفت: ابن عمر ناخوش می‌دانست که بر روی (حیوان) نشان گذاشته شود. و ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده است که (بر روی حیوان) زده شود.

متابعت کرده است (عبیدالله را) قُتَیبه و گفت: از عَنْقَری، از حَنْظَله روایت است و گفت: روی (حیوان) زده شود.

٥٥٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِأَخٍ لِي يُحَنِّكُهُ، وَهُوَ فِي مِرْبَدٍ لَهُ، فَرَأَيْتُهُ يَسِمُ شَاةً - حَسِبْتُهُ قَالَ - فِي آذَانِهَا. [راجع: ١٥٠٢، أخرجه مسلم: ٢١١٩]

٥٥٤٢ ـ از شُعبه، از هِشام بن زید روایت است که اَنَس گفت: برادر خود را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بردم که او را تَحْنیک کند. آن حضرت در محل نگهداری حیوانات بود و دیدم که گوسفندی را داغ می‌کرد ـ راوی می‌گوید ـ گمان می‌کنم که انس گفت: گوش آن را داغ می‌کرد.

٣٦- باب: إِذَا أَصَابَ قَوْمٌ غَنِيمَةً، فَذَبَحَ بَعْضُهُمْ غَنَمًا أَوْ إِبِلًا، بِغَيْرِ أَمْرِ أَصْحَابِهِمْ، لَمْ تُؤْكَلْ.

لِحَدِيثِ رَافِعٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٤٨٨]

وَقَالَ طَاوُسٌ وَعِكْرِمَةُ: فِي ذَبِيحَةِ السَّارِقِ: اطْرَحُوهُ.

باب ـ ۳۶: اگر گروهی به غنیمتی دست یافتند، و بعضی از آنها بدون اجازهٔ یاران خویش گوسفندی یا شتری ذبح کردند، گوشت آن خورده نشود.

نظر به حدیث رافع (بن خدیج) که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

و طاووس و عِکرَمه در مورد ذبح گوسفندی که دزدیده شده گفته‌اند که آن را دور افکنید.

٥٥٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّنَا نَلْقَى الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَ مَعَنَا مُدًى، فَقَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ فَكُلُوا، مَا لَمْ يَكُنْ سِنٌّ وَلَا ظُفُرٌ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». وَتَقَدَّمَ سَرَعَانُ النَّاسِ فَأَصَابُوا مِنَ الْغَنَائِمِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ فِي آخِرِ النَّاسِ، فَنَصَبُوا قُدُورًا فَأَمَرَ بِهَا فَأُكْفِئَتْ، وَقَسَمَ بَيْنَهُمْ وَعَدَلَ بَعِيرًا بِعَشْرِ شِيَاهٍ، ثُمَّ نَدَّ بَعِيرٌ مِنْ أَوَائِلِ الْقَوْمِ، وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ خَيْلٌ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ

٥٥٤٣ ـ از عبایهٔ بن رفاعه، از پدرش از پدربزرگش رافع بن خدیج روایت است که گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتیم: فردا با دشمن مواجه خواهیم شد و با خود کارد نداریم (که حیوانات را ذبح کنیم) آن حضرت فرمود: «با آنچه خون را بریزاند و نام خدا برده شود، بخورید اما با دندان و ناخن نباشد، و در این مورد به شما می‌گویم: اما دندان، استخوان است و اما ناخن کارد حبشیان است.» (شیوهٔ ذبح حبشیان است.)

اللّٰهُ ، فَقَالَ : « إِنَّ لِهَـذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا فَعَلَ مِنْهَا هَـذَا فَافْعَلُوا مِثْلَ هَـذَا » . [راجع: ۲٤۸۸، أخرجه مسلم: ۱۹٦۸]

مردم به پیشروی شتاب کردند و به غنایمی دست یافتند، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در پشت سر مردم بود و دیگها را برپا کردند. آن حضرت فرمود که دیگها واژگون شوند (زیرا قبل از تقسیم غنایم ذبح کرده بودند)، و آنگاه غنایم را میانشان تقسیم کرد و یک شتر را با ده گوسفند معادل ساخت. سپس شتری که از غنایم گروه نخستین بود فرار کرد و مردم اسپ نداشتند (که آن را تعقیب کنند) مردی آن را هدف تیر قرار داد و خداوند آن شتر را از گریختن بازداشت. سپس آن حضرت گفت: «همانا این چهارپایان رمنده‌اند، مانند رمندگان وحشی، اگر یکی از آنان چنین کرد با آن همین‌گونه عمل کنید.

۳۷- بَابٌ: إِذَا نَدَّ بَعِيرٌ لِقَوْمٍ، فَرَمَاهُ بَعْضُهُمْ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ ، فَأَرَادَ إِصْلَاحَهُمْ ، فَهُوَ جَائِزٌ ؛ لِخَبَرِ رَافِعٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۳۷: اگر شتر متعلّق به گروهی فرار کند و کسی آن را به صلاح آن گروه با تیر بزند و بکشد، رواست.

نظر به حدیثی است که رافع از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۵۵٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ عُبَيْدٍ الطَّنَافِسِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَنَدَّ بَعِيرٌ مِنَ الإِبِلِ ، قَالَ : فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ لَهَا أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا » . قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، إِنَّا نَكُونُ فِي الْمَغَازِي وَالأَسْفَارِ ، فَنُرِيدُ أَنْ نَذْبَحَ فَلَا تَكُونُ مُدًى ، قَالَ : « أَرِنْ ، مَا نَهَرَ ، أَوْ أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ فَكُلْ ، غَيْرَ السِّنِّ وَالظُّفُرِ ، فَإِنَّ

۵۵٤٤ ـ از سعید بن مَسروق، از عَبایه بن رِفاعه، از پدرکلانش رافع به خَدیج (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ما در سفری پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردیم. از شتران (غنیمت) شتری گریخت، مردی آن را با تیر زد و متوقف ساخت. سپس آن حضرت فرمود: «این رمندگان مانند رمندگان وحشی هستند، اگر یکی از آنها چنین کند با آن همین‌گونه عمل کنید.»

السِّنُّ عَظْمٌ، وَالظُّفُرُ مُدَى الْحَبَشَةِ» . [راجع: ۲۴۸۸، أخرجه مسلم: ۱۹۶۸]

گفتیم: یا رسول‌الله! ما در جنگها و سفرها می‌باشیم و می‌خواهیم که ذبح کنیم و کارد نداریم؟ آن حضرت فرمود: «بشتاب (یا بنگر) چه خون را می‌ریزد یا می‌ریزاند و نام خدا برده شود، آن را بخور، به‌جز ذبح با دندان و ناخن، زیرا دندان، استخوان است و ناخن کارد حبشیان است.»

۳۸- باب : أكل المُضْطَرِّ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ . إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ [البقرة: ۱۷۲-۱۷۳]

وَقَالَ: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾ [المائدة: ۳]

وَقَوْلِهِ: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ . وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱۸-۱۱۹]

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵]

وَقَالَ: ﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ . إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ

باب ـ ۳۸: خوردن در حالت اضطرار و ناچاری.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و خدا را شکر کنید، اگر تنها او را می‌پرستید. (خداوند) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که (هنگام سربریدن) نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است (ولی) کسی که (برای حفظ جان خود به خوردن آنها) ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. (البقره، ۱۷۳ ، ۱۷۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «پس اگر به آیات او ایمان دارید، از آنچه نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن برده شده است بخورید، و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی‌خورید؟ با اینکه (خدا) آنچه را بر شما حرام کرده ـ جز آنچه به آن ناچار شده‌اید ـ برای شما به تفصیل بیان نموده است، و به راستی، بسیاری (از مردم دیگران را) از روی نادانی با هوسهای خود گمراه می‌کنند.

﴿غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۴-۱۱۵]

آری پروردگار تو به (حال) تجاوزکاران داناتر است.»

(الانعام، ۱۱۹ ـ ۱۱۸)

«بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد، هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. (یا قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‌خواهی (به خوردن آنها) ناچار گردد قطعاً پروردگار تو آمرزندهٔ مهربان است.»

(الانعام، ۱۴۵)

و خداوند فرموده است: «پس از آنچه خدا شما را روزی کرده است، حلال (و) پاکیزه بخورید، و نعمت خدا را، اگر تنها او را می‌پرستید شکرگزارید. جز این نیست که (خدا) مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است. (با این همه) هر کس که (به خوردن آنها) ناگزیر شود، و سرکش و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزندهٔ مهربان است.»

(النمل، ۱۱۵ و ۱۱۴)

٧٣- كِتَاب الأَضَاحِيّ

١- باب: سُنَّةِ الأُضْحِيَّةِ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: هِيَ سُنَّةٌ وَمَعْرُوفٌ .

٥٥٤٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ زُبَيْدٍ الإِيَامِيِّ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِي اللَّهُ عَنْه قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ ، مَنْ فَعَلَهُ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا ، وَمَنْ ذَبَحَ قَبْلُ فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَدَّمَهُ لأَهْلِهِ ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ» . فَقَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ ، وَقَدْ ذَبَحَ ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي جَذَعَةً . فَقَالَ: «اذْبَحْهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ» .

قال مُطَرِّفٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ: قال: النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلاَةِ تَمَّ نُسُكُهُ ، وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ» . [راجع: ٩٥١ ، أخرجه مسلم: ١٩٦١] .

۷۳ ـ کتاب قربانی عید اَضحی

باب ـ ۱: سنّت قربانی عید اَضْحی

و ابـن عمـر گفت: و ایـن سـنّت و معروف است.[1]

۵۵۴۵ ـ از شَعْبی، از براء(رضی‌الله عنه) روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «نخسـتین کاری کـه این روزمان بـه آن آغاز می‌کنیم، آن اسـت که نماز می‌گزاریم، سـپس بازمی‌گردیم و ذبح می‌کنیم.

پس کسـی که این را بکند، همانا سـنّت ما را به جا آورده اسـت، و کسـی که پیش (از نماز عید) ذبح کند، همانا آن گوشـتی اسـت که به خانوادهٔ خود عرضه کرده است و از قربانی در آن چیزی نیست.»

ابوبُـردهٔ بن نِیار برخاسـت و او (پیش از نماز) ذبح کرده بود و گفت: من گوسـفند شش ماهه ای دارم. آن حضـرت فرمـود: «آن را ذبح کن ولـی پس از تو (قربانی همچو گوسـفندی) بر هیچ کس روا نیست.»

مُطَرِّف؛ از عامِر، از براء روایت کرده اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «کسی که پس از نماز (عید) ذبح کند، قربانی خود را تمام کرده است و به سنّت مسلمانان رسیده است.»

۱- نزد حنیفه، قربانی واجب است. «تیسیرالقاری.»

٥٥٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا ذَبَحَ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ، وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ». [راجع: ٩٥٤، أخرجه مسلم: ١٩٦٢، مطولاً بغير هذا السياق].

٥٥٤٦ ـ از اَیّوب، از محمد، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که پیش از نماز ذبح کند، همانا برای نفس خود ذبح کرده است و کسی که بعد از نماز ذبح کند، قربانی خود را تمام کرده است و سنّت مسلمانان را دریافته است.»

٢- باب: قِسْمَةِ الإِمَامِ الأَضَاحِيَّ بَيْنَ النَّاسِ

باب ـ ٢: تقسیم کردن امام، گوسفندان قربانی را میان مردم

٥٥٤٧- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ بَعْجَةَ الْجُهَنِيِّ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ ضَحَايَا، فَصَارَتْ لِعُقْبَةَ جَذَعَةٌ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَارَتْ جَذَعَةٌ؟ قَالَ: «ضَحِّ بِهَا». [راجع: ٢٣٠٠، أخرجه مسلم: ١٩٦٥].

٥٥٤٧ ـ از یَحیی، از بَعْجَه جُهَنِی روایت است که عقبه بن عامر جُهَنِی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوسفندان قربانی را میان یاران خود تقسیم کرد و برای عُقْبَه، بزغالهٔ (شش ماه‌ای) رسید.

گفتم: یا رسول‌الله، برایم بزغاله‌ای رسیده است؟

فرمود: «آن را (به عنوان قربانی) ذبح کن.»

٣- باب: الأُضْحِيَةِ لِلْمُسَافِرِ وَالنِّسَاءِ

باب ـ ٣: قربانی برای مسافر و زنان.

٥٥٤٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا، وَحَاضَتْ بِسَرِفَ، قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَ مَكَّةَ، وَهِيَ تَبْكِي، فَقَالَ: «مَا لَكِ أَنَفِسْتِ». قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ، فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». فَلَمَّا كُنَّا بِمِنًى، أُتِيتُ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: ضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَزْوَاجِهِ بِالْبَقَرِ. [راجع: ٢٩٤، أخرجه مسلم: ١٢١١].

٥٥٤٨ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر وی درآمد و او در موضع سَرِف قبل از رسیدن به مکه (در عرض راه) حیض شده بود و می گریست. آن حضرت به وی گفت: «تو را چه شده است؟ آیا حیض شدی؟» عایشه گفت: آری.

آن حضرت فرمود: «این امری است که خداوند بر دختران آدم رقم زده است، پس همان اعمال

حج را انجام بده که حاجیان انجام می‌دهند به‌جز آنکه به خانهٔ (کعبه) را طواف کنی.»
ما در منیٰ بودیم که گوشت گاوی آورده شد. گفتم: این برای چیست؟ گفتند: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از جانب همسران خود گاوی قربانی کرده است.

٤- باب: مَا يُشْتَهَى مِنَ اللَّحْمِ يَوْمَ النَّحْرِ

باب ـ ۴: اشتها به گوشت در روز عید قربان.

٥٥٤٩- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ: «مَنْ كَانَ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيُعِدْ» . فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ هَذَا يَوْمٌ يُشْتَهَى فِيهِ اللَّحْمُ - وَذَكَرَ جِيرَانَهُ - وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ ؟ فَرَخَّصَ لَهُ فِي ذَلِكَ ، فَلَا أَدْرِي بَلَغَتِ الرُّخْصَةُ مَنْ سِوَاهُ أَمْ لَا ، ثُمَّ انْكَفَأَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى كَبْشَيْنِ فَذَبَحَهُمَا ، وَقَامَ النَّاسُ إِلَى غُنَيْمَةٍ فَتَوَزَّعُوهَا ، أَوْ قَالَ: فَتَجَزَّعُوهَا . [راجع: ٩٥٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٢] .

۵۵۴۹ ـ از اَیّوب، از ابن سیرین از انس بن مالک روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عید قربان گفت: «کسی که پیش از نماز قربانی کرده است باید بار دیگر قربانی کند.»
مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله، این روزی است که اشتها به گوشت می‌باشد ـ و از نیازمندی همسایه‌های خود یاد کرد ـ و گفت: بزغاله‌ای دارم که گوشت آن از دو گوسفند بهتر است. آن حضرت به وی اجازه داد که آن را قربانی کند.
(انس می‌گوید) من نمی‌دانم که این اجازه به‌جز از وی برای دیگری داده شده یا نه؟
سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی دو قوچ رفت و آنها را ذبح کرد و سپس مردم به سوی گوسفندان رفتند و آنها را میان خود تقسیم کردند.

٥- باب : مَنْ قَالَ : الأَضْحَى يَوْمُ النَّحْرِ

باب ـ ۵: کسی که گفت: ذبح باید در روز عید باشد.

٥٥٥٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاَثٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ، وَذُو الْحِجَّةِ، وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». «أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذَا الْحِجَّةِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «أَيُّ بَلَدٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قَالَ مُحَمَّدٌ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلاَ فَلاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلاَّلاً، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلاَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يَبْلُغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ». وَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ قَالَ: صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ، أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ؟». [راجع: ٦٧، أخرجه مسلم: ١٦٧٩].

٥٥٥٠ ـ از محمد، از پسر ابی‌بَکْرَه روایت است که ابوبَکْرَه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زمان به گردش اصلی خود بازآمده است، مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده است. سال، دوازده ماه است. چهار ماه آن (ماههای) حرام است که سه ماه آن پیاپی هستند. ذُوالقَعْدَه و ذُوالحَجَّه و مُحَرَّم. رجب مُضَر، همان است که میان جمادی و شَعبان است.»

پس فرمود: «این کدام ماه است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه پنداشتیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید. فرمود: «آیا ذی‌الحجه نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید و فرمود: «آیا این [اشرف] شهرها (مکه) نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «این کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او داناتر است. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم که آن را به غیر اسم آن خواهد نامید. فرمود: «آیا روز نحر نیست.»[1] گفتیم: آری.

فرمود: «همانا خونهای شما و اموال شما ـ محمد (راوی) گفت ـ می‌پندارم که فرمود: آبروهای شما بر شما حرام است، مانند حُرمت همین روز شما در همین شهر شما، در همین ماه شما، و شما پروردگار خویش را ملاقات خواهید

۱- یعنی: روز اول عید اَضحی.

کرد و از اعمال شما سؤال می‌کند، آنگاه باشید که پس از من به گمراهی بازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزند، آگاه باشید، کسی که حاضر است (این حکم را) بر کسی که غایب است برساند و شاید کسی که این حکم به وی رسیده است فراگیرنده‌تر باشد از کسی که این حکم را به وی رسانده است.»

محمد (ابن سیرین، راوی) آنگاه که این حدیث را یاد می‌کرد می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راست گفته است.

سپس آن حضرت فرمود: «آیا (این حکم را) رساندم، آیا رساندم؟»

٦- باب: الأضحى والمنحر بالمصلى

باب ـ ۶: روز عید قربان و ذبح در مَصَلی (عیدگاه)

٥٥٥١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: يَعْنِي مَنْحَرَ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٩٨٢]

۵۵۵۱ ـ از عُبیدالله روایت است که نافع گفت: عبدالله (بن عمر) قربانی خود را در قربانگاه ذبح می‌کرد. عبیدالله گفت: یعنی قربانگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

٥٥٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ كَثِيرِ ابْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَذْبَحُ وَيَنْحَرُ بِالْمُصَلَّى. [راجع: ٩٨٢]

۵۵۵۲ ـ از فَرْقَد، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) به او گفته است: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قربانی را در مَصَلا ذبح و نَحر می‌کرد.

٧- باب: في أضحية النبي ﷺ بكبشين أقرنين، ويذكر سمينين

باب ـ ۷: قربانی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که دو قوچ شاخدار بودند و گفته شده است که فربه بودند.

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: سَمِعْتُ أَبَا أُمَامَةَ بْنَ سَهْلٍ قَالَ: كُنَّا نُسَمِّنُ الأُضْحِيَّةَ بِالْمَدِينَةِ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ يُسَمِّنُونَ.

و یحیی بن سعید گفت: از ابواُمامَة بن سهل

شـنیدم که گفـت: مـا در مدینـه، قربانیها را فربـه می‌کردیـم و مسـلمانان، قربانیها را فربه می‌کردند.

٥٥٥٣- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ، وَأَنَا أُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ. [انظر: ٥٥٥٤، ٥٥٥٨، ٥٥٦٤، ٥٥٦٥، ٧٣٩٩، أخرجه مسلم: ١٩٦٦، مطولاً].

۵۵۵۳ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که گفت: از اَنَس بن مالک(رضی‌الله عنه) شـنیده‌ام که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قـوچ قربانـی می‌کرد، و من هـم دو قوچ قربانی می‌کنم.

٥٥٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ انْكَفَأَ إِلَى كَبْشَيْنِ أَقْرَنَيْنِ أَمْلَحَيْنِ، فَذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ. [راجع: ٥٥٥٣، أخرجه مسلم: ١٩٦٦، بزيادة].

تَابَعَهُ وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَحَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَنَسٍ.

۵۵۵٤ ـ از اَیُّوب، از ابی‌قِلابه روایت اسـت که اَنَس گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سـوی دو قوچ شاخدار ابلق (سیاه و سفید) رفت و آنان را با دست خود ذبح کرد.

متابعت کرده اسـت (عبدالوهاب را) وُهَیب از ایُّوب از ابن سِیْرین از اَنَس.

اسـماعیل و حـاتِ بـن وردان از ایوب از ابن سیرین، از انس روایت کرده‌اند.

٥٥٥٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ ضَحَايَا، فَبَقِيَ عَتُودٌ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «ضَحِّ أَنْتَ بِهِ». [راجع: ٢٣٠٠، أخرجه مسلم: ١٩٦٥].

۵۵۵۵ ـ از یزیـد، از اَبی‌الخَیـر روایت اسـت که عُقْبه بـن عام(رضی‌الله عنـه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای وی گوسفندانی داد تا میان اصحاب آن حضرت برای قربانی (عید اضحی) تقسـیم کند، بزغاله‌ای از آن باقی ماند، وی از آن به آن حضرت یاد کرد. فرمود: «آن را برای خود قربانی کن.»

٨- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِأَبِي بُرْدَةَ: «ضَحِّ بِالْجَذَعِ مِنَ الْمَعَزِ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ».

باب ـ ۸: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابوبُرده: «جَذع (بزغالهٔ شش‌ماهه تا یکساله) را قربانی کن و (قربانی جَذع) پس از تو، هرگز بر کسی را روا نیست.

٥٥٥٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا

۵۵۵٦ ـ از مُطـرِّف، از عامِر روایت اسـت که

مُطَرِّفٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهما قال : ضَحَّى خَالٌ لِي ، يُقَالُ لَهُ أَبُو بُرْدَةَ ، قَبْلَ الصَّلَاةِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، إِنَّ عِنْدِي دَاجِنًا جَذَعَةً مِنَ الْمَعَزِ ، قال : « اذْبَحْهَا ، وَلَنْ تَصْلُحَ لِغَيْرِكَ » . ثُمَّ قَالَ : « مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَإِنَّمَا يَذْبَحُ لِنَفْسِهِ ، وَمَنْ ذَبَحَ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَقَدْ تَمَّ نُسُكُهُ وَأَصَابَ سُنَّةَ الْمُسْلِمِينَ » . [راجع: ۹۵۱ ، أخرجه مسلم: ۱۹۶۱].

تَابَعَهُ عُبَيْدَةُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ وَإِبْرَاهِيمَ .

وَتَابَعَهُ وَكِيعٌ ، عَنْ حُرَيْثٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ .

وَقَالَ عَاصِمٌ وَدَاوُدُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : عِنْدِي عَنَاقُ لَبَنٍ .

وَقَالَ زُبَيْدٌ وَفِرَاسٌ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : عِنْدِي جَذَعَةٌ .

وَقَالَ أَبُو الْأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ : عَنَاقٌ جَذَعَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ : عَنَاقٌ جَذَعٌ ، عَنَاقُ لَبَنٍ .

البـراء بـن عازب (رضی‌الله عنـه) گفت: خالو (دایـی)ی من که ابوبُرده نامیده می‌شـد قبل از نماز (عید) قربانی کرد. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او فرمود: «گوسفند تو گوسفند گوشتی است.» (نه برای قربانی.) ابوبُرده گفت: یا رسـول‌الله، مـن بزغالهٔ خانگی پـروار دارم. فرمـود: «آن را ذبح کن و بـرای غیر از تو روا نیسـت.» سـپس آن حضرت فرمود: «کسی که پیـش از نماز (عید) ذبح کند، همانا آن را برای نفس خود ذبح کرده اسـت و کسـی که بعد از نماز ذبح کند قربانی خود را تمام کرده و سنّت مسلمانان را دریافته است.» متابعت کرده است (خالد را) عُبَیده، از شَعْبی و ابراهیم. و متابعت کرده است (عُبَیده را) وَکِیْع از حَرَیْث از شَعبی و عاصِم و داوود به روایت از شـعبی گفته‌اند: (ابوبُرده به این عبـارت گفت: بزغالهٔ مادهٔ زیر یک سـال دارم.) و زُبَید و فِراس از شَـعبی (به عبارت) روایت کرده‌اند: جَذَعَه. و اَبُوالاحْوَص گفت: منصـور (به این عبـارت) روایت کرده اسـت: عَنـاق جَذَعه و ابن عون گفته اسـت:، عناق جـذع، عَنَاق‌َلَبَن. (بزغالـهٔ ماده زیر یک سال دارم.)

۵۵۵۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قال : ذَبَحَ أَبُو بُرْدَةَ قَبْلَ الصَّلَاةِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَبْدِلْهَا » . قَالَ : لَيْسَ عِنْدِي إِلَّا جَذَعَةٌ . قَالَ شُعْبَةُ - وَأَحْسَبُهُ قال : هِيَ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ - قَالَ : « اجْعَلْهَا مَكَانَهَا وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ » . [راجع: ۹۵۱ ، أخرجه مسلم: ۱۹۶۱ ، مطولاً].

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ

۵۵۵۷ ـ از سَـلَمه، از ابوجُحَیفه روایت اسـت که البراء گفت: ابوبُرده پیش از نماز (عید) ذبح کرد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به او گفت: «آن را عـوض کن.» (گوسـفندی دیگر قربانی کن.) وی گفت: به‌جز جَذَعه ندارم. شُعبه گفته اسـت: می‌پندارم که ابوبُرده گفت: آن جَذَعه از گوسفند کلانتر بهتر است.

آن حضـرت فرمود: «این را به جای آن قربانی

أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . وَقَالَ: عَنَاقٌ جَذَعَةٌ .

کـن و پس از تـو این (جذعه) هیچ کسـی را بسنده نیست.»
و حاتـرم بـن وَرْدان گفت: ایـوب، از محمد، از اَنـس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (این حدیث را روایت کرده و (به این عبارت) گفته است: عِناقٌ جَذَعَةٌ.

٩- باب: مَنْ ذَبَحَ الأَضَاحِيَ بِيَدِهِ

باب ـ ٩: کسی که قربانی را با دست خود ذبح کند.

٥٥٥٨- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ ، فَرَأَيْتُهُ وَاضِعًا قَدَمَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا ، يُسَمِّي وَيُكَبِّرُ ، فَذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ . [راجع: ٥٥٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٦].

٥٥٥٨ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) دو قوچ ابلـق را قربانی کرد، و دیدم که پای خود را بر پهلوهایشان نهاد، بسم الله و الله اکبر می‌گفت و آنها را با دست خود ذبح کرد.

١٠- باب: مَنْ ذَبَحَ ضَحِيَّةَ غَيْرِهِ

باب ـ ١٠: کسی که قربانی دیگری را ذبح کرد.

وَأَعَانَ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ فِي بَدَنَتِهِ .
وَأَمَرَ أَبُو مُوسَى بَنَاتِهِ أَنْ يُضَحِّينَ بِأَيْدِيهِنَّ .

ابن عمـر را مردی در ذبح کـردن قربانی وی کمک کرد.
و ابوموسی به دختران خود امر کرد که با دستان خویش ذبح کنند.

٥٥٥٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَرِفَ وَأَنَا أَبْكِي ، فَقَالَ: «مَا لَكِ أَنَفِسْتِ» . قُلْتُ: نَعَمْ ، قَالَ: «هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ ، اقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ» . وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ . [راجع: ٢٩٤ ، أخرجه مسلم: ١٢١١].

٥٥٥٩ ـ از عبدالرحمـن بن قاسـم، از پدرش روایت است که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در موضع سَرِف (در مسـیر مکه) نزدم آمد و من می‌گریسـتم. فرمـود: «تو را چه شـده اسـت، آیـا حایض شـده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «این امری است که بر دختران آدم رقم زده شـده اسـت. به‌جا کن آنچه حاجیان به‌جا می‌کنند به‌جز آنکه خانهٔ

(کعبه) را طواف نکنی.»
و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از جانب زنان خود، گاوی قربانی کرد.

١١- باب: الذَّبْحِ بَعْدَ الصَّلَاةِ

٥٥٦٠- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الْمِنْهَالِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي زُبَيْدٌ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ بِهِ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ هَذَا فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا، وَمَنْ نَحَرَ فَإِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ يُقَدِّمُهُ لِأَهْلِهِ، لَيْسَ مِنَ النُّسُكِ فِي شَيْءٍ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ، وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّةٍ؟ فَقَالَ: «اجْعَلْهَا مَكَانَهَا، وَلَنْ تَجْزِيَ - أَوْ تُوفِيَ - عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». [راجع: ٩٥١، أخرجه مسلم: ١٩٦١]

باب - ١١: ذبح پس از نماز (عید).

٥٥٦٠ - از زُبَید روایت است که شَعْبی گفت: از بَرا(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که خُطبه می‌خواند و فرمود: «نخستین چیزی که روزمان را با آن آغاز می‌کنیم آن است که نماز می‌گزاریم، سپس (از نماز) برمی‌گردیم و (قربانی را) ذبح می‌کنیم کسی که چنین کند، همانا سنّت ما را دریافته است و کسی که (قربانی را قبل از نماز) ذبح کند، همانا آن (ذبح) گوشتی است که بر خانوادهٔ خود عرضه کرده است و در آن از قربانی چیزی نیست.»
سپس ابوبُرده گفت: یا رسول‌الله! قبل از آنکه نماز بگزارم، ذبح کردم و نزد من بزغاله‌ای است که از گوسفند کلانتر و بهتر است؟ آن حضرت فرمود: «این را به‌جای آن ذبح کن و هرگز پس از تو هیچ یک (بزغاله‌ای) بسنده نیست.»

١٢- باب: مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ أَعَادَ

٥٥٦١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ الصَّلَاةِ فَلْيُعِدْ». فَقَالَ رَجُلٌ: هَذَا يَوْمٌ يُشْتَهَى فِيهِ اللَّحْمُ، وَذَكَرَ هَنَةً مِنْ جِيرَانِهِ، فَكَأَنَّ النَّبِيَّ

باب - ١٢: کسی که پیش از نماز ذبح کند، دوباره ذبح کند.

٥٥٦١ - از ایُّوب، از محمد، از اَنَس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که پیش از نماز ذبح کند باید بار دیگر ذبح کند.»

ﷺ عَذَرَهُ ، وَعِنْدِي جَذَعَةٌ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْنِ ؟ فَرَخَّصَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلا أَدْرِي بَلَغَتِ الرُّخْصَةُ أَمْ لا ، ثُمَّ انْكَفَأَ إِلَى كَبْشَيْنِ ، يَعْنِي فَذَبَحَهُمَا ، ثُمَّ انْكَفَأَ النَّاسُ إِلَى غُنَيْمَةٍ فَذَبَحُوهَا . [راجع: ٩٥٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٢]

مردی گفت: این روزی است که اشتها برای گوشت (زیاد) است و از نیازمندی همسایه‌های خود یاد کرد ـ گویا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عـذر او را نپذیرفت ـ (و آن مرد گفت): من بزغاله‌ای دارم که از دو گوسفند بهتر است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایش اجازه داد (که آن را ذبح کند)، ولی نمی‌دانم که این اجازه (به همهٔ مسلمانان) داده شده یا نه؟ سپس آن حضرت به سوی دو قوچ رفت، یعنی آنها را ذبح کرد، بعد مردم به سوی گوسفندان رفتند و آنها را ذبح کردند.

٥٥٦٢ - حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَسْوَدُ بْنُ قَيْسٍ: سَمِعْتُ جُنْدَبَ بْنَ سُفْيَانَ الْبَجَلِيَّ قَالَ: شَهِدْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ ، فَقَالَ: «مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُعِدْ مَكَانَهَا أُخْرَى ، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ» . [راجع: ٩٥٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٠] .

٥٥٦٢ ـ از شُعبه، از اَسوَد بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب بن سُفیان بَجَلی شنیدم که گفت: من در روز نَحْر حاضر بودم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که قبل از اینکه نماز بگزارد (قربانی را) ذبح کرده است باید به جای آن قربانی دیگری ذبح کند و کسی که ذبح نکرده است، باید ذبح کند.»

٥٥٦٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ فِرَاسٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا ، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا ، فَلا يَذْبَحْ حَتَّى يَنْصَرِفَ» . فَقَامَ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَعَلْتُ . فَقَالَ: «هُوَ شَيْءٌ عَجَّلْتَهُ» . قَالَ: فَإِنَّ عِنْدِي جَذَعَةً هِيَ خَيْرٌ مِنْ مُسِنَّتَيْنِ ، آذْبَحُهَا ؟ قَالَ: «نَعَمْ ، ثُمَّ لا تَجْزِي عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ» .

قَالَ عَامِرٌ: هِيَ خَيْرُ نَسِيكَتَيْهِ . [راجع: ٩٥١ ، أخرجه مسلم: ١٩٦١ ، باختلاف] .

٥٥٦٣ ـ از فِراس، از عامِر روایت است که بَراء گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی نماز گزارد و فرمود: «کسی نماز ما را می‌گزارد و بـه قبلهٔ ما روی می‌آورد، باید ذبح نکند تا از نماز برگردد.»

ابوبُرده بن نِیار ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! من (پیش از نماز ذبح) کردم. آن حضرت فرمود: «این چیزی است که در آن شتاب کرده‌ای.» وی گفت: من بُزغاله‌ای دارم که از دو گوسفند بهتر است. آیا آن را ذبح کنم؟ فرمود: «آری، پس از آن هیچ‌یک بعد از تو قبول نمی‌شود.» عامِر گفت: این بهترین دو قربانی اوست.

١٣- باب : وَضْعِ الْقَدَمِ عَلَى صَفْحِ الذَّبِيحَةِ

٥٥٦٤- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُضَحِّي بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ ، وَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى صَفْحَتِهِمَا ، وَيَذْبَحُهُمَا بِيَدِهِ . [راجع: ٥٥٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٦ ، بزيادة] .

باب ـ ١٣: نهادن پای بر پهلوی (حیوان) قربانی.

٥٥٦٤ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ شاخدار ابلق قربانی می‌کرد و پای خود را بر پهلوی آنها می‌نهاد و آنان را با دست خویش ذبح می‌کرد.

١٤- باب: التَّكْبِيرِ عِنْدَ الذَّبْحِ

٥٥٦٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ ، ذَبَحَهُمَا بِيَدِهِ ، وَسَمَّى وَكَبَّرَ ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى صِفَاحِهِمَا . [راجع: ٥٥٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٩٦٦] .

باب ـ ١۴: تکبیر به هنگام ذبح.

٥٥٦٥ ـ از ابوعَوانه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دو قوچ شاخدار ابلق را قربانی کرد و با دست خویش ذبح کرد و بسم‌الله، و اَللهُ اَکْبَر گفت و پای خود را بر پهلوی آنها نهاد.

١٥- باب: إِذَا بَعَثَ بِهَدْيِهِ لِيُذْبَحَ لَمْ يَحْرُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ

٥٥٦٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : أَنَّهُ أَتَى عَائِشَةَ فَقَالَ لَهَا : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ رَجُلًا يَبْعَثُ بِالْهَدْيِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَجْلِسُ فِي الْمِصْرِ ، فَيُوصِي أَنْ تُقَلَّدَ بَدَنَتُهُ ، فَلَا يَزَالُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ مُحْرِمًا حَتَّى يَحِلَّ النَّاسُ ، قَالَ : فَسَمِعْتُ تَصْفِيقَهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ ، فَقَالَتْ : لَقَدْ كُنْتُ أَفْتِلُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَبْعَثُ هَدْيَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ ، فَمَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ مِمَّا حَلَّ لِلرِّجَالِ مِنْ أَهْلِهِ ، حَتَّى يَرْجِعَ النَّاسُ . [راجع: ١٦٩٦ ، أخرجه مسلم: ١٣٢١] .

باب ـ ١۵: اگر کسی هَدْی (قربانی) خود را (به مکه) بفرستد تا در آنجا ذبح شود چیزی بر وی حرام نمی‌شود.

٥٥٦٦ ـ از شَعبی روایت است که مسروق گفت: وی نزد عایشه رفت و به او گفت: ای اُم‌المؤمنین، اگر مردی قربانی خود را به کعبه می‌فرستد و خودش در شهر خود می‌نشیند و سفارش می‌کند که حیوان قربانی وی (برای تشخیص) قلاده زده شود آیا از همان روز همیشه در حالت اِحرام است تا مردم حلال شوند (از احرام برآیند.)

آن مرد گفت: من صدای دست‌برهم‌زدن عایشه را از پس ِپرده شنیدم، سپس عایشه گفت: من

قلّاده‌های قربانی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌بافتم و آن حضرت قربانی خود را به سوی کعبه می‌فرستاد، بر وی حرام نمی‌شود آنچه حلال است از مردان بر زنانشان، تا آنکه مردم (از حج) برمی‌گشتند.

١٦- باب: مَا يُؤْكَلُ مِنْ لُحُومِ الأَضَاحِيِّ وَمَا يُتَزَوَّدُ مِنْهَا

باب ـ ۱۶: آنچه از گوشت قربانی خورده می‌شود و آنچه از آن توشه گرفته می‌شود.

٥٥٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال: كُنَّا نَتَزَوَّدُ لُحُومَ الأَضَاحِيِّ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَقَالَ غَيْرَ مَرَّةٍ: لُحُومَ الْهَدْيِ. [راجع: ١٧١٩، أخرجه مسلم: ١٩٧٢، باختلاف]

۵۵۶۷ ـ از عَمرو، از عطأ روایت است که از جابربن عبدالله(رضی‌الله عنه) شنیده است که گفت: ما در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گوشت قربانی را (که در مکه ذبح کرده بودیم) تا به مدینه توشهٔ (غذای سفر) می‌کردیم.
و جابر غیر از این بار گفت: گوشت هَدْی (حیوان قربانی).

٥٥٦٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ: عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ: أَنَّ ابْنَ خَبَّابٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ كَانَ غَائِبًا فَقَدِمَ، فَقُدِّمَ إِلَيْهِ لَحْمٌ، قَالُوا: هَذَا مِنْ لَحْمِ ضَحَايَانَا، فَقَالَ: أَخِّرُوهُ لَا أَذُوقُهُ، قَالَ: ثُمَّ قُمْتُ فَخَرَجْتُ، حَتَّى آتِيَ أَخِي أَبَا قَتَادَةَ، وَكَانَ أَخَاهُ لِأُمِّهِ، وَكَانَ بَدْرِيًّا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ بَعْدَكَ أَمْرٌ. [راجع: ٣٩٩٧]

۵۵۶۸ ـ از قاسم، از ابن خَبّاب روایت است که وی از ابوسعید شنیده است که می‌گفت: باری وی (به هنگام عید اَضْحی) در سفر بود، سپس باز آمد، نزد وی گوشت آورده شد و گفتند: این از گوشت قربانیهای ماست، ابوسعید (خُدری) گفت: آن را دور کنید، من از آن بر زبان نمی‌زنم.
(ابوسعید) می‌گوید: سپس برخاستم و برآمدم تا آنکه نزد برادر خود ابوقتاده رسیدم ـ و او از سوی مادر، برادر وی بود (در جنگ بدر شرکت کرده بود)، این موضوع را به وی گفتم: وی گفت: پس از (رفتن به سفر) امری نو آمده است (که نگهداری و خوردن گوشت قربانی به مدت زمانی اجازه می‌دهد)

٥٥٦٩ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ فَلا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ» . فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ ، قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي ؟ قَالَ : «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا ، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا» . [أخرجه مسلم: ١٩٧٤].

٥٥٦٩ ـ از ابوعاصم، از یزید بن ابی‌عُبَید، از سَلَمة بن اَکوَع روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که از شما قربانی کند و سه روز بگذرد، از آن گوشت چیزی در خانه‌اش نماند.»

آنگاه که سال آینده فرا رسید، گفتند: یا رسول‌الله! (در مورد گوشت قربانی) چنان که سال گذشته کردیم؟

آن حضرت فرمود: «بخورید و بخورانید و نگهدارید، همانا در آن سال مردم در تنگی معیشت بودند و خواستم تا شما به نیازمندان کمک کنید.»

٥٥٧٠ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : الضَّحِيَّةُ كُنَّا نُمَلِّحُ مِنْهَا ، فَنَقْدَمُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْمَدِينَةِ ، فَقَالَ : «لا تَأْكُلُوا إِلا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ» . وَلَيْسَتْ بِعَزِيمَةٍ ، وَلَكِنْ أَرَادَ أَنْ يُطْعِمَ مِنْهُ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ . [راجع: ٥٤٢٣ ، أخرجه مسلم: ١٩٧٠ ، مختصرا].

٥٥٧٠ ـ از یحیی بن سعید از عَمْره بنت عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: ما مقداری از گوشت قربانی را نمک می‌زدیم و آن را به مدینه به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیش می‌کردیم. آن حضرت فرمود: «آن را بیش از سه روز نخورید.» این منع، عزیمت (تحریمی) نیست ولی قصد آن بود که (به نیازمندان) خورانده شود. خدا داناتر است.

٥٥٧١ - حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدٍ ، مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ : أَنَّهُ شَهِدَ الْعِيدَ يَوْمَ الأَضْحَى مَعَ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ ، فَقَالَ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ . [راجع: ١٩٩٠ ، أخرجه مسلم: ١١٣٧].

٥٥٧١ ـ از زُهری، از ابوعُبَید، مَوْلی ابن اَزْهَر روایت که گفت: وی در روز عید اَضحیٰ با عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) حاضر بوده است، عمر پیش از خطبهٔ نماز (عید) را گزارد، سپس به مردم خطبه خواند و گفت: این مردم، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شما را از روزه گرفتن در این دو عید منع کرده است، یکی از آن دو روز، روزی است که پس از روزه گرفتن خویش، (با ختم روزه) می‌خورید (عید فطر) و روز دیگر، همان است که از قربانیهای

خویش می‌خورید.»

٥٥٧٢- قال أَبُو عُبَيْد: ثُمَّ شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، فَكَانَ ذٰلِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هٰذَا يَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعَ لَكُمْ فِيهِ عِيدَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْتَظِرَ الْجُمُعَةَ مِنْ أَهْلِ الْعَوَالِي فَلْيَنْتَظِرْ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْجِعَ فَقَدْ أَذِنْتُ لَهُ.

٥٥٧٢ ابوعُبَید گفت: سپس با عثمان بن عَفّان (در روز عید) حاضر بوده‌ام، و آن روز مصادف با جمعه بود وی نماز عید را پیش از خطبه گزارد، سپس خطبه خواند و گفت: ای مردم، همانا این روزی است که برای شما دو عید جمع شده است (روز عید و روز جمعه) اگر کسانی از مردم عوالی (منطقه دوردست مدینه) بخواهند که (پس از نماز عید) به نماز جمعه انتظار بکشند، منتظر بمانند و کسانی که بخواهند به منازل خویش برگردند، همانا برایشان اجازه داده‌ام.

٥٥٧٣- قال أَبُو عُبَيْد: ثُمَّ شَهِدْتُهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب: فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَهَاكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا لُحُومَ نُسُكِكُمْ فَوْقَ ثَلَاثٍ.

وَعَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ نَحْوَهُ.

[أخرجه مسلم: ١٩٦٩].

٥٥٧٣ ـ ابوعبید گفت: سپس با علی بن ابی‌طالب (در نماز عید) حاضر بوده‌ام، نماز عید را پیش از خطبه خواند، سپس بر مردم خطبه خواند و گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شما را منع کرده است که بیش از سه روز گوشت قربانیهای خود را بخورید.[1]

و از مَعْمَر، از زُهری، از ابو عُبَید نحو (مانند آن در معنا نه در لفظ) روایت شده است.

٥٥٧٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «كُلُوا مِنَ الْأَضَاحِيِّ ثَلَاثًا».

وَكَانَ عَبْدُاللّٰهِ يَأْكُلُ بِالزَّيْتِ حِينَ يَنْفِرُ مِنْ مِنًى، مِنْ أَجْلِ لُحُومِ الْهَدْيِ. [أخرجه مسلم: ١٩٧٠].

٥٥٧٤ ـ از ابن شهاب از سالِم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گوشت قربانی سه روز بخورید.»

۱- در احادیث قبلی چنانکه گذشت، منع از خوردن گوشت قربانی به مدت زیاده از سه روز، مخصوص سال قحطی بوده تا از گوشت قربانی به محتاجان داده شود. ولی حدیثی که از علی روایت شده، خوردن گوشت قربانی را زیاده از سه روز مجاز نمی‌داند. کرمانی یکی از شارحین صحیح‌البخاری گفت که در همین سالی که حضرت علی در خطبهٔ خود آن را منع کرده شاید قحطسالی بوده است. بنابراین در اخذ حکم از این احادیث اختلاف است، گروهی به استناد حدیث حضرت علی، خوردن آن را بیش از سه روز حرام دانسته‌اند، ولی جمهور بر آن هستند که نگه داشتن و خوردن گوشت قربانی زیاده از سه روز مباح است. بعضی این منع را کراهت دانسته‌اند که کراهت آن همیشه باقی است. «تیسیرالقاری»

و عبـدالله بن عمـر، آنگاه که از مِنیَ رهسـپار (مدینه) می‌شـد (نان با) روغـن می‌خورد، از سبب (پرهیز از خوردن) گوشت قربانی.

بسم الله الرحمن الرحيم

٧٤ – كِتَابُ الأَشْرِبَةِ

١ – قَوْلِ اللّه تَعَالَى :

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ٩٠]

٥٥٧٥– حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ قال: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ». [أخرجه مسلم: ٢٠٠٣، بزيادة].

٥٥٧٦– حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ أُتِيَ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِإِيلِيَاءَ بِقَدَحَيْنِ مِنْ خَمْرٍ وَلَبَنٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا، ثُمَّ أَخَذَ اللَّبَنَ، فَقَالَ جِبْرِيلُ: الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدَاكَ لِلْفِطْرَةِ، وَلَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ. [راجع: ٣٣٩٤، أخرجه مسلم: ١٦٨، مطولاً، وفي الأشربة: ٩٢ نفسه].

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ، وَابْنُ الْهَادِ، وَعُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ، وَالزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

٥٥٧٧– حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ

بسم الله الرحمن الرحيم

٧۴ ـ کتاب نوشیدنیها

باب ـ ١: فرمودهٔ خدای تعالی: «شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند (و) از عمل شیطانند، پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.»

(المائده، ٩٠)

۵۵٧۵ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در دنیا شراب بخورد و سپس از آن توبه نکند، از شراب آخرت (بهشت) محروم می‌باشد.»

۵۵٧٦ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که از ابوهریره (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: در شبی که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به بیت‌المقدس بردند دو ظرف شیر و شراب به وی آوردند، آن حضرت به سوی آ ن دو ظرف نگریست و سپس ظرف شیر را گرفت. جبرئیل گفت: سپاس و ستایش خدای را که تو را به فطرت (راه راست) راهنمایی کرد، اگر ظرف شراب را می‌گرفتی امت تو گمراه می‌شد.

متابعت کرده است (شعیب راوی را) مَعْمَر و ابن الهاد، و عثمان بن عمر و زُبَیدی از زُهری.

۵۵٧٧ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله

اللّهِ ﷺ حديثًا لا يُحدِّثُكُمْ بِه غَيْري ، قال : « مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ : أَنْ يَظْهَرَ الْجَهْلُ ، وَيَقِلَّ الْعِلْمُ ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا ، وَتُشْرَبَ الْخَمْرُ ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً قَيِّمُهُنَّ رَجُلٌ وَاحِدٌ » . [راجع: ٨٠ ، أخرجه مسلم: ٢٦٧١] .

علیه وسلّم) حدیثی شنیده‌ام که به‌جز من کسی دیگر به شما نمی‌گوید، چنانکه آن حضرت فرمود: «از نشانه‌های قیامت آن است که: نادانی (در علم دین) پدید می‌آید و عِلم کم می‌شوند و زناکاری برملا می‌گردد و شراب نوشیده می‌شود و مردان کم می‌شوند و زنان زیاد می‌گردند تا آنکه از پنجاه زن یک مرد سرپرستی می‌کند.»

٥٥٧٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قال : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، قال : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَابْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولانِ : قال أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ » .

قال ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُحَدِّثُهُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، ثُمَّ يَقُولُ : كَانَ أَبُو بَكْرٍ يُلْحِقُ مَعَهُنَّ : « وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا ، حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ » . [راجع: ٢٤٧٥ ، أخرجه مسلم: ٥٧] .

۵۵۷۸ ـ از یونس، از ابن شهاب روایت است که گفت: از ابوسَلَمه ابن عبدالرحمن و ابن مُسیَّب شنیده‌ام که می‌گفتند: از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زناکار به هنگام ارتکاب زنا مؤمن نیست و شرابخوار به هنگام شراب خوردن مؤمن نیست و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست.»

ابن شهاب گفت: عبدالملک بن ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هِشام مرا خبر داده که (پدرم) ابوبکر از ابوهریره روایت می‌کرد. سپس می‌گفت: ابوبکر با حدیث مذکور این را پیوسته که (آن حضرت فرمود: «و غارتگر که مال ارزشمندی را غارت می‌کند و مردم به سوی وی می‌نگرند به هنگام غارت مؤمن نیست.»

٢- باب: الْخَمْرِ مِنَ الْعِنَبِ [وَغَيْرِه]

باب ـ ۲: شراب از انگور (و غیره)

٥٥٧٩ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، هُوَ ابْنُ مِغْوَلٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : لَقَدْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ وَمَا

۵۵۷۹ ـ از مالک بن مِغْوَل از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا شراب (انگور) حرام شد در حالی که در مدینه از آن

بِالْمَدِينَةِ مِنْهَا شَيْءٌ . [راجع: ۴۶۱۶].

۵۵۸۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ عَبْدُرَبِّهِ بْنُ نَافِعٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الْخَمْرُ حِينَ حُرِّمَتْ ، وَمَا نَجِدُ - يَعْنِي بِالْمَدِينَةِ - خَمْرَ الْأَعْنَابِ إِلَّا قَلِيلًا ، وَعَامَّةُ خَمْرِنَا الْبُسْرُ وَالتَّمْرُ . [راجع: ۲۴۶۴، أخرجه مسلم: ۱۹۸۰ و أخرجه مسلم: ۱۹۸۱، باختلاف].

۵۵۸۱- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ : حَدَّثَنَا عَامِرٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : قَامَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ : الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ ، وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ . [راجع: ۴۶۱۹، أخرجه مسلم: ۳۰۳۲، بزيادة].

۳- باب : نَزَلَ تَحْرِيمُ الْخَمْرِ وَهِيَ مِنَ الْبُسْرِ وَالتَّمْرِ

۵۵۸۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكُ ابْنُ أَنَسٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ أَسْقِي أَبَا عُبَيْدَةَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ، مِنْ فَضِيخِ زَهْوٍ وَتَمْرٍ ، فَجَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : قُمْ يَا أَنَسُ فَأَهْرِقْهَا ، فَأَهْرَقْتُهَا . [راجع: ۲۴۶۴، أخرجه مسلم: ۱۹۸۰، باختلاف وبدون «أبي وأبي عبيدة»، ونفسه في الأشربة:۹].

۵۵۸۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا قَالَ : كُنْتُ قَائِمًا عَلَى الْحَيِّ أَسْقِيهِمْ ، عُمُومَتِي وَأَنَا أَصْغَرُهُمْ ، الْفَضِيخَ ، فَقِيلَ : حُرِّمَتِ الْخَمْرُ ، فَقَالُوا : أَكْفِئْهَا ، فَكَفَأْتُهَا . قُلْتُ لِأَنَسٍ : مَا شَرَابُهُمْ ؟ قَالَ : رُطَبٌ وَبُسْرٌ .

چیزی موجود نبود.

۵۵۸۰ ـ از یونس از ثابت‌البنانی روایت است که اَنس گفت: شراب بر ما حرام گردانیده شده و به هنگام حرام شدن آن ما در مدینه شراب انگور نمی‌یافتیم مگر اندکی، و همهٔ شرابهای ما از خرمای خشک و تر ساخته شده بود.

۵۵۸۱ ـ از ابی حَیّان، از عامِر روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: عمر بر منبر ایستاد و گفت: اما بعد، تحریم شراب نازل شد و آن از پنج چیز آماده می‌شود: انگور و خرما و عسل و گندم و جو و شراب همان است که عقل را بپوشاند.

باب ـ ۳: فرود آمدن تحریم شراب و شراب از خرمای تر و خشک بود.

۵۵۸۲ ـ از مالک بن اَنس از اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنهما) گفت: من برای ابوعبیده و ابوطَلحه و اُبَی بن کعب شرابی می‌نوشاندم که از خرمای تر و تازه تهیه شده بود. کسی نزدشان آمد و گفت: همانا شراب حرام گردیده است. ابوطلحه گفت: برخیز و شراب را بیرون بریز، من آن را بیرون ریختم.

۵۵۸۳ ـ از مُعتَمِر روایت است که پدرش گفت: از اَنس شنیدم که گفت: بر گروهی ایستاده بودم که عموهای من بودند و من خردترین ایشان بودم و آنها را می‌نوشانیدم، یعنی فَضیخ (شراب خرما). پس گفته شد: شراب حرام

فَقَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَنَسٍ: وَكَانَتْ خَمْرَهُمْ، فَلَمْ يُنْكِرْ أَنَسٌ.

وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَتْ خَمْرَهُمْ يَوْمَئِذٍ. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠].

گردیده است. گفتند: ظروف شراب را واژگون کن، من واژگون کردم.

بـه انـس گفتم: چه نوع شـراب بـود؟ گفت: از خرمـای تـر و تازه. ابوبکر بـن اَنس گفت: و شرابشـان (فضیخ) بود، و انـس از آن انکار نکرد.

و بعضـی یاران من گفته‌انـد: از انس بن مالک شـنیده‌اند که می‌گفـت: در آن روز (تحریم)، شرابشان (فضیخ) بود.

٥٥٨٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا يُوسُفُ أَبُو مَعْشَرٍ الْبَرَّاءُ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُمْ: أَنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ، وَالْخَمْرُ يَوْمَئِذٍ الْبُسْرُ وَالتَّمْرُ. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠ وأخرجه مسلم: ١٩٨١، باختلاف].

٥٥٨٤ ـ از سـعید بن عبیدالله روایت است که بکر بن عبدالله گفت: انس بن مالک به ایشـان گفت: همانا شـراب حرام گردید و در آن روز شرابشان از خرمای تر و خشک بود.

٤ - باب: الْخَمْرُ مِنَ الْعَسَلِ، وَهُوَ الْبِتْعُ

باب ـ ۴: شراب از عسل و آن اَلْبِتْع است.

وَقَالَ مَعْنٌ: سَأَلْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ عَنِ الْفُقَّاعِ، فَقَالَ: إِذَا لَمْ يُسْكِرْ فَلَا بَأْسَ.

وَقَالَ ابْنُ الدَّرَاوَرْدِيِّ: سَأَلْنَا عَنْهُ فَقَالُوا: لَا يُسْكِرُ لَا بَأْسَ بِهِ.

و مَعـن گفت: از مالک بن اَنس در مورد فُقّاع[1] پرسـیدم. گفت: اگر مسـتی نیاورد در آن باکی نیست.

و ابـن اَلدِّراوَرْدی گفت: در این مورد از (فقها) سـؤال کردیم. گفتند: آنچه مستی نیاورد در آن باکی نیست.

٥٥٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْبِتْعِ، فَقَالَ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». [راجع: ٢٤٢، أخرجه مسلم: ٢٠٠١].

٥٥٨٥ ـ از مالک، از ابن شـهاب، از ابی‌سَـلَمه بن عبدالرحمن روایت اسـت که عایشه گفت: درمورد اَلْبِتْع (شـراب عسـل) از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلم) سـؤال شد. فرمود: «هر نوشیدنی که مستی آورد، آن حرام است.»

۱- فُقّاع نوشابه‌ای است که از عسل و انگور تهیه می‌شود و نوشیدن آن رواست تا آنگاه که تازه باشد و تخمیر نشده باشد. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

در تیسیرالقاری گفته شد که فُقّاع، شرابی است که از مویز می‌سازند.

٥٥٨٦- حدثنا أبو اليمان: أخبرنا شعيب، عن الزهري قال: أخبرني أبو سلمة بن عبدالرحمن: أن عائشة رضي الله عنها قالت: سئل رسول الله ﷺ عن البتع، وهو نبيذ العسل، وكان أهل اليمن يشربونه، فقال رسول الله ﷺ: «كل شراب أسكر فهو حرام». [راجع: ٢٤٢، أخرجه مسلم: ٢٠٠١، بدون ذكر: اليمن]

٥٥٨٧- وعن الزهري قال: حدثني أنس بن مالك: أن رسول الله ﷺ قال: «لا تنتبذوا في الدباء، ولا في المزفت». [أخرجه مسلم: ١٩٩٢]

وكان أبو هريرة يلحق معها: الحنتم والنقير. [أخرجه مسلم: ١٩٩٣ من حديث الزهري، عن أبي سلمة، عنه]

٥- باب: ما جاء في أن الخمر ما خامر العقل من الشراب

٥٥٨٨- حدثنا أحمد ابن أبي رجاء: حدثنا يحيى، عن أبي حيان التيمي، عن الشعبي، عن ابن عمر رضي الله عنهما قال: خطب عمر على منبر رسول الله ﷺ فقال: إنه قد نزل تحريم الخمر وهي من خمسة أشياء: العنب والتمر والحنطة والشعير والعسل، والخمر ما خامر العقل. وثلاث، وددت أن رسول الله ﷺ لم يفارقنا حتى يعهد إلينا عهدا: الجد، والكلالة، وأبواب من أبواب الربا. قال: قلت: يا أبا عمرو، فشيء يصنع بالسند من الأرز؟ قال: ذاك لم يكن على عهد النبي ﷺ، أو قال: على عهد عمر.

وقال حجاج، عن حماد، عن أبي حيان: مكان العنب الزبيب. [راجع: ٤٦١٩، أخرجه مسلم: ٣٠٣٢]

۵۵۸۶ ـ از شُعَیب، از زهری، از ابوسلمة بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ البِتْع که شراب عسل است و مردم یمن آن را می‌نوشیدند سؤال شد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: « هر نوشابه‌ای که مستی بیاورد حرام است.»

۵۵۸۷ ـ از زُهری، از انس بن مالک روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در دُبّا و مُزَفّت نبیذ نیفکنید.»

و ابوهریره حَنْتَم و نَقِیْر را نبیذ پیوست می گردانید.)[1]

باب ـ ۵: آنچه دربارهٔ شراب آمده که شراب آن است که عقل را بپوشاند.

۵۵۸۸ ـ از احمد بن ابی رجاء[2]، از یحیی، از ابوحَیّان التَیْمی، از شَعبی روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: عُمر بر منبر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خطبه خواند و گفت: همانا تحریم شراب نازل شد و آن از پنج چیز است: انگور و خرما و گندم و جو و عسل. و شراب آن است که عقل را بپوشاند. سه مورد است که دوست داشتم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از ما جدا نمی‌شد تا آنکه آنها را به ما به وضاحت بیان می‌کرد:

۱- دُبّا، کدوست، مُزَفّت: سبویی است که بر آن زفت (صمغ یا قیر) مالیده‌اند، حنتم، نوعی ظرف بوده است. نَقِیر، ظرفی بود که از تنهٔ درخت خرما می‌ساختند. اینها ظروفی بود که در آن شراب می‌ساختند و نبیذ در آن زودتر تند و تیز می‌شد و مستی می‌آورد.

۲- در اسماءالرجال آمده است: احمد بن ابی رجاء ابن عبدالله، ابن ایوب ابوالولید حنفی هروی است. آرامگاه ابوالولید در هرات زیارتگاه مردم است. «مترجم»

جَدّ: (میراث گرفتن پدربزرگ از نوهٔ خود.)
کَلالَة: (کسی که پدر و فرزند ندارد.)
و چند مورد در مورد مسئلهٔ ربا (سود).
(ابـو حَیّـان التَّیمی می‌گوید به شـعبی) گفتم: ای ابوعمر، پس آنچه از برنج سـاخته می‌شود حکمش چیسـت؟ گفت: در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) نبود، یا گفت: در زمان عمر نبود.
و حجـاج از حَمّـاد روایت کرده کـه ابوحَیّان (در زمرهٔ آن پنج چیز) عوض انگور، کشـمش روایت کرده است.

٥٥٨٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي السَّفَرِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ عُمَرَ قَالَ: الْخَمْرُ يُصْنَعُ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ: الزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْعَسَلِ. [راجع: ٤٦١٩، أخرجه مسلم: ٣٠٣٢، بزيادة]

۵۵۸۹ ـ از شَـعبی، از ابن عمر روایت است که عمر گفت: شراب از پنج چیز ساخته می‌شد، از کشمش و خرما و گندم و جو و عسل.

٦- بَابُ: مَا جَاءَ فِيمَنْ يَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ وَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ

باب ـ ۶: آنچه در مورد کسی آمده که شراب را حلال می‌پندارد و آن را به غیر اسم آن می‌نامد.

٥٥٩٠- وَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ: حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ: حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ الْكِلَابِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ غَنْمٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ - أَوْ أَبُو مَالِكٍ - الْأَشْعَرِيُّ، وَاللَّهِ مَا كَذَبَنِي: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ، يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِي الْفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ، وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۵۵۹۰ ـ از عبدالرحمن بن غَنْم اشعری روایت اسـت که گفت: ابوعامِر ـ یا ابومالک ـ اشعری به من گفت: به خدا سـوگند کـه به من دروغ نگفته اسـت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده اسـت که می‌فرمود: «گروهی از امـت من خواهند بود که زناکاری و پوشـیدن پارچهٔ ابریشمی و شـراب و آلات موسیقی را حلال خواهند کـرد. و گروهی بر دامنهٔ کوهی فـرود می‌آینـد و چوپانـان گوسفندانشـان را شامگاه می‌آورد و نزد ایشان نیازمندی می‌آید تا حاجتش برآورده شود به او می‌گویند: فردا نزد

ما بیا. خداوند ایشان را شبانگاه هلاک می‌کند و کوه را بر سرشان فرو می‌کوبد و بقیه را به شکل بوزینه و خوک تا روز قیامت در می‌آورد.»

٧- باب: الانْتِبَاذِ فِي الأَوْعِيَةِ وَالتَّوْرِ

٥٥٩١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلاً يَقُولُ: أَتَى أَبُو أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ٥١٧٦، أخرجه مسلم: ٢٠٠٦]

باب ـ ٧: نبیذ کردن (نوشابهٔ غیرالکلی) در ظروف و ظرف سنگی.

۵۵۹۱ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل می‌گوید: ابواُسَید ساعدی آمد و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را در (محفل) عروسی خود دعوت کرد. زن وی که عروس بود، میهمانان را خدمت می‌کرد. وی گفت: آیا می‌دانید که برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چه نوشابه‌ای آماده کرده‌ام. خرمایی چند را شبانگاه در ظرف سنگی در آب نم کردم.

٨- باب: تَرْخِيصِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الأَوْعِيَةِ وَالظُّرُوفِ بَعْدَ النَّهْيِ

٥٥٩٢- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الظُّرُوفِ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: إِنَّهُ لَا بُدَّ لَنَا مِنْهَا، قَالَ: «فَلَا إِذًا».

وَقَالَ خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، بِهَذَا. حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بِهَذَا.

وَقَالَ فِيهِ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الأَوْعِيَةِ

باب ـ ٨: اجازه دادن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشابه را در ظرف پس از آنکه آن را منع کرده بود.

۵۵۹۲: از منصور، از سالم روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از نبیذ (نوشابه) در ظروف منع کرد، انصار گفتند: ما را از آن گزیری نیست. آن حضرت فرمود: «اگر چنین است، ممانعتی نیست.»

و خلیفه گفت: یحیی بن سعید، از سُفیان، از منصور، از سالم بن ابی‌الجَعد همین حدیث را روایت کرده است.

از عبدالله بن محمد روایت است که سُفیان

همین حدیث را گفته است. و در آن گفته است: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نوشابه را) در ظروف منع کرد.

۵۵۹۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي مُسْلِمٍ الأَحْوَلِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي عِيَاضٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الأَسْقِيَةِ ، قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً ، فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُزَفَّتِ . [أخرجه مسلم: ۲۰۰۰].

۵۵۹۳ ـ از مُجاهد، از ابو عَیاض روایت است که عبدالله بن عَمْرو(رضی‌الله عنهما) گفت: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (از نبیذ) در ظروف نوشیدنی منع کرد به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته شد: هر کس مشک یافته نمی‌تواند آن حضرت برایشان در کوزه‌هایی که مُزَفّت (قیراندود) نباشد، اجازه داد.

۵۵۹۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْه : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْمُزَفَّتِ .

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ بِهٰذَا . [أخرجه مسلم: ۱۹۹٤].

۵۵۹٤ ـ از ابراهیم تَیْمی، از حارث بن سَوید روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از ظروفی که از دُبّا (کدو) و مزفّت (قیراندود) باشد، منع نمود. عثمان، از جریر از اعمش همین را روایت کرده است.

۵۵۹۵- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : قُلْتُ لِلأَسْوَدِ: هَلْ سَأَلْتَ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا يُكْرَهُ أَنْ يُنْتَبَذَ فِيهِ ؟ فَقَالَ: نَعَمْ ، قُلْتُ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، عَمَّ نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُنْتَبَذَ فِيهِ ؟ قَالَتْ : نَهَانَا فِي ذٰلِكَ أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ نَنْتَبِذَ فِي الدُّبَّاءِ وَالْمُزَفَّتِ ، قُلْتُ: أَمَا ذَكَرَتِ الْجَرَّ وَالْحَنْتَمَ؟ قَالَ: إِنَّمَا أُحَدِّثُكَ مَا سَمِعْتُ ، أَفَأُحَدِّثُ مَا لَمْ أَسْمَعْ؟ [أخرجه مسلم: ۱۹۹۵].

۵۵۹۵ ـ از جریر، از منصور روایت است که ابراهیم گفت: به اَسوَد گفتم: آیا از عایشه اُم‌المؤمنین در مورد ظرفی که ناخوش می‌داشت که در آن نبیذ ساخته شود، سؤال کرده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: ای اُم‌المؤمنین، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از چه چیز که در آن نبیذ شود، منع کرده است؟ عایشه گفت: آن حضرت ما اهل بیت را از نبیذ افکندن در دُبّاء و مُزَفّت منع کرده است.

(ابراهیم می‌گوید) گفتم: آیا استفاده از کوزه و حَنْتَم را برای عایشه یاد نکردی؟

اسود گفت: همانا من آنچه را از عایشه شنیده‌ام به تو می‌گویم. آیا چیزی را که نشنیده‌ام

بگوییم؟

۵۵۹٦ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْجَرِّ الأَخْضَرِ، قُلْتُ: أَنَشْرَبُ فِي الأَبْيَضِ؟ قَالَ: «لا».

۵۵۹٦ - از عبدالواحد روایت است که شیبانی گفت: از عبدالله بن ابی اوفَى (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از (نبیذ) در سبوی سبز منع کرد. گفتم: آیا در سبوی سفید بنوشیم؟ گفت: «نی.»

٩- باب: نَقِيعِ التَّمْرِ مَا لَمْ يُسْكِرْ

باب - ۹: نوشابهٔ خرما تا آنکه مستی نیاورد.

۵۵۹۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْقَارِيُّ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ ابْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ: أَنَّ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ دَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ، فَكَانَتِ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، وَهِيَ الْعَرُوسُ، فَقَالَتْ: مَا تَدْرُونَ مَا أَنْقَعْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. [راجع: ۵۱۷٦، اخرجه مسلم: ۲۰۰٦]

۵۵۹۷ - از ابوحازم روایت است که گفت: از سهل بن سعد ساعدی شنیدم که گفت: ابواُسید ساعدی، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به عروسی خود دعوت کرد، در آن روز زن وی میهمانان را خدمت می‌کرد و او عروس بود. زن وی گفت: آیا می‌دانید که چه نوشابه‌ای به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آماده کرده‌ام؟ شبانگاه دانه‌های خرما را در ظرف چوبینی در آب برای وی خیس کردم.

١٠- باب: الْبَاذَقِ

وَمَنْ نَهَى عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الأَشْرِبَةِ.

وَرَأَى عُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَمُعَاذٌ شُرْبَ الطِّلاءِ عَلَى الثُّلُثِ.

وَشَرِبَ الْبَرَاءُ وَأَبُو جُحَيْفَةَ عَلَى النِّصْفِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اشْرَبِ الْعَصِيرَ مَا دَامَ طَرِيًّا.

وَقَالَ عُمَرُ: وَجَدْتُ مِنْ عُبَيْدِاللَّهِ رِيحَ شَرَابٍ، وَأَنَا سَائِلٌ عَنْهُ، فَإِنْ كَانَ يُسْكِرُ جَلَدْتُهُ.

باب - ۱۰: باذِق[1] (شیرهٔ انگور تند و تیز که کمی پخته شده)

و کسی که از هرگونه نوشابه‌ای که مستی‌آور باشد، منع کرده است.

و عُمَر و ابوعُبیده و مُعاذ نوشیدن طِلاء (مَی پخته، ثلثان) که (در اثر جوشیدن) یک سوم آن کاسته شود، مباح دانسته‌اند و براء و ابوجُحَیفه تا نیمهٔ آن (در اثر جوشیدن) کاسته شود نوشیده‌اند.

۱- باذِق، همان بادهٔ فارسی است که معرب شده است. (تیسیرالقاری)

و ابن عباس گفت: عصیر (فشردهٔ انگور، آب میوه) را مادامی که تازه است بخور.

و عمر گفت: از عُبیدالله بوی شراب دریافتم و من از وی سؤال کننده‌ام. اگر از نوع مستی‌آور باشد او را دُرَّه می‌زنم.

٥٥٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبِي الْجُوَيْرِيَةِ قال: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ الْبَاذَقِ فَقَالَ: سَبَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ الْبَاذَقَ: «فَمَا أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». قال: الشَّرَابُ الْحَلَالُ الطَّيِّبُ، قال: لَيْسَ بَعْدَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ إِلا الْحَرَامُ الْخَبِيثُ.

۵۵۹۸ ـ از سُفیان روایت است که ابوجُوَیریَه گفت: از ابن عباس در مورد باذِق پرسیدم، گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) قبل بر آن حکم آن را گفته است: «آنچه مستی بیاورد حرام است.» ابوجُوَیریه گفت: نوشابهٔ حلال پاک است. گفت: پس از (تغییر) حلال پاک، به‌جز حرام ناپاک نیست.

٥٥٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ وَالْعَسَلَ. [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً].

۵۵۹۹ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حلوا و عسل را دوست می‌داشت.[1]

١١- باب: مَنْ رَأَى أَنْ لا يَخْلِطَ الْبُسْرَ وَالتَّمْرَ

إِذَا كَانَ مُسْكِرًا، وَأَنْ لا يَجْعَلَ إِدَامَيْنِ فِي إِدَامٍ.

باب ـ ۱۱: کسی که بر این نظر است که نوشابهٔ خرمای تر و خشک اگر مستی‌آور باشد، باهم آمیخته نشود و دو خورش را در یک ظرف یکجا نگرداند.

٥٦٠٠- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قال: إِنِّي لأَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَسُهَيْلَ بْنَ الْبَيْضَاءِ، خَلِيطَ بُسْرٍ وَتَمْرٍ، إِذْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَذَفْتُهَا، وَأَنَا سَاقِيهِمْ وَأَصْغَرُهُمْ، وَإِنَّا نَعُدُّهَا يَوْمَئِذٍ الْخَمْرَ.

وَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: سَمِعَ أَنَسًا. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠].

۵۶۰۰ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا من ابوطلحه و ابودُجانه و سُهیل بن بیضأ را، شرابی آمیخته از خرمای تر و خشک می‌نوشانیدم، آنگاه که شراب حرام گردید، آن را به دور انداختم. من ساقی ایشان و خردتر ایشان بودم و ما در آن روز این نوشابه را شراب می‌دانستیم.

و عَمرو بن حارث گفت: از قَتاده روایت است

۱- حلوا و عسل که پخته می‌شود خوردن آن رواست، و شیرهٔ انگور که پخته شود و مستی‌آور نباشد نیز رواست. «تیسیرالقاری»

که همین را از انس شنیده است.

٥٦٠١- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الزَّبِيبِ، وَالتَّمْرِ، وَالْبُسْرِ، وَالرُّطَبِ. [أخرجه مسلم: ١٩٨٦، بزيادة «نهى أن يخلط»].

٥٦٠١ ـ از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که از جابر(رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از (آمیختن) کشمش و خرما و خرمای تازه و خرمای نارسیده منع کرده است.

٥٦٠٢- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ. [أخرجه مسلم: ١٩٨٨].

٥٦٠٢ ـ از یحیی بن ابی کَثیر، از عبدالله بن ابی قَتاده روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آمیختن خرمای رسیده و خرمای نارسیده، و خرما و کشمش (برای ساختن شربت) منع کرده است. باید از هر یک از آنها به طور جداگانه (نبیذ یا شربت) ساخته شود.

١٢- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ

باب ـ ۱۲: نوشیدن شیر.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾ [النحل: ٦٦].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.» (النمل، ٦٦)

٥٦٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ وَقَدَحِ خَمْرٍ. [راجع: ٣٣٩٤، أخرجه مسلم: ١٦٨، مطولاً وبزيادة وهو في الأشربة: ٩٢].

٥٦٠٣ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: در شب معراج برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ظرفی شیر و ظرفی شراب آورده شد.

٥٦٠٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: سَمِعَ سُفْيَانَ: أَخْبَرَنَا سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ عُمَيْرًا، مَوْلَى أُمِّ الْفَضْلِ يُحَدِّثُ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ: شَكَّ النَّاسُ فِي صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ بِإِنَاءٍ فِيهِ لَبَنٌ فَشَرِبَ. فَكَانَ سُفْيَانُ رُبَّمَا قَالَ: شَكَّ النَّاسُ فِي صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ،

٥٦٠٤ ـ از عُمَیر مَوْلَی اُم‌الفضل روایت است که اُم‌الفضل گفت: مردم در روز عرفه در مورد روزهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شک کردند. من به آن حضرت ظرفی شیر فرستادم. سُفیان (راوی) شاید چنین گفته است: مردم در روز عرفه در مورد روزهٔ رسول خدا

فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أُمُّ الْفَضْلِ ، فَإِذَا وُقِفَ عَلَيْهِ ، قَالَ : هُوَ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ . [راجع: ١٦٥٨ ، أخرجه مسلم: ١١٢٣] .

(صلی‌الله علیه وسلّم) شک کردند، اُم‌الفضل برایش(نوشیدنی‌ای) فرستاد، چون (قاصد) نزد آن حضرت ایستاد، گفت: این از جانب اُم‌الفضل است.

٥٦٠٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَأَبِي سُفْيَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلَا خَمَّرْتَهُ : وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا» . [انظر: ٥٦٠٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠١١] .

٥٦٠٥ ـ از جریر، از اعمش، از بوصالح و ابی‌سُفیان روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ابوحُمَید ظرفی شیر از (موضع) نَقیع آورد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به او گفت: «چرا ظرف را نپوشاندی، هر چند بر آن چوبی می گذاشتی؟»

٥٦٠٦- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ يَذْكُرُ ، أُرَاهُ ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ ، رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، مِنَ النَّقِيعِ بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلَا خَمَّرْتَهُ ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا» . [راجع: ٥٦٠٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠١١] .

وَحَدَّثَنِي أَبُو سُفْيَانَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا .

٥٦٠٦ ـ از عمر بن حَفْص روایت است که پدرش گفت: اَعمش گفت: از ابوصالح شنیدم که یاد می‌کرد، گمان می‌کنم از جابر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: ابوحُمَید مردی از انصار، ظرفی شیر از نَقیع برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چرا روی ظرف را نپوشاندی هر چند بر آن چوبی می‌گذاشتی؟» و سُفیان از جابر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین را روایت کرده است.

٥٦٠٧- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ مَكَّةَ وَأَبُو بَكْرٍ مَعَهُ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَرَرْنَا بِرَاعٍ وَقَدْ عَطِشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : فَحَلَبْتُ كُثْبَةً مِنْ لَبَنٍ فِي قَدَحٍ ، فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيتُ ، وَأَتَانَا سُرَاقَةُ بْنُ جُعْشُمٍ عَلَى فَرَسٍ فَدَعَا عَلَيْهِ ، فَطَلَبَ إِلَيْهِ سُرَاقَةُ أَنْ لَا يَدْعُوَ عَلَيْهِ وَأَنْ يَرْجِعَ ، فَفَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ . [راجع: ٢٤٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٠٩ ، باختلاف] .

٥٦٠٧ ـ از شُعْبَه روایت است که ابواسحاق گفت: از بَرا(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مکه (به سوی مدینه) آمد و ابوبکر با وی بود، ابوبکر گفت: (در مسیر راه) بر چوپانی گذشتیم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تشنه شده بود.

ابوبکر(رضی‌الله عنه) گفت: مقداری شیر (از گوسفندی) در قدحی دوشیدم، آن حضرت نوشید و من خشنود شدم. سُراقة بن جُعْشُم که بر اسپ سوار بود به تعقیب ما آمد، که آن حضرت بر وی دعای بد کرد (چهارپای اسپ

وی به زمین فرو رفت) سُراقَه از آن حضرت خواست که بر وی دعای بد نکند و او باز می‌گردد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنان کرد.

٥٦٠٨– حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ، وَتَرُوحُ بِآخَرَ». [راجع: ٢٦٢٩، أخرجه مسلم: ١٠١٩، ١٠٢٠ بلفظ مختلف].

٥٦٠٨ ـ از ابوزناد، از عبدالرحمن، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نیکوصدقه‌ای است ماده شتری که نو زاییده باشد و شیر زیاد دهد و ماده بزی که شیر زیاد دهد که صبح یک ظرف شیر دهد و شام ظرفی دیگر شیر دهد.»

٥٦٠٩– حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا فَمَضْمَضَ، وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا». [راجع: ٢١١، أخرجه مسلم: ٣٥٨].

٥٦٠٩ ـ از ابن شهاب، از عُبَیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیر نوشید و دهان را شست و گفت: «در آن چربی است.»

٥٦١٠– وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رُفِعْتُ إِلَى السِّدْرَةِ، فَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهَرَانِ ظَاهِرَانِ وَنَهَرَانِ بَاطِنَانِ، فَأَمَّا الظَّاهِرَانِ: النِّيلُ وَالْفُرَاتُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَانِ: فَنَهَرَانِ فِي الْجَنَّةِ، فَأُتِيتُ بِثَلَاثَةِ أَقْدَاحٍ: قَدَحٌ فِيهِ لَبَنٌ، وَقَدَحٌ فِيهِ عَسَلٌ، وَقَدَحٌ فِيهِ خَمْرٌ، فَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ اللَّبَنُ فَشَرِبْتُ، فَقِيلَ لِي: أَصَبْتَ الْفِطْرَةَ أَنْتَ وَأُمَّتُكَ». قال هِشَامٌ وَسَعِيدٌ وَهَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: فِي الأَنْهَارِ نَحْوَهُ، وَلَمْ يَذْكُرُوا: ثَلَاثَةَ أَقْدَاحٍ. [راجع: ٣٥٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

٥٦١٠ ـ از شُعْبَه، از قَتَاده، از انس بن مالک روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به سوی سِدْرَةِ (المنتهی در شب معراج) بالا برده شدم، ناگاه چهار نَهر آب را دیدم که دو نهر آن به طور آشکار جاری است و دو نهر آن پنهانی روان است. دو نهر آشکار، رود نیل و رود فرات است و دو نهر پنهانی در بهشت هستند. و برایم سه ظرف داده شد: ظرفی که در آن شیر بود و ظرفی که در آن عسل بود و ظرفی که در آن شراب بود. من همان ظرفی را گرفتم که در آن شیر بود و آن را نوشیدم. به من گفته شد: تو و امت تو فطرت اسلام (راه راست) را دریافتید.»

هِشام و سعید و هَمّام، از قتاد، از انس بن مالک، از مالک بن صَعْصَعَه، مانند حدیث فوق (در معنی) در مورد نهرها، از پیامبر (صلی‌الله

علیه وسـلّم) روایت کرده‌اند و از سه قدح یاد نکرده‌اند.

١٣- باب: اسْتِعْذَابِ الْمَاءِ

٥٦١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ مَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]. قَامَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾. وَإِنَّ أَحَبَّ مَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، أَوْ رَايِحٌ - شَكَّ عَبْدُاللَّهِ - وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ».

فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَفِي بَنِي عَمِّهِ.

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ وَيَحْيَى بْنُ يَحْيَى: (رَايِحٌ). [راجع: ١٤٦١، أخرجه مسلم: ٩٩٨].

باب ـ ١٣: طلب آب زلال و شیرین.

٥٦١١ – از مالک، از اسحاق بن عبدالله روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه نسبت به بیشتر مردم انصار در مدینه نخلستان (باغ خرما) داشت و دوست‌داشتنی‌ترین مال وی، باغ بیْرُحاء بود که در مقابل مسجد (نبوی) واقع بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن باغ وارده شده و از آب پاک و شیرین آن می‌نوشید.

انس گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.»

(آل عمران، ٩٢)

ابوطلحه برخاست و گفت: یا رسول‌الله، خداوند می‌فرماید: «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.»

و همانا محبوب‌ترین مال به نزد من باغ بَیْرُحاء است، همانا این باغ برای خدا صدقه باشد و نیکویی و پاداش آن را، از بارگاه خدا امید می‌کنم. پس یا رسول‌الله، آن را به گونه‌ای که خداوند تو را می‌نماید، عمل کن.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آفرین، این مال سودمند یا ارزشمند است ـ عبدالله (راوی) در این دو کلمه شک کرده است ـ همانا آنچه گفتی شنیدم. و لازم می‌بینم که آن را به نزدیکان خود صدقه گردانی.»

١٤- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ بِالْمَاءِ

٥٦١٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا، وَأَتَى دَارَهُ، فَحَلَبْتُ شَاةً، فَشُبْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْبِئْرِ، فَتَنَاوَلَ الْقَدَحَ فَشَرِبَ، وَعَنْ يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَأَعْطَى الأَعْرَابِيَّ فَضْلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». [راجع: ٢٣٥٢، أخرجه مسلم: ٢٠٢٩].

٥٦١٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلا كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ، فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا، فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. [انظر: ٥٦٢١].

ابوطلحه گفت: همین کار را می‌کنم یا رسول‌الله.
ابوطلحه آن را به نزدیکان خود و پسرعموهای خود تقسیم کرد. اسماعیل و یحیی بن یحیی رَایِح «ارزشمند» روایت کرده‌اند.

باب ـ ۱۴: نوشیدن شیر با آب.

۵۶۱۲ ـ از زُهری روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که شیر نوشید و سپس به خانهٔ خود رفت. من از گوسفند شیر دوشیدم و با آن آب چاه را آمیختم. آن حضرت ظرف را گرفت و نوشید. ابوبکر به جانب چپ آن حضرت نشسته بود و بادیه‌نشینی به سمت راست وی. و بقیهٔ آن را به بادیه‌نشین داد و سپس فرمود: «راست و سپس راست را لازم گیر.»

۵۶۱۳ ـ از فُلیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی از انصار درآمد و یکی از یاران آن حضرت با وی بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مرد انصاری گفت: «اگر آبی که شب آن را در مشک ریخته‌ای، هست، از آن برای ما بیاور وگرنه از همین (آب جوی) می‌نوشم.»
آن مرد که باغ خود را آبیاری می‌کرد گفت: یا رسول‌الله! از آن آب شب‌مانده (که سرد است) دارم، به سایبان تشریف ببرید. آن حضرت با مرد همراه خود با وی رفتند. وی در کاسه‌ای آب ریخت، سپس از بز خانگی خود بر آن آب

شـیر دوشید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن نوشید، سپس مردی که همراه آن حضرت آمده بود، نوشید.

١٥- بابُ: شَرَابِ الْحَلْوَى وَالْعَسَلِ

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: لا يَحِلُّ شُرْبُ بَوْلِ النَّاسِ لِشِدَّةٍ تَنْزِلُ، لأَنَّهُ رِجْسٌ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ﴾ [المائدة: ٥]

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ فِي السَّكَرِ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ.

باب ـ ۱۵: نوشیدن نوشابهٔ شیرین و عسل.

و زُهری گفت: نوشیدن پیشاب انسان هر چند به آن اشـدّ احتیاج باشـد، حلال نیسـت. زیرا پیشاب نجس است. خدای تعالی فرموده است: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده است.» (المائده، ۵)

و ابن مسـعود در مورد شـراب گفت: خداوند شـفای بیماری شـما را در آنچه حـرام کرده نگردانیده است.

٥٦١٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الْحَلْوَاءُ وَالْعَسَلُ. [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً]

٥٦١٤ ـ از هِشـام از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نوشابهٔ شیرین و عسل را دوست می‌داشت.

١٦- بابُ: الشُّرْبِ قَائِمًا

٥٦١٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ مَيْسَرَةَ، عَنِ النَّزَّالِ قَالَ: أَتَى عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. [انظر: ٥٦١٦]

باب ـ ۱۶: نوشیدن در حالت ایستاده.

٥٦١٥ ـ از مِسْـعَر، از عبدالملک بن مَیْسـره از نزّال روایت است که گفت: علی (رضی‌الله عنه) در دروازهٔ محوطهٔ (مسـجد) آمـد و به حالت ایسـتاده آب نوشـید و گفت: همانا بعضی از مردم نوشـیدن آب را به حالت ایستاده مکروه می‌داننـد و همانـا مـن پیامبر (صلـی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که همان کاری که شما دیدید من کردم، انجام داد.

٥٦١٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ: سَمِعْتُ النَّزَّالَ بْنَ سَبْرَةَ يُحَدِّثُ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ قَعَدَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ فِي رَحَبَةِ الْكُوفَةِ، حَتَّى حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ، ثُمَّ أُتِيَ بِمَاءٍ، فَشَرِبَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَذَكَرَ رَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ، ثُمَّ قَامَ، فَشَرِبَ فَضْلَهُ وَهُوَ قَائِمٌ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُونَ الشُّرْبَ قِيَامًا، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُ. [راجع: ٥٦١٥]

٥٦١٦ ـ از شُعبه، از عبدالملک بن مَیسره روایت است که گفت: از نَزّال بن سَبْره شنیدم که می‌گفت: همانا علی(رضی‌الله عنه) نماز پیشین را گزارد، سپس در صحن (مسجد) کوفه به حاجت‌روایی مردم نشست تا آنکه وقت نماز عصر فرا رسید، سپس برایش آب آورده شد، از آن نوشید و روی و دستهای خود را شست ـ راوی از سر و پای وی یاد کرد ـ سپس ایستاد و بقیهٔ آب را در حالی که ایستاده بود، نوشید و بعد گفت: همانا مردم نوشیدن را به حالت ایستاده مکروه می‌خوانند و به تحقیق پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همان کرد که من کردم.

٥٦١٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَاصِمٍ الْأَحْوَلِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ. [راجع: ١٦٣٧، أخرجه مسلم: ٢٠٢٧].

٥٦١٧ ـ از عاصِم اَحوَل، از شَعبی روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آب چاه زمزم به حالت ایستاده نوشید.

١٧- بابٌ: مَنْ شَرِبَ وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ

باب ـ ١٧: کسی که نوشید و بر شتر خود نشسته بود.

٥٦١٨- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ: أَخْبَرَنَا أَبُو النَّضْرِ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ: أَنَّهَا أَرْسَلَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَشَرِبَهُ.

زَادَ مَالِكٌ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ: عَلَى بَعِيرِهِ. [راجع: ١٦٥٨، أخرجه مسلم: ١١٢٣]

٥٦١٨ ـ از ابوالنَّضْر، از عَمَیر مولی ابن عباس روایت است که گفت: اُم‌الفضل بنت حارث ظرفی شیر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و آن حضرت به وقت بعدازظهر در روز عرفه ایستاده بود، ظرف را در دست گرفت و نوشید.
مالک از ابوالنَّضْر روایت کرده و افزود: آن حضرت بر شتر خود سوار بود.

١٨- بابٌ: الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ فِي الشُّرْبِ

باب ـ ١٨: همنشین سمت راست در نوشیدن برتری دارد.

٥٦١٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِلَبَنٍ قَدْ شِيبَ بِمَاءٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، وَعَنْ شِمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، فَشَرِبَ ثُمَّ أَعْطَى الأَعْرَابِيَّ وَقَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». [راجع: ٢٣٥٢، أخرجه مسلم: ٢٠٢٩]

٥٦١٩ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شیری آمیخته با آب آورده شد، به جانب راست وی بادیه‌نشینی بود و به جانب چپ وی ابوبکر بود. آن حضرت نوشید سپس آن را به بادیه‌نشین داد و فرمود: «راست و سپس، راست را لازم گیر.»

١٩- باب: هَلْ يَسْتَأْذِنُ الرَّجُلُ مَنْ عَنْ يَمِينِهِ فِي الشُّرْبِ لِيُعْطِيَ الأَكْبَرَ

٥٦٢٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي حَازِمِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ، وَعَنْ يَسَارِهِ الأَشْيَاخُ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ: «أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَ هَؤُلَاءِ». فَقَالَ الْغُلَامُ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا أُوثِرُ بِنَصِيبِي مِنْكَ أَحَدًا، قَالَ: فَتَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي يَدِهِ. [راجع: ٢٣٥١، أخرجه مسلم: ٢٠٣٠]

باب ـ ۱۹: آیا کسی از همنشین جانب راست خود اجازه بخواهد که نوشیدنی را به بزرگسالتر بدهد؟

٥٦٢٠ ـ از مالک، از ابوحازم بن دینار، از سَهل بن سعد(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلم) نوشیدنی ای آورده شد و آن حضرت از آن نوشید، در جانب راست آن حضرت پسری خردسال نشسته بود و به جانب چپ وی بزرگان نشسته بودند. آن حضرت به آن پسر گفت: «آیا اجازه می‌دهی که (بقیه را) به این بزرگان بدهم.» آن پسر گفت: به خدا سوگند یا رسول‌الله که سهمی را که از تو به من رسیده است به هیچ یک نمی‌دهم آن حضرت ظرف نوشیدنی را به دست وی داد.

٢٠- باب: الْكَرْعِ فِي الْحَوْضِ

٥٦٢١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَسَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَصَاحِبُهُ، فَرَدَّ

باب ـ ۲۰: آب حوض را به دهن نوشیدن.

٥٦٢١ ـ از فُلَیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با یکی از یاران خود بر مردی از انصار درآمد، پیامبر

الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، وَهِيَ سَاعَةٌ حَارَّةٌ، وَهُوَ يُحَوِّلُ فِي حَائِطٍ لَهُ، يَعْنِي الْمَاءَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ فِي شَنَّةٍ، وَإِلَّا كَرَعْنَا». وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطٍ، فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَاتَ فِي شَنَّةٍ، فَانْطَلَقَ إِلَى الْعَرِيشِ، فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ مَاءً، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، فَشَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ أَعَادَ فَشَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. [راجع: ٥٦١٣]

٢١- باب: خِدْمَةِ الصِّغَارِ الْكِبَارَ

٥٦٢٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى الْحَيِّ أَسْقِيهِمْ، عُمُومَتِي وَأَنَا أَصْغَرُهُمُ، الْفَضِيخَ، فَقِيلَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَالَ: اكْفِئْهَا، فَكَفَأْنَا، قُلْتُ لِأَنَسٍ: مَا شَرَابُهُمْ؟ قَالَ: رُطَبٌ وَبُسْرٌ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَنَسٍ: وَكَانَتْ خَمْرَهُمْ، فَلَمْ يُنْكِرْ أَنَسٌ.

وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا يَقُولُ: كَانَتْ خَمْرَهُمْ يَوْمَئِذٍ. [راجع: ٢٤٦٤، أخرجه مسلم: ١٩٨٠]

(صلی‌الله علیه وسلّم) و همراه او بر آن مرد سلام کردند و او سلامشان را پاسخ داد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، و در این وقت هوا بسیار گرم بود. و آن مرد باغش را آبیاری می‌کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر آبی که شب در مشک انداخته‌ای داری (برای ما بیاور) وگرنه به دهان خود آب (از جوی) می‌نوشیم.» آن مرد باغ خود را آبیاری می‌کرد. آن مرد گفت: یا رسول‌الله! نزد من آبی است که شب در مشک بوده است، و به سوی سایبان رفت و آب در ظرف ریخت، سپس از بُز خانگی بر آن آب، شیر دوشید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آن نوشید. سپس آب را به مردی که همراه وی بود داد و او از آن نوشید.

باب ـ ۲۱: خدمت کردن خردسالان، بزرگسالان را.

۵۶۲۲ ـ از مُعتَمِر، از پدرش روایت است که انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: من بر گروهی ایستاده بودم که ایشان را می‌نوشانیدم، آنان عموهای من بودند و من خردترین آنها بودم و آن فَضِیخ (شراب خرما) بود. ناگاه گفته شد: شراب حرام گردیده است. یکی گفت که آن را بیرون بریز و من شراب را بیرون ریختم.

راوی گفت: به انس گفتم: شرابشان از چه ساخته شده بود؟ گفت: از خرما و غورهٔ خرما.
ابوبکر بن انس گفت: آیا همین بود شراب ایشان؟ و انس از آن انکار نکرد.

راوی گفت: برخی از یاران من گفته‌اند: از انس شنیده‌اند که می‌گفت: در آن روز شراب آنان همین بود.

٢٢- باب: تَغْطِيَةِ الإِنَاءِ

٥٦٢٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا كَانَ جُنْحُ اللَّيْلِ، أَوْ أَمْسَيْتُمْ، فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ اللَّيْلِ فَحُلُّوهُمْ، فَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَفْتَحُ بَابًا مُغْلَقًا، وَأَوْكُوا قِرَبَكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرُوا آنِيَتَكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضُوا عَلَيْهَا شَيْئًا، وَأَطْفِئُوا مَصَابِيحَكُمْ». [راجع: ٣٢٨٠، أخرجه مسلم: ٢٠١٢، وأخرجه: ٢٠١٣، أوله باختلاف].

باب ـ ۲۲: پوشیدن روی ظرف.

٥٦٢٣ ـ از ابن جُریج، از عطأ روایت است که وی از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که شب فرا رسد، یا شام شود، کودکان خود را از بیرون برآمدن باز دارید، زیرا شیطانها آن هنگام پراکنده می‌شوند و چون ساعتی از شب بگذرد کودکان را آزاد بگذارید، و درهای خانه‌ها را ببندید و نام خدا را یاد کنید زیرا شیطان دری را که بسته شده است، نمی‌گشاید.[1] و دهانهٔ مشکها را ببندید و نام خدا را یاد کنید، و ظروف (غذای) خویش را بپوشانید و نام خدا را یاد کنید، هر چند به عرض بر آنها سرپوش بگذاری و چراغهای خویش را خاموش کنید.»

٥٦٢٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ إِذَا رَقَدْتُمْ، وَغَلِّقُوا الأَبْوَابَ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ، وَخَمِّرُوا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ - وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَلَوْ بِعُودٍ تَعْرُضُهُ عَلَيْهِ». [راجع: ٣٢٨٠، أخرجه مسلم: ٢٠١٢، مطولاً].

٥٦٢٤ ـ از هَمّام، از عطأ، از جابر روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آنگاه که (شبانه) می‌خوابید، چراغها را خاموش کنید و درها را ببندید و دهانهٔ مشکها را محکم ببندید و بر غذا و نوشابهٔ خویش سرپوشی بگذارید هر چند با چوبی باشد که آن را به عرض آن می‌نهید.»

۱- اگر سؤال شود که شیطان در مجرای خون انسان داخل می‌گردد، پس درهای بسته چگونه مانع ورود وی می‌گردد؟ جواب گفته‌اند که در اینجا مراد شیاطین انس هستند یعنی دزدان و ستمکاران... «تیسیرالقاری، ج ۵، ص ۲۶۴»

٢٣- باب: اختناث الأسقية

٥٦٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ. يَعْنِي أَنْ تُكْسَرَ أَفْوَاهُهَا فَيُشْرَبَ مِنْهَا. [انظر: ٥٦٢٦، أخرجه مسلم: ٢٠٢٣].

٥٦٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ: قَالَ مَعْمَرٌ أَوْ غَيْرُهُ: هُوَ الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا. [راجع: ٥٦٢٥، أخرجه مسلم: ٢٠٢٣].

٢٤- باب: الشُّرْب مِنْ فَمِ السِّقَاء

٥٦٢٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ: قَالَ لَنَا عِكْرِمَةُ: أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْيَاءَ قِصَارٍ حَدَّثَنَا بِهَا أَبُو هُرَيْرَةَ؟ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ. [راجع: ٢٤٦٣، أخرجه مسلم: ١٦٠٩، مختصراً].

٥٦٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُشْرَبَ مِنْ فِي السِّقَاءِ. [راجع: ٢٤٦٣، أخرجه مسلم: ١٦٠٩، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٥٦٢٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ:

باب ـ ٢٣: خميده كردن دهانهٔ مشكها.

٥٦٢٥ ـ از زُهری از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه روایت است كه ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خمیده كردن دهانهٔ مشكها منع كرده است. یعنی اینكه دهانهٔ مشك را بشكنند و از آن آب بنوشد.[1]

٥٦٢٦ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است كه از ابوسعید خُدری شنیده است كه می‌گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام كه از خمیده كردن دهانهٔ مشكها (و نوشیدن از آن) منع می‌كرد.

عبدالله به روایت از مَعْمَر یا غیر او گفته است: و آن نوشیدن از دهانهٔ مشكها است.

باب ـ ٢٤: نوشیدن از دهانهٔ مشك.

٥٦٢٧ ـ از ایوب روایت است كه گفت: عِكرمه به ما گفت: آیا به شما خبر ندهم چیزهای كوتاهی را كه ابوهریره به ما گفته است؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهان مشك شیر یا مشك آب را منع كرده است و همسایه را منع كرده است كه در دیوار همسایهٔ خود میخی بكوبد.

٥٦٢٨ ـ از ایّوب، از عِكرمه روایت است كه ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهانهٔ مشك را منع كرده است.

٥٦٢٩ ـ از خالِد از عِكرمه روایت است كه ابن

١- نهی تنزیهی است و سبب این است كه بعضی كرمهای موذی همراه آب به شكم درآید. «تیسیرالقاری»

نَهى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فِي السِّقَاءِ .

عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نوشیدن از دهانهٔ مشک منع کرده است.

٢٥- باب: النَّهْيِ عَنِ التَّنَفُّسِ فِي الإِنَاءِ

باب ـ ۲۵: منع از نفس کشیدن در آب.

٥٦٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلا يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ ، وَإِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ ، وَإِذَا تَمَسَّحَ أَحَدُكُمْ فَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ» . [راجع: ١٥٣، أخرجه مسلم: ٢٦٧ ، وأخرج أوله في الأشربة: ١٢١] .

۵۶۳۰ ـ از عبدالله بن ابی‌قتاده، از پدرش روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر یک از شما آب نوشید در ظرف آب نفس ندمد و هر یک از شما که پیشاب کرد آلت خود را در دست نگیرد و هر یک از شما که استنجا کند با دست راست پاک نکند.»

٢٦- باب: الشُّرْبِ بِنَفَسَيْنِ أَوْ ثَلاثَةٍ

باب ـ ۲۶: نوشیدن با دو دَم یا سه دَم.

٥٦٣١- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ وَأَبُو نُعَيْمٍ قَالا : حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كَانَ أَنَسٌ يَتَنَفَّسُ فِي الإِنَاءِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلاثًا . [أخرجه مسلم: ٢٠٢٨] .

۵۶۳۱ ـ از ثُمامة بن عبدالله روایت است که گفت: انس ظرف آب را در دو یا سه دَم (مرحله) سر می‌کشید و می‌گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در سه دَم (مرحله) آب می‌نوشید.

٢٧- باب: الشُّرْبِ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ

باب ـ ۲۷: نوشیدن در ظروف طلا.

٥٦٣٢- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ : كَانَ حُذَيْفَةُ بِالْمَدَائِنِ ، فَاسْتَسْقَى ، فَأَتَاهُ دِهْقَانٌ بِقَدَحِ فِضَّةٍ فَرَمَاهُ بِهِ ، فَقَالَ : إِنِّي لَمْ أَرْمِهِ إِلا أَنِّي نَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهِ ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا عَنِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ ، وَالشُّرْبِ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَقَالَ : «هُنَّ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا ، وَهِيَ لَكُمْ فِي الآخِرَةِ» .

۵۶۳۲ ـ از شُعبه، از حَکَم روایت است که ابن ابی‌لیلی گفت: حُذَیفه در مداین بود و آب طلبید و دهقانی (رئیس قریه) در ظرف نقره به وی آب آورد. وی آن را به دور انداخت و گفت: آن را به دور نینداختم مگر به این سبب که او را از این کار منع کرده بودم و او منع نشده

[راجع: ٥٤٢٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧] .

است. و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از پوشیدن حَریر و دِیْبا (البسه ابریشمی) و نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع کرده است و فرمود: «اینها برای ایشان (نامسلمانان) در دنیاست و برای شما در آخرت است.»

٢٨- باب: آنيَةِ الْفِضَّةِ

٥٦٣٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبي عَدِيٍّ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبي لَيْلَى قال : خَرَجْنَا مَعَ حُذَيْفَةَ وَذَكَرَ النَّبِيَّ ﷺ قال : « لا تَشْرَبُوا في آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ ، وَلا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَالدِّيبَاجَ ، فَإِنَّهَا لَهُمْ في الدُّنْيَا وَلَكُمْ في الآخِرَةِ » . [راجع: ٥٤٢٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٧] .

٥٦٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَني مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « الَّذِي يَشْرَبُ في إِنَاءِ الْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ » . [أخرجه مسلم: ٢٠٦٥] .

٥٦٣٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قال : أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي ، وَإِفْشَاءِ السَّلامِ ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . وَنَهَانَا عَنْ خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ ، وَعَنِ الشُّرْبِ في الْفِضَّةِ ، أَوْ قال : آنِيَةِ الْفِضَّةِ ، وَعَنِ الْمَيَاثِرِ وَالْقَسِّيِّ ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ وَالإِسْتَبْرَقِ . [راجع: ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦] .

باب ـ ۲۸: ظروف نقره‌ای.

٥٦٣٣ ـ از ابن عَوْن، از مُجاهد روایت است که ابن ابی لیلی گفت: همراه حُذَیْفه برآمدیم و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد که فرموده است: «در ظروف طلا و نقره ننوشید و حریر و دیبا نپوشید زیرا اینها برای ایشان در دنیا و برای شما در آخرت است.»

٥٦٣٤ ـ از مالک بن اَنَس، از نافع، از زید بن عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق، از اُمّ‌سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در ظرف نقره می‌نوشد گویی آتش در شکم خود فرو می‌کشد.»

٥٦٣٥ ـ از مُعاویه بن سُوَید بن مَقَرِّن روایت است که بَراء بن عازِب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد و از هفت چیز منع کرد: ما را امر کرد که از مریض عیادت کنیم و جنازه‌ها را همراهی کنیم و عطسه‌کننده را دعاء «یَرْحَمُکَ‌الله» بگوییم مهمانی را بپذیریم و بر همگان سلام بگوییم و ستمدیده را یاری کنیم و سوگند خورنده را کمک کنیم (که سوگندش به‌جا شود و حانث

۲۹- باب: الشُّرْبِ فِي الأَقْدَاحِ

٥٦٣٦- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: عَنْ سَالِمٍ أَبِي النَّضْرِ، عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى أُمِّ الْفَضْلِ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ: أَنَّهُمْ شَكُّوا فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَبُعِثَتْ إِلَيْهِ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ. [راجع: ١٦٥٨، أخرجه مسلم: ١١٢٣].

۳۰- باب: الشُّرْبِ مِنْ قَدَحِ النَّبِيِّ ﷺ وَآنِيَتِهِ

وَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ: قَالَ لِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: أَلا أَسْقِيكَ فِي قَدَحٍ شَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهِ.

٥٦٣٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَمَرَ أَبَا أُسَيْدٍ السَّاعِدِيَّ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا فَقَدِمَتْ، فَنَزَلَتْ فِي أُجُمِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى جَاءَهَا، فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَإِذَا امْرَأَةٌ مُنَكِّسَةٌ رَأْسَهَا، فَلَمَّا كَلَّمَهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ: «قَدْ أَعَذْتُكِ مِنِّي». فَقَالُوا لَهَا: أَتَدْرِينَ مَنْ هَذَا؟ قَالَتْ: لا، قَالُوا: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَ لِيَخْطُبَكِ، قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا أَشْقَى مِنْ ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَئِذٍ حَتَّى جَلَسَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي

نگردد) و آن حضرت ما را منع کرد که: انگشتر طلا بپوشیم، و در نقره یا ظروف نقره ننوشیم و مَیاثر (روی زینی ابریشمی) به کار نگیریم و قَسِیّ (نوعی پارچهٔ ابریشمی) و پوشیدن حریر و دیبا و اِستَبرَق (پارچه‌های ابریشمی) را منع کرده است.

باب ـ ۲۹: نوشیدن در قَدَح (کاسه)

٥٦٣٦ ـ از عُمَیر مَوْلَی اُم‌الفضل روایت است کـه اُم‌الفضل گفت: مردم دربارهٔ روزه داشتن پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عرفه شک داشتند. اُم‌الفضل به آن حضرت کاسه‌ای شیر فرستاد، و وی آن را نوشید.

باب ـ ۳۰: نوشیدن از قَدَح و ظروف پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

و ابوبُرده گفت: عبدالله بن سلام به من گفت: آیا تو را از قَدَحی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن نوشیده است، ننوشانم.

٥٦٣٧ ـ از ابوغَسّان، ابوحازم روایت است که سَهل بن سعد(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از یکی از زنان عرب یاد شد. آن حضرت به ابواُسَید ساعدی امر کرد که کسی را به دنبال وی فرستد. وی فرستاد.

آن زن آمد و در قلعهٔ بنی ساعده فرود آمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد تا آنکه نزد وی رسید و بر وی درآمد، و دید زنی است که سر خود را فرو افکنده است. چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با وی سخن گفت، وی گفت: از

سَاعِدَةَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « اسْقِنَا يَا سَهْلُ » . فَخَرَجْتُ لَهُمْ بِهَذَا الْقَدَحِ فَأَسْقَيْتُهُمْ فِيهِ ، فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ .

قال : ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ فَوَهَبَهُ لَهُ . [راجع : ٥٢٥٦ ، أخرجه مسلم: ٢٠٠٧] .

تو به خدا پناه می‌جویم. آن حضرت گفت: «همانا تو را از خود پناه می‌دهم.» (از نکاح با تو منصرف شدم.)

دیگران به آن زن گفتند: آیا می‌دانی که این مرد کیست؟ گفت: نی. گفتند: وی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) است که به خواستگاری تو آمده است. گفت: من بس بدبختم که این فرصت را ازدست دادم.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آن روز راهی (مدینه) شد تا آنکه او و یاران او در سَقیفَهٔ بنی‌ساعده نشستند. سپس آن حضرت فرمود: «ای سهل! ما را آب بنوشان.»

من با همین قدح برآمدم و از آن ایشان را آب نوشاندم. سَهل همان قدح را برای ما بیرون آورد و از آن آب نوشیدیم. سهل گفت: سپس عمر بن عبدالعزیز (خلیفهٔ اموی) از وی خواست آن قدح را به وی ببخشد و وی آن را به او بخشید.

٥٦٣٨ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ قال : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ الأَحْوَلِ قال : رَأَيْتُ قَدَحَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَدِ انْصَدَعَ فَسَلْسَلَهُ بِفِضَّةٍ ، قال : وَهُوَ قَدَحٌ جَيِّدٌ عَرِيضٌ مِنْ نُضَارٍ ، قال : قال أَنَسٌ : لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا . [راجع: ٣١٠٩] .

قال : وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : إِنَّهُ كَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ : لا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَتَرَكَهُ .

٥٦٣٨ - از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانَه روایت است که عاصِم اَحْوَل گفت: قدح پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را نزد اَنَس بن مالک دیدم و آن قدح شکسته بود و آن را با نقره پیوند کرده بود. و عاصِم گفت: آن قدح، پاکیزه و فراخ بود که از چوب شمشاد ساخته شده بود. عاصم می‌گوید که انس گفت: به تحقیق که از همین قدح برای بیش از چند بار و چند بار رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را نوشانیده‌ام.

راوی گفت که: ابن سیرین گفته است: همانا در آن قدح حلقهٔ آهنین بود و انس می‌خواست که آن را با حلقه‌ای از طلا و یا نقره تعویض کند،

ولی ابوطلحه به وی گفت: چیزی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ساخته است، تغییر مده، و انس آن را به همان حال گذاشت.

٣١- باب : شُرْبِ البَرَكَةِ وَالْمَاءِ الْمُبَارَكِ

٥٦٣٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا هَذَا الْحَدِيثَ قَالَ: قَدْ رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ حَضَرَتِ الْعَصْرُ، وَلَيْسَ مَعَنَا مَاءٌ غَيْرَ فَضْلَةٍ، فَجُعِلَ فِي إِنَاءٍ فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِهِ، فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهِ وَفَرَّجَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ قَالَ: «حَيَّ عَلَى أَهْلِ الْوُضُوءِ، الْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَتَفَجَّرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ النَّاسُ وَشَرِبُوا، فَجَعَلْتُ لَا آلُوا مَا جَعَلْتُ فِي بَطْنِي مِنْهُ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ بَرَكَةٌ. قُلْتُ لِجَابِرٍ: كَمْ كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: أَلْفًا وَأَرْبَعَمِائَةٍ.

تَابَعَهُ عَمْرٌو، عَنْ جَابِرٍ.

وَقَالَ حُصَيْنٌ وَعَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ: خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً.

وَتَابَعَهُ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ جَابِرٍ. [راجع: ٣٥٧٦، أخرجه مسلم: ١٨٥٦، مختصراً باختلاف].

باب ـ ٣١: نوشیدن برکت و آب مبارک.

٥٦٣٩ ـ از أَعْمَش، از سالِم بن ابی‌الجَعْد روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) این حدیث را گفت: همانا من با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم که وقت (نماز) عصر فرا رسید و ما با خود آب نداشتیم به‌جز باقی‌ماندهٔ آب وضوی آن حضرت، آن آب در ظرفی افکنده شد و نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد. آن حضرت دست خود را در آن درآورد و انگشتان خود را بگشاد، و سپس فرمود: «بیایید ای وضوگیرندگان که برکت خداوند است.» همانا دیدم که آب از میان انگشتان‌شان روان گردید، مردم از آن وضو گرفتند و نوشیدند، من از آن اندکی در شکم خود درنیاوردم (بسیار نوشیدم) زیرا می‌دانستم که آن برکت است.

(سالم می‌گوید) به جابر گفتم: شما در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: هزاروچهارصد نفر.

حُصَین و عَمرو بن مُرَّه، از سالِم، از جابر چنین روایت کرده‌اند، هزار و پانصد نفر.

متابعت کرده است (سالم را) سعید بن مُسَیَّب از جابر.

٧٥- كِتَابُ الْمَرْضَى

۷۵ ـ کتاب بیماران

١- بابٌ: مَا جَاءَ فِي كَفَّارَةِ الْمَرَضِ

باب ـ ۱: آنچه دربارهٔ کفّارهٔ مرض آمده.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ١٢٣].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می‌بیند.» (النساء، ۱۲۳)

٥٦٤٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا». [أخرجه مسلم: ٢٥٧٢].

٥٦٤٠ ـ از زُهری، از عروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ مصیبتی نیست که به مسلمان برسد مگر آنکه خداوند به وسیلهٔ آن گناهانی از او را بپوشاند تا آنکه خاری که در بدن او می‌خلد.»

٥٦٤١، ٥٦٤٢- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ وَلا أَذًى وَلا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». [أخرجه مسلم: ٢٥٧٣].

٥٦٤١، ٥٦٤٢ ـ از عطأ بن یَسار، از ابو سعید خُدری و ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان را نمی‌رسد رنج و بیماری، و نه غم و اندوهی و نه آزار و غصه‌ای حتی خاری که در بدن او می‌خلد، مگر آنکه خداوند به وسیلهٔ آن خطاهای وی را می‌پوشاند.»

٥٦٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، تُفَيِّئُهَا الرِّيحُ مَرَّةً، وَتَعْدِلُهَا مَرَّةً، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ كَالأَرْزَةِ، لا تَزَالُ

٥٦٤٣ ـ از سُفیان، از سعد، از عبدالله بن کعب، از پدرش روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مثال شاخهٔ تر نورسته‌ای است که آن را باد باری کج می‌کند و

حَتَّى يَكُونَ انْجِعَافُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً» .

وَقَالَ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنِي سَعْدٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ كَعْبٍ ، عَنْ أَبِيهِ كَعْبٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم: ٢٨١٠] .

باری راست می‌کند، و مثال منافق مانند درخت صنوبر و شمشاد است که راست ایستاده است تا آنکه یکبارگی ریشه‌کن شود.»

و زَکریّا گفت: از سعد، از ابن کَعب از پدرش کعب، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

٥٦٤٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ هِلاَلِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ بَنِي عَامِرِ ابْنِ لُؤَيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا ، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ تَكَفَّأُ بِالْبَلاَءِ ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ» . [انظر: ٧٤٦٦] .

٥٦٤٤ ـ از عطأ بن یَسار روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مانند شاخهٔ تر نورسته‌ای است که به هر سوی آن باد بود آن را می‌خماند و چون باد بایستد راست می‌گردد (در برابر مصایب صبور و شکیباست) و مثال فاجر چون درخت صنوبر است که راست ایستاده است تا آنکه هر گاه خدا بخواهد آن را فرو می‌شکند.»

٥٦٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ يَسَارٍ أَبَا الْحُبَابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ» .

٥٦٤٥ ـ از سعید بن یَسار ابوالحُباب روایت است که از ابوهریره شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که خدا به وی نیکویی می‌خواهد به مصیبت گرفتار می‌شود.»

٢- بَاب: شِدَّةِ الْمَرَضِ

باب ـ ٢: سختی بیماری.

٥٦٤٦- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ (ح) .

حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [أخرجه مسلم: ٢٥٧٠] .

٥٦٤٦ ـ از اَعمَش، از ابووائل، از مَسروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: «هیچ یکی را ندیده‌ام که درد (بیماری) وی سختتر از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده باشد.»

٥٦٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ، وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلا حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». [انظر: ٥٦٤٨، ٥٦٦٠، ٥٦٦١، ٥٦٦٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

٥٦٤٧ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام بیماری وی رفتم. آن حضرت تب داشت و تب وی بس شدید بود و گفتم: تب تو بس شدید است و گفتم: این به آن سبب است که تو را دو پاداش خواهد بود؟ فرمود: «آری، مسلمانی نیست که به وی درد و آزاری برسد مگر آنکه خداوند خطاهای او را فرو ریزد چنانکه برگ درخت فرو می‌ریزد.»

٣- باب: أَشَدُّ النَّاسِ بَلاءً الأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ

باب ـ ۳: سخت‌ترین مردم در آزمون رنج و زحمت پیامبران هستند. سپس اول (در منزلت) پس اول.

٥٦٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا؟ قَالَ: «أَجَلْ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلانِ مِنْكُمْ». قُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، ذَلِكَ كَذَلِكَ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، شَوْكَةٌ فَمَا فَوْقَهَا، إِلا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

٥٦٤٨ ـ از ابوحمزه، از اَعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله گفت: بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم و آن حضرت تب داشت گفتم: یا رسول‌الله! همانا تب تو، تب بسیار شدیدی است. فرمود: «آری همانا، تب دارم مانند اینکه دو نفر از شما تب داشته باشد.»
گفتم: این به آن سبب است که تو را دو پاداش است؟ گفت: «آری، این همچنان است، مسلمانی نیست که او را رنجی برسد، خاری بخلد، مگر آنکه خداوند گناهان او را بپوشاند، چنانکه درخت برگش را می‌ریزاند.»

٤- باب: وُجُوبِ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ

باب ـ ۴: واجب بودن عیادت مریض.

٥٦٤٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مَنْصُور، عَنْ أَبِي وَائِل، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَطْعِمُوا الْجَائِعَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ، وَفُكُّوا الْعَانِيَ». [راجع: ٣٠٤٦]

٥٦٤٩ ـ از منصـور، از ابی‌وائل، از ابوموسی اشـعری، روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «گرسـنه را طعام دهید، و مریض را عیادت کنید و اسیر را رها کنید.»

٥٦٥٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: نَهَانَا عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ، وَلُبْسِ الْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَعَنِ الْقَسِّيِّ، وَالْمِيثَرَةِ. وَأَمَرَنَا أَنْ نَتْبَعَ الْجَنَائِزَ، وَنَعُودَ الْمَرِيضَ، وَنُفْشِيَ السَّلاَمَ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦، بزيادة]

٥٦٥٠ ـ از أشْعَث بن سُلَیم، از معاویة بن سُوَید بن مُقرِّن که بَرأ بن عازِب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امـر کرد واز هفـت چیز منع فرمـود: ما را از انگشـتر طلا و حریر و دیباج و اتبرق و قسـی و مِیْثره منـع کرد، و به همراهی کردن جنازه و عیادت کردن مریض و سـلام دادن به همه‌گان امر کرد.

٥- باب: عِيَادَةِ الْمُغْمَى عَلَيْهِ

باب ـ ۵: عیادت از کسی که بیهوش شده است.

٥٦٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَرِضْتُ مَرَضًا، فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، وَأَبُو بَكْرٍ، وَهُمَا مَاشِيَانِ، فَوَجَدَانِي أُغْمِيَ عَلَيَّ، فَتَوَضَّأَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ، فَأَفَقْتُ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي، كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي؟ فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ، حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦]

٥٦٥١ ـ از سُـفیان، از ابن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبـدالله (رضی‌الله عنها) گفت: من سخت بیمار شدم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و از من عیادت کرد و آن حضرت و ابوبکر پیاده آمده بودند و مرا در حالتی یافتند که بیهوش شـده بودم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وضو کرد و باقی‌ماندهٔ آب وضو را بر من ریخت، به هوش آمدم، ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دیدم. گفتم: یا رسول‌الله! با مال خود چگونه عمل کنم؟ چگونه دربارهٔ مال خود حکم کنم؟ آن حضرت در پاسخ من چیزی نگفت تا آنکه آیهٔ میراث نازل گردید.

٦- باب: فَضْلِ مَنْ يُصْرَعُ مِنَ الرِّيحِ

٥٦٥٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عِمْرَانَ أَبِي بَكْرٍ قال: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ قال: قال لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلَا أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قال: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قال: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لَا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: أَنَّهُ رَأَى أُمَّ زُفَرَ تِلْكَ، امْرَأَةً طَوِيلَةً سَوْدَاءَ، عَلَى سِتْرِ الْكَعْبَةِ. [أخرجه مسلم: ٢٥٧٦].

باب ـ ۶: فضیلت کسی که دچار مرض صَرع (غَش) می‌شود.

۵۶۵۲ ـ از عطاء بن ابی‌رَباح روایت است که گفت: ابن عباس به من گفت: آیا زن بهشتی را به تو نشان ندهم؟ گفتم: آری. ابن عباس گفت: همین زن سیاه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: مرض صرع بر من عارض می‌شود (بیهوش می‌گردم) و بدن من برهنه می‌شود، برای من در پیشگاه خدا دعا کن.

آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی که صبر کنی، به بهشت می‌روی و اگر می‌خواهی به پیشگاه خدا دعا می‌کنم که به تو صحت ارزانی دارد.»

آن زن گفت: صبر می‌کنم و سپس گفت: من برهنه می‌شوم، پس خداوند را دعا کن که مرا برهنه نگرداند. آن حضرت برای وی دعا کرد.

از محمد، از مَخلد، از ابن جُریج روایت است که عطاء گفت: وی همان زن را که اُمِّزُفَر نامیده می‌شد و زنی دراز و سیاه بود به نزدیکی پردهٔ کعبه دیده است.

٧- باب: فَضْلِ مَنْ ذَهَبَ بَصَرُهُ

٥٦٥٣- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ.

باب ـ ۷: فضیلت کسی که بینایی خود را ازدست داده است.

۵۶۵۳ ـ از ابن‌الهاد، از عَمرو مَوْلَی المُطلّب روایت است که انس بن مالک(رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «خداوند فرموده است: آنگاه که بنده‌ام را از دو چیز عزیز وی محروم می‌کنم و او صبر کند، در عوض آن دو چیز، بهشت را به

تَابَعَهُ أَشْعَثُ بْنُ جَابِرٍ ، وَأَبُو ظِلَالِ بْنُ هِلَالٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وی ارزانی می‌کنم.»
مراد (از آن دو چیز عزیز) دو چشم وی است.

متابعت کرده است (مولی المُطلّب را) اَشعَث بن جابر و ابوظَلال بن هِلال، از انس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) .

٨- باب: عِيَادَةِ النِّسَاءِ الرِّجَالَ

وَعَادَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ ، مِنَ الأَنْصَارِ .

٥٦٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، قَالَتْ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا ، قُلْتُ : يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ ، وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ ، قَالَتْ : وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ :

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ ... وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أَقْلَعَتْ عَنْهُ يَقُولُ :

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً ... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ ... وَهَلْ تَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَالَتْ : عَائِشَةُ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ ، اللَّهُمَّ وَصَحِّحْهَا ، وَبَارِكْ لَنَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا ، وَانْقُلْ حُمَّاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ » . [راجع: ١٨٨٩ ، أخرجه مسلم: ١٣٧٦ ، مختصراً] .

باب ـ ٨: عیادت کردن زنان، از مردان.

و اُم درداء، مردی از اهل مسجد را که از انصار بود عیادت کرد.

٥٦٥٤ ـ از مالک، از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به مدینه آمد، ابوبکر و بلال(رضی‌الله عنه) دچار عارضهٔ تب گردیدند.
عایشه گفت: من بر ایشان درآمدم و گفتم: ای پدر چه‌طور هستی و ای بلال تو چه‌طور هستی؟ و ابوبکر را چون تب می‌گرفت این شعر را می‌خواند: کل امری...

هر مردی را در خانه‌اش صبح به‌خیر گفته می‌شود
و مرگ از بند کفشش به وی نزدیکتر است
و آنگاه که بلال را تب رها می‌کرد این شعر را می‌گفت: ألا لیت شعری ...
کاش می‌دانستم آیا شبی را در آن وادی که گیاهان اِذخِر و جلیل مرا در میان می‌گرفتند و
آیا روزی فرا خواهد رسید که در بازار مَجَنّه گذر کنم

و کوههای شامه و طفیل بر من ظاهر گردد.

عایشه گفت: سپس نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را (از حالت آنان) آگاه ساختم. فرمود: «پروردگارا، مدینه را محبوبمان گردان همچون محبتی که به مکه داشتیم یا بیشتر از آن، بارالها، و (هوای) آن را بر ما سازگار کن و در (وزن‌ها) (مُد و صاع) آن برای ما برکت ارزانی کن و تب آن را بردار و به جَحْفه ببرد.»

٩- بَاب: عِيَادَةِ الصِّبْيَانِ

٥٦٥٥- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَاصِمٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ ابْنَةً لِلنَّبِيِّ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِ، وَهُوَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَسَعْدٌ وَأُبَيٌّ، نَحْسَبُ: أَنَّ ابْنَتِي قَدْ حُضِرَتْ فَاشْهَدْنَا، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَمَا أَعْطَى، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مُسَمًّى، فَلْتَحْتَسِبْ وَلْتَصْبِرْ». فَأَرْسَلَتْ تُقْسِمُ عَلَيْهِ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْنَا، فَرُفِعَ الصَّبِيُّ فِي حَجْرِ النَّبِيِّ ﷺ وَنَفْسُهُ تَقَعْقَعُ، فَفَاضَتْ عَيْنَا النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ وَضَعَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا الرُّحَمَاءَ».

[راجع: ١٢٨٤، أخرجه مسلم: ٩٢٣، بذكر «معاذ» بدل «أبي»].

باب ـ ۹: عیادت از کودکان.

٥٦٥٥ ـ از شُعبه، از عاصِم، از ابوعثمان روایت است که اُسامه بن زید (رضی‌الله عنه) گفت: دختر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کسی را نزد آن حضرت فرستاد در حالی که من و سَعد و اُبَی با آن حضرت بودیم، گمان می‌کنیم که گفته بود: همانا دخترک من در حال مرگ است، پس بیا و ما را دریاب.

آن حضرت به او سلام فرستاد و گفت: «همانا از جانب خداست آنچه را می‌گیرد و آنچه را می‌دهد و هر چیز به نزد وی مدتی معیّن دارد پاداش آن را از خدا بخواه و صبر کن.»

سپس دختر آن حضرت کسی را فرستاد و آن حضرت را سوگند داد که (نزد او برود) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و ما نیز برخاستیم و رفتیم، آن کودک در کنار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد در حالی که نفسش بند می‌شد و به سختی نفس می‌کشید.

از چشـمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اشک جاری شـد. سـعد به آن حضـرت گفت: این (اشـک ریختن) چیسـت یـا رسـول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «این رحمتی است که خدا در دلهای آن بندگانی که می‌خواسته نهاده است و خدا بر کسانی از بندگان خود رحم نمی‌کند به جز آنانی که رحم‌کننده‌اند.»

١٠- باب: عِيَادَةِ الأَعْرَابِ

٥٦٥٦- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ، طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». [راجع: ٣٦١٦].

باب ـ ۱۰: عیادت از بادیه‌نشین.

٥٦٥٦ ـ از خالِد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهمـا) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بر مردی بادیه‌نشـین درآمد تا از وی عیادت کند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چـون به عیادت مریض می‌رفت و به او گفت: «باکی نیسـت، پاکی (گناهان) اسـت اگر خدا بخواهد.» بادیه‌نشـین گفت: تو گفتی که پاکی (کفارهٔ گناهان) اسـت؟ هرگز، بلکه تبی است که می‌جوشـد در بدن پیرمـردی که (هلاکش می‌کند) گورستان را به وی می‌نماید.
آن حضرت فرمود: «آری، پس چنین است.»

١١- باب: عِيَادَةِ الْمُشْرِكِ

٥٦٥٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ غُلَامًا لِيَهُودَ، كَانَ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ﷺ، فَمَرِضَ فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «أَسْلِمْ». فَأَسْلَمَ. [راجع: ١٣٥٦].

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ: لَمَّا حُضِرَ أَبُو طَالِبٍ جَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ.

باب ـ ۱۱: عیادت از مشرک.

٥٦٥٧ ـ از حَمّاد بن زید، از ثابت روایت است که انس گفت: پسـری یهودی بود که به پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) خدمـت می‌کرد، وی مریض شـد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به عیادت وی رفت، و به او گفت: «اسـلام بیاور» و او مسلمان شد.
و سعید بن مسـیّب گفته است که پدرم گفت:

آنگاه که ابوطالب (عموی آن حضرت) در حال مرگ بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی آمد.

١٢- باب: إِذَا عَادَ مَرِيضًا، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَصَلَّى بِهِمْ جَمَاعَةً.

باب ـ ۱۲: اگر مریضی را عیادت کنند و وقت نماز فرا رسد و آن مریض به عیادت‌کنندگان نماز جماعت بگزارد.

٥٦٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهِ نَاسٌ يَعُودُونَهُ فِي مَرَضِهِ، فَصَلَّى بِهِمْ جَالِسًا، فَجَعَلُوا يُصَلُّونَ قِيَامًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ: «اجْلِسُوا». فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ لَيُؤْتَمُّ بِهِ، فَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِنْ صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا».
[راجع: ٦٨٨، أخرجه مسلم: ٤١٢]

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ الْحُمَيْدِيُّ: هَذَا الْحَدِيثُ مَنْسُوخٌ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آخِرَ مَا صَلَّى صَلَّى قَاعِدًا وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامٌ.

۵۶۵۸ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردم نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به هنگام بیماری وی آمدند تا از آن حضرت عیادت کنند. آن حضرت به حالت نشسته به ایشان نماز گزارد و آنها به حال ایستاده در نماز بودند به ایشان اشاره کرد که «بنشینند.»
آنگاه که آن حضرت از نماز فارغ شد و فرمود: «اما برای آن است که از وی تبعیت شود، پس اگر رکوع می‌کند، رکوع کنید و اگر (از رکوع و سجود) بلند می‌شود شما نیز بلند شوید و اگر نشسته نماز می‌گزارد، نشسته نماز بگزارید.»
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: حُمَیدی گفت: این حدیث منسوخ است، زیرا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در نماز آخرین (که در بیماری‌ای که به مرگ وی انجامید به جماعت)، نشسته نماز گزارد و مردم پشت سر وی ایستاده بودند.

١٣- باب: وَضْعِ الْيَدِ عَلَى الْمَرِيضِ

باب ـ ۱۳: گذاشتن دست بر مریض

٥٦٥٩- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا الْجُعَيْدُ، عَنْ

۵۶۵۹ ـ از جُعَید، از عایشه بنت سعد روایت

عَائِشَةَ بِنْتِ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَاهَا قَالَ: تَشَكَّيْتُ بِمَكَّةَ شَكْوًا شَدِيدًا، فَجَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتْرُكُ مَالاً، وَإِنِّي لَمْ أَتْرُكْ إِلا ابْنَةً وَاحِدَةً، فَأُوصِي بِثُلُثَيْ مَالِي وَأَتْرُكُ الثُّلُثَ؟ فَقَالَ: «لا». قُلْتُ: فَأُوصِي بِالنِّصْفِ وَأَتْرُكُ النِّصْفَ؟ قَالَ: «لا». قُلْتُ: فَأُوصِي بِالثُّلُثِ وَأَتْرُكُ لَهَا الثُّلُثَيْنِ؟ قَالَ: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ». ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِي وَبَطْنِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا، وَأَتْمِمْ لَهُ هِجْرَتَهُ». فَمَا زِلْتُ أَجِدُ بَرْدَهُ عَلَى كَبِدِي - فِيمَا يُخَالُ إِلَيَّ - حَتَّى السَّاعَةِ. [راجع: ٥٦، وانظر في المرضى، باب ٢٠، أخرجه مسلم: ١٦٢٨].

است که پدرش گفت: من در مکه مریض شدم و مریضی من شدید بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عیادت من آمد. گفتم: ای پیامبر خدا، همانا من مالی به میراث می‌گذارم و به‌جز یک دختر ندارم. آیا دو سوم مال خود را (برای صدقه) وصیت کنم و یک سوم آن را بگذارم؟ آن حضرت فرمود: «نی» سعد گفت: آیا نیمهٔ مال خود را وصیت کنم و نیمهٔ دیگر را بگذارم؟ فرمود: «نی.» سعد گفت: آیا یک سوم آن را وصیت کنم و دو سوم آن را باقی بگذارم؟ فرمود: «یک سوم، و یک سوم هم زیاد است.» سپس آن حضرت دست خود را بر پیشانی خود نهاد و بعد دست خود را بر روی و شکم من کشید و سپس گفت: «بارالها، سعد را شفا بخش و هجرتش را کامل کن.»[1]

سعد می‌گوید: پیوسته بر جگر خود سردی احساس می‌کنم و تا همین ساعت (که سالها گذشته) همان احساس را می‌پندارم.

٥٦٦٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، فَمَسِسْتُهُ بِيَدِي فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلْ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلانِ مِنْكُمْ». فَقُلْتُ: ذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَجَلْ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، مَرَضٌ فَمَا سِوَاهُ، إِلا حَطَّ اللَّهُ لَهُ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

٥٦٦٠ ـ از جریر، از اعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوید روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم و او تب داشت و تب وی شدید بود. آن حضرت را با دست خود لمس کردم و گفتم: یا رسول‌الله، همانا تو تب داری و تب تو شدید است.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آری، من تب می‌کنم به اندازه‌ای که دو مرد از شما

۱- یعنی، او را واپس به مدینه بازگردان تا در آنجا که هجرت کرده بود بمیرد.

تب می‌کنند.» گفتم: از همین سبب است که تو دو چند پاداش می‌گیری؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «آری.» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «هیچ مسلمانی نیست که او را آزاری برسد، مریضی و سایر آن، مگر آنکه خداوند از گناهان وی می‌ریزاند چنانکه درخت برگ خود را می‌ریزاند.»

١٤- باب:

٥٦٦١- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ فَمَسِسْتُهُ، وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَذَلِكَ أَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قال: «أَجَلْ، وَمَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، إِلا حَاتَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». [راجع: ٥٦٤٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧١].

باب ـ ۱۴:

٥٦٦١ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سُوید روایت است که عبدالله گفت: به هنگام بیماری پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی رفتم و آن حضرت را لمس کردم. وی تب داشت و تب وی شدید بود. گفتم: همانا تب تو شدید است و به همین سبب تو را دو چند پاداش است.

فرمود: «آری، مسلمانی نیست که او را آزاری برسد مگر آنکه خداوند گناهانش را بریزاند چنانکه برگ درخت می‌ریزد.»

٥٦٦٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ: كَلا، بَلْ حُمَّى تَفُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، كَيْمَا تُزِيرَهُ القُبُورَ. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». [راجع: ٣٦١٦].

٥٦٦٢ ـ از خالد، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی درآمد که از وی عیادت کند و فرمود: «باکی نیست، پاک‌کنندهٔ (گناهان) است اگر خدا بخواهد.»

آن مرد گفت: هرگز، بلکه تبی است که می‌جوشد، بر مردی کهنسال، چنانکه گورستان را به وی می‌نماید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آری، چنین است.»

١٥- باب:

عِيَادَةِ الْمَرِيضِ، رَاكِبًا وَمَاشِيًا، وَرِدْفًا عَلَى الْحِمَارِ

٥٦٦٣- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى إِكَافٍ عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، فَسَارَ حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ، وَفِي الْمَجْلِسِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، قَالَ: لَا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ وَوَقَفَ، وَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ: يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لَا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ. قَالَ ابْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ. فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى سَكَتُوا، فَرَكِبَ النَّبِيُّ ﷺ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ: «أَيْ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ» . يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ، قَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ وَاصْفَحْ، فَلَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا أَعْطَاكَ، وَلَقَدِ اجْتَمَعَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ، فَلَمَّا رَدَّ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ الَّذِي فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ. [راجع: ٢٩٨٧، أخرجه مسلم: ١٧٩٨].

باب ـ ١٥: عیادت مریض، سواره و پیاده و بر پس پشت کسی که بر خر سوار است.

٥٦٦٣ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که أُسامه بن زید گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد و بر پالان خر چادر فَدَکیَّه پوشیده شده بود و اُسامه را بر پشت سر خود بر آن خر سوار کرد تا از سعد بن عُباده عیادت کند و این قبل از جنگ بَدر بود.

آن حضرت راهی شد تا آنکه به محلی گذشت که عبدالله بن اُبَی بن سُلول (منافق مشهور) جلسه داشت و این قبل از آن بود که عبدالله (بن اُبی) اسلام بیاورد، این مجلس مرکّب بود از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود، که در آن عبدالله بن رَواحَه (از مسلمانان) شرکت کرده بود، آنگاه که گردوغبار رفتار خر، به فضای مجلس رسید، عبدالله بن اُبَی بینی خود را با چادر پوشانیده و گفت: ما را خاک‌آلود نکنید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام کرد و ایستاد و از خر فرود آمد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و بر آنان قرآن را تلاوت کرد.

عبدالله بن ابی به آن حضرت گفت: ای مرد، از آنچه تو می‌گویی چیزی بهتر نیست. اگر حق باشد، پس مزاحم مجلس ما مشو و به خانهٔ خود بازگرد و هر کس نزدت آمد بر وی قصه کن.

ابن رواحه گفت: آری، یا رسول‌الله، این (سخنان) را در مجلس ما بگوی، همانا آن را دوست می‌داریم.

مسلمانان و مشرکان و یهود به دشنام دادن

همدیگـــر پرداختند تا آنکه نزدیـــک بود که به جنـــگ برخیزند، پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) پیوســـته ایشـــان را به آرامش فرا می‌خواند.[۱] تا آنکه خاموش شـــدند. ســـپس پیامبر (صلی‌الله علیه وســـلّم) خر خود را ســـوار شد تا آنکه بر سعد بن عُبادَه درآمد و به وی گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُباب چه گفت؟»

مـــراد آن حضرت، عبـــدالله بن اُبَی بود. ســـعد گفـــت: یا رســـول‌الله! او را عفو کـــن و از وی درگذر، همانا خداوند به تو ارزانی داشته آنچه ارزانی داشته است.

همانا مردم این شهر (مدینه) اتفاق کرده بودند کـــه او را تاجگذاری کنند و بزرگ خود گیرند، چون توســـط حقّـــی که به تو ارزانی شـــد این مســـئله رد گردید. وی از آن اندوهگین گشت و به همین ســـبب است که تو دیدی آنچه وی کرده است.

٥٦٦٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، هُوَ ابْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي، لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْلٍ وَلَا بِرْذَوْنٍ. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦ مطولاً].

٥٦٦٤ ـ از ســـفیان، از محمد بن مُنْکَدِر روایت اســـت که جابر گفـــت: پیامبر (صلـــی‌الله علیه وســـلّم) به عیادتم آمد، در حالی که نه سوار بر استری آمده بود و نه سوار بر اسپ.

١٦- بَابُ: مَا رُخِّصَ لِلْمَرِيضِ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي وَجِعٌ، أَوْ وَا رَأْسَاهْ، أَوِ اشْتَدَّ بِي الْوَجَعُ

وَقَوْلِ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [الأنبياء: ٨٣].

باب ـ ۱۶: آنچه به مریض اجازه داده شد که بگوید: من دردمندم، یا وای سر من، یا درد من شدت یافت (این کلمات بی‌صبری نیست.)

و گفتهٔ ایّوب علیه السلام: «مرا رنج رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان.»(الانبیاء:۸۳)

۱- در حدیث ۵۶۶۳، سطر شانزدهم پس از ـ فَلَم يَزَل النَّبی(صلی‌الله علیه وسلّم) ـ کلمه «یُخَفِّضُهُم» یعنی ایشان را به آرامش فرا می‌خواند، نیامده است که در سایر نسخ بخاری آمده است. ترجمهٔ آن آورده شد.

٥٦٦٥- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ وَأَيُّوبَ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رضي الله عنه: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا أُوقِدُ تَحْتَ الْقِدْرِ، فَقَالَ: «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّ رَأْسِكَ». قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَا الْحَلَّاقَ فَحَلَقَهُ، ثُمَّ أَمَرَنِي بِالْفِدَاءِ. [راجع: ١٨١٤، أخرجه مسلم: ١٢٠١]

٥٦٦٥ ـ از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی روایت است که کعب بن عُجْرَه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من که (در حالت احرام بودم) و در زیر دیگ آتش می‌افروختم گذشت و فرمود: «آیا شپشهای سر تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. وی سلمانی را فراخواند و سر مرا تراشید، سپس به من امر که که فدیه بدهم.

٥٦٦٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى أَبُو زَكَرِيَّا: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ ابْنُ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: وَا رَأْسَاهْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَغْفِرَ لَكِ وَأَدْعُوَ لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ، لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «بَلْ أَنَا وَا رَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ، أَوْ أَرَدْتُ، أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ وَأَعْهَدَ: أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». [انظر: ٧٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٣٨٧، مختصراً]

٥٦٦٦ ـ از یَحْیَی بن سَعید، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه گفت: گفتم: وای سرم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر این (به مرگ تو) منجر شود و من زنده باشم، برایت طلب مغفرت می‌کنم و دعا می‌کنم.» سپس عایشه گفت: «واثُکْلِیَاهْ» (وای مُردم) به خدا سوگند گمان می‌کنم که تو دوست داری که من بمیرم و اگر چنین شود، تو بقیهٔ روز خود را با یکی از زنان خود به سر خواهی برد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بلکه «وای سرم» در مورد من است، قصد کردم یا اراده کردم که کسی را به سوی ابوبکر و پسرش بفرستم و او را (به جانشینی خود) بگمارم تا مبادا گویندگان (چیزی) بگویند یا آرزوکنندگان آرزوی (خلافت) داشته باشند و سپس (با خود) گفتم: خدا از (چنین چیزی) منع می‌کند و مردم آن را (یعنی مخالفت با خلافت ابوبکر را) دفع می‌کنند. یا خداوند آن را دفع می‌کند و مردم آن را منع می‌کنند.»

٥٦٦٧- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ

٥٦٦٧ ـ از ابراهیم تَیْمی، از حارث بن سُوَید روایت است که ابن مسعود گفت: بر پیامبر

سُوَيْد، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قال: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُوعَكُ، فَمَسِسْتُهُ بِيَدِي فَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قال: «أَجَلْ، كَمَا يُوعَكُ رَجُلَانِ مِنْكُمْ». قال: لَكَ أَجْرَانِ؟ قال: «نَعَمْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى، مَرَضٌ فَمَا سِوَاهُ، إِلَّا حَطَّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا». [راجع: ٥٦٤٧، اخرجه مسلم: ٢٥٧١].

(صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم و آن حضرت تب داشت، با دست خود او را احساس کردم و گفتم: همانا تو تب داری و تب تو شدید است. فرمود: «آری، چنانکه دو مرد از شما تب می‌کند.»

ابن مسعود گفت: پس برای تو دو پاداش است؟ فرمود: «آری، هیچ مسلمانی نیست که او را آزار بیماری و غیر او برسد مگر آنکه خداوند گناهش را بریزاند چنانکه درخت برگ خود را می‌ریزاند.»

٥٦٦٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ: أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قال: جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، زَمَنَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقُلْتُ: بَلَغَ بِي مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قال: «لَا». قُلْتُ: بِالشَّطْرِ؟ قال: «لَا». قُلْتُ: الثُّلُثُ؟ قال: «الثُّلُثُ كَثِيرٌ، أَنْ تَدَعَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَلَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ عَلَيْهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ». [راجع: ٥٦، اخرجه مسلم: ١٦٢٨].

٥٦٦٨ ـ از زُهری، از عامر بن سعد، از پدرش روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما آمد که نسبت به بیماری سختی که به آن دچار شده بودم از من عیادت کند و این به هنگام حَجَّةالوداع بود. گفتم: تو می‌بینی که مرا چه رسیده است و من ثروتمندم و از من به‌جز دختر من میراث نمی‌برد، آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ آن حضرت فرمود: «نی.» گفتم: نیمهٔ آن را؟ فرمود: «نی.» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «یک سوم، زیاد است، اگر تو وارثان خود را ثروتمند بگذاری، بهتر از آن است که آنان را نیازمند بگذاری که دست (گدایی) به پیش مردم دراز کنند، و تو که نفقه می‌کنی و با آن رضای خدا را می‌جویی، بر آن پاداش داده می‌شوی حتی آنچه بر دهان زن خود می‌کنی.»

١٧- باب: قَوْلِ الْمَرِيضِ: قُومُوا عَنِّي

باب ـ ۱۷: گفتن مریض: از پیش من برخیزید.

٥٦٦٩- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ

٥٦٦٩ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله روایت

مَعْمَرٍ.

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال: لَمَّا حُضِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قال النَّبِيُّ ﷺ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمُ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قال عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالِاخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُومُوا». قال: عُبَيْدُاللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنِ اخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ. [راجع: ١١٤، أخرجه مسلم: ١٦٣٧]

است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را مرگ فرا رسـید، در خانهٔ آن حضرت مردانی بودند کـه عمر بن خطّـاب در میان آنها بـود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بیایید تا به شما نامه‌ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.»

عمر گفت: همانا بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیماری شدت کرده است و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بسـنده اسـت. کسـانی که در آن خانـه بودند، اختلاف کردنـد و خصومت ورزیدند، و کسی بود که می‌گفت: پیش آورید تا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به شما بنویسد تا پس از این گمراه نشوید و از میان آنها کسی بود که آنچـه عمر گفته بود می‌گفت، چون در حضور پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) سـخنان بیهوده و بی‌نتیجه و اختلاف بالا گرفت، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برخیزید.»

عُبیدالله گفته است که ابن عباس می‌گفت: همانا مصیبت، مصیبت کلّی همان بود که میان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و میان آنچه برایشان همین نامه را می‌نوشت حایل گردید، و این از سبب اختلاف میان ایشان و سروصدای ایشان بود.

۱۸- باب: مَنْ ذَهَبَ بِالصَّبِيِّ الْمَرِيضِ لِيُدْعَى لَهُ

باب ـ ۱۸: کسی که کودک بیمار را ببرد تا برای وی دعا شود.

٥٦٧٠- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، هُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْجُعَيْدِ قال: سَمِعْتُ السَّائِبَ يَقُولُ: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ

۵۶۷۰ ـ از جُعَیـد روایت اسـت کـه گفت: از سـائب شـنیده‌ام که می‌گفت: خالـه‌ام مرا نزد رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برد و گفت:

اللَّهِ ، إنَّ ابْنَ أخْتِي وَجِعٌ ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ ، وَقُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ ، فَنَظَرْتُ إلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ . [راجع: ۱۹۰، أخرجه مسلم: ۲۳۴۵]

یا رسول‌الله! پسر خواهرم مریض است، آن حضرت دست بر سرم کشید و برایم دعای برکت کرد، سپس وضو کرد و من از باقی‌ماندۀ آب وضوی وی نوشیدم و بر پس پشت آن حضرت ایستادم و به سوی خاتم نبوّت که میان شانه‌های وی (نقش) بود نگریستم که بسان تکمۀ پردۀ عروس (یا مانند تخم پرندۀ قمری) بود.

۱۹- باب: نَهْيِ تَمَنِّي الْمَرِيضِ الْمَوْتَ

باب ـ ۱۹: منع بیمار از اینکه مرگ خود را آرزو کند.

٥٦٧١- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَتَمَنَّيَنَّ أحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أصَابَهُ ، فَإنْ كَانَ لا بُدَّ فَاعِلاً ، فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي ، وَتَوَفَّنِي إذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي» . [انظر: ٦٣٥١، ٧٢٣٣، أخرجه مسلم: ٢٦٨٠].

٥٦٧١ ـ از شُعبه، از ثابت‌البنانی، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما به سبب زیانی که به او رسیده است مرگ را آرزو نکند، و هرگاه ناچار شود پس باید بگوید: بارالها، تا آنگاه مرا زنده داشته باش که زندگی به خیر من است و آنگاه مرا بمیران که مرگ به خیر من باشد.»

٥٦٧٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إسْمَاعِيلَ بْنِ أبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أبِي حَازِمٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى خَبَّابٍ نَعُودُهُ ، وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ ، فَقَالَ: إنَّ أصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا ، وَإنَّا أصَبْنَا مَا لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إلا التُّرَابَ ، وَلَوْلا أنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ . ثُمَّ أتَيْنَاهُ مَرَّةً أخْرَى ، وَهُوَ يَبْنِي حَائِطًا لَهُ ، فَقَالَ: إنَّ الْمُسْلِمَ لَيُؤْجَرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُنْفِقُهُ ، إلا فِي شَيْءٍ يَجْعَلُهُ فِي هَذَا التُّرَابِ . [انظر: ٦٣٤٩، ٦٣٥٠، ٦٤٣٠، ٦٤٣١، ٧٢٣٤، أخرجه مسلم: ٢٦٨١، مختصراً].

٥٦٧٢ ـ از اسماعیل بن ابی‌خالد روایت است که قیس بن ابی حازم گفت: نزد خبّاب رفتیم که از وی عیادت کنیم، هفت جای بدن وی داغ شده بود. وی گفت: یاران ما که پیش از ما درگذشتند لذایذ دنیوی (از ثوابشان) نکاست و ما به ثروتی دست یافتیم که جای مصرف آن را نمی‌یابیم مگر اینکه در خاک مصرف کنیم. و هرگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع نمی‌کرد که مرگ خود را بخواهیم، من مرگ خود را می‌خواستم. (قَیْس بن ابی حازم می‌گوید) ما باری دیگر نزد خبّاب رفتیم و او برای خود

دیواری آباد می‌کرد. وی گفت: همانا مسلمان در هر چیزی که به مصرف می‌رساند ثواب حاصل می‌کند مگر آنچه را که در این خاک به مصرف می‌رساند.

٥٦٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَبُو عُبَيْدٍ مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «لا، وَلا أَنَا، إِلا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ: إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ». [راجع: ٣٩، أخرجه مسلم: ٢٨١٦].

٥٦٧٣ ـ از زُهری، از اَبوعُبَید مَوْلَی عبدالرحمن بن عَوْف روایت است کـه ابوهریره گفت: از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) شنیدم که می‌گفت: «عمل هیچ یک او را به بهشت داخل نمی‌کند.» یاران گفتند: و نه شما را یا رسول‌الله؟ فرمـود: «نی، و نه مرا، مگر آنکه خداوند مرا به فضل و رحمت خود بپوشـاند، پس میانه‌روی کنید و نزدیک (به کمـال) عمل کنید.[1] و هیچ یـک از شـما آرزوی مرگ نکند، زیـرا اگر او نیکوکار اسـت شـاید که بر عمـل نیک خود بیفزاید و اگر بدکردار اسـت شـاید که توفیق توبه یابد.»

٥٦٧٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قال: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إِلَيَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». [راجع: ٤٤٤٠، أخرجه مسلم: ٢٤٤٤]

٥٦٧٤ ـ از هِشـام، از عَبّاد بـن عبدالله بن زُبَیر روایت است که از عایشه (رضی‌الله عنها) شنیده اسـت که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالـی که به من تکیه کرده بود، شـنیدم که می‌گفت: «بارالها، مـرا بیامرز و بر من رحمت کن و مرا به رفیق (اعلی)[2] ملحق گردان.»

٢٠- باب: دُعَاءِ الْعَائِدِ لِلْمَرِيضِ

باب ـ ٢٠: دعای عیادت مریض.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ بِنْتُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهَا: «اللَّهُمَّ اشْفِ سَعْدًا». قَالَهُ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٥٦٥٩].

و عایشـه بنت سـعد از پدر خود روایت کرد:

۱- در حدیث ۵۶۷۳ کلمات ـ فَسَدِّدُوا وَ قارِبُوا ـ را تفاسیر مختلف کرده‌اند، از آن جمله کرمانی گفته که عمل درست و راست کنید و با آن قرب حق را بجویید. در ترجمهٔ انگلیسی بخاری گفته شده که: «در امور دینی میانه‌روی کنید و درخور توان خود عمل کنید.»

۲- در برخی از نسخه‌های بخاری چنین آمده است: «بِالرَّفِيقِ الأعلى» که ترجمهٔ آن آورده شد.

«بارالها، سعد را شفا ببخش.» این را پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است.

٥٦٧٥- حدثنا موسى بن إسماعيل: حدثنا أبو عوانة، عن منصور، عن إبراهيم، عن مسروق، عن عائشة رضي الله عنها: أن رسول الله ﷺ كان إذا أتى مريضاً أو أتي به، قال: «أذهب الباس، اشف وأنت الشافي، لا يغادر سقماً».

قال عمرو بن أبي قيس وإبراهيم بن طهمان، عن منصور، عن إبراهيم وأبي الضحى: إذا أتي بالمريض.

وقال جرير، عن منصور، عن أبي الضحى وحده، وقال: إذا أتى مريضاً. [انظر: ٥٧٤٣، ٥٧٤٤، ٥٧٥٠، أخرجه مسلم: ٢١٩١].

٥٦٧٥ ـ از ابراهیم، از مَسرُوق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: هرگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد بیماری می‌رفت یا بیماری نزد وی آورده می‌شد می‌فرمود: «بیماری را دور کن (ای پروردگار مردم)[1] و شفابخش و تویی شفادهنده، (نیست شفایی به‌جز شفای تو، شفایی که) هیچ مریضی را نمی‌گذارد.» عَمْرو بن ابی قَیس و ابراهیم بن طَهمان از منصور، از ابراهیم و ابوالضُّحی (چنین) روایت کرده‌اند: بیمار نزد وی آورده می‌شد. و جَریر، از مَنصور از ابی‌الضُّحَی تنها (چنین) روایت کرده: هرگاه نزد بیمار می‌رفت.

٢١- باب: وضوء العائد للمريض

باب ـ ۲۱: آب وضوی عیادت‌کننده برای بیمار.

٥٦٧٦- حدثنا محمد بن بشار: حدثنا غندر: حدثنا شعبة، عن محمد بن المنكدر قال: سمعت جابر بن عبد الله رضي الله عنهما قال: دخل علي النبي ﷺ وأنا مريض، فتوضأ فصب علي، أو قال: «صبوا عليه». فعقلت، فقلت: لا يرثني إلا كلالة، فكيف الميراث؟ فنزلت آية الفرائض. [راجع: ١٩٤، أخرجه مسلم: ١٦١٦].

٥٦٧٦ ـ از شُعبه، از محمد بن مُنْکَدِر روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و من بیمار بودم، آن حضرت وضو کرد (از آب وضوی خود) بر من ریخت یا گفت: «بر وی آب بریزید.» من بهوش آمدم و گفتم: از من میراث نمی‌گیرد به‌جز کلاله (پدر و پسر ندارم) میراث من چگونه می‌شود؟ پس آیهٔ فرایض (میراث) نازل شد.

۱- حدیث ۵۶۷۵، سطر چهارم افتادگی کلمات به نظر می‌رسد. متن کامل آن چنین است: «أذهِبِ البَاسَ رَبَّ النّاسِ اَشفِ وَ أنتَ الشّافِی، لا شِفَاءَ اِلّا شِفاؤکَ شِفاءً لا یُغادِرُ سَقَماً.» که ترجمهٔ آن آورده شد.

۲۲- باب: مَنْ دَعَا بِرَفْعِ الْوَبَاءِ وَالْحُمَّى

۵۶۷۷- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ، قَالَتْ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ؟ وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ؟ قَالَتْ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ فَيَقُولُ:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ
وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ تَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قال: قالت عَائِشَةُ: فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَصَحِّحْهَا، وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْجُحْفَةِ». [راجع: ۱۸۸۹، أخرجه مسلم: ۱۳۷۶].

باب ـ ۲۲: کسی که برای دور کردن مَرَض وَبا و تب دعا کرد.

۵۶۷۷ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از مکه به مدینه) آمد ابوبکر و بلال تب کردند. عایشه گفت: من بر آنها درآمدم و گفتم: ای پدر چه‌طور هستی؟ و تو ای بلال چه‌طور هستی؟ و ابوبکر چون تب می‌داشت می‌گفت: (شعر)

هر مردی را در خانه‌اش صبح به‌خیر گفته می‌شود
و مرگ از بند کفش به وی نزدیکتر است

و آنگاه که بلال را تب رها می‌کرد، آواز خود را بلند می‌کرد و می‌گفت: کاش می‌دانستم تا شبی را بگذرانم.

در آن وادی که گیاهان اِذْخِر و جلیل مرا در میان می‌گرفتند
و روزی فرا رسد که در بازار مَجَنّه بگذرم
و کوههای شامه و طَفِیل بر من ظاهر گردند.

عایشه گفت: من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را (از حالت آنان) خبر دادم. آن حضرت گفت: «بارالها، مدینه را بر ما محبوب گردان مانند محبّتی که به مکه داشتیم یا بیش از آن، و (هوای) آن را بر ما سازگار کن و در (اوزان) صَاع و مُد آن به ما برکت بده و تب آن را بردار و به جُحْفَه ببر.»

٧٦- كِتَابُ الطِّبِّ

۷۶ ـ کتاب طب

١- باب: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً

٥٦٧٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً».

باب ـ ۱: خداوند هر بیماری‌ای را که فرود می‌آورد درمان آن را نیز فرود می‌آورد.

۵۶۷۸ ـ از عطـاء بـن ابـی رَبـاح، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «خداوند بیمـاری‌ای را فرود نمـی‌آورد مگر آنکه درمـان آن را فرود می‌آورد.»

٢- باب: هَلْ يُدَاوِي الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ أَوِ الْمَرْأَةُ الرَّجُلَ

٥٦٧٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ، عَنْ رُبَيِّعَ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ قَالَتْ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: نَسْقِي الْقَوْمَ وَنَخْدُمُهُمْ، وَنَرُدُّ الْقَتْلَى وَالْجَرْحَى إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ٢٨٨٢].

باب ـ ۲: آیا مرد، زن را درمان کند و زن مرد را

۵۶۷۹ ـ از خالـد بن ذَکوان روایت اسـت که رُبَیـع دختر مُعَوِّذ بن عَضرأ گفـت: ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) جهـاد می‌کردیم، مردم را آب می‌نوشـانیدیم و خدمـت می‌کردیم و کشته‌ها و زخمیها را به مدینه می‌آوردیم.

٣- باب: الشِّفَاءُ فِي ثَلاَثٍ

٥٦٨٠- حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاعٍ: حَدَّثَنَا سَالِمٌ الأَفْطَسُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاَثَةٍ: شَرْبَةِ عَسَلٍ، وَشَرْطَةِ مِحْجَمٍ، وَكَيَّةِ نَارٍ، وَأَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ». رَفَعَ الْحَدِيثَ.

باب ـ ۳: شفا در سه چیز است.

۵۶۸۰ ـ از سـعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس (رضی‌الله عنه) گفت: «شـفا در سه چیز اسـت: خوردن عسل و نیشتر حجامتگر (خون کشـیدن) و داغ کردن با آتـش و من اُمّتم را از داغ کردن منع می‌کنم.»

وَرَوَاهُ القُمِّيُّ ، عَنْ لَيْث ، عَنْ مُجَاهِد ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : فِي العَسَلِ وَالحَجْمِ . [انظر: ٥٦٨١].

ایـن حدیث را ابـن عباس رفع کـرده (به آن حضـرت رسـانیده اسـت) قُمّـی، از لَیث، از مجاهد، از ابـن عباس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است: عسل و حجامت را (نه داغ کردن را).

٥٦٨١ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا سُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ أَبُو الحَارِث : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ شُجَاعٍ ، عَنْ سَالِمٍ الأَفْطَسِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ : فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الكَيِّ » . [راجع: ٥٦٨٠].

٥٦٨١ ـ از سَعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «شفا در سـه چیز است: در نیشتر حجامتگر یا خوردن عسل، یا داغ کردن به آتش، و من امت خود را از داغ کردن منع می‌کنم.»

٤ - بابُ: الدَّوَاءِ بِالعَسَلِ

باب ـ ۴: درمان با عسل.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ . [النحل: ٦٩].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در آن برای شفاست.» (النحل، ٦٩)

٥٦٨٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : أَخْبَرَنِي هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الحَلْوَاءُ وَالعَسَلُ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً].

٥٦٨٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : أَخْبَرَنِي هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْجِبُهُ الحَلْوَاءُ وَالعَسَلُ . [راجع: ٤٩١٢، أخرجه مسلم: ١٤٧٤، مطولاً].

٥٦٨٢ ـ از هِشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیـه وسـلّم) شـیرینی و عسـل را خـوش می‌داشت.

٥٦٨٣ ـ از عاصـم بـن عُمر بن قَتَـاده روایت اسـت که گفت: از جابر بـن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «اگر باشد در چیزی از داروهای شما ـ یا می‌باشد در چیزی از داروهای شـما نفعی، آن در نیشتر حجامتگر است، یا نوشیدن عسل، یا داغ کردن با آتش که با درمان موافق افتد، و من داغ کردن را دوست ندارم.»

٥٦٨٤ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي المُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي

٥٦٨٤ ـ از سـعید، از قتـاده، از ابوالمتـوکّل روایت اسـت که ابوسـعید گفت: مـردی نزد

سَعِيد: أنَّ رَجُلاً أتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَال: أخي يَشْتَكي بَطْنَهُ، فَقَال: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أتَى الثَّانِيَةَ، فَقَال: «اسْقِه عَسَلاً». ثُمَّ أتاهُ الثَّالِثَةَ فَقَال: «اسْقِه عَسَلاً». ثُمَّ أتاهُ فَقَال: قَدْ فَعَلْتُ؟ فَقَال: «صَدَقَ اللَّهُ، وكَذَبَ بَطْنُ أخِيكَ، اسْقِه عَسَلاً». فَسَقاهُ فَبَرأ. [انظر: ۵۷۱۶، أخرجه مسلم: ۲۲۱۷].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: شکم برادرم درد می‌کند. آن حضرت فرمود: «به او عسل بنوشان.» وی بار دوم آمد و (همان را گفت) فرمود: «به او عسل بنوشان.» سپس برای بار سوم آمد. آن حضرت فرمود: «به او عسل بنوشان.» سپس آن مرد فرمود: «خداوند راست گفته، و شکم برادرت دروغ گفته است، به او عسل بنوشان.» وی به برادر خود عسل نوشانید و بهبود یافت.

۵- باب: الدَّوَاءِ بِألْبَانِ الإبِلِ

۵۶۸۵- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا سَلامُ بْنُ مِسْكِينٍ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، عَنْ أنَسٍ: أنَّ نَاساً كَانَ بِهِمْ سَقَمٌ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ آوِنَا وَأطْعِمْنَا، فَلَمَّا صَحُّوا، قَالُوا: إنَّ الْمَدِينَةَ وَخِمَةٌ، فَأنْزَلَهُمُ الْحَرَّةَ فِي ذَوْدٍ لَهُ، فَقَال: «اشْرَبُوا ألْبَانَهَا». فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا ذَوْدَهُ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَقَطَعَ أيْدِيَهُمْ وَأرْجُلَهُمْ، وَسَمَرَ أعْيُنَهُمْ، فَرَأيْتُ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَكْدِمُ الأرْضَ بِلِسَانِهِ حَتَّى يَمُوتَ.

قَالَ سَلامٌ: فَبَلَغَنِي أنَّ الْحَجَّاجَ قَالَ لأنَسٍ: حَدِّثْنِي بِأشَدِّ عُقُوبَةٍ عَاقَبَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَحَدَّثَهُ بِهَذَا، فَبَلَغَ الْحَسَنَ فَقَال: وَدِدْتُ أنَّهُ لَمْ يُحَدِّثْهُ بِهَذَا. [راجع: ۲۳۳، أخرجه مسلم: ۱۶۷۱].

باب ـ ۵: درمان با شیر شتر.

۵۶۸۵ ـ از سلام بن مسکین، از ثابت روایت است که انس گفت: تنی چند که مریض بودند گفتند: یا رسول‌الله، ما را جای بده و غذا بده، چون صحت یافتند. گفتند: هوای مدینه بر ما سازگار نیست. آن حضرت آنان را با چند شتر خود به حَرّه فرستاد و گفت: «از شیر شتران بنوشید.» چون صحت یافتند، شتربان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشتند و شتران را ربودند، آن حضرت در پی ایشان فرستاد، دست و پایشان را قطع کرد و چشمهایشان را میل کشید. من یکی از ایشان را دیدم که زبان خود را به زمین می‌کشید تا آنکه مُرد.
سَلام (راوی) گفت: به من خبر رسید که حجّاج (ظالم مشهور) به انس گفته بود: از سختترین مجازاتی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کرده است به من قصه کن. وی همین را به او گفته بود. این سخن که به حسن (بصری) رسید، گفت: دوست داشتم که این سخن را به حجّاج

نمی گفت.

٦- باب: الدَّوَاءِ بِأَبْوَالِ الإِبِلِ

٥٦٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ نَاسًا اجْتَوَوْا فِي الْمَدِينَةِ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَلْحَقُوا بِرَاعِيهِ، يَعْنِي الإِبِلَ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، فَلَحِقُوا بِرَاعِيهِ، فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، حَتَّى صَلَحَتْ أَبْدَانُهُمْ، فَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَسَاقُوا الإِبِلَ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِمْ فَجِيءَ بِهِمْ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ.

قَالَ قَتَادَةُ: فَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: أَنَّ ذَلِكَ كَانَ قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ الْحُدُودُ. [راجع: ٢٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٧١].

باب ـ ۶: درمان با پیشاب شتر.

٥٦٨٦ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: کسانی بـه مدینه آمدند و دچار تغییر آب و هوا شـدند (هواگردشـی) پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به ایشان امر کرد که نزد شـتربان وی بروند و از شـیر و پیشاب شـتران (داروگونه) بنوشـند. آنها نزد شتربان آن حضرت رفتند و از شـیر و پیشـاب شتران نوشـیدند تا آنکه سـلامتی خـود را بازیافتند. سپس شتربان را کشتند و شتران را ربودند.

چون این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) رسید، به عقب ایشان فرستاد و آنها را آوردند، دسـت و پایشـان را برید و چشمانشان را میل کشید.

قَتاده گفته است: محمد بن سیرین به من گفت: این واقعه پیش از نـزول آیه حدود و قصاص بوده است.

٧- باب: الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ

٥٦٨٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: خَرَجْنَا وَمَعَنَا غَالِبُ بْنُ أَبْجَرَ فَمَرِضَ فِي الطَّرِيقِ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَعَادَهُ ابْنُ أَبِي عَتِيقٍ، فَقَالَ لَنَا: عَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْحُبَيْبَةِ السَّوْدَاءِ، فَخُذُوا مِنْهَا خَمْسًا أَوْ سَبْعًا فَاسْحَقُوهَا، ثُمَّ اقْطُرُوهَا فِي أَنْفِهِ بِقَطَرَاتِ زَيْتٍ، فِي هَذَا الْجَانِبِ وَفِي هَذَا الْجَانِبِ، فَإِنَّ عَائِشَةَ حَدَّثَتْنِي: أَنَّهَا

باب ـ ۷: سیاه‌دانه.

٥٦٨٧ ـ از منصـور روایت اسـت که خالد بن سعد گفت: ما در سـفری برآمدیم و غالِب بن اَبْجَـر با ما بود، وی در طول راه بیمار شـد، ما به مدینه رسـیدیم و او همچنان بیمار بود. ابن ابی عتیق به عیادت وی آمد و به ما گفت: شما او را با سـیاه‌دانه درمان کنید، پنج یا هفت دانه سـیاه‌دانه را بگیرید و بسایید، و با روغن یکجا

سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: الْمَوْتُ.

٥٦٨٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، إِلاَّ السَّامَ».

قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَالسَّامُ الْمَوْتُ، وَالْحَبَّةُ السَّوْدَاءُ، الشُّونِيزُ. [أخرجه مسلم: ٢٢١٥]

٨- باب: التَّلْبِينَةِ لِلْمَرِيضِ

٥٦٨٩- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِينِ لِلْمَرِيضِ وَلِلْمَحْزُونِ عَلَى الْهَالِكِ، وَكَانَتْ تَقُولُ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ التَّلْبِينَةَ تُجِمُّ فُؤَادَ الْمَرِيضِ، وَتَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». [راجع: ٥٤١٧، أخرجه مسلم: ٢٢١٦]

٥٦٩٠- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِينَةِ وَتَقُولُ: هُوَ الْبَغِيضُ النَّافِعُ. [راجع: ٥٤١٧، أخرجه مسلم: ٢٢١٦ مرفوعاً مطولاً]

٩- باب: السَّعُوطِ

٥٦٩١- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنِ ابْنِ

کنید و در سوراخهای بینی وی بچکانید. زیرا عایشه به من گفت که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌گفت: «همانا این سیاه‌دانه شفای هر مرضی است به‌جز سام.» گفتم: سام چیست؟ گفت: «مرگ.»

٥٦٨٨ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه و سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره به آنها گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرمود: «در سیاه‌دانه شفای هر مرضی به‌جز سام است.»

ابن شهاب گفت: سام به معنای مرگ است و سیاه‌دانه یعنی: اَلشُونیز.

باب ـ ٨: تَلْبِینه (شیر روغن) برای مریض.

٥٦٨٩ ـ از ابن شهاب، از عُروه، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است: وی تلبینه (شیر روغن) را برای مریض و اندوهگین نسبت به مرگ کسی، تجویز می‌کرد و می‌گفت: همانا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌فرمود: «همانا تَلبینه دل بیمار را آرام می‌سازد و بخشی از حزن و اندوه او را دور می‌کند.»

٥٦٩٠ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه روایت است که: وی تلبینه را تجویز می‌کرد و می‌گفت: تلبیه، ناخوشایندی مفید است (زیرا سوگواران می‌خورند.)

باب ـ ٩: سَعُوط (دارویی که در بینی می‌چکانند.)

٥٦٩١ ـ از ابن طاووس، از پدرش روایت

طاوس، عَنْ أبيه، عَنِ ابنِ عبَّاسٍ رَضيَ اللهُ عَنْهُما، عَنِ النَّبيِّ ﷺ: احتَجَمَ وأعطَى الحَجَّامَ أجرَهُ، واستَعَطَ. [راجع: ١٨٣٥، أخرجه مسلم: ١٢٠٢ بقطعة لم ترد في هذه الطريق، ولكنه في المساقاة: ٦٥، وفي السلام: ٧٦]

است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) حجامت شد، (از وی خون گرفته شد) و مزد حجامتگر را داد و سَعُوط در بینی بالا کشید.

١٠- باب: السَّعُوطِ بالقُسْطِ الهِنْدِيِّ والبَحْرِيِّ

وهُوَ الكُسْتُ، مِثلُ الكافُورِ والقافُورِ، مِثلُ ﴿كُشِطَتْ﴾ [التكوير: ١١]، وقُشِطَتْ: نُزِعَتْ. وقَرأ عَبْدُاللّهِ: قُشِطَتْ.

باب ـ ١٠: سَعوط (داروی بینی) با قُسط (عود) هندی و دریایی.

و (قَسط) همان کُشت است. مانند کافور و قافُور، مانند (کُشِطَت) (التکویر، ١١) و قُشِطَت؛ یعنی: برکنده شود، از آن جدا شود.

و عبدالله (ابن مسعود) آن را ـ قُشِطَت ـ خوانده است (کاف را به قاف بدل کرده‌اند.)

٥٦٩٢- حَدَّثَنا صَدَقَةُ بنُ الفَضْلِ: أخبَرَنا ابنُ عُيَيْنَةَ قال: سَمِعتُ الزُّهريَّ، عَنْ عُبَيْدِاللّهِ، عَنْ أُمِّ قَيسٍ بِنْتِ مِحصَنٍ قالَتْ: سَمِعتُ النَّبيَّ ﷺ يَقولُ: «عَلَيْكُمْ بِهذا العُودِ الهِنديِّ، فإنَّ فيهِ سَبعةَ أشْفِيَةٍ: يُسْتَعَطُ بهِ مِنَ العُذْرَةِ، ويُلَدُّ بهِ مِنْ ذاتِ الجَنْبِ». [انظر: ٥٧١٣، ٥٧١٥، ٥٧١٨، أخرجه مسلم: ٢٢١٤].

٥٦٩٢ ـ از زُهری، از عُبیدالله روایت است که اُمّقَیس بنت مِحصَن گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «با همین عود هندی درمان کنید که در آن هفت شفا است، استشمام آن بیماری گلو را درمان می‌کند و اگر در کنار دهن ریخته شود بیماری ذات‌الجنب را علاج است.»

٥٦٩٣- ودَخَلْتُ عَلَى النَّبيِّ ﷺ بابنٍ لي لَمْ يأكُلِ الطَّعامَ، فَبالَ عَلَيْهِ، فَدَعا بِماءٍ فَرَشَّ عَلَيْهِ. [راجع: ٢٢٣، أخرجه مسلم: ٢٨٧، السلام: ٨٦ و ٨٧]

٥٦٩٣ ـ اُمّقَیس می‌گوید: من با پسرک خردسال خود که غذا نمی‌خورد نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلّم) رفتم، آن کودک بر آن حضرت پیشاب کرد. آن حضرت آب طلبید و بر جای پیشاب وی پاشید.

١١- باب: أيَّ ساعةٍ يَحْتَجِمُ

واحتَجَمَ أبو موسَى ليلاً.

باب ـ ١١: در کدام وقت حجامت شود (خون از رگ گرفته شود)

و ابوموسی شبانه حجامت شد.

٥٦٩٤- حَدَّثَنا أبو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنا عَبْدُالوارِثِ: حَدَّثَنا

٥٦٩٤ ـ از ایُّوب، از عِکرمه روایت است که

أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ صَائِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵ ، أخرجه مسلم: ۱۲۰۲ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد در حالی که روزه داشت.

۱۲- باب: الْحَجْمِ فِي السَّفَرِ وَالإِحْرَامِ

باب ـ ۱۲: حجامت در سفر و در حالت اِحرام.

قَالَهُ ابْنُ بُحَيْنَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۸۳٦].

ابن بُحَیْنه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است:

٥٦٩٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ طَاوُسٍ ، وَعَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ . [راجع: ۱۸۳۵ ، أخرجه مسلم: ۱۲۰۲].

٥٦٩٥ ـ از عمرو، از طاووس و عطا روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد و در حالی که در احرام بود.

۱۳- باب: الْحِجَامَةِ مِنَ الدَّاءِ

باب ـ ۱۳: حجامت برای درمان بیماری.

٥٦٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَجْرِ الْحَجَّامِ ، فَقَالَ : احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ ، وَأَعْطَاهُ صَاعَيْنِ مِنْ طَعَامٍ ، وَكَلَّمَ مَوَالِيَهُ فَخَفَّفُوا عَنْهُ ، وَقَالَ : « إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ » . وَقَالَ : « لَا تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ الْعُذْرَةِ ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ» . [راجع : ۲۱۰۲ ، أخرجه مسلم: ۱۵۷۷ ، و أخرج أوله بمعناه في السلام: ۷۷].

٥٦٩٦ ـ از عبدالله روایت است که حُمَید طویل گفت: از انس (رضی‌الله عنه) دربارهٔ مزد حجامتگر سؤال شد، انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد، ابوطَیبَه آن حضرت را حجامت کرد و آن حضرت برای او دو صاع غلّه داد و با مالکان وی صحبت کرد که (در مقدار پولی که روزانه به ایشان می‌داد) کاهش آورند و فرمود: «بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید حجامت است و قُسط دریایی.» و فرمود: «کودکان خود را با فشردن حلقشان به سبب گلودردی زجر ندهید و قُسط را لازم گیرید.»

٥٦٩٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو وَغَيْرُهُ : أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ : أَنَّ عَاصِمَ بْنَ عُمَرَ بْنِ قَتَادَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : عَادَ الْمُقَنَّعَ ثُمَّ قَالَ : لَا أَبْرَحُ حَتَّى تَحْتَجِمَ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ

٥٦٩٧ ـ از عاصم بن عَمْرو بن قَتَاده روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: وی از مُقَنَّع عیادت کرد و سپس گفت: از نزد تو نمی‌روم تا حجامت نکنی، همانا از

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فِيهِ شِفَاءً». [راجع: ٥٦٨٣، أخرجه مسلم: ٢٢٠٥].

١٤- باب: الْحِجَامَةِ عَلَى الرَّأْسِ

٥٦٩٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ، عَنْ عَلْقَمَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ بُحَيْنَةَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ بِلَحْيِ جَمَلٍ مِنْ طَرِيقِ مَكَّةَ، وَهُوَ مُحْرِمٌ، فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. [راجع: ١٨٣٦، أخرجه مسلم: ١٢٠٣، بدون ذكر «بلحي جمل»].

٥٦٩٩- وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ فِي رَأْسِهِ. [راجع: ١٨٣٦، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

١٥- باب: الْحَجْمِ مِنَ الشَّقِيقَةِ وَالصُّدَاعِ

٥٧٠٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَأْسِهِ وَهُوَ مُحْرِمٌ، مِنْ وَجَعٍ كَانَ بِهِ، بِمَاءٍ يُقَالُ لَهُ لُحْيُ جَمَلٍ. [راجع: ١٨٣٥، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، مختصراً].

٥٧٠١- وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ فِي رَأْسِهِ، مِنْ شَقِيقَةٍ كَانَتْ بِهِ. [راجع: ١٨٣٥، أخرجه مسلم: ١٢٠٢، مختصراً].

٥٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْغَسِيلِ حَدَّثَنِي عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: ـتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَدْوِيَتِكُمْ

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «در آن شفاست.»

باب ـ ۱۴: حجامت کردن سر.

۵۶۹ ـ از عَلْقَمَه، از عبدالرحمن اَعْرَج روایت ـست که عبدالله بن بُحَینَه گفت: رسول خدا ـلی‌الله علیه وسلّم) در موضع لَحْی جَمَل در ، مکه در حالی که در اِحرام بود میانِ سرِ آن ـمرت حجامت شد.

۵٦۱ ـ از هِشام بن حَسّان، از عِکرِمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: سر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حجامت شد

باب ـ ۱۵: حجامت نسبت دردِ سر و دردِ شقیقه.

۵۷۰۰ ـ از هِشام، از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که در احرام بود بر سر خود حجامت شد و آن نظر به دردِ سری بود که داشت و در موضع آبی بود که کحل جمل نامیده می‌شد.

۵۷۰۱ ـ از هِشام، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که مُحرِم بود، بر سر خود حجامت شد. نظر به دردِ شقیقه (نیم‌سری) که داشت.

۵۷۰۲ ـ از عاصم بن عمر روایت است که جابر بن عبدالله گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «اگر در داروهای شما نفعی

هستم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» کسی دیگر برخاست و گفت: آیا من هم از ایشانم؟ فرمود: «عُکاشه بر تو پیشی گرفت.»

١٨- باب: الإثْمِد وَالكُحل منَ الرَّمَد

فِيهِ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ . [راجع: ٣١٣]

٥٧٠٦- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنا يَحْيى، عَنْ شُعْبَةَ قالَ: حَدَّثَني حُمَيْدُ بْنُ نافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْها، أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُها فَاشْتَكَتْ عَيْنَها فَذَكَرُوها لِلنَّبِيِّ ﷺ وَذَكَرُوا لَهُ الْكُحْلَ، وَأَنَّهُ يُخافُ عَلى عَيْنِها، فَقالَ: «لَقَدْ كانَتْ إِحْداكُنَّ تَمْكُثُ في بَيْتِها، في شَرِّ أَحْلاسِها، أَوْ: في أَحْلاسِها في شَرِّ بَيْتِها، فَإِذا مَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بَعْرَةً، فَلا، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً». [راجع: ٥٣٣٦، أخرجه مسلم: ١٤٨٨، باختلاف، ونفسه في الطلاق: ٦٠، ٥٩، ... مختصراً]

باب ـ ۱۸: درمان دردِ چشم با توتیای معدنی و سُرمه.

و أُمِّ عَطِیّه، آن را روایت کرده است.

۵۷۰۶ ـ از شُعبه، از حُمَید بن نافع، از زینب روایت است که اُمّ‌سَلَمه(رضی‌الله عنها) گفت: زنی که شوهرش مرده بود (در ایّام عدّت) دچار دردِ چشم شد، موضوع را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کردند، و از سرمه یاد کردند (که جواز دارد یا نه؟) زیرا از بیماری چشمان او نگران بودند.

آن حضرت فرمود: «هر یک از شما زنان (که در دوران جاهلیّت شوهرش می‌مُرد) در بدترین لباس خود یا در لباس خود در بدترین خانهٔ خود به‌سر می‌برد، چون سگی می‌گذشت و فُضله‌ای می‌فکند (عدّتش پایان می‌یافت) سپس به مدت چهار ماه و ده روز سرمه نکند.»

١٩- باب: الْجُذام

٥٧٠٧- وَقالَ عَفّانُ: حَدَّثَنا سَلِيمُ بْنُ حَيّانَ: حَدَّثَنا سَعِيدُ ابْنُ مِيناءَ قالَ: سَمِعْتُ أَبا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا عَدْوى وَلا طِيَرَةَ، وَلا هامَةَ وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَما تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ». [انظر: ٥٧١٧، ٥٧٥٧، ٥٧٧٠، ٥٧٧٣، ٥٧٧٥، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠]

باب ـ ۱۹: بیماری جُذام.

۵۷۰۷ ـ از سعید ابن مینا، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم فرمود: «نیست سرایت بیماری (به‌جز ارادهٔ خدا) و نه بدفالی در پرندگان و نه شومی بُوم و نه نحوست در ماه صفر. و از جُذام‌ چ بگریز که از شیر می‌گریزی.»

٢٠- باب: الْمَنُّ شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ

٥٧٠٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ: سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». [راجع: ٤٤٧٨، أخرجه مسلم: ٢٠٤٩].

قَالَ شُعْبَةُ: وَأَخْبَرَنِي الْحَكَمُ بْنُ عُتَيْبَةَ، عَنِ الْحَسَنِ الْعُرَنِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

قَالَ شُعْبَةُ: لَمَّا حَدَّثَنِي بِهِ الْحَكَمُ لَمْ أُنْكِرْهُ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الْمَلِكِ.

٢١- باب: اللَّدُودِ

٥٧٠٩، ٥٧١٠، ٥٧١١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى ابْنُ أَبِي عَائِشَةَ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ قَبَّلَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مَيِّتٌ. [راجع: ١٢٤١، ١٢٤٢، ٤٤٥٦].

٥٧١٢- قَالَ: وَقَالَتْ عَائِشَةُ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: أَنْ لَا تَلُدُّونِي، فَقُلْنَا: كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي». قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لَا يَبْقَى فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». [راجع: ٤٤٥٨، أخرجه مسلم: ٢٢١٣].

باب ـ ۲۰: شیر خشت شفای بیمار است.

۵۷۰۸ ـ از عبدالملک، از عَمرو بن حُرَیث، از سعید بن زید روایت است که گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «قارچ (سماروغ) چون شیر خشت است و آب آن شفای چشم است.»

شعبه گفت: حَکَم بن عُتَیبَه از حسن عُرَنی، از عَمْرو بن حُریث، از سعید بن زید از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

شعبه گفت: هرگاه حدیث حکم را به من خبر داد، حدیث عبدالملک را انکار نکرد.[1]

باب ـ ۲۰: لَدُود (دارویی که در کنارهٔ دهن می‌ریزند.)

۵۷۰۹، ۵۷۱۰، ۵۷۱۱ ـ از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس و عایشه گفته‌اند: ابوبکر(رضی‌الله عنه) (پیشانی) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را که وفات کرده بود بوسید.

۵۷۱۲ ـ عبیدالله می‌گوید: عایشه گفته است: ما (به هنگام بیماری) آن حضرت در کنارهٔ دهن وی دارو انداختیم. وی با اشاره به ما گفت: «که به دهن من دارو نیندازید.» ما گفتیم: این از ناخوشایندی مریض نسبت به دارو است، آنگاه که آن حضرت به هوش آمد گفت: «آیا شما را منع نکرده بودم که به دهنم دارو نریزید؟» گفتیم: این از ناخوشایندی مریض نظر به دارو است. فرمود: «هیچ یک در خانه باقی نماند مگر آنکه در دهنش دارو انداخته

۱- یعنی شعبه از حدیث حَکَم انکار می‌کرد زیرا او را مُدلِس می‌دانست. چون عبدالملک از حَکَم حدیث کرد، انکار شعبه بر حکم برطرف شد.

شـود و من می‌نگرم، به‌جـز عباس که در آن وقت نزد شما حاضر نبود.»

٥٧١٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه، عَنْ أُمِّ قَيْسٍ قَالَتْ: دَخَلْتُ بِابْنٍ لِي عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ، وَقَدْ أَعْلَقْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، فَقَالَ: «عَلَى مَا تَدْغَرْنَ أَوْلَادَكُنَّ بِهَذَا الْعِلَاقِ، عَلَيْكُنَّ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ: يُسْعَطُ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ».

فَسَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: بَيَّنَ لَنَا اثْنَيْنِ، وَلَمْ يُبَيِّنْ لَنَا خَمْسَةً.

قُلْتُ لِسُفْيَانَ: فَإِنَّ مَعْمَرًا يَقُولُ: أَعْلَقْتُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: لَمْ يَحْفَظْ، إِنَّمَا قَالَ: أَعْلَقْتُ عَنْهُ، حَفِظْتُهُ مِنْ فِي الزُّهْرِيِّ، وَوَصَفَ سُفْيَانُ الْغُلَامَ يُحَنَّكُ بِالإِصْبَعِ، وَأَدْخَلَ سُفْيَانُ فِي حَنَكِهِ، إِنَّمَا يَعْنِي رَفْعَ حَنَكِهِ بِإِصْبَعِهِ، وَلَمْ يَقُلْ: أَعْلِقُوا عَنْهُ شَيْئًا. [راجع: ٥٦٩٢، أخرجه مسلم: ٢٢١٤].

٥٧١٣ ـ از سُفیان، از زُهری، از عبیدالله روایت اسـت که اُم‌قَیس گفت: با پسـر کوچک خود که نسـبت درد گلو، کام او را با انگشـت بالا کرده بودم بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدم. فرمود: «چرا با چنین طرزِ معالجه، کام کـودکان خود را برمی‌داریـد، عود هندی را بر خـود لازم گیرید که در آن هفت شفاسـت که در آن زمـره اسـت: «ذات‌الجَنْب» دارو ریختن در بینی برای درد گلو، و دارو ریختن در کنارهٔ دهن برای بیماری ذات‌الجنب.»

سُـفیان می‌گوید: از زُهری شنیدم که می‌گفت: (عبیـدالله) دو بیماری را برای ما بیان کرد و از پنج بیماری دیگر نگفت.

علی ابن عبدالله می‌گوید: به سُفیان گفتم: همانا مَعْمَـر به این عبـارت روایت کـرده: «اَعْلَقْتُ عَلَيْـه» (کام او را با انگشـت بـالا کرده بودم.) سُـفیان گفت: به خاطر نمی‌آورد، همانا وی به این عبارت گفت: «اَعْلَقْتُ عَنْه» من همین را از زُهری به خاطر دارم. و سُفیان پسری را مجسّم کرد که با انگشت کام را بالا می‌کرد. و سفیان به کام خود درآورد، یعنی کام خود را با انگشـت خود بالا کرد و نگفت اَعْلِقُوا عَنْهُ شَيْئاً.

٢٢- بَابٌ:

باب ـ ۲۲:

٥٧١٤ - حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَيُونُسُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِاللَّه ابْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ:

٥٧١٤ ـ از زُهـری، از عبیدالله بـن عبدالله بن عُتبه روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آنگاه

لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي ، فَأَذِنَّ لَهُ ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاهُ فِي الأَرْضِ ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَآخَرَ . فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، قال : هَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الآخَرُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ ؟ قُلْتُ : لا ، قال : هُوَ عَلِيٌّ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهَا ، وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ : « هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ ، لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ » . قَالَتْ : فَأَجْلَسْنَاهُ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْقِرَبِ ، حَتَّى جَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا : « أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ » . قَالَتْ : وَخَرَجَ إِلَى النَّاسِ ، فَصَلَّى لَهُمْ وَخَطَبَهُمْ . [راجع: ١٩٨ ، أخرجه مسلم: ٤١٨ ، مطولاً ، وليس فيه ما زاد في آخر هذا الحديث] .

که بیماری رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سخت شـد و درد وی شـدّت یافت، از زنان خود اجازه خواسـت که در خانهٔ من پرستاری شـود، به آن حضرت اجازه دادند، وی در میان دو نفر برآمد و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. میان عباس و کسی دیگر.

(عبیدالله راوی) می‌گوید: این موضوع را به ابن عباس گفتم، وی گفـت: آیا می‌دانی مرد دیگر که عایشه از وی نام نبرده است چه کسی بوده است؟ گفتم: نِی. گفت: علی بوده است.

عایشه گفت: پس از آنکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) به خانهٔ عایشه درآمد و دردش شدّت یافت، فرمود: «از هفت مشک آب که دهانشان گشـوده نشده باشد، بر من آب بریزید تا شاید مردم را نصیحت کنم.»

آن حضرت را بر تشـتی نشـاندیم کـه متعلّق به حَفصه همسـر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود و سـپس از همین مشکها به آب ریختن بر وی آغاز کردیم تا آنکه به ما اشـاره می‌کرد که: «انجام دادید (بس است).»

عایشـه گفت: آن حضرت به سوی مردم برآمد و برایشان نماز گزارد و خطبه خواند.

٢٣- باب: الْعُذْرَةِ

باب ـ ٢٣: عُذْرَه (درد گلو)

٥٧١٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مِحْصَنٍ الأَسَدِيَّةَ ، أَسَدَ خُزَيْمَةَ ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الأُوَلِ اللاَّتِي بَايَعْنَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَهِيَ أُخْتُ عُكَّاشَةَ ، أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا قَدْ أَعْلَقَتْ عَلَيْهِ

٥٧١٥ ـ از شُـعَیب، از زُهـری، از عبیدالله بن عبدالله روایت اسـت که اُمِّ قَیس بنت مِحْصَن اسـدیه، اَسَـد خُزَیمه او را خبر داده است و او از زنان مهاجر اولیه بوده که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیعت کرده و خواهر عُکّاشه است:

مِنَ الْعُذْرَةِ ، فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ : « عَلَى مَا تَدْغَرْنَ أَوْلادَكُنَّ بِهَذَا الْعِلاقِ ، عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ » . يُرِيدُ الْكُسْتَ ، وَهُوَ الْعُودُ الْهِنْدِيُّ .

وَقالَ يُونُسُ وَإِسْحَاقُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : عَلَّقَتْ عَلَيْهِ . [راجع: ٥٦٩٢ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٤]

اُمِّ قیس با پسر خود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که به سبب گلو دردی، کام پسر خود را بالا کرده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «چرا به این شیوه کام اولاد خود را با انگشت بالا می‌کنید لازم است که شما از عود هندی استفاده کنید که به هفت مرض شفاست که از آن جمله است: ذات‌الجَنْب.»

مراد وی کُسْت است و همان است عود هندی.

یونس و اسحاق بن راشد از زُهری (عوض ـ اَعْلَقْتَ عَلَيْهِ) عَلَّقَتْ عَلَيه روایت کرده‌اند.

٢٤- باب: دَوَاءِ الْمَبْطُونِ

باب ـ ۲۴: درمان درد شکم از مرض اسهال شدید

٥٧١٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَ : إِنَّ أَخِي اسْتَطْلَقَ بَطْنُهُ ، فَقالَ : « اسْقِهِ عَسَلاً » . فَسَقَاهُ فَقالَ : إِنِّي سَقَيْتُهُ فَلَمْ يَزِدْهُ إِلاَّ اسْتِطْلاقاً ، فَقالَ : « صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ » .

تَابَعَهُ النَّضْرُ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع: ٥٦٨٤ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٧ ، بزيادة] .

۵۷۱۶ ـ از قَتاده، از ابومُتَوَکِّل روایت است که ابوسعید گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: برادرم اسهال شده است. آن حضرت فرمود: «به او عسل بده.» وی به برادر خود عسل داد. سپس (باز آمد و) گفت: به او عسل دادم، اسهالش را بیشتر ساخت. آن حضرت فرمود: «خداوند راست گفته است و شکم برادر تو دروغ گفته است.»

متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) نَضْر از شُعْبه.

٢٥- باب: لا صَفَرَ ، وَهُوَ دَاءٌ يَأْخُذُ الْبَطْنَ

باب ـ ۲۵: صَفَر (زرداب داشتن شکم) ساری نیسته و آن مرضی است که شکم را می‌گیرد.

٥٧١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ

۵۷۱۷ ـ از ابن شهاب (زُهری) از ابوسَلَمه

سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَغَيْرُهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ » . فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَا بَالُ إِبِلِي ، تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا ؟ فَقَالَ : « فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ » .

رَوَاهُ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، وَسِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ . [راجع: ۵۷۰۷، أخرجه مسلم: ۲۲۲۰]

بـن عبدالرحمـن و غیر وی روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلم) فرمود: «نیسـت مرضی سـاری (به‌جز ارادهٔ خدا) و صَفَر (به آن معنی) نیسـت و نه بوم شوم است.» بادیه‌نشینی گفت: یا رسـول‌الله، پس چه حال است شتران مرا که در ریگستان همچو آهو می‌نمایند، سپس شتری گرگین می‌آید و در میانشان وارد می‌شود و آنها را گرگین می‌گرداند.

آن حضـرت فرمود: «شـتر اول را کِی گرگین کرده است؟»

زُهری، از ابو سَلَمَه و سِنان بن ابی سنان روایت کرده است.

۲۶- بَابٌ: ذَاتُ الْجَنْبِ

باب ـ ۲۶: ذاتِ‌الجَنْب (سینه‌پهلو)

۵۷۱۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَتَّابُ بْنُ بَشِيرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ أُمَّ قَيْسٍ بِنْتَ مِحْصَنٍ ، وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُوَلِ اللَّاتِي بَايَعْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَهِيَ أُخْتُ عُكَّاشَةَ بْنِ مِحْصَنٍ ، أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا قَدْ عَلَّقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعُذْرَةِ ، فَقَالَ : « اتَّقُوا اللَّهَ ، عَلَى مَا تَدْغَرُونَ أَوْلَادَكُمْ بِهَذِهِ الْأَعْلَاقِ ، عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ ، مِنْهَا ذَاتُ الْجَنْبِ » .

يُرِيدُ الْكُسْتَ ، يَعْنِي الْقُسْطَ . قَالَ : وَهِيَ لُغَةٌ .

[راجع: ۵۶۹۲، ۲۲۱۴]

۵۷۱۸ ـ از زُهـری، از عبیـدالله بـن عبـدالله روایت اسـت اُمِّ‌قَیس بنت مِحْصَن گفته است. وی از زنـان مهاجـر اولیه بوده که با رسـول خـدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) بیعت کرده بودند و خواهر عُکّاشـة بن مِحْصَن می‌باشـد که: اُمِّ قَیس با پسـر خود که به سـبب گلودردی کام او را بـالا کرده بود، نزد رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد، آن حضرت فرمود: «از خدا بترسـید؟ چرا فرزندان خود را به این شیوه کام او را به انگشت برمی‌دارید؟ عود هندی را لازم گیریـد که بـه هفت مرض شفاسـت که از آن جمله است ذات‌الجنب.»

مراد وی کُسـت بود. یعنی قُسط که همان لغت است.

٥٧١٩ ، ٥٧٢٠ ، ٥٧٢١- حَدَّثَنَا عَارِمٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ قَالَ: قُرِئَ عَلَى أَيُّوبَ مِنْ كُتُبِ أَبِي قِلَابَةَ ، مِنْهُ مَا حَدَّثَ بِهِ ، وَمِنْهُ مَا قُرِئَ عَلَيْهِ ، وَكَانَ هَذَا فِي الْكِتَابِ ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ أَبَا طَلْحَةَ وَأَنَسَ بْنَ النَّضْرِ كَوَيَاهُ ، وَكَوَاهُ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِهِ . [انظر: ٥٧٢١]

وَقَالَ عَبَّادُ بْنُ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالْأُذُنِ . قَالَ أَنَسٌ: كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيٌّ ، وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي . [راجع: ٥٧١٩]

٥٧١٩، ٥٧٢٠، ٥٧٢١ ـ حَمّاد گفته است: از کتابهای ابوقِلابه بر ایُّوب خوانده شده است، بعضی از این نوشته‌ها آن است که ابوقلابه به آن حدیث کرده است و بعضی همان است که بر وی خوانده شده است و این کلام در کتاب ابوقِلابه بوده که اَنَس (بن مالک) گفته است: که ابوطلحه و انس بن نَضْر، او را داغ کردند و ابوطلحه با دست خود او را داغ کرده است.

عَبّاد بن منصور، از ایّوب، از ابی‌قِلابه روایت کرده است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به یکی از خانواده‌های انصار اجازه داد که درد گوش و گژدم گزیدگی را با رُقْیه (آنچه بر جراحت نهند تا خون بایستد) درمان کنند.

انس گفت: من نسبت بیماری ذات‌الجَنب داغ کرده شدم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حیات داشت و ابوطلحه و انس بن نَضْرو زَید بن ثابت حاضر بودند، و ابوطلحه مرا داغ کرد.

٢٧- باب: حَرْقِ الْحَصِيرِ لِيُسَدَّ بِهِ الدَّمُ .

باب ـ ۲۸: سوزاندن بوریا تا با آن خونریزی بسته شود

٥٧٢٢- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِيُّ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ: لَمَّا كُسِرَتْ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْبَيْضَةُ ، وَأُدْمِيَ وَجْهُهُ ، وَكُسِرَتْ رَبَاعِيَتُهُ ، وَكَانَ عَلِيٌّ يَخْتَلِفُ بِالْمَاءِ فِي الْمِجَنِّ ، وَجَاءَتْ فَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الدَّمَ يَزِيدُ عَلَى الْمَاءِ كَثْرَةً ، عَمَدَتْ إِلَى حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا ، وَأَلْصَقَتْهَا عَلَى

۵۷۲۲ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: آنگاه که (در غزوهٔ اُحُد) کلاه‌خود بر سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شکست و رخسارش خون‌آلود گشت و دندان وی شکست، علی در سپر خود آب می‌آورد و فاطمه خون را از رخسار آن حضرت می‌شست، چون فاطمه (سلام‌الله علیها) دید که با شستن

جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَرَقَأَ الدَّمُ . [راجع: ۲٤۳ ، أخرجه مسلم: ۱۷۹۰].

۲۸- باب :
الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ

۵۷۲۳- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ ، فَأَطْفِئُوهَا بِالْمَاءِ» .

قَالَ نَافِعٌ : وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقُولُ : اكْشِفْ عَنَّا الرِّجْزَ . [راجع: ۳۲٤٦ ، أخرجه مسلم: ۲۲۰۹].

۵۷۲٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ : أَنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا ، أَخَذَتِ الْمَاءَ ، فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا . وَقَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ . [أخرجه مسلم: ۲۲۱۱].

۵۷۲۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ ، فَابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ» . [راجع: ۳۲۳٦ ، أخرجه مسلم: ۲۲۱۰].

۵۷۲٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ ، عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الْحُمَّى مِنْ فَوْحِ جَهَنَّمَ ، فَابْرُدُوهَا بِالْمَاءِ» . [راجع: ۳۲٦۲ ، أخرجه مسلم: ۲۲۱۲].

آب، خون زیاد می‌شود، حصیر (بوریا) را گرفت و سوزاند و آن را بر زخم رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چسباند، سپس خونریزی قطع شد.

باب ـ ۲۸: گرمای تب از گرمای دوزخ است

۵۷۲۳ ـ از مالک، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرمی تب از گرمای دوزخ است، پس آن را با آب خاموش گردانید.»
نافع گفته است و عبدالله (بن عمر) می‌گفت: مرا از این عذاب (تب) برهان.

۵۷۲٤ ـ از مالک، از هِشام، از فاطمه بنت مُنْذِر، از اسمأ بنت ابوبکر (رضی‌الله عنه) روایت است که: آنگاه که نزد اسماء زنی آورده می‌شد که تب می‌داشت، اسماء به حق او دعا می‌کرد و مقداری آب می‌گرفت و از گریبان وی بر بدنش می‌ریخت. اسمأ گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را می‌فرمود که: «تب را با آب، سرد بسازید.»
۵۷۲۵ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گرمای تب از گرمی دوزخ است، آن را با آب سرد گردانید.»
۵۷۲٦ ـ از عَبایَه بن رِفاعَه، از جدّش رافع ابن خَدیج روایت است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «گرمای تب، از گرمی دوزخ است، آن را با آب سرد گردانید.»

۲۹- باب: مَنْ خَرَجَ مِنْ أَرْضٍ لَا تُلَائِمُهُ

۵۷۲۷- حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى بْنُ حَمَّاد: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْع: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِك حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَاسًا، أَوْ رِجَالًا، مِنْ عُكْلٍ وَعُرَيْنَةَ، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَكَلَّمُوا بِالإِسْلَامِ، وَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا أَهْلَ ضَرْعٍ، وَلَمْ نَكُنْ أَهْلَ رِيفٍ، وَاسْتَوْخَمُوا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَوْدٍ وَبِرَاعٍ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فِيهِ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا، فَانْطَلَقُوا حَتَّى كَانُوا نَاحِيَةَ الْحَرَّةِ، كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ، وَقَتَلُوا رَاعِيَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ، وَأَمَرَ بِهِمْ فَسَمَرُوا أَعْيُنَهُمْ وَقَطَعُوا أَيْدِيَهُمْ، وَتُرِكُوا فِي نَاحِيَةِ الْحَرَّةِ، حَتَّى مَاتُوا عَلَى حَالِهِمْ. [راجع: ۲۳۳، أخرجه مسلم: ۱۶۷۱].

باب ـ ۲۹: کسی که از سرزمینی برآمد که آب و هوایش سازگار نبود.

۵۷۲۷ ـ از سعید، از قتاده روایت است که اَنس بن مالک گفت: مردی یا مردانی از قبایل عُکْل و عُرَینه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و به اسلام اقرار کردند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما مردم مالدار (دارای مواشی) هستیم و زراعت‌پیشه نیستیم. آنها هوای مدینه را ناسازگار یافتند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ایشان را فرمود که با شتران و شتربان بیرون روند و از شیر و ادرار شتران (داروگونه) بنوشند. آنها برآمدند تا آنکه به به ناحیهٔ حَرَّه رسیدند، ایشان پس از آنکه اسلام آوردند، کافر شدند و شتربان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشتند و شتران را ربودند. این خبر که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، تعقیب‌کنندگان را درپی‌شان فرستاد (و آنها را آوردند) و به مجازاتشان امر کرد. چشمانشان را میل کشیدند و دستانشان را بریدند و آنها را در گوشهٔ حرّه گذاشتند تا در همان حال مردند.

۳۰- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الطَّاعُونِ

۵۷۲۸- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِت قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ يُحَدِّثُ سَعْدًا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِالطَّاعُونِ بِأَرْضٍ فَلَا تَدْخُلُوهَا، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا مِنْهَا». فَقُلْتُ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ يُحَدِّثُ سَعْدًا وَلَا يُنْكِرُهُ؟ قَالَ:

باب ـ ۳۰: آنچه دربارهٔ طاعون یاد شده است

۵۷۲۸ ـ از حبیب بن ابی‌ثابت روایت است که ابراهیم بن سعد گفت: از اُسامة بن زید شنیدم که به سعد می‌گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «اگر شنیدید که در سرزمینی طاعون است، در آنجا داخل نشوید و اگر طاعون در سرزمینی باشد که شما در آن هستید از آنجا بیرون نروید.»

نَعَمْ . [راجع: ۳۴۷۳ ، أخرجه مسلم: ۲۲۱۸] .

۵۷۲۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِسَرْغَ لَقِيَهُ أُمَرَاءُ الأَجْنَادِ ، أَبُو عُبَيْدَةَ ابْنُ الْجَرَّاحِ وَأَصْحَابُهُ ، فَأَخْبَرُوهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِأَرْضِ الشَّامِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقَالَ عُمَرُ: ادْعُ لِي الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ ، فَدَعَاهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ ، فَاخْتَلَفُوا ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ خَرَجْتَ لأَمْرٍ، وَلاَ نَرَى أَنْ تَرْجِعَ عَنْهُ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلاَ نَرَى أَنْ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ، ثُمَّ قَالَ: ادْعُوا لِي الأَنْصَارَ ، فَدَعَوْتُهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ ، فَسَلَكُوا سَبِيلَ الْمُهَاجِرِينَ ، وَاخْتَلَفُوا كَاخْتِلاَفِهِمْ ، فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي ، ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ مَشْيَخَةِ قُرَيْشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الْفَتْحِ ، فَدَعَوْتُهُمْ ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ مِنْهُمْ عَلَيْهِ رَجُلاَنِ ، فَقَالُوا: نَرَى أَنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ وَلاَ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الْوَبَاءِ ، فَنَادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إِنِّي مُصَبِّحٌ عَلَى ظَهْرٍ فَأَصْبِحُوا عَلَيْهِ . قَالَ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ: أَفِرَارًا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ ؟ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ غَيْرُكَ قَالَهَا يَا أَبَا عُبَيْدَةَ ؟! نَعَمْ نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ إِبِلٌ هَبَطَتْ وَادِيًا لَهُ عُدْوَتَانِ ، إِحْدَاهُمَا خَصِبَةٌ ، وَالأُخْرَى جَدْبَةٌ ، أَلَيْسَ إِنْ رَعَيْتَ الْخَصِبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ ، وَإِنْ رَعَيْتَ الْجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللَّهِ ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ عَوْفٍ ، وَكَانَ مُتَغَيِّبًا فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ ، فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي فِي هَذَا عِلْمًا ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا

حبیب (راوی) می‌گوید: به ابراهیم گفتم: آیا تو شنیدی که اُسامه به سعد می‌گفت و سعد آن را انکار نمی‌کرد؟ ابراهیم گفت: آری.

۵۷۲۹ ـ از عبدالله بن عبدالله بن حارث بن نَوفَل، از عبدالله بن عباس روایت است که گفت: عمر بن خَطّاب(رضی‌الله عنه) به سوی شام راهی شدند تا آنکه به موضع سَرْغ رسید، در آنجا فرماندهان لشکرها، یعنی ابوعُبَیدهٔ جراح و یاران او را ملاقات کرد و به او خبر دادند که بیماری وباء در سرزمین شام شیوع یافته است.

ابن عباس گفت: عُمر گفت: مهاجرین اولین را نزد من فرا خوانید. ایشان را فرا خواند و با آنها مشورت کرد و آنها را خبر داد که مرض وبا در شام شیوع یافته است. آنها میان خود اختلاف کردند. بعضی گفتند: تو برای امری مهم برآمدی و مصلحت نمی‌بینیم که برگردی. بعضی دیگر گفتند: با تو بقیهٔ مردم و یاران رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) هستند و مصلحت نمی‌بینیم که (با رفتن به سرزمین شام) آنها را در معرض بیماری (مهلک) وبا قرار دهی. عمر گفت: از نزد من برخیزید.

سپس گفت: انصار را نزد من فرا خوانید. من آنها را فرا خواندم و عمر با آنها مشورت کرد، آنها هم شیوهٔ مهاجرین را در پیش گرفتند و مانند آنها دچار اختلاف شدند. عمر به ایشان گفت: از نزد من برخیزید. سپس عمر گفت: مشایخ و پیران قریش را که پس از فتح مکه مهاجرت کرده‌اند نزد من فرا خوانید. من آنها را فرا خواندم، ایشان میان خود مانند آن دو

سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ». قال: فَحَمِدَ اللَّهَ عُمَرُ ثُمَّ انْصَرَفَ . [انظر: ۵۷۳۰، ۶۹۷۳، أخرجه مسلم: ۲۲۱۹].

گروه، اختلاف نکردنـد و گفتند: مصلحت در آن می‌بینیم که برگــردی و مردم را در معرض وبا قرار ندهی.

سـپس عمــر میان مــردم بانــگ زد: همانا من صبحــگاه بر پشــت همین مرکب (بــه مدینه) برمی‌گردم.

ابوعبیدهٔ بن جرّاح (به عمر) گفت: آیا از تقدیر خداوند فرار می‌کنی؟

عمــر گفت: اگر کس دیگــری این را می‌گفت ای عبیــده، آری، من از تقدیر خداوند به تقدیر خداوند فرار می‌کنم، اگر شــتری داشــته باشی کــه در دره‌ای فرود می‌آید که دارای دو جانب اســت، یک جانب آن پرگیاه و سرسبز است و جانب دیگر آن خشک و بی‌گیاه است، پس به من بگوی، آیا چنان نیست که اگر شترت را در زمین پرگیاه و سرسبز بچرانی به تقدیر خداوند می‌چرانی؟

ابــن عباس گفت: عبدالرحمن ابن عوف که در این وقت نظر به ضرورتی حاضر نبود، بازآمد و گفت: در این مورد من معلومات دارم. از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «اگر (شیوع وبا را) بشنوید به آنجا نروید و اگر در ســرزمینی که خود در آن هستید (وبا شیوع کند) از آنجا به قصد فرار خارج نشوید.»

عمر (با شــنیدن آن) خدای را ســپاس گفت و سپس (به مدینه) بازگشت.

۵۷۳۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، فَلَمَّا كَانَ بِسَرْغَ بَلَغَهُ أَنَّ الْوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ ، فَأَخْبَرَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا

۵۷۳۰ ـ از مالک، از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن عامر گفت: عمر به سوی شام راهی شد، چون به موضع سَرْغ رسید، خبر رسید که وبا در شام شــیوع یافته است. عبدالرحمن بن

سَمِعتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا ، فَلا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ» . [راجع: ٥٧٢٩ ، أخرجه مسلم: ٢٢١٩] .

عـوف او را خبر داد که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرموده است: «اگر بشنوید که در سـرزمینی وبا شـیوع یافته است به آنجا نروید و اگر در سـرزمینی که وبا بود و شـما در آنجا بودید، به عزم فرار از آنجا بیرون نروید.»

٥٧٣١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نُعَيْمٍ الْمُجْمِرِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ الْمَسِيحُ ، وَلا الطَّاعُونُ» . [راجع: ١٨٨٠ ، أخرجه مسلم: ١٣٧٩ ، بلفظ « الدجال » بدل « المسيح »] .

٥٧٣١ ـ از مالک، از نُعَیمِ المَجْمَر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «دَجّال و طاعون به مدینه وارد نمی‌شود.»

٥٧٣٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ : حَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ بِنْتُ سِيرِينَ قَالَتْ : قال لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : يَحْيَى بِمَ مَاتَ ؟ قُلْتُ : مِنَ الطَّاعُونِ ، قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» . [راجع: ٢٨٣٠ ، أخرجه مسلم: ١٩١٦] .

٥٧٣٢ ـ از عاصم روایت است که حَفْصَه بنت سـیرین گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به من گفت: یحیی (برادر تو) به کدام مرض مُرده اسـت؟ گفتم: به مرض طاعون. گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «مرگ در مرض طاعون برای هر مسـلمانی شـهادت است.»

٥٧٣٣- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الْمَبْطُونُ شَهِيدٌ ، وَالْمَطْعُونُ شَهِيدٌ» . [راجع: ٦٥٣ ، أخرجه مسلم: ١٩١٤ ، مطولا] .

٥٧٣٣ ـ از ابوصالح، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «مرگ در بیماری شـکم شـهادت اسـت و هرکه به طاعون بمیرد شهید است.»

٣١- باب: أَجْرِ الصَّابِرِ فِي الطَّاعُونِ

باب ـ ۳۱: ثواب کسی که در طاعون صبر کند.

٥٧٣٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ ، فَأَخْبَرَهَا نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ : «كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ ، فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا ، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَهُ إِلاَّ مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ، إِلا

٥٧٣٤ ـ از یَحیَی بن یَعْمَر روایت اسـت که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارۀ طاعون پرسید و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او خبر داد که همانا: «طاعون عذابی اسـت که خداوند بر هر کسـی که بخواهد می‌فرستد، و خداوند آن را برای مسلمانان رحمتی گردانیده

كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ».

تَابَعَهُ النَّضْرُ، عَنْ دَاوُدَ. [راجع: ٣٤٧٤]

است. بنده‌ای نیست که سرزمین‌شان دچار طاعون شود و او در شهر خود صبر کند و می‌داند که او را هرگز چیزی نمی‌رسد به‌جز آنچه خداوند بر وی مقدّر کرده است مگر آنکه او را مانند ثواب شهید است.»

متابعت کرده است (حبّان را) نَضر از داوود.

٣٢- بَابُ: الرُّقَى بِالْقُرْآنِ وَالْمُعَوِّذَاتِ

باب ـ ۳۲: رُقی (درمان) با قرآن و مُعَوِّذات (سوره‌های ناس و فلق)

٥٧٣٥- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْفُثُ عَلَى نَفْسِهِ فِي الْمَرَضِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، فَلَمَّا ثَقُلَ كُنْتُ أَنْفِثُ عَلَيْهِ بِهِنَّ، وَأَمْسَحُ بِيَدِ نَفْسِهِ لِبَرَكَتِهَا.

فَسَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ: كَيْفَ يَنْفِثُ؟ قَالَ: كَانَ يَنْفِثُ عَلَى يَدَيْهِ، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ. [راجع: ٤٤٣٩، أخرجه مسلم: ٢١٩٢].

۵۷۳۵ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در همان بیماری‌ای که وفات یافت مُعَوِّذات را می‌خواند و بر خود می‌دمید، آنگاه که بیماری‌اش شدت یافت، من مُعوِّذات را بر وی (می‌خواندم) و می‌دمیدم و به خاطر برکت آن دست آن حضرت را بر وی می‌کشیدم.

مَعمَر می‌گوید: از زُهری پرسیدم: چگونه می‌دمید؟ گفت: بر هر دو دست خود می‌دمید و سپس دستها را به روی خود می‌کشید.

٣٣- بَابُ: الرُّقَى بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ

باب ـ ۳۳: رُقی با سورهٔ فاتحه

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٧٣٧]

و از ابن عباس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت شده است.

٥٧٣٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أَتَوْا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَلَمْ يَقْرُوهُمْ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ، إِذْ لُدِغَ

۵۷۳۶ ـ از ابوبِشر، از ابو مُتَوَکِّل روایت است که ابی سعید خُدری گفت: کسانی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر یکی از قبایل عرب وارد شدند، آن قبیله از ایشان پذیرایی

سَيِّدُ أُولَئِكَ ، فَقَالُوا: هَلْ مَعَكُمْ مِنْ دَوَاءٍ أَوْرَاقٍ ؟ فَقَالُوا: إِنَّكُمْ لَمْ تَقْرُونَا ، وَلَا نَفْعَلُ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً ، فَجَعَلُوا لَهُمْ قَطِيعًا مِنَ الشَّاءِ ، فَجَعَلَ يَقْرَأُ بِأُمِّ الْقُرْآنِ ، وَيَجْمَعُ بُزَاقَهُ وَيَتْفِلُ ، فَبَرَأَ فَأَتَوْا بِالشَّاءِ ، فَقَالُوا: لَا نَأْخُذُهُ حَتَّى نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَسَأَلُوهُ فَضَحِكَ وَقَالَ: «وَمَا أَدْرَاكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ ، خُذُوهَا وَاضْرِبُوا لِي بِسَهْمٍ» .

[راجع: ۲۲۷۶ ، أخرجه مسلم: ۲۲۰۱]

نکردند (که آنها را میهمان کنند) در همین حالت ناگاه رئیس قبیله را مار گزید. آنها به اصحاب آن حضرت گفتند: آیا با شما دارو یا دعاخوانی هست؟ گفتند: شما ما را پذیرایی نکردید و ما این کار را نمی‌کنیم تا به ما مزدی ندهید. آنها موافقت کردند که به ایشان گوسفندانی بدهند. (یکی از اصحاب آن حضرت) به خواندن أم‌القرآن (سورهٔ فاتحه) آغاز کرد و آب دهان خود را جمع می‌کرد و (در موضع گزیدگی) می‌افکند. مارگزیده بهبود یافت و گوسفندان را آوردند. اصحاب آن حضرت گفتند: گوسفندان را نمی‌گیریم تا آنکه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسیم. از آن حضرت پرسیدند، آن حضرت خندید و فرمود: «تو را چه چیز آگاه کرد که سورهٔ فاتحه رُقْیَه (درمان) است، گوسفندان را بگیرید و سهم مرا تعیین کنید.»

۳۴- باب: الشَّرْطِ فِي الرُّقْيَةِ بِقَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ

باب ـ ۳۴: شرط در رُقْیَه (دعاخوانی) در ازای گوسفند

۵۷۳۷- حَدَّثَنِي سِيدَانُ بْنُ مُضَارِبٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْبَاهِلِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْشَرٍ الْبَصْرِيُّ ، هُوَ صَدُوقٌ ، يُوسُفُ بْنُ يَزِيدَ الْبَرَّاءُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَخْنَسِ أَبُو مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مَرُّوا بِمَاءٍ ، فِيهِمْ لَدِيغٌ أَوْ سَلِيمٌ ، فَعَرَضَ لَهُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَاءِ ، فَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ مِنْ رَاقٍ ، إِنَّ فِي الْمَاءِ رَجُلًا لَدِيغًا أَوْ سَلِيمًا ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ عَلَى شَاءٍ ، فَبَرَأَ ، فَجَاءَ بِالشَّاءِ إِلَى أَصْحَابِهِ ، فَكَرِهُوا ذَلِكَ وَقَالُوا: أَخَذْتَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ

۵۷۳۷ ـ از ابومالک، از ابن ابی‌مُلَیکه روایت است که ابن عباس گفت: کسانی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از موضعی گذشتند که بر سر آب بود، در میان باشندگان آنجا مارگزیده یا گژدم گزیده‌ای بود، مردی از ایشان نزد اصحاب آن حضرت آمد و گفت: آیا در میان شما دعاخوان هست؟ زیرا در این محل مردی را مار یا گژدم گزیده است. یکی از اصحاب آن حضرت رفت و سورهٔ فاتحةالکتاب

أَجْرًا ، حَتَّى قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخَذَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ أَجْرًا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ أَحَقَّ مَا أَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا كِتَابُ اللَّهِ » . [انظر في الإجارة ، باب : ١٦ ، وفي الطب ، باب ٣٣] .

را بر وی در ازای گوسفندی خواند. وی بهبود یافت و او گوسفند را نزد یاران خود آورد، آنها این را ناپسند دانستند و گفتند: تو در ازای (خواندن) کتاب خدا مزد گرفتی، تا آنکه به مدینه رسیدند، آنگاه گفتند: یا رسول‌الله! وی در برابر (خواندن) کتاب خدا مزد گرفته است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شما آنچه را به طور مزد در برابر (خواندن) کتاب خدا گرفته‌اید، به آن سزاوارید.»

٣٥- باب : رُقْيَةِ الْعَيْنِ

٥٧٣٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ شَدَّادٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَوْ : أَمَرَ ، أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ . [أخرجه مسلم : ٢١٩٥] .

٥٧٣٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبِ ابْنِ عَطِيَّةَ الدِّمَشْقِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ الزُّبَيْدِيُّ : أَخْبَرَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ زَيْنَبَ ابْنَةِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ ، فَقَالَ : « اسْتَرْقُوا لَهَا ، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ » .

وَقَالَ عُقَيْلٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

تَابَعَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَالِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْدِيِّ . [أخرجه مسلم : ٢١٩٦] .

باب ـ ۳۵: رُقْیَه (درمان) چشم‌زخم (نظر)

۵۷۳۸ ـ از مَعْبَد بن خالد، از عبدالله بن شدّاد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا امر کرد یا کسی دیگر را، که برای چشم‌زخم رُقْیه کنم.

۵۷۳۹ ـ از زُهری، از عُروه بن زُبَیر، از زینب بنت ابی سَلَمه روایت است که اُمّ‌سَلَمه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در خانهٔ وی دختری را دید که بر رویش لکهٔ سیاه می‌باشد، فرمود: «او را رُقیه کنید زیرا وی را چشم نظر رسیده است.»

عُقَیل از زُهری، از عُروه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

متابعت کرده است (محمد بن حرب را) عبدالله بن سالِم از زُبَیدی.

٣٦- باب : الْعَيْنُ حَقٌّ

٥٧٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ

باب ـ ۳۶: چشم‌زخم (نظر) حق است

۵۷۴۰ ـ از هَمّام، از ابوهریره (رضی‌الله عنه)

مَعْمَر ، عَنْ هَمَّام ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « الْعَيْنُ حَقٌّ » . وَنَهَى عَنِ الْوَشْمِ . [انظر: ٥٩٤٤، أخرجه مسلم: ٢١٨٧ ، دون ذكر الوشم] .

روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چشم‌زخم حق است.» و آن حضرت از خالکوبی نقش و نگار در بدن منع کرده است.

٣٧- باب: رُقْيَة الْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ

باب ـ ۳۷: رُقْیَه (دعاخوانی) برای مارگزیدگی و گژدم‌گزیدگی

٥٧٤١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِد : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الشَّيْبَانِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ الأَسْوَد ، عَنْ أَبِيه قال : سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الرُّقْيَة مِنَ الْحُمَةِ ، فَقَالَتْ : رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ . [أخرجه مسلم: ٢١٩٣ ، بلفظ : رخص لأهل بيت من الأنصار] .

۵۷۴۱ ـ از عبدالرحمن بن اسود روایت است که پدرش گفت: از عایشه دربارهٔ رُقْیهٔ گزندگان سؤال کردم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رقیه را در مورد هر گزندهٔ زهردار اجازه داده است.

٣٨- باب: رُقْيَة النَّبِيِّ ﷺ

باب ـ ۳۸: رُقیَه (دعای) پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

٥٧٤٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيز قال : دَخَلْتُ أَنَا وَثَابِتٌ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِك ، فَقَالَ ثَابِتٌ : يَا أَبَا حَمْزَةَ ، اشْتَكَيْتُ ، فَقَالَ أَنَسٌ : أَلا أَرْقِيكَ بِرُقْيَةِ رَسُولِ اللَّه ﷺ ؟ قال : بَلَى ، قال : « اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ ، مُذْهِبَ الْبَاسِ ، اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي ، لا شَافِيَ إِلاَّ أَنْتَ ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا » .

۵۷۴۲ ـ از عبدالوارث روایت است که عبدالعزیز گفت: من و ثابت بر انس بن مالک درآمدیم. ثابت گفت: ای ابوحَمزه، من مریضم. انس گفت: آیا تو را رُقیه نکنم به رقیهٔ رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)؟ گفت: آری. (رُقیه کن). انس گفت: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ النّاسِ، مُذهِبَ الباسِ، اِشْفِ اَنْتَ الشّافی، لا شافِیَ اِلّا اَنْتَ، شِفاً لا یُغادِرُ سَقَماً.»[1]

٥٧٤٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ مُسْلِم ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُعَوِّذُ بَعْضَ أَهْلِه ، يَمْسَحُ بِيَدِه الْيُمْنَى وَيَقُولُ : « اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ أَذْهِبِ الْبَاسَ ، اشْفِه وَأَنْتَ الشَّافِي ، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا » . [راجع: ٥٦٧٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٩١] .

قال سُفْيَانُ : حَدَّثْتُ بِه مَنْصُورًا فَحَدَّثَنِي ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ نَحْوَهُ .

۵۷۴۳ ـ از مُسلِم، از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای سلامتی بعضی زنان خود دعا می‌کرد، دست راست خود را (بر موضع مرض) می‌کشید و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ رَبَّ النّاسِ أَذْهِبِ الباسَ، اِشْفِهِ اَنْتَ الشّافِی، لا شِفاً اِلّا شِفاؤُکَ، شِفاً لا یُغادِرُ سَقَماً.»

۱ـ ترجمهٔ دعای آن حضرت: «بارالها، پروردگار مردم دورکنندهٔ رنج، شفا بده، تویی شفابخش، نیست شفایی به‌جز شفای تو، شفایی که هیچ بیماریی را نمی‌گذارد.

سُـفیان گفت: این حدیث را بـه منصور گفتم. وی از ابراهیم، از مسروق از عایشه به مانند آن (در معنا نه در لفظ) روایت کرد.

٥٧٤٤- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاء: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَرْقِي يَقُولُ: «امْسَحِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، بِيَدِكَ الشِّفَاءُ، لَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا أَنْتَ». [راجع: ٥٦٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٩١].

٥٧٤٤ ـ از هِشـام بن عُـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشه گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که دعا می‌خواند می‌گفت: «اَمْسَحِ الباس َرب ّالنّاس، بِیَدِک الشّـفاء، لا کاشِـف َلَه ُالا اَنْتَ.»[1]

٥٧٤٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُرَبِّهِ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ لِلْمَرِيضِ: «بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». [انظر: ٥٧٤٦، أخرجه مسلم: ٢١٩٤، بزيادة].

٥٧٤٥ ـ از عَمْـره روایـت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنهـا) گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) برای (درمان) مریض می‌فرمود: «بسم الله تُرْبَتهُ اَرْضِنا، بِرِیْقةِ بَعْضِنا یُشْـفی سَقِیْمُنا بِاِذْنِ رَبِّنا.»

«بـه نام خدا، خاک زمین ما، لعاب دهان برخی از ماسـت، شـفا می‌شـود بیمار ما، بـه اجازهٔ پروردگار ما.»

٥٧٤٦- حَدَّثَنِي صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِرَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا». [راجع: ٥٧٤٥، أخرجه مسلم: ٢١٩٤، بزيادة].

٥٧٤٦ ـ از عَمره روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) در رُقْیه (دعای شـفای مریض) می‌گفت: «تُربَهُ اَرْضِنا، وَ رِیْقَهُ بَعْضِنا، یُشْفَی سَقِیْمُنا باذْنِ رَبِّنا.»

٣٩- باب: النَّفْثِ فِي الرُّقْيَةِ

باب ـ ۳۹: دمیدن آب دهان در رُقْیه

٥٧٤٧- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ حِينَ يَسْتَيْقِظُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ». [راجع: ٣٢٩٢، أخرجه مسلم: ٢٢٦١].

٥٧٤٧ ـ از یحیـی بـن مسـعود، از ابوسَـلَمه، از ابوقَتـاده روایت اسـت که گفـت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) شـنیده‌ام که می‌فرمود: «رؤیـای (صالحه) از سـوی خداوند اسـت، خواب ناخوشـایند باشـد، پس باید سه بار، با

۱- «دورکننده رنج است پروردگار مردم، شفا در دست تو است و به‌جز تو کسی دورکنندهٔ آن نیست.»

وَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَإِنْ كُنْتُ لَأَرَى الرُّؤْيَا أَثْقَلَ عَلَيَّ مِنَ الْجَبَلِ، فَمَا هُوَ إِلاَّ أَنْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ فَمَا أُبَالِيهَا.

آب دهان (به جانب چپ خود) بدمد و از شرِّ آن پناه جوید، همانا آن خواب زیانی به او نمی‌رساند.»

و ابوسَلَمه گفت: و اگر من خوابی (بد) می‌دیدم، بر من سنگینتر از کوهی می‌نمود، ولی بعد از شنیدن این حدیث، به آن اهمیتی نمی‌دادم.

۵۷۴۸- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ، نَفَثَ فِي كَفَّيْهِ بِـ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ . وَبِالْمُعَوِّذَتَيْنِ جَمِيعًا، ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، وَمَا بَلَغَتْ يَدَاهُ مِنْ جَسَدِهِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَلَمَّا اشْتَكَى كَانَ يَأْمُرُنِي أَنْ أَفْعَلَ ذَلِكَ بِهِ.

قَالَ يُونُسُ: كُنْتُ أَرَى ابْنَ شِهَابٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ إِذَا أَتَى إِلَى فِرَاشِهِ. [راجع: ۵۰۱۷].

۵۷۴۸ ـ از ابن‌شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)، چون به بستر خود می‌درآمد «قُل هُوَ الله اَحَد» و مُعَوِّذتین (سوره‌های ناس و فلق) را بر دستهای خود می‌دمید و سپس دستها را به روی خود می‌کشید، و تا جایی که دستهایش می‌رسید، بر بدن خود می‌کشید. عایشه گفت: آنگاه که آن حضرت مریض شد، به من امر کرد که این کار را با وی بکنم.

یونس گفت: من بن شهاب را می‌دیدم وقتی در بسترش قرار می‌گرفت، این کار را می‌نمود.

۵۷۴۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَنَّ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ انْطَلَقُوا فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا، حَتَّى نَزَلُوا بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاَءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ قَدْ نَزَلُوا بِكُمْ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ، إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ، فَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ شَيْءٌ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَرَاقٍ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ فَجَعَلَ يَتْفُلُ وَيَقْرَأُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ . حَتَّى لَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي

۵۷۴۹ ـ از اَبی‌بِشْر، از اَبی مُتَوَکِّل روایت است که اَبوسعید گفت: گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سفر رفتند تا آنکه بر یکی از قبایل عرب فرود آمدند و از آنها خواستند که ایشان را مهمان کنند. آن قبیله از مهمان کردن ایشان ابا ورزیدند، سپس رئیس همین قبیله را مار (یا گژدم) گزید. با هر چیزی که او را درمان کردند فایده نکرد. بعضی از آنها گفتند: اگر نزد همین گروهی که نزد شما فرود آمده‌اند، بروید، شاید نزد آنها چیزی باشد. آنها آمدند و گفتند: ای مردم، همانا رئیس ما گزیده شده است ما برای دمان وی به هر چیزی تلاش کردیم، اما سودی نبخشید. آیا نزد شما چیزی هست؟

مَا بِهِ قَلَبَةٌ ، قَالَ فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُم الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : اقْسِمُوا ، فَقَالَ الَّذِي رَقَى : لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا ، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا لَهُ ، فَقَالَ : «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ ؟ أَصَبْتُمْ ، اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ بِسَهْمٍ» . [راجع: ٢٢٧٦ ، أخرجه مسلم: ٢٢٠١ ، بلفظ مختصر] .

یکی از ایشان گفت: آری. به خدا سوگند که من دعاخوان هستم ولی به خدا سوگند که ما از شما مهمانی خواستیم و شما ما را مهمان نکردید و من برای شما دعا نمی‌خوانم تا برای ما مزدی تعیین کنید.

پس با گلّهٔ گوسفندی توافق کردند. وی (نزد رئیس قبیله) رفت، و با آب دهن می‌دمید و «اَلْحَمْدُ لله ربِ‌العالمین» را می‌خواند، تا آنکه مارگزیدگی او رفع شد و به راه رفتن آغاز کرد گه گویی او را کاری نشده بود. پس مزد ایشان را چنانکه موافقت کرده بودند، دادند.

بعضی از ایشان گفتند: مزد را تقسیم کنید، کسی که دعا خوانده بود، گفت: این کار را نکنید تا آنکه نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برویم، و آنچه واقع شده به وی اظهار کنیم و بنگریم که ما را چه می‌فرماید؟ آنها نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و ماجرا را بیان کردند. آن حضرت فرمود: «و تو چه می‌دانستی که آن (سورهٔ فاتحه) رُقْیَه است؟ کار درستی کردید. مزد را تقسیم کنید و سهم مرا درنظر بگیرید.»

٤٠- باب : مَسْحِ الرَّاقِي الْوَجَعَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى

٥٧٥٠- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّذُ بَعْضَهُمْ ، يَمْسَحُهُ بِيَمِينِهِ : «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ ، وَاشْفِ أَنْتَ الشَّافِي ، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا» .

باب ـ ۴۰: کشیدن دعاخوان دست راست خود را بر جای درد

۵۷۵۰ ـ از مُسلِم، از مَسروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چون برای سلامتی بعضی از همسران خود دعا می‌کرد، دست راست خود را بر وی می‌کشید و (این کلمات را) می‌خواند:

فَذَكَرْتُهُ لِمَنْصُورٍ فَحَدَّثَنِي ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ بِنَحْوِهِ . [راجع: ٥٦٧٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٩١] .

«أذْهِبِ النّاسَ رَبَّ النّاسِ وَ اشْفِ أنْتَ الشّافِی، لا شِفاً الّا شِفاؤکَ، شِفاً لا یُغادِرُ سَقَماً.»

(یحیی می‌گوید) این حدیث را به مَنْصور اظهار کردم. وی از ابراهیم، از مَسروق از عایشه نحو (مانند آن را در معنا نه در کلمات) برایم روایت کرد.

٤١- باب : فِي الْمَرْأَةِ تَرْقِي الرَّجُلَ

باب ـ ۴۱: رُقیه کردن زن، مرد را

٥٧٥١- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَنْفُثُ عَلَى نَفْسِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ ، فَلَمَّا ثَقُلَ كُنْتُ أَنَا أَنْفِثُ عَلَيْهِ بِهِنَّ ، فَأَمْسَحُ بِيَدِ نَفْسِهِ لِبَرَكَتِهَا . فَسَأَلْتُ ابْنَ شِهَابٍ : كَيْفَ كَانَ يَنْفِثُ ؟ قَالَ : يَنْفِثُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ . [راجع: ٤٤٣٩ ، أخرجه مسلم: ٢١٩٢] .

۵۷۵۱ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مرضی که به وفات وی انجامید، مُعَوِّذات (سوره‌های فلق و ناس) را می‌خواند و بر خود می‌دمید، چون مریضی وی شدت یافت، من آن سوره‌ها را می‌خواندم و بر وی می‌دمیدم و دست آن حضرت را به خاطر برکت آن بر وی می‌کشیدم.

معمر می‌گوید: از ابن شهاب (زُهری) پرسیدم که چگونه می‌دمید؟ گفت: بر دستهای خود می‌دمید و دستها را بر روی خود می‌کشید.

٤٢- باب: مَنْ لَمْ يَرْقِ

باب ـ ۴۲: کسی که رُقیه نمی‌کند

٥٧٥٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا فَقَالَ : « عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلَانِ ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي ، فَقِيلَ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ ، ثُمَّ

۵۷۵۲ ـ از حُصَین بن عبدالرحمن، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی بر ما برآمد، فرمود: «امّتها بر من نموده شدند، پیامبری می‌گذشت که با وی یک مرد (از پیروان او) بوده و پیامبری می‌گذشت که با وی دو مرد بود و پیامبری می‌گذشت که با گروهی بود و پیامبری

قِيلَ لِي: انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ لِي: انْظُرْ هَكَذَا وَهَكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الأُفُقَ، فَقِيلَ: هَؤُلاءِ أُمَّتُكَ، وَمَعَ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ». فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَلَمْ يُبَيَّنْ لَهُمْ، فَتَذَاكَرَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا: أَمَّا نَحْنُ فَوُلِدْنَا فِي الشِّرْكِ، وَلَكِنَّا آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَكِنْ هَؤُلاءِ هُمْ أَبْنَاؤُنَا، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». [راجع: ۳٤١٠، أخرجه مسلم: ۲۲۰].

گذشــت که با وی هیچ کس نبود، و گروههای زیادی را دیدم که افق را بند(ســر) کرده بودند، امیدوار بودم که آنها امت من باشــند، پس گفته شــد که آنها موسی و قوم وی هستند. سپس به من گفته شــد، ببین دیدم گروههای زیادی که افق را بسته بودند و به من گفته شد که اینجا و آنجا ببین، دیدم که گروههای زیادی افق را بند کرده‌اند. سپس گفته شد: اینها امت تو می‌باشند و با اینها هفتادهزار نفر هستند که بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند.»

سپس مردم پراکنده شــدند و آن حضرت بیان نکرد که ایشــان چه کســانی هســتند. سـپس اصحاب پیامبــر (صلی‌الله علیه وســلّم) با هم گفتگو کردند و گفتند: اما، ما کســانی هســتیم که در شِــرک (دورۀ جاهلیت) زاده شدیم، ولی به خدا و رســول او ایمان آوردیــم ولیکن آن گــروه (که بدون حســاب به بهشــت وارد می شــوند) فرزندان ما خواهند بــود. این خبر که به پیامبر (صلی‌الله علیه وســلم) رسید، فرمود: «آنها کســانی هســتند که پرندگان را به فال بد نمی‌گیرند، و رُقیه نمی‌کنند و داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خویش توکُل می‌کنند.»

عُکّاشهٔ بن مُحصَن برخاست و گفت: آیا من از ایشانم یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» کسی دیگر گفت: آیا من از ایشــانم؟ فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی جست.»

٤٣- بَابُ: الطِّيَرَةِ

باب ـ ۴۳: فال بد گرفتن با پرندگان

۵۷۵۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ

۵۷۵۳ ـ از زُهری، از ســالم روایت اســت که

عُمَرَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قالَ: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَالشُّؤْمُ فِي ثَلاثٍ: فِي الْمَرْأَةِ، وَالدَّارِ، وَالدَّابَّةِ». [راجع: ۲۰۹۹، أخرجه مسلم: ۲۲۲۵]

ابن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) نیست و فال بد گرفتن در پرندگان نیست. و شومی در سه چیز خواهد بود: در زن و خانه و حیوان.»

٥٧٥٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قَالُوا: وَمَا الْفَأْلُ؟ قالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». [انظر: ۵۷۵۵، أخرجه مسلم: ۲۲۲۳ بلفظه، و في السلام: ۱۱۳، باختلاف]

٥٧٥٤ ـ از زُهری، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «فال بد گرفتن در پرندگان نیست و بهترین آن فال است.» گفتند: فأل چیست؟ فرمود «کلمهٔ خوبی که یکی از شما می‌شنود (و آن را به فال نیک می گیرد).»

٤٤- باب: الْفَأْلِ

باب ـ ۴۴: فال (نیک)

٥٧٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قالَ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قالُوا: وَمَا الْفَأْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». [راجع: ۵۷۵٤، أخرجه مسلم: ۲۲۲۳ بلفظه، وفي السلام: ۱۱۳، باختلاف]

٥٧٥٥ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فال بد گرفتن در پرندگان نیست، و بهترین آن فَأل است.» گفتند: فَال چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «کلمهٔ خوبی که یکی از شما می‌شنود (و آن را به فال نیک می گیرد).»

٥٧٥٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُنِي الْفَأْلُ الصَّالِحُ: الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ». [انظر: ۵۷۷٦، أخرجه مسلم: ۲۲۲٤]

٥٧٥٦ ـ از هِشام، از قَتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) نیست و فال گرفتن در پرندگان نیست و مرا فَال نیک خوش می‌آید: کلمه‌ای نیکو که به فال خوب گرفته شود.»

٤٥- باب: لا هَامَةَ ،ولا صَفَرَ

٥٧٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَكَمِ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ: وَلا هَامَةَ وَلا صَفَرَ» . [راجع: ٥٧٠٧ ، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

باب ـ ۴۵: هامه[1] و صَفَر چیزی نیست

۵۷۵۷ ـ از ابوحُصَین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نه سرایت مرض (بدون تقدیر خدا) و نه فال بد در پرندگان و نه هامَه و نه (ماه) صفر اعتبار دارد.»

٤٦- باب: الْكِهَانَةِ

٥٧٥٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا ، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ ، فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا ، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَضَى: أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ، عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ ، يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ لا شَرِبَ وَلا أَكَلَ ، وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ ، فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ» . [انظر: ٥٧٥٩، ٥٧٦٠، ٦٧٤٠، ٦٩٠٤، ٦٩٠٩، ٦٩١٠، أخرجه مسلم: ١٦٨١].

باب ـ ۴۶: غیب‌گویی، طالع‌بینی

۵۷۵۸ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان دو زن از قبیلهٔ هُذَیل که با یکدیگر جنگ کرده بودند حکم کرد. زنی، زنِ حامله را با سنگ زد و بچه‌ای را که در شکم وی بود کُشت. هردوی ایشان نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دادخواهی کردند. آن حضرت به پرداخت دیهٔ (خونبهای) بچهٔ شکم وی حکم کرد، که دیهٔ آن یک غلام یا یک کنیز است. اما وَلیِّ زنی که (سنگ زده بود) و باید خونبها می‌پرداخت، گفت: یا رسول‌الله، چگونه خونبهای کسی را بدهم که نه چیزی خورده و نه نوشیده و نه سخن زده و نه آواز

۱- هامه، تعابیری مختلف دارد که در دوران جاهلیت به آن اعتبار می‌دادند: یکی اینکه اگر کسی کشته می‌شد و انتقامش گرفته نمی‌شد کِرمی از سرش می‌برآمد و دورادور قبرش می‌گشت و می‌گفت: به من آب بده، به من آب بده. آنگاه که انتقام مقتول گرفته می‌شد آن کِرم می‌رفت وگرنه به همان حالت ادامه می‌داد.

تعبیر دوم آن بود که هامَه را جغد یا بوم می‌پنداشتند و می‌گفتند اگر به خانهٔ کسی آواز کند، شوم است. از مرگ صاحب خانه یا یکی از نزدیکان وی خبر می‌دهد.

تعبیر سوم آن بود که می‌گفتند که استخوانهای مُرده به صورت پرنده‌ای به پرواز درمی‌آید و پرواز می‌کند و همان هامه است. اسلام همه این عقاید را باطل کرد. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

شـنیده است، مانند کسی اسـت که خون وی هدر است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این مرد از برادران کاهنان است.»[۱]

۵۷۵۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ امْرَأَتَيْنِ رَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ ، فَطَرَحَتْ جَنِينَهَا ، فَقَضَى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ . [راجع: ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم: ١٦٨١] .

۵۷۵۹ ـ از مالک، از ابن شـهاب، از ابوسَـلمه روایت است که ابوهریره(رضی‌الله عنه) گفت: همانا دو زن که یکی بر دیگری سـنگ افکند، جَنیـن شـکم او را سـقط کرد، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به خونبهایی حکم کرد که غلام یا کنیزی باشد.

۵۷۶۰ - وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي الْجَنِينِ يُقْتَلُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ وَلِيدَةٍ ، فَقَالَ الَّذِي قُضِيَ عَلَيْهِ : كَيْفَ أَغْرَمُ مَا لا أَكَلَ وَلا شَرِبَ ، وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ ، وَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ» . [راجع: ٥٧٥٨ ؛ أخرجه مسلم: ١٦٨١] .

۵۷۶۰ ـ از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسیّب روایت اسـت که گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) در مورد جَنین که در شـکم مادر خود کشـته شـده بود به خونبهای برده‌ای امر کـرد که غلام باشـد یا کنیز. کسـی که بر وی حکم شـده بود گفت: چگونه غرامت بدهم بر چیزی که نه خورده است و نه نوشیده و نه آواز کشیده اسـت و مانند کسی است خونش هدر است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا این کس از برادران کاهنان است.»

۵۷۶۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ . [راجع: ٢٢٣٧ ، أخرجه مسلم: ١٥٦٧] .

۵۷۶۱ ـ از زُهری، از یحیی بن عُروه بن زُبیر، از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنهـا) گفت: مردم در مورد کاهنان از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) سـؤال کردند. آن حضـرت فرمود: «چیـزی نیسـتند.» گفتند: یا رسـول‌الله! همانا آنها گهگاه سخنانی می‌گویند که راسـت می‌آید. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «یک کلمهٔ راسـت را، جن (از فرشـتگان) می‌رباید و آن را در گوش دوست (کاهـن) خود مـی‌درآورد و او صد دروغ را با

۱– زیرا وی با اندکی معلومات که داشت با حکم آن حضرت مخالفت کرد و مانند کاهنان به لفاظی و عبارت آرایی پرداخت.

أحياناً بشيءٍ فيكونُ حقّاً ، فقال رسولُ الله ﷺ : « تلكَ الكلمةُ منَ الحقِّ ، يخطَفُها منَ الجنّيِّ ، فيقرُّها في أُذُنِ وليِّه ، فيخلِطونَ معها مائةَ كذبة » .

قال عليٌّ : قال عبدُ الرزّاق : مرسلٌ : « الكلمةُ منَ الحقِّ » . ثمّ بلغني أنّه أسندَه بعدَه . [راجع: ٣٢١٠ ، أخرجه مسلم: ٢٢٢٨]

٥٧٦٢- حدّثنا عليُّ بنُ عبدِالله : حدّثنا هشامُ بنُ يوسفَ : أخبرنا معمرٌ ، عنِ الزُّهريِّ ، عن يحيى بنِ عروةَ ابنِ الزُّبيرِ ، عن عروةَ بنِ الزُّبيرِ ، عن عائشةَ رضي الله عنها قالت : سألَ رسولَ الله ﷺ ناسٌ عنِ الكُهّان ، فقال : « ليسَ بشيءٍ » . فقالوا : يا رسولَ الله ، إنّهم يحدّثونا أحياناً بشيءٍ فيكونُ حقّاً ، فقال رسولُ الله ﷺ : « تلكَ الكلمةُ منَ الحقِّ ، يخطَفُها منَ الجنّيِّ ، فيقرُّها في أُذُنِ وليِّه ، فيخلِطونَ معها مائةَ كذبة » .

قال عليٌّ : قال عبدُ الرزّاق : مرسلٌ : « الكلمةُ منَ الحقِّ » . ثمّ بلغني أنّه أسندَه بعدَه . [راجع: ٣٢١٠ ، أخرجه مسلم: ٢٢٢٨]

٤٧- باب: السِّحْرِ

وقولِ الله تعالى : ﴿ولكنَّ الشياطينَ كفروا يعلّمونَ الناسَ السحرَ وما أُنزلَ على الملَكينِ ببابلَ هاروتَ وماروتَ وما يعلّمانِ من أحدٍ حتّى يقولا إنّما نحنُ فتنةٌ فلا تكفُرْ فيتعلّمونَ منهما ما يفرّقونَ به بينَ المرءِ وزوجِه وما هم بضارّينَ به من أحدٍ إلّا بإذنِ الله ويتعلّمونَ ما يضرُّهم ولا ينفعُهم ولقد علِموا لمنِ اشتراه ما له في الآخرةِ من خلاقٍ﴾ . [البقرة: ١٠٢] .

وقولِه تعالى : ﴿ولا يفلحُ الساحرُ حيثُ أتى﴾ [طه: ٦٩] .

وقولِه : ﴿أفتأتونَ السحرَ وأنتم تُبصرونَ﴾

آن یکجا می کند.»

علـی (راوی حدیث) گفته اسـت: عبدالرزاق گفت: «یک کلمهٔ راست را.» (که در فرمودهٔ آن حضرت آمده.» مُرسـل است (روایت آن به آن حضرت نرسیده است.) سپس به من رسیده که آن را به آن حضرت اسناد کرده است.

۵۷۶۲- از زهری، از یحیی بن عروه بن زبیر، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت:

مردم در مورد کاهنان از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند آن حضرت فرمود: «چیزی نیسـتند.» گفتند: یا رسول الله همانا‌آنها گهگاه سخنانی میگویند که راست میآید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یک کلمه راست را، جن (از فرشـتگان) میرباید و آن را در گوش دوست(کاهن) خود در میآورد و او صد دروغ را با آن یکجا میکند.»

علی (راوی حدیث) گفته است: عبدالرزاق گفت: «یک کلمه راسـت را» (که در فرموده آن حضرت آمده) مرسـل اسـت (روایت آن به آن حضرت نرسـیده اسـت) سپس به من خبر رسیده که پس از آن را به آن حضرت اسناد کرده است.

باب ـ ۴۷: سِحْر

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و آنچه را که شیطانها در سلطنت سُلیمان می‌خواندند پیروی کردند. و سـلیمان کفر نورزید، ولی آن شـیطانها کفر ورزیدنـد که به مـردم سـحر می‌آموختند، و آنچـه بر آن دو فرشـته هـاروت و ماروت در بابل نازل شـده بود. آنان هیچ کس را (سِـحر) نمی‌آموختنـد مگـر آنکه بـه وی می‌گفتند: ما برای شـما آزمایش هسـتیم. پس کافر نشوی، و از آن دو فرشـته می‌آموختند آنچه را که میان مـرد و زن او جدایی افکننـد و هرچند بدون

[الأنبياء:٣].

وقوله: ﴿يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [طه:٦٦].

وقوله: ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ [الفلق:٤].

وَالنَّفَّاثَاتُ: السَّوَاحِرُ.

﴿تُسْحَرُونَ﴾ [المؤمنون: ٨٩]: تُعَمَّوْنَ.

ارادهٔ خدا نمی‌توانستند به کسی زیان برسانند و آنچه را به ایشان زیان داشت و فایده‌ای نداشت می‌آموختند، و دریافته بودند که هر کس که چنین معامله‌ای کند او را در آخرت بهره‌ای نیست.» (البقره، ۱۰۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و ساحر هر کجا برود رستگار نمی‌شود.» (طه، ٦٩)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» (الانبیأ، ۳)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «بر اثر سحر در خیال او می‌نمود که ایشان به شتاب می‌خزند.» (طه، ٦٦)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از شرِّ زنان ساحره که در گرهها می‌دمند.» (الفلق، ٤)

«والنفّاثات»: زنان ساحره.

«تُسْحَرون»: کور می‌خوانید. (المؤمنین، ۸۹)

٥٧٦٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَحَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ، يُقَالُ لَهُ لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا فَعَلَهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ أَوْ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَهُوَ عِنْدِي، لَكِنَّهُ دَعَا وَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ، أَتَانِي رَجُلانِ، فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ فَقَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: مَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ، قَالَ: فِي أَيِّ شَيْءٍ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ، وَجُفِّ طَلْعِ نَخْلَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَجَاءَ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، كَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، أَوْ كَأَنَّ رُؤُوسَ نَخْلِهَا

٥٧٦٣ ـ از یونس، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردی از قبیلهٔ زُرَیْق که لَبِید بن اَعْصَم نامیده می‌شد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را سِحر کرده بود تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خیال می‌کرد که کاری کرده است، در حالی که آن را نکرده بود، تا آنکه روز یا شبی که نزد من بود (خدای را) بسیار دعا کرد و سپس گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی که خداوند به آنچه از وی خواسته بودم پاسخ داد، دو مرد نزدم آمدند که یکی نزدیک سر من و دیگری نزدیک پاهای من نشستند، یکی از آنان به رفیق خود گفت: مریضی این مرد چیست؟ گفت: سحر شده است. گفت: کِی او را سِحر کرده است؟

رؤوسُ الشَّياطين» . قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ: أفلا استَخرَجتَهُ؟ قال: «قد عافاني اللَّهُ، فكرِهْتُ أن أثوِّرَ عَلَى النَّاسِ فيه شرّاً» . فأمَرَ بها فَدُفِنَتْ .

تابَعَهُ أبو أُسامَةَ وأبو ضَمْرَةَ وابنُ أبي الزِّنادِ، عَن هِشامٍ .

وقالَ اللَّيْثُ وابنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ هِشامٍ: «في مُشْطٍ ومُشاقَةٍ» . يُقالُ: المُشاطَةُ: ما يَخْرُجُ مِنَ الشَّعْرِ إذا مُشِطَ، والمُشاقَةُ: مِنْ مُشاقَةِ الكَتَّانِ . [راجع: ۳۱۷۵، أخرجه مسلم: ۲۱۸۹].

گفت: لَبید بن اَعْصم. گفت: در چه چیز (او را سحر کرده است؟) گفت: با شانه و مویی که در (دندانه‌های) شانه چسبیده است و با غلاف شکوفۀ خرما. گفت: و آن کجاست؟ گفت: در چاه ذَرْوان.»

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با تنی چند از یاران خود بر سر آن چاه رفت. سپس آن حضرت آمد و گفت: «ای عایشه، آب آن چاه بسان حنای خیسانده بود، یا سرهای شکوفۀ خرما، گویی سرهای شیطانها بوده است.»

گفتم: یا رسول‌الله! پس چرا آن را بیرون نیاوردی؟ آن حضرت فرمود: «خداوند مرا صحت ارزانی کرد، ناپسند دانستم که در این کار در میان مردم شر را اشاعت کنم.» آن حضرت امر کرد و آن چاه پُر شد.

و متابعت کرده‌اند (عیسی بن یونس) را ابواُسامه و ابوضَمره و ابن ابی‌الزّناد از هِشام.

و لَیث و ابن عُیَیْنه عوض «فی مُشْط و مَشَاطَة» چنین روایت کرده‌اند «مُشط و مُشاقَة».

گفته می‌شود که «اَلْمُشَاطَة» آنچه از موی به هنگام شانه کردن بیرون می‌شود. و «اَلْمُشاقَة» از تارهای کتان است که جدا می‌شود.

٤٨- باب: الشِّرْكُ والسِّحْرُ مِنَ المُوبِقاتِ

باب ـ ۴۸: شِرک و سِحر از موبِقات است (گناه عظیم)

٥٧٦٤- حَدَّثَني عَبْدُالعَزيزِ بنُ عَبْدِاللَّهِ قالَ: حَدَّثَني سُلَيْمانُ، عَنْ ثَورِ بنِ زَيْدٍ، عَنْ أبي الغَيْثِ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «اجْتَنِبُوا المُوبِقاتِ: الشِّرْكُ باللَّهِ، والسِّحْرُ» . [راجع: ۲۷۶٦، أخرجه مسلم: ۸۹، مطولاً].

٥٧٦٤ – از ابوغَیْث، از ابوهریره ورایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از موبقات مهلکات بپرهیزید.» (یعنی) شِرک به خدا و سِحر.

٤٩- باب :
هَلْ يَسْتَخْرِجُ السِّحْرَ

وَقَالَ قَتَادَةُ: قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: رَجُلٌ بِهِ طِبٌّ، أَوْ: يُؤَخَّذُ عَنِ امْرَأَتِهِ، أَيُحَلُّ عَنْهُ أَوْ يُنَشَّرُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ، إِنَّمَا يُرِيدُونَ بِهِ الْإِصْلَاحَ، فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَلَمْ يُنْهَ عَنْهُ.

٥٧٦٥- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عُيَيْنَةَ يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ حَدَّثَنَا بِهِ ابْنُ جُرَيْجٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي آلُ عُرْوَةَ، عَنْ عُرْوَةَ، فَسَأَلْتُ هِشَامًا عَنْهُ، فَحَدَّثَنَا عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يَرَى أَنَّهُ يَأْتِي النِّسَاءَ وَلَا يَأْتِيهِنَّ، قَالَ سُفْيَانُ: وَهَذَا أَشَدُّ مَا يَكُونُ مِنَ السِّحْرِ، إِذَا كَانَ كَذَا، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَعَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ، أَتَانِي رَجُلَانِ، فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِي لِلْآخَرِ: مَا بَالُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ أَعْصَمَ - رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ حَلِيفٌ لِيَهُودَ كَانَ مُنَافِقًا - قَالَ: وَفِيمَ؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ، قَالَ: وَأَيْنَ؟ قَالَ: فِي جُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ، تَحْتَ رَعُوفَةٍ فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ». قَالَتْ: فَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ الْبِئْرَ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ، فَقَالَ: «هَذِهِ الْبِئْرُ الَّتِي أُرِيتُهَا، وَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، وَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ». قَالَ: فَاسْتُخْرِجَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: أَفَلَا؟ -أَيْ تَنَشَّرْتَ- فَقَالَ: «أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ شَفَانِي اللهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ شَرًّا».

[راجع: ٣١٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٨٩].

باب ـ ۴۹: آیا سِحر را بیرون آورد؟

و قَتاده گفت: به سعید بن مُسیَّب گفتم: آیا مردی که سحر شده است یا از زن خود دوری می‌گزیند، آیا عَقد سحر او گشاده شود یا با نشره (درمان خاص ِسحر شدگان) معالجه شود؟ گفت: در آن باکی نیست. همانا این کار برای صلاح است. و آنچه نفع می‌رساند از آن منع نشده است.

۵۷۶۵ ـ از عبدالله بن محمد روایت است که گفت: نخستین کسی که به ما حدیث کرد ابن جُریج بود که می‌گفت: اولاد عُروه از عُروه روایت کرده‌اند. من از هِشام در این باره پرسیدم، وی از پدر خود روایت کرد که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سحر کرده شد، تا آنکه می‌پنداشت که با زنان خود نزدیکی کرده است در حالی که نکرده بود.

سُفیان گفت: این حالت از شدیدترین نوع سحر است، اگر همچو حالتی باشد.

آن حضرت گفت: «ای عایشه، آیا می‌دانی که خداوند به آنچه از وی خواسته بودم پاسخ داد. دو مرد نزد من آمدند که یکی از ایشان نزدیک من و دیگری نزدیک پاهای من نشستند. کسی که نزدیک سر من نشسته بود به دیگری گفت: این مرد را چه رخ داده است؟ وی گفت: سِحر شده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید بن اَعْصَم، مردی از بنی زُرَیق که هم‌پیمان یهود است و منافق می‌باشد. گفت: با چه چیز (او را سحر کرده است)؟ گفت: با شانه و مویی که در آن چسبیده است. گفت:

در کجا می‌باشد؟ گفت: در غلاف شکوفهٔ نره خرما. زیر سنگی در چاه ذَروان.»

عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر سر آن چاه رفت تا آنکه آن را بیرون آورد و گفت: این همان چاهی است که به من نموده شده است، و گویی که آب آن مانند حنای تَر می‌باشد و درختان خرمای آن مانند سرهای شیطان بود.»

آن حضرت فرمود که بیرون آورده شود.

عایشه می‌گوید: گفتم: چرا نکردی؟ یعنی با آشکار کردن درمان نکردی؟

فرمود: «خدا مرا شفا داد و ناخوشایند پنداشتم که بدی یکی از مردم را پخش کنم.»

٥٠- باب: السِّحْرِ

٥٧٦٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى إِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا فَعَلَهُ، حَتَّى إِذَا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ عِنْدِي، دَعَا اللَّهَ وَدَعَاهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتِ يَا عَائِشَةُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ». قُلْتُ: وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «جَاءَنِي رَجُلَانِ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، ثُمَّ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ الْيَهُودِيُّ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ، قَالَ: فِيمَاذَا؟ قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ، قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذِي أَرْوَانَ». قَالَ: فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَى الْبِئْرِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَعَلَيْهَا نَخْلٌ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ، وَلَكَأَنَّ نَخْلَهَا رُؤُوسَ

باب ـ ۵۰: سِحر

٥٧٦٦ ـ از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سحر شده بود تا آنکه به خیال وی می آمد که کاری را کرده است، و آن را نکرده بود. تا آنکه روزی که نزد من بود، خدای را دعا کرد و بسیار دعا کرد و سپس گفت: «ای عایشه، آیا آگاه شدی که همانا آنچه را از خدا خواسته بودم به من پاسخ داد؟» گفتم: و آن چیست یا رسول‌الله؟

فرمود: «دو مرد نزد من آمدند، یکی از آنان نزدیک سر من و دیگری نزدیک پاهای من نشست، سپس یکی به همراه خود گفت: مریضی این مرد چیست؟ گفت: سحر شده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟

الشَّيَاطِينِ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَأَخْرَجْتَهُ ؟ قَالَ : «لا ، أَمَّا أَنَا فَقَدْ عَافَانِي اللَّهُ وَشَفَانِي ، وَخَشِيتُ أَنْ أُثَوِّرَ عَلَى النَّاسِ مِنْهُ شَرًّا» . وَأَمَرَ بِهَا فَدُفِنَتْ . [راجع: ۳۱۷۵ ، اخرجه مسلم: ۲۱۸۹]

لَبید بن اَعْصَم یهودی. از قبیلهٔ بنی زُرَیق. گفت: در چه چیز او را سحر کرده است؟ گفت: در شانه و مویی که در آن چسبیده است و غلاف شکوفهٔ نر خرما. گفت: در کجا می‌باشد؟ گفت: در چاه ذی‌اَرْوان»

گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با کسانی از اصحاب خود به سوی آن چاه رفت و نگریست و در آنجا درخت خرما بود، سپس به سوی عایشه برگشت و گفت: «به خدا سوگند که آب آن مانند حنای در آب خیسانده بود و گویی درختان خرمای آن مانند سرهای شیطان است.»

گفتم: یا رسول‌الله، آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: «نی، ولی خداوند مرا صحتمندی داد و شفا بخشید و ترسیدم که شرارت آن را میان مردم انتشار دهم.» و آن حضرت فرمود که آن را دفن کنند.

٥١- باب : إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا

باب ـ ۵۱: بعضی از سخنان بسان سحر است

٥٧٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَخَطَبَا ، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا ، أَوْ : إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ» . [راجع: ٥١٤٦]

۵۷۶۷ ـ از مالک، از زیدبن اسلم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنه) گفت: دو مرد از مشرق آمدند و سخن راندند و مردم از (فصاحت و بلاغت) سخنانشان در شگفت شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برخی از سخنان بسان سحر است ـ یا ـ بعضی از سخنان مانند سحر است.»

٥٢- باب : الدَّوَاءِ بِالْعَجْوَةِ لِلسِّحْرِ

باب ـ ۵۲: درمان سحر با خرمای عَجْوَه

٥٧٦٨- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ: حَدَّثَنَا مَرْوَانُ: أَخْبَرَنَا هَاشِمٌ: أَخْبَرَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنِ اصْطَبَحَ كُلَّ يَوْمٍ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ». وَقَالَ غَيْرُهُ: «سَبْعَ تَمَرَاتٍ». [راجع: ٥٤٤٥، اخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

٥٧٦٨ ـ از عامر بن سعد، از پدرش (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر کسی صبحانه چند دانه خرمای عجوه بخورد، در آن روز تا فرا رسیدن شب، نه زهر او را زیان می‌رساند و نه سحر.»

و غیر از (علی راوی) گفته است: «هفت دانه خرما.»

٥٧٦٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرَ بْنَ سَعْدٍ: سَمِعْتُ سَعْدًا ﷺ: يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ تَصَبَّحَ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سُمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [راجع: ٥٤٤٥، اخرجه مسلم: ٢٠٤٧].

٥٧٦٩ ـ از عامر بن سَعد روایت است که سعد (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که صبحانه هفت دانه خرمای عجوه بخورد در آن روز زهر و سحر او را زیان نمی‌رساند.»

٥٣- بَاب: لَا هَامَةَ

باب ـ ۵۳: هامه[1] [در آن شومی] نیست

٥٧٧٠- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا عَدْوَى وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ». فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ الْإِبِلِ، تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيُخَالِطُهَا الْبَعِيرُ الْأَجْرَبُ فَيُجْرِبُهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَمَنْ أَعْدَى الْأَوَّلَ». [راجع: ٥٧٠٧، اخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

٥٧٧٠ ـ از مَعمَر، از زُهری، از ابوسَلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نه سرایت مرض (بدون ارادهٔ خدا) و نه (شومی) در ماه صفر و نه هامه اعتبار دارد.»

بادیه‌نشینی گفت: یا رسول‌الله! پس شتر را چه حالت است که در ریگستان (رنگ آن) بسان آهو می‌نماید و چون شتر گرگین با آن درمی‌آمیزد آن را گرگین می‌کند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شتر اول را چه کسی گرگین ساخته بود؟»

٥٧٧١- وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ بَعْدُ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يُورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ». وَأَنْكَرَ أَبُو

٥٧٧١ ـ از ابوسَلَمه روایت است که پس از

۱- مراجعه شود به باب ۴۵، حدیث ۵۷۵۷، پاورقی.

هُرَيْرَةَ حَدِيثَ الأَوَّلِ، قُلْنَا: أَلَمْ تُحَدِّثْ أَنَّهُ: «لا عَدْوَى». فَرَطَنَ بِالْحَبَشِيَّةِ، قال أَبُو سَلَمَةَ: فَمَا رَأَيْتُهُ نَسِيَ حَدِيثًا غَيْرَهُ. [انظر: ٥٧٧٤، أخرجه مسلم: ٢٢٢١، بطول واختلاف قول أبي سلمة].

آن از ابوهريره شنيده است كه مى‌گفت: پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) فرمود: «شتر بيمار نزديک شتر سالم آورده نشود.» و ابوهريره حديث اول خود را انكار كرد. ما گفتيم: آيا تو نگفته بودى (كه آن حضرت فرموده) «سرايت مرض نيست» وى با زبان حبشى سخنى نامفهوم گفت. ابوسلمه گفت: من نديده‌ام كه ابوهريره به‌جز از اين حديث، حديثى ديگر فراموش كرده باشد.

٥٤- باب: لا عَدْوَى

باب ـ ۵۴: سرايت مرض نيست

٥٧٧٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَحَمْزَةُ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلاثٍ: فِي الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالدَّارِ». [راجع: ٢٠٩٠، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

٥٧٧٢ ـ از ابن شهاب (زُهرى) از سالم بن عبدالله و حَمزه روايت است كه عبدالله بن عمر (رضى‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) فرمود: «سرايت مرض (بدون ارادۀ خدا) نيست و شومى در پرندۀ (بوم) نيست، همانا شومى در سه چيز است: در اسب و زن و خانه.»

٥٧٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لا عَدْوَى». [راجع: ٥٧٠٧، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

٥٧٧٣ ـ از زُهرى، از ابوسلمة عبدالرحمن، از ابوهريره روايت است كه پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) فرمود: «سرايت مرضى وجود ندارد.»

٥٧٧٤- قال أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا تُورِدُوا الْمُمْرِضَ عَلَى الْمُصِحِّ». [راجع: ٥٧٧١، أخرجه مسلم: ٢٢٢١، بقول أبي سلمة وزيادة].

٥٧٧٤ ـ و ابوسلمه بن عبدالرحمن گفت: از ابوهريره شنيدم كه از پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) روايت مى‌كرد كه فرموده است: «مريض نزد سالم آورد است.»

٥٧٧٥- وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي سِنَانُ بْنُ أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيُّ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لا عَدْوَى». فَقَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ الإِبِلَ، تَكُونُ فِي الرِّمَالِ أَمْثَالَ الظِّبَاءِ، فَيَأْتِيهَا الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَتَجْرَبُ؟ قال

٥٧٧٥ ـ از زُهرى، از سِنان بن ابى سِنان دؤلى، از ابوهريره (رضى‌الله عنه) روايت است كه پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) فرمود: «سرايت مرض نيست.» باديه‌نشينى برخاست و گفت:

النَّبيُّ ﷺ : «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ» . [راجع: ٥٧٠٧ ، أخرجه مسلم: ٢٢٢٠].

آیا نمی‌بینی که شتر در ریگستان بسان آهو می‌نماید و شتر گرگین بر آن می‌آید و آن را گرگین می‌سازد؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شتر اول را چه کسی ساری ساخته است؟»

٥٧٧٦ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنا شُعْبَةُ قال: سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال: «لا عَدْوَى ولا طِيَرَةَ ، وَيُعْجِبُني الفَألُ». قَالُوا: وَمَا الفَألُ؟ قال: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ». [راجع: ٥٧٥٦ ، أخرجه مسلم: ٢٢٢٤].

۵۷۷۶ ـ از شُعبه، از قَتاده، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سرایت مرض نیست و شومی در پرنده (بوم) نیست و مرا فَأل خوش می‌آید.» گفتند: و فَأل چیست؟ فرمود: «سخنی نیکو.»

٥٥ - ما يُذْكَرُ فِي سَمِّ النَّبيِّ ﷺ

باب ـ ۵۵: آنچه دربارهٔ زهری که به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) داده شد، یاد گردیده است.

رَواهُ عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ . [راجع: ٤٤٢٨].

این را عُروه، از عایشه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است:

٥٧٧٧ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قال: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ ، أُهْدِيَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةٌ فِيهَا سَمٌّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اجْمَعُوا لي مَنْ كانَ هَا هُنا مِنَ اليَهُودِ». فَجُمِعُوا لَهُ ، فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ ، فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ». فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا القَاسِمِ ، فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَبُوكُمْ». قَالُوا: أَبُونَا فُلانٌ ، فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَذَبْتُمْ ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلانٌ». فَقَالُوا: صَدَقْتَ وَبَرِرْتَ ، فَقالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ». فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا القَاسِمِ ، وَإِنْ كَذَبْنَاكَ عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا ، قالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ». فَقَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا ، ثُمَّ تَخْلُفُونَنَا فِيهَا ، فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اخْسَئُوا فِيهَا ، وَاللَّهِ لا

۵۷۷۷ ـ از لَیث، از سعید بن ابی‌سعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که خیبر فتح شد برای رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوسفندی اهدا شد که در آن زهر آمیخته شده بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسانی را که در اینجا از قوم یهود هستند نزد من گرد آورید.» آنها را نزد آن حضرت جمع کردند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آنها گفت: «من از شما چیزی سؤال می‌کنم. آیا شما از آن به من راست می‌گویید؟» گفتند: آری. ای ابوالقاسم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به آنها گفت: «پدر شما کیست؟» گفتند: پدر ما فلان کس است.

نُخَلِّفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا». ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ». قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سَمًّا». فَقَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ». فَقَالُوا: أَرَدْنَا: إِنْ كُنْتَ كَذَّابًا نَسْتَرِيحُ مِنْكَ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. [راجع: ۳۱۶۹].

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «دروغ گفتید، بلکه پدر شما فلان کس (دیگر) است. یهود گفتند: راست گفتی و درست گفتی. آن حضرت گفت: «آیا از چیزی که از شما می‌پرسم به من راست می‌گویید؟» گفتند: آری ای ابوالقاسم و اگر دروغ گفتیم دروغمان را بر ما بنمای، چنانکه دربارهٔ پدرمان بنمودی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «اهل دوزخ کیستند؟» گفتند: ما اندک زمانی در دوزخ هستیم و پس از ما شما به دوزخ می‌آیید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «از من دور شوید، به خدا سوگند که هرگز ما پس از شما به دوزخ نمی‌آییم.» سپس به ایشان گفت: «آیا اگر از شما چیزی بپرسم راست می‌گویید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا شما این گوسفند را زهرآگین ساختید؟» گفتند: آری. فرمود: «شما را بر این کار چه باعث شد؟» گفتند: قصد کردیم بدانیم: اگر (در رسالت خود) دروغگو هستی از تو راحت می‌شویم، و اگر پیامبر باشی تو را زیان نمی‌رساند.

۵۶- باب: شُرْبِ السُّمِّ وَالدَّوَاءِ بِهِ وَبِمَا يُخَافُ مِنْهُ وَالْخَبِيثِ

۵۷۷۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ ذَكْوَانَ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سَمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ،

باب ـ ۵۶: نوشیدن زهر و درمان با آن، و آنچه از آن بیم می‌رود و پلیدی.

۵۷۷۸ ـ از سُلیمان، از ذَکوان، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که خود را از فراز کوهی بیفکند و خودکشی نماید، وی در آتش دوزخ است که در آن می‌افتد و همیشه و

فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ، فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». [راجع: ۱۳۶۵، أخرجه مسلم: ۱۰۹].

جاودان و دایم در آن به سر می‌برد، و کسی که زهر بنوشد و همیشه و جاودان و دایم در آن به سر می‌برد، و کسی که زهر بنوشد و خود را بکشد، آن زهر در دست وی است و آن را در آتش دوزخ، دایم و همیشه و ابدی می‌نوشد، و کسی که خودش را با آهن می‌کشد، آن (آلت جارحه) در دست وی است که به طور ابدی و جاودان و دایم با آن در شکم خود ضربه می‌زند.»

۵۷۷۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ أَبُو بَكْرٍ: أَخْبَرَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنِ اصْطَبَحَ بِسَبْعِ تَمَرَاتٍ عَجْوَةٍ، لَمْ يَضُرَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ سَمٌّ وَلَا سِحْرٌ». [راجع: ۵۴۴۵، أخرجه مسلم: ۲۰۴۷].

۵۷۷۹ ـ از عامر بن سعد، از پدرش روایت است که: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «کسی که صبحانه هفت دانه خرمای عجوه بخورد، در آن روز زهر و سِحر به وی زیان نمی‌رساند.»

۵۷- باب: أَلْبَانِ الْأُتُنِ

باب ـ ۵۷: شیر ماده خر.

۵۷۸۰- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبُعِ.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَلَمْ أَسْمَعْهُ حَتَّى أَتَيْتُ الشَّامَ. [راجع: ۵۵۳۰، أخرجه مسلم: ۱۹۳۲].

۵۷۸۰ ـ از زُهری، از ابی ادریس خَوْلانی روایت است که ابو ثَعْلَبه خُشَنی(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشت حیوانات وحشی که دارای دندانهای نیشدار هستند، منع کرده است.

زهری گفت: این حدیث را تا آنکه به شام آمدم نشنیده بودم.

۵۷۸۱- وَزَادَ اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَسَأَلْتُهُ هَلْ نَتَوَضَّأُ أَوْ نَشْرَبُ أَلْبَانَ الْأُتُنِ، أَوْ مَرَارَةَ السَّبُعِ، أَوْ أَبْوَالَ الْإِبِلِ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَتَدَاوَوْنَ بِهَا، فَلَا يَرَوْنَ بِذَلِكَ بَأْسًا، فَأَمَّا أَلْبَانُ الْأُتُنِ: فَقَدْ بَلَغَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ لُحُومِهَا، وَلَمْ يَبْلُغْنَا عَنْ أَلْبَانِهَا أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ، وَأَمَّا مَرَارَةُ السَّبُعِ.

۵۷۸۱ ـ و لیث افزود: یونس به من حدیث کرد که ابن شهاب (زهری) گفت: از (ابو ادریس) پرسیدم که آیا از شیر ماده خر وضو کنیم یا بنوشیم، یا زرداب حیوانات درنده یا پیشاب شتران را بنوشیم؟ وی گفت: همانا مسلمانان، با آن درمان می‌کردند و در آن باکی نمی‌دیدند

قال ابنُ شهاب: أخبرَني أبو إدريسَ الخَوْلانيُّ: أنَّ أبا ثَعْلَبَةَ الخُشَنيَّ أخْبَرَهُ: أنَّ رسولَ اللّه ﷺ نَهَى عَنْ أكْلِ كُلِّ ذي نابٍ مِنَ السَّبُعِ. [راجع: ۵۵۳۰، اخرجه مسلم: ۱۹۳۲]

ولی درمورد شـیر خر: همانا به ما خبر رسیده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خوردن گوشـت آن منع کرده ولی از اینکه از نوشیدن شـیر آن منع کـرده و یا اجـازه داده به ما خبر نرسیده است.

دربـارهٔ زرداب حیوانـات درنده: ابن شـهاب (زُهری) گفـت: ابوادریس خولانی به من خبر داده کـه ابوثَعْلَبه خُشَـنی بـه وی گفت: همانا رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) از خوردن هر حیوان درنده منع کرده است.

۵۸- باب: إذا وقَعَ الذُّبابُ في الإناء

باب ـ ۵۸: اگر مگس در ظرف افتد.

۵۷۸۲- حدَّثَنا قُتَيبةُ: حدَّثَنا إسماعيلُ بنُ جعفرٍ، عَنْ عُتْبةَ بنِ مُسْلمٍ، مَوْلى بَني تَيْمٍ، عَنْ عُبَيْدِ بنِ حُنَيْنٍ، مَوْلى بَني زُرَيْقٍ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رسولَ اللّه ﷺ قال: «إذا وَقَعَ الذُّبابُ في إناءِ أحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فإنَّ في أحَدِ جَناحَيْهِ شِفاءً وفي الآخَرِ داءً». [راجع: ۳۳۲۰].

۵۷۸۲ ـ از عُتْبة بن مُسـلِم، از عُبَید بن حُنَین از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اگر مگس در ظرف یکی از شما بیفتد، باید آن را در مواد ظـرف غوطه دهد، سـپس آن را بیرون افکند زیـرا در یک بال آن مـرض و در بال دیگر آن شفا است.»[1]

۱- داکتر محمدحسن خان مترجم انگلیسی صحیح‌البخاری در رابطه به حدیث مذکور نوشته است: «اکنون از نظر طبابت به اثبات رسیده که مگس میکربهای امراض را در بخشی از بدن خود انتقال می‌دهد. البته خداوند تعالی اُرگانیزمها و مکانیزمهایی آفریده که این میکربهای امراض را می‌کشد مانند پنسیلین و غیره. در این اواخر به تجربه رسیده که مگس امراض و ضدِّ امراض را در خود انتقال می‌دهد، معمولاً زمانی که مگس در غذای آبگین به تماس می‌آید. آن را با میکربهای امراض می‌آلاید، بنابراین باید در آن غوطه‌ور شود تا ضدِّ امراض بدن خود را رها کند تا آن میکربهای امراض را بکشد و تعادل را پدید آورد.
من در این رابطه به وسیلهٔ یکی از دوستان نامه‌ای به آقای داکتر محمد.م. سمعی رئیس بخش حدیث دانشگاه الازهر نوشتم که وی دربارهٔ این حدیث، مقالهٔ تحقیقی مفصّل نوشته و ابعاد بهداشتی آن را عنوان کرده است. وی می‌نویسد که متخصصین میکرب‌شناسی ثابت کرده‌اند که سلولهای تخمُّری طولی در شکم مگس به صورت پارازیت زندگی می‌کنند و برای ادامهٔ حیات توسط لوله‌های تنفسی مگس جلو می‌روند، لذا اگر مگس در مایع فرو برده شود، این لوله‌ها می‌ترکند و محتویات آن سلولها که کُشندهٔ میکروبهای انتقال مرض هستند در آن مایع فرو می‌ریزند. «پاورقی، حدیث

۷۷- كِتَابُ اللِّبَاسِ

۱- بابُ: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾ [الأعراف: ۳۲].

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَالْبَسُوا وَتَصَدَّقُوا، فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ وَلَا مَخِيلَةٍ».

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُلْ مَا شِئْتَ، وَالْبَسْ مَا شِئْتَ، مَا أَخْطَأَتْكَ اثْنَتَانِ: سَرَفٌ أَوْ مَخِيلَةٌ.

۵۷۸۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: يُخْبِرُونَهُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ». [راجع: ۳۶۶۵، أخرجه مسلم: ۲۰۸۵].

۲- باب: مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ مِنْ غَيْرِ خُيَلَاءَ

۵۷۸۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قال أبو بكر: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ

۷۷ ـ کتاب لباس

باب ـ ۱: فرمودۀ خدای تعالی: «بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده چه کسی حرام گردانیده است؟»

(الاعراف، ۳۲)

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بخورید و بنوشید و صدقه دهید بدون اصراف و تکبّر.»

و ابن عباس گفت: «بخور هر آنچه می‌خواهی و بپوش هر آنچه می‌خواهی و از دو چیز بپرهیز: اسراف و تکبّر.»

۵۷۸۳: از مالک روایت است که نافع و عبدالله بن دینار و زید بن اسلم به او خبر داده‌اند که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند به سوی کسی که جامه‌اش را از تکبّر بر زمین کشاند (به نظر رحمت) نمی‌نگرد.»

باب ـ ۲: کسی که بدون تکبّر اِزار خود را دراز کند که کشیده شود.

۵۷۸۴ ـ از موسی بن عُقبه، از سالم بن عبدالله از پدرش (ابن عمر)(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که متکبّرانه جامه‌اش را دراز کند که بر

۶۷۳ جلد هفتم، ترجمهٔ انگلیسی بخاری، ص ۴۵۳.»

إِزَارِي يَسْتَرْخِي ، إِلا أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَسْتَ مِمَّنْ يَصْنَعُهُ خُيَلاءَ» . [راجع: ٣٦٦٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٨٥ ، بدون ذكر أبي بكر] .

زمين كشيده شود، خداوند در روز قيامت به وى نمى‌نگرد.»
ابوبكر گفت: يا رسول‌الله! همانا يک طرف اِزار من پايين كشيده مى‌شود، مگر آنكه به آن توجه واهتمام ورزم؟ پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) فرمود: «تو از كسانى نيستى كه متكبرانه چنان مى‌كنند.»

٥٧٨٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ قَالَ : خَسَفَتِ الشَّمْسُ وَنَحْنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَامَ يَجُرُّ ثَوْبَهُ مُسْتَعْجِلاً ، حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ ، وَثَابَ النَّاسُ ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَجُلِّيَ عَنْهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا ، وَقَالَ : «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْهَا شَيْئًا فَصَلُّوا ، وَادْعُوا اللَّهَ حَتَّى يَكْشِفَهَا» . [راجع: ١٠٤٠] .

۵۷۸۵ ـ از يونس، از حَسَن روايت است كه ابوبكره(رضى‌الله عنه) گفت: آفتاب گرفت و ما نزد پيامبر (صلى‌الله عليه وسلّم) بوديم، آن حضرت ايستاد و شتابان جامه‌اش (بر زمين) كشيده مى‌شد تا آنكه وارد مسجد شد. مردم جمع شدند و آن حضرت دور ركعت نماز گزارد تا آنكه خورشيد ظاهر شد، سپس روى به ما كرد و گفت: «همانا خورشيد و ماه دو نشانه هستند از نشانه‌هاى خدا، پس اگر شما چيزى (همچو اين حالت) بر آنها ببينيد، نماز گزاريد و به خدا دعا كنيد تا آنكه خدا آن را روشن گرداند.»

٣- باب: التَّشْمِيرِ فِي الثِّيَابِ

باب ـ ۳: برچيدن جامه.

٥٧٨٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شُمَيْلٍ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ : أَخْبَرَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ : فَرَأَيْتُ بِلالاً جَاءَ بِعَنَزَةٍ فَرَكَزَهَا ، ثُمَّ أَقَامَ الصَّلاةَ ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ فِي حُلَّةٍ مُشَمِّرًا ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ إِلَى الْعَنَزَةِ ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ وَرَاءِ الْعَنَزَةِ . [راجع: ١٨٧ ، أخرجه مسلم: ٥٠٣] .

۵۷۸۶ ـ از عَوْن ابن ابى‌جُحَيْفه روايت است كه پدرش ابوجُحَيفه گفت: بلال را ديدم كه نيزهٔ كوچک را آورد و آن را بر زمين فرو برد، سپس اقامهٔ نماز را گفت، و رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) را ديدم كه برآمد و حلّه‌اى پوشيده بود كه پايينش را بَر زده بود و مردم و حيوانات را ديدم كه از آن سوى نيزهٔ كوچک از جلوى او مى‌گذشتند.

٤- باب: مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ

٥٧٨٧- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيُّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الْإِزَارِ فَفِي النَّارِ».

باب ـ ۴: آنچه پایین‌تر از شتالنگ (غوزک پای) است در آتش است.

۵۷۸۷ ـ از شعبه، از سعید بن ابی‌سعید مَقْبُری، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنچه پایین‌تر از شتالِنگ باشد در آتش است.»

٥- باب: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ مِنَ الْخُيَلَاءِ

٥٧٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ بَطَرًا». [أخرجه مسلم: ٢٠٨٧].

باب ـ ۵: کسی که جامه‌اش را از روی تکبّر بر زمین می‌کشد.

۵۷۸۸ ـ از ابوالزناد، از اَعرَج، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند در روز قیامت به سوی کسی که از روی تکبّر ازار خود را بر زمین کشیده است، نمی‌نگرد.»

٥٧٨٩- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، أَوْ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي فِي حُلَّةٍ، تُعْجِبُهُ نَفْسُهُ، مُرَجِّلٌ جُمَّتَهُ، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [انظر: ٥٧٩٠، أخرجه مسلم: ٢٠٨٨].

۵۷۸۹ ـ از شُعبه، از محمد بن زیاد، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ـ یا گفت ـ ابوالقاسم(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که مردی حُلّه پوشیده، راهی بود، از خودش (باتبحر) در شگفت بود و موی سر خویش را شانه می‌کشید. ناگاه خداوند او را در زمین فرو برد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود.»

٥٧٩٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ، إِذْ خُسِفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

تَابَعَهُ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

۵۷۹۰ ـ از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله، روایت است که پدرش (ابن عمر) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی در حالی که ازار خود را بر زمین می‌کشاند، ناگاه در زمین فرو برده شد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود.»

متابعت کرده است (عبدالرحمن بن خالد را) یونس از (ابن شهاب) زُهری و شُعیب که از

وَلَمْ يَرْفَعْهُ شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [راجع: ٣٤٨٥] .

حَدَّثَني عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: أَخْبَرَنَا أَبِي، عَنْ عَمِّهِ جَرِيرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَالِمِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَلَى بَابِ دَارِهِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ. [راجع: ٥٧٨٩، أخرجه مسلم: ٢٠٨٨] .

٥٧٩١ - حَدَّثَنَا مَطَرُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: لَقِيتُ مُحَارِبَ بْنَ دِثَارٍ عَلَى فَرَسٍ، وَهُوَ يَأْتِي مَكَانَهُ الَّذِي يَقْضِي فِيهِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَحَدَّثَنِي فَقَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ مَخِيلَةً لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقُلْتُ لِمُحَارِبٍ: أَذَكَرَ إِزَارَهُ؟ قَالَ: مَا خَصَّ إِزَارًا وَلَا قَمِيصًا.

تَابَعَهُ جَبَلَةُ بْنُ سُحَيْمٍ، وَزَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، وَزَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وَقَالَ اللَّيْثُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: مِثْلَهُ.

وَتَابَعَهُ مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، وَعُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَقُدَامَةُ بْنُ مُوسَى، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ». [راجع: ٣٦٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٨٥] .

زُهری روایت کرده، این حدیث را رفع نکرده است، از عبدالله بن محمد، از وَهْب بن جَریر روایت ا ست که گفت: من و سالم بر درِ سرای ابن عمر بودیم، و گفت: از ابوهریره شنیدم که مانند این حدیث را (در مضمون، نه در لفظ) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده بود.

۵۷۹۱ ـ از شُعبه روایت است که گفت: محارب بن دِثار را که بر اسپ سوار بود، دیدم و او از جایی که در آن قضاوت می‌کرد می‌آمد و از این حدیث (فوق) از وی سؤال کردم. وی به من حدیث کرد و گفت: از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که از روی تکبّر جامه‌اش را بر زمین بکشاند، خداوند در روز قیامت به سوی او نمی‌نگرد.»

به محارب گفتم: آیا اِزار را هم گفته است؟ گفت: خاص نساخته است اِزار را و نه پیرهن را.

متابعت کرده است (سالم را) جَبله بن سُحَیم و زید بن اسلم و زید بن عبدالله، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و لَیث از نافع، از ابن عُمر مثل آن را (در مضمون و در لفظ) روایت کرده است.

متابعت کرده‌اند (جَریر را) موسی بن عُقبه، و عمر بن محمد و قُدامه بن موسی، از سالم، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که فرمود: «کسی که از روی تکبّر جامه‌اش را بر زمین بکشاند.»

٦- بَابُ: الْإِزَارِ الْمُهَدَّبِ

باب ـ ۶: اِزار ریشه‌دار.

وَيُذْكَرُ عَنِ الزُّهْرِيِّ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَحَمْزَةَ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ، وَمُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: أَنَّهُمْ لَبِسُوا ثِيَابًا مُهَدَّبَةً.

و از زُهرى و ابوبكر بن محمد و حَمزة بن ابى اُسَـيد، و معاويه بن عبدالله بن جعفر، ياد شده است كه آنها جامهٔ ريشه‌دار مى‌پوشيدند.

٥٧٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةُ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا جَالِسَةٌ، وَعِنْدَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ تَحْتَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلَاقِي، فَتَزَوَّجْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مَعَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا مِثْلُ هَذِهِ الْهُدْبَةِ، وَأَخَذَتْ هُدْبَةً مِنْ جِلْبَابِهَا، فَسَمِعَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ قَوْلَهَا وَهُوَ بِالْبَابِ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، قَالَتْ: فَقَالَ خَالِدٌ: يَا أَبَا بَكْرٍ، أَلَا تَنْهَى هَذِهِ عَمَّا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَلَا وَاللَّهِ مَا يَزِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى التَّبَسُّمِ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ، لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». فَصَارَ سُنَّةً بَعْدُ. [راجع: ٢٦٣٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٣]

۵۷۹۲ ـ از زُهـرى، از عـروه بـن زُبير روايت است كه عايشه (رضى‌الله عنهما) همسر پيامبر (صلى‌الله عليه وسـلّم) گفت: زن رفاعهٔ قُرَظى نزد رسول خدا (صلى‌الله عليه وسلّم) آمد و من نشسته بودم و ابوبكر نزد آن حضرت بود. وى گفت: يا رسول‌الله! من زن رفاعه بودم و او مرا طلاق داد و طلاق مرا قطعى سـاخت. سپس با عبدالرحمـن بن زبيـر ازدواج كردم و همانا به خدا سوگند يا رسـول‌الله كه وى (چندان آلت تناسـلى) ندارد مگر مانند همين ريشه، و ريشهٔ چادر خـود را گرفت (و نشـان داد) خالد بن سـعيد كه بر دروازه ايسـتاده بود و به او اجازهٔ ورود داده نشده بود سخن وى را شنيد.
عايشـه مى‌گويد: خالد گفـت: اى ابوبكر، آيا اين زن را از آنچه به آواز بلند نزد رسـول خدا (صلى‌الله عليه وسـلّم) مى‌گويد، منع نمى‌كنى؟ به خـدا سـوگند كه رسـول خـدا (صلى‌الله عليه وسـلّم) به‌جز آنكه تبسّـم مى‌كرد چيزى نمى‌گفت. سـپس رسـول خدا (صلى‌الله عليه وسـلّم) به آن زن گفت: «شـايد كه مى‌خواهى نزد (شوهر پيشـين خود) رفاعه برگردى؟ نى، تا آنكه (شـوهر كنونى تو) شيرينى (جماع) تو را بچشد و تو شيرينى او را بچشى.» سپس اين حكم سنّت گشت.

٧- باب: الأَرْدِيَةِ

باب ـ ۷: ردأها (پوشاک بالاتنه)

وَقَالَ أَنَسٌ: جَبَذَ أَعْرَابِيٌّ رِدَاءَ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٣١٤٩].

و انس گفت: بادیه‌نشینی رداء پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را کشید.

٥٧٩٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ: أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ: أَنَّ عَلِيًّا ﷺ قَالَ: فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنُوا لَهُمْ. [راجع: ٢٠٨٩. أخرجه مسلم: ١٩٧٩، مطولاً].

۵۷۹۳ ـ از زُهری، از علی بن حسین (زین‌العابدین) از حسین بن علی روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ردای خود را خواست، سپس راهی شد. من و زید بن حارثه آن حضرت را همراهی کردیم تا به خانه‌ای آمد که حمزه در آن بود. آن حضرت اجازهٔ ورود خواست و حمزه به ایشان اجازه داد.

٨- باب: لُبْسِ الْقَمِيصِ

باب ـ ۸: پوشیدن پیراهن.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ يُوسُفَ: ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ [يوسف:٩٣].

و فرمودهٔ خدای تعالی که از یوسف‌علیه‌السلام حکایت کرده است: «این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهرهٔ پدرم بیفکنید (تا) بینا شود.» (یوسف، ۹۳)

٥٧٩٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ الْقَمِيصَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا الْخُفَّيْنِ، إِلا أَنْ لا يَجِدَ النَّعْلَيْنِ، فَلْيَلْبَسْ مَا هُوَ أَسْفَلُ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

۵۷۹۴ ـ از ایوب، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: مردی گفت: یا رسول‌الله! کسی که در احرام (حج یا عمره است) کدام جامه را بپوشد؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در احرام است، پیراهن و پایجامهٔ دوخته شده و لباس کلاه‌دار (یا کلاه درزدار) و موزه نپوشد. اگر کفش بی‌رویه نیابد، چیزی بپوشد که از شتالنگ (غوزک پا) پایین‌تر باشد.»

٥٧٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَمْرٍو: سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ، فَأَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، وَوُضِعَ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَنَفَثَ عَلَيْهِ مِنْ رِيقِهِ،

۵۷۹۵ ـ از ابن عُیَیْنَه، از عَمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، پس از آنکه عبدالله بن اُبی (منافق) به قبر گذاشته شد بر سر قبرش

وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ، فَاللَّهُ أَعْلَمُ. [أخرجه مسلم: ٢٧٧٣]

آمد»، فرمود که او را از قبر بیرون آورند، و بیرون آورده شد، آن حضرت جسدش را بر زانوی خود نهاد و بر وی از آب دهان خود (تبرّک‌گونه) دمید و پیراهن خود را بر وی پوشاند. و خدا (از سرِّ آن) داناتر است.

٥٧٩٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه قال: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ عَنْ، عَبْدِاللَّه قال: لَمَّا تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، جَاءَ ابْنُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ. فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ، وَقَالَ: «إِذَا فَرَغْتَ مِنْهُ فَآذِنَّا». فَلَمَّا فَرَغَ آذَنَهُ بِهِ، فَجَاءَ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَجَذَبَهُ عُمَرُ فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، فَقَالَ: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾. [التوبة: ٨٠] فَنَزَلَتْ ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾. [التوبة: ٨٤] فَتَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ. [أخرجه مسلم: ٢٤٠٠].

٥٧٩٦ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: آنگاه که عبدالله بن اُبی مُرد، پسرش نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله! پیراهن خود را به من بده تا او را در آن کفن کنم و بر وی نماز (جنازه) بگزار و مغفرت بخواه. آن حضرت پیراهن خود را به وی داد و گفت: «هنگامی که از کفن کردن وی فارغ شدی مرا آگاه کن.» آنگاه که فارغ شد آن حضرت را آگاه کرد. آن حضرت رفت که بر وی نماز بگزارد عمر آن حضرت را به سوی خود کشید و گفت: آیا خداوند تو را منع نکرده است که بر منافقین نماز بگزاری.

آن حضرت فرمود: «چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.»
(التوبه، ٨٠)

سپس این آیه نازل شد: «هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.»
(التوبه، ٨٤)

٩- باب: جَيْبِ الْقَمِيصِ مِنْ عِنْدِ الصَّدْرِ وَغَيْرِهِ.

باب ـ ٩: گریبان پیراهن از نزدیک سینه و غیره.

٥٧٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلَ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ، كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، قَدِ اضْطُرَّتْ أَيْدِيهِمَا إِلَى ثُدِيِّهِمَا وَتَرَاقِيهِمَا، فَجَعَلَ الْمُتَصَدِّقُ كُلَّمَا تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ انْبَسَطَتْ عَنْهُ، حَتَّى تَغْشَى أَنَامِلَهُ وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ، وَجَعَلَ الْبَخِيلُ كُلَّمَا هَمَّ بِصَدَقَةٍ قَلَصَتْ، وَأَخَذَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ بِمَكَانِهَا».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَنَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ بِإِصْبَعِهِ هَكَذَا فِي جَيْبِهِ، فَلَوْ رَأَيْتَهُ يُوَسِّعُهَا وَلَا تَتَوَسَّعُ. [راجع: ١٤٤٣، أخرجه مسلم: ١٠٢١].

تَابَعَهُ ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، وَأَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ: فِي الْجُبَّتَيْنِ.

وَقَالَ حَنْظَلَةُ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: جُبَّتَانِ.

وَقَالَ جَعْفَرٌ، عَنِ الْأَعْرَجِ: جُبَّتَانِ.

۵۷۹۷ ـ از حَسـن، از طاووس روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مَثَلی زد که: «مثال بخیل و صدقه‌دهنده مثال دو مردی اسـت که دو جامهٔ آهنین پوشیده‌اند که دستهایشـان را به سینه و گردنشان می‌بندد، هر زمانی که صدقه‌دهنده بخواهد که صدقه بدهد، جامهٔ آهنین گشـاده می‌شـود تا آنکه انگشتان پایش را می‌پوشـاند و آثـار گامهای او را محو می‌کنـد و آنگاه که بخیل بخواهد صدقه بدهد، جامه‌اش درهم کشـیده می‌شود و هر حلقهٔ آن در جای خود قرار می‌گیرد.»

ابوهریره گفت: من رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دیدم که با انگشـت خود به گریبان خود چنین اشاره می‌کرد که اگر او را می‌دیدی که می‌خواهد گریبان خود را بگشـاید، گشوده نمی‌تواند.

متابعت کرده اسـت (حسـن بن مسلم را) ابن طاووس، از پدر خود و ابوزناد از اَعْرَج در لفظ: فِي الْجُبَّتَينِ. (در دو جامه).

و حنظله گفت: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: جُبَّتـانِ و جعفر گفـت که اَعرج گفته اسـت: جُبَّتان.

١٠- باب: مَنْ لَبِسَ جُبَّةً ضَيِّقَةَ الْكُمَّيْنِ فِي السَّفَرِ

باب ـ ۱۰: کسی که جُبّه (جامه) آستین تنگ در سفر بپوشد.

٥٧٩٨- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الضُّحَى قَالَ: حَدَّثَنِي مَسْرُوقٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَاجَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ، فَتَلَقَّيْتُهُ بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ

۵۷۹۸ ـ از مَسـروق روایـت اسـت که گفت: مُغیره بن شـعبه به من گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بـه قضای حاجت رفت سـپس برگشت. من با ظرف آب به پیش وی رفتم. آن

شَأْمِيَّةٌ ، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ ، فَذَهَبَ يُخْرِجُ يَدَيْهِ مِنْ كُمَّيْهِ ، فَكَانَا ضَيِّقَيْنِ ، فَأَخْرَجَ يَدَيْهِ مِنْ تَحْتِ الْجُبَّةِ فَغَسَلَهُمَا ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَعَلَى خُفَّيْهِ . [راجع: ۱۸۲ ، أخرجه مسلم: ۲۷۴].

حضرت وضو کرد و جُبّهٔ شامی پوشیده بود، دهان را شست و بینی را شست و روی خود را شست و خواست که دستها را از آستینها بیرون آورد. آستینها تنگ بودند، آن حضرت دست را از زیر جُبّه بیرون آورد و دستها را شست و بر سر و موزه‌های خود مسح کرد.

۱۱- باب: لُبْسِ جُبَّةِ الصُّوفِ فِي الْغَزْوِ

باب ـ ۱۱: پوشیدن جُبّهٔ پشمی در جنگ.

۵۷۹۹- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي سَفَرٍ ، فَقَالَ : « أَمَعَكَ مَاءٌ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، فَنَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ ، فَمَشَى حَتَّى تَوَارَى عَنِّي فِي سَوَادِ اللَّيْلِ ، ثُمَّ جَاءَ ، فَأَفْرَغْتُ عَلَيْهِ الإِدَاوَةَ ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِرَاعَيْهِ مِنْهَا ، حَتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الْجُبَّةِ ، لا فَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ ، ثُمَّ أَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ ، فَقَالَ : « دَعْهُمَا ، فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ » . فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا . [راجع: ۱۸۲ ، أخرجه مسلم: ۲۷۴].

۵۷۹۹ ـ از عامر، از عُروه بن مُغیره، از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبی در سفری همراه بودم. آن حضرت فرمود: «آب با خود داری؟» گفتم: آری. وی از شتر خود فرود آمد و راهی شد تا آنکه در سیاهی شب از نظرم ناپدید شد، سپس آمد و من از ظرف بر وی آب ریختم، آن حضرت روی و دستهای خویش را شست و جُبّهٔ پشمی پوشیده بود و نتوانست که بازوهای خویش را از (آستینهای) آن بیرون بیاورد، تا آنکه از پایان جبّه دستها را بیرون آورد و شست.[1] سپس سر خود را مسح کرد. سپس خودم را خم کردم تا موزه‌های آن حضرت را بیرون آورم، فرمود: «موزه‌ها را بیرون نیاور، همانا پاهایم را که پاک بودند در آنها وارد کردم» و بر موزه‌ها مسح کرد.

۱۲- باب: الْقَبَاءِ وَفَرُّوجِ حَرِيرٍ ، وَهُوَ الْقَبَاءُ ، وَيُقَالُ: هُوَ الَّذِي لَهُ شَقٌّ مِنْ خَلْفِهِ

باب ـ ۱۲: قبا و فَرُّوج حریر و آن نوعی از قبا است و به خاطر این گفته می‌شود که از عقب

[1]- حدیث ۵۷۹۹، آخر سطر هفتم «لا فغسل» آمده است که «لا» اشتباه است، صحیح آن «فغسل» است.

خود چاک دارد.

٥٨٠٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: رَضِيَ مَخْرَمَةُ. [راجع: ٢٥٩٩، أخرجه مسلم: ١٠٥٨].

۵۸۰۰ ـ از ابن ابی مُلَیکه، از مِسوَر بن مَخْرَمَه روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) قباها را تقسیم کرد و به مَخرمه چیزی نداد. مَخرَمه به من گفت: ای پسرک من، بیا که نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برویم. همراه وی راهی شدم. گفت: درآی و آن حضرت را برایم فراخوان. آن حضرت را فراخواندم. آن حضرت برآمد و یکی از آن قباها را با خود آورد و فرمود: «این را برای تو جدا کرده بودم.» مَخرمه قبا را دید و گفت: مخرمه خشنود شد.

٥٨٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ؓ أَنَّهُ قَالَ: أُهْدِيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرُّوجُ حَرِيرٍ فَلَبِسَهُ، ثُمَّ صَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا، كَالْكَارِهِ لَهُ، ثُمَّ قَالَ: «لَا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». [راجع: ٣٧٥، أخرجه مسلم: ٢٠٧٥].

تَابَعَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ اللَّيْثِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: فَرُّوجٌ حَرِيرٌ.

۵۸۰۱ ـ از ابوالخیر، از عُقْبَه بن عامر(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرُّوج ابریشمی اهدا شد و آن حضرت آن را پوشید و در آن نماز گزارد، سپس که از نماز برگشت آن را به شدّت از تن برآورد، گویی که آن را ناپسند می‌داند و سپس گفت: «این برای پرهیزگاران شایسته نیست.» متابعت کرده است (قُتَیبَه را) عبدالله بن یوسُف، از لَیث، و غیر از عبدالله بن یوسف گفته است: فَرُّوجٌ حَرِيرٌ (عوض فَرُّوجُ حَرِيرٍ).

١٣- باب: الْبَرَانِس

باب ـ ۱۳: بَرْنُس (لباس کلاهدار)

٥٨٠٢- وَقَالَ لِي مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أَبِي قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى أَنَسٍ بُرْنُسًا أَصْفَرَ مِنْ خَزٍّ.

۵۸۰۲ ـ از مُعْتَمِر روایت است که پدرش گفت: اَنس را دیدم که بَرنُسِ زرد رنگ پوشیده بود که از ابریشم بود.

٥٨٠٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا

۵۸۰۳ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر گفت: مردی گفت: یا رسول‌الله! مُحرِم (کسی که در احرام حج یا عمره است)

يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ ؟ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَلْبَسُوا الْقُمُصَ ، وَلا الْعَمَائِمَ ، وَلا السَّرَاوِيلاتِ ، وَلا الْبَرَانِسَ ، وَلا الْخِفَافَ ، إلا أحَدٌ لا يَجِدُ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ ، وَلا تَلْبَسُوا مِنَ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا الْوَرْسُ» . [راجع: ١٣٤ ، أخرجه مسلم: ١١٧٧] .

چه جامه‌ای بپوشد؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «پیراهن نپوشید و دستار نپوشید و پاجامه نپوشید و لباس کلاهدار نپوشید و موزه نپوشید، مگر کسی که کفش بی‌رویه نیابد، باید موزه بپوشد و پایین آن را قطع کند تا پایین‌تر از شتالنگ (غوزک پا) قرار گیرد و لباسی که در آن چیزی از زَعْفران و وَرَس رسیده باشد، نپوشید.»

١٤- باب: السَّرَاوِيل

باب ـ ۱۴: سراوِیْل (پاجامه، تنبان)

٥٨٠٤- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ لَمْ يَجِدْ إزَارًا فَلْيَلْبَسْ سَرَاوِيلَ ، وَمَنْ لَمْ يَجِدْ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ» . [راجع: ١٧٤٠ ، أخرجه مسلم: ١١٧٨] .

٥٨٠٤ ـ از جابر بن زَید، از ابن عباس روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که (در حالت احرام) اِزار نیابد باید شلوار بپوشد و اگر کسی کفش بی‌رویه نیابد باید موزه بپوشد.»

٥٨٠٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : قَامَ رَجُلٌ فَقال : يا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا تَأمُرُنَا أنْ نَلْبَسَ إذَا أحْرَمْنَا ؟ قال : « لا تَلْبَسُوا الْقَمِيصَ ، وَالسَّرَاوِيلَ ، وَالْعَمَائِمَ ، وَالْبَرَانِسَ ، وَالْخِفَافَ ، إلا أنْ يَكُونَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ نَعْلانِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ أسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ ، وَلا تَلْبَسُوا شَيْئًا مِنَ الثِّيَابِ مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا وَرْسٌ» . [راجع: ١٣٤ ، أخرجه مسلم: ١١٧٧] .

٥٨٠٥ ـ از جُوَیریَه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله! ما را چه امر می‌کنی که در وقت احرام بپوشیم؟
آن حضرت فرمود: «پیراهن، و پاجامه، و دستار و لباس کلاهدار، و موزه نپوشید، مگر آن مردی که کفش بی‌رویه ندارد، وی باید موزه‌ای بپوشد که از شتالنگ پایین‌تر قرار گیرد، و جامه‌ای نپوشید که به آن زعفران و وَرَس رسیده باشد.»

١٥- باب: العَمَائِم

باب ـ ۱۵: دستارها.

٥٨٠٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال :

٥٨٠٦ – از زُهری، از سالِم، از پدرش روایت

سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ زَعْفَرَانٌ وَلا وَرْسٌ، وَلا الْخُفَّيْنِ إِلا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْهُمَا فَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ۱۳۴، أخرجه مسلم: ۱۱۷۷].

است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مُحْرِم، پیراهن و دستار و پاجامه و لباس کلاهدار و جامه‌ای که به آن زعفران و ورس رسیده باشد نپوشد و موزه نپوشد مگر آنکه کفش بی‌رویه نیابد، و اگر موزه نیابد بالای آن را تا پایین‌تر از شتالِنگ قطع کند.»

۱۶- باب: التَّقَنُّع

باب ـ ۱۶: پوشیدن سر.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ. [راجع: ۳۸۰۰]

وَقَالَ أَنَسٌ: عَصَبَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ. [راجع: ۳۷۹۹]

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و سربندی سیاه بر سر داشت.
و اَنَس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حاشیهٔ بُرد (جامه) را بر سر خود پیچید.

۵۸۰۷- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: هَاجَرَ نَاسٌ إِلَى الْحَبَشَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَوَ تَرْجُوهُ بِأَبِي أَنْتَ؟ قال: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ لِصُحْبَتِهِ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ. قال عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِنَا فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، فَقَالَ قَائِلٌ لأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُقْبِلاً مُتَقَنِّعًا، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، قال أَبُو بَكْرٍ: فِدًا لَكَ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ إِنْ جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لأَمْرٌ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ، فَقَالَ حِينَ دَخَلَ لأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». قال: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قال: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». قال: فَالصُّحْبَةُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «نَعَمْ». قال: فَخُذْ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ

۵۸۰۷ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند. و ابوبکر خودش را برای مهاجرت مجهّز کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به او) گفت: «بر جای خود باش، همانا امیدوارم که به من هم اجازه داده شود.»
ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد، آیا (برای مهاجرت) امیدوار هستی؟ فرمود: «آری.» بنابراین ابوبکر برای همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انتظار کشید و به مدت چهار ماه دو شتری که نزد وی بود را برگ درخت سَمُر خورانید.
از عُروه روایت است که عایشه گفت: در حالی که ما در چاشت روز نشسته بودیم، کسی به ابوبکر گفت: این است رسول خدا (صلی‌الله

اللَّهِ إِحْدَى رَاحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بِالثَّمَنِ » . قَالَتْ : فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحَثَّ الْجِهَازِ ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا ، فَأَوْكَأَتْ بِهِ الْجِرَابَ ، وَلِذَلِكَ كَانَتْ تُسَمَّى ذَاتَ النِّطَاقِ . ثُمَّ لَحِقَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ ثَوْرٌ ، فَمَكُثَ فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ لَقِنٌ ثَقِفٌ ، فَيَرْحَلُ مِنْ عِنْدِهِمَا سَحَرًا ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ ، فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاهُ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلَامُ ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلِهِمَا حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ ، يَفْعَلُ ذَلِكَ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلَاثِ .

[راجع: ٤٧٦] .

علیه وسلّم) که سر خود را پوشانیده می‌آید؟ و این ساعتی بود که آن حضرت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایت باد، به خدا سوگند که آمدنت در این ساعت برای کاری مهم خواهد بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و اجازهٔ ورود خواست. به وی اجازه داده شد و او درآمد و هنگام وارد شدن، به ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد، آنها همگی خودمانی تو هستند یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: « همانا برایم اجازهٔ بیرون شدن داده شده است.» ابوبکر گفت: من همراه تو خواهم بود، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول‌الله؟ فرمود: «آری.» سپس ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد یا رسول‌الله، پس یکی از این دو شتر را بگیر. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در بدل بهای آن.» عایشه گفت: ما هردو را به شتاب مجهّز کردیم، و سفرهٔشان را در کیسهٔ چرمی نهادیم، اسماء دختر ابوبکر، پاره‌ای از کمربند خود را برید و با آن سر کیسه را بست، و به همین سبب «ذَاتَ النِّطَاق» (صاحب کمربند) نامیده شد. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و ابوبکر به غار کوهی رفتند که «ثور» نامیده می‌شد، و در آنجا سه شب ایستادند، عبدالله بن ابی‌ابکر که پسری نوجوان و زرنگ بود شب را با ایشان به سر می‌برد و سحرگاه از نزدشان می‌رفت و صبح آن همراه قریش در مکه می‌بود، گویی که شب در مکه بوده است.

وی هر مکر و خدعه‌ای را که از ایشان می‌شنید در خاطر می‌سپرد و چون هوا تاریک می‌شد

همان خبر را به آن حضرت و ابوبکر می‌رساند. عامر بن فُهَیْرَه غلام آزاد شدهٔ ابوبکر، گوسفندان شیری را برایشان می‌چرانید و چون ساعتی از شب می‌گذشت، گوسفندان را نزد ایشان می‌برد، آنها به آسودگی می‌خوابیدند تا آنکه عامر بن فُهَیرَه در تاریکی شب بانگ می‌زد و گوسفندان را می‌راند و همین کار را در هر یک از این سه شب انجام می‌داد.

۱۷- باب: الْمِغْفَرِ

۵۸۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ. [راجع: ۱۸٤٦، أخرجه مسلم: ۱۳۵۷، مطولا].

باب ـ ۱۷: کلاه‌خود (آهنین)

۵۸۰۸ ـ از مالک، از زُهری روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال فتح مکه، آنگاه که به مکه درآمد کلاه‌خود بر سر داشت.

۱۸- باب: الْبُرُودِ وَالْحِبَرَةِ وَالشَّمْلَةِ

وَقَالَ خَبَّابٌ: شَكَوْنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً. [راجع: ۳٦۱۲]

باب ـ ۱۸: بُردَه (لباس خطدار) حِبْرَه (چادر سبز یَمَنی) و شَمْلَه (چادری کوتاه که خود را به آن می‌پیچند)

و خَبّاب گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به شکایت رفتیم، آن حضرت بُرده‌ای را زیر سر نهاده بود.

۵۸۰۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبْذَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَثَّرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الْبُرْدِ مِنْ شِدَّةِ جَبْذَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ ضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. [راجع: ۳۱٤۹، أخرجه مسلم: ۱۰۵۷].

۵۸۰۹ ـ از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردم، آن حضرت بُردهٔ نجرانی درشت حاشیه‌ای، بر دوش داشت، بادیه‌نشینی با آن حضرت مواجه شد و برده‌اش را به سختی کشید تا آنکه کنار شانهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که به نسبت شدّت کشیدن

حاشیهٔ بُرده بر آن اثر گذاشته بود. سپس گفت: یا محمد، امر کن که از مال خدا که نزد توست به من بدهند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رو به سوی او کرد و خندید، سپس فرمود که به وی چیزی بدهند.

٥٨١٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال: جَاءَتِ امْرَأَةٌ بِبُرْدَةٍ، قال: سَهْلٌ هَلْ تَدْرِي مَا الْبُرْدَةُ؟ قال: نَعَمْ، هِيَ الشَّمْلَةُ مَنْسُوجٌ فِي حَاشِيَتِهَا، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي نَسَجْتُ هَذِهِ بِيَدِي أَكْسُوكَهَا، فَأَخَذَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَإِنَّهَا لَإِزَارُهُ، فَجَسَّهَا رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْسُنِيهَا، قال: «نَعَمْ». فَجَلَسَ مَا شَاءَ اللَّهُ فِي الْمَجْلِسِ، ثُمَّ رَجَعَ فَطَوَاهَا، ثُمَّ أَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، سَأَلْتَهَا إِيَّاهُ، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ لَا يَرُدُّ سَائِلًا، فَقَالَ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهَا إِلَّا لِتَكُونَ كَفَنِي يَوْمَ أَمُوتُ. قال سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. [راجع: ١٢٧٧]

۵۸۱۰ ـ از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: زنی با خود بُرده‌ای آورد. سَهل گفت: آیا می‌دانید که بُرده چیست؟ گفت: آری، بُرده، همان شَمْلَه است که حاشیهٔ آن بافته شده است. آن زن گفت: یا رسول‌الله! همانا من این را به دست خود بافته‌ام تا آن را بپوشی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که به آن نیاز داشت آن را گرفت. سپس آن حضرت برآمد و نزد ما آمد و آن را اِزار کرده بود، مردی از میان، آن را مساس کرد و گفت: یا رسول‌الله! آن را به من بده. آن حضرت فرمود: «آری.» و در آن مجلس تا آنگاه که خدا خواسته بود نشست، سپس به خانه رفت و آن بُرده را درآورد و پیچانید و سپس بُرده را به آن مرد فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی که بُرده را از وی طلبیدی، در حالی که می‌دانستی که آن حضرت تقاضای کسی را رد نمی‌کند. آن مرد گفت: به خدا سوگند آن را نخواسته‌ام مگر آنکه در روز مردن کفن من باشد. سهل گفت: و آن کفن وی شد.

٥٨١١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هِيَ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ». فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ الْأَسَدِيُّ، يَرْفَعُ نَمِرَةً عَلَيْهِ،

۵۸۱۱ ـ از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌گفت: «از امت من گروهی که هفتاد هزار نفر هستند و رخسارشان چون ماه روشن است

قال : ادْعُ اللَّهَ لي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ» . ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «سَبَقَكَ عُكَّاشَةُ» . [انظر: ۶۵۴۲، أخرجه مسلم: ۲۱۶].

(بدون بازپرسی) وارد بهشت می گردند.»

عُکّاشه بن مِحصَن اَسَدی ایستاد و چادر سر خود را بلند کرد و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند.

آن حضرت فرمود: «بارالها او را در زمرهٔ ایشان گردان.» سپس مردی از انصار ایستاد و گفت: خدای را دعا کن که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی گرفت.»

۵۸۱۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قال : قُلْتُ لَهُ : أَيُّ الثِّيَابِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا ؟ قال : الْحِبَرَةُ . [انظر: ۵۸۱۳، أخرجه مسلم: ۲۰۷۹] .

۵۸۱۲ ـ از هَمّام، از قَتاده روایت است که گفت: به اَنس گفتم: کدام جامه برای پوشیدن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) محبوبتر بود؟ گفت: حِبَره (چادر یمنی سبز رنگ).

۵۸۱۳- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا مُعَاذٌ قال : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَهَا الْحِبَرَةَ . [راجع: ۵۸۱۲، أخرجه مسلم: ۲۰۷۹].

۵۸۱۳ ـ از مُعاذ، از پدرش، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: محبوبترین لباس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پوشیدن حِبره بود.

۵۸۱۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ . [أخرجه مسلم: ۹۴۲] .

۵۸۱۴ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او خبر داده است که: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد با بُرد حِبَره پوشیده شد.

۱۹- باب : الأَكْسِيَةِ وَالْخَمَائِصِ

باب ـ ۱۹: کساها و خمیصه‌ها[1]

۵۸۱۵ ، ۵۸۱۶- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا : لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ ، فَقَالَ وَهُوَ

۵۸۱۵، ۵۸۱۶ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبه روایت است که عایشه و عبدالله بن عباس (رضی‌الله عنهما) گفته‌اند: آنگاه که بیماری رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)

۱- اَکسیه جمع کَسی است و آن چادر سیاه مربع شکل است که پارچهٔ آن مویی یا پشمی می‌باشد و خمیصه نیز نامیده می‌شود.

كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. [راجع: ۴۳۵، ۴۳۶، أخرجه مسلم: ۵۳۱، عن عائشة وابن عباس، أخرجه: ۵۲۹، عن عائشة]

شدت یافت، خَمیصَه را بر روی خود می‌کشید و چون نفس وی تنگ می‌شد، خَمیصه را از روی خود دور می‌کرد و در چنین حالتی گفت: «لعنت خدا بر یهود و نصارا باد که قبرهای پیامبران خویش را مسجد ساخته‌اند.» و آن حضرت (امت خود را) از آنچه آنها کرده‌اند برحذر می‌داشت.

۵۸۱۷- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خَمِيصَةٍ لَهُ لَهَا أَعْلَامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلَامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلَاتِي، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ». ابْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ غَانِمٍ، مِنْ بَنِي عَدِيِّ ابْنِ كَعْبٍ. [راجع: ۳۷۳، أخرجه مسلم: ۵۵۶].

۵۸۱۷ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در خَمیصَه‌ای نماز گزارد که دارای نشانه‌ها بود و باری نظر وی به سوی نشانه‌ها افتاد، هنگامی که نماز را سلام داد فرمود: «همین خمیصه را برای ابی‌جَهْم ببرید زیرا اکنون این خمیصه مرا از نماز من به خود مشغول ساخت و اِنبَجانیَه (ردای درشت و ساده) ابی جهم را به من بیاورید.» ابی جَهْم ابن حُذَیفه بن غانِم از قبیلهٔ بنی عدی ابن کعب بود.[1]

۵۸۱۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ كِسَاءً وَإِزَارًا غَلِيظًا، فَقَالَتْ: قُبِضَ رُوحُ النَّبِيِّ ﷺ فِي هَذَيْنِ. [راجع: ۳۱۰۸، أخرجه مسلم: ۲۰۸۰]

۵۸۱۸ ـ از ایّوب، از حُمَید بن هلال روایت است که ابی‌بُرده گفت: عایشه به سوی ما، چادر و اِزار درشت بیرون آورد و گفت: روح پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی گرفته شد که همین دو را به تن داشت.

۲۰- باب: اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ

باب ـ ۲۰: اِشْتِمال الصَّمّاء(خود را در یک جامه پیچیدن)[2]

۵۸۱۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، عَنْ خُبَيْبٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ، وَعَنْ صَلَاتَيْنِ: بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ بِالثَّوْبِ

۵۸۱۹ ـ از خُبَیب، از حَفص بن عاصِم روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر

۱- نام ابوجهم، عامر است، پیری کهنسال بود که دوبار در بنای کعبه سهم گرفته بود، یک بار در زمان ساختن کعبه توسط قریش و بار دیگر در زمان ابن زبیر.

۲- خودش را فقط در یک جامه پیچاندن و یک طرف آن را بر شانه بلند کردن.

الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ . [راجع: ٣٦٨، أخرجه مسلم: ٨٢٥، مختصراً، وأخرجه: ١٥١١، أوله].

(صلی‌الله علیه وسلّم) از بیع مُلامِسَه و مُنابذَه و از دو نماز: پس از نماز صبح تا بلند شدن آفتاب و پس از نماز عصر تا غایب شدن آفتاب و اینکه خودش را در یک جامه بپیچاند که بر شرمگاه او چیزی (از جامه) نیست که میان او و آسمان باشد، و از اشتمال الصَّمَّا منع کرده است.

٥٨٢٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدٍ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ ، نَهَى عَنِ الْمُلامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ فِي الْبَيْعِ . وَالْمُلامَسَةُ : لَمْسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الآخَرِ بِيَدِهِ بِاللَّيْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ وَلا يُقَلِّبُهُ إلا بِذَلِكَ . وَالْمُنَابَذَةُ : أَنْ يَنْبِذَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ بِثَوْبِهِ وَيَنْبِذَ الآخَرُ ثَوْبَهُ ، وَيَكُونَ ذَلِكَ بَيْعَهُمَا عَنْ غَيْرِ نَظَرٍ وَلا تَرَاضٍ . وَاللِّبْسَتَانِ : اشْتِمَالُ الصَّمَّاءِ ، وَالصَّمَّاءُ : أَنْ يَجْعَلَ ثَوْبَهُ عَلَى أَحَدِ عَاتِقَيْهِ ، فَيَبْدُو أَحَدُ شِقَّيْهِ لَيْسَ عَلَيْهِ ثَوْبٌ . وَاللِّبْسَةُ الأُخْرَى : احْتِبَاؤُهُ بِثَوْبِهِ وَهُوَ جَالِسٌ ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ . [راجع: ٣٦٧، أخرجه مسلم: ١٥١٢، مختصراً].

٥٨٢٠ ـ از ابن شهاب، از عامِر بن سَعد روایت است که ابوسعید خُدری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از دو نوع لباس و دو نوع بیع منع کرده است: از مُلامِسَه و مُنابذه در بیع منع کرده است.

مُلامِسَه: مرد خریدار، جامهٔ دیگری را در شب و یا روز مساس می‌کند و جامه را نمی‌گشاید و نمی‌نگرد مگر به همین لمس کردن (بیع منعقد می‌شود).

و مُنابِذَه آن است که مردی جامهٔ خود را به سوی دیگری می‌افکند و آن مرد دیگر جامهٔ خود را به سوی مرد اولی می‌افکند و همین افکندن، بیع آن دو نفر می‌شود، بدون آنکه به جامهٔ یکدیگر نظر کنند و راضی شوند.

و دو نوع لباس پوشیدن: اشتمال الصَّمَّاء و الصَّمَّاء، آن است که جامهٔ خود را بر یک شانه افکند و شانهٔ دیگر را برهنه نماید. و نوع دیگر لباس پوشیدن آن است که خود را در جامه می‌پیچاند و چون می‌نشیند، شرمگاه وی را چیزی نمی‌پوشاند (و برهنه می‌گردد).

٢١- باب : الاحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ

باب ـ ۲۱: احتبأ (پیچیدن) در یک جامه.

٥٨٢١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ: أَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ بِالثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى أَحَدِ شِقَّيْهِ، وَعَنِ الْمُلَامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ. [راجع: ٣٦٨، اخرجه مسلم: ٨٢٥، بقطعة ليست في هذه الطريق، وأخرجه: ١٥١١، آخره].

۵۸۲۱ ـ از مالـک، از ابوالزناد، از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از دو نوع پوشـاک منع کرده اسـت: یکی اینکه: مردی، خودش را در یـک جامه بپیچانـد و بر شـرمگاه وی چیزی نباشـد که آن رابپوشاند. دیگری اینکه: خودش را در یک جامه بپیچاند و بر یک شانه چیزی از آن جامه نیسـت (برهنه است) و از بیع ملامسه و مُنابِذَه منع کرده است.

٥٨٢٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قال: أَخْبَرَنِي مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. [راجع: ٣٦٧، اخرجه مسلم: ١٥١٢، بقطعة لم ترد في هذه الطريق].

۵۸۲۲ ـ از ابن شـهاب، از عبیـدالله بن عبدالله روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: همانـا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از اِشـتمال الصَّمّاء و از اینکـه مردی خودش را در یک جامه بپیچاند که بر شرمگاه وی چیزی نباشد منع کرده است.

٢٢- باب: الْخَمِيصَةِ السَّوْدَاءِ

باب ـ ۲۲: خمیصهٔ سیاه.

٥٨٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ سَعِيدِ بْنِ فُلَانٍ، هُوَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِثِيَابٍ فِيهَا خَمِيصَةٌ سَوْدَاءُ صَغِيرَةٌ، فَقَالَ: «مَنْ تَرَوْنَ أَنْ نَكْسُوَ هَذِهِ». فَسَكَتَ الْقَوْمُ، فقال: «ائْتُونِي بِأُمِّ خَالِدٍ». فَأُتِيَ بِهَا تُحْمَلُ، فَأَخَذَ الْخَمِيصَةَ بِيَدِهِ فَأَلْبَسَهَا، وَقَالَ: «أَبْلِي وَأَخْلِقِي». وَكَانَ فِيهَا عَلَمٌ أَخْضَرُ أَوْ أَصْفَرُ، فَقَالَ: «يَا أُمَّ خَالِدٍ، هَذَا سَنَاهْ». وَسَنَاهْ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنٌ. [راجع: ٣٠٧١].

۵۸۲۳ ـ از عَمـرو بن سـعید بن عاص روایت اسـت که اُمّ‌ِخالِد بنت خالِد گفت: جامه‌هایی برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آورده شـد که در میان آنها خمیصهٔ سـیاه کوچکی بود، آن حضرت فرمود: «چه کسـی را (لازم) می‌بینید که این را پوشاک وی گردانیم.» مردم خاموش ماندند. آن حضرت فرمود: «اُمِّ خالد را نزد من بیاوریـد.» اُمِّ خالِـد را (کـه در آن وقت دختر خردسالی بود) برداشتند و آوردند. آن حضرت خمیصه را به دست خود گرفت و او را پوشاند و گفت: «آن را کهنه و پوسـیده کنی.» و در آن نشانه‌های سـبز و زرد بود. آن حضرت فرمود:

«ای اُمّ خالد این سناه است.» سناه، به زبان حبشی یعنی نیک و زیبا.

٥٨٢٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: لَمَّا وَلَدَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ، قَالَتْ لِي: يَا أَنَسُ، انْظُرْ هَذَا الْغُلامَ، فَلا يُصِيبَنَّ شَيْئًا حَتَّى تَغْدُوَ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُحَنِّكُهُ، فَغَدَوْتُ بِهِ، فَإِذَا هُوَ فِي حَائِطٍ، وَعَلَيْهِ خَمِيصَةٌ حُرَيْثِيَّةٌ، وَهُوَ يَسِمُ الظَّهْرَ الَّذِي قَدِمَ عَلَيْهِ فِي الْفَتْحِ.

[راجع: ١٥٠٢، أخرجه مسلم: ٢١١٩، بلفظ «حريتية» بدلاً من «حريثية»].

٥٨٢٤ ـ از ابن عَوْن، از محمد روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: هنگامی که اُمّ سلیم زایید، به من گفت: ای انس این پسر (نوزاد) را مراقب باش که چیزی را نخورد تا آنکه فردا او را نزد پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) ببری که تخنیک نماید. من صبح فردا آن نوزاد را نزد آن حضرت بردم و آن حضرت در باغی بود و خَمیصَهٔ حُرَیثِیَه بر تن کرده بود و ماده‌شتری را که برای وی از فتح مکه آمده‌بود، داغ می‌کرد.

٢٣- باب: الثِّيَابِ الْخُضْرِ

باب ـ ۲۳: جامهٔ سبز.

٥٨٢٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ: أَنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ، فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ الْقُرَظِيُّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَعَلَيْهَا خِمَارٌ أَخْضَرُ، فَشَكَتْ إِلَيْهَا وَأَرَتْهَا خُضْرَةً بِجِلْدِهَا، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَالنِّسَاءُ يَنْصُرُ بَعْضُهُنَّ بَعْضًا، قَالَتْ عَائِشَةُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا يَلْقَى الْمُؤْمِنَاتُ؟ لَجِلْدُهَا أَشَدُّ خُضْرَةً مِنْ ثَوْبِهَا. قال: وَسَمِعَ أَنَّهَا قَدْ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ وَمَعَهُ ابْنَانِ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا لِي إِلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ، إِلا أَنَّ مَا مَعَهُ لَيْسَ بِأَغْنَى عَنِّي مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَتْ هُدْبَةً مِنْ ثَوْبِهَا، فَقَالَ: كَذَبَتْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لأَنْفُضُهَا نَفْضَ الأَدِيمِ، وَلَكِنَّهَا نَاشِزٌ، تُرِيدُ رِفَاعَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنْ كَانَ ذَلِكِ لَمْ تَحِلِّي لَهُ، أَوْ: لَمْ تَصْلُحِي لَهُ، حَتَّى يَذُوقَ مِنْ عُسَيْلَتِكِ». قال: وَأَبْصَرَ مَعَهُ ابْنَيْنِ لَهُ، فَقَالَ: «بَنُوكَ هَؤُلاءِ». قال: نَعَمْ، قال: «هَذَا الَّذِي تَزْعُمِينَ مَا تَزْعُمِينَ، فَوَاللَّهِ، لَهُمْ أَشْبَهُ بِهِ مِنَ الْغُرَابِ بِالْغُرَابِ».

٥٨٢٥ - از ایوب روایت است که عِکرمه گفت: رفاعه زن خود را طلاق داد و عبدالرحمن بن زُبَیر قُرَظی با وی ازدواج کرد، عایشه گفت: آن زن که چادری سبز رنگ داشت به شکایت نزد وی آمد و کبودی پوست خود را (که در اثر زدن شوهرش) نمودار بود به وی نشان داد، آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد ـ البته زنان به کمک یکدیگر می‌رسند ـ عایشه گفت: من هیچ یک از زنان مسلمان را به چنین حالتی ندیده‌ام که پوست او از جامه‌اش سبزتر باشد.

چون عبدالرحمن شنید که زن وی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته است، وی نیز با دو پسر خود که از شکم این زن نبود، نزد آن حضرت آمد. آن زن گفت: به خدا سوگند که من نسبت به وی قصوری نکرده‌ام، مگر

[راجع: ٢٦٣٩ ، أخرجه مسلم: ١٤٣٣ ، باختلاف].

آنکــه چیزی ندارد کــه نیاز مرا بــرآورد مانند همیــن اســت و ریشهٔ جامهٔ خــود را گرفت (آلتش سست است) عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند یا رســول‌الله وی دروغ می‌گوید همانا من چنــان او را می‌جنبانم که چرم را به هنگام دبّاغی می‌جنبانند (در جماع نیرومندم) ولی وی ناســازگار اســت و می‌خواهد که او واپس نزد (شوهر اول خود) رِفاعه برگردد.
رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) گفت: اگر چنین باشد پس تو برای رِفاعه حلال نمی‌شوی تا عبدالرحمن از عسل تو بچشد.» آن حضرت به دو پسری که با عبدالرحمن بود نگریست و گفت: «آیا اینها پسران تو هستند؟» گفت: آری. آن حضــرت (به آن زن) گفت: « این چیزی که تو ادعا می‌کنی هــر آنچه ادعا می‌کنی (که وی ناتوان اســت) به خدا سوگند که این پسران به وی چنان شباهت دارند که زاغ به زاغ شباهت دارد.»

٢٤-باب: الثِّيَابِ الْبِيضِ

٥٨٢٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدٍ قَالَ: رَأَيْتُ بِشِمَالِ النَّبِيِّ ﷺ وَيَمِينِهِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ يَوْمَ أُحُدٍ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ. [راجع: ٤٠٥٤، أخرجه مسلم: ٢٣٠٦].

٥٨٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا ذَرٍّ ﷺ حَدَّثَهُ:

باب ـ ۲۴: جامهٔ سفید.

۵۸۲۶ ـ از ســعد بن ابراهیم، از پدرش روایت اســت که ســعد گفت: در روز جنگ اُحُد، دو مرد را دیدم که به جانب چپ و راســت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودند و جامه‌های سفید پوشــیده بودند. من آن دو مــرد را قبل از آن و بعد از آن ندیده‌ام (دو فرشته).
۵۸۲۷ ـ از یَحیی بن یَعْمَر، از ابوالاَســوَد دُؤَلی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و آن حضرت

قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قال: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلا دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قال: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا قال: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. قال أبو عبد الله: هَذَا عِنْدَ الْمَوْتِ، أَوْ قَبْلَهُ إِذَا تَابَ وَنَدِمَ، وَقَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، غُفِرَ لَهُ. [راجع: ۱۲۳۷، أخرجه مسلم: ۹۴، وورد بزيادة في كتاب الزكاة: ۳۲].

جامهٔ سفید بر تن داشت و خوابیده بود، سپس بازآمدم و بیدار شده بود و فرمود: «بنده‌ای نیست که: «لَا اِلٰهَ اِلَّا الله» بگوید و سپس به همین باور بمیرد مگر اینکه در بهشت درآید.» گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «و اگر زنا و دزدی کرده باشد.» باز گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ فرمود: «و اگر دزدی و زنا کرده کرده باشد.» باز گفتم: و اگر زنا و دزدی کرده باشد؟ باز فرمود: «و اگر زنا و دزدی کرده باشد، بر خلاف میل ابوذر.»

و هرگاه که ابوذر همین حدیث را بیان می‌کرد می‌گفت: و برخلاف میل ابوذر.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: این حکم به نزدیک مرگ یا پیش از آن است، اگر توبه کند و پشیمان شود و «لَا اِلٰهَ اِلَّا الله» بگوید گناهانش آمرزیده می‌شود.

۲۵- باب: لُبْسِ الْحَرِيرِ وَافْتِرَاشِهِ لِلرِّجَالِ، وَقَدْرِ مَا يَجُوزُ مِنْهُ

۵۸۲۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ النَّهْدِيَّ: أَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ، وَنَحْنُ مَعَ عُتْبَةَ بْنِ فَرْقَدٍ بِأَذْرَبِيجَانَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، قال: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي الأَعْلامَ. [انظر: ۵۸۲۹، ۵۸۳۰، ۵۸۳۴، ۵۸۳۵، أخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

باب ـ ۲۵: پوشیدن لباس ابریشمی و گستردن آن برای مردان و اندازهٔ جواز آن.

۵۸۲۸ ـ از شُعبه، از قَتاده روایت است که گفت: از ابوعُثمان نَهْدی شنیدم که گفت: نامهٔ عمر به ما رسید و ما همراه عُتْبه بن فَرْقد در آذربایجان بودیم که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از پوشیدن لباس ابریشمی منع کرده است، مگر به همین اندازه، سپس وی به دو انگشت (سبابه و وسطی) خود که متّصل انگشت ابهام (شصت) است اشاره کرد. عمر گفت: آنچه ما از آن دانسته‌ایم یعنی نشانه‌ها (حاشیهٔ جامه) است.

۵۸۲۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْنَا عُمَرُ وَنَحْنُ بِأَذْرَبِيجَانَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَصَفَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ إِصْبَعَيْهِ.

وَرَفَعَ زُهَيْرٌ الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةَ. [راجع: ۵۸۲۸، اخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

۵۸۲۹ ـ از زُهَیر، از عاصِم روایت است که ابوعثمان گفت: عمر به ما نوشت و ما در آذربایجان بودیم که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از پوشیدن لباس ابریشمی منع کرده است مگر به همین اندازه، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با دو انگشت خود آن را به ما مشخص کرد.

و زُهَیر انگشتان میانه و سبابهٔ خود را بلند کرد.

۵۸۳۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ التَّيْمِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: كُنَّا مَعَ عُتْبَةَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يُلْبَسُ الْحَرِيرُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لَمْ يُلْبَسْ فِي الْآخِرَةِ».

وَأَشَارَ أَبُو عُثْمَانَ بِإِصْبَعَيْهِ: الْمُسَبِّحَةِ وَالْوُسْطَى.

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ، وَأَشَارَ أَبُو عُثْمَانَ بِإِصْبَعَيْهِ: الْمُسَبِّحَةِ وَالْوُسْطَى. [راجع: ۵۸۲۸، اخرجه مسلم: ۲۰۶۹].

۵۸۳۰ ـ از یَحْیَی، از تَیمی روایت است که ابوعثمان گفت: ما به همراه عُتْبَه بودیم که عمر (رضی‌الله عنه) به ما نوشت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که لباس ابریشمی را در دنیا می‌پوشد، در آخرت از آن چیزی نمی‌پوشد.»

و ابوعثمان با دو انگشت خود اشاره کرد: با انگشت سبّابه و میانه.

از حسن بن عمر، از مُعتَمِر، از پدرش، از ابوعثمان روایت است، و ابوعثمان با دو انگشت خود اشاره کرد: با انگشت سبّابه و میانه.

۵۸۳۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ حُذَيْفَةُ بِالْمَدَائِنِ، فَاسْتَسْقَى، فَأَتَاهُ دِهْقَانٌ بِمَاءٍ فِي إِنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَرَمَاهُ بِهِ وَقَالَ: إِنِّي لَمْ أَرْمِهِ إِلَّا أَنِّي نَهَيْتُهُ فَلَمْ يَنْتَهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ، وَالْحَرِيرُ وَالدِّيبَاجُ، هِيَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَلَكُمْ فِي الْآخِرَةِ». [راجع: ۵۴۲۶، اخرجه مسلم: ۲۰۶۷، باختلاف].

۵۸۳۱ ـ از شُعبه، از حَکَم روایت است که ابن ابی‌لیلی گفت: حُذَیفه در مداین بود، وی آب خواست، بزرگی از ایشان در ظرف نقره‌ای برایش آب آورد، حُذَیفه آب را دور انداخت و گفت: آن را به این سبب به دور انداختم که باری او را از این کار منع کرده بودم و او از آن منع نشد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «طلا و نقره و حَریر و دیبا[1] برای آنها (کافران) در دنیا است و برای شما در آخرت

۱- حریر و دیباج انواع لباسهای ابریشمی است.

است.»

٥٨٣٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ . قال شُعْبَةُ: فَقُلْتُ: أَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ شَدِيدًا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَنْ يَلْبَسَهُ فِي الآخِرَةِ» . [أخرجه مسلم: ٢٠٧٣، بلفظ «لم»].

٥٨٣٢ ـ از شُعبه روایت است که عبدالعزیز بن صُهَیب به او گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام. شعبه می‌گوید: به او گفتم: انس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است عبدالعزیز به شدّت گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است: «کسی که در دنیا ابریشم بپوشد، هرگز در آخرت آن را نخواهد پوشید.»

٥٨٣٢- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ . قال شُعْبَةُ: فَقُلْتُ: أَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقَالَ شَدِيدًا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَنْ يَلْبَسَهُ فِي الآخِرَةِ» . [أخرجه مسلم: ٢٠٧٣، بلفظ «لم»].

٥٨٣٣ ـ از حمّاد بن زید روایت است که ثابت گفت: از ابن زبیر شنیدم که خطبه می‌خواند و می‌گفت: محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسی که لباس حریر در دنیا بپوشد، آن را در آخرت نمی‌پوشد.»

٥٨٣٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي ذِبْيَانَ خَلِيفَةَ بْنِ كَعْبٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ».

وَقَالَ لنا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ يَزِيدَ: قَالَتْ مُعَاذَةُ: أَخْبَرَتْنِي أُمُّ عَمْرٍو بِنْتُ عَبْدِاللَّهِ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ: سَمِعَ عُمَرَ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ. [راجع: ٥٨٢٨، أخرجه مسلم: ٢٠٦٩].

٥٨٣٤ ـ از شُعبه، از ابو ذِبیان خلیفة بن کعب روایت است که گفت: از ابن زبیر شنیدم که می‌گفت: از عمر شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «کسی که حریر را در دنیا می‌پوشد، آن را در آخرت نمی‌پوشد.»

و ابومَعمَر به ما گفت: از عبدالوارث روایت است که یزید گفت: مُعاذه گفت: مادر عَمرو دختر عبدالله به من گفت: از عبدالله بن زبیر شنیده‌ام که وی از عمر شنیده که عمر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مانند این حدیث را شنیده است.

٥٨٣٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانَ قال: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنِ الْحَرِيرِ فَقَالَتْ: ائْتِ ابْنَ عَبَّاسٍ فَسَلْهُ، قال: فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: سَلِ ابْنَ عُمَرَ، قال: فَسَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو حَفْصٍ، يَعْنِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِنَّمَا يَلْبَسُ

٥٨٣٥ ـ از علی بن مُبارک، از یحیی بن ابی کثیر روایت است عِمران بن حِطّان گفت: از عایشه دربارهٔ ابریشم پرسیدم، گفت: نزد ابن عباس برو و از او بپرس. از ابن عباس پرسیدم. گفت: ابوحَفص، یعنی عمر بن خطّاب مرا خبر داده است که: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه

الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ» . فَقُلْتُ: صَدَقَ ، وَمَا كَذَبَ أَبُو حَفْصٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ٥٨٢٨ ، أخرجه مسلم: ٢٠٦٩] .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا حَرْبٌ ، عَنْ يَحْيَى ، حَدَّثَنِي عِمْرَانُ ، وَقَصَّ الْحَدِيثَ .

وسلّم) فرمود: «همانا کسی که حریر را در دنیا می‌پوشد او را در آخرت بهره‌ای نیست.» گفتم: راست گفته است و ابوحفص بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دروغ نبسته است.

و عبدالله بن رجاء گفت: حَرب، از یحیی، از عمران روایت کرده است و همین حدیث را بیان کرده است.

٢٦- باب: مَنْ مَسَّ الْحَرِيرَ مِنْ غَيْرِ لُبْسٍ

وَيُرْوَى فِيهِ عَنِ الزُّبَيْدِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٥٨٣٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ثَوْبُ حَرِيرٍ ، فَجَعَلْنَا نَلْمُسُهُ وَنَتَعَجَّبُ مِنْهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَتَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ: «مَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنْ هَذَا» . [راجع: ٣٢٤٩ ، أخرجه مسلم ٢٤٦٨] .

باب ـ ۲۶: کسی که حریر را لمس کند بدون آنکه بپوشد.

و در این باره از زُبَیدی، از زُهری، از انس، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت شده است.

۵۸۳٦ ـ از اسرائیل، از ابو اسحاق روایت است که براء گفت: برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) جامهٔ حریر اهدا شد، ما آن را لمس می‌کردیم و (از نفیس بودن آن) تعجّب می‌کردیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا از (دیدن) این تعجّب می‌کنید؟» گفتیم: آری. فرمود: «دستمالهای سعد بن مُعاذ در بهشت از این نیکوتر است.»

٢٧- باب: افْتِرَاشِ الْحَرِيرِ

وَقَالَ عَبِيدَةُ : هُوَ كَلُبْسِهِ .

٥٨٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَشْرَبَ فِي

باب ـ ۲۷: فرش کردن حریر.

و عُبَیده گفت: فرش کردن آن مانند پوشیدن آن است.

۵۸۳۷ ـ از مُجاهد، از ابن ابی لیلی روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را منع کرده است که در ظروف طلا و نقره

آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ. [راجع: ۵۴۲۶، أخرجه مسلم: ۲۰۶۷، باختلاف].

بنوشیم و در این ظروف بخوریم و از پوشیدن حریر و دیبا و نشستن بر آن منع کرده است.

۲۸- بابٌ: لُبْسِ الْقَسِّيِّ

باب ـ ۲۸: پوشیدن قَسِّی.

وَقَالَ عَاصِمٌ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ: مَا الْقَسِّيَّةُ؟ قَالَ: ثِيَابٌ أَتَتْنَا مِنَ الشَّامِ، أَوْ مِنْ مِصْرَ، مُضَلَّعَةٌ فِيهَا حَرِيرٌ وَفِيهَا أَمْثَالُ الْأُتْرُجِّ، وَالْمِيثَرَةُ: كَانَتِ النِّسَاءُ تَصْنَعُهُ لِبُعُولَتِهِنَّ، مِثْلَ الْقَطَائِفِ يُصَفِّرْنَهَا.

وَقَالَ جَرِيرٌ: عَنْ يَزِيدَ فِي حَدِيثِهِ: الْقَسِّيَّةُ: ثِيَابٌ مُضَلَّعَةٌ يُجَاءُ بِهَا مِنْ مِصْرَ فِيهَا الْحَرِيرُ، وَالْمِيثَرَةُ: جُلُودُ السِّبَاعِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: عَاصِمٌ أَكْثَرُ وَأَصَحُّ فِي الْمِيثَرَةِ.

عاصم گفت که ابوبُرده گفت: به علی گفتم: قَسِّی چیست؟ گفت: جامه‌هایی بود که برای ما از شام یا مصر می‌آوردند، و خطدار و راه راه بود که در آن ابریشم به کار رفته بود و در آن اَشکال ترنج بود. و المِیثَره: جامه‌ای بود که زنان به شوهران خود می‌بافتند مانند جامهٔ حاشیه‌دار ریشه‌دار.

و جریر در حدیث خود از یزید روایت کرده است: قَسِّی، جامه‌های خط داری بود که از مصر می‌آوردند و در آن ابریشم به کار رفته بود. و المِیثَره: پوست حیوانات وحشی بود.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: قول عاصِم در تعریف المِیثَره صحیحتر و بیشتر است.

۵۸۳۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْمَيَاثِرِ الْحُمْرِ وَالْقَسِّيِّ. [راجع: ۱۲۳۹، أخرجه مسلم: ۲۰۶۶، مطولاً].

۵۸۳۸ ـ از مُعاویه بن سُوید بن مُقَرِّن روایت است که براء بن عازب گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از پوشیدن المِیثَره سرخ‌رنگ و «قَسِّی» منع کرده است.

۲۹- بابٌ: مَا يُرَخَّصُ لِلرِّجَالِ مِنَ الْحَرِيرِ لِلْحِكَّةِ

باب ـ ۲۹: اجازهٔ پوشیدن ابریشم برای مردانی که خارش پوست دارند.

۵۸۳۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِلزُّبَيْرِ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ فِي لُبْسِ الْحَرِيرِ، لِحِكَّةٍ بِهِمَا. [راجع: ۲۹۱۹، أخرجه مسلم: ۲۰۷۶]

۵۸۳۹ از شعبه، از قتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پوشیدن ابریشم را برای زُبیر و عبدالرحمن نسبت خارش (بدن) آنها اجازه داده است.

٣٠- باب: الْحَرِيرِ لِلنِّسَاءِ

٥٨٤٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ (ح). حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قال: كَسَانِي النَّبِيُّ ﷺ حُلَّةً سِيَرَاءَ، فَخَرَجْتُ فِيهَا، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، فَشَقَّقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. [راجع: ٢٦١٤، أخرجه مسلم: ٢٠٧١].

٥٨٤١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنِي جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ ﷺ رَأَى حُلَّةً سِيَرَاءَ تُبَاعُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوِ ابْتَعْتَهَا تَلْبَسُهَا لِلْوَفْدِ إِذَا أَتَوْكَ وَالْجُمُعَةِ؟ قال: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ حُلَّةَ سِيَرَاءَ حَرِيرٍ كَسَاهَا إِيَّاهُ، فَقَالَ عُمَرُ: كَسَوْتَنِيهَا، وَقَدْ سَمِعْتُكَ تَقُولُ فِيهَا مَا قُلْتَ؟ فَقَالَ: «إِنَّمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِتَبِيعَهَا، أَوْ تَكْسُوَهَا». [راجع: ٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢٠٦٨].

٥٨٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّهُ رَأَى عَلَى أُمِّ كُلْثُومٍ عَلَيْهَا السَّلَام، بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بُرْدَ حَرِيرٍ سِيَرَاءَ.

٣١- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَجَوَّزُ مِنَ اللِّبَاسِ وَالْبُسُطِ

٥٨٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ،

باب ـ ٣٠: ابریشم برای زنان.

٥٨٤٠ ـ از شُعبه، از عبدالملک بن مَیسَره از زَید بن وَهب روایت است که علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایم حُلّهٔ (ابریشمی) سِیَرَأ داد، آن را پوشیدم و برآمدم، آثار خشم را در سیمای آن حضرت دیدم آن را پاره کردم و میان زنان خود تقسیم کردم.

٥٨٤١ ـ از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: عمر (رضی‌الله عنه) دید که حُلّهٔ سَیَراء فروخته می‌شود. وی گفت: یا رسول‌الله، کاش آن را بخری و آنگاه که هیأتهای اعزامی نزد تو می‌آیند و در روز جمعه بپوشی؟ آن حضرت فرمود: «همانا این را کسی می‌پوشد که او را بهره‌ای نیست.»

همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پس از این، حلّهٔ سِیَرأ حریر برای عمر فرستاد که برای پوشیدن بود. عمر (به آن حضرت) گفت: آن را به من دادی که بپوشم و همانا شنیده‌ام که گفتی آنچه گفتی. آن حضرت فرمود: «آن را برایت فرستادم که بفروشی یا کسی را بپوشانی.»

٥٨٤٢ ـ از شُعَیب، از زُهری روایت است که انس بن مالک گفت: وی أمّ کلثوم دختر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده است که چادر حریر سِیَراء پوشیده بود.

باب ـ ٣١: آنچه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در لباس و فرش آسان می‌گرفت.

٥٨٤٣ ـ از یحیی بن سعید، از عُبَید بن حُنَین

عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَبِثْتُ سَنَةً وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ عَنِ الْمَرْأَتَيْنِ اللَّتَيْنِ تَظَاهَرَتَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَجَعَلْتُ أَهَابُهُ ، فَنَزَلَ يَوْمًا مَنْزِلاً فَدَخَلَ الأَرَاكَ ، فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلْتُهُ فَقَالَ : عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ ، ثُمَّ قَالَ : كُنَّا فِي الْجَاهِلِيَّةِ لا نَعُدُّ النِّسَاءَ شَيْئًا ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ وَذَكَرَهُنَّ اللَّهُ ، رَأَيْنَا لَهُنَّ بِذَلِكَ عَلَيْنَا حَقًّا ، مِنْ غَيْرِ أَنْ نُدْخِلَهُنَّ فِي شَيْءٍ مِنْ أُمُورِنَا ، وَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ امْرَأَتِي كَلامٌ ، فَأَغْلَظَتْ لِي ، فَقُلْتُ لَهَا : وَإِنَّكِ لَهُنَاكِ؟ قَالَتْ : تَقُولُ هَذَا لِي وَابْنَتُكَ تُؤْذِي النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَتَيْتُ حَفْصَةَ فَقُلْتُ لَهَا : إِنِّي أُحَذِّرُكِ أَنْ تَعْصِي اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهَا فِي أَذَاهُ ، فَأَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْتُ لَهَا ، فَقَالَتْ : أَعْجَبُ مِنْكَ يَا عُمَرُ ، قَدْ دَخَلْتَ فِي أُمُورِنَا ، فَلَمْ يَبْقَ إِلا أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَزْوَاجِهِ؟ فَرَدَّدَتْ ، وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِذَا غَابَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَهِدْتُهُ أَتَيْتُهُ بِمَا يَكُونُ ، وَإِذَا غِبْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَشَهِدَ أَتَانِي بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ مَنْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدِ اسْتَقَامَ لَهُ ، فَلَمْ يَبْقَ إِلا مَلِكُ غَسَّانَ بِالشَّأْمِ ، كُنَّا نَخَافُ أَنْ يَأْتِيَنَا ، فَمَا شَعَرْتُ إِلا بِالأَنْصَارِيِّ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ ، قُلْتُ لَهُ : وَمَا هُوَ ، أَجَاءَ الْغَسَّانِيُّ؟ قَالَ : أَعْظَمُ مِنْ ذَاكَ ، طَلَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نِسَاءَهُ ، فَجِئْتُ فَإِذَا الْبُكَاءُ مِنْ حُجَرِهِنَّ كُلِّهَا ، وَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ قَدْ صَعِدَ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، وَعَلَى بَابِ الْمَشْرُبَةِ وَصِيفٌ ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : اسْتَأْذِنْ لِي ، فَأَذِنَ لِي ، فَدَخَلْتُ ، فَإِذَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَى حَصِيرٍ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبِهِ ، وَتَحْتَ رَأْسِهِ مِرْفَقَةٌ مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ ، وَإِذَا أُهُبٌ مُعَلَّقَةٌ وَقَرَظٌ ، فَذَكَرْتُ الَّذِي قُلْتُ لِحَفْصَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ ، وَالَّذِي رَدَّتْ عَلَيَّ أُمُّ سَلَمَةَ ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَبِثَ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ نَزَلَ . [راجع: ٨٩ ، أخرجه مسلم: ١٤٧٩].

روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: سالی انتظار کشیدم و قصد آن داشتم تا درمورد دو زنی که علیه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همدست شده بودند از عُمر سؤال کنم ولی از وی می‌ترسیدم. عمر روزی (در راه مکه) در منزلی فرود آمد و در زیر درخت اراک (به قضای حاجت) رفت. آنگاه که برآمد از وی پرسیدم. گفت: عایشه و حَفصه بودند. سپس گفت: ما در دوران جاهلیت زنان را چیزی نمی‌شمردیم. آنگاه که اسلام آمد و خدا از آنها یاد کرد، با این یادآوری دیدیم که زنان بر ما حقّی دارند، غیر (از آنکه اجازه دهیم که چیزی در کارهای ما دخالت کنند. باری میان من و زنِ من گفت‌وگویی شد وی بر من با درشتی سخن گفت: به او گفتم: جواب مرا برمی‌گردانی؟ گفت: تو این را به من می‌گویی در حالی که دختر تو رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را اذیت می‌کند.

من نزد (دخترم) حَفصَه رفتم و به او گفتم: تو را از نافرمانی خدا و رسول او برحذر می‌سازم، و در مورد اذیّت کردن آن حضرت از حَفصَه آغاز کردم، سپس نزد (همسر دیگر آن حضرت) اُمّ سَلَمه رفتم و به او گفتم: (آنچه به حفصه گفته بودم) به من گفت: عجب است بر تو ای عمر، اکنون در امور ما مداخله می‌کنی، چیزی باقی نمانده به‌جز اینکه میان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و زنان او مداخله کنی؟ وی سخن مرا رد کرد.

(عمر می‌گوید) مردی از انصار بود که هرگاه از محضر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) غایب

می‌بود و من در آن محضر، حضور می‌داشـتم، نزد او می‌رفتم و وقایـع (آن روز) را به اطلاع وی می‌رسـاندم و اگـر من از محضر رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) غایب می‌بودم و او حاضر می‌بـود، نزد من می‌آمد و وقایعی را که بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گذشته بود به من خبر می‌داد. در آن وقت همهٔ کسـانی که پیرامون (سـرزمین) رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) (حکومت می‌راندنـد) از آن حضرت اطاعت می‌کردند و کسی از ایشان باقی نمانده بود. به‌جز پادشـاه غسّـان در شـام. مـا از آن می‌ترسـیدیم که بر ما حمله کند. (زمانی که آن مرد انصاری نزد من آمد) سـخنش را ندانستم کـه چه می‌گوید و می‌گفت: همانا امری بزرگ رخ داده اسـت. به وی گفتم: آن چیسـت؟ آیا غسّانی آمده اسـت؟ گفت: از این هم بزرگتر، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان خود را طلاق داده اسـت، به سـوی آن حضرت راهی شـدم و صدای گریه را از حجره‌های زنان آن حضرت شنیدم و ناگاه دیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در بالاخانهٔ خود به سر می‌برد و بر در ورودی بالاخانه خادمی می‌باشد. نزد خادم رفتم و به او گفتم: برایم اجازهٔ ورود بخواه، برایم اجازه خواسـت، درآمدم، ناگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دیدم که بر بوریایی پهلو نهاده که (درشتی آن) بر پهلوی آن حضرت اثر نهاده اسـت، و در زیر سر وی بالش چرمی بود که با برگ خرما پُر شـده بود، و چند پوست دبّاغی شـده آویخته بود و برگهای درخت سَـلَم (که برای دباغی اسـت). من از آنچه به حَفصه و اُمِّ

سـلمه گفته بودم به آن حضرت اظهار کردم و همچنان از اینکه أمّ‌سـلمه سـخن مرا رد کرده بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید، آن حضرت بیسـت و نه شب در آن بالاخانه به سر برد و سپس فرود آمد.

۵۸٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَتْنِي هِنْدُ بِنْتُ الْحَارِثِ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ اللَّيْلِ، وَهُوَ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتْنَةِ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ، كَمْ مِنْ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع: ۱۱۵]

قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَكَانَتْ هِنْدٌ لَهَا أَزْرَارٌ فِي كُمَّيْهَا بَيْنَ أَصَابِعِهَا. [راجع: ۱۱۵]

۵۸٤٤ ـ از زُهـری، از هند دختر حارث، از أمّ سَلَمه روایت اسـت که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شـبی بیدار شد و می‌گفت: «لا اِلَهَ اِلّا الله، امشـب چه فتنه‌هایی فرود آورده شـد و چه گنجینه‌هایی فرود آورده شـد کیست که صاحبـان حجره‌ها (همسـران آن حضرت) را بیدار کند، بسا از کسانی که پوشیده‌اند در دنیا، برهنه‌اند در روز قیامت.»[1]

زُهری گفت: هند (دختر حارث که این حدیث را روایت می‌کرد(تکمه‌های آسـتینش در میان انگشتان وی بود.

۳۲- باب: مَا يُدْعَى لِمَنْ لَبِسَ ثَوْبًا جَدِيدًا

باب ـ ۳۲: آنچه برای کسی که جامهٔ نو بپوشد دعا می‌شود.

۵۸٤۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ خَالِدٍ بِنْتُ خَالِدٍ قَالَتْ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِثِيَابٍ فِيهَا خَمِيصَةٌ سَوْدَاءُ، قَالَ: «مَنْ تَرَوْنَ نَكْسُوهَا هَذِهِ الْخَمِيصَةَ». فَأُسْكِتَ الْقَوْمُ، قَالَ: «ائْتُونِي بِأُمِّ خَالِدٍ». فَأُتِيَ بِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَلْبَسَنِيهَا بِيَدِهِ، وَقَالَ: «أَبْلِي وَأَخْلِقِي». مَرَّتَيْنِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَلَمِ الْخَمِيصَةِ وَيُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَيَّ وَيَقُولُ: «يَا أُمَّ خَالِدٍ هَذَا سَنَا». وَالسَّنَا بِلِسَانِ الْحَبَشِيَّةِ الْحَسَنُ. قَالَ إِسْحَاقُ: حَدَّثَتْنِي امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِي: أَنَّهَا رَأَتْهُ عَلَى أُمِّ خَالِدٍ. [راجع: ۳۰۷۱]

۵۸٤۵ ـ از اسحاق بن سعید بن عَمرو بن سعید بن حاص، از پدرش روایت اسـت که أمّ‌خالد بنت خالـد گفت: برای رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) جامه‌هایی آورده شد که در میان آنها خمیصه (چادر سیاه) بود. فرمود: «برای چه کسـی لازم می‌بینید که این خمیصه را بدهم؟» مرا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آوردند و آن حضرت با دست خود آن را بر من پوشانید و فرمود: «آن را کهنه و پوسـیده کنی.» و دوبار

۱- یعنی کسانی که لباسهای نفیس و فاخره می‌پوشند، مغرور نباشند که در آخرت نیز چنان خواهند بود. «تیسیرالقاری.»

تکرار کـرد. آن حضرت به نقـش آن خمیصه می‌نگریسـت و با دسـت خود به من اشـاره می‌کرد و می‌فرمود: «ای اُمِّ خالد، این بسیار سَنا اسـت.» و «سَـنا» به زبان حبشی خوب و نیکو را گویند.

اِسـحاق گفت: زنی از خانوادهٔ ما به من گفت: وی آن خمیصه را بر اُمِّ خالد دیده است.

٣٣- باب: التَّزَعْفُرِ لِلرِّجَالِ

باب ـ ۳۳: جامهٔ زعفرانی رنگ برای مردها.

٥٨٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. [أخرجه مسلم: ٢١٠١].

٥٨٤٦ ـ از عبدالـوارث، از عبدالعزیـز روایت اسـت که انس گفـت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) منع کرده اسـت که مرد جامه‌اش را با زعفران رنگ کند.

٣٤- باب: الثَّوْبِ الْمُزَعْفَرِ

باب ـ ۳۴: جامهٔ با زعفران رنگ شده.

٥٨٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَلْبَسَ الْمُحْرِمُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا بِوَرْسٍ أَوْ بِزَعْفَرَانٍ. [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

٥٨٤٧ – از سـفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) منع کرده است که کسی در احرام اسـت جامه‌هایی بپوشد که به ورس یا زعفران رنگ شده باشد.

٣٥- باب: الثَّوْبِ الأَحْمَرِ

باب ۳۵ – جامهٔ سرخ

٥٨٤٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرْبُوعًا، وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ، مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ. [راجع: ٣٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٣٣٧].

٥٧٤٨ ـ از شُعبه، از ابی اسحاق روایت است که گفت: از براء(رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) میانه‌قامت بود و من آن حضرت را دیده‌ام که حُلّهٔ سرخ پوشیده بود و هیچ چیزی را بهتر از وی ندیده‌ام.

٣٦- باب: الْمِيثَرَةِ الْحَمْرَاءِ

٥٨٤٩- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَشْعَثَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ: عِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا عَنْ: لُبْسِ الْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالْمَيَاثِرِ الْحُمْرِ. [راجع: ١٢٣٩، اخرجه مسلم: ٢٠٦٦، بزيادة]

باب ـ ۳۶: مِیثَره (چادر) سرخ.

۵۸۴۹ ـ از اَشـعَث، از مُعاویه بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که براء(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر کرد: عیادت مریض، همراهی جنازه، دعا کردن (یَرْحَمُکَ‌الله) برای عطسه‌زننده. و ما را منع کرد از: پوشیدن حریر و دیباج و قَسِّی و اِستَبرَق و میثره‌های سرخ.

٣٧- باب: النِّعَالِ السِّبْتِيَّةِ وَغَيْرِهَا

٥٨٥٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ سَعِيدٍ أَبِي مَسْلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: أَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. [راجع: ٣٨٦، اخرجه مسلم: ٥٥٥]

٥٨٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ: أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: مَا هِيَ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ، أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ، وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النِّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا. وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ. [راجع: ١٦٦، اخرجه مسلم:

باب ـ ۳۷: کفش سَبطیَه (دبّاغی شده) و غیر آن.

۵۸۵۰ ـ از حَمّاد، از سعید بن ابو مَسلَمَه روایت است که گفت: از انس پرسیدم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با کفشهای خود نماز می‌گزارد؟ گفت: آری.

۵۸۵۱ ـ از مالک، از سعید مَقبُری روایت است که عُبَید بن جُرَیج به عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: تو را دیده‌ام که چهار کار می‌کنی و ندیده‌ام که هیچ یک از یاران تو (که اصحاب آن حضرت هستند) آن را انجام بدهند. ابن عمر گفت: چیست آن، ای ابن جریج؟

ابن جُریج گفت: تو را دیده‌ام که (به هنگام طواف) چهارستون (کعبه) را مساس نمی‌کنی مگر دو رکن یمانی را، و تو را دیده‌ام که کفشهای دبّاغی شده می‌پوشی، و تو را دیده‌ام که موی خود را با صُفرَه رنگ می‌کنی، و تو را دیده‌ام که هرگاه در مکه می‌باشی و مردم با دیدن هلال (ماه ذی‌الحجه)تلبیه می‌گویند احرام می‌بندند و تو تا فرارسیدن روز تَرویه (هشتم ذی‌الحجه) تلبیه نمی گویی.

۱۱۸۷ و أخرجه : ۱۲٦۷ ، مختصراً] .

عبدالله بن عمر به وی گفت: اما دربارهٔ ستونهای (کعبه): همانا من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که همهٔ ستونها را مساس کند مگر دو ستون یمانی را. و اما در مورد کفشهای دباغی شده، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که کفشهایی می‌پوشید که در آن موی نبود و در آن وضو می‌کرد، و من دوست می‌دارم که همچو کفشها بپوشم. و اما درمورد رنگ کردن موی با صُفره، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده‌ام که موی را با صُفره رنگ می‌کرد و من دوست می‌دارم که با آن رنگ کنم. و اما تلبیه گفتن، همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که اِحرام بسته باشد مگر تا آنکه شترش (به روز هشتم ذی‌الحجه، از میقات اهل مدینه) راهی می‌شد.

٥٨٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: نَهَى رَسُولُ اللَّه ﷺ أَنْ يَلْبَسَ الْمُحْرِمُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا بِزَعْفَرَانٍ أَوْ وَرْسٍ. وَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَجِدْ نَعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ». [راجع: ١٣٤، أخرجه مسلم: ١١٧٧].

۵۸۵۲ ـ از مالک، از عبدالله بن دِینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مُحرِم را منع کرده‌است که جامهٔ رنگ شده با زعفران یا ورس را بپوشد، و فرموده است: «اگر کفشی بی‌رویه نیابد، موزه بپوشد و ساق آن را تا زیر شتالِنگ (غوزک) قطع کند.»

٥٨٥٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِزَارٌ فَلْيَلْبَسِ السَّرَاوِيلَ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَعْلَانِ فَلْيَلْبَسْ خُفَّيْنِ». [راجع: ١٧٤٠، أخرجه مسلم: ١١٧٨].

۵۸۵۳ ـ از عَمرو بن دینار، از جابر بن زید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که (مُحْرِم است) اگر اِزار ندارد، شلوار بپوشد و اگر کفش بی‌رویه ندارد، موزه بپوشد.»

۳۸- باب : يَبْدَأ بالنَّعلِ اليُمنَى

٥٨٥٤- حَدَّثَنا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنا شُعْبَةُ قَال : أخْبَرَني أشْعَثُ بْنُ سُلَيْم : سَمِعْتُ أبي يُحَدِّثُ عَنْ مَسْرُوق ، عَنْ عَائِشَةَ رَضي اللَّه عَنْهَا قَالَت : كَانَ النَّبيُّ ﷺ يُحِبُّ التَّيَمُّنَ في طُهُوره وتَرَجُّله وتَنَعُّله . [راجع: ١٦٨ ، أخرجه مسلم: ٢٦٨].

باب ـ ۳۸: پوشیدن کفش را از پای راست آغاز کند.

٥٨٥٤ ـ از اشعث بن سُلَیم، از پدرش از مَسْروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دوست می‌داشت که از جانب راست آغاز کند. در وضوی خود و در شانه کردن و کفش پوشیدن خود.

٤٠- باب : لا يَمْشي في نَعْلٍ واحِدَةٍ

٥٨٥٥- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ أبي الزِّنَاد ، عَنِ الأعْرَج ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « لا يَمْشي أحَدُكُمْ في نَعْلٍ وَاحِدَة ، لِيُحْفِهِمَا جَميعًا أوْ لِيُنْعِلْهُمَا جَميعًا » . [انظر: ٥٨٥٦، أخرجه مسلم: ٢٠٧٩ ، باختلاف] .

باب ـ ۳۹: با یک کفش راه نرود.

٥٨٥٥ ـ از ابـو الزنـاد، از اَعـرَج، از ابوهریره روایت اسـت که رسـول خدا (صلـی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «هیچ یک از شما با یک کفش راه نرود یا هـر دو را برهنه کند یا هردو را در کفش کند.»

۳۹- باب : يَنْزِعُ نَعْلَهُ اليُسْرَى

٥٨٥٦- حَدَّثَنا عَبْدُاللَّه بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالك ، عَنْ أبي الزِّنَاد ، عَنِ الأعْرَج ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « إذَا انْتَعَلَ أحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأ باليَمين ، وإذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأ بالشِّمَال ، لِيَكُنِ اليُمْنَى أوَّلَهُمَا تُنْعَلُ وآخِرَهُمَا تُنْزَعُ » . [راجع: ٥٨٥٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩٧]

باب ـ ۴۰: کفش پای چپ خود را برآورد.

٥٨٥٦ ـ از مالـک، از ابوالزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «هر یک از شـما که کفش می‌پوشـد باید از کفش پای راست آغاز کند و چون کفش را بیرون می‌آورد از کفش پای چپ آغاز کند تا پای راسـت در پوشیدن اول و در بیرون آوردن آخر باشد.

٤١- باب : قِبَالان في نَعْلٍ، وَمَنْ رأى قِبَالاً وَاحِدًا وَاسِعًا

٥٨٥٧- حَدَّثَنا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَال : حَدَّثَنا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنا أنَسٌ ﷺ : أنَّ نَعْلَ النَّبيِّ ﷺ كَانَ لَهَا قِبَالان .

باب ـ ۴۱: دو تسمه در یک کفش و کسی که یک تسمهٔ فراخ را جایز دانسته است.

٥٨٥٧ ـ از حجّـاج بن منهال، از همّام، از قَتاده روایت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفت:

[انظر: ٥٨٥٨].

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کفشهایی می‌پوشید که دو تسمه داشت.

٥٨٥٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عِيسَى ابْنُ طَهْمَانَ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ نَعْلَيْنِ لَهُمَا قِبَالَانِ. فَقَالَ: ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ: هَذِهِ نَعْلُ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٨٥٧].

٥٨٥٨ ـ از عیسی ابن طَهْمان روایت است که گفت: انس بن مالک کفشهایی نزد ما بیرون آورد که دو تسمه داشت. ثابت بُنانی گفت: این کفش پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است.

٤٢- بَاب: الْقُبَّةِ الْحَمْرَاءِ مِنْ أَدَمٍ

باب ـ ۴۲: خیمهٔ سرخ چرمی.

٥٨٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلَالًا أَخَذَ وَضُوءَ النَّبِيِّ ﷺ، وَالنَّاسُ يَبْتَدِرُونَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا، أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ. [راجع: ١٨٧، أخرجه مسلم: ٥٠٣].

٥٨٥٩ ـ از عَوْن بن ابی جُحَیفه روایت است که پدرش گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم، آن حضرت در خیمهٔ سرخ چرمی بود، و بلال را دیدم که آب وضوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را گرفته بود و مردم برای دسترسی به آن می‌شتافتند، کسی که از آن چیزی به وی رسیده بود، بر خود می‌مالید، و کسی را که چیزی نرسیده بود از تری دست رفیق خود می‌گرفت.

٥٨٦٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ (ح).

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْأَنْصَارِ، وَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ. [راجع: ٣١٤٦، أخرجه مسلم: ١٠٥٩، مطولاً].

٥٨٦٠ ـ از ابوالیَمان، از شُعَیب، از زُهری روایت است که گفت: اَنس بن مالک (همین حدیث را) روایت کرده است.

و لَیث گفت: از یونس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به من گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا نزد انصار فرستاد و آنها را در خیمهٔ چرمی جمع گردانید.

٤٣- بَاب: الْجُلُوسِ عَلَى الْحَصِيرِ وَنَحْوِهِ

باب ـ ۴۳: نشستن بر بوریا و مانند آن.

٥٨٦١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ

٥٨٦١ ـ از سعید بن ابوسعید، از ابی‌سَلَمه بن

عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَحْتَجِرُ حَصِيراً بِاللَّيْلِ فَيُصَلِّي ، وَيَبْسُطُهُ بِالنَّهَارِ فَيَجْلِسُ عَلَيْهِ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَثُوبُونَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَيُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ حَتَّى كَثُرُوا ، فَأَقْبَلَ فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، خُذُوا مِنَ الأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا ، وَإِنَّ أَحَبَّ الأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ » . [راجع: ۷۲۹ و ۷۳۰ ، وهو قطعة عند مسلم ۷۸۲ في هذا الحديث ، وأخرجه مسلم: ۷۶۱، باختلاف ، وهو في كتاب الصيام: ۱۷۷] .

عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبانگاه بوریا را برای خود حجره می‌ساخت و نماز می‌گزارد و آن را در روز می‌گسترد و بر آن می‌نشست، و مردم به سوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌شتافتند و با اقتدا به نماز وی نماز می‌گزاردند[1] تا آنکه شمارشان فزونی گرفت، آن حضرت روی به مردم آورد و فرمود: «ای مردم، عملی لازم گیرید که توان آن را دارید. همانا خداوند (از دادن پاداش) ملال نمی‌آورد تا شما ملال آورید و همانا بهترین اعمال نزد خداوند آن است که دایمی باشد، هر چند اندک باشد.» (به آن مواظبت شود.)

٤٤- باب : الْمُزَرَّرِ بِالذَّهَبِ

باب ـ ۴۴: جامه‌ای که تکمهٔ طلایی دارد.

٥٨٦٢- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ : أَنَّ أَبَاهُ مَخْرَمَةَ قَالَ لَهُ : يَا بُنَيَّ ، إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدِمَتْ عَلَيْهِ أَقْبِيَةٌ فَهُوَ يَقْسِمُهَا ، فَاذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ ، فَذَهَبْنَا فَوَجَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِي مَنْزِلِهِ ، فَقَالَ لِي : يَا بُنَيَّ ادْعُ لِي النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَعْظَمْتُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَدْعُو لَكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، إِنَّهُ لَيْسَ بِجَبَّارٍ ، فَدَعَوْتُهُ ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْ دِيبَاجٍ مُزَرَّرٌ بِالذَّهَبِ ، فَقَالَ : « يَا مَخْرَمَةُ ، هَذَا خَبَأْنَاهُ لَكَ » . فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ . [راجع: ۲۵۹۹] .

٥٨٦٢ ـ و لَیث گفت: از ابن ابی‌مُلَیکه روایت است که مِسوَر بن مَخرَمه گفت: همانا پدر وی مخرمه به او گفت: ای پسر من، همانا به من خبر رسیده که برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قباهایی آمده است و او آنها را تقسیم می‌کند، پس مرا نزد آن حضرت ببر. ما راهی شدیم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در منزلش یافتیم. پدرم به من گفت: ای پسر من، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را برایم فراخوان. این سخن بر من گران آمد و گفتم: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را برای تو فراخوانم؟ گفت: ای پسر من، همانا آن حضرت متکبّر و مغرور نیست. من آ ن حضرت را فرا خواندم،

۱- به احادیث ۷۲۹ و ۷۳۰ جلد اول مراجعه شود.

و برآمـد و بـر دوش وی قبـای حریر بود که تکمه‌های طلایی داشت و فرمود: «ای مَخرَمه، این را برای تو نگاه داشته بودم.»

٤٥- باب: خَوَاتِيمِ الذَّهَبِ

٥٨٦٣- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَشْعَثُ بْنُ سُلَيْمٍ قال: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ قال: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رضي الله عنهما يَقُولُ: نَهَانَا النَّبِيُّ ﷺ عَنْ سَبْعٍ: نَهَانَا عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ، أَوْ قال: حَلْقَةِ الذَّهَبِ، وَعَنِ الْحَرِيرِ، وَالإِسْتَبْرَقِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْمِيثَرَةِ الْحَمْرَاءِ، وَالْقَسِّيِّ، وَآنِيَةِ الْفِضَّةِ. وَأَمَرَنَا بِسَبْعٍ: بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَرَدِّ السَّلامِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦]

باب ـ ۴۵: انگشتر طلا

٥٨٦٣ ـ از اَشـعَث بن سُـلَیم، از مُعاویه بن سُوَید بـن مُقَـرِّن روایت اسـت کـه گفت: از بـراء بن عازب(رضی‌الله عنهما) شـنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از هفت چیز منع می‌کرد: «از انگشـتر طلا یا حلقهٔ طـلا منع کرد، و همچنان از: پوشیدن حریر و اِستبرق و دیباج و مِیثَرهٔ سرخ، و قَسّـی و ظروف نقره. و ما را بـه هفت چیز امر کرد: عیادت مریـض و همراهی جنازه و دعا برای عطسـه‌کننده، و پاسخ سـلام و پذیرفتن مهمانی و کمک به سـوگندخورده (که از عهدهٔ سوگند خود برآید) و یاری مظلوم.»

٥٨٦٤- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نَهِيكٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ.

وَقَالَ عَمْرٌو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعَ النَّضْرَ: سَمِعَ بَشِيرًا: مِثْلَهُ. [أخرجه مسلم: ٢٠٨٩]

٥٨٦٤ ـ از قَتاده، از نضر بن اَنَس، از بَشـیر بن نَهیـک، از ابوهریـره (رضی‌الله عنـه) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روایت است که: همانا آن حضرت از پوشـیدن انگشتر طلا منع کرده است.

و عَمرو گفت: از شُعبه، از قَتاده، از نضر روایت اسـت که گفت: از بَشـیر مثـل همین حدیث شنیده است.

٥٨٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ، فَاتَّخَذَهُ النَّاسُ، فَرَمَى بِهِ وَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ أَوْ فِضَّةٍ. [انظر: ٥٨٦٦، ٥٨٦٧، ٥٨٧٣، ٥٨٧٦، ٦٦٥١، ٧٢٩٨، أخرجه مسلم: ٢٠٩١، باختلاف]

٥٨٦٥ ـ از یحیی از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر طلا پوشید و نگین آن را به سـوی کف دست خود گردانید. مردم هم (انگشتر طلا) پوشیدند. آن حضرت انگشتر

طلا را دور افکند و انگشتر نقره پوشید.

٤٦- باب: خَاتَمِ الْفِضَّةِ

٥٨٦٦- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي كَفَّهُ، وَنَقَشَ فِيهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ مِثْلَهُ، فَلَمَّا رَآهُمْ قَدِ اتَّخَذُوهَا رَمَى بِهِ وَقَالَ: «لا أَلْبَسُهُ أَبَدًا». ثُمَّ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ الْفِضَّةِ. قال ابْنُ عُمَرَ: فَلَبِسَ الْخَاتَمَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ، ثُمَّ عُثْمَانُ، حَتَّى وَقَعَ مِنْ عُثْمَانَ فِي بِئْرِ أَرِيسَ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١]

باب ـ ۴۶: انگشتر نقره.

٥٨٦٦ ـ از عبيدالله، از نافع روايت است كه ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله عليه وسلّم) انگشتر طلا يا نقره پوشيد و نگين آن را به جانب كف دست خود گردانيد و در آن نقش شده بود «مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله» مردم هم مانند آن حضرت انگشتر پوشيدند. چون آن حضرت مردم را ديد كه انگشتر پوشيده‌اند، انگشتر را دور افكند و فرمود: «هرگز آن را نمی‌پوشم.» سپس آن حضرت انگشتر نقره پوشيد، مردم هم انگشتر نقره پوشيدند.

ابن عمر گفت: پس از وفات پيامبر (صلی‌الله عليه وسلّم)، ابوبكر همان انگشتر را پوشيد و سپس عمر و سپس عثمان، تا آنكه از دست عثمان در چاه اَرِيس افتاد.

٤٧- باب:

٥٨٦٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَنَبَذَهُ فَقَالَ: «لا أَلْبَسُهُ أَبَدًا». فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١، بزيادة]

باب ـ ۴۷

٥٨٦٧ ـ از مالک، از عبدالله بن دينار روايت است كه عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله عليه وسلّم) انگشتر طلا می‌پوشيد، سپس به دور افكند و فرمود: «هرگز آن را نمی‌پوشم.» مردم هم انگشتران خود را دور افكندند.

٥٨٦٨- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ يَوْمًا وَاحِدًا،

٥٨٦٨ ـ از ابن شهاب (زُهری) روايت است كه انس بن مالک (رضی‌الله عنه) به وی گفت: وی انگشتر نقره را در دست رسول خدا (صلی‌الله

ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ اصْطَنَعُوا الْخَوَاتِيمَ مِنْ وَرِقٍ وَلَبِسُوهَا، فَطَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمَهُ، فَطَرَحَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ.

تَابَعَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، وَزِيَادٌ، وَشُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

وَقَالَ ابْنُ مُسَافِرٍ: عَنِ الزُّهْرِيِّ: أُرَى خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ. [أخرجه مسلم: ٢٠٩٣].

علیه وسلّم) تنها یک روز دیده است، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر خود را دور افکند و مردم هم انگشترهای خود را دور افکندند.

متابعت کرده است (یونس را) ابراهیم بن سعد و زیاد و شعیب از زُهری.

و ابن مسافر گفت که زُهری گفت: گمان می‌کنم که انگشتر نقره بوده است.

٤٨- باب: فَصِّ الْخَاتَمِ

٥٨٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ قَالَ: سُئِلَ أَنَسٌ: هَلِ اتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا؟ قَالَ: أَخَّرَ لَيْلَةً صَلَاةَ الْعِشَاءِ إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ خَاتَمِهِ، قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا وَنَامُوا، وَإِنَّكُمْ لَمْ تَزَالُوا فِي صَلَاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُوهَا». [راجع: ٥٧٢، أخرجه مسلم: ٦٤٠].

باب ـ ۴۸: نگین انگشتر.

٥٨٦٩ ـ از یزید بن زُرَیع روایت است که حُمید گفت: از اَنَس سؤال شد: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر پوشیده است؟ انس گفت: آن حضرت شبی نماز خفتن را تا نیمهٔ شب به تأخیر انداخت، سپس روی خود را به سوی ما کرد، گویی که به سوی درخشندگی انگشتر آن حضرت می‌نگرم، سپس فرمود: «همانا مردم نماز گزاردند و خوابیدند و شما همیشه در نماز بودید آنچه را انتظار کشیده‌اید.»

٥٨٧٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ حُمَيْدًا يُحَدِّثُ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ خَاتَمُهُ مِنْ فِضَّةٍ، وَكَانَ فَصُّهُ مِنْهُ.

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنِي حُمَيْدٌ: سَمِعَ أَنَسًا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

٥٨٧٠ ـ از مُعتَمِر، از حُمَید روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: همانا انگشتر آن حضرت از نقره بود و نگین آن نیز از نقره بود.

و یحیی بن ایّوب، از حُمَید از انس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٤٩- باب: خَاتَمِ الْحَدِيدِ

٥٨٧١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلًا يَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ

باب ـ ۴۹: انگشتر آهنی.

٥٨٧١ ـ از ابوحازم روایت است که سَهل گفت: زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: جِئْتُ أَهَبُ نَفْسِي، فَقَامَتْ طَوِيلًا، فَنَظَرَ وَصَوَّبَ، فَلَمَّا طَالَ مُقَامُهَا، فَقَالَ رَجُلٌ: زَوِّجْنِيهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ، قَالَ: «عِنْدَكَ شَيْءٌ تُصْدِقُهَا؟». قَالَ: لَا، قَالَ: «انْظُرْ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنْ وَجَدْتُ شَيْئًا، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ قَالَ: لَا وَاللَّهِ وَلَا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَعَلَيْهِ إِزَارٌ مَا عَلَيْهِ رِدَاءٌ، فَقَالَ: أُصْدِقُهَا إِزَارِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِزَارُكَ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ». فَتَنَحَّى الرَّجُلُ فَجَلَسَ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ﷺ مُوَلِّيًا، فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَقَالَ: «مَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». قَالَ: سُورَةُ كَذَا وَكَذَا، لِسُوَرٍ عَدَّدَهَا، قَالَ: «قَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». [راجع: ۲۳۱۰، أخرجه مسلم: ۱۴۲۵].

و گفت: آمده‌ام تا نفس خود را (بدون مَهر) به تو ببخشم. و دیر زمانی در آنجا ایستاد. آن حضرت به سوی وی نگریست و سر را پایین انداخت. چون ایستادن وی به درازا کشید، مردی به آن حضرت گفت: اگر به وی نیازی نداری، او را به ازدواج من درآور. آن حضرت فرمود: «چیزی با خود داری که مَهر وی را بدهی.» گفت: نِی. فرمود: «برو به خانه و ببین.» وی رفت و سپس برگشت و گفت: به خدا سوگند اگر چیزی یافته باشم. آن حضرت فرمود: «برو و جست‌وجو کن، هر چند انگشتر آهنی باشد.» وی رفت و باز آمد و گفت: نِی. به خدا سوگند، انگشتر آهنی هم نبود. آن مرد که اِزاری داشت و حتی رِدایی نداشت، گفت: همین اِزارم را به مَهر او می‌دهم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر اِزار تو را او بپوشد، برای تو از آن چیزی نمی‌ماند و اگر تو بپوشی برای وی از آن چیزی نمی‌ماند.» آن مرد به کنار رفت و نشست، سپس او را دید که پشت گردانیده راهی است. آن حضرت فرمود و او فرا خوانده شد و به او گفت: از قرآن چه در حفظ داری» گفت: سوره‌های چنین و چنان، و سوره‌ها را برشمرد. آن حضرت فرمود: «او را به ملکیّت (ازدواج) تو درآوردم در بدل آنچه را از قرآن در حفظ داری.»

۵۰- بَابُ: نَقْشِ الْخَاتَمِ

باب ـ ۵۰: نقش انگشتر.

۵۸۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ

۵۸۷۲ – از سعید، از قَتاده روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله

أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى رَهْطٍ ، أَوْ أُنَاسٍ مِنَ الأَعَاجِمِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّهُمْ لا يَقْبَلُونَ كِتَابًا إِلا عَلَيْهِ خَاتَمٌ ، فَاتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، نَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَكَأَنِّي بِوَبِيصِ ، أَوْ : بِبَصِيصِ الْخَاتَمِ فِي إِصْبَعِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ فِي كَفِّهِ . [راجع: ٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

علیه وسلّم) خواست که به گروه یا مردمی از عجم (غیر عرب) نامه بنویسد. به وی گفته شد: آنها نامه‌ای را نمی‌پذیرند مگر آنکه مُهر کرده باشد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر نقره را که نقش آن «مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله» بود گرفت، گویی درخشش انگشتر را در انگشت، یا در دست پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگرم.

٥٨٧٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ ، وَكَانَ فِي يَدِهِ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُمَرَ ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُثْمَانَ ، حَتَّى وَقَعَ بَعْدُ فِي بِئْرِ أَرِيسَ ، نَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١].

۵۸۷۳ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتری نقره گرفت و در دست وی بود سپس آن انگشتر در دست ابوبکر بود، سپس در دست عمر بود سپس در دست عثمان تا آنکه پس از آن در چاه اَریس افتاد و نقش آن: «مُحَمَّدٌ رَسول الله» بود.

٥١- باب: الْخَاتَمِ فِي الْخِنْصَرِ

باب ـ ۵۱: انگشتر در انگشت کوچک (کلیک).

٥٨٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا ، قَالَ : «إِنَّا اتَّخَذْنَا خَاتَمًا ، وَنَقَشْنَا فِيهِ نَقْشًا ، فَلا يَنْقُشَنَّ عَلَيْهِ أَحَدٌ» . قَالَ : فَإِنِّي لأَرَى بَرِيقَهُ فِي خِنْصَرِهِ . [راجع: ٦٥ ، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

۵۸۷۴ ـ از عبدالوارث از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (برای خود) انگشتری گرفت و گفت: «همانا ما انگشتری گرفتیم و نقشی در آن نقش کردیم و هیچ کس بر انگشتر چنین نقشی نکند.»
انس گفت: همانا درخشندگی آن را در انگشت کوچک آن حضرت می‌نگرم.

٥٢- باب: اتِّخَاذِ الْخَاتَمِ لِيُخْتَمَ بِهِ الشَّيْءُ ، أَوْ لِيُكْتَبَ بِهِ إِلَى أَهْلِ الْكِتَابِ وَغَيْرِهِمْ .

باب ـ ۵۲: گرفتن انگشتر برای اینکه با آن چیزی مُهر شود یا در مُهر کردن نامه‌های اهل کتاب و غیره به کار رود.

٥٨٧٥- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ قِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ لَنْ يَقْرَؤُوا كِتَابَكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَأَنَّمَا أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ. [راجع: ٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩٢].

۵۸۷۵ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواست که به (پادشاه) روم (نامه‌ای) بنوسید، به آن حضرت گفته شد: همانا آنها نامهٔ تو را نمی‌خوانند تا مُهر کرده نباشد. آن حضرت انگشتر نقره را گرفت و با ـ مُحَمَّدٌ رَسولُ‌الله ـ آن را منقوش کرد، گویا همین اکنون به سوی سفیدی آن در دست آن حضرت می‌نگرم.

٥٣- باب: مَنْ جَعَلَ فَصَّ الْخَاتَمِ فِي بَطْنِ كَفِّهِ

باب ـ ۵۳: گردانیدن نگین انگشتر به سوی کف دست خود.

٥٨٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، وَجَعَلَ فَصَّهُ فِي بَطْنِ كَفِّهِ إِذَا لَبِسَهُ، فَاصْطَنَعَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ، فَرَقِيَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ اصْطَنَعْتُهُ، وَإِنِّي لَا أَلْبَسُهُ». فَنَبَذَهُ، فَنَبَذَ النَّاسُ. [راجع: ٥٨٦٥، أخرجه مسلم: ٢٠٩١].

قَالَ جُوَيْرِيَةُ: وَلَا أَحْسِبُهُ إِلَّا قَالَ: فِي يَدِهِ الْيُمْنَى.

۵۸۷۶ ـ از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر طلا (برای خود) ساخت، و چون آن را پوشید، نگین آن را به سوی کف دست خود گردانید، مردم هم برای خود انگشترهای طلا ساختند. سپس آن حضرت بر فراز منبر رفت و خداوند را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «همانا من این را برای خود ساخته بودم و این را (دیگر) نمی‌پوشم.» آن حضرت انگشترش را به دور افکند، و مردم نیز به دور افکندند.

جُوَیریه گفت: گمان ندارم مگر اینکه (انس) گفته است: انگشتر در دست راست آن حضرت بود.

باب ـ ۵۴: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): کسی نقش انگشتر وی را بر انگشتر خود نقش

نکند.

۵۸۷۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلَا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». [راجع: ۶۵، أخرجه مسلم: ۲۰۹۲].

۵۸۷۷ ـ از حَمّاد، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) انگشتر نقره گرفت و در آن نقش شده بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ‌الله» و گفت: «همانا من انگشتر نقره گرفتم و در آن نقش کردم «مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله» پس هیچ یک آن نقش را بر انگشتر خود نقش نکند.»

۵۵- باب: هَلْ يُجْعَلُ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ.

باب ـ ۵۵: آیا نقش انگشتر سه سطر گردانیده شود؟

۵۸۷۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ لَمَّا اسْتُخْلِفَ كَتَبَ لَهُ، وَكَانَ نَقْشُ الْخَاتَمِ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ: مُحَمَّدٌ سَطْرٌ، وَرَسُولُ سَطْرٌ، وَاللَّهِ سَطْرٌ. [راجع: ۱۴۴۸]

۵۸۷۸ ـ از عبدالله انصاری، از ثُمامَه روایت است که انس گفت: آنگاه که ابوبکر(رضی‌الله عنه) خلیفه شد برایش نامه‌ای نوشت و نقش انگشتر (آن حضرت که نامه را مُهر کرده بود) دارای سه سطر بود. ـ محمد ـ در یک سطر و ـ رسول ـ در سطر دیگر و ـ الله ـ در سطر دیگر آن بود.

۵۸۷۹- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَزَادَنِي أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ ثُمَامَةَ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّ ﷺ فِي يَدِهِ، وَفِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَفِي يَدِ عُمَرَ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ، جَلَسَ عَلَى بِئْرِ أَرِيسَ، قَالَ: فَأَخْرَجَ الْخَاتَمَ فَجَعَلَ يَعْبَثُ بِهِ فَسَقَطَ، قَالَ: فَاخْتَلَفْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَعَ عُثْمَانَ، فَنَزَحَ الْبِئْرَ فَلَمْ يَجِدْهُ. [راجع: ۶۵، أخرجه مسلم: ۲۰۹۲، بدون ذكر «أبي بكر وعمر وما حدث مع عثمان»].

۵۸۷۹ ـ ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: اَحمد، این را افزود: حدیث کرد ما را انصاری، از پدر او، از ثُمامَه که انس گفته است: انگشتر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در دست آن حضرت بود، سپس در دست ابوبکر بود و سپس بعد ابوبکر در دست عمر بود و چون عثمان خلیفه شد، بر سر چاه اَریس نشست، انگشتر را از دست خود بیرون آورد و با آن بازی می‌کرد و (ناگاه) در چاه افتاد. ما به مدت سه روز با عثمان انگشتر را جستجو کردیم و

آب چاه را کشیدیم تا خشک شد، ولی انگشتر را نیافتیم.

٥٦- باب: الْخَاتَمِ لِلنِّسَاءِ

وَكَانَ عَلَى عَائِشَةَ خَوَاتِيمُ ذَهَبٍ .

٥٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَصَلَّى قَبْلَ الْخُطْبَةِ .

قال أبو عَبْدِ اللّهِ: وَزَادَ ابْنُ وَهْبٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: فَأَتَى النِّسَاءَ، فَجَعَلْنَ يُلْقِينَ الْفَتَخَ وَالْخَوَاتِيمَ فِي ثَوْبِ بِلالٍ. [راجع: ٩٨، أخرجه مسلم: ٨٨٤، مطولاً وأخرجه في كتاب العيدين: ١٣، بزيادة].

باب ـ ۵۶: انگشتر برای زنان.

و عایشه انگشترهای طلا داشت.

۵۸۸۰ ـ از ابن جُرَیج، از حسن بن مُسلِم، از طاووس روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: در نماز عید با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حاضر بودم، آن حضرت نماز را قبل از خطبه گزارد.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: ابن وهب افزود که ابن جریج گفت: آن حضرت نزد زنان آمد و زنان انگشتران بی‌نگین و نگین‌دار در جامهٔ بلال می‌افکندند.

٥٧- باب: الْقَلائِدِ وَالسِّخَابِ لِلنِّسَاءِ

يَعْنِي قِلادَةً مِنْ طِيبٍ وَسُكٍّ .

٥٨٨١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ عِيدٍ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلُ وَلا بَعْدُ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تَصَدَّقُ بِخُرْصِهَا وَسِخَابِهَا . [راجع: ٩٨، أخرجه مسلم: ٨٨٤، مطولاً بنقص وأخرجه بتمامه في كتاب العيدين: ١٣].

باب ـ ۵۷: گردنبند و سِخاب (رشتهٔ مهره‌دار) برای زنان.

یعنی گردنبندی که (مهره‌های آن از چوب) خوشبویی ساخته شده است.

۵۸۸۱ ـ از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز عید برآمد و دو رکعت نماز گزارد نه پیش از آن نماز خواند و نه بعد از آن، سپس نزد زنان آمد و آنها را به صدقه دادن امر کرد و زنان گوشواره‌ها و گردنبندهای خود را صدقه می‌دادند.

٥٨- باب: اسْتِعَارَةِ الْقَلَائِدِ

٥٨٨٢- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: هَلَكَتْ قِلَادَةٌ لِأَسْمَاءَ، فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَلَبِهَا رِجَالًا، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَلَيْسُوا عَلَى وُضُوءٍ، وَلَمْ يَجِدُوا مَاءً، فَصَلَّوْا وَهُمْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ.

زَادَ ابْنُ نُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ. [راجع: ٣٣٤، أخرجه مسلم: ٣٦٧، مطولاً باختلاف].

باب ـ ۵۸: به عاریت گرفتن گردنبند.

۵۸۸۲ ـ از هِشــام بن عُــروه، از پدرش روایت اســت که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: گردنبند اســماٴ (را که به عاریت گرفته بودم در راه) گم شــد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را در جست‌وجوی آن فرســتاد وقت نماز فرا رسید و مردم وضــو نداشــتند و آب نیافتند و بدون وضــو نماز گزاردند، این موضــوع را به پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) یاد کردند، خداوند آیهٔ تیمّم را نازل کرد.

ابن نُمَیر افزوده اســت: هشــام، از پدر خود از عایشــه روایت کرده که: عایشــه گردنبند را از اسماٴ به عاریت گرفته بود.

٥٩- باب: الْقُرْطِ لِلنِّسَاءِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَمَرَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ بِالصَّدَقَةِ، فَرَأَيْتُهُنَّ يَهْوِينَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ.

باب ـ ۵۹: گوشواره برای زنان است.

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) زنان را به دادن صدقه امر کرد. زنان را دیدم که دستها را به سوی گوش و گردن دراز می‌کردند (تا گوشــواره و گردنبنــد خویش را برآورند و صدقه بدهند.)

٥٨٨٣- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدًا، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ الْعِيدِ رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ وَمَعَهُ بِلَالٌ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي قُرْطَهَا. [راجع: ٩٨، أخرجه مسلم: ٨٨٤، مطولاً بنقص، وأخرجه بلفظه في كتاب العيدين: ١٣، كاملاً].

۵۸۸۳ ـ از عَدِی، از سعید روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: همانا رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) در روز عید دو رکعت نماز گزارد، قبل از آن و بعد از آن نماز نگزارد. ســپس نزد زنــان آمد و بلال همــراه وی بود، آنهــا را به دادن صدقه امر کرد، زنان به افکندن گوشواره‌های خود آغاز کردند.

٦٠- باب: السِّخَابِ لِلصِّبْيَانِ

٥٨٨٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ: أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سُوقٍ مِنْ أَسْوَاقِ الْمَدِينَةِ، فَانْصَرَفَ فَانْصَرَفْتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ لُكَعُ - ثَلَاثًا - ادْعُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ». فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَمْشِي وَفِي عُنُقِهِ السِّخَابُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَقَالَ الْحَسَنُ بِيَدِهِ هَكَذَا، فَالْتَزَمَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ، وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ».

باب ـ ۶۰: گردنبند مُهره‌ای برای کودکان.

۵۸۸۴ ـ از عُبیدالله بن ابی یَزید، از نافع بن جُبَیر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: من در یکی از بازارهای مدینه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کردم، سپس برگشت و من برگشتم. فرمود: «پسرک کجاست؟ ـ سه مرتبه فرمود ـ حَسَن بن علی را فرا خوانید.» حَسَن بن علی ایستاد و راهی شد و گردنبند مهره‌ای در گردنش بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دست خود را چنین گشاده کرد (آغوش خود را باز کرد) حسن نیز دست خود را چنان کرد، آن حضرت او را در کنار گرفت و گفت: «بارالها، او را دوست می‌دارم، پس او را دوست بدار و دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد.»

ابوهریره گفت: هیچ کس نزد من دوست‌داشتنی تر از حسن بن علی نیست، پس از آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت آنچه گفت.

٦١- باب: الْمُتَشَبِّهُونَ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتُ بِالرِّجَالِ

٥٨٨٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ.

تَابَعَهُ عَمْرٌو: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ. [انظر: ٥٨٨٦، ٦٨٣٤].

باب ـ ۶۱: مردانی که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند.

۵۸۸۵ ـ از قَتاده، از عِکرمه روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند لعنت کرده است.

متابعت کرده است (محمد بن جعفر را) عَمرو از شُعبه.

٦٢- باب: إِخْرَاجِ الْمُتَشَبِّهِينَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الْبُيُوتِ

٥٨٨٦- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ: فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فُلَانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا.

٥٨٨٧- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ: أَنَّ عُرْوَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ عِنْدَهَا وَفِي الْبَيْتِ مُخَنَّثٌ، فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ أَخِي أُمِّ سَلَمَةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنْ فَتَحَ اللَّهُ لَكُمْ غَدًا الطَّائِفَ، فَإِنِّي أَدُلُّكَ عَلَى بِنْتِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُنَّ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ، يَعْنِي أَرْبَعَ عُكَنِ بَطْنِهَا، فَهِيَ تُقْبِلُ بِهِنَّ.

وَقَوْلُهُ: وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، يَعْنِي أَطْرَافَ هَذِهِ الْعُكَنِ الْأَرْبَعِ، لِأَنَّهَا مُحِيطَةٌ بِالْجَنْبَيْنِ حَتَّى لَحِقَتْ.

وَإِنَّمَا قَالَ بِثَمَانٍ، وَلَمْ يَقُلْ بِثَمَانِيَةٍ، وَوَاحِدُ الْأَطْرَافِ، وَهُوَ ذَكَرٌ، لِأَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ثَمَانِيَةَ أَطْرَافٍ. [راجع: ٤٣٢٤، أخرجه مسلم: ٢١٨٠]

باب ـ ۶۲: بیرون کردن مردان زن‌نما را، از خانه‌ها.

۵۸۸۶ ـ از هِشام، از یحیی، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند لعنت کرده و فرموده است: «آنان را از خانه‌های خویش بیرون کنید.» و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فلان کس را، و عُمر فلان کس را بیرون کرد.

۵۸۸۷ ـ از هِشام بن عُروه، از عُروه، از زَینب بنت ابی‌سلمه روایت است که اُمِّ‌سَلَمه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی بود که مردی زن‌مانند (مُخَنَّث) در خانه بود، وی به عبدالله برادر اُمِّ‌سَلَمه گفت: «ای عبدالله اگر خدا طایف را برای شما فتح کند من تو را به سوی دختر غَیْلان راهنمایی می‌کنم که (از فربهی) مقابل می‌شود به چهار و پشت می‌دهد به هشت.[۱]

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این مُخنّثان نزد شما نیایند.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: ـ مقابل می‌شود به چهار و پشت می‌دهد ـ یعنی: شکم آن فروهشته است که چهار چین دارد که وی با آن چینها مقابل می‌شود.

و این گفته: ـ پشت می‌دهد به هشت ـ یعنی اطراف همین چهار چین هر دو پهلو را احاطه کرده است تا آنکه متّصل شده است.

۱- مقصود این است مخنّث، توصیف و ترغیب وی به زنان است، و در عرب هر قدر زن فربه باشد مورد پسند است. «تیسیرالقاری»

و اینکه (در متن) بِثَمَانٍ (هشت) آمده و نگفته است: بِثَمَانِيَه، زیرا مراد اطراف است و آن مذکّر است و به همین سبب نگفته است: ثَمانِيَهَ اَطْرافٍ.

٦٣- باب: قَصِّ الشَّارِبِ

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُحْفِي شَارِبَهُ حَتَّى يُنْظَرَ إِلَى بَيَاضِ الْجِلْدِ ، وَيَأْخُذُ هَذَيْنِ ، يَعْنِي بَيْنَ الشَّارِبِ وَاللِّحْيَةِ .

باب ـ ۶۳: بریدن سبیل (بروت).

و ابن عمر موی پشت لب خود را نیک می‌بُرید تا آنکه سفیدی پوست (پشت لب) نمودار می‌شد و هر دو را می‌چید یعنی (موی) میان سبیل و ریش را.

٥٨٨٨- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ حَنْظَلَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : قَالَ أَصْحَابُنَا : عَنِ الْمَكِّيِّ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ الشَّارِبِ » . [انظر: ٥٨٩٠].

۵۸۸۸ ـ از مَکّی بن ابراهیم، از حَنظَله، از نافع روایت است که گفت: اصحاب ما (شیوخ ما) گفته‌اند: از مکّی، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چیدن سبیل در زمرهٔ فطرت[1] است.»

٥٨٨٩- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، قَالَ الزُّهْرِيُّ حَدَّثَنَا : عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً : (الْفِطْرَةُ خَمْسٌ ، أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ : الْخِتَانُ ، وَالِاسْتِحْدَادُ ، وَنَتْفُ الْإِبْطِ ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ ، وَقَصُّ الشَّارِبِ) . [انظر: ٥٨٩١، ٦٢٩٧، أخرجه مسلم: ٢٥٧].

۵۸۸۹ ـ از زُهری از سعید بن مُسَیَّب، از ابوهریره روایت است (که از آن حضرت) روایت کرده است: «فطرت پنج است، یا پنج چیز از فطرت است: ختنه کردن، ستردن موی زیر ناف، برکندن موی زیر بغل و بریدن موی سبیل.»

٦٤- باب: تَقْلِيمِ الْأَظْفَارِ

٥٨٩٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ حَنْظَلَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مِنَ الْفِطْرَةِ : حَلْقُ الْعَانَةِ ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ ، وَقَصُّ الشَّارِبِ » . [راجع: ٥٨٨٨].

باب ـ ۶۴: بریدن ناخن.

۵۸۹۰ ـ از حَنظَله، از نافع، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در زمرهٔ فطرت است: تراشیدن موی زیر ناف، چیدن ناخن و بریدن سبیل.»

۱- معنای لغوی فطرة، طبیعت بشری است، ولی نزد جمهور فقها، شیوهٔ اسلامی و سنّت پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) است.

٥٨٩١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْفِطْرَةُ خَمْسٌ: الْخِتَانُ، وَالِاسْتِحْدَادُ، وَقَصُّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ، وَنَتْفُ الْآبَاطِ». [راجع: ٥٨٨٩، أخرجه مسلم: ٢٥٧].

۵۸۹۱ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «فطرت پنج چیز است: ختنه کردن، ستردن موی زیر ناف، چیدن سبیل، ناخن چیدن و موی زیر بغل برکندن.»

٥٨٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ: وَفِّرُوا اللِّحَى، وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ: إِذَا حَجَّ أَوِ اعْتَمَرَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَمَا فَضَلَ أَخَذَهُ. [انظر: ٥٨٩٣، أخرجه مسلم: ٢٥٩].

۵۸۹۲ ـ از عُمر بن محمد بن زَید، از نافع، از ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «با مشرکین ناسازگاری کنید: ریشها را دراز کنید و سبیلها را قطع کنید.»
و ابن عمر چون حج یا عمره می‌کرد، ریش خود را در دست خود می‌گرفت و آنچه از دستش زیاده بود قطع می‌کرد.

٦٥- باب: إِعْفَاءِ اللِّحَى

باب ـ ۶۵: اِعْفأ (انبوهی) ریش.

﴿عَفَوْا﴾ [الأعراف: ٩٥]: كَثُرُوا وَكَثُرَتْ أَمْوَالُهُمْ.

«عَفَوْا» (الاعراف، ۹۵) یعنی بسیار شدند و اموالشان بسیار شد.

٥٨٩٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ ابْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْهَكُوا الشَّوَارِبَ، وَأَعْفُوا اللِّحَى». [راجع: ٥٨٩٢، أخرجه مسلم: ٢٥٩].

۵۸۹۳ ـ از عُبیدالله ابن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در کوتاه کردن سبیلها مبالغه کنید و ریشها را انبوه کنید.»

٦٦- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الشَّيْبِ

باب ـ ۶۶: آنچه دربارهٔ موی سفید پیری یاد شده است.

٥٨٩٤- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: أَخَضَبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَمْ يَبْلُغِ الشَّيْبَ إِلَّا قَلِيلًا. [راجع: ٣٥٥٠، أخرجه مسلم: ٢٣٤١].

۵۸۹۴: از ایّوب، از محمد بن سیرین روایت است که گفت: از انس پرسیدم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) موی خود را رنگ می‌کرد؟ گفت: آن حضرت به پیری نرسیده بود مگر اندکی.

٥٨٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ قال: سُئِلَ أَنَسٌ عَنْ خِضَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَبْلُغْ مَا يَخْضِبُ، لَوْ شِئْتُ أَنْ أَعُدَّ شَمَطَاتِهِ فِي لِحْيَتِهِ. [راجع: ٣٥٥٠، أخرجه مسلم: ٢٣٤١ بزيادة].

۵۸۹۵ ـ از حمّاد بن زَید، از ثابت روایت است که گفت: دربارهٔ رنگ کردن موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از انس سؤال شد وی گفت: آن حضرت به حالتی نرسیده بود که موی رنگ کند، اگر می‌خواستم، موهای سفید (متمایل به سفیدی) ریش آن حضرت را می‌شمردم.

٥٨٩٦- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ قال: أَرْسَلَنِي أَهْلِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ - وَقَبَضَ إِسْرَائِيلُ ثَلاثَ أَصَابِعَ - مِنْ قُصَّةٍ، فِيهِ شَعَرٌ مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ إِذَا أَصَابَ الإِنْسَانَ عَيْنٌ أَوْ شَيْءٌ بَعَثَ إِلَيْهَا مِخْضَبَهُ، فَاطَّلَعْتُ فِي الْجُلْجُلِ، فَرَأَيْتُ شَعَرَاتٍ حُمْرًا. [انظر: ٥٨٩٧، ٥٨٩٨].

۵۸۹۶ ـ از اسرائیل، از عثمان بن عبدالله بن مَوهَب روایت است که گفت: خانواده‌ام مرا با ظرفی آب نزد اُمّ سَلَمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و اسرائیل سه انگشت خود را گشاده کرد تا (کوچکی) ظرف را نشان دهد که در آن تارهایی از موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود.

هرگاه کسی را چشم‌زخم می‌رسید یا چیزی دیگر، ظرف کوچکی (آب) را نزد اُمّ سَلَمه می‌فرستاد[1] من در آن ظرف نگریستم و چندتار موی سرخ دیدم.

٥٨٩٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا سَلَّامٌ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ قال: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْنَا شَعَرًا مِنْ شَعَرِ النَّبِيِّ ﷺ مَخْضُوبًا. [راجع: ٥٨٩٦].

۵۸۹۷ ـ از سلام، از عثمان بن عبدالله بن مَوْهَب روایت است که گفت: نزد اُمّ‌سلمه رفتم، وی تارهای موی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را بیرون آورد که به حنا رنگ شده بود.

٥٨٩٨- وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا نُصَيْرُ بْنُ أَبِي الأَشْعَثِ، عَنِ ابْنِ مَوْهَبٍ: أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ أَرَتْهُ شَعَرَ النَّبِيِّ ﷺ أَحْمَرَ. [راجع: ٥٨٩٦].

۵۸۹۸ ـ از نُصَیر بن ابی اَشعَث، از ابن مَوهَب روایت است که گفت: اُمّ سلمه موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به وی نشان داد که سرخ بود.

۱– اُمّ‌سلمه تارهای موی آن حضرت را در ظرف غوطه می‌داد و آن ظرف را واپس می‌فرستاد و تا از آن آب تبرّک بنوشند یا بر خود بمالند تا درمان شوند. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

٦٧- باب: الْخِضَابِ

٥٨٩٩- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». [راجع: ٣٤٦٢، أخرجه مسلم: ٢١٠٣].

باب ـ ۶۷: رنگ کردن موی.

۵۸۹۹ ـ از ابو سَلَمه و سُلیمان بن یَسار روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «همانا یهود و نصارا موی خویش را رنگ نمی‌کنند پس شما خلاف آنها عمل کنید.»

٦٨- باب: الْجَعْدِ

٥٩٠٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلا بِالْقَصِيرِ، وَلَيْسَ بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالآدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلا بِالسَّبِطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ. [راجع: ٣٥٤٧، أخرجه مسلم: ٢٣٤٧].

باب ـ ۶۸: گیسو.

۵۹۰۰ ـ از مالک بن انس، از ربیعه بن ابی عبدالرحمن، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که از وی شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نه بلند قامت مشخص بود و نه کوتاه قامت، نه هم بسیار سفیدگون بود و نه هم گندم‌گون، موی وی نه بسیار پُر شکن بود و نه صاف و فروهشته، خداوند او را بر سر چهل سالگی (به پیامبری) مبعوث کرد و ده سال در مکه زیست و ده سال در مدینه و خداوند او را در سر شصت سالگی بمیراند و در سر و ریش وی بیست تار سفید نبود.[1]

٥٩٠١- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يَقُولُ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ.

قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِي، عَنْ مَالِكٍ: إِنَّ جُمَّتَهُ لَتَضْرِبُ قَرِيبًا مِنْ مَنْكِبَيْهِ.

قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ، مَا حَدَّثَ بِهِ قَطُّ إِلا ضَحِكَ.

قَالَ شُعْبَةُ: شَعَرُهُ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ. [راجع: ٣٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٣٣٧].

۵۹۰۱ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که گفت: از براء (بن عازب) شنیدم که می‌گفت: هیچ کس را در حُلّهٔ سرخ نیکوتر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ندیده‌ام. برخی از یاران من گفته‌اند که مالک (راوی) گفته است: گیسوی آن حضرت تا نزدیک شانه‌های وی می‌رسید.[2]

۱- در بعضی روایتها بودن آن حضرت پس از بعثت در مکه سیزده سال است و در مدینه به اتفاق ده سال است. محاسبان عرب کسور را حذف می‌کنند.

۲- امام بخاری گفت که این روایت مجهول است. «تیسیرالقاری»

ابواسحاق گفت: از براء شنیدم که بیش از یک بار این حدیث را می‌گفت و هرگاه این حدیث را می‌گفت (از تعجّب) می‌خندید.
شُعبه گفت: موی آن حضرت تا نرمهٔ گوش وی می‌رسید.

٥٩٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَرَأَيْتُ رَجُلاً آدَمَ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، لَهُ لِمَّةٌ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ اللِّمَمِ قَدْ رَجَّلَهَا، فَهِيَ تَقْطُرُ مَاءً، مُتَّكِئًا عَلَى رَجُلَيْنِ، أَوْ عَلَى عَوَاتِقِ رَجُلَيْنِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، وَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ جَعْدٍ قَطَطٍ، أَعْوَرِ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». [راجع: ٣٤٤٠، أخرجه مسلم: ١٦٩].

٥٩٠٢ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «امشب خودم را نزدیک کعبه دیدم، مردی گندم‌گون را دیدم مانند نیکوترین مردی که از مردان گندم‌گون دیده باشی که دارای گیسوانی آویخته تا نرمهٔ گوش بود مانند نیکوترین گیسوانی که دیده باشی، شانه کرده که از آن آب می‌چکد که بر دو مرد تکیه کرده است ـ یا بر شانه‌های دو مرد ـ و کعبه را طواف می‌کند. من پرسیدم که وی کیست؟ گفته شد: مسیح پسر مریم است.
ناگاه مردی مرغوله موی مجعّد را دیدم که چشم راستش کور است، گویی چشم وی دانهٔ انگور است. پرسیدم این کیست؟ گفته شد: مسیح دجال است.

٥٩٠٣ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسٌ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَضْرِبُ شَعَرُهُ مَنْكِبَيْهِ. [انظر: ٥٩٠٤].

٥٩٠٣ ـ از حبّان، از همّام، از قتاده روایت است که انس گفت: همانا موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا شانه‌هایش می‌رسید.

٥٩٠٤ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: كَانَ يَضْرِبُ شَعَرُ النَّبِيِّ ﷺ مَنْكِبَيْهِ. [راجع: ٥٩٠٣].

٥٩٠٤ ـ از همّام از قتاده روایت است که انس گفت: موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) تا شانه‌هایش می‌رسید.

٥٩٠٥ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ قال: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنْ شَعَرِ رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّه ﷺ رَجِلاً، لَيْسَ بِالسَّبِطِ وَلَا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ.

٥٩٠٥ ـ از جریر از قتاده روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) دربارهٔ موی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدم. گفت: موی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)

[انظر: ۵۹۰۶، أخرجه مسلم: ۲۳۳۸].

شانه‌زده (اندكی مجعّد) بود، نه صاف و هموار بود و نه مُجعّد و میان گوشها و شانه‌ها آویخته بود.

۵۹۰۶- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ شَعَرُ النَّبِيِّ ﷺ رَجِلاً، لا جَعْدَ وَلا سَبِطَ. [راجع: ۵۹۰۵، أخرجه مسلم: ۲۳۳۸].

۵۹۰۶ ـ از جریر، از قتاده روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستهای بزرگ بود و کسی را پس از وی مانند وی ندیده‌ام و موی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شانه‌زده بود، نه مجعّد و نه صاف و هموار.

۵۹۰۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ وَلا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ. [انظر: ۵۹۰۸، ۵۹۱۰، ۵۹۱۱].

۵۹۰۷ ـ از جریر بن حازِم از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ و روی نیکو بود، کسی را نه پس از وی و نه قبل از وی مانند او ندیده بودم. و کفهای دست وی گشاده بود.

۵۹۰۸، ۵۹۰۹- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هَانِئٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَوْ عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ. [راجع: ۵۹۰۷].

۵۹۰۸، ۵۹۰۹ ـ از همّام، از قتاده، از انس بن مالک یا از مردی روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای پاهای بزرگ و رخساری نیکو بود کسی را پس از وی مانند وی ندیده‌ام.

۵۹۱۰- وَقَالَ هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ شَثْنَ الْقَدَمَيْنِ وَالْكَفَّيْنِ. [راجع: ۵۹۰۷]

۵۹۱۰ ـ و هِشام از مَعمَر از قتاده، از انس روایت کرده است که: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ بود.

۵۹۱۱، ۵۹۱۲- وَقَالَ أَبُو هِلالٍ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسٍ، أَوْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ضَخْمَ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ شَبَهًا لَهُ. [راجع: ۵۹۰۷]

۵۹۱۱، ۵۹۱۲ ـ و ابوهِلال گفت: از قَتاده، از انس، یا جابر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دارای دستها و پاهای بزرگ بود، کسی را پس از وی که به او شبیه باشد ندیده‌ام.

۵۹۱۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قال: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَذَكَرُوا الدَّجَّالَ، فَقَالَ: إِنَّهُ

۵۹۱۳ ـ از ابن عَون روایت است که مجاهد گفت: ما نزد ابن عباس (رضی‌الله عنهما) بودیم. از دجّال یاد کردند. کسی گفت: همانا میان دو

مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : لَمْ أَسْمَعْهُ قَالَ ذَلِكَ ، وَلَكِنَّهُ قَالَ : « أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ ، وَأَمَّا مُوسَى فَرَجُلٌ آدَمُ جَعْدٌ ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ ، مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي» . [راجع: ١٥٥٥ أخرجه مسلم: ١١٨٤]

چشم او «کافر» نوشته شده است.
ابن عباس گفت: از آن حضرت نشنیدم که این را گفته باشد، ولی شنیده‌ام که فرمود: «اما ابراهیم، (شباهت وی را) به هم‌صحبت خود (آن حضرت) بنگرید، و اما موسی، مردی است گندم‌گون، دارای موی مجعّد، بر شتری سرخ‌گون سوار است که شتر دارای مهار نیکو است، گویی اکنون به سوی وی می‌نگرم که در وادی فرود می‌آید و تَلْبیه (لبیک) می‌گوید.»

٦٩- باب: التَّلْبِيدِ

باب ـ ۶۹: تَلبید موی را با مادهٔ چسبنده.

٥٩١٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ ﷺ يَقُولُ : مَنْ ضَفَرَ فَلْيَحْلِقْ ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالتَّلْبِيدِ . وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُلَبِّدًا . [راجع: ١٥٤٠].

٥٩١٤ ـ از زُهری، از سالِم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: از عمر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: کسی که موی خود را می‌بافد، باید آن را بتراشد و با تَلبید مشابهت نکنید (در حالی که در احرام نمی‌باشید). و ابن عمر گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم که (در حالت احرام) موی را به هم چسبانده بود.

٥٩١٥- حَدَّثَنِي حِبَّانُ بْنُ مُوسَى وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ مُلَبِّدًا ، يَقُولُ : « لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ ، لَا شَرِيكَ لَكَ» . لَا يَزِيدُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ . [راجع: ١٥٤٠، أخرجه مسلم: ١١٨٤]

٥٩١٥ ـ از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که تلبیه می‌کرد در حالی که موی را به هم چسبانده بود و می گفت: «لَبَّیکَ اَللّهُمَّ لَبَّیک، لَبَّیکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک، إِنَّ الحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَ المُلْک، لَا شَرِیکَ لَک» و بر این کلمات چیزی زیاد نمی‌کرد.

٥٩١٦- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ،

٥٩١٦ ـ از مالک، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: حَفْصَه (رضی‌الله عنهما)

زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قال: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». [راجع: ۱۵۶٦، أخرجه مسلم: ۱۲۲۹].

همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: گفتم: یا رسول‌الله! چرا چنین است که مردم از احرام عُمـرهٔ خود برآمده‌اند و تو از احرام عمرهٔ خود بیرون نیامده‌ای؟ فرمود: «من موی سـرم را به هم چسبانیدم و هَدْی (حیوان قربانی) را قلاده کـردم و از احرام بیرون نمی‌آیـم تا آن را ذبح کنم.

۷۰- باب: الْفَرْقِ

باب ـ ۷۰: فَرْق.

۵۹۱۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ، وَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدُلُونَ أَشْعَارَهُمْ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُؤُوسَهُمْ، فَسَدَلَ النَّبِيُّ ﷺ نَاصِيَتَهُ، ثُمَّ فَرَقَ بَعْدُ. [راجع: ۳۵۵۸، أخرجه مسلم: ۲۳۳٦].

۵۹۱۷ ـ از ابن شـهاب (زُهری) از عبیدالله بن عبدالله روایت اسـت که ابـن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) در آنچه به وی امر نشـده بود، موافقت اهل کتاب را دوست می‌داشت و اهل کتاب موی خویش را فرو می‌گذاشـتند و مشـرکان سر خویش را فرق (راهی در میان موی سـر) می‌گذاشـتند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) موی جلو سر خود را فرو می‌نهاد ولی بعداً فرق می‌گذاشت.

۵۹۱۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ قَالا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفَارِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مُحْرِمٌ.

قال عَبْدُاللَّهِ: فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ. [راجع: ۲۷۱، أخرجه مسلم: ۱۱۹۰].

۵۹۱۸ ـ از ابراهیم، از اَسـود روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنهما) گفـت: گویی اکنون به سـوی درخشش خوشـبویی فرقهای پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) می‌نگرم کـه در حال احرام بود.

عبدالله (یکی از راویـان) گفت: در فرق پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (به جای فرقهای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم))!

٧١- باب: الذَّوَائِبِ

٥٩١٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ عَنْبَسَةَ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ (ح).

وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ خَالَتِي، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا، قَالَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، قَالَ: فَأَخَذَ بِذُؤَابَتِي فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ.

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ: بِهَذَا، وَقَالَ: بِذُؤَابَتِي، أَوْ بِرَأْسِي. [راجع: ١١٧، أخرجه مسلم: ٧٦٣].

باب ـ ۷۱: موهای بافته شده (گیسو).

۵۹۱۹ ـ از ابوبِشـر، از سـعید بن جُبَیر، از ابن عباس (رضی‌الله عنهما) روایت است که: شبی را در خانهٔ خالهٔ خود مَیمونه بنت حارث (همسر آن حضرت) گذرانـدم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نظر به نوبت) در آن شب نزد وی بود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست که نماز شب بگزارد، من به جانب چپ آن حضرت (به نماز) ایستادم، آن حضرت از گیسوهای من گرفت و مرا به جانب راست خود آورد.

از عَمرو بن محمد، از هُشَـیم روایت است که ابوبِشر همین حدیث را گفت و (سعید بن جُبَیر از ابن عباس چنین آورده اسـت که ابن عباس گفت) از گیسوهای من یا از سر من گرفت.

٧٢- باب: الْقَزَعِ

٥٩٢٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَخْلَدٌ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ حَفْصٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ نَافِعٍ أَخْبَرَهُ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنِ الْقَزَعِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: قُلْتُ: وَمَا الْقَزَعُ؟ فَأَشَارَ لَنَا عُبَيْدُاللَّهِ قَالَ: إِذَا حَلَقَ الصَّبِيَّ، وَتَرَكَ هَا هُنَا شَعَرَةً وَهَا هُنَا وَهَا هُنَا، فَأَشَارَ لَنَا عُبَيْدُاللَّهِ إِلَى نَاصِيَتِهِ وَجَانِبَيْ رَأْسِهِ. قِيلَ لِعُبَيْدِاللَّهِ: فَالْجَارِيَةُ وَالْغُلَامُ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي، هَكَذَا قَالَ: الصَّبِيِّ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ: وَعَاوَدْتُهُ، فَقَالَ: أَمَّا الْقُصَّةُ وَالْقَفَا لِلْغُلَامِ فَلَا بَأْسَ بِهِمَا، وَلَكِنَّ الْقَزَعَ أَنْ يُتْرَكَ

باب ـ ۷۲: قَزَع (موی بعضی جای سر کودک را چیدن).

۵۹۲۰ ـ از عُبیـدالله بن حَفص، از عمر بن نافع از نافع مولی عبدالله روایت است که از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) شـنیده است که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) شنیدم که از قَزَع منع می‌کرد.

عبیدالله (راوی) می‌گوید: گفتم: و قَزَع چیست؟ عبیدالله (به سر خود) به ما اشاره کرد (و گفت که عمر بن نافع) گفته اسـت: چون سر کودک تراشـیده شـود و اینجا و آنجـا و اینجا، موی گذاشـته شـود، عبیدالله به ما به سوی پیشانی و دو جانب سـر خود اشـاره کرد. به عبیدالله

بِنَاصِيَتِهِ شَعَرٌ ، وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ غَيْرُهُ ، وَكَذَلِكَ شَقُّ رَأْسِهِ هَذَا وَهَذَا . [انظر: ٥٩٢١، أخرجه مسلم: ٢١٢٠، بعض قول عبيد].

گفته شد: آیا (این حکم) دختر و پسر را شامل است؟ گفت: نمی‌دانم، همچنین گفته شده است که: کودک. عبیدالله گفت: بار دیگر از وی (عمر بن نافع) پرسیدم. وی گفت: ولی موی شقیقه و پشت سر پسر، در گذاشتن آن باکی نیست. لیکن قَزَع، آن است که در پیشانی موی (طره) بگذارند و در دیگر جای سر موی نباشد و همچنان است که به این جانب و آن جانب سر (طره) بگذارند.

٥٩٢١- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ . [راجع: ٥٩٢٠ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٠].

۵۹۲۱ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از قَزَع منع کرده است.

٧٣- باب: تَطْيِيبِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا بِيَدَيْهَا

باب ـ ۷۳: خوشبویی مالیدن زن با دو دست، شوهر خود را.

٥٩٢٢- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : طَيَّبْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِيَدِي لِحُرْمِهِ ، وَطَيَّبْتُهُ بِمِنًى قَبْلَ أَنْ يُفِيضَ . [راجع: ١٥٣٩ ، أخرجه مسلم: ١١٨٩ ، دون "منى"].

۵۹۲۲ ـ از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را به هنگام احرام گرفتن وی با دو دست خود خوشبویی مالیدم. و آن حضرت را در مِنی قبل از اینکه طواف اضافه کند خوشبویی مالیدم.

٧٤- باب: الطِّيبِ فِي الرَّأْسِ وَاللِّحْيَةِ .

باب ـ ۷۴: خوشبویی مالیدن در سر و ریش.

٥٩٢٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ . [راجع: ٢٧١ ، أخرجه مسلم: ١١٩٠].

۵۹۲۳ ـ از عبدالرحمن بن اسود، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را با بهترین خوشبویی که پیدا می‌کردم، خوشبویی می‌مالیدم تا آنکه درخشش خوشبویی را در سر و ریش آن حضرت در

می‌یافتم.

٧٥- باب: الامْتِشَاطِ

٥٩٢٤- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ مِنْ جُحْرٍ فِي دَارِ النَّبِيِّ ﷺ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَحُكُّ رَأْسَهُ بِالْمِدْرَى، فَقَالَ: «لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ تَنْظُرُ، لَطَعَنْتُ بِهَا فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الإِذْنُ مِنْ قِبَلِ الأَبْصَارِ». [انظر: ٦٢٤١، ٦٩٠١، أخرجه مسلم: ٢١٥٦، بلفظ "من أجل البصر"].

باب ـ ٧۵: شانه کردن موی.

٥٩٢٤ ـ از زُهری روایت است که سهل بن سعد گفت: مردی از سوراخی به خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌نگریست، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سر خود را با مِدرَی (نوعی شانه) می‌خراشید. آن حضرت به وی گفت: «اگر می‌دانستم که تو می‌نگری، با این مَدر در چشم تو می‌زدم، همانا اجازه گرفتن به این سبب حکم شده است که برای دیدن است.» (دیدن بدون اجازه مجاز نیست.)

٧٦- باب: تَرْجِيلِ الْحَائِضِ زَوْجَهَا

٥٩٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا حَائِضٌ.

حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: مِثْلَهُ. [راجع: ٢٩٥، أخرجه مسلم:٢٩٧].

باب ـ ٧۶: شانه کردن حایض سر خود را.

٥٩٢٥ ـ از مالک از ابن شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من سرِ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را شانه می‌کردم، در حالی که حایض بودم.

عبدالله بن یوسف، از مالک، از هِشام، از پدرش، از عایشه مثل حدیث مذکور را روایت کرده است.

٧٧- باب: التَّرْجِيلِ وَالتَّيَمُّنِ فِيهِ

٥٩٢٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ مَا اسْتَطَاعَ، فِي تَرَجُّلِهِ

باب ـ ٧٧: شانه کردن و از جانب راست آغاز کردن.

٥٩٢٦ ـ از سُلَیم، از مَسروق روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آغاز کردن از جانب راست را درخور توان خود

وَوُضُوئِه . [راجع: ١٦٨ ، أخرجه مسلم: ٢٦٨]

دوست می‌داشت، در شانه کردن و وضو کردن خود.

٧٨- باب: مَا يُذْكَرُ فِي المِسْكِ

باب ـ ۷۸: آنچه در مورد مُشک یاد شده است.

٥٩٢٧- حَدَّثَني عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلا الصَّوْمَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ». [راجع: ١٨٩٤ ، أخرجه مسلم: ١١٥١].

۵۹۲۷ ـ از زُهری، از ابن مُسیَّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «(خداوند می‌فرماید) هر عمل (نیک) بنی‌آدم برای خودش است به‌جز روزه که آن برای من است، و من پاداش آن را می‌دهم، و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا از بوی مشک خوشبوتر است.»

٧٩- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الطِّيبِ

باب ـ ۷۹: آنچه پسندیده است از خوشبویی.

٥٩٢٨- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ﷺ عِنْدَ إِحْرَامِهِ بِأَطْيَبِ مَا أَجِدُ. [راجع: ١٥٣٩ ، أخرجه مسلم: ١١٨٩].

۵۹۲۸ ـ از هِشام، از عثمان بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را هنگام احرام گرفتن وی از هرگونه خوشبویی که می‌یافتم خوشبویی می‌زدم.

٨٠- باب: مَنْ لَمْ يَرُدَّ الطِّيبَ

باب ـ ۸۰: کسی که خوشبویی را رد نمی‌کند.

٥٩٢٩- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَزْرَةُ بْنُ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ ، أَنَّهُ كَانَ لَا يَرُدُّ الطِّيبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يَرُدُّ الطِّيبَ. [راجع: ٢٥٨٢]

۵۹۲۹ ـ از ثُمامه بن عبدالله روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: وی (هدیهٔ) خوشبویی را رد نمی‌کرد و گفت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (هدیهٔ) خوشبویی را رد نمی‌کند.

٨١- بَاب: الذَّرِيرَةِ

٥٩٣٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : أَوْ مُحَمَّدٌ عَنْهُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُرْوَةَ : سَمِعَ عُرْوَةَ وَالْقَاسِمَ يُخْبِرَانِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ .

[راجع: ١٥٣٩، أخرجه مسلم: ١١٨٩]

باب ـ ۸۱: ذریره (نوعی خشبویی).

۵۹۳۰ ـ از عمـر بن عبدالله بـن عُروه روایت اسـت که از عُروه و قاسـم شـنیده است که می‌گفتند: عایشه گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را در حجّة‌الوداع با دستان خویش ذریرَه مالیـدم، آنگاه که از اِحرام برآمد و آنگاه که احرام گرفت.

٨٢- بَاب: الْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ

٥٩٣١- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : « لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ تَعَالَى » . مَالِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ : ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ إِلَى : ﴿ فَانْتَهُوا﴾ . [الحشر: ٧] .

[راجع: ٤٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢١٢٥].

باب ـ ۸۲: زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند.

۵۹۳۱ ـ از ابراهیم، از علقمه روایت اسـت که عبدالله (بن مسعود) گفت: «خداوند لعنت کرده اسـت بر: زنانی که (بر پوست) زنان خالکوبی می‌کنند و آنانی تقاضـای خالکوبی می‌کنند، و زنانی که موی صـورت می‌چینند، و زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشـاده می‌کنند و تغییردهندگان آفرینش خـدای تعالی.» مرا چه حال که لعنت نکنم، کسی را که پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) لعنت کرده اسـت و آن در کتاب خدا: «آنچه را پیامبر به شما بدهد، بگیرید و هر آنچه را منع کند از آن باز ایستید.» (الحشر، ۷)

٨٣- بَاب: الْوَصْلِ فِي الشَّعْرِ

٥٩٣٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ عَامَ حَجَّ ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَهُوَ

باب ـ ۸۳: پیوند موی به موی.

۵۹۳۲ ـ از مالـک، از ابن شـهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن بن عَوف شـنیده است که وی در سـالی که حج کرده بود از مُعاویه بن ابی‌سُفیان شـنیده اسـت که بر منبر بود، و کاکل یکی از

يَقُولُ ، وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعَرٍ كَانَتْ بِيَدِ حَرَسِيٍّ : أَيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ ، وَيَقُولُ : « إِنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَ هَذِهِ نِسَاؤُهُمْ » . [راجع: ٣٤٦٨ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٧] .

نگهبانان را گرفته بود و می‌گفت: علمای شما کجا هستند؟ از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که از این (پیوند مو به مو) منع می‌کرد و می‌فرمود: «همانا بنی‌اسراییل آنگاه هلاک شدند، که زنانشان چنین می‌کردند.»

٥٩٣٣ - وَقَالَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ » .

٥٩٣٣ ـ از زید بن اسلم، از عطأ بن یسار از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند لعنت کرده است بر زنی که موی (خود یا دیگری را) پیوند می‌کند و زنی که موی خود را پیوند کرده است و بر کسی که (خود یا دیگری را) خالکوبی می‌کند و کسی که خالکوبی شده است.»

٥٩٣٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ قَالَ : سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ مُسْلِمِ بْنِ يَنَّاقٍ يُحَدِّثُ ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ جَارِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ تَزَوَّجَتْ ، وَأَنَّهَا مَرِضَتْ فَتَمَعَّطَ شَعَرُهَا ، فَأَرَادُوا أَنْ يَصِلُوهَا ، فَسَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : « لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ » .

تَابَعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ صَالِحٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ صَفِيَّةَ ، عَنْ عَائِشَةَ . [راجع: ٥٢٠٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٣] .

٥٩٣٤ ـ از صَفِیّه بنت شَیبَه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: دختری از انصار ازدواج کرد و سپس مریض شد و مویش ریخت، خواستند که موی او را پیوند کنند، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردند، فرمود: «خداوند بر زنی که موی (خود یا دیگری را) پیوند می‌دهد و بر زنی که مویش را پیوند می‌کند، لعنت کرده است.»

متابعت کرده است (شُعبه را) اسحاق، از اَبان بن صالح، از حسن، از صَفیّه، از عایشه.

٥٩٣٥ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : حَدَّثَتْنِي أُمِّي ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : إِنِّي أَنْكَحْتُ ابْنَتِي ، ثُمَّ أَصَابَهَا شَكْوَى ، فَتَمَرَّقَ رَأْسُهَا ، وَزَوْجُهَا يَسْتَحِثُّنِي بِهَا ، أَفَأَصِلُ رَأْسَهَا ؟ فَسَبَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : الْوَاصِلَةَ

٥٩٣٥ ـ از منصور بن عبدالرحمن، از مادر وی روایت است که اسمأ بنت ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: زنی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: من دخترم را به ازدواج کسی درآوردم، سپس وی مریض شد و مویش ریخت شوهر او مرا وا داشته است که، آیا موی سر او را پیوند کنم؟

وَالْمُسْتَوْصِلَةَ . [انظر: ٥٩٣٦، ٥٩٤١، أخرجه مسلم: ٢١٢٢ ، بلفظ « لعن »] .

رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زنی را که موی پیوند می‌کند و زنی را که می خواهد مویش پیوند شود، دشنام داد.

٥٩٣٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنِ امْرَأَتِهِ فَاطِمَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ . [راجع: ٥٩٣٥، أخرجه مسلم: ٢١٢٢ ، بزيادة] .

۵۹۳۶ ـ از هِشام بن عُروه روایت است که از زن خود فاطمه روایت کرده که اسما بنت ابوبکر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر زنی که موی پیوند می‌زند و زنی که مویش میخواهد پیوند شود، لعنت کرده است.

٥٩٣٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ » .

وَقَالَ نَافِعٌ : الْوَشْمُ فِي اللِّثَةِ . [انظر: ٥٩٤٠، ٥٩٤٢، ٥٩٤٧، أخرجه مسلم: ٢١٢٤ ، بدون قول نافع] .

۵۹۳۷ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند بر زنی که موی پیوند می‌کند و زنی که می خواهد مویش پیوند شود و بر زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که خالکوبی می‌شود لعنت کرده است.»
و نافع گفت: خالکوبی بر گوشت دندان است.

٥٩٣٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : قَدِمَ مُعَاوِيَةُ الْمَدِينَةَ ، آخِرَ قَدْمَةٍ قَدِمَهَا ، فَخَطَبَنَا فَأَخْرَجَ كُبَّةً مِنْ شَعَرٍ ، قَالَ : مَا كُنْتُ أُرَى أَحَدًا يَفْعَلُ هَذَا غَيْرَ الْيَهُودِ ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَمَّاهُ الزُّورَ . يَعْنِي الْوَاصِلَةَ فِي الشَّعَرِ . [راجع: ٣٤٦٨، أخرجه مسلم: ٢١٢٧] .

۵۹۳۸ ـ از عَمرو بن مرّه روایت است که گفت: از سعید بن مُسیّب شنیده‌ام که گفت: معاویه (در دوران خلافت خود) به مدینه آمد و این آخرین آمدن وی به مدینه بود، وی به ما خطبه خواند و گلولهٔ مویی بیرون آورد و گفت: هیچ یک را ندیده بودم که چنین کند به‌جز یهود. همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) این را تقلّب خوانده است: یعنی پیوند کننده موی را.

٨٤- باب: الْمُتَنَمِّصَاتِ

باب ـ ۸۴: زنانی که موی صورت خود را می‌چینند.

٥٩٣٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : لَعَنَ عَبْدُاللَّهِ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُتَنَمِّصَاتِ ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ الْمُغَيِّرَاتِ

۵۹۳۹ ـ از منصور، از ابراهیم روایت است که عَلْقَمه گفت: عبدالله (ابن مسعود) بر زنانی که خالکوبی می‌کنند و زنانی که موی صورت

خَلْقَ اللَّهِ ، فَقَالَتْ أُمُّ يَعْقُوبَ : مَا هَذَا ؟ قال عَبْدُاللَّه : وَمَا لِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَفِي كِتَابِ اللَّهِ ؟ قَالَتْ : وَاللَّهِ لَقَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ فَمَا وَجَدْتُهُ ، قَالَ : وَاللَّهِ لَئِنْ قَرَأْتِيهِ لَقَدْ وَجَدْتِيهِ : ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ٧] [راجع: ٤٨٨٦ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٥ ، مطولاً] .

خـود را می‌چینند و زنانی که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند و تغییردهندهٔ آفرینش خداوند هستند لعنت کرده است.

اُمِّ یعقوب گفت: این لعنت چیست؟ عبدالله (بن مسعود) گفت: من چرا لعنت نکنم، کسانی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است و آن در کتاب خداست.

اُمِّ یعقوب گفت: به خدا سوگند که من (تمام) قرآن را که میان این دو لوح است خوانده‌ام ولی چنین چیزی نیافته‌ام.

عبدالله (بن مسعود) گفت: به خدا سوگند اگر (به دقت) می‌خواندی درمی‌یافتی: «آنچه را پیامبر به شما بدهد بگیرید و آنچه را منع می‌کند از آن باز ایستید.»
(الحشر، ۷)

٨٥- باب: الْمَوْصُولَة

باب ـ ۸۵: زنی که موی را پیوند می‌کند.

٥٩٤٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ . [راجع: ٥٩٣٧ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٤] .

۵۹۴۰ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر زنی که موی را پیوند می‌کند و زنی که مویش پیوند می‌شود و زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که خالکوبی می‌شود لعنت کرده است.

٥٩٤١- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَنَّهُ سَمِعَ فَاطِمَةَ بِنْتَ الْمُنْذِرِ تَقُولُ : سَمِعْتُ أَسْمَاءَ قَالَتْ : سَأَلَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ ابْنَتِي أَصَابَتْهَا الْحَصْبَةُ ، فَامَّرَقَ شَعَرُهَا ، وَإِنِّي زَوَّجْتُهَا ، أَفَأَصِلُ فِيهِ ؟ فَقَالَ : «لَعَنَ اللَّهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمَوْصُولَةَ» . [راجع: ٥٩٣٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٢] .

۵۹۴۱ ـ از هشام روایت است که از فاطمه بنت مُنذِر شنیده است که می‌گفت: از اسماء شنیده‌ام که گفت: زنی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله، همانا دخترم به بیماری سُرخجه (سرخک) مبتلا شده و موی وی ریخته است و من او را به شوهر

داده‌ام، آیا مـوی او را پیوند کنم؟ آن حضرت فرمـود: «خداوند زنی را که موی پیوند می‌کند و زنـی را که می خواهد موی وی پیوند شـود لعنت کرده است.»

٥٩٤٢- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ: حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، أَوْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَعَنَ اللهُ الْوَاشِمَةَ وَالْمُوتَشِمَةَ، وَالْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ». يَعْنِي: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٥٩٣٧، أخرجه مسلم: ٢١٢٤].

٥٩٤٢ ـ از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شـنیدم، یا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمـود: «خداوند زنی را که خالکوبی می‌کند و زنـی را که می خواهد خالکوبی شـود، و زنی که مـوی را پیوند کند و زنی را که می خواهد مویش پیوند شـود، لعنت کرده اسـت.» یعنی: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده ا ست.

٥٩٤٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ، مَا لِي لَا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللهِ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ [راجع: ٤٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢١٢٥، مطولاً].

٥٩٤٣ ـ از منصـور، از ابراهیم، از عَلقَه روایت اسـت که ابن مسـعود (رضی‌الله عنـه) گفت: خداونـد زنانـی را که می خواهنـد خالکوبی می‌کننـد و زنانی را که خالکوبی می‌شـوند و زنانـی را که موی صورت می‌چینند و زنانی را که برای زیبایی میان دندانها را گشاده می‌کنند، و آفرینـش خدا را تغییـر می‌دهند لعنت کرده اسـت. پس من چرا لعنت نکنم و کسانی را که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است، آن در کتاب خداست.

٨٦- باب: الْوَاشِمَة

باب ـ ۸۶: زنی که خالکوبی می‌کند (پوست را نقش و نگار می‌کند)

٥٩٤٤- حَدَّثَنِي يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْعَيْنُ حَقٌّ». وَنَهَى عَنِ الْوَشْمِ. [راجع: ٥٧٤٠، أخرجه مسلم: ٢١٨٧، دون ذكر "الوشم"].

٥٩٤٤ ـ از معمـر، از همّـام روایت اسـت که ابوهریـره (رضـی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چشم‌زخم (نظر) حـق اسـت.» و آن حضـرت از خالکوبی منع

حَدَّثَنِي ابْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: ذَكَرْتُ لِعَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَابِسٍ حَدِيثَ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ: سَمِعْتُهُ مِنْ أُمِّ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ، مِثْلَ حَدِيثِ مَنْصُورٍ. [راجع: ٤٨٨٦، أخرجه مسلم: ٢١٢٥].

کرده است.
از ابن بشّار، از ابن مَهدی روایت است که سُفیان گفت: حدیث منصور (٥٩٤٣) را که از ابراهیم، از عَلقَمه، از عبدالله (ابن مسعود) روایت کرده به عبدالرحمن بن عابس یاد کردم. گفت: از اُمِّ یعقوب شنیده‌ام که از عبدالله (ابن مسعود) مثل حدیث منصور را روایت می‌کرد.

٥٩٤٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قال: رَأَيْتُ أَبِي، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ، وَثَمَنِ الْكَلْبِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَالْوَاشِمَةِ وَالْمُسْتَوْشِمَةِ. [راجع: ٢٠٨٦].

٥٩٤٥ ـ از شُعبه، از عَون بن ابی جُحَیفَه روایت است که گفت: پدرم را دیدم که گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای خون و بهای سگ و خوردن ربا (سود) و دادن آن و خالکوب‌کننده و آنکه میخواهدخالکوبی‌شوند، منع کرده است.

٨٧- باب: الْمُسْتَوْشِمَة

باب ـ ٨٧ زن خواستار خالکوبی

٥٩٤٦- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ تَشِمُ، فَقَامَ فَقَالَ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ، مَنْ سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْوَشْمِ؟ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقُمْتُ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا سَمِعْتُ، قَالَ: مَا سَمِعْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا تَشِمْنَ وَلَا تَسْتَوْشِمْنَ».

٥٩٤٦ ـ از عُماره، از ابوزُرعَه روایت است که ابوهریره گفت: زنی را نزد عمر آوردند که خالکوبی می‌کرد. عمر برخاست و گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا کسی دربارهٔ خالکوبی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چیزی شنیده است؟
ابوهریره گفت: من ایستادم و گفتم: ای امیرالمؤمنین، من شنیده‌ام. گفت: چه شنیدی؟ گفتم: شنیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «خالکوبی مکن و مخواه که خالکوبی شوی.»

٥٩٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قال: لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ. [راجع:

٥٩٤٧ ـ از عُبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر زنی که موی پیوند می‌کند و زنی که میخواهد موی

٥٩٣٧ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٤] .

او پیوند می‌شود و زنی که خالکوبی می‌کند و زنی که میخواهد خالکوبی شود لعنت کرده است.

٥٩٤٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ : لَعَنَ اللَّهُ الْوَاشِمَاتِ وَالْمُسْتَوْشِمَاتِ ، وَالْمُتَنَمِّصَاتِ ، وَالْمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ ، الْمُغَيِّرَاتِ خَلْقَ اللَّهِ ، مَا لِي لا أَلْعَنُ مَنْ لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ . [راجع: ٤٨٨٦ ، أخرجه مسلم: ٢١٢٥، مطولاً] .

٥٩٤٨ ـ از ابراهیم، از عَلْقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: خداوند زنان خالکوب‌کننده و آنانی که میخواهندخالکوبی شوند و زنانی که موی صورت را می‌چینند و زنانی که برای زیبایی میدان دندانها را گشاده می‌کنند و آفرینش خدا را تغییر می‌دهند، لعنت کرده است. پس چرا من لعنت نکنم کسی را که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) لعنت کرده است؟ و آن در کتاب خداست.

٨٨- باب: التَّصَاوِيرِ

باب ـ ۸۸: تصویرها.

٥٩٤٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا تَصَاوِيرُ » .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ أَبَا طَلْحَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع: ٣٢٢٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٠٦ ، بلفظ«صورة»] .

٥٩٤٩ ـ از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتْبَه، از ابن عباس روایت است که ابی طَلحه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فرشتگان (رحمت) در خانه‌ای که سگ و تصویر باشد داخل نمی‌شوند.»

و لَیث گفت: از یونُس، از ابن شهاب، از عبیدالله، از ابن عباس روایت است که ابوطلحه شنیده است که گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (حدیث مذکور را) شنیده‌ام.

٨٩- باب: عَذَابِ الْمُصَوِّرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

باب ـ ۸۹: عذاب صورتگران در روز قیامت.

٥٩٥٠- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ مُسْلِمٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ مَسْرُوقٍ فِي دَارِ يَسَارِ ابْنِ نُمَيْرٍ ، فَرَأَى فِي صُفَّتِهِ تَمَاثِيلَ ، فَقَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ

٥٩٥٠ ـ از اَعمَش رواست است که مسلم گفت: ما همراه مسروق در سرای یسار ابن نُمَیر بودیم. مسروق در صحن سرای او تصویرهایی دید و گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیدیم که

عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ». [أخرجه مسلم: ۲۱۰۹، بذكر حوار بين مسروق ومسلم وبدون ذكر يسار].

گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همانا سخت‌ترین عذاب در نزد خدا در روز قیامت برای صوتگران اند.»

۵۹۵۱ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسانی که این صورتها را می‌سازند در روز قیامت عذاب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید، زنده کنید.»

۹۰– باب: نَقْضِ الصُّوَرِ

باب ـ ۹۰: شکستن صورتها.

۵۹۵۲– حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حِطَّانَ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ تَصَالِيبُ إِلَّا نَقَضَهُ.

۵۹۵۲ ـ از هشام، از یحیی، از عَمران بن حطّان روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگز نمی‌گذاشت که چیزی در خانه‌اش باشد که در آن صلیب یا نقش صورت باشد مگر آنکه آن را می‌شکست.

۵۹۵۳– حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عُمَارَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ دَارًا بِالْمَدِينَةِ، فَرَأَى أَعْلَاهَا مُصَوِّرًا يُصَوِّرُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». ثُمَّ دَعَا بِتَوْرٍ مِنْ مَاءٍ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ حَتَّى بَلَغَ إِبْطَهُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَشَيْءٌ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: مُنْتَهَى الْحِلْيَةِ.

[انظر: ۷۵۵۹، أخرجه مسلم: ۲۱۱۱، مختصرا].

۵۹۵۳ ـ از عُماره روایت است که ابوزُرعه گفت: با ابوهریره در سرایی در مدینه رفتیم، وی دید که صورتگری در بخش بالای سرای تصویر می‌کشد، ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «(خداوند گفته است) کیست ستمکارتر از کسی که می‌کوشد همچون آفرینش من بیافریند، پس دانه‌ای (از غله) بیافرینید یا پشه‌ای بیافرینند.» سپس ابوهریره ظرفی آب خواست و دستهای خود را تا زیر بغل شست. گفتم ای ابوهریره، آیا (در شستن تا زیر بغل) چیزی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای؟ گفت: شستن

آخرین جایگاه حِلیه است.[۱]

۹۱- باب: مَا وُطِئَ مِنَ التَّصَاوِيرِ

٥٩٥٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ ، وَمَا بِالْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ أَفْضَلُ مِنْهُ ، قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَفَرٍ ، وَقَدْ سَتَرْتُ بِقِرَامٍ لِي عَلَى سَهْوَةٍ لِي فِيهَا تَمَاثِيلُ ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَتَكَهُ وَقَالَ: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ» . قَالَتْ: فَجَعَلْنَاهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ . [راجع: ٢٤٧٩ ، أخرجه مسلم: ٢١٠٧] .

٥٩٥٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ دَاوُدَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ سَفَرٍ ، وَعَلَّقْتُ دُرْنُوكًا فِيهِ تَمَاثِيلُ ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَنْزِعَهُ فَنَزَعْتُهُ . [راجع: ٢٤٧٩ ، أخرجه مسلم: ٢١٠٧] .

٥٩٥٦- وَكُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ . [راجع: ٢٥٠ ، أخرجه مسلم: ٣١٩] .

۹۲- باب: مَنْ كَرِهَ الْقُعُودَ عَلَى الصُّورَةِ

٥٩٥٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَابِ فَلَمْ

باب ـ ۹۱: آنچه از صورتها که محو می‌گردد.

۵۹۵٤ ـ از سُفیان روایت است که گفت: از عبدالرحمن بن قاسم روایت است که از وی بهتری در مدینه نیست، شنیدم که گفت: شنیدم از پدر خود که گفت: از عایشه (رضی‌الله عنها) شنیدم که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از سفری آمد و من طاق خانه را با پرده‌ای پوشیده بودم که در آن صورتهایی بود، چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را دید، پاره کرد و گفت: «سخت‌ترین عذاب در روز قیامت برای کسانی است که مشابه به آفرینش خدا می‌سازند.»
عایشه گفت: من آن پرده را یک بالش یا دو بالش ساختیم.

۵۹۵۵ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از سفری آمد و من پرده‌ای آویخته بودم که بر آن صورتهایی بود، آن حضرت امر کرد که آن را برکنم، من آن را برکندم.

۵۹۵٦ ـ (عایشه می‌گوید) من و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از یک ظرف غسل می‌کردیم.

باب ـ ۹۲: کسی که نشستن بر صورت را ناپسند می‌داند.

۵۹۵۷ ـ از نافع، از قاسم روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: وی بالشی خرید

۱- مراد از حِلیه، غره و تحجیل است و اشاره است به حدیث «تَبْلُغُ الحِلْيَةُ حَيْثُ يَبْلُغُ الوُضُوءُ»

يَدْخُلْ ، فَقُلْتُ : أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا أَذْنَبْتُ ، قال : « مَا هَذِهِ النُّمْرُقَةُ » . قُلْتُ : لِتَجْلِسَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا ، قال : «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ ، وَإِنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ الصُّورَةُ» . [راجع: ۲۱۰۵ ، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷] .

که بـر آن صورتهایی بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر درِ خانه ایستاد و درون خانه نیامد، گفتم: از گناهی که کرده‌ام به خدا توبه می‌کنم. فرمود: «این بالش برای چیست؟» گفتم: برای آنکه بر آن بنشینی و بـه آن تکیه کنی. فرمود: «همانا کسانی کـه این صورتها را کشیده‌اند در روز قیامت عذاب می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید زنده گردانید، و همانا فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد وارد نمی‌شوند.»

۵۹۵۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ بُسْرِ ابْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ، صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ الصُّورَةُ » . قال بُسْرٌ : ثُمَّ اشْتَكَى زَيْدٌ فَعُدْنَاهُ ، فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ ، فَقُلْتُ لِعُبَيْدِاللَّهِ ، رَبِيبِ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّوَرِ يَوْمَ الأَوَّلِ ؟ فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قال : « إِلا رَقْمًا فِي ثَوْبٍ » .

وَقَالَ ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو ، هُوَ ابْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَهُ بُكَيْرٌ : حَدَّثَهُ بُسْرٌ : حَدَّثَهُ زَيْدٌ : حَدَّثَهُ أَبُو طَلْحَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۳۲۲۵ ، أخرجه مسلم: ۲۱۰۶] .

۵۹۵۸ - از بُسـر ابن سـعید، از زَیـد بن خالِد، از ابوطلحه صحابهٔ رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) روایت اسـت که گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «فرشـتگان در خانه‌ای که صورت باشد داخل نمی‌شوند.» بُسر می‌گوید: سـپس زید (بن خالد راوی این حدیث) بیمار شـد، و از وی عیادت کردیم و بـر درِ خانه‌اش پرده‌ای بـود که در آن صورت بـود. من به عُبیدالله پسـر اندرِ مَیمونه همسـر پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) گفتم: آیا نشنیدی هنگامی که می‌گفت: «مگر آنچه در جامه نقش باشـد.» و ابن وَهْب گفت: از عَمرو بن حارِث، از بُکَیر، از بُسـر، از زَید، از ابوطلحه، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

۹۳ - باب: كَرَاهِيَةِ الصَّلاةِ فِي التَّصَاوِيرِ

باب - ۹۳: کراهیت نماز در جامهٔ دارای صورت.

۵۹۵۹ - حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَانَ قِرَامٌ

۵۹۵۹ - از عبدالوارث، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفت:

لِعَائِشَةَ ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا ، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ : «أَمِيطِي عَنِّي ، فَإِنَّهُ لاَ تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلاَتِي» . [راجع: ٣٧٤] .

عایشه پرده‌ای (دارای صورت) داشت که با آن جانب خانهٔ خود را پوشانیده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «آن را از نظرم دور کن، همانا صورتهای آن پیوسته در نماز من درنظرم می‌آید.»

٩٤- باب: لا تَدْخُلُ الْمَلاَئِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ

باب ـ ۹۴: فرشتگان در خانه‌ای که صورت باشد وارد نمی‌شوند.

٥٩٦٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ ، هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال : وَعَدَ النَّبِيَّ ﷺ جِبْرِيلُ ، فَرَاثَ عَلَيْهِ ، حَتَّى اشْتَدَّ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَقِيَهُ ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا وَجَدَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّا لاَ نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلاَ كَلْبٌ . [راجع: ٣٢٢٧] .

۵۹۶۰ ـ از عُمر ابن محمد، از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: جبرییل وعده کرد که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیاید، ولی در آمدن خود درنگ کرد تا اینکه امر بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گران آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که از خانه برآمد، جبرییل را ملاقات کرد و از این حالت به وی شکایت کرد. جبرییل به آن حضرت گفت: ما در خانه‌ای که در آن صورت و سگ باشد وارد نمی‌شویم.

٩٥- باب: مَنْ لَمْ يَدْخُلْ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ

باب ـ ۵۹: کسی که در خانه‌ای که صورت است داخل نمی‌شود.

٥٩٦١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ ، فَعَرَفَتْ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ، مَاذَا أَذْنَبْتُ ؟ قال : « مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ » . فَقَالَتْ : اشْتَرَيْتُهَا لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا

۵۹۶۱ ـ از مالک، از نافع، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را خبر داده است: وی بالشی خرید که در آن صورتهایی نقش شده بود، چون نظر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آن افتاد، بر در خانه ایستاد و داخل نشد، و بر چهرهٔ آن حضرت آثار ناخشنودی دریافت.

وَتَوَسَّدَهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ . وَقَالَ : إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ » . [راجع: ۲۱۰۵ ، أخرجه مسلم: ۲۱۰۷]

عایشه گفت: یا رسول‌الله، به خداوند و رسول او توبه می‌کنم، چه گناهی کرده‌ام؟ آن حضرت فرمود: «این بالش برای چیست؟» گفت: آن را برای این خریدم که بر آن بنشینی و تکیه کنی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا کسانی که این صورتها را کشیده‌اند در روز قیامت عذاب می‌گردند و به آنها گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید زنده کنید ـ و افزود ـ همانا در خانه‌ای که صورت باشد فرشتگان داخل نمی‌شوند.»

٩٦- باب: مَنْ لَعَنَ الْمُصَوِّرَ

باب ـ ۹۶: کسی که صورتگر را لعنت کرد.

٥٩٦٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قال : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ اشْتَرَى غُلامًا حَجَّامًا ، فَقَالَ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ ، وَثَمَنِ الْكَلْبِ ، وَكَسْبِ الْبَغِيِّ ، وَلَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ ، وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ ، وَالْمُصَوِّرَ . [راجع: ۲۰۸٦]

٥٩٦٢ ـ از شُعبه، از عَون بن ابی جُحَیفه، از پدرش روایت است که گفت: وی غلامی خرید که حجامتگر بود و گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بهای خون و بهای سگ و مُزد زناکار منع کرده و بر سودگیرنده و سود دهنده و خالکوبگر و خالکوب شونده و صورتگر لعنت کرده است.

٩٧- باب: مَنْ صَوَّرَ صُورَةً

باب ـ ۷۹: کسی که صورت می‌کشد.

كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ .

در روز قیامت مکلّف می‌گردد که در آن روح بدمد، و او روح‌دمنده نیست.

٥٩٦٣- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ قال : سَمِعْتُ النَّضْرَ بْنَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ يُحَدِّثُ قَتَادَةَ قال : كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَهُمْ يَسْأَلُونَهُ ، وَلا يَذْكُرُ النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى سُئِلَ ، فَقَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَقُولُ : «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا

٥٩٦٣ ـ از قَتاده روایت است که گفت: من نزد ابن عباس بودم و مردم از وی می‌پرسیدند و او از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد نمی‌کرد تا آنکه از وی سؤال شد. وی گفت: از محمد(صلی‌الله علیه وسلّم)شنیدم که می‌فرمود: «کسی که

الرُّوحَ ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ » . [راجع: ٢٢٢٥، أخرجه مسلم: ٢١١٠، بزيادة] .

صورت می‌کشد در روز قیامت مکلّف می‌گردد که در آن روح بدمد، او روح‌دمنده نیست.»

٩٨- باب: الإِرْتِدَافِ عَلَى الدَّابَّةِ

٥٩٦٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَفْوَانَ ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ ، عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ . [راجع: ٢٩٨٧، أخرجه مسلم: ١٧٩٨ ، مطولاً] .

باب ـ ۹۸: بر پشت سر کسی بر حیوان سر شدن.

٥٩٦٤ ـ از ابن شهاب (زُهری)، از عُروه، از اُسامهٔ بن زید (رضی‌الله عنهما) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد که بر آن مخمل فَدکیّه انداخته شده بود و آن حضرت اُسامه را بر پشت سر خود بر آن خر سوار کرد.

٩٩- باب: الثَّلاثَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

٥٩٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ ، اسْتَقْبَلَهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ ، فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَالآخَرَ خَلْفَهُ . [راجع: ١٧٩٨] .

باب ـ ۹۹: سه نفر بر پشت خر.

٥٩٦٥ ـ از خالد، از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وارد مکه شد، پسرانی از نسل عبدالمطلّب به پیشواز آن حضرت برآمدند، آن حضرت یکی را به پیش روی خود و دیگری را بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد.

١٠٠- باب: حَمْلِ صَاحِبِ الدَّابَّةِ غَيْرَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : صَاحِبُ الدَّابَّةِ أَحَقُّ بِصَدْرِ الدَّابَّةِ ، إِلا أَنْ يَأْذَنَ لَهُ .

باب ـ ۱۰۰: سوار کردن صاحب حیوان، کسی دیگر را به پیشروی خود.

و بعضی گفته‌اند: صاحب حیوان سزاوارتر است که به جلو بنشیند مگر آنکه وی به کسی دیگر اجازه بدهد.

٥٩٦٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ : ذُكِرَ شَرُّ الثَّلاثَةِ عِنْدَ عِكْرِمَةَ فَقَالَ : قَالَ ابْنُ

٥٩٦٦ ـ از ایّوب روایت است که گفت: سوار شدن سه نفر بر حیوان نزد عِکرمه یاد شد.

عَبَّاس: أتى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ حَمَلَ قُثَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالفَضْلَ خَلْفَهُ، أَوْ قُثَمَ خَلْفَهُ، وَالفَضْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَأَيُّهُمْ شَرٌّ، أَوْ أَيُّهُمْ خَيْرٌ؟. [راجع: ۱۷۹۸].

عکرمه گفت: ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به مکه آمد و قُثَم را به پیشروی خود و فَضل را به پشت سر خود بر مرکب سوار کرد ـ یا ـ قُثَم را به پشت سر خود و فضل را به پیشروی خود. پس کدام یک از اینها بد است و کدام یک خوب؟

۱۰۱- باب: إِرْدَافِ الرَّجُلِ خَلْفَ الرَّجُلِ

باب ـ ۱۰۱: سوار شدن مرد بر حیوان بر پشت سر مرد دیگر.

۵۹۶۷- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَدِيفُ النَّبِيِّ ﷺ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا آخِرَةُ الرَّحْلِ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ». قُلْتُ لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ إِذَا فَعَلُوهُ». قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «حَقُّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمْ». [راجع: ۲۸۵۶، أخرجه مسلم: ۳۰].

۵۹۶۷ ـ از قتاده، از انس بن مالک روایت است مُعاذ بن جَبل (رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که من پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مرکب سوار بودم و میان من و آن حضرت جز پایین پالان چیزی نبود، آن حضرت فرمود: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیک یا رسول‌الله و سَعْدَیْک، سپس زمانی راه پیمود، سپس فرمود: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک. سپس زمانی راه پیمود. و باز فرمود: ای معاذ! گفتم: لبیک یا رسول‌الله و سعدیک. فرمود: «آیا می‌دانی که حقّ خدا بر بندگان وی چیست؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌داند. فرمود: «حقّ خدا بر بندگان وی آن است که او را پرستند و به وی چیزی شریک نیاورند.» سپس زمانی راه پیمود، سپس گفت: «یا معاذ بن جَبَل» گفتم: لَبَّیکَ یا رسول الله و سَعْدَیْکَ. فرمود: «آیا می‌دانی که حقّ بندگان بر خداوند چیست اگر آن را به‌جا آورند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌داند. فرمود: «حقّ بندگان بر خداوند آن است که آنها را عذاب نکند.»

١٠٢- باب: إِرْدَافِ الْمَرْأَةِ خَلْفَ الرَّجُلِ

٥٩٦٨- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى ابْنُ عَبَّادٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ قال: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال: أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ، وَإِنِّي لَرَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ وَهُوَ يَسِيرُ، وَبَعْضُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَدِيفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِذْ عَثَرَتِ النَّاقَةُ، فَقُلْتُ: الْمَرْأَةَ، فَنَزَلْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّهَا أُمُّكُمْ». فَشَدَدْتُ الرَّحْلَ وَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَنَا، أَوْ: رَأَى الْمَدِينَةَ قال: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». [راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٤٥، مختصراً].

باب ـ ۱۰۲: سوار شدن زن بر حیوان به پشت سر مرد.

۵۹۶۸ ـ از شُعبه، از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: ما به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از خیبر می‌آمدیم و من به پشت سر ابوطلحه بر مرکب سوار بودم و او حیوان را می‌راند، و یکی از زنان رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به پشت سر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر شتر سوار بود، ناگاه شتر لغزید، گفتم: زن (افتاد) فرود آمدم، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این زن مادر شماست؟» پالان شتر را محکم بستم و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سوار شد، آنگاه که به مدینه نزدیک شد ـ یا ـ مدینه را دید، فرمود: «رجوع‌کنندگانیم، عبادت‌کنندگانیم و پروردگار خویش را ستایش‌کنندگانیم.»

١٠٣- باب: الاسْتِلْقَاءِ وَوَضْعِ الرِّجْلِ عَلَى الأُخْرَى

٥٩٦٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَنَّهُ أَبْصَرَ النَّبِيَّ ﷺ يَضْطَجِعُ فِي الْمَسْجِدِ، رَافِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. [راجع: ٤٧٥، أخرجه مسلم: ٢١٠٠].

باب ـ ۱۰۳: بر پشت دراز کشیدن و پای را بر پای دیگر نهادن.

۵۹۶۹ ـ از ابن شهاب، از عَبّاد بن تمیم، از عموی وی روایت است که وی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در مسجد دیده است که به پشت دراز کشیده بود و یک پای وی بر پای دیگر وی بود.

۷۸- كِتَابُ الأَدَبِ

١- باب : البِرِّ والصِّلَةِ

وقَولِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَوَصَّيْنَا الإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ [العنكبوت: ٨].

٥٩٧٠- حَدَّثَنَا أبو الوَليدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : الوَليدُ بنُ عَيْزارٍ أخبرَني قال : سَمِعْتُ أبا عَمْرٍو الشَّيْبانيَّ يَقُولُ : أَخْبَرَنَا صاحِبُ هذهِ الدَّارِ ، وأوْمَأَ بِيَدِهِ إلى دارِ عَبْدِ اللَّهِ ، قال : سَأَلْتُ النَّبيَّ ﷺ : أيُّ العَمَلِ أحَبُّ إلى اللَّهِ ؟ قال : «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا» . قال : ثُمَّ أيٌّ ؟ قال : «ثُمَّ بِرُّ الوَالِدَيْنِ» . قال : ثُمَّ أيٌّ ؟ قال : «الجِهَادُ في سَبِيلِ اللَّهِ» . قال : حَدَّثَني بِهِنَّ ، ولَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَني . [راجع : ٥٢٧ ، أخرجه مسلم : ٨٥]

٢- باب : مَنْ أحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ

٥٩٧١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بنُ سَعيدٍ : حَدَّثَنَا جَريرٌ ، عَن عُمارَةَ ابنِ القَعْقاعِ بنِ شُبْرُمَةَ ، عَنْ أبي زُرْعَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : جَاءَ رَجُلٌ إلى رَسولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يا رَسولَ اللَّهِ ، مَنْ أحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتي ؟ قال : «أُمُّكَ» .

۷۸ـ کتاب ادب

باب ـ ۱: نیکویی و صلهٔ رحِم.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.» (العنکبوت، ۸)

۵۹۷۰ ـ از شُعبه، از ولید بن عَیْزار روایت است که گفت: از ابوعَمرو شیبانی شنیدم که می‌گفت: صاحب همین خانه به ما خبر داده است و با دست خود به سوی خانهٔ عبدالله (بن مسعود) اشاره کرد که وی گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردم که کدام عمل نزد خداوند بهتر است. فرمود: «نماز وقت آن.» گفت: پس از آن کدام است؟ فرمود: «سپس نیکویی با پدر و مادر.» گفت: سپس کدام است: گفت: «جهاد در راه خدا.»

ابن مسعود گفت: آن حضرت همین‌ها را به من گفت، و اگر بیشتر می‌پرسیدم بیشتر می‌گفت.

باب ـ ۲: سزاوارترین مردم به خوش‌رفتاری با وی کیست؟

۵۹۷۱ ـ از ابوزُرعَه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، سزاوارترین مردم به خوش‌رفتاری من کیست؟

قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أُمُّكَ » . قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أُمُّكَ » . قال : ثُمَّ مَنْ ؟ قال : « ثُمَّ أَبُوكَ » .

وَقَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَيَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ : مِثْلَهُ . [أخرجه مسلم : ۲۵۴۸] .

فرمود: «مادرت.» گفت: پس از آن کیست: فرمود: «پس از آن مادر تو.» گفت: پس از آن کیست؟ فرمود: «پس از آن مادر تو.» گفت: پس از آن کیست؟ فرمود: «پس از آن پدرت.»

ابن شُبرُمَه و یحیی و اَیّوب گفته‌اند: ابوزُرعه مثل این حدیث روایت کرده است.

۳- باب : لا يُجَاهِدُ إلا بِإِذْنِ الأَبَوَيْنِ

۵۹۷۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ وَشُعْبَةَ قَالا : حَدَّثَنَا حَبِيبٌ (ح) .

قال : وحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي العَبَّاسِ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو قال : قال رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أُجَاهِدُ ؟ قال : « لَكَ أَبَوَانِ » . قال : نَعَمْ ، قال : « فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ » . [راجع : ۳۰۰۴ ، أخرجه مسلم : ۲۵۴۹] .

باب ـ ۳: جهاد کرده نمی‌شود مگر به اجازهٔ پدر و مادر.

۵۹۷۲ ـ از سُفیان و شُعبه از حبیب روایت است.

از سُفیان، از حبیب، از ابی‌العباس روایت است که عبدالله بن عُمرو گفت: مردی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: آیا جهاد کنم؟ فرمود: «پدر و مادر تو زنده‌اند؟» گفت: آری. فرمود: «در خدمت آنها جهاد کن.»

۴- باب : لا يَسُبُّ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ

۵۹۷۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ ابْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ » . قِيلَ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ ؟ قال : « يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ » . [أخرجه مسلم : ۹۰] .

باب ـ ۴: مرد پدر و مادر خود را دشنام ندهد.

۵۹۷۳ ـ از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که عبدالله بن عَمرو(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا، از بزرگترین گناهان این است که کسی پدر و مادر خود را لعنت کند.»

گفته شد: یا رسول‌الله، چگونه کسی پدر و مادر خود را لعنت می‌کند؟ فرمود: «کسی به پدر کسی دیگر دشنام می‌دهد، وی نیز پدرش را دشنام می‌دهد. و مادرش را دشنام می‌دهد، وی نیز مادرش را دشنام می‌دهد.»

٥- باب: إِجَابَةِ دُعَاءِ مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ

٥٩٧٤- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ يَتَمَاشَوْنَ أَخَذَهُمُ الْمَطَرُ، فَمَالُوا إِلَى غَارٍ فِي الْجَبَلِ، فَانْحَطَّتْ عَلَى فَمِ غَارِهِمْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَأَطْبَقَتْ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا أَعْمَالاً عَمِلْتُمُوهَا لِلَّهِ صَالِحَةً، فَادْعُوا اللَّهَ بِهَا لَعَلَّهُ يُفَرِّجُهَا.

فَقَالَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَلِي صِبْيَةٌ صِغَارٌ، كُنْتُ أَرْعَى عَلَيْهِمْ، فَإِذَا رُحْتُ عَلَيْهِمْ فَحَلَبْتُ بَدَأْتُ بِوَالِدَيَّ أَسْقِيهِمَا قَبْلَ وَلَدِي، وَإِنَّهُ نَاءَ بِيَ الشَّجَرُ يَوْماً، فَمَا أَتَيْتُ حَتَّى أَمْسَيْتُ فَوَجَدْتُهُمَا قَدْ نَامَا، فَحَلَبْتُ كَمَا كُنْتُ أَحْلُبُ، فَجِئْتُ بِالْحِلَابِ فَقُمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا، أَكْرَهُ أَنْ أُوقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا، وَأَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَ بِالصِّبْيَةِ قَبْلَهُمَا، وَالصِّبْيَةُ يَتَضَاغَوْنَ عِنْدَ قَدَمَيَّ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبِي وَدَأْبَهُمْ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا فُرْجَةً نَرَى مِنْهَا السَّمَاءَ. فَفَرَجَ اللَّهُ لَهُمْ فُرْجَةً حَتَّى يَرَوْنَ مِنْهَا السَّمَاءَ.

وَقَالَ الثَّانِي: اللَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي ابْنَةُ عَمٍّ أُحِبُّهَا كَأَشَدِّ مَا يُحِبُّ الرِّجَالُ النِّسَاءَ، فَطَلَبْتُ إِلَيْهَا نَفْسَهَا، فَأَبَتْ حَتَّى آتِيَهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَسَعَيْتُ حَتَّى جَمَعْتُ مِائَةَ دِينَارٍ فَلَقِيتُهَا بِهَا، فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ رِجْلَيْهَا قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، وَلَا تَفْتَحِ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَقُمْتُ عَنْهَا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ لَنَا مِنْهَا. فَفَرَجَ لَهُمْ فُرْجَةً.

وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيراً بِفَرَقِ

باب ـ ۵: قبول دعای کسی که به پدر و مادر خود نیکی کرده است.

۵۹۷۴ ـ از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که سه نفر راهی بودند باران ایشان را فراگرفت، آنها به غار کوهی پناه بردند، در دهانهٔ غاری که ایشان بودند سنگ بزرگی فرو افتاد و دهانهٔ غار را پوشانید. بعضی به بعضی دیگر گفتند: به اعمال نیک خویش که آن را برای خدا انجام داده‌اید بنگرید و به وسیلهٔ آن خدای را دعا کنید، شاید گشایشی پدید آورد.

یکی از آنان گفت: بارالها، پدر و مادری پیر و کهنسال داشتم و دارای فرزندانی خردسال بودم من برای (خرج ایشان) چوپانی می‌کردم. و چون نزد ایشان می‌رفتم، پیش از آنکه به فرزندان خود شیر بنوشانم به پدر و مادر خود شیر می‌نوشانیدم، روزی برای یافتن گیاه برای چراندن دور رفته بودم و زمانی برگشتم که شب تاریک شده بود، پدر و مادر من خوابیده بودند، (بر حسب عادت) شیر دوشیدم چنانکه می‌دوشیدم. با ظرف شیر رفتم و بر بالای سر ایشان ایستادم و ناخوش دانستم که آنان را از خواب بیدار کنم و ناخوش دانستم که شیر دادن به کودکان را قبل از ایشان آغاز کنم، و کودکان (از گرسنگی) در پای من افتاده فریاد می‌کشیدند، این حالت من و حالت ایشان تا صبحگاهان پیوسته ادامه داشت.

(بارالها) اگر تو این عمل مرا برای رضای خود تشخیص می‌دهی، پس بر ما رخنه و شکافی

أَرُزٍّ ، فَلَمَّا قَضَى عَمَلَهُ قَالَ : أَعْطِنِي حَقِّي ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَقَّهُ فَتَرَكَهُ وَرَغِبَ عَنْهُ ، فَلَمْ أَزَلْ أَزْرَعُهُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْهُ بَقَرًا وَرَاعِيَهَا ، فَجَاءَنِي فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَظْلِمْنِي وَأَعْطِنِي حَقِّي ، فَقُلْتُ : اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْبَقَرِ وَرَاعِيهَا ، فَقَالَ : اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَهْزَأْ بِي ، فَقُلْتُ : إِنِّي لَا أَهْزَأُ بِكَ ، فَخُذْ ذَلِكَ الْبَقَرَ وَرَاعِيَهَا ، فَأَخَذَهُ فَانْطَلَقَ بِهَا ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ ، فَافْرُجْ مَا بَقِيَ . فَفَرَجَ اللَّهُ عَنْهُمْ» . [راجع : ۲۲۱۵ ، أخرجه مسلم : ۲۷۴۳]

بگشای تا آسمان را ببینیم. پس خدا بر آنها شکافی گشاد تا آنکه آسمان را می‌دیدند.

نفر دوم گفت: بارالها، من دختر عمویی داشتم که او را دوست می‌داشتم مانند شدیدترین دوستی که مردان به زنان دارند، از وی خواستم خودش را در اختیار من بگذارد، وی خودداری کرد تا آنکه صد دینار به وی بدهم. من تلاش کردم تا آنکه صد دینار را پیدا کردم و با دادن آن به وی نزدیک شدم، چون در میان دو پایش نشستم، گفت: ای بندهٔ خدا، از خدا بترس و مُهر را جز به حقّ آن (که نکاح است) مگشای. از نزد وی برخاستم.

(بارالها) اگر این عمل مرا برای رضای خود تشخیص می‌دهی پس از آن چیزی بر ما بگشای. سپس بر آنها شکافی گشاد.

نفر دیگر گفت: بارالها، من کسی را در بدل یک فَرَق (پیمانه) برنج به مزدوری گرفتم، آنگاه که کار خود را انجام داد گفت: حقّ مرا بده. حقّ او را به وی عرضه کردم. وی حقّ خود را گذاشت و از گرفتن آن منصرف شد. من پیوسته همان مقدار برنج او را بذر و کشاورزی می‌کردم تا آنکه از حاصل آن، گاوها را خریداری کردم و چوپانی بر آن گماشتم سپس همان کس پس آمد و گفت: از خدا بترس و بر من ستم نکن و حقّ مرا بده. گفتم: برو به سوی آن گاوها و چوپان آنها (و آن را بگیر). وی گفت: از خدا بترس و مرا تمسخر مکن. گفتم: همانا تو را مسخره نمی‌کنم، گاوها و چوپانان آن را بگیر و با خود ببر. وی آنها را گرفت و برد.

(بارالها) اگر این عمل مرا برای رضای خود

تشخیص می‌دهی، پس بقیهٔ آن را بر ما بگشای.
و خداوند برایشان گشود.

٦- باب : عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكَبَائِرِ

باب ـ ۶: آزردن پدر و مادر از گناهان کبیره است.

قَالَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٦٧٥].

آن را عبدالله بن عَمرو از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٥٩٧٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ وَرَّادٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ ، وَمَنْعًا وَهَاتِ ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ ، وَكَرِهَ لَكُمْ : قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ» . [راجع : ٨٤٤ ، أخرجه مسلم : ٥٩٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق. وكله في الأقضية: ١٢] .

۵۹۷۵ ـ از مُسَیَّب، از ورّاد، از مُغیره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که فرمود: «همانا خداوند بر شما آزردن مادران را حرام گردانیده و حرام گردانیده ممانعت از آنچه دادن آن بر شما لازم کرده شده و تقاضای آنچه را سزاوار آن نیستید، و زنده درگور کردن دختران را مکروه کرده است بر شما قیل و قال (پُرحرفی در مورد مردم) و سؤالات زیاد (بی‌مورد) کردن، و ضایع کردن مال را.»

٥٩٧٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْوَاسِطِيُّ ، عَنِ الْجُرَيْرِيِّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ» . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ - وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ فَقَالَ - أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ ، أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ» . فَمَا زَالَ يَقُولُهَا ، حَتَّى قُلْتُ : لا يَسْكُتُ . [راجع: ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم: ٨٧] .

۵۹۷۶ ـ از جُرَیری، از عبدالرحمن بن ابوبکره از پدرش(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه نگردانم.» گفتیم: آری یا رسول‌الله. فرمود: «شرک آوردن به خدا و آزردن پدر و مادر ـ آن حضرت تکیه کرده بود نشست و گفت ـ برحذر باشید از سخن دروغ و شهادت دروغ، برحذر باشید از سخن دروغ و شهادت دروغ.» آن حضرت پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه گفتیم: خاموش نمی‌شود.

٥٩٧٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ

۵۹۷۷ ـ از شُعبه، از عبیدالله بن ابی‌بکر روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه)

قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال : ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَبَائِرَ ، أَوْ سُئِلَ عَنِ الْكَبَائِرِ ، فَقَالَ : « الشِّرْكُ بِاللَّهِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، فَقَالَ : أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ ؟ قال : قَوْلُ الزُّورِ ، أَوْ قال : شَهَادَةُ الزُّورِ» . قال شُعْبَةُ : وَأَكْثَرُ ظَنِّي أَنَّهُ قال : « شَهَادَةُ الزُّورِ» . [أخرجه مسلم: ۸۸] .

روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از گناهان کبیره یاد کرد یا دربارهٔ گناهان کبیره از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «شرک به خدا و کشتن کسی، و آزردن پدر و مادر ـ سپس فرمود ـ «آیا شما را از بزرگترین گناهان آگاه نگردانم؟ ـ فرمود ـ سخن دروغ ـ یا فرمود ـ شهادت دروغ.» شعبه گفت: و بیشتر گمان من بر این است که فرمود: «شهادت دروغ.»

۷- باب : صِلَةِ الْوَالِدِ الْمُشْرِكِ

باب ـ ۷: نیکویی با پدر مشرک خود.

۵۹۷۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنِي أَبِي أَخْبَرَتْنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : أَتَتْنِي أُمِّي رَاغِبَةً ، فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : آصِلُهَا ؟ قال : « نَعَمْ » . قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا : ﴿لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ﴾ . [الممتحنه : ۸] [راجع: ۲۶۲۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۳ ، بدون قول ابن عيينة] .

۵۹۷۸ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که اسماء بنت ابوبکر (رضی‌الله عنهما) گفت: «مادر من (که مشرک بود) به امید (کمک) در زمان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سؤال کردم که آیا با وی به وجه پسندیده عمل کنم؟ فرمود: «آری.»
ابن عُیَینه گفت: سپس خداوند در این مورد (آیه) نازل کرد: «خدا شما را از کسانی که در (کار) دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید.»
(الممتحنه، ۸)

۸- باب : صِلَةِ الْمَرْأَةِ أُمَّهَا وَلَهَا زَوْجٌ .

باب ـ ۸: احسان و نیکی زنی که شوهر دارد و به مادرش.

۵۹۷۹- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي هِشَامٌ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ

۵۹۷۹ ـ از هِشام، از عُروه روایت است که اسماء

أسْمَاءَ قال : قَدِمَتْ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ ، في عَهْدِ قُرَيْشٍ وَمُدَّتِهِمْ إذْ عَاهَدُوا النَّبِيَّ ﷺ ، مَعَ ابْنِهَا ، فَاسْتَفْتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ : إنَّ أُمِّي قَدِمَتْ وَهِيَ رَاغِبَةٌ؟ أفَأصِلُهَا قال : «نَعَمْ ، صِلِي أُمَّكِ» . [راجع : ۲۶۲۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۳].

گفت: مادرم آمد و او مشرک بود، هنگام پیمان قریش و میعاد آن بود که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیمان (صلح حُدَیبیه) بسته بودند. وی با پدر خود[1] آمده بود. من از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فتوا خواستم و گفتم: همانا مادرم آمده است و امیدوار (احسان من) است، آیا با وی احسان کنم؟ فرمود: «آری، با مادر خود احسان کن.»

۵۹۸۰- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أخْبَرَهُ : أنَّ أبَا سُفْيَانَ أخْبَرَهُ : أنَّ هِرَقْلَ أرْسَلَ إلَيْهِ ، فَقَالَ : فَمَا يَأْمُرُكُمْ ؟ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - يَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ ، وَالصَّدَقَةِ ، وَالْعَفَافِ ، وَالصِّلَةِ . [راجع : ۷ ، أخرجه مسلم : ۱۷۷۳ ، مطولاً].

۵۹۸۰ ـ از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس به او گفته بود: ابوسفیان به وی گفت: هِرَقْل به دنبال وی فرستاد و (به من) گفت: به شما چه امر می‌کند؟ یعنی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) . (گفتم) ما را به نماز و صدقه و پرهیزگاری و صِلَه (احسان) امر می‌کند.

۹- باب : صِلَةِ الأخِ الْمُشْرِكِ

باب ـ ۹: صِلَه‌ای به برادر مشرک خود.

۵۹۸۱- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : رَأَى عُمَرُ حُلَّةَ سِيَرَاءَ تُبَاعُ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْتَعْ هَذِهِ وَالْبَسْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَإذَا جَاءَكَ الْوُفُودُ . قال : «إنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ» . فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْهَا بِحُلَلٍ ، فَأرْسَلَ إلَى عُمَرَ بِحُلَّةٍ ، فَقَالَ : كَيْفَ ألْبَسُهَا وَقَدْ قُلْتَ فِيهَا مَا قُلْتَ ؟ قال : «إنِّي لَمْ أُعْطِكَهَا لِتَلْبَسَهَا ، وَلَكِنْ تَبِيعُهَا أوْ تَكْسُوهَا» . فَأرْسَلَ بِهَا عُمَرُ إلَى أخٍ لَهُ مِنْ أهْلِ مَكَّةَ قَبْلَ أنْ يُسْلِمَ . [راجع : ۸۸۶ ، أخرجه مسلم : ۲۰۶۸].

۵۹۸۱ ـ از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: عُمر حُلّه سیراء را دید که فروخته می‌شد. گفت: یا رسول‌الله، آن را خریده و در روز جمعه و هنگامی که نمایندگان اعزامی نزدت می‌آیند بپوش فرمود: «کسی آن را می‌پوشد که او را (در آخرت) بهره‌ای نیست.» از همین نوع حله‌های (ابریشمی) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده شد. یکی از آن حلّه‌ها را به عمر فرستاد. عمر گفت: چگونه

[1]- حدیث ۵۹۷۹، سطر سوم ـ مَعَ ابْنِهَا ـ اشتباه است. صحیح آن ـ مَعَ أَبِيهَا ـ است که براساس آن ترجمه شد.

آن را بپوشم که تو در مورد آن گفتی آنچه گفتی؟ آن حضرت فرمود: «همانا آن را به تو نداده‌ام که بپوشی، ولی آن را بفروش یا کسی را بپوشان.»

عمر آن را برای برادر خود که از اهل مکه بود فرستاد، قبل از آنکه وی اسلام آورد.

١٠- باب :
فَضْلِ صِلَةِ الرَّحِمِ

٥٩٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ عُثْمَانَ قال : سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قال : قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ . [راجع : ١٣٩٦ ، أخرجه مسلم : ١٣ ، مطولاً] .

باب ـ ۱۰: فضیلت صَلهٔ رحِم (نیکی و احسان با خویشاوندان)[1]

۵۹۸۲ ـ از موسی بن طلحه، از ابوایّوب روایت است که گفت: گفته شد: یا رسول‌الله، از عملی به من خبر ده که مرا به بهشت درآورد.

٥٩٨٣- حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا بَهْزٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ وَأَبُوهُ عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُمَا سَمِعَا مُوسَى بْنَ طَلْحَةَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ ، فَقَالَ الْقَوْمُ : مَا لَهُ مَا لَهُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَرَبٌ مَا لَهُ» . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا ، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ ، ذَرْهَا» . قال : كَأَنَّهُ كَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ . [راجع : ١٣٩٦ ، إخرجه مسلم : ١٣، باختلاف] .

۵۹۸۳ ـ از موسی بن طلحه، از ابوایُّوب انصاری(رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: مردی که گفت: یا رسول‌الله، مرا از عملی خبر ده که مرا به بهشت درآورد. مردم گفتند: او را چه حال است؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را نیازی است.» سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اینکه خدای را بپرستی و به وی چیزی شریک نیاوری و نماز بپا داری و زکات بدهی و صلهٔ رحِم بجا کنی. مهار شتر را رهان کن.»

روای می‌گوید: گویی آن حضرت بر شتر خود سوار بود (و آن مرد مهار شتر را گرفته بود.)

١١- باب : إِثْمِ الْقَاطِعِ

٥٩٨٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ

باب ـ ۱۱: گناه کسی که پیوند با خویشاوندان را قطع می‌کند.

۵۹۸۴ ـ از ابن شهاب، از محمد بن جُبَیر بن

۱- صَلهٔ رَحِم، معانی گسترده‌ای دارد که از آن جمله است: احسان با خویشاوندان و ملاقات با آنها و برخورد نیک با ایشان.

قال: إنَّ جُبَيْرَ بنَ مُطعِمٍ أخبَرَه: أنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقولُ: «لا يَدخُلُ الجَنَّةَ قاطِعٌ». [أخرجه مسلم: ۲۵۵٦].

مُطعِم روایت است که گفت: وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌فرمود: «کسی که پیوند با خویشاوندان را قطع می‌کند به بهشت وارد نمی‌شود.»

۱۲- باب: مَنْ بُسِطَ لَهُ في الرِّزْقِ بِصِلَةِ الرَّحِمِ

باب ـ ۱۲: کسی که با رعایت صلهٔ رحِم، روزی او فراخ شده است.

۵۹۸۵- حدَّثَني إبراهيمُ بنُ المُنذِرِ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مَعْنٍ قال: حَدَّثَني أبي، عَن سَعيدِ بنِ أبي سَعيدٍ، عَن أبي هُرَيرَةَ ﷺ قال: سَمِعتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: «مَن سَرَّهُ أن يُبسَطَ لَهُ في رِزقِهِ، وأن يُنسَأَ لَهُ في أثَرِهِ، فَليَصِلْ رَحِمَهُ».

۵۹۸۵ ـ از سعید بن ابی‌سعید روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «کسی که خوش دارد روزی وی فراخ گردد و عمرش دراز شود باید صلهٔ رَحِم خود را بجای آورد.»

۵۹۸٦- حدَّثَنا يَحيَى بنُ بُكَيرٍ: حَدَّثَنا اللَّيثُ، عَن عُقَيلٍ، عَنِ ابنِ شِهابٍ قال: أخبَرَني أنَسُ بنُ مالِكٍ: أنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ قال: «مَن أحَبَّ أن يُبسَطَ لَهُ في رِزقِهِ، ويُنسَأَ لَهُ في أثَرِهِ، فَليَصِلْ رَحِمَهُ». [راجع: ۲۰٦۷، أخرجه مسلم: ۲۵۵۷].

۵۹۸٦ ـ از ابن شهاب روایت است که گفت: انس بن مالک مرا خبر داده که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که دوست می‌دارد روزیش فراخ گردد و عمرش دراز شود باید صلهٔ خود را رحِم را پیوسته بدارد.»

۱۳- باب: مَنْ وَصَلَ وَصَلَهُ اللهُ

باب ـ ۱۳: کسی که پیوند خویشاوندی رعایت کند خداوند به او احسان می‌کند.

۵۹۸۷- حدَّثَني بِشرُ بنُ مُحَمَّدٍ: أخبَرَنا عَبدُاللهِ: أخبَرَنا مُعاوِيَةُ بنُ أبي مُزَرِّدٍ قال: سَمِعتُ عَمِّي سَعيدَ بنَ يَسارٍ يُحَدِّثُ، عَن أبي هُرَيرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «إنَّ اللهَ خَلَقَ الخَلقَ، حَتَّى إذا فَرَغَ مِن خَلقِهِ، قالَتِ الرَّحِمُ: هَذا مَقامُ العائِذِ بِكَ مِنَ القَطيعَةِ، قال: نَعَم، أما تَرضَينَ أن أصِلَ مَن وَصَلَكِ، وأقطَعَ مَن قَطَعَكِ؟ قالَت: بَلَى يا رَبِّ، قال: فَهُوَ لَكِ». قال رَسولُ اللهِ

۵۹۸۷ ـ از سعید بن یسار، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند مخلوقات را آفرید، و چون آفرینش خود را به پایان رساند رَحِم (محل جنین در شکم) گفت: این محل کسی است که از قطع پیوند خویشاوندی به تو پناه می‌جوید. خدا گفت: آری، آیا راضی نمی‌شوی که احسان کنم

ﷺ : «فَاقْرَؤُوا إِنْ شِئْتُمْ : ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾» [محمد : ٢٢].

[راجع : ٤٨٣٠ ، أخرجه مسلم : ٢٥٥٤].

به کسی که پیوند تو را وصل می‌کند و بگسلانم از کسی که پیوند تو را می‌گسلاند؟ رَحِم گفت: آری، ای پروردگار خدا گفت: «این حالت و حق برای تو محفوظ اســت.» رسول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) گفت: «اگر می‌خواهید بخوانید.» «پس (ای منافقان) آیا امید بســتید که چون (از خدا) برگشــتید (یا سرپرست مردم شدید) در (روی زمین) فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید.» (محمد، ۲۲)

٥٩٨٨- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ ، فَقَالَ اللَّهُ : مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ ، وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ».

[أخرجه مسلم: ٢٥٥٤ ، بزيادة].

۵۹۸۸ ـ از ابوهریــره (رضــی‌الله عنــه) روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «همانا (لفظ) رَحِم به رَحْمَن، ریشــه می‌رساند، پس خداوند (به رَحِم) گفته است: کسی که تو را وصل کند، با وی وصل کنم و کسی که از تو بگسلاند، از وی می‌گسلانم.»

٥٩٨٩- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بلال قال : أَخْبَرَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الرَّحِمُ شِجْنَةٌ ، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ ، وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ» . [أخرجه مسلم:٢٥٥٥].

۵۹۸۹ ـ از عُــروه روایــت اســت که عایشــه (رضی‌الله عنها) همســر پیامبــر (صلی‌الله علیه وســلّم) گفت: پیامبــر (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «رَحِم دارای رگ و ریشــه اســت کسی که آن را وصل کند، با وی وصل کنم و کســی که از وی بگسلاند، از وی می‌گسلانم.»

١٤- باب : تُبَلُّ الرَّحِمُ بِبَلَالِهَا

باب ـ ۱۴: رَحِم با اندک تری وصل می‌شود.

٥٩٩٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ : أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ : «إِنَّ آلَ أَبِي - قَالَ عَمْرٌو : فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بَيَاضٌ - لَيْسُوا

۵۹۹۰ ـ از عَمرو بن عباس، از محمد بن جعفر، از شُعبه، از اســماعیل بن ابی‌خالد، از قیس بن ابی‌حــازم روایت اســت که عَمــرو بن عاص گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) شــنیدم که به آواز بلند، نــه پنهانی می‌گفت: «همانا آل

بِأَوْلِيَائِي ، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ » .

زَادَ عَنْبَسَةُ بْنُ عَبْدِالْوَاحِدِ ، عَنْ بَيَانٍ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ : « وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبِلَاهَا » . يَعْنِي أَصِلُهَا بِصِلَتِهَا . [أخرجه مسلم:۲۱۵].

[قال أبو عبد الله «ببلاها» ، كذا وقع ! «وبِبَلالِها» أجودُ وأصلَحُ ، «وبِبَلاها» لا أعرِفُ لَهُ وَجهاً]

ابی ـ (فلان») عَمرو (بن عباس شیخ مؤلف) گفت: در کتاب محمد بن جعفر (جای ابی فلان) سفید است.

«دوستان من نیستند، همانا خدا و مسلمانان صالح دوستان من هستند.»

عَنبَسة بن عبدالواحد به روایت از بیان، از قَیس، افزوده است که عَمرو بن عاص، گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که فرمود: «لیک ایشان (آل فلان) رابطه خویشاوندی دارند که تا حدی آن را پیوسته می‌دارم. «أَبُلُّها بِبَلالَها.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: «بِبَلاها» هم روایت شده است و «بِبَلالَها» درست‌تر و صحیح‌تر است و روایت «بِبَلاها» را وجهی نمی‌یابم.

۱۵- باب : لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ

باب ـ ۱۵: واصِل (کسی که صلهٔ رحِم بگسسته را وصل می‌کند) مُکافی (کسی است که صلهٔ رحِم را نگسسته است).

۵۹۹۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ وَالْحَسَنِ بْنِ عَمْرٍو وَفِطْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو .

قَالَ سُفْيَانُ : لَمْ يَرْفَعْهُ الأَعْمَشُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، وَرَفَعَهُ حَسَنٌ وَفِطْرٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ ، وَلَكِنِ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا » .

۵۹۹۱ ـ از سُفیان، از اَعمَش و حسن بن عَمرو و فِطر، از مجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو گفت: سُفیان گفت: اَعمش این (حدیث) را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نرسانده (رفع نکرده) است و حسن و فِطر آن را رفع کرده‌اند که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «واصِل، کسی نیست که صلهٔ رحِم را قطع نکرده است ولیکن واصل کسی است که چون صلهٔ رحِم او قطع شود، آن را وصل کند.»

١٦- باب : مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ فِي الشِّرْكِ ثُمَّ أَسْلَمَ

٥٩٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ أُمُوراً كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، مِنْ صِلَةٍ ، وَعَتَاقَةٍ ، وَصَدَقَةٍ ، هَلْ لِي فِيهَا مِنْ أَجْرٍ ؟ قال حَكِيمٌ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ» .

وَيُقَالُ أَيْضاً عَنْ أَبِي الْيَمَانِ : أَتَحَنَّثُ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ وَصَالِحٌ وَابْنُ الْمُسَافِرِ : أَتَحَنَّثُ .

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : التَّحَنُّثُ التَّبَرُّرُ .

وَتَابَعَهُمْ هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ . [راجع : ١٤٣٦ ، أخرجه مسلم:١٢٣] .

باب ـ ۱۶: کسی که در دوران شرک صلهٔ رحِم وصل کرده و سپس مسلمان شده.

۵۹۹۲ ـ از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که حکیم بن حَزام گفت: وی گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ اعمال نیکی چون صلهٔ رحِم، آزاد کردن برده و صدقه که در دوران جاهلیت انجام داده‌ام چه می‌گویی آیا در اینها، مرا ثوابی هست؟ حکیم گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اسلام آوردی با درنظر داشت اعمال نیکی که در گذشته انجام دادی.»

و همچنان ابوالیمان (لفظ) «اَتَحَنَّث» (اعمال نیک) را روایت کرده است.

مَعمَر و صالح و ابن مسافر، ـ اَتَّحَنُّث ـ روایت کرده‌اند. و ابن احسال گفته است: «التَّحَنُّث» یعنی: نیکویی. اسحاق که هشام از پدرش آنان را متابعت کرده است.

١٧- باب : مَنْ تَرَكَ صَبِيَّةَ غَيْرِهِ حَتَّى تَلْعَبَ بِهِ ، أَوْ قَبَّلَهَا أَوْ مَازَحَهَا .

٥٩٩٣- حَدَّثَنَا حِبَّانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَتْ : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «سَنَهْ سَنَهْ» . قال عَبْدُاللَّهِ : وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ : حَسَنَةٌ ، قَالَتْ : فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ فَزَبَرَنِي أَبِي ، قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «دَعْهَا» . ثُمَّ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَبْلِي وَأَخْلِقِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِقِي ، ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِقِي» .

قال عَبْدُاللَّهِ : فَبَقِيَتْ حَتَّى ذَكَرَ ، يَعْنِي مِنْ بَقَائِهَا . [راجع : ٣٠٧١] .

باب ـ ۱۷: کسی که بگذارد با دختری کودک که از وی نیست بازی کند، یا او را ببوسد و یا با او مزاح کند.

۵۹۹۳ ـ از عبدالله، از خالد بن سعید، از پدرش روایت است که اُمّ‌خالد بنت سعید گفت: با پدر خود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و پیراهنی زرد پوشیده بودم. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «سَنَه سَنَه» عبدالله (راوی) گفت: و آن به زبان حبشی به معنای قشنگ است.

اُمّ‌خالد می‌گوید: من شروع کردم که با خاتم نبوّت (که در پشت آن حضرت نقش بود) بازی کنم، پدرم مرا مانع شد. رسول خدا

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را بگذار (که بازی کند).» سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این (پیراهن) را کهنه و فرسوده کنی سپس کهنه و فرسوده کنی، سپس کهنه و فرسوده کنی.»

عبدالله (راوی) گفت: آن پیراهن به مدت زیاد دوام کرد تا آنکه از بقای آن یاد کرد.

١٨- باب : رَحْمَةِ الْوَلَدِ وَتَقْبِيلِهِ وَمُعَانَقَتِهِ

باب ـ ۱۸: مهربانی کردن و بوسیدن و در کنار گرفتن پسری کودک.

وَقَالَ ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ .

و ثابت گفت که انس گفته است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (کودک خود) ابراهیم را گرفت و بوسید و بویید.

٥٩٩٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ قَالَ : كُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ عُمَرَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، فَقَالَ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، قَالَ : انْظُرُوا إِلَى هَذَا ، يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا » .
[راجع : ٣٧٥٣].

۵۹۹۴ ـ از ابی نُعْم روایت است که گفت: من نزد ابن عمر حاضر بودم که مردی از وی دربارهٔ خون پشه (در حال احرام) سؤال کرد. ابن عمر به وی گفت: تو از کدام مردم می‌باشی؟ گفت: از مردم عراق. ابن عمر گفت: این مرد را ببینید که از من دربارهٔ خون پشه سؤال می‌کند، آنها خون (حسین) فرزند پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ریخته‌اند و از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «آن دو (حسن و حسین) دو گُل خوشبوی من در دنیا هستند.»

٥٩٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : أَنَّ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ حَدَّثَتْهُ قَالَتْ : جَاءَتْنِي امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ تَسْأَلُنِي ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي غَيْرَ تَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ ، فَأَعْطَيْتُهَا فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا ، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَدَّثْتُهُ ، فَقَالَ : « مَنْ يَلِي مِنْ

۵۹۹۵ ـ از عبدالله بن ابی‌بکر، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: زنی با دو دختر خردسال خود نزد من آمد و به‌جز یک دانه خرما نزد من چیزی نبود. آن را به وی دادم، آن را میان دو دختر خود تقسیم کرد. سپس برخاست و

هَذِهِ الْبَنَاتِ شَيْئًا ، فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ ، كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». [راجع : ١٤١٨ ، أخرجه مسلم : ٢٦٢٩].

برآمد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد، و من برایش قصه کردم. فرمود: «کسی که در مورد این دختران به چیزی آزمایش شد و به ایشان احسان کرد، آنان او را پرده‌ای از آتش (دوزخ) خواهند بود.»

٥٩٩٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ سُلَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو قَتَادَةَ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ ، وَأُمَامَةُ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ عَلَى عَاتِقِهِ ، فَصَلَّى ، فَإِذَا رَكَعَ وَضَعَ ، وَإِذَا رَفَعَ رَفَعَهَا . [راجع: ٥١٦ ، أخرجه مسلم : ٥٤٣].

۵۹۹۶ ـ از عَمرو بن سُلَیم روایت است که ابوقتاده گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد ما برآمد و امامه دختر ابوالعاص (نوۀ آن حضرت) بر دوش وی بود. آن حضرت نماز گزارد، چون رکوع می‌کرد او را می‌نهاد و چون بلند می‌شد او را بلند می‌کرد.

٥٩٩٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعِنْدَهُ الأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ التَّمِيمِيُّ جَالِسًا ، فَقَالَ الأَقْرَعُ : إِنَّ لِي عَشَرَةً مِنَ الْوَلَدِ مَا قَبَّلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «مَنْ لا يَرْحَمُ لا يُرْحَمُ» . [أخرجه مسلم : ٢٣١٨].

۵۹۹۷ ـ از زُهری، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حسن بن علی را بوسید و اَقرَع بن حابِس تَمیمی نزد وی نشسته بود. اَقرَع گفت: من ده فرزند دارم، هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی نگریست و گفت: «کسی که مهربانی نکند به او مهربانی نمی‌شود.»

٥٩٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ» . [أخرجه مسلم : ٢٣١٧].

۵۹۹۸ ـ از هِشام، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: بادیه‌نشینی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: شما کودکان را می‌بوسید و ما آنان را نمی‌بوسیم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا من قادرم (که در دل تو رحمت درآورم) در حالی که خداوند از دل تو رحمت را بیرون کشیده است»

٥٩٩٩- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ : قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ سَبْيٌ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ

۵۹۹۹ ـ از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) گفت: زنان و فرزندان اسیر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه

تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي ، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ : « أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ » . قُلْنَا : لا ، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لا تَطْرَحَهُ ، فَقَالَ : « اَللَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا » . [أخرجه مسلم : ٢٧٥٤].

وسلّم) آورده شدند، زنی از این اسیران، از پستانش شیر فرو می‌ریخت، هرگاه کودکی در میان اسیران می‌یافت او را می‌گرفت و به شکم خود می‌چسبانید و شیر می‌داد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «آیا چنین می‌پندارید که این زن که کودکش را (گم کرده و باز یافته است) در آتش اندازد.» گفتیم: نِی. وی قدرت آن را دارد که کودکش را به آتش نیفکند. آن حضرت فرمود: «خداوند به بندگان خود از این زن نسبت به کودکش مهربانتر است.»

١٩- باب : جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ

٦٠٠٠- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ الْبَهْرَانِيُّ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا ، وَأَنْزَلَ فِي الأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا ، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الْخَلْقُ ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا ، خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ » . [انظر : ٦٤٦٩ ، أخرجه مسلم : ٢٧٥٢].

باب ـ ۱۹: خداوند رحمت را صد بخش گردانیده است.

٦٠٠٠ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند رحمت را صد بخش گردانیده و نود و نُه بخش آن را نزد خود نگه داشته و فقط یک بخش آن را به زمین نازل کرده است، از همین یک بخش است که مخلوقات به یکدیگر مهربانی می‌کنند، تا آنکه اسپ که گام خود را بر کُرّهٔ خود بلند می‌کند از بیم آنکه به آن آسیبی نرسد.»

٢٠- باب : قَتْلِ الْوَلَدِ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ

٦٠٠١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ ؟

باب ـ ۲۰: کشتن فرزند از ترس آنکه در خوردن غذای وی سهیم گردد.

٦٠٠١ ـ از ابی‌وائل، از عَمرو بن شُرَحْبیل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: گفتم: یا رسول‌الله، کدام گناه بزرگتر است؟

قال : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدّاً وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ » . قال : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ » . وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : ﴿وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ﴾ [الفرقان ك ٦٨] . [راجع : ٤٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٨٦] .

فرمود: «اینک به خدا شریکی قرار دهی، هر چند او تو را آفریده است.» گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمود: «اینکه فرزند خود را از ترس آنکه به غذایت سهیم شود، بکُشی.» گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمود: «اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.»

سپس خداوند برای تصدیق گفتهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (آیه) نازل کرد: «و کسانی که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش) را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند.» (الفرقان، ٦٨)

٢١- باب : وَضْعِ الصَّبِيِّ فِي الْحِجْرِ

باب ـ ٢١: کودک را در کنار گرفتن.

٦٠٠٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَضَعَ صَبِيّاً فِي حَجْرِهِ يُحَنِّكُهُ ، فَبَالَ عَلَيْهِ ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ . [راجع : ٢٢٢ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦] .

٦٠٠٢ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کودکی را در کنار گرفت که او را تحنیک کند وی بر (لباس) آن حضرت پیشاب کرد، آن حضرت آبی طلبید و بر جای پیشاب وی ریخت.

٢٢- باب : وَضْعِ الصَّبِيِّ عَلَى الْفَخِذِ

باب ـ ٢٢: نشاندن کودک بر ران.

٦٠٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَارِمٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قال : سَمِعْتُ أَبَا تَمِيمَةَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ : يُحَدِّثُهُ أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى ، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا ، ثُمَّ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ

٦٠٠٣ ـ از ابوعثمان نَهْدی روایت است که اُسامة بن زید (رضی‌الله عنه) می‌گوید: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا (که کودک بودم) می‌گرفت و بر ران خویش می‌نشاند و حسن را بر ران دیگر خود می‌نشاند سپس آن دو را به خود چسپانده و می‌گفت: «بارالها، بر

ارْحَمْهُمَا فَإِنِّي أَرْحَمُهُمَا».

وَعَنْ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ.

قَالَ التَّيْمِيُّ: فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهُ شَيْءٌ.

قُلْتُ: حَدَّثْتُ بِهِ كَذَا وَكَذَا، فَلَمْ أَسْمَعْهُ مِنْ أَبِي عُثْمَانَ، فَنَظَرْتُ فَوَجَدْتُهُ عِنْدِي مَكْتُوبًا فِيمَا سَمِعْتُ.

[راجع: ٣٧٣٥]

آنان رحمت کن، همانا من بر ایشان مهربانی می‌کنم.»

و علی (بن مدینی) گفت: حدیث کرد ما را یحیی، از سُلیمان از ابوعثمان.

(سلیمان) تیمی گفت: (آنگاه که ابوتَمیمَه روایت کرد) در دل من از وی چیزی (شک) افتاد، با خود گفتم: از ابوعثمان (که ملازم وی بودم) احادیث چنین و چنان روایت کرده‌ام آیا این حدیث را از وی نشنیده باشم. (در کتاب خود) نگریستم، آنچه را شنیده بودم، نوشتهٔ آن را یافتم.

٢٣- باب: حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الإِيمَانِ

باب ـ ۲۳: پیمان نیک از ایمان است.

٦٠٠٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَلَقَدْ هَلَكَتْ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَنِي بِثَلَاثِ سِنِينَ، لِمَا كُنْتُ أَسْمَعُهُ يَذْكُرُهَا، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَبُّهُ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ، وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَذْبَحُ الشَّاةَ ثُمَّ يُهْدِي فِي خُلَّتِهَا مِنْهَا.

[راجع: ٣٨١٦، أخرجه مسلم: ٢٤٣٤، مختصرا]

۶۰۰۴: از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: بر هیچ زنی رشک نبرده‌ام چنانچه بر خدیجه رشک برده‌ام، همانا وی سه سال پیش از ازدواج من وفات کرده بود، این به خاطر آن بود که از آن حضرت می‌شنیدم که از وی یاد می‌کرد و همانا آن حضرت را پروردگار وی امر کرد که او را به داشتن خانه‌ای از مروارید میان‌تهی در بهشت بشارت دهد. و چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گوسفندی را ذبح می‌کرد، از گوشت آن به دوستان خدیجه اهدا می‌کرد.

٢٤- باب: فَضْلِ مَنْ يَعُولُ يَتِيمًا

باب ـ ۲۴: فضیلت کسی که از یتیم سرپرستی کند.

٦٠٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي

۶۰۰۵ ـ از ابوحازم، از سهل بن سعد روایت

عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا » . وَقَالَ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى .[راجع : ۵۳۰۴].

است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت همچنین خواهیم بود.» و آن حضرت به دو انگشت سبّابه و انگشت میانهٔ خویش اشاره کرد.

۲۵- باب :
السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ

باب ـ ۲۵: دلسوزی و مهربانی با زنان بیوه.

۶۰۰۶- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ ، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ : كَالَّذِي يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ» .[راجع : ۵۳۵۳ ، اخرجه مسلم : ۲۹۸۲].

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ الدِّيلِيِّ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ مَوْلَى ابْنِ مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ .

۶۰۰۶ ـ از مالک، از صفوان بن سُلَیم روایت است که این حدیث را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانده که فرمود: «دلسوز و مهربان بر زنان بیوه و تهی‌دست مانند مجاهد در راه خداست، یا مانند کسی است که روز روزه می‌گیرد و شب به نماز می‌ایستد.»

حدیث کرد ما را اسماعیل، از مالک، از ثَور بن زَید دَیلی، از اَبو غَیث مَولی ابن مُطِیع، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به مثل همین حدیث.

۲۶- باب :
السَّاعِي عَلَى الْمِسْكِينِ

باب ـ ۲۶: دلسوزی و مهربانی بر فقیر و تهی‌دست.

۶۰۰۷- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . وَأَحْسِبُهُ قَالَ - يَشُكُّ الْقَعْنَبِيُّ : « كَالْقَائِمِ لاَ يَفْتُرُ ، وَكَالصَّائِمِ لاَ يُفْطِرُ » . [راجع : ۵۳۵۳ ، اخرجه مسلم : ۲۹۸۲].

۶۰۰۷ ـ از مالک. از ثَور بن زید،از ابو غَیث روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دلسوز بر بیوه‌ها و مسکین، مانند مجاهد در راه خداست.» (راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که مالک گفته است): قَعْنَبی در قول مذکور شک می‌کند (و آن حضرت، چنین فرموده است): «مانند برپادارندهٔ نماز که سستی نمی‌کند و مانند روزه‌داری که افطار نمی‌نماید.»

۲۷- باب : رَحْمَةِ النَّاسِ وَالْبَهَائِمِ

۶۰۰۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ : أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ ، وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً ، فَظَنَّ أَنَّا اشْتَقْنَا أَهْلَنَا ، وَسَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا فِي أَهْلِنَا ، فَأَخْبَرْنَاهُ ، وَكَانَ رَفِيقًا رَحِيمًا ، فَقَالَ : « ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ ، فَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ ، وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي ، وَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ ، فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ ، ثُمَّ لِيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ » . [راجع : ۶۲۸ ، أخرجه مسلم : ۶۷۴] .

۶۰۰۹- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سُمَيٍّ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ ، اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ ، فَوَجَدَ بِئْرًا فَنَزَلَ فِيهَا ، فَشَرِبَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَإِذَا كَلْبٌ يَلْهَثُ ، يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : لَقَدْ بَلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنَ الْعَطَشِ مِثْلُ الَّذِي كَانَ بَلَغَ بِي ، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلَأَ خُفَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ ، فَسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا ؟ فَقَالَ : « فِي كُلِّ ذَاتِ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ » . [راجع : ۱۷۳] .

باب ـ ۲۷: مهربانی بر مردم و حیوانات.

۶۰۰۸ ـ از ایوب، از ابوقِلابه، از ابوسُلیمان مالک بن حُوَیرِث روایت است که گفت: ما نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدیم و جوانانی هم سن و سال بودیم و مدت بیست شب نزد آن حضرت ایستادیم و آن حضرت گمان کرد که ما اشتیاق دیدار خانوادهٔ خود را داریم و از حال کسانی که به دنبال گذاشته بودیم، سؤال کرد وی را آگاه ساختیم و او دلسوز و مهربان بود. فرمود: «به سوی خانواده‌های خویش بازگردید و ایشان را (علم دین) بیاموزانید و (به نیکویی) امر کنید، و نماز بگزارید به همانگونه که مرا دیده‌اید نماز می‌گزارم، و چون هنگام نماز فرا رسد، یکی از شما برای شما اذان بگوید، سپس بزرگتر شما به شما امامت بدهد.»

۶۰۰۹ ـ از ابوصالح سمّان، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در حالی که مردی در راه دوان بود تشنگی بر وی شدّت گرفت. چاهی یافت و در آن فرو رفت، آب نوشید و سپس برآمد ناگاه سگی را دید که از شدت تشنگی زبان بیرون آورده و گِل می‌خورد. آن مرد به خود گفت: همانا حالت تشنگی این سگ به همان حد رسیده که حالت تشنگی به من رسیده بود. وی در چاه فرود آمد و موزهٔ خود را پر از آب کرد و آن را در دهان گرفت (و بیرون آمد) و سگ را آب نوشانید. خداوند به او پاداش داد و او را آمرزید.»

گفتند: یا رسول‌الله، و آیا ما را در (نیکویی) با

حیوانات ثوابی هست؟ فرمود: «در (نیکویی) در هر صاحب جگرتر (ذی روحی) ثواب است.»

٦٠١٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلَاةٍ وَقُمْنَا مَعَهُ ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ : اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمُحَمَّدًا ، وَلَا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا . فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ قال لِلْأَعْرَابِيِّ : «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا» . يُرِيدُ رَحْمَةَ اللَّهِ .

٦٠١٠ ـ از زُهری، از ابوسلمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به نماز ایستاد و ما هم با وی به نماز ایستادیم، بادیه‌نشینی که در حال نماز بود گفت: بارالها، بر من و محمد رحم کن، و بدون ما بر هیچ یک رحم نکن. آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز را سلام داد به بادیه‌نشین گفت: «همانا تنگ ساختی (ساحت) آنچه را خدا گشاده کرده است.» هدف آن حضرت رحمت خداوند بود.

٦٠١١- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ ، عَنْ عَامِرٍ قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ : فِي تَرَاحُمِهِمْ ، وَتَوَادِّهِمْ ، وَتَعَاطُفِهِمْ ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا ، تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى» . [أخرجه مسلم : ٢٥٨٦] .

٦٠١١ ـ از عامر روایت است که می‌گفت: از نُعمان بن بَشیر شنیده‌ام که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مؤمنان را در ترحّم و دوستی و مهربانی ایشان با یکدیگر مانند یک بدن می‌یابی، که چون عضوی از آن به درد آید سایر اعضای بدن با بیدارخوابی و تب آن را همراهی می‌کنند.»[۱]

٦٠١٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا ، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ ، إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ» . [راجع : ٢٣٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٥٥٣] .

٦٠١٢ ـ از قتاده از انس بن مالک روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمانی نیست که درختی بنشاند و از آن انسان یا جانداری بخورد، مگر آنکه آن برایش صدقه است.»

٦٠١٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ قال : سَمِعْتُ جَرِيرَ ابْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ» . [انظر : ٧٣٧٦ ، أخرجه مسلم : ٢٣١٩] .

٦٠١٣: از زَید بن وَهب، از جریر ابن عبدالله

۱- شیخ اجل سعدی، شاید به همین حدیث مبارک نظر داشته که گفته است:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کســی که رحــم نکند، بــر وی رحم نمی‌شود.»

٢٨- باب : الوَصَاةِ بِالجَارِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ الآيه [النساء: ٣٦].

باب ـ ٢٨: وصیّت دربارهٔ همسایه.

و فرمــودهٔ خدای تعالی: «و خدا را بپرســتید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احســان کنید و دربارهٔ خویشاوندان و یتیمان و مســتمندان و همسایهٔ خویش و همسایهٔ بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود (نیکی کنید) که خدا کســی را که متکبّر و فخرفروش است، دوست نمی‌دارد.» (النساء، ٦٠)

٦٠١٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» . [أخرجه مسلم: ٢٦٢٤].

٦٠١٤ ـ از ابوبکر بن محمد، از عَمْره، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «جبرئیل پیوسته (به نیکی) در مورد همســایه مرا وصیّــت می‌کرد تا آنکه پنداشــتم که وی همســایه را میراث‌بر همسایه قرار خواهدداد.»

٦٠١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» . [أخرجه مسلم: ٢٦٢٥].

٦٠١٥ ـ از عمــر بن محمــد، از پدرش روایت اســت که ابن عمــر (رضی‌الله عنهمــا) گفت: رســول خــدا (صلی‌الله علیــه وســلّم) فرمود: «جبرییل در مورد همســایه پیوســته (به نیکی) مــرا وصیّت می‌کرد تا آنکــه گمان کردم که او همسایه را میراث‌بر خواهد ساخت.»

٢٩- باب : إِثْمِ مَنْ لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ

﴿يُوبِقْهُنَّ﴾ [الشورى: ٣٤]. يُهْلِكْهُنَّ . ﴿مَوْبِقًا﴾ [الكهف:

باب ـ ٢٩: گناه کسی که همسایه‌اش از شرارت‌هایش در امان نباشد

«یُوْبِقْهُنّ» (الشوری، ٣٤) یعنی: هلاک گرداند

٥٢]. مَهْلِكًا .

ایشان را «مَوْبِقاً» (الکهف، ٥٢) یعنی: مهلکه.

٦٠١٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ » . قِيلَ : وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ » .

تَابَعَهُ شَبَابَةُ وَأَسَدُ بْنُ مُوسَى .

وَقَالَ حُمَيْدُ بْنُ الأَسْوَدِ ، وَعُثْمَانُ ابْنُ عُمَرَ ، وَأَبُو بَكْرِ ابْنُ عَيَّاشٍ ، وَشُعَيْبُ بْنُ إِسْحَاقَ : عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

٦٠١٦ ـ از سعید، از ابو شُرَیح روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد، به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد، به خدا سوگند که ایمان نمی‌آورد.»

گفته شد: و او کیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «کسی که همسایه‌اش از عذابش ایمن نمی‌باشد.»

متابعت کرده است (عاصم راوی را) شبابَه و اسد بن موسی. و حُمَید بن اَسود و عثمان ابن عمر و ابوبکر بن عَیّاش و شُعَیب بن اسحاق، از ابی ذئب، از مَقْبُری، از ابوهریره رضی‌الله عنه روایت کرده است.

٣٠- باب : لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا

باب ـ ٣٠: همسایه، همسایه‌اش اندک شمارد.

٦٠١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ ، لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ » . [راجع : ٢٥٦٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٣٠] .

٦٠١٧ ـ از سعید مَقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «ای زنان مسلمان، زن همسایه، برای زن همسایه‌اش اندک نشمارد، هر چند به وی پاچهٔ گوسفندی بفرستد.» (تحفه‌اش را حقیر نشمارد.)

٣١- باب : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ »

باب ـ ٣١: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند.

٦٠١٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ

٦٠١٨ ـ از ابو حَصِین، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند و کسی

فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم : ٤٧] .

که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمانش را گرامی دارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزینند.»

٦٠١٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْعَدَوِيِّ قَالَ : سَمِعَتْ أُذُنَايَ ، وَأَبْصَرَتْ عَيْنَايَ ، حِينَ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ جَائِزَتَهُ» . قَالَ : وَمَا جَائِزَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَالضِّيَافَةُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ ، فَمَا كَانَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ عَلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» . [انظر : ٦١٣٥ ، ٦٤٧٦ ، أخرجه مسلم : ٤٨ ، مختصراً ، وأخرجه كله في اللقطة : ١٤] .

٦٠١٩ ـ از لَیث، از سعید مقبُری روایت است که ابوشُرَیح عَدَوی گفت: گوشهای من شنیده و چشمهای من دیده است، آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید همسایه‌اش را گرامی دارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمانش را گرامی دارد، جایزهٔ وی را (بدهد).»

(ابو شُرَیح) گفت: جایزه‌اش چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «یک شبانه روز (پذیرایی خاص) و مهمانی (عادی) سه شبانه روز است و آنچه بیشتر از سه روز باشد، صدقهٔ وی به شمار می‌رود، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزینند.»

٣٣- باب :
كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ

باب ـ ۳۲: حقّ همسایه در نزدیکی دروازه‌های خانه‌ها است.

٦٠٢١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» .

٦٠٢١ ـ از محمد بن مُنکَدِر، از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر نیکویی صدقه است.»

٦٠٢٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ» . قَالُوا : فَإِنْ لَمْ يَجِدْ ؟ قَالَ : «فَيَعْمَلُ بِيَدَيْهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ» .

٦٠٢٢ ـ از سعید بن ابی بُردَه بن ابوموسی اَشعری، از پدرش، از پدربزرگش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بر هر مسلمانی صدقه است.» گفتند:

قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ؟ قال: «فَيُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ؟ قال: «فَيَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، أَوْ قال: بِالْمَعْرُوفِ». قال: فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ؟ قال: «فَيُمْسِكُ عَنِ الشَّرِّ فَإِنَّهُ لَهُ صَدَقَةٌ». [راجع: ١٤٤٥، أخرجه مسلم: ١٠٠٨].

اگر چیزی نیابد (که صدقه بدهد)؟ فرمود: «با دستهای خود کار کند و خود از آن بهره گیرد و صدقه بدهد.» گفتند: اگر توان آن را نداشته باشد یا کار نکند؟ فرمود: «به درماندهٔ نیازمند کمک کند.» گفتند: اگر نتوانند؟ فرمود: «به نیکویی امر کند ـ یا فرمود ـ به معروف امر کند.» گفت: اگر این را نتواند؟ فرمود: «خود را از شر باز دارد، همانا این به وی صدقه است.»

٣٤- باب: طِيبِ الْكَلامِ

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ». [راجع: ٢٩٨٩].

٦٠٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قال: ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ النَّارَ، فَتَعَوَّذَ مِنْهَا وَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّارَ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا وَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ، قال شُعْبَةُ: أَمَّا مَرَّتَيْنِ فَلا أَشُكُّ، ثُمَّ قال: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [راجع: ١٤١٣، أخرجه مسلم: ١٠١٦].

باب ـ ٣۴: سخنِ خوش.

و ابوهریره گفته است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سخن خوش صدقه است.»

٦٠٢٣ ـ از شعبه، از عَمرو، از خَیثَمَه، از عَدی بن حاتِم روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از آتش دوزخ یاد کرد، و از آن پناه جست و روی گردانید، سپس از آتش دوزخ یاد کرد و از آن پناه جست و روی گردانید. شعبه (راوی) می‌گوید: شکّی ندارم که آن حضرت دوبار (این کار را کرد) سپس فرمود: «از آتش بترسید هر چند (با صدقه دادن) پاره‌ای از خرما باشد و اگر آن را نیابید، سخنی نیکو بگویید.»

٣٥- باب: الرِّفْقِ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ

٦٠٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: دَخَلَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكُمْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَفَهِمْتُهَا فَقُلْتُ: وَعَلَيْكُمُ السَّامُ

باب ـ ٣۵: نرمی و خوش‌خلقی در همهٔ امور.

٦٠٢٤ ـ از ابن شهاب (زُهری) از عُروه بن زُبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: گروهی از یهود بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درآمدند و گفتند: السّامُ عَلَیْکُم. عایشه

وَاللَّعْنَةُ ، قَالَتْ : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَدْ قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ۲۹۳۵ ، أخرجه مسلم : ۲۱٦٥] .

می‌گوید: من قصدشان را (که سام، یعنی مرگ بود) دریافتم و گفتم: مرگ و لعنت بر شما باد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند نرمی و خوش‌خلقی را در همهٔ امور دوست می‌دارد.» گفتم: یا رسول‌الله، آیا نشنیدی که چه گفتند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا (پاسخ ایشان) را گفتم: و بر شما باشد.

٦٠٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَامُوا إِلَيْهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تُزْرِمُوهُ » . ثُمَّ دَعَا بِدَلْوٍ مِنْ مَاءٍ فَصُبَّ عَلَيْهِ . [راجع : ۲۲۱ ، أخرجه مسلم : ۲۸٤] .

٦٠٢٥ ـ از حَمّاد بن زید، از ثابت روایت است که انس بن مالک گفت: بادیه‌نشینی در مسجد پیشاب کرد، مردم برای (آزار وی) برخاستند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «پیشاب کردن او را قطع مکنید.» سپس سطلِ آبی خواست و بر موضعِ پیشاب وی آب ریخته شد.

٣٦- باب : تَعَاوُنِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا

باب ـ ۳۶: همکاری مسلمانان با یکدیگر.

٦٠٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بُرَيْدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا » . ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ . [راجع : ٤٨١ ، أخرجه مسلم : ۲۵۸۵] .

٦٠٢٦ ـ از ابوبُرده، از پدرش ابوموسی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان برای مسلمان مانند ساختمانی است که بخشی از آن بخش دیگر را محکم می‌کند.» سپس آن حضرت میان انگشتان خویش را در یکدیگر درآورد.»

٦٠٢٧- وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ جَالِسًا ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ ، أَوْ طَالِبُ حَاجَةٍ ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ : « اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا ، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ » . [راجع : ۱٤۳۲ ، أخرجه مسلم : ۲٦۲۷] .

٦٠٢٧ ـ و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود که ناگاه مردی آمد که سؤال می‌کرد یا چیزی می‌خواست. آن حضرت رو به ما کرد و فرمود: «کمک کنید و پاداش بگیرید، و خداوند آنچه را بخواهد بر زبان پیامبر خود برآورده

می‌سازد.»[1]

٣٧- باب : قَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً

يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا﴾ [النساء: ٨٥].

كِفْلٌ : نَصِيبٌ .

قَالَ أَبُو مُوسَى : ﴿كِفْلَيْنِ﴾ [الحديد: ٢٨] : أَجْرَيْنِ ، بِالْحَبَشِيَّةِ .

٦٠٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَتَاهُ السَّائِلُ أَوْ صَاحِبُ الْحَاجَةِ قَالَ : « اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا ، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ مَا شَاءَ » .

[راجع: ١٤٣٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٢٧].

باب ـ ٣٧: فرمودهٔ خدای تعالی: «هر کس شفاعت پسندیده کند،

برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده‌ای کند برای او از (گناه) آن بهره‌ای خواهد بود.»

(النساء، ٨٥)

ابوموسی گفت: «کِفْلَین» (الحدید، ٥٨) یعنی: دو اجر (دو پاداش) در زبان حبشی.

٦٠٢٨ ـ از ابوبُرده، از ابوموسی، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است که: هرگاه که سائل یا نیازمندی نزد آن حضرت می‌آمد، می‌فرمود: «کمک کنید و پاداش بگیرید، و خداوند آنچه را بخواهد بر زبان رسول خود برآورده می‌سازد.»

٣٨- باب : لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا

٦٠٢٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ : سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو (ح) .

وحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو حِينَ قَدِمَ مَعَ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا ، وَقَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ مِنْ أَخْيَرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا » .

[راجع : ٣٥٥٩ ، أخرجه مسلم: ٢٣٢١].

باب ـ ٢٨: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود.

٦٠٢٩ ـ از سلیمان، از ابووائل، از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: از شقیق بن سلمه روایت است که گفت: آنگاه که عبدالله بن عَمرو با معاویه به کوفه آمد، نزد وی رفتیم، وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد و گفت: آن حضرت ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود. سپس گفت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «همانا بهترین شما خوش‌خُلق‌ترین شماست.»

١- جزء بیست و چهارم در همین‌جا به پایان رسید و باب ـ ٣٧ آغاز جزء بیست و پنجم است. «تیسیرالقاری»

٦٠٣٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ يَهُودَ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكُمْ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : عَلَيْكُمْ ، وَلَعَنَكُمُ اللَّهُ ، وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ . قال : « مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، عَلَيْكِ بِالرِّفْقِ ، وَإِيَّاكِ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ » . قَالَتْ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قال : « أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ ؟ رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ ، وَلا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيَّ » . [راجع : ٢٩٣٥ ، اخرجه مسلم: ٢١٦٥ ، باختلاف] .

٦٠٣٠ ـ از ایوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت است که عایشه رضی‌الله عنها گفت: یهود نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السَّامُ عَلَیکُم. عایشه به ایشان گفت: سام بر شما باد و لعن خداوند و خشم خداوند بر شما باد. آن حضرت فرمود: «آرام گیر ای عایشه، نرمش نشان بده و از درشت‌گویی و ناسزاگویی بپرهیز.» عایشه گفت: آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند؟ آن حضرت فرمود: «آیا نشنیدی که من چه گفتم؟ (آنچه به من گفته بودند) بر ایشان رد کردم، دعای من در مورد ایشان پذیرفته می‌شود و دعای ایشان درمورد من پذیرفته نمی‌شود.»

٦٠٣١- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو يَحْيَى ، هُوَ فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ هِلالِ بْنِ أُسَامَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال : لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ سَبَّابًا ، وَلا فَحَّاشًا ، وَلا لَعَّانًا ، كَانَ يَقُولُ لأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ : « مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ » . [انظر : ٦٠٤٦] .

٦٠٣١ ـ از فُلَیح بن سُلَیمان، از هلال بن اُسامه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دشنام‌دهنده و ناسزاگو و لعن‌کننده نبود و چون هر یک از ما را سرزنش می‌کرد می‌گفت: «او را چه حال است پیشانی‌اش خاک‌آلود باد.»

٦٠٣٢- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ رَجُلاً اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا رَآهُ قَالَ : « بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ ، وَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ » . فَلَمَّا جَلَسَ تَطَلَّقَ النَّبِيُّ ﷺ فِي وَجْهِهِ وَانْبَسَطَ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا انْطَلَقَ الرَّجُلُ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، حِينَ رَأَيْتَ الرَّجُلَ قُلْتَ لَهُ كَذَا وَكَذَا ، ثُمَّ تَطَلَّقْتَ فِي وَجْهِهِ وَانْبَسَطْتَ إِلَيْهِ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا عَائِشَةُ ، مَتَى عَهِدْتِنِي فَحَّاشًا ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ » . [انظر : ٦٠٥٤، ٦١٣١، اخرجه مسلم : ٢٥٩١] .

٦٠٣٢ ـ از محمد بن مُنکَدِر، از عُروه روایت است که عایشه گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست، چون آن حضرت او را دید فرمود: «وی برادر بد قبیلهٔ خود و پسر بدِ قبیلهٔ خود است.» چون آن مرد نشست، آن حضرت با گشاده‌رویی و خوش‌خُلقی با وی صحبت کرد، و زمانی که رفت، عایشه به آن حضرت گفت: یا رسول‌الله، چون آن مرد را دیدی چنین و چنان گفتی سپس با گشاده‌رویی و خوش‌خلقی با وی صحبت کردی؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه،

آیا گاهی مرا ناسزاگوی دیده‌ای؟ همانا بدترین مردم از نظر منزلت در روز قیامت در پیشگاه خدا کسی است که از وی دوری گزینند تا از شرّ او در امان باشند.»

٣٩- باب : حُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ ، وَمَا يُكْرَهُ مِنَ الْبُخْلِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ .

وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ ، لَمَّا بَلَغَهُ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ ، قال لأخيه : ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَاسْمَعْ مِنْ قَوْلِه ، فَرَجَعَ فَقَالَ : رَأَيْتُهُ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الأَخْلَاقِ . [راجع : ٣٥٢٢]

[مسلم: ٢٣٠٧].

باب ـ ٣٩: خوش‌خُلقی و سخاوت و ناپسندی بخل.

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سخاوتمندترین مردم بود و در ماه رمضان از آن هم سخاوتمندتر بود.

و ابوذر گفت: چون خبر بعثت پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی رسید به برادر خود گفت: سوار شو و راهی این وادی (مکه) شو و سخن وی را بشنو. وی (رفت) و بازآمد و گفت: آن حضرت را دیدم که مردم را به مکارم اخلاق امر می‌کرد.

٦٠٣٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ ، وَأَجْوَدَ النَّاسِ ، وَأَشْجَعَ النَّاسِ . وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَانْطَلَقَ النَّاسُ قِبَلَ الصَّوْتِ ، فَاسْتَقْبَلَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ سَبَقَ النَّاسَ إِلَى الصَّوْتِ ، وَهُوَ يَقُولُ : «لَنْ تُرَاعُوا لَنْ تُرَاعُوا» . وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لأَبِي طَلْحَةَ عُرْيٍ مَا عَلَيْهِ سَرْجٌ ، فِي عُنُقِه سَيْفٌ ، فَقَالَ : «لَقَدْ وَجَدْتُهُ بَحْرًا . أَوْ : إِنَّهُ لَبَحْرٌ» . [راجع : ٢٦٢٧ ، أخرجه مسلم: ٢٣٠٧]

٦٠٣٣ ـ از حمّاد ابن زید، از ثابت روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نیکترین مردم و سخی‌ترین مردم و شجاعترین مردم بود. شبی مردم مدینه ترسیدند، مردم به سوی آوازی (که تصوّر می‌شد دشمن است) راهی شدند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیشاپیش‌شان می‌رفت و از مردم جلوتر بود و می‌گفت: «نترسید، نترسید.» و او بر اسپ ابوطلحه سوار بود که برهنه بود و زین نداشت، در گردن آن حضرت شمشیر آویخته بود، آن حضرت گفت: «این اسپ را چون دریا (روان) یافتم، یا گفت: همانا این اسپ دریاست.» در تندروی.

٦٠٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قال : سَمِعْتُ جَابِرًا ﷺ يَقُولُ : مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ : لا . [أخرجه مسلم : ٢٣١١].

٦٠٣٤ ـ از سُـفیان، روایت است که ابن مُنکَدِر گفت: از جابر (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) چیزی خواسته نشده است که او هرگز نِی گفته باشد.

٦٠٣٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال : كُنَّا جُلُوسًا مَعَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو يُحَدِّثُنَا ، إِذْ قال : لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاحِشًا وَلا مُتَفَحِّشًا ، وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أَحَاسِنُكُمْ أَخْلاقًا » . [راجع : ٣٥٥٩ ، أخرجه مسلم: ٢٣٢١].

٦٠٣٥ ـ از شـقیق روایت اسـت که مسـروق گفـت: ما با عبدالله بن عَمرو نشسـته بودیم و او به ما حدیث می‌کرد، وی گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ناسزاگوی و بیهوده‌گوی نبود و آن حضرت می‌گفت: «همانا بهترین شما خوش‌خلق‌ترین شماست.»

٦٠٣٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قال : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِبُرْدَةٍ ، فَقَالَ سَهْلٌ لِلْقَوْمِ : أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ ؟ فَقَالَ الْقَوْمُ : هِيَ شَمْلَةٌ ، فَقَالَ سَهْلٌ : هِيَ شَمْلَةٌ مَنْسُوجَةٌ فِيهَا حَاشِيَتُهَا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَكْسُوكَ هَذِهِ ، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ﷺ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا فَلَبِسَهَا ، فَرَآهَا عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَحْسَنَ هَذِهِ ، فَاكْسُنِيهَا ، فَقَالَ : « نَعَمْ » . فَلَمَّا قَامَ النَّبِيُّ ﷺ لامَهُ أَصْحَابُهُ ، قَالُوا : مَا أَحْسَنْتَ حِينَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَهَا مُحْتَاجًا إِلَيْهَا ، ثُمَّ سَأَلْتَهُ إِيَّاهَا ، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ لا يُسْأَلُ شَيْئًا فَيَمْنَعَهُ ، فَقَالَ : رَجَوْتُ بَرَكَتَهَا حِينَ لَبِسَهَا النَّبِيُّ ﷺ ، لَعَلِّي أُكَفَّنُ فِيهَا . [راجع : ١٢٧٧].

٦٠٣٦ ـ از ابوغَسّان، از ابوحازم روایت است که سَهل بن سعد گفت: زنی برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بُرده‌ای آورد. سهل به مردم گفت: آیا می‌دانید که بُرده چیست؟ مردم گفتند: شَمْله اسـت. (چادر کوتاه که در خود پیچند) سـهل گفت: شمله‌ای که حاشیهٔ آن به آن بافته باشند. آن زن گفت: یا رسـول‌الله این را برای پوشیدن تو آورده‌ام. پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آن را گرفت، و به آن احتیاج داشـت و آن را پوشید. مردی از صحابـه آن را بر تن آن حضرت دید و گفت: یا رسـول‌الله، چه نیکوسـت، آن را به مـن بده. آن حضرت گفـت «آری. (می‌دهم)» آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست یـاران آن حضـرت، وی را ملامـت کردند و گفتنـد: کار خوبی نکـردی، هنگامی که دیدی پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آن را گرفت، به آن احتیاج داشـت، سپس آن را از آن حضرت تقاضا کردی، و همانا می‌دانسـتی که اگر از آن حضرت چیزی خواسته شود، وی رد نمی‌کند. آن مرد گفت: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

آن را پوشید، به برکت آن امیدوار شدم شاید در آن کفن کرده شوم.

٦٠٣٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ ، وَيُلْقَى الشُّحُّ ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ » . قَالُوا : وَمَا الْهَرْجُ ؟ قَالَ : « الْقَتْلُ الْقَتْلُ » . [راجع: ٨٥ ، أخرجه مسلم: ١٥٧ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ، وأخرجه بلفظه ١٥٧ كتاب العلم: ١١].

٦٠٣٧ ـ از زُهـری، از حُمَيـد بن عبدالرحمن، از ابوهريـره روايت اسـت که گفت: رسـول خدا (صلى‌الله عليه وسـلّم) فرمود: «زمان زود می‌گـذرد (قيامـت نزديک می‌شـود) و عمل (نيک) کم می‌شـود و بُخل پديد می‌آيد و هَرَج فزونی می‌گيرد.» اصحاب گفتند: هَرَج چيست؟ فرمود: «کشتن کشتن.»

٦٠٣٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : سَمِعَ سَلَّامَ بْنَ مِسْكِينٍ قَالَ : سَمِعْتُ ثَابِتًا يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ : خَدَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ ، فَمَا قَالَ لِي : أُفٍّ ، وَلَا : لِمَ صَنَعْتَ ؟ وَلَا : أَلَا صَنَعْتَ . [راجع: ٢٧٦٨ ، أخرجه مسلم ٢٣٠٩].

٦٠٣٨ ـ از سـلام بن مسـكين، از ثابت روايت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفـت: پيامبر (صلى‌الله عليه وسـلّم) را بيسـت و سـه سال خدمت کردم، آن حضرت (در تنبيه من) حرف اُف نگفـت و نگفـت: چـرا چنين کـردی؟ و نگفت: چرا چنين نکردی.

٤٠- باب : كَيْفَ يَكُونُ الرَّجُلُ فِي أَهْلِهِ

باب ـ ۴۰: مرد با خانواده‌اش چگونه رفتار کند؟

٦٠٣٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِشَةَ : مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصْنَعُ فِي أَهْلِهِ ؟ قَالَتْ : كَانَ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ . [راجع: ٦٧٦].

٦٠٣٩ ـ از ابراهيم روايت است که اسود گفت: پيامبـر (صلى‌الله عليـه وسـلّم) در خانهٔ خود چـه کاری می‌کـرد؟ گفـت: کارِ خانهٔ خود را می‌کرد، چون وقت نماز فرا می‌رسـيد به نماز می‌ايستاد.

٤١- باب : الْمِقَةُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى

باب ـ ۴۱: محبّت از جانب خدای تعالی است.

٦٠٤٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ،

٦٠٤٠ ـ از موسـی بـن عُقْبَـه، از نافع روايت اسـت که ابوهريره گفت: پيامبر (صلى‌الله عليه وسـلّم) فرمـود: «اگر خدا بنده‌ای را دوسـت بدارد جبرييل بانگ می‌زند: همانا خداوند فلان

فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الأَرْضِ». [راجع: ۳۲۰۹، أخرجه مسلم: ۲۶۳۷]

را دوســت می‌دارد، پس او را دوســت بدارید، جبرییل او را دوست می‌دارد. و جبرییل به اهل آســمان ندا می‌کند که: همانــا خداوند فلان را دوست می‌دارد؟ پس او را دوست بدارید، او را اهل آســمان دوست می‌دارند، سپس وی مورد قبولی اهل زمین قرار می‌گیرد.»

٤٢- باب: الْحُبِّ فِي اللَّهِ

باب ـ ۴۲: دوستی به خاطر خدا.

٦٠٤١- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَحَتَّى أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ، وَحَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا». [راجع: ١٦، أخرجه مسلم: ٤٣]

٦٠٤١ ـ از شُــعبه، از قَتــاده، از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت اســت کــه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «کســی شیرینی ایمان را درنمی‌یابد تا آنکه کسی را که دوست می‌دارد به خاطر خدا دوســت داشــته باشد، و حتــی اگر وی بــه آتش افکنده شــود، این امر او را دوست‌داشــتنی‌تر اســت از آنکــه به کفر برگــردد، پس از آنکه خــدا او را از کفر نجات داده اســت، تا آنکه خدا و رســول او نزد وی دوست‌داشتنی‌تر باشد نظر به غیر ایشان.

٤٣- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ - إِلَى قوله - فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ١١].

باب ـ ۴۳: فرمودۀ خدای تعالی.

«ای کســانی که ایمان آورده‌ایــد، نباید قومی، قوم دیگر را ریشــخند کند، شــاید آنها از اینها بهتــر باشــند، و نبایــد زنانی زنــان (دیگر) را (ریشخند کند) شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یک دیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشــت مدهید، چه ناپســندیده است نام زشت پس از ایمــان، و هرکه توبه نکــرد، آنان خود ستمکارند.»

(الحُجرات، ۱۱)

٦٠٤٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَضْحَكَ الرَّجُلُ مِمَّا يَخْرُجُ مِنَ الأَنْفُسِ ، وَقَالَ : «بِمَ يَضْرِبُ أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ ضَرْبَ الْفَحْلِ ، ثُمَّ لَعَلَّهُ يُعَانِقُهَا».

وَقَالَ الثَّوْرِيُّ وَوُهَيْبٌ وَأَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ هِشَامٍ : «جَلْدَ الْعَبْدِ». [راجع : ٣٣٧٧ ، أخرجه مسلم : ٢٨٥٥].

٦٠٤٢ ـ از هِشام، از پدرش روایت است که عبدالله بن زَمعَه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده است که کسی بر بادی که از مردم خارج می‌شود خنده کند. و فرمود: «چرا یکی از شما زن خود را می‌زند مانند زدن حیوان نر، سپس شاید او را به آغوش گیرد.» و ثوری و وُهَیب و ابومعاویه از هشام چنین روایت کرده‌اند: «مانند تازیانه زدن غلام.»

٦٠٤٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِمِنًى : «أَتَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «فَإِنَّ هَذَا يَوْمٌ حَرَامٌ ، أَفَتَدْرُونَ أَيُّ بَلَدٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «بَلَدٌ حَرَامٌ ، أَتَدْرُونَ أَيُّ شَهْرٍ هَذَا» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : «شَهْرٌ حَرَامٌ ، قَالَ : فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا» . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

٦٠٤٣ ـ از عاصم بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در مِنیٰ (در حجةالوداع) گفت: «آیا می‌دانید که امروز کدام روز است؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «امروز روز حرام است، آیا می‌دانید که این کدام شهر است؟» گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: «شهر حرام است. آیا می‌دانید که این کدام ماه است؟» گفتند: خدا و رسول او داناترند. فرمود: «ماه حرام است.» (سپس) فرمود: «همانا خداوند بر شما خونهای شما و مالهای شما و آبروی شما را حرام کرده است مانند همین روز شما، در همین ماه شما، در همین شهر شما.»

٤٤- باب : مَا يُنْهَى مِنَ السِّبَابِ وَاللَّعْنِ

باب ـ ۴۴: آنچه منع شده است از دشنام و لَعن.

٦٠٤٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ».

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع : ٤٨ ، أخرجه

٦٠٤٤ ـ از منصور روایت است که گفت: از ابووائل شنیدم که از عبدالله (بن مسعود) روایت می‌کرد که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دشنام دادن مسلمان فسق (گناه) و کشتن وی کُفر است.»

مسلم : ٦٤] .

٦٠٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ : أَنَّ أَبَا الأَسْوَدِ الدِّيلِيَّ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ ، إِلا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ» . [راجع : ٣٥٠٨ ، أخرجه مسلم : ٦١ ، مطولا] .

٦٠٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاحِشًا ، وَلا لَعَّانًا ، وَلا سَبَّابًا ، كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْمَعْتَبَةِ : «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ» . [راجع : ٦٠٣١] .

٦٠٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ : أَنَّ ثَابِتَ بْنَ الضَّحَّاكِ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، حَدَّثَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ فَهُوَ كَمَا قَالَ ، وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لا يَمْلِكُ ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ ، وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» . [راجع : ١٣٦٣ ، أخرجه مسلم : ١١٠ ، مختصرا] .

متابعت کرده است (سلیمان بن حرب را) محمد بن جعفر از شُعبه.[1]

٦٠٤٥ ـ از یحیی بن یَعمَر، از ابوالاسودالدِّیْلی روایت است که ابوذر(رضی‌الله عنه) گفته است که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده است که می‌گفت: «مردی، مرد دیگر را به فسق نسبت ندهد و او را به کفر نسبت ندهد مگر آنکه (فسق و کفر) به خودش برمی‌گردد، اگر آن کس چنین نباشد.»

٦٠٤٦ ـ از فُلَیح بن سُلیمان، از هِلال بن علی روایت است که انس گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نه ناسزاگوینده بود و نه لعنت‌گوینده و نه دشنام‌دهنده، هنگام عتاب کسی را می‌گفت: «او را چه حال است پیشانی‌اش خاک‌آلود شود.»

٦٠٤٧ ـ از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوقِلابه روایت است که ثابت بن ضحّاک روایت است که از اصحاب شجره[2] بود که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به غیر از ملّت اسلام سوگند بخورد (و بگوید که اگر چنین باشد وی نصرانی یا یهودی باشد و سوگندش دروغ باشد.» وی چنان است که گفته است، و بر فرزند آدم وفا به نذر بر آنچه توان آن را نداشته باشد، نیست. و کسی که در دنیا خود را به وسیلهٔ چیزی بکشد، و به وسیلهٔ همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود، و

۱- در بعضی از نسخ بخاری چنین آمده است: تابَعَهُ غُندَرُ عَنْ شُعْبَه ـ عوض: تابعه محمد بن جعفر عن شعبه که در متن فوق است.

۲- اشاره به قرارداد صلح حُدیبیه است که در سال ششم هجرت میان مسلمانان و مشرکان منعقد شده بود و مسلمانان در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تن به تن و مقابل مشرکان بجنگند، تفصیل آن در جلد سوم احادیث ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲ آمده است.

کسی که مؤمنی را لعنت کند، (گناه وی) چنان است که او را کشته است، و کسی که مؤمنی را به کفر نسبت دهد چنان است که او را کشته است.»

٦٠٤٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ: سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ صُرَدٍ، رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَغَضِبَ أَحَدُهُمَا، فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ حَتَّى انْتَفَخَ وَجْهُهُ وَتَغَيَّرَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً، لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الَّذِي يَجِدُ». فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ: تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَقَالَ: أَتُرَى بِي بَأْسٌ، أَمَجْنُونٌ أَنَا، اذْهَبْ. [راجع: ٣٢٨٢، أخرجه مسلم: ٢٦١٠].

٦٠٤٨ ـ از اعمش، از عَدی بن ثابت روایت است که گفت: از سُلیمان بن صُرد، یکی از اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که گفت: دو مرد در حضور پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یکدیگر را دشنام دادند. یکی از آنان خشمگین شد. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من کلمه‌ای را نمی‌دانم که اگر آن را می‌گفت، (خشمی) که در وی پدید آمده بود ازبین می‌رفت.» مردی به سوی آن مرد خشمگین رفت و او را از قول پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آگاه گردانید و گفت: به خدا پناه بجوی از شیطان.

آن مرد گفت: آیا در من گناهی می‌بینی؟ آیا من دیوانه‌ام؟ برو.

٦٠٤٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَنَسٌ: حَدَّثَنِي عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلَاحَى رَجُلَانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ، فَتَلَاحَى فُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَإِنَّهَا رُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، فَالْتَمِسُوهَا فِي التَّاسِعَةِ وَالسَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ». [راجع: ٤٩].

٦٠٤٩ ـ از حُمَید، از انس روایت است که عُباده بن صامت گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بیرون آمد که مردم را از شب قدر خبر دهد دو مرد از مسلمانان با یکدیگر نزاع کردند. آن حضرت فرمود: «بیرون آمدم تا شما را (از زمان شب قدر) خبر بدهم، فلانی و فلانی و فلانی نزاع کردند، همانا (آگاهی من از زمان شب قدر) برداشته شد، و شاید این برای شما بهتر بوده است، پس آن را در (شبهای) نهم و هفتم و پنجم (دهٔ آخر رمضان) جست‌وجو کنید.

٦٠٥٠- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ، عَنِ الْمَعْرُورِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَيْهِ

٦٠٥٠ ـ از اعمش، از معرور روایت است که گفت: ابوذر را دیدم که بُرد (نوعی جامه)

بُرْدًا ، وَعَلَى غُلامه بُرْدًا ، فَقُلْتُ : لَوْ أخَذْتَ هَذا فَلَبِسْتَهُ كَانَتْ حُلَّةً ، وأعْطَيْتَهُ ثَوْبًا آخَرَ ، فَقَالَ : كَانَ بَيْني وَبَيْنَ رَجُلٍ كَلامٌ ، وكَانَتْ أُمُّهُ أعْجَمِيَّةً ، فَنِلْتُ منْهَا ، فَذَكَرَني إلَى النَّبيِّ ﷺ ، فَقَالَ لي : «أسَابَبْتَ فُلانًا» . قُلْتُ : نَعَمْ، قال : «أفَنِلْتَ منْ أُمِّه» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قال : «إنَّكَ امْرُؤٌ فيكَ جَاهليَّةٌ» . قُلْتُ عَلَى حِينِ سَاعَتي : هَذه منْ كِبَرِ السِّنِّ ؟ قال : «نَعَمْ ، هُمْ إخْوَانُكُمْ ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أيْديكُمْ ، فَمَنْ جَعَلَ اللَّهُ أخَاهُ تَحْتَ يَده ، فَلْيُطْعمْهُ ممَّا يَأكُلُ ، وَلْيُلْبِسْهُ ممَّا يَلْبَسُ ، وَلا يُكَلِّفُهُ منَ الْعَمَلِ مَا يَغْلبُهُ ، فَإنْ كَلَّفَهُ مَا يَغْلبُهُ فَلْيُعنْهُ عَلَيْه» . [راجع : ۳۰ ، أخرجه مسلم : ۱٦٦۱] .

پوشیده است و غلام وی نیز بُرد، پوشیده است. به ابوذر گفتم: اگر همین جامهٔ‌غلام خود را می‌گرفتی و می‌پوشیدی. برای تو حُلّه‌ای (دو جامه) می‌شد و به غلام خود جامهٔ دیگری می‌دادی.

ابوذر گفت: میان من و مردی گفت‌وگویی شد و مادر وی عجمی (غیر عرب) بود. مادرش را به بدی یاد کردم. وی ماجرای مرا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد. آن حضرت مرا گفت: «آیا فلان را دشنام دادی؟» گفتم: آری. فرمود: «آیا به مادرش توهین کردی؟» گفتم: آری. فرمود: «همانا تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو موجود است.» گفتم: تا همین زمان که به سن پیری رسیده‌ام؟ فرمود: «آری، غلامان شما برادران شما هستند، خداوند آنها را زیردستش قرار داده، باید از آنچه خود می‌خورد او را بخوراند و از آنچه خود می‌پوشد او را بپوشاند و او را کاری نفرماید که از عهدهٔ آن بر نیاید و اگر او را کاری که از عهدهٔ آن نیاید بفرماید و او را در انجام آن کار کمک کند.»

٤٥- باب :

مَا يَجُوزُ منْ ذكْرِ النَّاسِ ، نَحْوَ قَوْلهِمُ : الطَّوِيلُ وَالْقَصِيرُ

باب ـ ۴۵: آنچه یاد کردن مردم به آن جواز دارد، مانند گفتن ایشان: دراز و کوتاه.

وَقَالَ النَّبيُّ ﷺ : «مَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ» . وَمَا لا يُرَادُ به شَيْنُ الرَّجُلِ . [راجع : ٤٨٢] .

و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ذوالیَدَیْن (درازدست) چه می‌گوید؟» آنچه به آن بدی کس مراد نباشد.

٦٠٥١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا يَزيدُ بْنُ إبْرَاهيمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ : صَلَّى بنَا النَّبيُّ ﷺ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ قَامَ إلَى خَشَبَةٍ في مُقَدَّمِ الْمَسْجد ،

٦٠٥١ـ از یزید بن ابراهیم، از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله

وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا ، وَفِي الْقَوْمِ يَوْمَئِذٍ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ ، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ ، فَقَالُوا : قَصُرَتِ الصَّلاةُ ؟ وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ ، كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُوهُ ذَا الْيَدَيْنِ ، فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتْ ؟ فَقَالَ : «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تَقْصُرْ» . قَالُوا : بَلْ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ» . فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ كَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ، ثُمَّ وَضَعَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ .
[راجع : ٤٨٢ ، أخرجه مسلم : ٥٧٣] .

علیه وسلّم) نماز پیشین را دو رکعت به ما گزارد سپس سلام داد، برخاست و به سوی چوبی که در جلوی مسجد بود ایستاد و دست خود را بر آن چوب نهـاد، و در میان مردم ابوبکر و عمر بودند، آن دو جرئـت نکردند (دربارهٔ کوتاهی نمـاز) به آن حضرت بگویند. مردم به شـتاب برآمدند و گفتند که آیا نماز کوتاه شـده؟ و در میان مردم مردی بود کـه پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) او را ذُالیَدَین (درازدسـت) می‌خواند، وی گفـت: «ای پیامبر خدا، آیا فراموش کردی (که چهار رکعت بگزاری) یا نماز کوتاه شـده؟ آن حضرت فرمود: «نه فراموش کردم و نه نماز کوتـاه شـده.» گفتند: بلکه فرامـوش کردی یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «ذُوالیدین راست گفته اسـت.» آن حضرت به نماز ایسـتاد و دو رکت نماز گزارد و سپس سلام داد، سپس تکبیر گفت، و سجده کرد مانند سجده‌های نماز خود یا درازتر، سـپس سر خود را بلند کرد و تکبیر گفت، سـپس سـر خود را به سجده نهاد مانند سـجدهٔ اول یا درازتر، سـپس سر خود را بلند کرد و تکبیر گفت.

٤٦- باب : الْغِيبَةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾ الآيه [الحجرات: ١٢].

باب ـ ۴۶: غیبت.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و بعضی از شما غیبت بعضی (دیگر) نکند؛ آیا کسـی از شما دوست دارد که گوشت برادر مُرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهـت دارید (پس) از خدا بترسـید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.»
(الحجرات، ۱۲)

٦٠٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ قال : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يُحَدِّثُ عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ ، فَقَالَ : « إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ ، أَمَّا هَذَا : فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ ، وَأَمَّا هَذَا : فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» . ثُمَّ دَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ ، فَغَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا ، وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ، ثُمَّ قَالَ : « لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا » . [راجع : ٢١٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٢].

٦٠٥٢ ـ از اَعمَش، از مجاهد، از طاووس روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر دو قبر گذشت و گفت: «همانا این دو مُرده عذاب می‌شوند و به خاطر گناه کبیره عذاب نمی‌شوند. اما این: خودش را از آلودگی به پیشاب خود جلوگیری نمی‌کرد و اما این: سخن‌چینی می‌کرد.»
سپس آن حضرت شاخه‌ای تر خواست و آن را دو نیمه کرد یکی را بر یک قبر و یکی را بر قبر دیگر فرو کرد، سپس گفت: «شاید عذاب آنان تا آنگاه که این دو شاخه خشک نشوند سبک گردد.»

٤٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ»

٦٠٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ» . [راجع : ٣٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ٢٥١١].

باب ـ ۴۷: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بهترین خانه‌های انصار.»

٦٠٥٣ ـ از ابوالزِّناد، از ابو اُسید ساعدی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین خانه‌ها (خانواده‌های) انصار بَنُو نَجّار هستند.»

٤٨- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ اغْتِيَابِ أَهْلِ الفَسَادِ وَالرِّيَبِ

٦٠٥٤- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « ائْذَنُوا لَهُ ، بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ ، أَوِ ابْنُ الْعَشِيرَةِ» . فَلَمَّا دَخَلَ أَلانَ لَهُ الْكَلامَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قُلْتَ الَّذِي قُلْتَ ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ الْكَلامَ ؟ قال : « أَيْ

باب ـ ۴۸: آنچه از غیبت فسادپیشگان و تهمتگران جواز دارد.

٦٠٥٤ ـ از ابن مُنْکَدِر، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: مردی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازۀ ورود خواست. آن حضرت فرمود: «به او اجازه بدهید، وی برادر بدِ قبیله است یا پسرِ بد قبیله است.» چون آن مرد درآمد، آن حضرت با وی

عَائِشَةُ ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ ، أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ، اتِّقَاءَ فُحْشِهِ» . [راجع : ٦٠٣٢ ، أخرجه مسلم : ٢٥٩١] .

به نرمی سخن گفت. گفتم: یا رسول‌الله، گفتی آنچه گفتی، سپس سخن خود را با وی نرم کردی. آن حضرت فرمود: «ای عایشه، بدترین مردم کسی است که مردم، از ترس بدزبانی او، او را ترک کنند یا مردم او را واگذارند.»

٤٩- باب : النَّمِيمَةُ مِنَ الْكَبَائِرِ

باب ـ ۴۹: سخن‌چینی از گناهان کبیره است.

٦٠٥٥- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلامٍ : أَخْبَرَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ بَعْضِ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا ، فَقَالَ : «يُعَذَّبَانِ ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ ، وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ ، كَانَ أَحَدُهُمَا لا يَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ ، وَكَانَ الآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» . ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ فَكَسَرَهَا بِكِسْرَتَيْنِ أَوْ ثِنْتَيْنِ ، فَجَعَلَ كِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا ، وَكِسْرَةً فِي قَبْرِ هَذَا ، فَقَالَ : «لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا» . [راجع : ٢١٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٢] .

۶۰۵۵ ـ از منصور از مجاهد روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از بعضی از بیشه‌های مدینه گذشت و آواز دو نفر را شنید که در قبرهای خویش عذاب می‌شوند. فرمود: «به سبب گناه بزرگی عذاب نمی‌شوند و همانا آن گناهی بزرگ است، یکی از آنان از آلوده شدن با پیشاب جلوگیری نمی‌کرد و دیگری سخن‌چینی می‌کرد.» آن حضرت سپس شاخهٔ تر طلبید و آن را دو نیمه کرد، نیمهٔ آن را در یک قبر و نیمهٔ دیگر را در قبر دیگر فرو کرد و فرمود: «شاید که (در عذاب) آنها تخفیف آید مادامی که شاخه‌ها خشک نشوند.»

٥٠- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ النَّمِيمَةِ

باب ـ ۵۰: آنچه از سخن‌چینی ناخوشایند خوانده شده.

وَقَوْلِهِ : ﴿هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ﴾ [القلم: ١١].
﴿وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ١]. يَهْمِزُ ، وَيَلْمِزُ ، وَيَعِيبُ : وَاحِدٌ.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد.»
(القلم، ۱۱)
«وای بر هر بدگوی عیبجوی.»
(الهُمزه، ۱)
الفاظ: يَهْمِزُ و يَلْمِزُ و يَعِيبُ: یک معنی دارند. (کسی را در غیاب عیبجویی کردن.)

٦٠٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَمَّام قَالَ : كُنَّا مَعَ حُذَيْفَةَ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ رَجُلاً يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى عُثْمَانَ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ » .
[أخرجه مسلم : ١٠٥] .

٦٠٥٦ ـ از ابراهیم روایت است که همّام گفت: همراه حُذَیفه بودیم و به وی گفته شد: مردی است که سخنان (مردم) را به عثمان می‌رساند. حذیفه گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود.»

﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ٣٠]

باب ـ ۵۱ ـ فرمودۀ خدای تعالی: «و از سخن دروغ بپرهیزید.»
(الحج، ۳۰)

٦٠٥٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْب ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ وَالْجَهْلَ ، فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ » .
قَالَ أَحْمَدُ : أَفْهَمَنِي رَجُلٌ إِسْنَادَهُ . [راجع : ١٩٠٣] .

٦٠٥٧ ـ از مَقبُری، از پدرش، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که سخن دروغ و عمل به آن و جهل را ترک نکند، خدا را نیازی نیست که غذا و نوشیدنی خود را ترک کند.» (یعنی روزه بگیرد.)
احمد (راوی این حدیث) گفت: اسناد این حدیث را (که فراموش کرده بودم) مردی به من فهماند.

٥٢- باب : مَا قِيلَ فِي ذِي الْوَجْهَيْنِ

باب ـ ۵۲: آنچه دربارۀ ذی‌الوجهین (دوروی) گفته شده.

٦٠٥٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِح ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تَجِدُ مِنْ شَرِّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ ذَا الْوَجْهَيْنِ ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْه ، وَهَؤُلاءِ بِوَجْه » .
[راجع : ٣٤٩٤ ، أخرجه مسلم : ٢٥٢٦ ، وكتاب البر والصلة : ١٩٩] .

٦٠٥٨ ـ از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: «کسانی را در روز قیامت از بدترین مردم نزد خدا می‌یابی که دورو هستند، کسانی که نزد گروهی به یک رو می‌روند و نزد گروهی دیگر به یک رو.» (به قصد شَر اندازی.)

٥٣- باب : مَنْ أَخْبَرَ صَاحِبَهُ بِمَا يُقَالُ فِيهِ

٦٠٥٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قِسْمَةً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : وَاللَّهِ مَا أَرَادَ مُحَمَّدٌ بِهَذَا وَجْهَ اللَّهِ ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ ، وَقَالَ : « رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ » . [راجع : ٣١٥٠ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٢ ، مطولاً]

باب ـ ۵۳: کسی که دوست خود را آگاه کند که درباره‌اش چه گفته می‌شود.

۶۰۵۹: از اَعمَش از ابی‌وائل روایت است که ابن مسعود (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (غنایم جنگی را) تقسیم کرد، مردی از انصار گفت: به خدا سوگند که محمد در این تقسیم رضای خدا را درنظر نداشته است. من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و او را آگاه گردانیدم، رخسار آن حضرت دگرگون شد و فرمود: «خداوند بر موسی رحمت کند که بیش از این اذیّت شد و شکیبایی ورزید.»

٥٤- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَادُحِ

٦٠٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ وَيُطْرِيهِ فِي الْمِدْحَةِ ، فَقَالَ : « أَهْلَكْتُمْ ، أَوْ : قَطَعْتُمْ ظَهْرَ الرَّجُلِ » . [راجع : ٢٦٦٣ ، أخرجه مسلم : ٣٠٠١]

٦٠٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَجُلاً ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «وَيْحَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ - يَقُولُهُ مِرَارًا - إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا ، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ ، وَلا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا» . [راجع : ٢٦٦٣ ، أخرجه مسلم : ٣٠٠٠]

باب ـ ۵۴: آنچه از مدح‌گویی ناپسند دانسته می‌شود.

۶۰۶۰ ـ از ابوبرده روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنید که مردی مدح مردی دیگر را می‌کند و در ستایش وی زیاده‌روی می‌نماید، فرمود: «هلاکش کردید. یا فرمود: پشت آن مرد را شکستاندید.»

۶۰۶۱ ـ از خالد، از عبدالرحمن بن ابی‌بکره، از پدرش روایت است که گفت: در محضر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مردی یاد شد که مردی دیگر او را بسیار می‌ستود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «رحمت بر تو، گردن دوست خود را بریدی ـ آن حضرت این سخن را به تکرار به او گفت ـ اگر کسی از شما کسی را می‌ستاید باید بگوید: گمان می‌کنم چنین و

قال وُهَيبٌ ، عَنْ خالد : « وَيْلَكَ » .

چنان، است؛ آن هم در حالی که دیده می‌شد که وی چنین است. خداوند به حساب او می‌رسد و هیچ کس را بر خداوند تزکیه نکند (حکم به پاکی او به گونه‌ای قطعی ننماید).

وُهَیب گفت: خالد (به این لفظ) گفت: «وَیْلَک» یعنی: وای بر تو (عوض: وَیْحَک؛ رحمت بر تو).

٥٥- باب : مَنْ أَثْنَى عَلَى أَخِيهِ بِمَا يَعْلَمُ

وَقَالَ سَعْدٌ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ : « إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . إلا لعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلاَمٍ .[راجع : ٣٨١٢]

باب ـ ۵۵: ستودن برادر (مسلمان) خود به آنچه درباره‌اش می‌داند.

و سعد گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشنیده‌ام که دربارهٔ هیچ یک از کسانی که بر روی زمین راه می‌روند گفته باشد که «همانا وی از اهل بهشت است.» به‌جز عبدالله بن سلام.

٦٠٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ قال : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يُحَدِّثُ عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ ، فَقَالَ : « إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ ، أَمَّا هَذَا : فَكَانَ لاَ يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ ، وَأَمَّا هَذَا : فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ » . ثُمَّ دَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ ، فَغَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا ، وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ، ثُمَّ قَالَ : « لَعَلَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا » . [راجع : ٢١٦، أخرجه مسلم:٢٩٢]

٦٠٦٢ ـ از موسی بن عُقبه، از سالم، از پدرش روایت است که گفت: آنگاه که آن حضرت در مورد (بلندی) اِزار گفت آنچه گفت، ابوبکر اظهار داشت: یا رسول‌الله، همانا اِزار من از یک طرف خود فرو می‌افتد؟ آن حضرت فرمود: «همانا تو در زمرهٔ آنان نیستی.»

٥٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ [النحل: ٩٠].

وَقَوْلِهِ : ﴿ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ ﴾ [يونس: ٢٣] . ﴿ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ ﴾ [الحج: ٦٠]. وَتَرْكِ إِثَارَةِ الشَّرِّ

باب ـ ۵۶: فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خداوند به انصاف و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از کار زشت و ناپسند و ستم بازمی‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.»

عَلَى مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ .

(النحل، ۹۰)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سرکشـی شما فقط به زیان خود شماست.»

(یونس، ۳)

«سـپس مورد سـتم قرار گیرد قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد.»

(الحج، ٦٠)

و فرو گذاشتن برانگیختن شر و بدی.

٦٠٦٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ كَذَا وَكَذَا ، يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَأْتِي أَهْلَهُ وَلَا يَأْتِي ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ : « يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِي أَمْرٍ اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ : أَتَانِي رَجُلَانِ ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رِجْلَيَّ وَالْآخَرُ عِنْدَ رَأْسِي ، فَقَالَ الَّذِي عِنْدَ رِجْلَيَّ لِلَّذِي عِنْدَ رَأْسِي : مَا بَالُ الرَّجُلِ ؟ قَالَ : مَطْبُوبٌ ، يَعْنِي مَسْحُوراً ، قَالَ : وَمَنْ طَبَّهُ ؟ قَالَ : لَبِيدُ ابْنُ أَعْصَمَ ، قَالَ : وَفِيمَ ؟ قَالَ : فِي جُفِّ طَلْعَةِ ذَكَرٍ فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَةٍ ، تَحْتَ رَعُوفَةٍ فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ » . فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « هَذِهِ الْبِئْرُ الَّتِي أُرِيتُهَا ، كَأَنَّ رُؤُوسَ نَخْلِهَا رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ ، وَكَأَنَّ مَاءَهَا نُقَاعَةُ الْحِنَّاءِ » . فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَأُخْرِجَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلَّا ، تَعْنِي تَنَشَّرْتَ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَمَّا اللَّهُ فَقَدْ شَفَانِي ، وَأَمَّا أَنَا فَأَكْرَهُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرّاً » . قَالَتْ : وَلَبِيدُ بْنُ أَعْصَمَ ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُرَيْقٍ ، حَلِيفٌ لِيَهُودَ . [راجع : ٣١٧٥، أخرجه مسلم : ٢١٨٩] .

٦٠٦٣ ـ از هِشـام بن عـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) چنیـن و چنان مدتی انتظار کشـید و خیال می‌کرد که با همسر خود مقاربت کرده است، در حالی که نکرده بود.
عایشـه گفت: آن حضرت روزی به من گفت: «ای عایشـه، همانا خداوند در کاری که از وی خواسته بودم مرا راهنمایی کرد، دو مرد نزد من آمدنـد، یکی از آنان نزدیـک پاهایم و دیگری نزدیک سر من نشست. کسی که نزدیک پاهایم نشسته بود به کسی که نزدیک سرم نشسته بود گفت: این مردم را چه حالت است؟ وی گفت: سِـحر کرده شده اسـت. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید ابن اَعْصَم. گفت: در چه (سـحر کرده اسـت)؟ گفت: در غلاف شـکوفهٔ درخت خرمـای نَر در شـانه و موی چسبیده به آن در زیر سنگی در چاه ذروان.»
پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بـه آنجا رفت و گفت: «این همان چاهی اسـت که به من نموده شـده، گویی که سرهای درختان (نزدیک چاه) مانند سرهای شیطان است و آب آن گویی آب تَرکرده حنا است.» پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)

امر کرد و آن چیزها بیرون آورده شد.
عایشه می‌گوید: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اما خداوند مرا شفا داد و ناخوش دارم که در میان مردم بدی را پخش نمایم.»
عایشه گفت: آن ساحر، ولید بن اعصَم، مردی از بَنی زُرَیق، هم‌پیمان یهود بود.

٥٧- باب: مَا يُنْهَى عَنِ التَّحَاسُدِ وَالتَّدَابُرِ

باب ـ ۵۷: آنچه از حسد ورزیدن و (به همدیگر پشت کردن) دشمنی منع شده است.

وَقَوْلِه تَعَالَى: ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [الفلق: ٥].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و از شرِّ (هر) حسود آنگاه که حسد ورزد.» (الفلق، ٥)

٦٠٦٤- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». [راجع: ٥١٤٣، أخرجه مسلم: ٢٥٦٣].

٦٠٦٤ ـ از مَعمَر، از همّام بن مَنَبِّه، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گمان بد بپرهیزید، همانا گمان بد، دروغ‌ترین سخن است، و بر دیگران عیب مگیرید و جاسوسی نکنید، و حسد نورزید و دشمنی نکنید و کینه‌توزی نکنید و ای بندگان خدا باهم برادر باشید.»

٦٠٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». [انظر: ٦٠٧٦، أخرجه مسلم: ٢٥٥٩].

٦٠٦٥ ـ از زُهری از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کینه‌توزی نکنید و حسد نورزید و به همدیگر پشت مکنید و ای بندگان خدا برادر هم باشید، و بر مسلمان روا نیست که بیش از سه روز با برادر خود ترک (صحبت) کند.»

٥٨- باب: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ١٢].

باب ـ ۵۸: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید.»

(الحجرات، ۱۲)

٦٠٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ، وَلاَ تَحَسَّسُوا ، وَلاَ تَجَسَّسُوا ، وَلاَ تَنَاجَشُوا ، وَلاَ تَحَاسَدُوا ، وَلاَ تَبَاغَضُوا ، وَلاَ تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا » . [راجع : ٥١٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٥٦٣] .

۶۰۶۶ ـ از ابوالزناد، از اعرج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «از گمان بد بپرهیزید، همانا گمان بد، دروغ‌ترین سخن است، و عیبجویی مکنید، و جاسوسی نکنید، و به همدیگر قیمت‌افزایی (نیرنگ برای فریب مشتری) نکنید و حسد نورزید و کسینه‌توزی نکنید و دشمنی و اختلاف نکنید و ای بندگان خدا، برادر یکدیگر باشید.»

٥٩- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الظَّنِّ

باب ـ ۵۹: آنچه از گمان بد روا است.

٦٠٦٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَا أَظُنُّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا » .

قَالَ اللَّيْثُ : كَانَا رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ . [انظر: ٦٠٦٨] .

۶۰۶۷ ـ از لَیث، از عُقَیل، از ابن شهاب، از عروه روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «گمان نمی‌کنم که فُلان و فُلان چیزی از دین ما می‌شناسند.»

لَیث (راوی) گفت: آنها دو مرد از منافقین بودند.

٦٠٦٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بِهَذَا . وَقَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا وَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، مَا أَظُنُّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ » . [راجع : ٦٠٦٧] .

۶۰۶۸ ـ از یحیی بن بُکَیر روایت است که گفت: لَیث همین را به ما حدیث کرد و گفت که عایشه (چنین) گفت: روزی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و گفت: «ای عایشه، گمان نمی‌کنم که فُلان و فلان، دین ما را که ما بر آن هستیم، می‌شناسند.»

٦٠- باب : سَتْرِ الْمُؤْمِنِ عَلَى نَفْسِهِ

باب ـ ۶۰: پوشیدن مسلمان گناه خود را.

٦٠٦٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ أَخِي ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ

۶۰۶۹ ـ ازابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که می‌گفت:

سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلا الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهَرَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَيَقُولَ: يَا فُلانُ، عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». [أخرجه مسلم: ۲۹۹۰]

از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «همهٔ امت من (از گناه) معاف خواهند شد به‌جز مجاهِرین (افشاکنندگان خویش) و همانا این اززمره افشاگری است. مردی در شب مرتکب گناه می‌شود و خداوند گناهش را می‌پوشاند چون صبح فرا می‌رسد خود می‌گوید: ای فلان، دیشب، چنین و چنان کردم، ودرحالی که شب را گذرانده پروردگار او پوشیده است، چون صبح میکند نهان خداوند را ظاهر می‌گرداند.»

۶۰۷۰- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى؟ قال: «يَدْنُو أَحَدُكُمْ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، وَيَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَرِّرُهُ ثُمَّ يَقُولُ: إِنِّي سَتَرْتُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، فَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ». [راجع: ۲۴۴۱، أخرجه مسلم: ۲۷۶۸]

۶۰۷۰ ـ از قتاده، از صَفوان بن مُحرِز روایت است که گفت: مردی از ابن عمر پرسید: در مورد نجوی (راز میان خدا و بندهٔ مؤمن در قیامت) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چه شنیده‌ای؟ (ابن عمر گفت) که آن حضرت فرمود: «هر یک از شما به پروردگارش نزدیک می‌شود تا آنکه بازوی (رحمت) خود را بر وی می‌نهد و به او می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ او می‌گوید: آری. و (باز) می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ او می‌گوید: آری. و بندهٔ مؤمن را به اقرار می‌آورد. سپس خداوند می‌گوید: همانا من (گناهان) تو را در دنیا پوشیدم و امروز آن (گناهان) را برای تو می‌بخشم.»

۶۱- باب: الْكِبْرِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿ثَانِيَ عِطْفِهِ﴾ [الحج: ۹]. مُسْتَكْبِرٌ فِي نَفْسِهِ. عِطْفُهُ: رَقَبَتُهُ.

باب ـ ۶۱: کِبر.

و مجاهد گفت: «گردن خود را پیچیده.»[۱] یعنی: در ذات خود متکبّر است. عِطْفُه (که در آیه است) یعنی: گردن او.

۱- «ثانِیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبیلِ اللهِ لَهُ فِی‌الدُّنیا خِزیٌ» پیچیده صفحهٔ گردن خود را (تکبُّرکنان) تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند. (الحج، ۹)

(الحج، ۹)

٦٠٧١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مَعْبَدُ بْنُ خَالِدٍ الْقَيْسِيُّ، عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَاعِفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ. أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ؟ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». [راجع: ٤٩١٨، أخرجه مسلم: ٢٨٥٣]

٦٠٧١ ـ از مَعبد بن خالد قَیسی، از حارثة بن وَهْب خُزاعی روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا شما را از بهشتیان خبر ندهم (که چه کسانی هستند)؟ هر ضعیف ناتوان و متواضع، که اگر (در انجام کاری) به خدا سوگند یاد کند، خداوند (با انجام آن کار) سوگندش را راست گردند. آیا شما را از دوزخیان خبر ندهم؟ هر سرکش بدخوی، بخیل، متکبّر.»

٦٠٧٢- وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ الطَّوِيلُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: إِنْ كَانَتِ الأَمَةُ مِنْ إِمَاءِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، لَتَأْخُذُ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَنْطَلِقُ بِهِ حَيْثُ شَاءَتْ.

٦٠٧٢ ـ از هُشَیم، از حُمَید طویل روایت است که انس بن مالک گفت: همانا کنیزی از کنیزان مدینه از دست رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گرفت (از فرط تواضع وی) آن حضرت را به هر جا که می‌خواست با خود همراهی می‌کرد.

٦٢- باب: الْهِجْرَةِ

باب ـ ۶۲: ترک کردن (قطع رابطه).

وَقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ».

و فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «بر مردی روا نیست که بیش از سه روز با برادر (مسلمان) خود قطع رابطه کند.»

٦٠٧٣، ٦٠٧٤، ٦٠٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْفُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الطُّفَيْلِ، هُوَ ابْنُ الْحَارِثِ، وَهُوَ ابْنُ أَخِي عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ لِأُمِّهَا، أَنَّ عَائِشَةَ حُدِّثَتْ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ قَالَ فِي بَيْعٍ أَوْ عَطَاءٍ أَعْطَتْهُ عَائِشَةُ: وَاللَّهِ لَتَنْتَهِيَنَّ عَائِشَةُ أَوْ لَأَحْجُرَنَّ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: أَهُوَ قَالَ هَذَا؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَتْ: هُوَ لِلَّهِ عَلَيَّ نَذْرٌ، أَنْ لَا أُكَلِّمَ ابْنَ الزُّبَيْرِ أَبَدًا. فَاسْتَشْفَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ إِلَيْهَا، حِينَ طَالَتِ الْهِجْرَةُ، فَقَالَتْ:

٦٠٧٣، ٦٠٧٤، ٦٠٧٥ ـ از زُهری روایت است که گفت: حدیث کرد مرا عَوْف بن مالک بن طُفیل، وی ابن حارث و پسر برادر مادری عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است که به عایشه گفته شد که: عبدالله بن زبیر (با شنیدن اینکه) عایشه به وی چیزی فروخته یا بخشیده، گفته است: به خدا سوگند باید عایشه از این (کار) دست بردارد یا او را از تصرّف به

لا وَاللَّهِ لا أُشَفِّعُ فِيهِ أَبَدًا ، وَلا أَتَحَنَّثُ إِلَى نَذْرِي . فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ ، كَلَّمَ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِيَغُوثَ ، وَهُمَا مِنْ بَنِي زُهْرَةَ ، وَقَالَ لَهُمَا : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ لَمَّا أَدْخَلْتُمَانِي عَلَى عَائِشَةَ ، فَإِنَّهَا لا يَحِلُّ لَهَا أَنْ تَنْذِرَ قَطِيعَتِي . فَأَقْبَلَ بِهِ الْمِسْوَرُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ مُشْتَمِلَيْنِ بِأَرْدِيَتِهِمَا ، حَتَّى اسْتَأْذَنَا عَلَى عَائِشَةَ ، فَقَالا : السَّلامُ عَلَيْكِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنَدْخُلُ ؟ قَالَتْ عَائِشَةُ : ادْخُلُوا ، قَالُوا : كُلُّنَا ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، ادْخُلُوا كُلُّكُمْ ، وَلا تَعْلَمُ أَنَّ مَعَهُمَا ابْنَ الزُّبَيْرِ ، فَلَمَّا دَخَلُوا دَخَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ الْحِجَابَ ، فَاعْتَنَقَ عَائِشَةَ وَطَفِقَ يُنَاشِدُهَا وَيَبْكِي ، وَطَفِقَ الْمِسْوَرُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ يُنَاشِدَانِهَا إِلا مَا كَلَّمَتْهُ ، وَقَبِلَتْ مِنْهُ ، وَيَقُولانِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَمَّا قَدْ عَلِمْتِ مِنَ الْهِجْرَةِ ، فَإِنَّهُ : « لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ » . فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَى عَائِشَةَ مِنَ التَّذْكِرَةِ وَالتَّحْرِيجِ ، طَفِقَتْ تُذَكِّرُهُمَا وَتَبْكِي وَتَقُولُ : إِنِّي نَذَرْتُ ، وَالنَّذْرُ شَدِيدٌ ، فَلَمْ يَزَالا بِهَا حَتَّى كَلَّمَتِ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، وَأَعْتَقَتْ فِي نَذْرِهَا ذَلِكَ أَرْبَعِينَ رَقَبَةً ، وَكَانَتْ تَذْكُرُ نَذْرَهَا بَعْدَ ذَلِكَ ، فَتَبْكِي حَتَّى تَبُلَّ دُمُوعُهَا خِمَارَهَا .

[راجع : ۳۵۰۳] .

مالش باز می‌دارم.

عایشه گفت: آیا (عبدالله بن زبیر) این را گفته است؟ گفتند: آری. عایشه گفت: به خدا بر خود نذر گرفتم که هرگز با ابن زبیر سخن نگویم. آنگاه که قطع مناسبات به درازا کشید، ابن زُبیر خواستار شفاعت‌خواهی وی شد. عایشه گفت: نی، به خدا سوگند که هیچگاه شفاعت نمی‌پذیرم و خلاف سوگند نذر خود عمل نمی‌کنم. چون این قطع رابطه با ابن زبیر طولانی شد، با مِسور بن مَخرَمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبد یَغُوث که هردوی ایشان از قبیلهٔ بنی زُهره هستند گفتگو کرد و به آنان گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که مرا نزد عایشه ببرید، زیرا بر عایشه روا نیست که برای قطع رابطه با من بر خود نذر بگیرد. مِسوَر و عبدالرحمن خود را با رداهای خویش پیچیدند و ابن زبیر را با خود بردند، تا آنکه از عایشه اجازهٔ ورود خواستند و آن دو نفر گفتند: السَّلامُ عَلَیْکِ و رَحْمَةُالله وَ بَرکاتُهُ آیا وارد شویم؟ عایشه گفت: داخل شوید. گفتند: همگی ما؟ گفت: آری. همهٔ شما داخل شوید. و عایشه نمی‌دانست که ابن زبیر با ایشان است. و چون داخل شدند ابن زبیر در پس پرده (جایی که عایشه در آن بود) در آمد و (خالهٔ خود) عایشه را محکم گرفت و سوگندش می‌داد و می گریست و مِسوَر و عبدالرحمن نیز به سوگند دادن عایشه آغاز کردند که با ابن زبیر سخن بگوید و توبه‌اش را بپذیرد و می‌گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنانکه خود می‌دانی از هجرت (قطع علایق) منع کرده چنانکه فرموده

است: «بر مسلمان روا نیست که بیش از سه روز بـا برادر خـود قطع رابطه کنـد.» و چون (از فضیلت صلَـهٔ رَحِم) و در حرج افتادن نزد عایشه بسـیار یاد کردند، عایشه شروع کرد به یادشـان بیاورد و می‌گریست و می‌گفت: همانا نذر کرده‌ام و مسـئلهٔ نذر بسـیار سخت است. ولی آن دو نفر پیوسـته اصرار می‌کردند تا آنکه عایشـه با ابن زُبیر سـخن گفت. وی به جبران همین (وفا نکـردن) به نذر خود چهل غلام را آزاد کـرد و پس از آن هـرگاه از نذر خود یاد می‌کرد می‌گریسـت تا آنکه چادرش از اشـک تر می‌شد.

٦٠٧٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَبَاغَضُوا ، وَلا تَحَاسَدُوا ، وَلا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا ، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ » . [راجع : ٦٠٦٥ أخرجه مسلم : ٢٥٥٩]

۶۰۷۶ ـ از مالک، از ابن شـهاب روایت است که انس بن مالک گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «کینه‌توزی نکنید و حسد نورزیـد و مخالفـت نکنیـد و ای بندگان خدا برادر یکدیگر باشـید، و بر مسلمان روا نیست که بیش از سـه شـب با برادر (مسلمان) خود قطع رابطه کند.

٦٠٧٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ ، يَلْتَقِيَانِ : فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا ، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ » . [انظر : ٦٢٣٧، أخرجه مسلم : ٢٥٦٠] .

۶۰۷۷ ـ از ابن شهاب، از عطاء بن یزید لَیثی از ابو ایُوب انصاری روایت اسـت که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «برای مرد روا نیست که بیش از سـه شب با برادر (مسلمان) خود ترک (صحبت یا قطع رابطه) کند، که چون با هم مواجه شـوند، این از او روی بگرداند و آن از ایـن روی بگردانـد، و بهترین آن دو نفر کسی است که با سلام (به وی) آغاز می‌کند.

٦٣- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الْهِجْرَانِ لِمَنْ عَصَى

باب ـ ۶۳: آنچه رواست از قطع رابطه با کسی که گناه کرده است.

وَقَالَ كَعْبٌ ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : وَنَهَى النَّبِيُّ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلامِنَا ، وَذَكَرَ خَمْسِينَ لَيْلَةً . [راجع : ٤٤١٨]

و کَعب (بن مالک) آنگاه که از امر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سرکشی کرده بود گفت: و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مسلمانان را از سخن گفتن با ما منع کرد و از مدت پنجاه شب یاد کرد.

٦٠٧٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنِّي لأَعْرِفُ غَضَبَكِ وَرِضَاكِ» . قَالَتْ : قُلْتُ : وَكَيْفَ تَعْرِفُ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «إِنَّكِ إِذَا كُنْتِ رَاضِيَةً قُلْتِ : بَلَى وَرَبِّ مُحَمَّدٍ ، وَإِذَا كُنْتِ سَاخِطَةً قُلْتِ : لا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ» . قَالَتْ : قُلْتُ : أَجَلْ ، لَسْتُ أُهَاجِرُ إِلا اسْمَكَ . [راجع : ٥٢٢٨ ، اخرجه مسلم : ٢٤٣٩] .

۶۰۷۸ ـ از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «همانا من خشم و خشنودی تو را می‌دانم.» عایشه گفت: و این را چگونه می‌دانی یا رسول‌الله؟ فرمود: «هرگاه خشنود باشی می‌گویی: آری، سوگند به پروردگار محمد و اگر خشمگین باشی می‌گوی: نی و سوگند به پروردگار ابراهیم.» عایشه می‌گوید: گفتم: ترک نمی‌کنم مگر اسم تو را.

٦٤- باب : هَلْ يَزُورُ صَاحِبَهُ كُلَّ يَوْمٍ ، أَوْ بُكْرَةً وَعَشِيًّا؟

باب ـ ۶۴: آیا رواست که هر روز، صبح و شام از دوست خود دیدار کند؟

٦٠٧٩- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْهِمَا يَوْمٌ إِلا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرَفَيِ النَّهَارِ ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ ، قَالَ قَائِلٌ : هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلا أَمْرٌ ، قَالَ : «إِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي بِالْخُرُوجِ» . [راجع : ٤٧٦] .

۶۰۷۹ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است عایشه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: به یاد ندارم که پدر و مادرم دینی به جز دین (اسلام) داشته باشند و روزی بر آنها نمی‌گذشت مگر آنکه در آن صبح و شام، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزدشان می‌آمد. باری، در حالی که در نیمهٔ روز در خانهٔ (پدرم) ابوبکر نشسته بودیم، کسی گفت: اینک رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم) ، این ساعتی بود که (حسب معمول) آن حضرت نزد ما نمی‌آمد. ابوبکر گفت: آن حضرت را در این ساعت نیاورده است مگر کاری مهم. آن

حضرت فرمود: «همانا برایم اجازهٔ خروج (از مکه) داده شده است.»

٦٥- باب : الزِّيَارَةِ ،

وَمَنْ زَارَ قَوْمًا فَطَعِمَ عِنْدَهُمْ .

وَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَكَلَ عِنْدَهُ . [راجع : ١٩٦٨] .

٦٠٨٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ ، عَنْ خَالِدٍ الْحَذَّاءِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَارَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَطَعِمَ عِنْدَهُمْ طَعَامًا ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ ، أَمَرَ بِمَكَانٍ مِنَ الْبَيْتِ فَنُضِحَ لَهُ عَلَى بِسَاطٍ ، فَصَلَّى عَلَيْهِ وَدَعَا لَهُمْ . [راجع : ٦٧٠]

باب ـ ۶۵: از کسی دیدار کردن.

و کسی که از گروهی دیدار کند و نزدشان غذا بخورد.

و سلمان (فارسی) در زمان حیات پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ، از ابودَرداء دیدار کرد و نزدش غذا خورد.

۶۰۸۰ ـ از خالد حَذّاء، از انس بن سیرین روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از یکی از خانواده‌های انصار دیدار کرد و نزدشان غذا خورد، و چون خواست از آنجا بیرون آید، فرمود تا به جایی از خانه (نماز بگزارد) بوریایی را شستند آن حضرت بر آن نماز خواند و برای ایشان دعا کرد.

٦٦- باب : مَنْ تَجَمَّلَ لِلْوُفُودِ

٦٠٨١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : قَالَ لِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : مَا الإِسْتَبْرَقُ ؟ قُلْتُ : مَا غَلُظَ مِنَ الدِّيبَاجِ ، وَخَشُنَ مِنْهُ . قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ يَقُولُ : رَأَى عُمَرُ عَلَى رَجُلٍ حُلَّةً مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اشْتَرِ هَذِهِ ، فَالْبَسْهَا لِوَفْدِ النَّاسِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ . فَقَالَ : « إِنَّمَا يَلْبَسُ الْحَرِيرَ مَنْ لَا خَلَاقَ لَهُ » . فَمَضَى مِنْ ذَلِكَ مَا مَضَى ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ إِلَيْهِ بِحُلَّةٍ ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : بَعَثْتَ إِلَيَّ بِهَذِهِ ، وَقَدْ قُلْتَ فِي مِثْلِهَا مَا قُلْتَ ؟ قَالَ : « إِنَّمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ لِتُصِيبَ

باب ـ ۶۶: کسی برای (پذیرش) نمایندگان اعزامی زینت کند.

۶۰۸۱ ـ از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که گفت: سالم بن عبدالله به من گفت: این اِستَبرَق برای چیست؟ گفتم: آنچه از جامهٔ دیباج (ابریشمی) درشت و زبرتر است. سالم گفت: از عبدالله (بن عمر) شنیدم که می‌گفت: عَمر حُلّهٔ استبرقی را بر (شانهٔ) مردی دید (که بفروشد) وی آن را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و گفت: یا رسول‌الله، این را بخرید و آنگاه که نمایندگان اعزامی مردم نزد تو بیایند آن را بپوشید. آن حضرت فرمود:

بِهَا مَالاً» .

فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَكْرَهُ الْعَلَمَ فِي الثَّوْبِ لِهَذَا الْحَدِيثِ .

[راجع: ٨٨٦ ، أخرجه مسلم : ٢٠٦٨] .

«کسی حریر را می‌پوشد که او را (در آخرت) بهره‌ای نیست.»

از این واقعه مدتی گذشت، سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) حُلّهٔ (حریری) برای عمر فرستاد. عمر آن را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورد و گفت: این را به من فرستادی و در مورد مثل این حُلّه گفتی، آنچه گفتی؟ آن حضرت فرمود: «آن را برای تو فرستادم تا از آن به حیث مال استفاده کنی.»

ابن عمر نظر به همین حدیث بود که نشانه‌های ابریشمی را بر جامه مکروه می‌دانست.

٦٧- باب : الإِخَاءِ وَالْحِلْفِ

باب ـ ۶۷: برادری و همپیمانی.

وَقَالَ أَبُو جُحَيْفَةَ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ . [راجع: ١٩٦٨] .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ . [راجع: ٢٠٤٨] .

و ابوجُحَیفه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان سَلمان و ابودَردأ رابطهٔ برادری برقرار کرد.

و عبدالرحمن بن عوف گفت: آنگاه که به مدینه آمدیم پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان من و سعد بن ربیع رابطهٔ برادری استوار کرد.

٦٠٨٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، قَالَ : لَمَّا قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» . [راجع: ٢٠٤٩ ، أخرجه مسلم : ١٤٢٧ ، مطولا دون ذكر المؤاخاة] .

٦٠٨٢ ـ از یحیی، از حمید روایت است که انس گفت: آنگاه که عبدالرحمن (از مکه) نزد ما (به مدینه) آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان او و سعد بن ربیع رابطهٔ برادری برقرار کرد و فرمود: «ولیمه (مهمانی) کن هر چند با ذبح گوسفندی باشد.»

٦٠٨٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ : قُلْتُ لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ» . فَقَالَ : قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي . [راجع: ٢٢٩٤ ، أخرجه مسلم : ٢٥٢٩] .

٦٠٨٣ ـ از اسماعیل بن زکریّا روایت است که عاصم گفت: به انس بن مالک گفتم: آیا این خبر به تو رسیده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده است: «پیمان (برادری) در اسلام

نیست.» انس گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان قُریش و انصار، پیمان برادری بست.

٦٨- باب :
التَّبَسُّمِ وَالضَّحِكِ

وَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام : أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَضَحِكْتُ . [راجع : ٣٦٢٣] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ اللَّهَ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى .

٦٠٨٤- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيَّ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ فَبَتَّ طَلاقَهَا ، فَتَزَوَّجَهَا بَعْدَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ ، فَجَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّهَا كَانَتْ عِنْدَ رِفَاعَةَ فَطَلَّقَهَا آخِرَ ثَلاثِ تَطْلِيقَاتٍ ، فَتَزَوَّجَهَا بَعْدَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الزَّبِيرِ ، وَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مَعَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلا مِثْلُ هَذِهِ الْهُدْبَةِ ، لِهُدْبَةٍ أَخَذَتْهَا مِنْ جِلْبَابِهَا ، قَالَ : وَأَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ بِبَابِ الْحُجْرَةِ لِيُؤْذَنَ لَهُ ، فَطَفِقَ خَالِدٌ يُنَادِي أَبَا بَكْرٍ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، أَلا تَزْجُرُ هَذِهِ عَمَّا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمَا يَزِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى التَّبَسُّمِ ، ثُمَّ قَالَ : «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ ، لا ، حَتَّى تَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ وَيَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ» .
[راجع : ٢٦٣٩، أخرجه مسلم : ١٤٣٣] .

باب ـ ۶۸: تبسُّم و خنده.

و فاطمه (سلام‌الله علیها) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رازی به من گفت.»

و ابن عباس گفت: همانا او خداوند است که می‌خنداند و می‌گریاند.

٦٠٨٤ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رفاعه قُرَظی زن خود را طلاق داد و طلاقش را قطعی کرد. آن زن با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کرد، و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، وی زنِ رفاعه بوده و رفاعه او را سه طلاق داده است و سپس وی با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کرده و همانا او به خدا سوگند با وی مانند همین ریشه (سست آلت) است یا رسول‌الله، ریشه‌ای از چادر خود را گرفت (و نشان داد). ابوبکر نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشسته بود و ابن سعید بن عاص بر دروازهٔ خانه نشسته بود تا به وی اجازهٔ ورود داده شود. خالد به بانگ زدن بر ابوبکر آغاز کرد و می‌گفت: ای ابوبکر، آیا این زن را توبیخ نمی‌کنی از آنچه به آواز بلند نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گوید؟ و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جز تبسّم کاری نمی‌کرد، سپس فرمود: «شاید قصد آن داری که نزد رفاعه برگردی، نِـی، تا آنکه تو از شیرینی (جماع)

وی (عبدالرحمن) نچشـی و او از شیرینی تو بچشد.»

٦٠٨٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ صَالِحِ ابْنِ كَيْسَانَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِالْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعِنْدَهُ نِسْوَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَسْأَلْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ عَلَى صَوْتِهِ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ تَبَادَرْنَ الْحِجَابَ، فَأَذِنَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَدَخَلَ وَالنَّبِيُّ ﷺ يَضْحَكُ، فَقَالَ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي؟ فَقَالَ: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي، لَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ تَبَادَرْنَ الْحِجَابَ». فَقَالَ: أَنْتَ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِنَّ فَقَالَ: يَا عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ، أَتَهَبْنَنِي وَلَمْ تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقُلْنَ: إِنَّكَ أَفَظُّ وَأَغْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِيهٍ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». [راجع: ٣٢٩٤، أخرجه مسلم: ٢٣٩٦، دون قوله: إيه...]

٦٠٨٥ ـ از ابـن شـهاب، از عبدالحمیـد بـن عبدالرحمـن بن زید بـن خطاب، از محمد بن سـعد روایت اسـت که پدرش گفت: عمر بن خطّاب(رضی‌الله عنه) از رسـول خدا (صلی‌الله علیـه وسـلّم) اجازهٔ ورود خواسـت و نزد آن حضرت، زنان قریشـی (همسران آن حضرت) بودند که از وی سؤال می‌کردند و افزون‌خواهی می‌کردند، و آواز خویش را بر آواز آن حضرت بلند می‌کردند، و چون عمر اجازه خواست، آنها به پس پرده شتافتند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌خندیـد. عمر گفت: خداوند دندانهای تو را به خنده بنماید یا رسول‌الله، پدر و مادرم فدایت شـوند آن حضرت فرمود: «عجب می‌پندارم از این زنانی که نزد من بودند، که چون صدای تو را شنیدند، پس پرده شـتافتند.» عمر گفت: تو سزاوارتری که از تو بترسند یا رسول‌الله. سپس روی بـه زنان کرد و گفت: ای دشـمنان نفس خویش، آیا از من می‌ترسـید و از رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌ترسید؟ زنان گفتند: همانا تو نسـبت به رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) درشت‌تر و تندتر می‌باشی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بیفزا ای پسـر خطـاب، سـوگند به ذاتی که نفـس من در یدِ قدرت اوسـت که شیطان ترا ندید که در راهی روان باشی مگر اینکه به راه دیگری جز راهت روانه شد.»

٦٠٨٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لَمَّا كَانَ

٦٠٨٦ ـ از سُـفیان، از عَمـرو، از ابی‌العبـاس روایت است که ابن عمر گفت: آنگاه که رسول

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بالطَّائف قال : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . فَقَالَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : لا نَبْرَحُ أَوْ نَفْتَحَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَاغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ » . قال : فَغَدَوْا فَقَاتَلُوهُمْ قِتَالاً شَدِيدًا ، وَكَثُرَ فِيهِمُ الْجِرَاحَاتُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . قال : فَسَكَتُوا ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قال الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : بِالْخَبَرِ كُلِّهِ . [راجع : ٤٣٢٥ ، أخرجه مسلم : ١٧٧٨] .

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (پس از فتح مکه) به (قصد فتح) طائف آمد، فرمود: «ان‌شاءالله، فردا (به مدینه) باز می‌گردیم.» کسانی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتند: نمی رویم یا باید آن را فتح کنیم و برویم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فردا آمادهٔ جنگ باشید.» فردای آن جنگ کردند و سخت جنگیدند و به آنها جراحت شدیدی رسید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ان شاءالله فردا (به مدینه) باز می‌گردیم.» آنها خاموش ماندند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید. حُمَیدی گفت: سُفیان تمام این حدیث را (در غزوهٔ طائف) به ما گفته است.

٦٠٨٧- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قال : « أَعْتِقْ رَقَبَةً » . قال : لَيْسَ لِي ، قال : « فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قال : لا أَسْتَطِيعُ ، قال : « فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قال : لا أَجِدُ ، فَأُتِيَ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ - قال إِبْرَاهِيمُ : الْعَرَقُ الْمِكْتَلُ - فَقَالَ : «أَيْنَ السَّائِلُ ، تَصَدَّقْ بِهَا» . قال : عَلَى أَفْقَرَ مِنِّي ، وَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنَّا ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، قال : « فَأَنْتُمْ إِذًا» . [راجع : ١٩٣٦ ، أخرجه مسلم : ١١١١] .

٦٠٨٧ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: هلاک شدم، در روز رمضان با زن خود جماع کردم. آن حضرت فرمود: «غلامی را آزاد کن.» گفت: غلامی ندارم. فرمود: «دو ماه پیاپی روز بگیر.» گفت: توان آن را ندارم. فرمود: «شصت مسکین را طعامی بده.» گفت: طعام نمی‌یابم. (در این هنگام) عَرَقی برای آورده شده که در آن خرما بود. «ابراهیم (راوی) گفت است: عَرَق، پیمانه (سبد) است» آن حضرت فرمود. «سائل کجاست که این (سبد خرما را) صدقه کن.» آن مرد گفت: بر فقیرتری از خود صدقه کنم، به خدا سوگند که میان دو سنگستان مدینه خانواده‌ای فقیرتر از ما نیست. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید تا آنکه دندانهای آسیاب وی نمودار شد و گفت: «پس

شما را باشد.»

٦٠٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّه بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِك قال : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الحَاشِيَةِ ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَ بِرِدَائِه جَبْذَةً شَدِيدَةً ، قال أَنَسٌ : فَنَظَرْتُ إِلَى صَفْحَة عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ أَثَّرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الرِّدَاء مِنْ شِدَّة جَبْذَتِه ، ثُمَّ قال : يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّه الَّذِي عِنْدَكَ ، فَالْتَفَتَ إِلَيْه فَضَحِكَ ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ . [راجع : ٣١٤٩ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٧].

٦٠٨٨ ـ از مالـک، از اسـحاق بـن عبدالله بن ابی‌طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: من با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی بودم و آن حضرت بُرْد نجرانی که حاشـیهٔ آن درشت بود، پوشـیده بود، بادیه‌نشـینی به وی رسید و به شـدت ردای وی را کشـید. انس می‌گوید: بـه طرف شـانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نگرسـیتم، حاشـیهٔ ردا نظر به شـدّت کشیدن بر آن اثر گذاشـته بود. سپس اعرابی گفت: ای محمـد، امر کن تـا از همان مال خـدا که نزد تو اسـت به من بدهند. آن حضرت به سـوی وی نگریست و خندید، سپس فرمود که به وی چیزی بدهند.

٦٠٨٩- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قال : مَا حَجَبَنِي النَّبِيُّ ﷺ مُنْذُ أَسْلَمْتُ ، وَلَا رَآنِي إِلا تَبَسَّمَ فِي وَجْهِي . [راجع : ٣٠٢٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٥]

٦٠٨٩ ـ از اسـماعیل، از قَیس روایت است که جریر گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از آنگاه که ایمـان آورده‌ام مرا از دیدار خود منع کرده اسـت و هرگاه مرا می‌دید به سـوی من تبسّم می‌کرد.

٦٠٩٠- وَلَقَدْ شَكَوْتُ إِلَيْه أَنِّي لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ بِيَدِه فِي صَدْرِي وَقَالَ : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا » . [راجع : ٣٠٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤٧٥].

٦٠٩٠ ـ (به سلسـله سـند حدیـث مذکور) و همانا به آن حضرت شکایت کردم که خودم را بر اسپ اسـتوار گرفته نمی‌توانم. وی با دست خویش بر سـینه‌ام زد و گفـت: «بارالها! او را استوار بدار و او را هدایت‌کننده و هدایت‌شونده بگردان.»

٦٠٩١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَام قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ : أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّه ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ، هَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ غُسْلٌ إِذَا احْتَلَمَتْ ؟ قال : « نَعَمْ ، إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ » . فَضَحِكَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ،

٦٠٩١ ـ از هشـام، از پدرش، از زینب بنت اُمّ سَـلَمه روایت است که اُمّ‌سـلمه گفت: همانا اُمّ‌سُـلَیم گفـت: یا رسـول‌الله، همانـا خدا از گفتـن حق نمی‌شـرمد، آیا بر زنـی که احتلام کند (خواب جماع بیند) غسـل لازم می‌گردد؟

فَقَالَتْ : أَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَبِمَ شَبَهُ الْوَلَدِ». [راجع : ١٣٠ ، أخرجه مسلم : ٣١٣]

٦٠٩٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرٌو : أَنَّ أَبَا النَّضْرِ حَدَّثَهُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ابْنِ يَسَارٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ مُسْتَجْمِعًا قَطُّ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ . [راجع : ٤٨٢٨] .

٦٠٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ.

وقال لي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَخْطُبُ بِالْمَدِينَةِ ، فَقَالَ : قَحَطَ الْمَطَرُ ، فَاسْتَسْقِ رَبَّكَ . فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ وَمَا نَرَى مِنْ سَحَابٍ ، فَاسْتَسْقَى ، فَنَشَأَ السَّحَابُ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ ، ثُمَّ مُطِرُوا حَتَّى سَالَتْ مَثَاعِبُ الْمَدِينَةِ ، فَمَا زَالَتْ إِلَى الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ مَا تُقْلِعُ ، ثُمَّ قَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ ، فَقَالَ : غَرِقْنَا ، فَادْعُ رَبَّكَ يَحْبِسْهَا عَنَّا ، فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا » . مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، فَجَعَلَ السَّحَابُ يَتَصَدَّعُ عَنِ الْمَدِينَةِ يَمِينًا وَشِمَالًا ، يُمْطَرُ مَا حَوَالَيْنَا وَلَا يُمْطِرُ مِنْهَا شَيْءٌ ، يُرِيهِمُ اللَّهُ كَرَامَةَ نَبِيِّهِ ﷺ وَإِجَابَةَ دَعْوَتِهِ . [راجع : ٩٣٢ ، أخرجه مسلم: ٨٩٧ ، مطولا] .

فرمود: «آری، اگر آب ببیند.» اُمّ‌سلمه (همسر آن حضرت) خندید و گفت: آیا زن احتلام می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «پس چرا فرزند (به مادر خود) شباهت دارد.»

۶۰۹۲ ـ از سُلَیمان بن یسار روایت است که گفت: عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من هرگز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده‌ام که تا آن حد خندیده باشد که کام او را ببینم، همانا وی تبسُّم می‌کرد.

۶۰۹۳ ـ از ابوعَوانه، از قتاده روایت است که انس گفت: همچنان از سعید، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: مردی در روز جمعه نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت در مدینه در حال خواندن خطبه بود. وی گفت: باران بازایستاد، از پروردگار خود باران بخواه. آن حضرت به سوی آسمان نگریست و ما اثری از ابر نمی‌دیدیم. آن حضرت دعای طلب باران کرد، ابرها پدید آمدند و به یکدیگر پیوستند، سپس باران بارید تا آنکه در جویهای مدینه آب روان شد و تا جمعهٔ آینده پیوسته باران بارید و نایستاد. سپس همان مرد یا کسی دیگر برخاست، در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خطبه می‌خواند، به وی گفت: غرق شدیم، پس پروردگار خود را دعا کن که باران را از ما بازدارد. آن حضرت خندید، سپس گفت: «بارالها! بر پیرامون ما و نَه بر ما.» دو بار یا سه بار فرمود: ابر از آسمان مدینه به چپ و راست پراکنده شد، به اطراف ما می‌بارید و بر ما چیزی از آن نمی‌بارید. خداوند کرامت پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلّم) را

نمودار کرد و دعایش را مستجاب نمود.

٦٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ١١٩]. وَمَا يُنْهَى عَنِ الْكَذِبِ.

باب ـ ۶۹: فرمودۀ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستان باشید.»

(التوبه، ١١٩)

و آنچه از دروغ منع شده است.

٦٠٩٤- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا. وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ، حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». [أخرجه مسلم: ٢٦٠٧].

٦٠٩٤ ـ از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا راستی به سوی نیکویی راهنمایی می‌کند و نیکویی به سوی بهشت راهنمایی می‌کند و مردی که راست می‌گوید (به مرحله‌ای) می‌رسد که راستگو نامیده می‌شود، و دروغ به سوی گناه راهنمایی می‌کند و گناه به سوی آتش راهنمایی می‌کند و مردی که دروغ گفته، می‌رود تا آنکه نزد خدا دروغگو نوشته می‌شود.

٦٠٩٥- حَدَّثَنِي ابْنُ سَلَامٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ نَافِعِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». [راجع: ٣٣، أخرجه مسلم: ٥٩].

٦٠٩٥ ـ از ابی عامر روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نشانۀ منافق سه خصلت است: چون سخن گوید دروغ گوید، و چون وعده کند، خلاف ورزد و چون به وی امانتی سپرده شود، خیانت کند.»

٦٠٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ، عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي، قَالَا: الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يَكْذِبُ بِالْكَذْبَةِ تُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [راجع: ٨٤٥، أخرجه مسلم: ٢٢٧٥، مختصراً].

٦٠٩٦ ـ از ابورجاء روایت است که سَمُرَة بن جُنْدُب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «در خواب دیدم که دو مرد نزد من آمدند و گفتند: کسی را که دیدی که کنج‌دهنش پاره می‌شد تا آنکه همه‌جا را فرا می‌گرفت، و تا روز قیامت با وی چنین عمل می‌شود.»

۷۰- باب :
في الهَدْيِ الصَّالِح

باب ـ ۷۰: دربارهٔ راه و روش شایسته.

٦٠٩٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ : أَحَدَّثَكُمُ الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ شَقِيقًا قَالَ : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ : إِنَّ أَشْبَهَ النَّاسِ دَلاً وَسَمْتًا وَهَدْيًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لابْنُ أُمِّ عَبْدٍ ، مِنْ حِينِ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ ، لا نَدْرِي مَا يَصْنَعُ فِي أَهْلِهِ إِذَا خَلا . [راجع: ٣٧٦٢].

۶۰۹۷ ـ از اَعمش روایت است که شقیق گفت: از حُذَیفه شنیده‌ام که می‌گفت: از نظر روش نیکو و سیرت و راستی، شبیه‌ترین کس به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ابن اُمِّ‌عبد (عبدالله ابن مسعود) است، از آنگاه که از خانهٔ خود می‌برآمد تا آنکه به آنجا باز می‌گشت، ولی نمی‌دانیم که در خانه‌اش که تنهاست چه می‌کند (روش آن حضرت را با اهل خانه در پیش می‌گیرد یا نی؟)

٦٠٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُخَارِقٍ : سَمِعْتُ طَارِقًا قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى ، وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ . [انظر: ٧٢٧٧].

۶۰۹۸ ـ از طارق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: همانا نیکوترین سخن، کتاب خدای تعالی و نیکوترین روش روش محمد (صلی‌الله علیه وسلّم) است.

۷۱- باب : الصَّبْرِ عَلَى الأَذَى

باب ـ ۷۱: صبر به هنگام آزار.

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ١٠].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب (و) به تمام خواهند یافت.» (الزُّمر، ۱۰)

٦٠٩٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي الأَعْمَشُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَيْسَ أَحَدٌ ، أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا ، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ» . [انظر: ٧٣٧٨، أخرجه مسلم: ٢٨٠٤].

۶۰۹۹ ـ از ابوعبدالرحمن سُلَمی روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ کس نیست یا هیچ چیزی شکیباتر بر آزاری که آن را شنیده، از خداوند نیست. ایشان (مشرکان) به او داشتن پسری را نسبت می‌دهند و همانا خداوند به ایشان عافیت می‌دهد و رزق و روزی ارزانی می‌دارد.»

٦١٠٠- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : سَمِعْتُ شَقِيقًا يَقُولُ : قال عَبْدُاللَّهِ : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قِسْمَةً كَبَعْضِ مَا كَانَ يَقْسِمُ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : وَاللَّهِ إِنَّهَا لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، قُلْتُ : أَمَّا أَنَا لأَقُولَنَّ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ فَسَارَرْتُهُ ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَغَضِبَ ، حَتَّى وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَخْبَرْتُهُ ، ثُمَّ قال : « قَدْ أُوذِيَ مُوسَى بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَصَبَرَ ». [راجع : ٣١٥٠ ، اخرجه مسلم : ١٠٦٢].

٦١٠٠ ـ از اَعمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در روز حُنین غنایم را) تقسیم کرد، چنانکه برخی موارد تقسیم می‌کرد. مردی از انصار گفت: به خدا سوگند در این تقسیم رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من گفتم: اما من این را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواهم گفت. نزد آن حضرت رفتم، وی در میان اصحاب خود بود، آهسته به او گفتم این سخن بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گران آمد و رخسارش دگرگون گشت و خشمگین گردید، تا آنکه آرزو کردم که کاش او را خبر نمی‌کردم. سپس آن حضرت فرمود: «همانا موسی بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

٧٢- باب : مَنْ لَمْ يُوَاجِهِ النَّاسَ بِالْعِتَابِ

باب ـ ٧٢: کسی که مردم را رویاروی نکوهش نکرد.

٦١٠١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : قَالَتْ عَائِشَةُ : صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا فَرَخَّصَ فِيهِ ، فَتَنَزَّهَ عَنْهُ قَوْمٌ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قال : « مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ ، وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً ». [انظر : ٧٣٠١، اخرجه مسلم : ٢٣٥٦].

٦١٠١ ـ از اَعمَش، از مسلم، از مسروق روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کاری کرد و به مردم اجازه داد که آن را بکنند، گروهی از آن خودداری کردند، این خبر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسید، خطبه خواند و خدای را ستود، سپس گفت: «مردم را چه حال است که از چیزی که من می‌کنم، خودداری می‌کنند؟ به خدا سوگند که من از ایشان به خدا داناترم و از ایشان بیشتر از خدا می‌ترسم.»

٦١٠٢- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ، هُوَ ابْنُ أَبِي عُتْبَةَ مَوْلَى

٦١٠٢ ـ از قَتاده، از عبدالله بن اَبی عُتْبَه مَوْلی انس روایت است که ابوسعید خُدری گفت: پیامبر

(صلی‌الله علیه وسلّم) باحیاتر از دوشیزه‌ای بود که در پرده است و چون چیزی می‌دید که او را ناخوش می‌آمد، آن حالت را در چهره‌اش مشاهده می‌کردیم. (اظهار نمی‌کرد)

٧٣- باب : مَنْ أَكْفَرَ أَخَاهُ بِغَيْرِ تَأْوِيلٍ فَهُوَ كَمَا قَالَ

باب ـ ۷۳: کسی که برادر (مسلمان) خود را بدون تأویل کافر بخواند، خود چنان است که گفته است.

٦١٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَا : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ ، فَقَدْ بَاءَ بِهِ أَحَدُهُمَا » .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ بْنُ عَمَّارٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ : سَمِعَ أَبَا سَلَمَةَ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦١٠٣] .

٦١٠٣ ـ از یحیی بن ابی کثیر، از ابی سَلَمه، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر مردی به برادر خود بگوید: ای کافر، همانا (کفر) به یکی از آنان برمی‌گردد.»

و عِکرَمه بن عَمّار، از یحیی، از عبدالله بن یزید، از ابوسَلَمه از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٠٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ : لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا » . [أخرجه مسلم : ٦٠] .

٦١٠٤ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر مردی که به برادر خود بگوید: ای کافر، همانا آن (کفر) به یکی از آنان برمی‌گردد.»

٦١٠٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَاذِبًا فَهُوَ كَمَا قَالَ ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ » . [راجع : ١٣٦٣ ، أخرجه مسلم : ١١٠ ، مختصراً] .

٦١٠٥ ـ از ایُّوب، از ابوقِلابه، از ثابت بن ضحّاک روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به دینی غیر از اسلام سوگند دروغ بخورد (اگر دروغ بگویم یهودی باشم) وی چنان است که گفته است. و کسی که توسط چیزی خودکشی کند، توسط همان چیز در آتش دوزخ عذاب می‌شود و لعنت کردن مسلمان همچون کشتن وی است، و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد مانند آن است

که او را کشته است.»

٧٤- باب : مَنْ لَمْ يَرَ إِكْفَارَ مَنْ قالَ : ذَلِكَ مُتَأَوِّلاً أَوْ جاهِلاً

وَقالَ عُمَرُ لِحَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ : إِنَّهُ مُنافِقٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَمَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ قَدِ اطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ : قَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ » . [راجع : ٣٠٠٧] .

٦١٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبَادَةَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : أَخْبَرَنَا سَلِيمٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ ﷺ كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ يَأْتِي قَوْمَهُ فَيُصَلِّي بِهِمُ الصَّلاةَ ، فَقَرَأَ بِهِمُ الْبَقَرَةَ ، قال : فَتَجَوَّزَ رَجُلٌ فَصَلَّى صَلاةً خَفِيفَةً ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاذاً فَقَالَ : إِنَّهُ مُنَافِقٌ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ الرَّجُلَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا قَوْمٌ نَعْمَلُ بِأَيْدِينَا ، وَنَسْقِي بِنَوَاضِحِنَا ، وَإِنَّ مُعَاذاً صَلَّى بِنَا الْبَارِحَةَ ، فَقَرَأَ الْبَقَرَةَ ، فَتَجَوَّزْتُ ، فَزَعَمَ أَنِّي مُنَافِقٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا مُعَاذُ ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ - ثَلاثاً - اقْرَأْ : ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ . و ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى﴾ . وَنَحْوَهَا » . [راجع : ٧٠٠ ، أخرجه مسلم : ٤٦٥] .

باب ـ ۷۴: کسی که کفر کسی را ندیده و به او کافر بگوید، از روی توجیه باشد یا نادانی.

و عمر (بن خطاب) به حاطِب بن ابی بَلتَعَه گفت: همانا او منافق است و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به عمر) گفت: «تو چه می‌دانی، خداوند از حالات اهل بدر آگاه بوده که گفته است: همانا (گناهان) شما را آمرزیدم.»

٦١٠٦ ـ از عمرو بن دینار روایت است که جابر بن عبدالله گفت: معاذ بن جَبَل(رضی‌الله عنه) با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز می‌گزارد سپس نزد قوم خود می‌رفت و به آنها (امامت) نماز می‌داد. وی (در نماز خفتن) سورة البقره، را به ایشان خواند.

(راوی) می‌گوید: مردی (از نماز جماعت جدا شد و نمازی سبک گزارد و رفت) این خبر به مُعاذ رسید. وی گفت: همانا او منافق بوده (که نماز را ترک کرده) است. چون خبر به آن مرد رسید نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله ما قومی هستیم که با دستان خویش کار می‌کنیم و با شتران آبکش (مزارع خود را) آبیاری می‌کنیم و همانا معاذ دیشب به ما نماز گزارد و سورهٔ البقره را خواند، من از نماز جدا شدم، وی می‌گوید که من منافقم. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای معاذ، آیا مردم را در فتنه می‌اندازی؟ ـ سه بار فرمود ـ بخوان: «وَالشَّمْسِ وَ ضُحاها» و «سَبِّحِ اِسْمَ رَبِّکَ الأَعْلَى» و مانند آن را.»

٦١٠٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ : حَدَّثَنَا الأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ ، فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : بِاللاتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قال لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [راجع : ٤٨٦٠، أخرجه مسلم : ١٦٤٧] .

٦١٠٧ ـ از زُهری، از حُمَید روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر کسی از شما سوگند یاد کند و در سوگند خود (اشتباهاً) بگوید: به لات و عُزّی؛ پس باید (به جبران آن) بگوید: لا اِلا الّا الله، و کسی که به دوست خود بگوید: بیا که قمار بازی کنیم، باید (به جبران آن) صدقه بدهد.

٦١٠٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي رَكْبٍ وَهُوَ يَحْلِفُ بِأَبِيهِ ، فَنَادَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا ، إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ ، وَإِلا فَلْيَصْمُتْ» . [راجع: ٢٦٧٩، أخرجه مسلم : ١٦٤٦] .

٦١٠٨ ـ از لَیث، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: وی عمر بن خطّاب را در گروهی از سواران دریافت، که به پدر خود سوگند می‌خورد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر آنها بانگ زد: «آگاه باشید که خداوند شما را منع کرده است که به پدران خود سوگند یاد کنید، کسی که سوگند یاد کند باید به خدا سوگند یاد کند وگرنه باید خاموشی گزینند.»

٧٥- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ الْغَضَبِ وَالشِّدَّةِ لأَمْرِ اللَّهِ

وَقَالَ اللَّهُ : ﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ٧٣].

باب ـ ۷۵: آنچه رواست از خشم و درشتی برای امر خدا.

و خداوند فرمود: «با کافران و منافقان جهاد کن و با آنها سخت بگیر.» (التوبه، ٧٣)

٦١٠٩- حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ قِرَامٌ فِيهِ صُوَرٌ ، فَتَلَوَّنَ وَجْهُهُ ثُمَّ تَنَاوَلَ السِّتْرَ فَهَتَكَهُ ، وَقَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُصَوِّرُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ» . [راجع : ٢٤٧٩، أخرجه مسلم : ٢١٠٧] .

٦١٠٩ ـ از زُهری، از قاسم روایت است که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و در خانه پرده‌ای بود که در آن صورتها (منقوش) بود، رخسار آن حضرت دگرگون شد سپس آن پرده را گرفت و پاره کرد. عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سخت‌ترین عذاب که مردم در روز

قیامت می‌شوند کسانی هستند که این صورتها را می‌کشند.»

٦١١٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ : حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ : أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ ، مِنْ أَجْلِ فُلانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا ، قَالَ : فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطُّ أَشَدَّ غَضَبًا فِي مَوْعِظَةٍ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ ، قَالَ : فَقَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ» . [راجع : ٩٠ ، أخرجه مسلم : ٤٦٦] .

٦١١٠ ـ از قیس بن ابی حازم، از ابی مسعود روایت است که گفت: مردی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: من از نماز بامداد (در جماعت) باز می‌مانم زیرا فلان کس نماز را بر ما دراز می‌کند. من هرگز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به هنگام وعظ از آن روز خشمگین‌تر ندیده‌بودم، آن حضرت فرمود: «ای مردم، همانا بعضی از شما فراردهندهٔ (مردم از نماز جماعت) هستید، پس هر یک از شما که به مردم نماز می‌گزارد باید نماز را سبک گزارد زیرا در میان ایشان مریض و پیر و نیازمند می‌باشد.»

٦١١١- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي ، رَأَى فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ نُخَامَةً ، فَحَكَّهَا بِيَدِهِ ، فَتَغَيَّظَ ، ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا كَانَ فِي الصَّلاةِ ، فَإِنَّ اللَّهَ حِيَالَ وَجْهِهِ ، فَلا يَتَنَخَّمَنَّ حِيَالَ وَجْهِهِ فِي الصَّلاةِ» . [راجع : ٤٠٦ ، أخرجه مسلم : ٥٤٧] .

٦١١١ ـ از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر)(رضی‌الله عنهما) گفت: در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز می‌گزارد، بر (دیوار) قبلهٔ مسجد آب بینی را دید، آن را با دست خود پاک کرد و خشمگین شد، سپس فرمود: «همانا تا وقتی یکی از شما در نماز است، خدا در پیش روی اوست، پس در حالت نماز در پیش روی خود آب بینی نیندازد.»

٦١١٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ : أَخْبَرَنَا رَبِيعَةُ بْنُ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ يَزِيدَ مَوْلَى الْمُنْبَعِثِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ اللُّقَطَةِ ، فَقَالَ : «عَرِّفْهَا سَنَةً ، ثُمَّ اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا ، ثُمَّ اسْتَنْفِقْ بِهَا ، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الْغَنَمِ ؟ قَالَ : «خُذْهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَضَالَّةُ الإِبِلِ ؟ قَالَ : فَغَضِبَ رَسُولُ

٦١١٢ ـ از زید بن خالد جُهَنی روایت است که گفت: مردی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ لُقَطَه (مال یافت شده در راه) سؤال کرد. آن حضرت فرمود: «به مدت یک سال آن را اعلام کن سپس سربند (کیسه) و کیسهٔ آن را بشناسان، سپس آن را خرج کن، اگر صاحبش آمد، به وی مسترد کن.»
آن مرد گفت: یا رسول‌الله اگر گوسفند باشد؟

اللَّه ﷺ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ ، أَوِ احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «مَا لَكَ وَلَهَا ، مَعَهَا حِذَاؤُهَا وَسِقَاؤُهَا ، حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا» . [راجع : ۹۱ ، أخرجه مسلم : ۱۷۲۲] .

فرمود: «آن را بگیر، زیرا آن برای تو است یا برادر تو یا نصیب گرگ است.»
گفت: یا رسول‌الله اگر شتر باشد؟ ـ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خشمگین شد تا آنکه هردو رخسار وی سرخ شد یا روی وی سرخ شد، سپس گفت: «تو را با آن چه کار است، شتر از خود پای دارد و مشک (شکم) دارد تا آنکه صاحبش آن را پیدا کند.»

۶۱۱۳- وَقَالَ الْمَكِّيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ ، و حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ أَبُو النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ : احْتَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُجَيْرَةً مُخَصَّفَةً ، أَوْ حَصِيرًا ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِيهَا ، فَتَتَبَّعَ إِلَيْهِ رِجَالٌ وَجَاءُوا يُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ ، ثُمَّ جَاءُوا لَيْلَةً فَحَضَرُوا ، وَأَبْطَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْهُمْ فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ وَحَصَبُوا الْبَابَ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مُغْضَبًا ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا زَالَ بِكُمْ صَنِيعُكُمْ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُكْتَبُ عَلَيْكُمْ ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي بُيُوتِكُمْ ، فَإِنَّ خَيْرَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ» . [راجع : ۷۳۱ ، أخرجه مسلم : ۷۸۱] .

۶۱۱۳ ـ از بُسْر بن سعید روایت است که زید بن ثابت گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خانهٔ کوچکی از بوریا (در صحن مسجد) برابر کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از خانه) برآمد و در آنجا نماز می‌گزارد، مردانی آمدند و از آن حضرت تبعیّت کردند و به نماز آن حضرت (اقتدا کردند) و نماز گزاردند. سپس شب دیگر آمدند و حاضر شدند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تأخیر کرد و به سوی ایشان بیرون نیامد، آنها صدای خویش را بلند کردند و با سنگریزه دروازه را کوبیدند.
آن حضرت خشمگین به سوی ایشان برآمد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «پیوسته بر عمل خویش (گزاردن نماز تراویح در مسجد) اصرار کردید تا آنکه گمان کردم که این نماز بر شما فرض گردد، بر شماست که این نماز (تراویح) را در خانه‌های خویش بگزارید، زیرا بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه‌اش می‌گزارد به‌جز از نماز فرض.»[1]

۱- پوشیده نماند که این نماز، نماز ترویح است چنانکه در احادیث صحیحه مذکور است، و همین نماز را عمر بن خطّاب رضی‌الله عنه در وقت خلافت خود به جماعت، در مسجد مقرر کرد، از آنکه در این زمان سبب منع (فرضیت آن) در میان نبود. «تیسیرالقاری»

٧٦- باب: الْحَذَرِ مِنَ الْغَضَبِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشورى:٣٧]. وَقَوْلِهِ: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ الآيَةَ [آل عمران:١٣٤].

٦١١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». [انظر في الأدب، باب ١٠٢. أخرجه مسلم:٢٦٠٩].

٦١١٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ عِنْدَهُ جُلُوسٌ، وَأَحَدُهُمَا يَسُبُّ صَاحِبَهُ، مُغْضَبًا قَدِ احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً، لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». فَقَالُوا لِلرَّجُلِ: أَلَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: إِنِّي لَسْتُ بِمَجْنُونٍ. [راجع: ٣٢٨٢، أخرجه مسلم: ٢٦١٠].

٦١١٦- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ، هُوَ ابْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي

باب ـ ٧۶: ترس از خشم.

نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: «کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را به دور می‌دارند و چون به خشم درمی‌آیند درمی‌گذرند.» (الشوری، ٣٧)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «همانهایی که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (آل عمران، ١٣٤)

٦١١٤ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «نیرومندی در کشتی گرفتن نیست، همانا نیرومندی آن است که به هنگام خشم، خویشتنداری کند.»

٦١١٥ ـ از اَعمَش، از عَدی بن ثابت روایت است که سلیمان بن صُرد گفت: دو نفر در نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یکدیگر را دشنام دادند و ما نزد آن حضرت نشسته بودیم. یکی از آنان که دیگری را دشنام می‌داد، چهرهٔ او سرخ شده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا من کلمه‌ای را می‌دانم که اگر آن را می‌گفت، حالت (خشمی) که به آن دچار شده بود از میان می‌رفت، اگر وی می‌گفت: اَعُوذُ بالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیْم» به آن مردم گفته شد: آیا نمی‌شنوی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چه می‌گوید؟ وی گفت: من دیوانه نیستم.

٦١١٦ ـ از ابوحَصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا مردی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: مرا پند و

هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَجُلاً قالَ للنَّبيِّ ﷺ : أوْصِني ، قال : « لا تَغْضَبْ » . فَرَدَّدَ مِرارًا ، قال : « لا تَغْضَبْ » .

اندرز ده. فرمود: «خشم مکن.» وی گفته‌اش را چند بار تکرار کرد. آن حضرت فرمود: «خشم مکن.»

٧٧- باب : الْحَيَاءِ

باب ـ ۷۷: حیا.

٦١١٧- حَدَّثَنا آدَمُ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتادَةَ ، عَنْ أبي السَّوَّارِ العَدَوِيِّ قال : سَمِعْتُ عِمْرانَ بْنَ حُصَيْنٍ قال : قال النَّبيُّ ﷺ : « الْحَيَاءُ لا يَأتي إلاّ بِخَيْرٍ » . فَقالَ بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ : مَكْتُوبٌ في الْحِكْمَةِ : إنَّ مِنَ الْحَياءِ وَقارًا ، وَإنَّ مِنَ الْحَياءِ سَكِينَةً . فَقالَ لَهُ عِمْرانُ : أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتُحَدِّثُني عَنْ صَحيفَتِكَ ؟ . [أخرجه مسلم : ٣٧] .

۶۱۱۷ ـ از قَتاده، از ابوسَوار عَدَوی روایت است که عِمران بن حُصَین گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «حیا چیزی نمی‌آورد به‌جز نیکویی.»
بشیر بن کعب گفت: در کتابهای حکمت نوشته شده: همانا حیا از وقار پدید می‌آورد و از حیا آرامش حاصل می‌شود. عِمران به وی گفت: من برایت از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) حدیث می‌گویم و تو از کتاب خود به من حدیث می‌گویی.

٦١١٨- حَدَّثَنا أحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنا عَبْدُالْعَزيزِ بْنُ أبي سَلَمَةَ : حَدَّثَنا ابْنُ شِهابٍ ، عَنْ سالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما : مَرَّ النَّبيُّ ﷺ عَلى رَجُلٍ ، وَهُوَ يُعَاتِبُ أخاهُ في الْحَياءِ ، يَقُولُ : إنَّكَ لَتَسْتَحْيي ، حَتَّى كَأنَّهُ يَقُولُ : قَدْ أضَرَّ بِكَ ، فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « دَعْهُ ، فَإنَّ الْحَياءَ مِنَ الإيمانِ » . [راجع : ٢٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦ ، مختصرًا باختلاف] .

۶۱۱۸ ـ از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مردی گذشت که برادر خود را به سبب حیای وی سرزنش می‌کرد[1] و می‌گفت: همانا تو (بسیار) حیا می‌کنی تا آنکه گویا به وی می‌گفت: این کار به تو زیان رسانیده است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را (به حالش) بگذار همانا حیا از ایمان است.»

٦١١٩- حَدَّثَنا عَليُّ بْنُ الْجَعْدِ : أخْبَرَنا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتادَةَ ، عَنْ مَوْلَى أنَسٍ - قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : اسْمُهُ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ أبي عُتْبَةَ - سَمِعْتُ أبا سَعيدٍ يَقُولُ : كانَ النَّبيُّ ﷺ أشَدَّ حَياءً مِنَ الْعَذْراءِ في خِدْرِها . [راجع : ٣٥٦٢ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٠] .

۶۱۱۹ ـ از عبدالله بن ابی عُتْبه روایت است که گفت: از ابوسعید شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از دوشیزهٔ در پرده

۱ـ حدیث ۶۱۱۸، سطر چهارم، ـ وَ هُوَ يُعَاتِبُ أخاهُ في الحَياءِ ـ برادر خود را به سبب حیای وی سرزنش می‌کرد. در بعضی از نسخ بخاری چنین است: وَ هُوَ يُعاتِبُ في الحياءِ ـ یعنی: به سبب حیایی که داشت سرزنش می‌شد. و لفظ ـ أخاهُ ـ را ندارد.

باحیاتر بود.

۷۸- باب : إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ

٦١٢٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الْأُولَى : إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ » . [راجع : ٣٤٨٣] .

باب ـ ۷۸: اگر حیا نداری هر آنچه خواهی کن.

٦١٢٠ ـ از رِبْعی بن حِراش روایت است که ابومسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنچه مردم از سخنان پیامبران پیشین دریافته‌اند، این است: اگر حیا نداری هر آنچه خواهی بکن.»

۷۹- باب : مَا لَا يُسْتَحْيَا مِنَ الْحَقِّ لِلتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ

٦١٢١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ غُسْلٌ إِذَا احْتَلَمَتْ ؟ فَقَالَ : «نَعَمْ ، إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ» . [راجع : ١٣٠ ، أخرجه مسلم : ٣١٣] .

٦١٢٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَارِبُ بْنُ دِثَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ خَضْرَاءَ ، لَا يَسْقُطُ وَرَقُهَا وَلَا يَتَحَاتُّ» . فَقَالَ الْقَوْمُ : هِيَ شَجَرَةُ كَذَا ، هِيَ شَجَرَةُ كَذَا ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ : هِيَ النَّخْلَةُ ، وَأَنَا غُلَامٌ شَابٌّ فَاسْتَحْيَيْتُ ، فَقَالَ : « هِيَ النَّخْلَةُ » . [راجع : ٦١ ، أخرجه مسلم : ٢٨١١] .

وَعَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنَا خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : مِثْلَهُ ، وَزَادَ : فَحَدَّثْتُ بِهِ عُمَرَ فَقَالَ : لَوْ كُنْتَ قُلْتَهَا لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا

باب ـ ۷۹ ـ آنچه در آموختن علم دین، از گفتن حق نباید حیا کرد.

٦١٢١ ـ از زینب بنت سلمه روایت است که اُمّ‌سلمه(رضی‌الله عنه) گفت: اُمّ‌سُلَیم نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، خدا از گفتن سخن حق شرم نمی‌کند، آیا بر زنی که خواب جماع ببیند غسل لازم است؟ آن حضرت فرمود: «آری، اگر آب ببیند.»

٦١٢٢ ـ از شعبه، از مُحارب بن دِثار روایت است که گفت: از ابن عمر شنیدم که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال مؤمن مثال درختی سبز است که برگ آن نمی‌افتد و فرو نمی‌ریزد.» مردم گفتند: این فلان درخت است و فلان درخت است. من خواستم بگویم که آن درخت خرماست ولی چون پسری نوجوان بودم شرمیدم. آن حضرت فرمود: «آن درخت خرماست.»

و از شُعبه، از خُبَیب بن عبدالرحمن روایت

وكَذَا.

است که حَفص بن عاصِم مثل این حدیث را از ابن عمر روایت کرده و افزوده است که ابن عمر گفت: این موضوع را به عمر گفتم: وی گفت: اگر آن را می‌گفتی نزد من دوستداشتنی‌تر از آن بود که چنین و چنان می‌داشتم.

٦١٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا مَرْحُومٌ: سَمِعْتُ ثَابِتًا: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ تَعْرِضُ عَلَيْهِ نَفْسَهَا، فَقَالَتْ: هَلْ لَكَ حَاجَةٌ فِيَّ؟ فَقَالَتِ ابْنَتُهُ: مَا أَقَلَّ حَيَاءَهَا، فَقَالَ: هِيَ خَيْرٌ مِنْكِ، عَرَضَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهَا. [راجع: ٥١٢٠].

٦١٢٣ ـ از مرحوم، از ثابت روایت است که از انس (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: زنی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد که خود را (برای ازدواج) به آن حضرت عرضه می‌کرد و به آن حضرت گفت: آیا به من نیاز داری؟ دختر اَنس (که این را از پدر خود شنید) گفت: آن زن تا چه حد کم‌حیا بوده است. انس به دختر خود گفت: او از تو بهتر بوده که نفس خود را بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) عرضه کرده است.

٨٠- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا»

وَكَانَ يُحِبُّ التَّخْفِيفَ وَالْيُسْرَ عَلَى النَّاسِ.

باب ـ ۸۰: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):

«آسان گیرید و سخت نگیرید.» و آن حضرت سبک‌آوری و آسانی را بر مردم دوست می‌داشت.

٦١٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: لَمَّا بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ قَالَ لَهُمَا: «يَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا». قَالَ أَبُو مُوسَى: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضٍ يُصْنَعُ فِيهَا شَرَابٌ مِنَ الْعَسَلِ، يُقَالُ لَهُ الْبِتْعُ، وَشَرَابٌ مِنَ الشَّعِيرِ، يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». [راجع: ٢٢٦١، أخرجه مسلم: ١٧٣٣، مختصراً أوله. وقصة البعث في الإمارة: ١٥، الأشربة: ٧٠].

٦١٢٤ ـ از سعید بن ابی بُرده، از پدرش، از پدرکلان خود (ابوموسی اشعری) روایت است که گفت: آنگاه که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او و مُعاذ جَبَل را (به یَمَن) فرستاد به آنان گفت: «بر مردم آسان گیرید و سخت نگیرید و مردم را بشارت دهید و نگریزانید و از یکدیگر اطاعت کنید.»

ابوموسی گفت: یا رسول‌الله، ما به سرزمینی می‌رویم که در آن شرابی از عسل ساخته

می‌شود و بِشع گفته می‌شود و شرابی از جو ساخته می‌شود که مِرز گفته می‌شود. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرچه مستی بیاورد، حرام است.»

٦١٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا ، وَسَكِّنُوا وَلَا تُنَفِّرُوا » . [راجع : ٦٩ ، أخرجه مسلم : ١٧٣٤] .

٦١٢٥ ـ از ابو تَیّاح روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیدم که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آسان گیرید و سخت نگیرید و آرامش بدهید و نگریزانید.»

٦١٢٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَطُّ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا ، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمَ بِهَا لِلَّهِ . [راجع : ٣٥٦٠ ، أخرجه مسلم: ٢٣٢٧] .

٦١٢٦ ـ از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) هرگاه در میان دو کار مخیر گردانیده می‌شد همان کاری را برمی‌گزید که آسان‌تر می‌بود و در اجرای آن گناهی نبود، و اگر آن کار گناه می‌بود، آن حضرت دورترین مردم از آن کار بود و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خاطر شخص خود هرگز در چیزی از کسی انتقام نگرفته است مگر آنکه از حرمت خدا پایمال می‌شد آنگاه به خاطر خدا انتقام می‌گرفت.

٦١٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ الْأَزْرَقِ بْنِ قَيْسٍ قال : كُنَّا عَلَى شَاطِئِ نَهَرٍ بِالْأَهْوَازِ ، قَدْ نَضَبَ عَنْهُ الْمَاءُ ، فَجَاءَ أَبُو بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيُّ عَلَى فَرَسٍ ، فَصَلَّى وَخَلَّى فَرَسَهُ ، فَانْطَلَقَتِ الْفَرَسُ ، فَتَرَكَ صَلَاتَهُ وَتَبِعَهَا حَتَّى أَدْرَكَهَا ، فَأَخَذَهَا ثُمَّ جَاءَ فَقَضَى صَلَاتَهُ ، وَفِينَا رَجُلٌ لَهُ رَأْيٌ ، فَأَقْبَلَ يَقُولُ : انْظُرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ ، تَرَكَ صَلَاتَهُ مِنْ أَجْلِ فَرَسٍ ، فَأَقْبَلَ فَقَالَ : مَا عَنَّفَنِي أَحَدٌ مُنْذُ فَارَقْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : إِنَّ مَنْزِلِي مُتَرَاخٍ ، فَلَوْ صَلَّيْتُ وَتَرَكْتُهُ ، لَمْ آتِ أَهْلِي إِلَى اللَّيْلِ . وَذَكَرَ أَنَّهُ قَدْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ فَرَأَى مِنْ تَيْسِيرِهِ . [راجع : ١٢١١] .

٦١٢٧ ـ از حمّاد بن زید روایت است که اَرزَق بن قَیس گفت: ما به کنار رودخانه‌ای در اهواز بودیم که آب آن خشک شده بود، ابوبَرزه اَسلَمی سواره بر اسپی آمد و نماز گزارد و اسپ را رها کرد اسپ او به راه افتاد، وی نماز را ترک کرد و به دنبال اسپ رفت تا آن را گرفت، سپس باز آمد و نماز گزارد و در میان ما مردی بود که نظر خود را داشت (از خوارج بود) پیش آمد و گفت: این پیر مرد را ببینید که به خاطر اسپ، نمازش را رها کرده است، ابوبَرزه آمد و گفت: از آنگاه که از رسول

خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جدا افتاده‌ام، کسی بر من سختگیری و خشونت نکرده است، و سپس گفت: خانه‌ام از اینجا دور است اگر نماز می‌گزاردم و اسپ را رها می‌گذاشتم، تا شبانگاه به خانهٔ خود رسیده نمی‌توانستم.

ابوبَرزه از مصاحبت خود با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد کرد و او آسان‌گیری آن حضرت را دیده است.

٦١٢٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ(ح) .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَثَارَ إِلَيْهِ النَّاسُ لِيَقَعُوا بِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «دَعُوهُ ، وَأَهْرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ ، أَوْ سَجْلًا مِنْ مَاءٍ ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» . [راجع : ۲۲۰] .

٦١٢٨ ـ از ابوالیَمان از شُعیب از زُهری و لیث روایت است که گفت: از یونس، از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابوهریره گفت: بادیه‌نشینی در مسجد پیشاب کرد. مردم به سوی او شتافتند که توبیخش کنند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «او را به حالش بگذارید و بر پیشاب او سطلی آب، یا ظرفی آب بریزید و همانا شما آسان‌گیرنده و نه سخت‌گیرنده (بر مردم) فرستاده شده‌اید.»

۸۱- باب : الانْبِسَاطِ إِلَى النَّاسِ

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : خَالِطِ النَّاسَ وَدِينَكَ لَا تَكْلِمَنَّهُ . وَالدُّعَابَةِ مَعَ الأَهْلِ .

٦١٢٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَيُخَالِطُنَا ، حَتَّى يَقُولَ لِأَخٍ لِي صَغِيرٍ : «يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ» . [راجع : ٦٢٠٣، أخرجه مسلم : ٦٥٩ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، وأخرجه : ٢١٥٠] .

باب ـ ۸۱: گشاده‌رویی با مردم.

و ابن مسعود گفت: با مردم بیامیز و دین خود را درنظر گیر که (که با سخنان ناشایست) آن را زیان نرسانی. و مزاح با اهل خانه.

٦١٢٩ ـ از شُعبه، از ابوتیّاح روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با ما چنان (در صحبت خود) می‌آمیخت تا آنکه برای برادر کوچکم می‌گفت: «ای ابوعُمَیر، چه کرد نُغَیر؟ (گنجشک)»

٦١٣٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، وَكَانَ لِي صَوَاحِبُ يَلْعَبْنَ مَعِي، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ يَتَقَمَّعْنَ مِنْهُ، فَيُسَرِّبُهُنَّ إِلَيَّ فَيَلْعَبْنَ مَعِي. [أخرجه مسلم: ٢٤٤٠]

٦١٣٠ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: من با دختران نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازی می‌کردم و من دوستانی داشتم که با من بازی می‌کردند، و چون رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانه می‌آمد، از وی پنهان می‌شدند، آن حضرت آنها را نزد من فرا می‌خواند و با من بازی می‌کردند.

٨٢- باب: الْمُدَارَاةِ مَعَ النَّاسِ

وَيُذْكَرُ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: إِنَّا لَنَكْشِرُ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ، وَإِنَّ قُلُوبَنَا لَتَلْعَنُهُمْ.

٦١٣١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ: حَدَّثَهُ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهُ اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ فَقَالَ: «ائْذَنُوا لَهُ، فَبِئْسَ ابْنُ الْعَشِيرَةِ، أَوْ بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ». فَلَمَّا دَخَلَ أَلَانَ لَهُ الْكَلَامَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْتَ مَا قُلْتَ، ثُمَّ أَلَنْتَ لَهُ فِي الْقَوْلِ؟ فَقَالَ: «أَيْ عَائِشَةُ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ تَرَكَهُ، أَوْ وَدَعَهُ النَّاسُ، اتِّقَاءَ فُحْشِهِ». [راجع: ٦٠٣٢، أخرجه مسلم: ٢٥٩١]

باب ـ ۸۲: مدارا (نرمی و ملاطفت) با مردم.

و از ابی‌دَرداء یاد شده که گفت: ما به روی گروهی مردم می‌خندیم و دلهایمان ایشان را لعنت می‌کند.

٦١٣١ ـ از ابن مُنکَدِر، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه به وی گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازهٔ ورود خواست، آن حضرت فرمود: «به وی اجازه دهید، وی مرد بدِ قبیلهٔ خود یا برادر بدِ قبیلهٔ خود است.» آنگاه که وی درآمد آن حضرت با نرمی با وی صحبت کرد. سپس گفتم: یا رسول‌الله، گفتی آنچه گفتی، سپس با نرمی و ملاطفت با وی صحبت کردی؟ فرمود: ای عایشه، همانا بدترین کس نزد خدا کسی است که مردم به خاطر بدزبانی او، او را ترک نمایند، یا واگذارند.»

٦١٣٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُلَيَّةَ: أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُهْدِيَتْ لَهُ أَقْبِيَةٌ مِنْ دِيبَاجٍ، مُزَرَّرَةٌ بِالذَّهَبِ، فَقَسَمَهَا فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَعَزَلَ مِنْهَا وَاحِدًا لِمَخْرَمَةَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ».

قَالَ أَيُّوبُ بِثَوْبِهِ وَأَنَّهُ يُرِيهِ إِيَّاهُ، وَكَانَ فِي خُلُقِهِ شَيْءٌ.

٦١٣٢ ـ از ابن عُلَیّه، از ایُّوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت است که گفت: همانا به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قباهای دیباج (ابریشمی) هدیه آوردند که تکمه‌های طلایی داشت. آنها را میان اصحاب خود تقسیم کرد و یکی از آن را برای مَخْرَمَه، در گوشه‌ای نهاد. آنگاه که

رَوَاهُ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ .

وَقَالَ حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنِ الْمِسْوَرِ : قَدِمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَقْبِيَةٌ . [راجع:٢٥٩٩] .

مَخرَمه آمد، فرمود: «این را برای تو پنهان کرده بودم.»

ایوب گفت: (این را) یعنی جامه را (برای تو پنهان کرده بودم) و همانا آن حضرت تکمه‌های آن را به مِخرَمه نشان می‌داد و در طبع مَخرَمه چیزی (درشت‌خویی) بود.

این حدیث را حمّاد بن زید از ایُّوب روایت کرده است.

و حاتِم بن وَرْدان گفت: ما را از ایُّوب از ابن ابی‌مُلیکة از مِسور روایت کرد که (به این عبارت) گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) قباهایی آمد.

٨٣- باب : لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ : لا حَكِيمَ إلا ذُو تَجْرِبَةٍ .

٦١٣٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : « لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ» . [أخرجه مسلم : ٢٩٩٨] .

باب ـ ٨٣: مسلمان از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

و معاویه گفت: دانایی نیست مگر صاحب تجربه را.

٦١٣٣ ـ از زُهری، از ابن مُسیَّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مسلمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.»

٨٤- باب : حَقِّ الضَّيْفِ

٦١٣٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ» . قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : « فَلا تَفْعَلْ ، قُمْ وَنَمْ ، وَصُمْ وَأَفْطِرْ ، فَإِنَّ لِجَسَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ، وَإِنَّ لِعَيْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ، وَإِنَّ لِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا ، وَإِنَّ

باب ـ ٨۴: حقّ مسلمان.

٦١٣٤ ـ از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر من درآمد و گفت: «آیا خبر نشده‌ام که (تمام) شب نماز می‌گزاری و روز را، روزه می‌گیری؟» گفتم: آری. فرمود: «این کار را مکن، نماز برپا دار و بخواب و روزه بگیر و روزه مگیر، همانا

لِزَوْجِكَ عَلَيْكَ حَقّاً، وَإِنَّكَ عَسَى أَنْ يَطُولَ بِكَ عُمُرٌ، وَإِنَّ مِنْ حَسْبِكَ أَنْ تَصُومَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا، فَذَلِكَ الدَّهْرُ كُلُّهُ». قال: فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: فَإِنِّي أُطِيقُ غَيْرَ ذَلِكَ، قال: «فَصُمْ مِنْ كُلِّ جُمُعَةٍ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ». قال: فَشَدَّدْتُ فَشُدِّدَ عَلَيَّ، قُلْتُ: أُطِيقُ غَيْرَ ذَلِكَ، قال: «فَصُمْ صَوْمَ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ». قُلْتُ: وَمَا صَوْمُ نَبِيِّ اللَّهِ دَاوُدَ؟ قال: «نِصْفُ الدَّهْرِ». [راجع: ۱۱۳۱، أخرجه مسلم: ۱۱۵۹].

بـدن تو را بر تو حقّی است و زن تو را بر تو حقّی است. و شاید که عُمر دراز داشته باشی، همین بسنده است تو را که در هر ماه سه روز، روزه بگیری، همانا در هر عمل نیک، ده برابر آن را پاداش است و این تمام سال را دربر می‌گیرد.»

عبدالله بن عمرو می‌گوید: بر خود سخت گرفتم، پس بر من سخت گرفته شد. گفتم: من بیش از این توانایی دارم. آن حضرت فرمود: «پس سه روز در هر هفته روزه بگیر.» عبدالله گفت: بر خود سخت گرفتم، بر من سخت گرفته شد. گفتم: من بیش از این توانایی دارم. فرمود: «پس مانند پیامبر خدا داوود روزه بگیر.» گفتم: و روزهٔ پیامبر خدا داوود چگونه است؟ فرمود: «نیمهٔ سال.»

۸۵- باب: إِكْرَامِ الضَّيْفِ وَخِدْمَتِهِ إِيَّاهُ بِنَفْسِهِ

وَقَوْلِهِ: ﴿ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾ [الذاريات: ۲٤].

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: يُقَالُ: هُوَ زَوْرٌ، وَهَؤُلاءِ زَوْرٌ وَضَيْفٌ، وَمَعْنَاهُ أَضْيَافُهُ وَزُوَّارُهُ، لأَنَّهَا مَصْدَرٌ، مِثْلُ قَوْمٍ رِضًا وَعَدْلٍ. يُقَالُ: مَاءٌ غَوْرٌ، وَبِئْرٌ غَوْرٌ، وَمَاءَانِ غَوْرٌ، وَمِيَاهٌ غَوْرٌ. وَيُقَالُ: الْغَوْرُ الْغَائِرُ لا تَنَالُهُ الدِّلاءُ، كُلُّ شَيْءٍ غُرْتَ فِيهِ فَهُوَ مَغَارَةٌ. ﴿تَزَاوَرُ﴾ [الكهف: ۱۷]: تَمِيلُ، مِنَ الزَّوَرِ، وَالأَزْوَرُ الأَمْيَلُ.

باب ـ ۸۵: گرامیداشت مهمان و خدمت کردن میزبان او را.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟» (الذّاریات، ٢٤)

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: گفته می‌شود: «هُوَ زَوْرٌ و هَؤُلاءِ زَوِرٌ و ضَیْفٌ» او زیارت‌کننده است و آنها زیارت‌کننده‌اند و مهمان هستند و معنای آن زیارت‌کنندگان و مهمانان هستند، زیرا لفظ زَوْر مصدر است و در صیغهٔ مفرد و مثنّی و جمع به عین لفظ به کار می‌رود. مانند ـ قَوْمِ رِضاً و عدل ـ (گروهی خشنود عادل).

گفته می‌شود: مَاٌ غَوْرٌ (آبی که در زمین پست فرو رود، عمیق) و بِئْرٌ غَوْرٌ (چاه عمیق) و مَاءَانِ

غورٌ، و مِیاهٌ غَوْرٌ.
و گفته می‌شود: اَلْغَوْرُ الغَائِر. یعنی غَوْرٌ به معنی غَائِرٌ هم آمده اســت. یعنی: آبــی فرو رفته که بوی نمی‌گیرد. هر چیــزی که در آن فرو رود، آن مَغَارَةٌ یا سوراخ است.
«تَزَّاوَرُ» (الکهــف، ۱۷) یعنی: مَیل می‌کند. این هم از لفظ زَورٌ مشتق است. وَالأَزْوَرُ: یعنی مَیل می‌کنم.

٦١٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْكَعْبِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، جَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَالضِّيَافَةُ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ ، فَمَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ ، وَلا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَثْوِيَ عِنْدَهُ حَتَّى يُحْرِجَهُ » .

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ : مِثْلَهُ ، وَزَادَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٦٠١٩ ، أخرجه مسلم : ٤٨ ، مختصراً بزيادة وأخرجه بلفظه والزيادة في اللقطة : ١٤] .

۶۱۳۵ ـ از مالک، از سعید بن ابی سعید مَقْبُری روایت اســت که ابوشُــرَیح کعبی گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمان خــود را گرامی بدارد، پاداش مهمان (پذیرایی) یک شب و روز است و مهمانی سه روز است، آنچه بعد از آن باشد، صدقه است، و بر مهمان روا نیست که نزد میزبان تا زمانی بایستد که او را به تنگ آورد.»
از اســماعیل روایت اســت که گفــت: مالک، مثــل همین حدیــث را به من گفــت و افزود (آن حضرت فرمود): «کســی که به خدا و روز آخــرت ایمان دارد باید ســخنی نیک بگوید یا خاموش باشد.»

٦١٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم : ٤٧] .

۶۱۳۶ ـ از ابوحَصِیــن، از ابوصالح، از ابوهریره روایت اســت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کســی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار نرساند، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید مهمان خود راگرامی بدارد و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید ســخنی نیک بگوید یا خامشی گزینند.

٦١٣٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ تَبْعَثُنَا ، فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ فَلَا يَقْرُونَنَا ، فَمَا تَرَى ؟ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمَرُوا لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا ، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ » . [راجع : ٢٤٦١ ، أخرجه مسلم : ١٧٢٧] .

٦١٣٧ ـ از ابوالخیر روایت است که عُقْبَة بن عامر (رضی‌الله عنه) گفت: گفتیم: یا رسول‌الله! همانا تو ما را می‌فرستی و ما بر قومی فرود می‌آییم و آنها ما را مهمان نمی‌کنند، در این مورد چه (لازم) می‌بینی؟

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفت: «اگر بر قومی فرود می‌آیید و شما را آنچه شایستهٔ مهمان است می‌فرمایند، بپذیرید، پس اگر این کار را نکنند، حقِّ مهمان را که سزاوار ایشان است از آنها بگیرید.»

٦١٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم : ٤٧ ، بدون « فليصل رحمه »] .

٦١٣٨ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید مهمان خود را گرامی بدارد، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید صلهٔ رَحِم خود را رعایت کند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخنِ نیک بگوید یا خاموش باشد.»

٨٦- باب : صُنْعِ الطَّعَامِ وَالتَّكَلُّفِ لِلضَّيْفِ

باب ـ ۸۶: پختن غذا و تحمل زحمت برای مهمان.

٦١٣٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَيْسِ ، عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً ، فَقَالَ لَهَا : مَا شَأْنُكِ ؟ قَالَتْ : أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا ، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ ، فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا ، فَقَالَ : كُلْ فَإِنِّي صَائِمٌ ، قَالَ : مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ ، فَأَكَلَ ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ ، فَقَالَ : نَمْ ، فَنَامَ ، ثُمَّ

٦١٣٩ ـ از عَوْن بن ابی جُحَیفه روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) میان سَلمان و ابی‌درداء رابطهٔ برادری برقرار کرد، سَلمان به دیدار ابودرداء رفت و دید که اُمِّ درداء (همسر ابودرداء) جامهٔ ژنده به بَر کرده است. سلمان به وی گفت: تو را چه شده است؟ وی گفت: برادر تو ابودرداء به دنیا نیازی ندارد. ابودرداء آمد و برای او غذایی پخته و به او

ذَهَبَ يَقُومُ ، فَقَالَ : نَمْ ، فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ ، قَالَ سَلْمَانُ : قُمِ الآنَ ، قَالَ : فَصَلَّيَا ، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ : إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، وَلأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقّاً ، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « صَدَقَ سَلْمَانُ » .

أَبُو جُحَيْفَةَ وَهْبٌ السُّوَائِيُّ ، يُقَالُ : وَهْبُ الْخَيْرِ .

[راجع : ۱۹٦۸]

گفت بخور که من روزه دارم.
سلمان گفت: من نمی‌خورم تا تو نخوری. ابودرداء خورد، و چون شب فرا رسید، ابودرداءبه نماز (شب) ایستاد. سلمان به او گفت: بخواب. وی خوابید. سپس رفت که به نماز (شب) بایستد، سلمان گفت: بخواب. چون شب به آخر رسید، سلمان گفت: اکنون به نماز برخیز. هر دو نماز (شب) گزاردند.
سلمان به او گفت: همانا پروردگار تو را بر تو حقّی است، و نفس تو را بر تو حقّی است، و زن تو را بر تو حقّی است، پس حقّ هر صاحب حقّی را بده. ابودردا نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و ماجرا را بیان کرد آن حضرت فرمود: «سلمان راست گفته است.» «ابوجُحَیْفه وَهْب السُّوائی، است گفته می‌شودوَهْب‌الخیر؟

۸۷- بَاب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الْغَضَبِ وَالْجَزَعِ عِنْدَ الضَّيْفِ

باب ـ ۸۷: آنچه ناخوشایند است از خشم و ناشکیبایی نزد مهمان.

٦١٤٠- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْجُرَيْرِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَضَيَّفَ رَهْطاً ، فَقَالَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ : دُونَكَ أَضْيَافَكَ ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَافْرُغْ مِنْ قِرَاهُمْ قَبْلَ أَنْ أَجِيءَ ، فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَأَتَاهُمْ بِمَا عِنْدَهُ ، فَقَالَ : اطْعَمُوا ، فَقَالُوا : أَيْنَ رَبُّ مَنْزِلِنَا ، قَالَ : اطْعَمُوا ، قَالُوا : مَا نَحْنُ بِآكِلِينَ حَتَّى يَجِيءَ رَبُّ مَنْزِلِنَا ، قَالَ : اقْبَلُوا عَنَّا قِرَاكُمْ ، فَإِنَّهُ إِنْ جَاءَ وَلَمْ تَطْعَمُوا لَنَلْقَيَنَّ مِنْهُ ، فَأَبَوْا ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ يَجِدُ عَلَيَّ ، فَلَمَّا جَاءَ تَنَحَّيْتُ عَنْهُ ، فَقَالَ : مَا صَنَعْتُمْ ، فَأَخْبَرُوهُ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ ، فَسَكَتُّ ، ثُمَّ قَالَ : يَا

٦١٤٠ ـ از سعید جریری، از ابوعثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابوبکر (رضی‌الله عنه) گفت: ابوبکر کسانی را مهمان کرد و به (پسر خود) عبدالرحمن گفت: از مهمانان پذیرایی کن که من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌روم، و پیش از آنکه من بیایم پذیرایی‌شان را تمام کن (به آنها غذا بده). عبدالرحمن رفت و غذایی که داشت آورد و گفت: بخورید. گفتند: صاحبخانهٔ ما کجاست؟ عبدالرحمن گفت: بخورید. گفتند: ما نمی‌خوریم تا صاحبخانهٔ ما بیاید. عبدالرحمن گفت: مهمانی خود را از ما

عَبْدَالرَّحْمَنِ ، فَسَكَتُّ ، فَقَالَ : يَا غُنْثَرُ ، أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَوْتِي لَمَّا جِئْتَ ، فَخَرَجْتُ ، فَقُلْتُ : سَلْ أَضْيَافَكَ ، فَقَالُوا : صَدَقَ ، أَتَانَا بِهِ ، قَالَ : فَإِنَّمَا انْتَظَرْتُمُونِي ، وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ اللَّيْلَةَ ، فَقَالَ الآخَرُونَ : وَاللَّهِ لا نَطْعَمُهُ حَتَّى تَطْعَمَهُ ، قَالَ : لَمْ أَرَ فِي الشَّرِّ كَاللَّيْلَةِ ، وَيْلَكُمْ ، مَا أَنْتُمْ ؟ لِمَ لا تَقْبَلُونَ عَنَّا قِرَاكُمْ ؟ هَاتِ طَعَامَكَ ، فَجَاءَهُ بِهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ فَقَالَ : بِاسْمِ اللَّهِ ، الأُولَى لِلشَّيْطَانِ ، فَأَكَلَ وَأَكَلُوا . [راجع : ٦٠٢ ، اخرجه مسلم: ٢٠٥٧]

٨٨- بَاب : قَوْلِ الضَّيْفِ لِصَاحِبِهِ : لا آكُلُ حَتَّى تَأْكُلَ

فِيهِ حَدِيثُ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١٩٦٨]

٦١٤١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ : قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : جَاءَ أَبُو بَكْرٍ بِضَيْفٍ لَهُ أَوْ بِأَضْيَافٍ لَهُ ، فَأَمْسَى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّا جَاءَ ، قَالَتْ

بپذیرید، زیرا اگر او بیاید و شما غذا نخورده باشید ما از وی آزار خواهیم دید. مهمانان نپذیرفتند. من دانستم که بر سرم چه می‌آید، وقتی ابوبکر آمد، خودم را پنهان کردم. گفت: شما چه کردید؟ او را آگاه کردند.

گفت: ای عبدالرحمن، من خاموش شدم، سپس گفت: ای عبدالرحمن. من خاموش شدم. گفت: ای غُنْثَر (پسر جاهل) تو را سوگند می‌دهم که اگر آواز مرا می‌شنوی بیرون آی. من بیرون آمدم و گفتم: از مهمانان خود بپرس. گفتند: راست می‌گوید، و برای ما غذا آورد. ابوبکر گفت: پس شما منتظر من بودید، به خدا سوگند که امشب چیزی نمی‌خورم. دیگران گفتند: به خدا سوگند که تا تو نخوری ما نمی‌خوریم. ابوبکر گفت: چنین شب بدی ندیده بودم، وای بر شما، چه حالتی دارید؟ چرا مهمانی خویش را از ما نمی‌پذیرید؟ پس غذا را بیاور. غذا را آورد. وی دست خود را پیش کرد و گفت: بِاسْمِ الله. (و گفت) حالت اول من، کار شیطان بود. وی غذا خورد و آنها غذا خوردند.

باب ـ ۸۸: سخن مهمان به میزبان: تا تو نخوری من نمی‌خورم.

در آن حدیث ابن جُحَیفه است که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

۶۱۴۱ ـ از سُلیمان، از ابوعثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابوبکر(رضی‌الله عنهما) گفت: ابوبکر مهمان یا مهمانان خود را آورد، و خودش شب را نزد پیامبر (صلی‌الله

أُمِّي : احْتَبَسْتَ عَنْ ضَيْفِكَ - أَوْ أَضْيَافِكَ - اللَّيْلَةَ ، قَالَ : مَا عَشَّيْتِهِمْ ؟ فَقَالَتْ : عَرَضْنَا عَلَيْهِ - أَوْ : عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا ، أَوْ - فَأَبَى ، فَغَضِبَ أَبُو بَكْرٍ ، فَسَبَّ وَجَدَّعَ ، وَحَلَفَ لا يَطْعَمُهُ ، فَاخْتَبَأْتُ أَنَا ، فَقَالَ : يَا غُنْثَرُ ، فَحَلَفَتِ الْمَرْأَةُ لا تَطْعَمُهُ حَتَّى يَطْعَمَهُ ، فَحَلَفَ الضَّيْفُ أَوِ الأَضْيَافُ أَنْ لا يَطْعَمَهُ أَوْ يَطْعَمُوهُ حَتَّى يَطْعَمَهُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : كَأَنَّ هَذِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَدَعَا بِالطَّعَامِ ، فَأَكَلَ وَأَكَلُوا ، فَجَعَلُوا لا يَرْفَعُونَ لُقْمَةً إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثَرُ مِنْهَا ، فَقَالَ : يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ ، مَا هَذَا ؟ فَقَالَتْ : وَقُرَّةِ عَيْنِي ، إِنَّهَا الآنَ لأَكْثَرُ قَبْلَ أَنْ نَأْكُلَ ، فَأَكَلُوا ، وَبَعَثَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَذَكَرَ أَنَّهُ أَكَلَ مِنْهَا . [راجع : ٦٠٢ ، أخرجه مسلم : ٢٠٥٧ ، بزيادة] .

علیه وسلّم) ایستاد. وقتی به خانه آمد، مادرم گفت: امشب از مهمان یا مهمانان خود دور ماندی. ابوبکر گفت: به آنها غذا ندادی؟ مادرم گفت: به او یا به آنها غذا پیش کردم، ولی آنها نپذیرفتند. ابوبکر خشمگین شد و دشنام داد که گوشهای تو بریده باد، و سوگند یاد کرد که غذا نمی‌خورد. من پنهان شدم. وی گفت: ای پسر جاهل. زن ابوبکر سوگند خورد که تا او غذا نخورد وی غذا نمی‌خورد. مهمان یا مهمانان هم سوگند خوردند که تا ابوبکر غذا نخورد آنها نمی‌خورند.

ابوبکر گفت: این حالت از اغوای شیطان بود. وی غذا خواست و خورد و دیگران خوردند، و هر لقمه‌ای را که (از کاسه) برمی‌داشت بیشتر از آن از زیر (کاسه) افزوده می‌شد. ابوبکر (به زن خود) گفت: ای خواهر ابوفِراس، این چه حالت است؟ وی گفت: سوگند به نور دیدهٔ من، همانا همین‌اکنون غذا بیش از آن است که به خوردن آغاز کرده بودیم. پس همه خوردند و (بقیه را) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرستاد و گفته شده است که آن حضرت از آن خورد.

٨٩- بَاب : إِكْرَامِ الْكَبِيرِ ، وَيَبْدَأُ الأَكْبَرُ بِالْكَلامِ وَالسُّؤَالِ

باب ـ ۸۹: احترام به بزرگسال و بزرگسال به سخن و سؤال آغاز می‌کند.

٦١٤٢ ، ٦١٤٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ ، مَوْلَى الأَنْصَارِ ، عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ، وَسَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ بْنَ

٦١٤٢، ٦١٤٣ ـ از یحیی بن سعید، از بشیر بن یسار، مَولی انصار، از رافع بن خدِیج و سَهل بن ابی‌حَثْمَه روایت است که آنها گفته‌اند: همانا عبدالله بن سَهل و مُحَیِّصَة بن

مَسْعُودٍ أَتَيَا خَيْبَرَ ، فَتَفَرَّقَا فِي النَّخْلِ ، فَقُتِلَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ ، فَجَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَحُوَيِّصَةُ وَمُحَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ ، فَبَدَأَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ، وَكَانَ أَصْغَرَ الْقَوْمِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «كَبِّرِ الْكُبْرَ» . قال يَحْيَى : يَعْنِي : لِيَلِيَ الْكَلامَ الأَكْبَرُ . فَتَكَلَّمُوا فِي أَمْرِ صَاحِبِهِمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَتَسْتَحِقُّونَ قَتِيلَكُمْ ، أَوْ قال : صَاحِبَكُمْ ، بِأَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَمْرٌ لَمْ نَرَهُ . قال : «فَتُبْرِئُكُمْ يَهُودُ فِي أَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْهُمْ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَوْمٌ كُفَّارٌ . فَوَدَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قِبَلِهِ . قال سَهْلٌ : فَأَدْرَكْتُ نَاقَةً مِنْ تِلْكَ الإِبِلِ ، فَدَخَلَتْ مِرْبَدًا لَهُمْ فَرَكَضَتْنِي بِرِجْلِهَا .

قال اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ بُشَيْرٍ ، عَنْ سَهْلٍ .

قال يَحْيَى : حَسِبْتُ أَنَّهُ قال : مَعَ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ بُشَيْرٍ ، عَنْ سَهْلٍ وَحْدَهُ . [راجع : ۲۷۰۲ ، أخرجه مسلم : ۱۶۶۹] .

مسعود به خیبر رفتند و در نخلستان آنجا از یکدیگر دور افتادند. عبدالله بن سهل در آنجا کشته شد. عبدالرحمن بن سَهل و حوَیِّصَه و مُحَیِّصَه پسران مسعود نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و دربارهٔ کشته شدن دوست خود صحبت کردند. عبدالرحمن به سخن آغاز کرد و او خُردترین آن جماعت بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «بزرگسالان را بزرگ بشمار.» یحیی (راوی) گفت: یعنی رشتهٔ سخن را به بزرگتر بسپار. سپس در مورد دوست خود صحبت کردند. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «با سوگند یاد کردن پنجاه کس از شما مستحق دیّت (خونبهای) کشتهٔ خود یا دوست خود می‌شوید.» گفتند: یا رسول‌الله، این قضیه‌ای است که ما ندیده‌ایم (چه کسی او را کشته است) آن حضرت فرمود: پس اگر پنجاه کس از یهود سوگند بخورند شما را از سوگند خوردن می‌رهانند.» گفتند: یا رسول‌الله، آنها قومی کافرند (سوگند می‌خورند و سوگندشان اعتبار ندارد). سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (خونبهای او را) از نزد خود پرداخت. سهل (راوی) گفت: من شتری از شتران را (برای خونبها) دریافتم. وی به باشگاه (اصطبل) شتران درآمد. و شتر با پای خود مرا لگد زد.

لیث گفت: حدیث کرد مرا یحیی، از بُشیر، از سَهل.

یحیی گفت: می‌پندارم که (بُشیر بن یَسار) گفت: (مَع َرافِع بن خَدیج) همراه رافع بن خدیج. (عوض: عَن رافعِ بن خَدِیْجٍ) و ابن عُیَیْنَه گفت: حدیث کرد ما را یحیی، از بُشَیر،

از سَـهل تنها (نه از رافع بن خدیج که در سند حدیث آمده است.)

٦١٤٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَخْبِرُونِي بِشَجَرَةٍ مَثَلُهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا، وَلَا تَحُتُّ وَرَقَهَا». فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ، وَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَلَمَّا لَمْ يَتَكَلَّمَا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هِيَ النَّخْلَةُ». فَلَمَّا خَرَجْتُ مَعَ أَبِي قُلْتُ: يَا أَبَتَاهُ، وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَهَا، لَوْ كُنْتَ قُلْتَهَا كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: مَا مَنَعَنِي إِلَّا أَنِّي لَمْ أَرَكَ وَلَا أَبَا بَكْرٍ تَكَلَّمْتُمَا فَكَرِهْتُ. [راجع: ٦١، أخرجه مسلم: ٢٨١١].

٦١٤٤ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابـن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «مرا از درختی آگاه کنید که مثال آن مثال مسـلمان اسـت. و میـوهٔ خود را در هر فصل بـه حکم پروردگار خود می‌دهد، و برگ آن نمی‌ریزد.»

به خاطرم آمد که آن درخت خرما اسـت ولی ناخوش دانسـتم که سـخن گویـم، و در آنجا ابوبکر و عمر نشسـته بودنـد، چون آن دو نفر سـخن نگفتنـد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمـود: «آن درخت خرما اسـت.» آنگاه که با پدرم (عمـر) برآمدم، گفتم: ای پدر، به خاطرم رسـیده بود که آن درخت خرما اسـت. گفت: تـو را چه مانع شـد کـه آن را بگویی، اگر آن را می‌گفتی نزد من دوست‌داشـتنی‌تر از داشتن چنین و چنان بود.

ابـن عمر گفت: آنچه مرا مانع شـد آن بود که من ندیدم که تو و ابوبکر (در این مورد) سخن بگوییـد، و مـن ناخوش دانسـتم (که سـخن بگویم).

٩٠- بَابٌ: مَا يَجُوزُ مِنَ الشِّعْرِ وَالرَّجَزِ وَالْحُدَاءِ وَمَا يُكْرَهُ مِنْهُ

باب ـ ٩٠: آنچه رواست از شعر و رَجْز و حُدا (آوازخوانی برای راندن شتر) و آنچه ناخوشایند است در آن.

وَقَوْلِهِ: ﴿وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ٢٢٤-٢٢٧].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادیی سـرگردانند؟ و آنانند که چیزهایی می‌گویند و انجام نمی‌دهند. مگر کسـانی که ایمان آورده و

قال ابْنُ عَبَّاس : فِي كُلِّ لَغْوٍ يَخُوضُونَ .

کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند، و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»
(الشّعرا، ۲۲٤ ـ ۲۲۷)

ابن عباس در تفسیر «فِی کُلِّ وادٍ یَهِیْمُوْن» گفت: یعنی در هر سخنی بیهوده فرو می‌روند.

٦١٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِيَغُوثَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً» .

٦١٤٥ ـ از مروان بن حکم، از عبدالرحمن بن اسود بن عَبدِ یغوث روایت است که اُبَی بن کعب گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بعضی از اشعار حکمت است.»

٦١٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ : بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ يَمْشِي إِذْ أَصَابَهُ حَجَرٌ ، فَعَثَرَ ، فَدَمِيَتْ إِصْبَعُهُ ، فَقَالَ : «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيتِ . وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ» . [راجع: ٢٨٠٢، أخرجه مسلم: ١٧٩٦، مختصراً].

٦١٤٦ ـ از اَسوَد بن قَیس روایت است که گفت: از جُنْدَب شنیدم که می‌گفت: در حالی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی بود، ناگاه سنگی به پایش اصابت کرد و لغزید و انگشت وی خونین شد. فرمود: «آیا تو، به‌جز انگشتی هستی که خونین شدی و هر آنچه دیدی در راه خدا دیدی»

٦١٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ : أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ ، وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ» . [راجع: ٣٨٤١، أخرجه مسلم: ٢٢٥٦].

٦١٤٧ ـ از ابوسَلَمه از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «راست‌ترین کلمه‌ای که شاعر گفته است کلمهٔ لَبید است (یعنی این کلمه) «آگاه باش که هر آنچه به‌جز خداست باطل است» اُمَیّه بن ابی صَلْت (شاعر معروف دوران جاهلیت) نزدیک بود که اسلام بیاورد.»

٦١٤٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ

٦١٤٨ ـ از حاتِم بن اسماعیل، از یزید بن ابی عُبَید، از سلمة بن اکوع روایت است که گفت:

قال : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَسِرْنَا لَيْلاً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرِ بْنِ الأَكْوَعِ : أَلاَ تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ؟ قال : وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِراً ، فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ :

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَاغْفِرْ فِدَاءٌ لَكَ مَا اقْتَفَيْنَا ... وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا

وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ هَذَا السَّائِقُ» . قَالُوا : عَامِرُ ابْنُ الأَكْوَعِ ، فَقَالَ : «يَرْحَمُهُ اللَّهُ» . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ ، قال : فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ ، حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ الْيَوْمَ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ ، أَوْقَدُوا نِيرَاناً كَثِيرَةً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا هَذِهِ النِّيرَانُ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ» . قَالُوا : عَلَى لَحْمٍ ، قال : «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ» . قَالُوا : عَلَى لَحْمِ حُمُرٍ إِنْسِيَّةٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَهْرِقُوهَا وَاكْسِرُوهَا» .

فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قال : «أَوْ ذَاكَ» . فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ ، كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ فِيهِ قِصَرٌ ، فَتَنَاوَلَ بِهِ يَهُودِيّاً لِيَضْرِبَهُ ، وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ ، فَأَصَابَ رُكْبَةَ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ ، فَلَمَّا قَفَلُوا قال سَلَمَةُ : رَآنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَاحِباً ، فَقَالَ لِي : «مَا لَكَ» .

فَقُلْتُ : فِدًى لَكَ أَبِي وَأُمِّي ، زَعَمُوا أَنَّ عَامِراً حَبِطَ عَمَلُهُ ، قال : «مَنْ قَالَهُ» . قُلْتُ : قَالَهُ فُلانٌ وَفُلانٌ وَفُلانٌ وَأُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ الأَنْصَارِيُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ ، قَلَّ عَرَبِيٌّ نَشَأَ بِهَا مِثْلَهُ» . [راجع : ۲۴۷۷ ، أخرجه مسلم : ۱۸۰۲ ، وقطعة الحمر في الصيد : ۳۳] .

به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی خیبر برآمدیم، شبانه راه پیمودیم. مردی از همراهـان به عامِر بن اَکـوَع گفت: آیا ما را از سـرودهای خود نمی‌شنوانی؟ و عامِر مردی شاعر بود. وی از مرکب فرود آمد و به آن گروه حُدا می‌خواند و می گفت:

بارالها! اگر تو نمی‌بودی ما هدایت نمی‌یافتیم
و نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌گزاردیم
ما را بیامرز، فدایت شویم، از تو پیروی کردیم
و گامهای ما را در رویارویی با دشـمن استوار بدار؛
و بر ما آرامش ارزانی دار؛
تـا آنگاه که مـا را برای جنگ فـرا می‌خوانند بیاییم؛
و بـا آواز بلنـد دشـمن در مقابـل مـا کمک می‌خواهد.

سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این سـاربان کیسـت؟» گفتند: عامِر بن اَکوَع است. فرمود: «خداوند رحمتش کند.»

مـردی از همراهـان گفت: (شـهادت) بر وی واجـب شـد، ای پیامبر خـدا، کاش مـا را از صحبت وی بیشـتر بهره‌مند می‌کردی.[1] سپس به خیبر آمدیم و مـردم آن را محاصره کردیم، تا آنکه ما را گرسـنگی سـختی رسید، پس از آن خداوند فتح را برایشـان میسّر سـاخت. روزی که مردم فتح خیبر را به شـام رساندند. آتش زیادی برافروختند. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «این آتشـها برای چیست و برای چه چیز برافروخته‌اند.» گفتند: گوشت

۱- ابن عبدالبر گفته که از این دعا که پیامبر(صلی‌الله علیه و آله) در معرکهٔ جنگ به حق‌ّوی کرده، دانستند که وی شهید خواهد شد.

۶۱۴۹– حدّثنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسِ بنِ مالك رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : أَتَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ وَمَعَهُنَّ أُمُّ سُلَيْمٍ ، فَقَالَ : «وَيْحَكَ يَا أَنْجَشَةُ ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ» . قَالَ أَبُو قِلَابَةَ : فَتَكَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَلِمَةٍ ، لَوْ تَكَلَّمَ بِهَا بَعْضُكُمْ

پخته می‌کنند. فرمود: «کدام گوشت؟» گفتند: گوشت خر اهلی. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آن را بیرون ریزید و دیگها را بشکنید.»

مردی گفت: یا رسول‌الله، یا آن را بیرون بریزیم و دیگها را بشوییم. فرمود: «یا چنان کنید.» آنگاه که مسلمانان (به قصد جنگ) صف بستند، شمشیر عامِر کوتاه بود، وی شمشیر را گرفت تا بر یهودی‌ای ضربه زند، کنارهٔ نوک شمشیر برگشت و به زانوی عامر اصابت کرد و از اثر آن مُرد. آنگاه که مردم بازگشتند، سلمة (بن اکوع) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مرا دید که رنگ من پریده است به من گفت: «تو را چه کار شده؟»

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، می‌گویند که عمل (برادرم) عامِر (که به شمشیر خود کشته شده است.) به هدر رفته است.[1] فرمود: «این را که گفته است؟» گفتم: فُلان و فُلان و فُلان و اُسَید بن حُضَیر انصاری گفته‌اند.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس که گفته، دروغ گفته، همانا او را دو پاداش است ـ و آن حضرت میان دو انگشت خود را جمع کرد ـ همانا وی سختکوش و مجاهد است، کمتر عربی است که همچون او با این ویژگی‌ها سر برآورده است.»

۶۱۴۹ ـ از ایّوب، از ابی‌قِلابه روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد بعضی از زنان خود آمد و اُمّ سُلَیم (مادر انس) نیز با ایشان بود.

۱– چون کسی که خودکشی کند، در آتش دوزخ عذاب شود. (تیسیرالقاری)

لَعِبْتُمُوهَا عَلَيْهِ ، قَوْلُهُ : «سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ». [انظر : ٦١٦١، ٦٢٠٢، ٦٢٠٩، ٦٢١٠، ٦٢١١، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

آن حضرت فرمود: «خدا بر تو رحم کند، ای اَنجَشَه، شترانت را آهسته ران که شیشه بار دارند.»[1] ابوقِلابه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (در فرمودهٔ خود) کلمه‌ای را بر زبان رانده است که اگر هر یک از شما بر زبان آرید، به آن کلمه عیب می‌کنید. یعنی این قول آن حضرت: «سَوْقَکَ بِالْقَوارِيْرِ.»[2]

٩١- باب : هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ

باب ـ ٩١: هجو مشرکان.

٦١٥٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «فَكَيْفَ بِنَسَبِي». فَقَالَ حَسَّانُ : لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ.

وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : ذَهَبْتُ أَسُبُّ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ ، فَقَالَتْ : لا تَسُبَّهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٣٥٣١ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٧].

٦١٥٠ ـ از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: حسّان بن ثابت دربارهٔ هجو کردن مشرکان از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازه خواست. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دربارهٔ نَسَب من چگونه می‌کنی؟» حسّان گفت: نسبت تو را (در شعر خود) همچون موی از خمیر بیرون می‌آورم.

روایت است از هِشام بن عُروه، از پدرش که گفت: نزد عایشه حسّان را دشنام می‌دادم. عایشه گفت: او را دشنام مده، زیرا وی (در برابر مشرکان) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دفاع می‌کرد.

٦١٥١- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ الْهَيْثَمَ بْنَ أَبِي سِنَانٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ فِي قَصَصِهِ ، يَذْكُرُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ» . يَعْنِي بِذَاكَ ابْنَ رَوَاحَةَ ، قَالَ :

٦١٥١ ـ از ابن شِهاب روایت است که هَیثَم بن ابی سِنان گفت: از ابوهریره شنیده است که در قصه‌های خویش از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد می‌کرد که می‌گفت: «همانا برادر (مسلمان) شما دشنام نمی‌دهد.» با این گفته،

1- انجشه، نام غلام ابوقلابه است که با آواز خوش خود شتران را آرامش می‌بخشید. و مراد از شیشه بار داشتن شتر، زنان بود که بر شتران سوار بودند.

2- یعنی «سَوقَکَ بالقواریر» اشکال دستوری دارد.

فِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ
أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ
إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْكَافِرِينَ الْمَضَاجِعُ

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ : عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدٍ ، وَالأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ . [راجع : ۱۱۵۵].

مرادش ابن رواحه بود که گفت:
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان ماست که کتاب خدا را می‌خواند؛
آنگاه که صبح روشن و نمودار گردد و بدرخشد؛
ما را بعد از کوردلی هدایت می‌کند؛
باور دارنده است که آنچه می‌گویی شدنی است؛
می‌خوابد در حالی که پهلویش را از بستر خواب جدا می‌دارد؛[1]
آنگاه که بر کافران، خوابگاهشان گرانی کرده است.

متابعت کرده است (یونس را) عُقَیل از زُهری.
و زبیدی گفت: زُهری از سعید و اعرج روایت کرده که ابوهریره گفت.

٦١٥٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّهُ سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيَّ : يَسْتَشْهِدُ أَبَا هُرَيْرَةَ فَيَقُولُ : يَا أَبَا هُرَيْرَةَ ، نَشَدْتُكَ بِاللَّهِ ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «يَا حَسَّانُ ، أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ، اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : نَعَمْ . [راجع : ۴۵۳ ، أخرجه مسلم: ۲۴۸۵].

٦١٥٢ ـ از شُعیب، از زُهری روایت است که گفت.
و همچنان از محمد بن عتیق، از ابن شهاب (زُهری) از ابی سَلَمه ابن عبدالرحمن بن عَوف روایت است که وی از حسّان بن ثابت انصاری شنیده است که ابوهریره را گواه می‌آورد و می‌گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ای که می‌فرمود: «ای حسّان، از جانب رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) جواب بگوی، بارالها، او را توسط رُوح‌القُدُس کمک کن.» ابوهریره گفت: آری.

٦١٥٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِحَسَّانَ : «اهْجُهُمْ - أَوْ قَالَ : هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ» . [راجع : ۳۲۱۳ ، أخرجه مسلم : ۲۴۸۶].

٦١٥٣ ـ از شُعبه، از عَدِی بن ثابت روایت است که براء (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله

۱- مصرع پنجم از متن افتاده است «يَبِيتُ يُجافِي جَنْبَهُ عَنْ فِراشِهِ» که ترجمه‌اش آورده شد.

علیه وسـلّم) به حسّان گفت: «آنها را هجو کن و جبرییل با تو است.»

۹۲- بَاب : مَا يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَى الإِنْسَانِ الشِّعْرُ ، حَتَّى يَصُدَّهُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَالْعِلْمِ وَالْقُرْآنِ .

باب ـ ۹۲: کراهیت غلبه کردن شعر بر کسی تا او را از یاد خدا و عِلم و قرآن بازدارد.

٦١٥٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا » .

٦١٥٤ ـ از حَنظَله، از سالِم، از ابن عمر (رضی‌الله عنهما) روایت اسـت که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر درون یکی از شما با زرداب پر باشد، بهتر است که با شعر پر باشد.»

٦١٥٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا » . [أخرجه مسلم : ٢٢٥٧] .

٦١٥٥ ـ از اَعمَـش، از ابوصالح روایت اسـت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر درون مردی پر از زرداب باشـد، بهتر اسـت که پر از شعر باشد.»

۹۳- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « تَرِبَتْ يَمِينُكِ » وَ: « عَقْرَى حَلْقَى »

باب ـ ۹۳: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) «تَرِبَتْ یَمِیْنُک» و «عَقْری حَلْقی» «دست راستت خاک‌آلود باد» و «پی بریده».[1]

٦١٥٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ بَعْدَ مَا نَزَلَ الْحِجَابُ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنَّ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي ، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَتُهُ ؟ قَالَ : « ائْذَنِي لَهُ ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ » .

٦١٥٦ ـ از ابن شـهاب، از عُروه روایت اسـت که عایشـه گفت: اَفْلَح برادر ابی‌القُعَیْس از من اجازهٔ ورود خواسـت و این پـس از نزول آیهٔ حجاب بود. گفتم: به خدا سوگند به وی اجازه نمی‌دهم تا از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) اجازه گیرم. زیرا برادر ابوالقَیس مرا شـیر نداده اسـت، بلکه زنِ ابوالقُعیس مرا شیر داده است. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برمن درآمد

۱- مقطوع‌النسل

قال عُرْوَةُ : فَبِذَلِكَ كَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ : حَرِّمُوا مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ . [راجع : ٢٦٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٤٤٥].

و گفتم: یا رسول‌الله، همانا این مرد مرا شیر نداده است (که به من محرم گردد.) ولی زن وی مرا شیر داده است؟ آن حضرت فرمود: «به وی اجازه بده، همانا وی عموی تو است، دست راستت خاک‌آلود باد.»

عُروه گفت: و به همین سبب است که عایشه می‌گفت: شیرخوارگی را حرام قرار دهید، آنچه از راه نسب حرام می‌شود.

٦١٥٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا الْحَكَمُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَنْفِرَ ، فَرَأَى صَفِيَّةَ عَلَى بَابِ خِبَائِهَا كَئِيبَةً حَزِينَةً ، لأَنَّهَا حَاضَتْ ، فَقَالَ : « عَقْرَى حَلْقَى - لُغَةُ لِقُرَيْشٍ - إِنَّكِ لَحَابِسَتُنَا » . ثُمَّ قال : « أَكُنْتِ أَفَضْتِ يَوْمَ النَّحْرِ » . - يَعْنِي الطَّوَافَ - قَالَتْ : نَعَمْ ، قال : « فَانْفِرِي إِذًا » . [راجع : ٢٩٤ ، أخرجه مسلم : ١٢١١].

٦١٥٧ ـ از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خواست (تا پس از ادای مناسک حج از مکه) برآید صَفیّه (همسر خود) را دید که بر آستانهٔ خیمه، اندوهگین می‌باشد زیرا وی (حایض شده بود و طواف وداع نکرده بود). آن حضرت فرمود: «عَقْرَی حَلْقَی، که لغت قریش است. همانا ما را ماندگار ساختی.» سپس فرمود: «آیا تو در روز نحر (دهم ذی حجّه) افاضه کرده‌ای؟ (یعنی: طواف) گفت: آری. فرمود: «پس (از مکه) بیرون شو.»

٩٤- باب : مَا جَاءَ فِي زَعَمُوا

باب ـ ۹۴: آنچه دربارهٔ لفظ: زَعَمُوْا آمده است.

٦١٥٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللَّهِ : أَنَّ أَبَا مُرَّةَ مَوْلَى أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ تَقُولُ : ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ ابْنَتُهُ تَسْتُرُهُ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « مَنْ هَذِهِ » ، فَقُلْتُ : أَنَا أُمُّ هَانِئٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ : « مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ » . فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غُسْلِهِ قَامَ فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ ، مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ : يَا

٦١٥٨ ـ از ابومُرّه مَولَی اُمِّ‌هانی بنت ابی‌طالب روایت است که وی از اُمِّ‌هانی بنت ابی‌طالب شنیده است که می‌گفت: در سال فتح (مکه) نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم، آن حضرت را در حالی یافتم که غسل می‌کرد و دخترش فاطمه بر وی پرده گرفته بود. بر وی سلام کردم، گفت: «او چه کسی است؟» گفتم: منم اُمِّ‌هانی. دختر ابوطالب. فرمود:

رَسُولَ اللَّهِ ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ ، فُلانُ ابْنُ هُبَيْرَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ» . قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ : وَذَاكَ ضُحًى .
[راجع : ٢٨٠ ، أخرجه مسلم : ٣٣٦ ، بدون ذكر الإجارة] .

«خوش آمدی ای اُمِّ هانی.» آنگاه که از غسل خود فارغ شد، ایستاد و هشت رکعت نماز گزارد، در حالی که در یک جامه پیچیده بود. چون نماز را تمام کرد، گفتم: یا رسول‌الله، پسر مادرم (علی رضی‌الله عنه) (زَعَم) گفته است که وی کُشندهٔ مردی خواهد بود که من به اوی امان داده‌ام، فُلان کس پسر هُبَیره. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا ما امان دادیم کسی را که تو امان دادی، ای اُمِّ هانی.» اُمِّ هانی گفت: و آن به هنگام چاشت بود.

٩٥- بَاب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ الرَّجُلِ : وَيْلَكَ

باب ـ ٩٠: آنچه دربارهٔ فرمودهٔ مردی آمده که می‌گوید: وَیْلَکَ (وای بر تو).

٦١٥٩- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ» .
[راجع: ١٦٩٠ ، أخرجه مسلم:١٣٢٣] .

٦١٥٩ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند، فرمود: «آن را سوار شو.» گفت: این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شود، وای بر تو.»

٦١٦٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً ، فَقَالَ لَهُ : «ارْكَبْهَا» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ ، قَالَ : «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ» . فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ . [راجع : ١٦٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٣٢٢] .

٦١٦٠ ـ از مالک، از ابوالزّناد، از اعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را دید که شتر قربانی را می‌راند. به او گفت: «آن را سوار شو.» گفت: یا رسول‌الله، این شتر قربانی است. فرمود: «آن را سوار شو، وای بر تو.» آن حضرت بار دوم یا بار سوم چنان فرمود.

٦١٦١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ - وَأَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ ، وَكَانَ مَعَهُ غُلامٌ لَهُ أَسْوَدُ يُقَالُ لَهُ أَنْجَشَةُ ، يَحْدُو ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ

٦١٦١ ـ از حمّاد، از ثابت بُنانی، از انس بن مالک روایت است همچنان از ایّوب، از ابوقِلابه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سفری

ﷺ : «وَيْحَكَ يَا أَنْجَشَةُ ، رُوَيْدَكَ بِالْقَوَارِيرِ» . [راجع:٦١٤٩، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

بود و غلام سیاه وی با آن حضرت همراه بود که اَنْجَشَه نامیده می‌شد. وی برای رفتار شتران سرود می‌خواند. آن حضرت فرمود: «رحم بر تو ای اَنجَشه، شیشه‌ها را آهسته بران که شتران شیشه (زن) بار دارند.»[1]

٦١٦٢– حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «وَيْلَكَ ، قَطَعْتَ عُنُقَ أَخِيكَ – ثَلاثًا – مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ : أَحْسِبُ فُلانًا ، وَاللَّهُ حَسِيبُهُ ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا ، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ» . [راجع : ٢٦٦٢ ، أخرجه مسلم : ٣٠٠٠].

٦١٦٢ ـ از خالد، از عبدالرحمن بن ابوبکره، روایت است که پدرش گفت: مردی، از مردی دیگر در محضر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ستایش کرد، آن حضرت فرمود: «وای بر تو، گردن برادرت را بریدی ـ و آن را سه بار تکرار فرمود ـ کسی از شما چون کسی دیگر را می‌ستاید، البته باید بگوید: گمان می‌کنم که فلان، این چنین است، خداوند خود حسابش را بهتر می‌داند و هیچ کس را در (علم) خدا تزکیه نمی‌کنم، آن هم اگر چه آن را می‌دانست.»

٦١٦٣– حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ ، عَنِ الأَوْزَاعِيِّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَالضَّحَّاكِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَقْسِمُ ذَاتَ يَوْمٍ قِسْمًا ، فَقَالَ ذُو الْخُوَيْصِرَةِ ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْدِلْ ، قَالَ : «وَيْلَكَ ، مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ» . فَقَالَ عُمَرُ : ائْذَنْ لِي فَلأَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ : «لا ، إِنَّ لَهُ أَصْحَابًا ، يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاتَهُ مَعَ صَلاتِهِمْ ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمُرُوقِ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يُنْظَرُ إِلَى نَصْلِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى رِصَافِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى نَضِيِّهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى قُذَذِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، سَبَقَ الْفَرْثَ وَالدَّمَ ، يَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ إِحْدَى يَدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ ، أَوْ مِثْلُ الْبَضْعَةِ تَدَرْدَرُ» . قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : أَشْهَدُ لَسَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَشْهَدُ أَنِّي كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ حِينَ قَاتَلَهُمْ ،

٦١٦٣ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه و ضحّاک روایت است که ابوسعید خُدری گفت: در حالی که روزی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) غنایم را تقسیم می‌کرد، ذوالخُوَیصِره، مردی از قبیلۀ بنی تمیم گفت: یا رسول‌الله، عدالت کن. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت می‌کند؟»

عمر گفت: به من اجازه بده که گردنش را بزنم. فرمود: «نی، او را یارانی است که هر یک از شما نماز خود را در مقایسه به نماز ایشان اندک می‌شمارید و روزۀ خود را با مقایسه به روزۀ ایشان اندک می‌شمارید، از دین چنان می‌برآیند که تیر از شکار بیرون می‌شود، اگر به پیکان تیر نگریسته شود در آن چیزی (از خون و غیره)

۱– در اسماألرجال، در توضیح آن گفته شده که ترجمه‌اش این است: یعنی، زنان بر شتران سوار هستند و شتران با سرعت گرفتن آنها را نیندازند.

فَالْتُمِسَ فِي الْقَتْلَى فَأُتِيَ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ٣٣٤٤، أخرجه مسلم: ١٠٦٤].

٦١٦٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «وَيْحَكَ». قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى أَهْلِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ: «أَعْتِقْ رَقَبَةً». قَالَ: مَا أَجِدُهَا، قَالَ: «فَصُمْ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قَالَ: لَا أَسْتَطِيعُ، قَالَ: «فَأَطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قَالَ: مَا أَجِدُ، فَأُتِيَ بِعَرَقٍ، فَقَالَ: «خُذْهُ فَتَصَدَّقْ بِهِ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَعَلَى غَيْرِ أَهْلِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا بَيْنَ طُنُبَيِ الْمَدِينَةِ أَحْوَجُ مِنِّي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، قَالَ: «خُذْهُ».

تَابَعَهُ يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ.

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: «وَيْلَكَ». [راجع: ١٩٣٦، أخرجه مسلم: ١١١١].

دیده نمی‌شود. سپس چون به پَی تیر نظر شود، در آن چیزی یافت نمی‌شود، سپس چون به تنهٔ تیر دیده شود در آن چیزی به نظر نمی‌آید، سپس چون به پَر تیر نظر شود در آن چیزی به چشم نمی‌خورد، (در حالی که تیر) از سرگین و خون آن گذشته است.[1] همچو کسانی، نشانهٔ آنها، مردی است که یکی از دستانش بسان پستان زن است یا مانند گوشتپاره‌ای است که حرکت می‌کند.»

ابوسعید گفت: گواهی می‌دهم که این را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام و گواهی می‌دهم که من با علی (ابن ابی‌طالب) بودم، آنگاه که با ایشان می‌جنگید، در میان کشتگانشان جست‌وجو شد، همانا مردی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشانهٔ او را گفته بود پیدا شد و آورده شد.[2]

۶۱۶۴ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «وَیْحَکَ ـ رحمت بر تو.» گفت: در روز رمضان با زن خود جماع کردم. آن حضرت فرمود: «غلامی را آزاد کن.» گفت: من، غلام ندارم. فرمود: «دو ماه پیاپی روزه بگیر.» گفت: نمی‌توانم. فرمود: «شصت مسکین را طعام بده.» گفت: ندارم. سپس زنبیلی آورده شد (که در آن خرما بود) آن حضرت فرمود: «همین را بگیر و صدقه کن.» گفت: یا رسول‌الله، آن را به‌جز

۱- یعنی تمام طاعات و عباداتشان حاصلی ندارد.

۲- مراد از این مرد گروه خوارج هستند که در جنگ میان علی رضی‌الله عنه و معاویه از هردو لشکر خارج شدند و بسیاری از آنها در جنگ نهروان کشته شدند.

از خانوادهٔ خود صدقه کنم؟ سوگند به ذاتی که نفس من در اختیار قدرت اوست، در میان ساحهٔ مدینه از من محتاج‌تری نیست. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خندید تا آنکه دندانهای درون دهان وی نمودار شد و گفت: «آن را بگیر.» متابعت کرده است (اوزاعی را) یونس از زُهری.

و عبدالرحمن بن خالد، از زُهری روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وَیْلَک» (عوض: وَیْحَک) یعنی وای بر تو!

٦١٦٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الأَوْزَاعِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقَالَ : « وَيْحَكَ ، إِنَّ شَأْنَ الْهِجْرَةِ شَدِيدٌ ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ » . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : « فَهَلْ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا » . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : « فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا » . [راجع : ١٤٥٢ ، أخرجه مسلم : ١٨٦٥] .

٦١٦٥ ـ از ابن شهاب (زُهری) از عطاء بن یزید لَیثی روایت است که ابی سعید خُدری (رضی‌الله عنه) گفت: بادیه‌نشینی گفت: یا رسول‌الله، مرا از هجرت آگاه گردان. آن حضرت فرمود: «وَیْحَک (رحم بر تو) مسئلهٔ هجرت بس دشوار است، آیا شتر داری؟» گفت: آری. فرمود: «آیا زکات آن را می‌دهی؟» گفت: آری. فرمود: «از همان ماورای دریاها (که زندگی می‌کنی) عمل (نیک) کن، خداوند از (ثواب) عمل تو چیزی نمی‌کاهد.»

٦١٦٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « وَيْلَكُمْ أَوْ وَيْحَكُمْ - قَالَ شُعْبَةُ : شَكَّ هُوَ - لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦] .

وَقَالَ النَّضْرُ ، عَنْ شُعْبَةَ : « وَيْحَكُمْ » .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ : « وَيْلَكُمْ ، أَوْ وَيْحَكُمْ » .

٦١٦٦ ـ از شُعبه، از واقِد بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «وَیْلَکُم یا وَیْحَکُم، ـ شُعبه (در این دو کلمه) شک کرده است ـ پس از من به کفر بازنگردید که برخی گردنهای برخی دیگر را بزنند.»

نَضر از شُعبَه روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وَیْحَکُم» و عمر بن محمد از پدر خود روایت کرده که آن حضرت فرمود: «وَیْلَکُم یا وَیْحَکُم.» (وای بر شما یا رحم بر شما).

٦١٦٧- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ ؟ قال : «وَيْلَكَ ، وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا» . قال : مَا أَعْدَدْتُ لَهَا إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، قال : «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» . فَقُلْنَا : وَنَحْنُ كَذَلِكَ ؟ قال : «نَعَمْ» . فَفَرِحْنَا يَوْمَئِذٍ فَرَحًا شَدِيدًا ، فَمَرَّ غُلامٌ لِلْمُغِيرَةِ وَكَانَ مِنْ أَقْرَانِي ، فَقَالَ : «إِنْ أُخِّرَ هَذَا ، فَلَنْ يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ» .

وَاخْتَصَرَهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٦٨٨ ، أخرجه مسلم : ٢٦٣٩ و ٢٩٥٣ ، مختصراً] .

٦١٦٧ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس گفت: مردی از بادیه‌نشینان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، چه وقت قیامت برپا می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «وای بر تو، برای آن چه آمادگی گرفته‌ای؟» گفت: برای آن چیزی آماده نکردم جز آنکه خدا و رسول آن را دوست می‌دارم. فرمود: «همانا تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.»
ما (حاضران مجلس) گفتیم: ما هم چنین خواهیم بود؟ فرمود: «آری.» ما در آن روز بس خوشحال بودیم، ناگاه غلام مغیره که همسال من بود، گذشت. آن حضرت فرمود: «اگر وی نمیرد، او را پیری درنیابد تا آنکه قیامت برپا شود.» اختصار کرده است، شعبه از قتاده که گفت: از انس شنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد.

٩٦- باب : عَلامَةِ الحُبِّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ۹۶: نشانهٔ دوستی به خاطر خدا.

لِقَوْلِهِ : ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١].

نظر به دلیل فرمودهٔ خداوند: «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»
(آل عمران، ۳۱)

٦١٦٨- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قال : «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» . [انظر : ٦١٦٩ ، أخرجه مسلم : ٢٦٤٠] .

٦١٦٨ ـ از سُلیمان، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرکس، با کسی است که او را دوست می‌دارد.»

٦١٦٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : قال عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ ﷺ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦١٦٩ ـ از اَعْمَش، از ابو وائل روایت است که عبدالله بن مسعود(رضی‌الله عنه) گفت: مردی نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و

كَيْفَ تَقُولُ فِي رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمًا وَلَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » .

تَابَعَهُ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، وَسُلَيْمَانُ ابْنُ قَرْمٍ ، وَأَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٦١٦٨، أخرجه مسلم: ٢٦٤٠] .

گفت: یا رسول‌الله، دربارهٔ مردی که گروهی را دوست می‌دارد و در عمل به مرتبهٔ ایشان نرسیده است چه می‌گویی؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر کس (در بهشت) با کسی که او را دوست می‌دارد.»

متابعت کرده است جَریر بن حازم، و سُلیمان ابن قَرْم و ابوعَوانه از اَعمش، از ابووائل، از عبدالله (بن مسعود) از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) .

٦١٧٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : الرَّجُلُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَمَّا يَلْحَقْ بِهِمْ ؟ قَالَ : « الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » .

تَابَعَهُ أَبُو مُعَاوِيَةَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ . [أخرجه مسلم: ٢٦٤١] .

٦١٧٠ ـ از سُفیان، از اَعمش، از ابی‌وائل روایت است که ابوموسی گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفته شد: مردی قومی را دوست می‌دارد و (در عمل خود به مرتبهٔ) ایشان نرسیده است؟ آن حضرت فرمود: «هر کس با کسی است که او را دوست می‌دارد.»

متابعت کرده است (راوی را) ابومعاویه و محمد بن عُبید.

٦١٧١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ : مَتَى السَّاعَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « مَا أَعْدَدْتَ لَهَا » . قَالَ : مَا أَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ وَلَا صَدَقَةٍ ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، قَالَ : « أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ » . [راجع: ٣٦٨٨ ، أخرجه مسلم: ٢٦٣٩] .

٦١٧١ ـ از شُعبه، از عَمرو بن مُرَّة، از سالم بن ابی الجَعد روایت است که انس بن مالک گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید: قیامت چه وقت است یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «برای آن چه آماده کرده‌ای؟» گفت: برای آن از نماز و روزه و صدقه، زیاد آماده نکرده‌ام، ولی خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی هستی که او را دوست می‌داری.»

٩٧- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ لِلرَّجُلِ : اخْسَأْ

باب ـ ٩٧: گفتهٔ مردی به مردی دیگر: إخْسَأ (دور شو یا گُم شو).

٦١٧٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ : سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عَنْهُمَا : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنِ صَيَّادٍ : « قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئاً، فَمَا هُوَ » . قَالَ : الدُّخُّ ، قَالَ : « اخْسَأْ » .

۶۱۷۲ ـ از ابورَجاء روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابن صیّاد (پسر یهودی‌ای که ادعای نبوّت می‌کرد) گفت: «همانا چیزی را (در دل) برای تو پنهان کرده‌ام، آن چیست؟» ابن صیاد گفت: دُخ: آن حضرت فرمود: «گُم شو.»

٦١٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ : انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِهِ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ ، حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ فِي أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ يَوْمَئِذٍ الْحُلُمَ ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ » . فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ ، ثُمَّ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ، فَرَضَّهُ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قَالَ : « آمَنْتُ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ » . ثُمَّ قَالَ لِابْنِ صَيَّادٍ : « مَاذَا تَرَى » . قَالَ : يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ » . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنِّي خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئاً » . قَالَ : هُوَ الدُّخُّ ، قَالَ : « اخْسَأْ ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ » . قَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَأْذَنُ لِي فِيهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنْ يَكُنْ هُوَ لَا تُسَلَّطْ عَلَيْهِ ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُوَ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ » . [راجع : ١٣٥٤]

۶۱۷۳ ـ از زُهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر گفت: عمر بن خطّاب به همراه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با جمعی از اصحاب آن حضرت به سوی ابن صَیّاد راهی شد تا آنکه ابن صیّاد را دید که با شماری از پسران خردسال در محلهٔ بنی مَغالَه بازی می‌کند. ابن صیاد در آن روز به سن بلوغ نزدیک شده بود، وی از آمدن آن حضرت آگاه نشد تا آنکه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) با دست خود بر پشت وی زد، سپس به وی گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟» ابن صیّاد به سوی آن حضرت نگریست و گفت: گواهی می‌دهم که پیامبر اُمّیها (ناخوانان) هستی. سپس ابن صیّاد گفت: آیا تو گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را رد کرد، سپس فرمود: «من به خدا و پیامبران او ایمان دارم.» سپس به ابن صیّاد گفت: «چه می‌بینی؟» ابن صیّاد گفت: راستگو و دروغگو نزد من می‌آید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «این امر برای تو درهم و برهم شده است.»
سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا چیزی را برای تو (در دل) پنهان کرده‌ام.» ابن صیّاد گفت: آن دُخ است. آن حضرت فرمود:

«گم شـو، هرگز از حدِّ خود (یعنی از حد و مرزی که خداوند برایت معین کرده)نمی‌گذری.»
عمر گفت: یا رسول‌الله، به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر وی همان (دجّال) باشد تو بر وی مسلّط شده نمی‌توانی، و اگر وی نباشـد در کشـتن وی به تو خیری عاید نمی‌شود.»[1]

٦١٧٤ـ قال سَالِمٌ : فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ الأَنْصَارِيُّ ، يَؤُمَّانِ النَّخْلَ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ ، حَتَّى إِذَا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنَ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ، وَابْنُ صَيَّادٍ مُضْطَجِعٌ عَلَى فِرَاشِهِ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْرَمَةٌ ، أَوْ زَمْزَمَةٌ ، فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيَّادٍ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ : أَيْ صَافِ ، وَهُوَ اسْمُهُ ، هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَتَنَاهَى ابْنُ صَيَّادٍ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ» .
[راجع : ١١٥٥ ، أخرجه مسلم : ٢٩٣١] .

٦١٧٤ ـ سـالم گفت: از عبدالله بن عمر شـنیدم که می‌گفت: پس از این واقعه، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اُبی بن کعب انصاری راهی نخلستانی شـدند که ابـن صیّاد، در آنجا می‌زیسـت، تا آنکه رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) وارد آنجا شد و در شـاخه‌های درختان خرما پنـاه گرفت تا قبل از آنکـه او را ببیند، غافلگیرانه از وی چیزی بشـنود. ابن صیّاد بر بستر خود دراز کشیده بود و خود را با چادری پوشـانیده بود و از وی زمزمه‌ای می‌برآمد. مادر ابن صیّاد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را دید که در شـاخه‌های درختان خرما پناه گرفته اسـت، وی بـه ابـن صیّاد گفت: ای صـاف «و آن نام ابن صیّاد بود» این اسـت محمـد. وی از خواب بیدار شد.
رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «اگر او را به حالش می‌گذاشت خودش را افشا می‌کرد.»

٦١٧٥ـ قال سَالِمٌ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ : «إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلا وَقَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ ، وَلَكِنِّي سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ ، تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ» . [راجع : ٣٠٥٧ ، راجع مسلم : ١٦٩ في الفتن

٦١٧٥ ـ سـالم گفت: عبـدالله (بن عمر) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در میان مردم ایستاد و خدای را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس از دجّال یاد کرد و گفت: «همانا من شما

[1] ١- اینکه ابن صیّاد، ادعای پیامبری می‌کرد و واجب‌القتل بود چرا کشته نشد، گفته‌اند که وی نابالغ بوده و یا این واقعه در زمان صلح آن حضرت با یهود بوده است.

(۹۵)].

قال أبو عبد الله: خَسَأْتُ الْكَلْبَ: بَعَّدْتُهُ.
﴿خَاسِئِينَ﴾ [البقرة: ٦٥]: مُبْعَدِين.

را از او برحذر می‌دارم و هیچ پیامبری نیست که قوم خود را از وی برحذر نداشته باشد و همانا نوح، قوم خود را از وی برحذر داشته است، ولی در مورد وی به شما چیزی می‌گویم که هیچ پیامبری آن را به قوم خود نگفته است. و همانا خداوند کورِ یک چشم نیست.» (دجّال کور یک چشم است.)
ابوعبدالله گفت: خَسَأْتُ الکَلْبَ (سگ را دور راندم). «خَاسِئِیْن» (البقره، ٦٥) یعنی: دور شدگان.

٩٨- باب: قَوْلِ الرَّجُلِ مَرْحَبًا

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي». [راجع: ٣٦٢٣].
وَقَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: جِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِئٍ». [راجع: ٣٥٧].

٦١٧٦- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ، الَّذِينَ جَاؤُوا غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا حَيٌّ مِنْ رَبِيعَةَ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مُضَرُ، وَإِنَّا لَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَنَدْعُو بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، فَقَالَ: «أَرْبَعٌ وَأَرْبَعٌ: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَصُومُوا رَمَضَانَ، وَأَعْطُوا خُمُسَ مَا غَنِمْتُمْ. وَلَا تَشْرَبُوا فِي الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُزَفَّتِ». [راجع: ٥٣، أخرجه مسلم: ١٧، و قطعة الدباء في الأشربة: ٣٩].

باب ـ ٩٨: گفتهٔ مرد: مَرْحَباً (خوش آمدی).

و عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به فاطمه (سلام‌الله علیها) گفت: «خوش آمدی ای دختر من.»
و اُم‌ّهانی گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم، فرمود: «خوش آمدی ای اُم هانی.»
٦١٧٦ ـ از ابوتیّاح، از ابی‌حَمزهٔ روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: آنگاه که نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند، آن حضرت فرمود: «خوش آمده‌اید ای نمایندگان، کسانی که آمده‌اند زیانکار و پشیمان نخواهند شد.»
آنها گفتند: یا رسول‌الله، ما گروهی از قبیلهٔ ربیعه هستیم و میان ما و میان تو، قبیلهٔ مُضَر قرار دارند و ما نمی‌توانیم نزد تو بیاییم مگر در ماه حرام، پس ما را به کاری بفرما که جداکنندهٔ حق از باطل باشد تا با عملکرد آن به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب ما هستند به آن

فرا خوانیم. آن حضرت فرمود: «چهار است، و چهار است: نماز بپا دارید، و زکات بدهید و رمضان را روزه بگیرید و یک پنجم مالی را که از غنیمت به دست می‌آورید (در راه خدا) بدهید، و از این (چهار ظرف) دَبّاء، و حَنْتم و نَقیر و مُزَفَّت (که میوهٔ تَرکرده در آن نشئه‌آور می‌شود) ننوشید.»

٩٩- باب : مَا يُدْعَى النَّاسُ بِآبَائِهِمْ

باب ـ ۹۹: مردم (در قیامت) به نام پدران خویش فرا خوانده می‌شوند.

٦١٧٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنَّ الْغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يُقَالُ : هَذِهِ غَدْرَةُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ » . [راجع : ٣١٨٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٣٥] .

٦١٧٧ ـ از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای خیانتکار در روز قیامت پرچمی افراشته می‌شود و گفته می‌شود: این نشانهٔ خیانت فلان بن فلان است.»

٦١٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُقَالُ : هَذِهِ غَدْرَةُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ » . [راجع : ٣١٨٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٣٥] .

٦١٧٨ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای خیانتکار در روز قیامت پرچمی برافراشته می‌شود، سپس گفته می‌شود: این نشانهٔ خیانت فلان بن فلان است.»

١٠٠- باب : لا يَقُلْ خَبُثَتْ نَفْسِي

باب ـ ۱۰۰: هیچ یک از شما نگوید: خَبُثَت نَفْسی (نفس من پلید شد).

٦١٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبُثَتْ نَفْسِي ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لَقِسَتْ نَفْسِي » . [أخرجه مسلم : ٢٢٥٠] .

٦١٧٩ ـ از هِشام، از پدرش، از عایشه (رضی‌الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید که

۶۱۸۰- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبُثَتْ نَفْسِي ، وَلَكِنْ لِيَقُلْ لَقِسَتْ نَفْسِي » .

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ . [أخرجه مسلم : ۲۲۵۱] .

«خَبُثَتْ نَفْسِی» ولی بگویید: «لَقِسَتْ نَفْسِی»[۱].

۶۱۸۰ ـ از زُهری، از ابی‌اُمامه بن سهل، از پدرش روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: خَبُثَتْ نَفْسِی، بلکه بگوید: لَقِسَتْ نَفْسِی.»

متابعت کرده است (یونس را) عُقَیل.

۱۰۱- باب : لا تَسُبُّوا الدَّهْرَ

باب ـ ۱۰۱: زمانه را دشنام ندهید.

۶۱۸۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ قال : قال أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قال اللَّهُ : يَسُبُّ بَنُو آدَمَ الدَّهْرَ ، وَأَنَا الدَّهْرُ ، بِيَدِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ » . [راجع : ۴۸۲۶ ، أخرجه مسلم : ۲۲۴۶]

۶۱۸۱ ـ از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند فرموده است: فرزند آدم دهر (زمانه) را دشنام می‌دهد. و دهر منم و شب و روز در دست (قدرت) من است.»[۲]

۶۱۸۲- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تُسَمُّوا الْعِنَبَ الْكَرْمَ ، وَلا تَقُولُوا : خَيْبَةَ الدَّهْرِ ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ » . [انظر : ۶۱۸۳، راجع : ۴۸۲۶ ، أخرجه مسلم : ۲۲۴۶ ، آخره . وأخرجه : ۲۲۴۷ أوله بنحوه] .

۶۱۸۲ ـ از زُهری، از ابوسَلَمه، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «عِنَب (انگور) را «کَرْم» ننامید، و نگویید: نومیدی زمانه، که همانا خداوند همان دهر است.»

۱۰۲- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ »

باب ـ ۱۰۲: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «همانا کَرْم، دل مؤمن است.»

وَقَدْ قال : « إِنَّمَا الْمُفْلِسُ الَّذِي يُفْلِسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . كَقَوْلِهِ : « إِنَّمَا الصُّرَعَةُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ » [راجع : ۶۱۱۴] . كَقَوْلِهِ : « لا مُلْكَ إِلا لِلَّهِ » . فَوَصَفَهُ بِانْتِهَاءِ الْمُلْكِ ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمُلُوكَ أَيْضًا فَقَالَ : ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾ [النمل : ۳۴] .

و همانا آن حضرت فرمود: «مفلس کسی است که در روز قیامت مفلس می‌شود.»

۱- هر دو لفظ «خَبُثَت نَفسی» و «لَقِسَت نَفسی» دارای یک معنی است ولی «خَبُثَت نَفسی» معنای: شریر و بدکاره شدم را نیز می‌دهد. اما «لَقِسَت نَفسی» معنای میل شد و شورید دل من را می‌دهد.

۲- یعنی: خداوند آفرینندهٔ دهر (زمانه) و تنظیم‌کنندهٔ امور کاینات است و کس نباید خوشبختی و بدبختی را به زمانه نسبت دهد. «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری.»

مانند این فرمودهٔ آن حضرت: «همانا پهلوان کسی است که به هنگام خشم بر نفس خود تسلّط یابد.»
مانند این گفتهٔ آن حضرت: «پادشاهی نیست به‌جز از آنِ خدا.» و آن حضرت خداوند را پادشاه مطلق وصف کرده است. سپس از پادشاهان یاد کرده و نیز گفته است: «(ملکهٔ سبأ گفت): پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه می‌کنند.»
(النَّمل، ٣٤)

٦١٨٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ ، إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ » . [راجع : ٦١٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٢٤٧] .

٦١٨٣ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیَّب، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «و می‌گویند: کَرْمُ (یعنی تاک انگور را)، همانا اَلْکَرْمُ، دل مؤمن است.»

١٠٣- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي

فِيهِ الزُّبَيْرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٧٢٠] .

باب ـ ۱۰۳: قول مرد: پدر و مادرم فدایت باد.

زُبَیْر آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٨٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ ، حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال : مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُفَدِّي أَحَدًا غَيْرَ سَعْدٍ ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « ارْمِ فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . أَظُنُّهُ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ٢٩٠٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤١١] .

٦١٨٤ ـ از سعد بن ابراهیم، از عبدالله بن شدّاد روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشنیدم که فدای کسی شود، به‌جز برای سعد، از آن حضرت شنیده‌ام که می‌گفت: «تیر بیفکن، پدر و مادرم فدایت باد.» گمان می‌کنم که در روز اُحُد بوده است.

١٠٤- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : فَدَيْنَاكَ بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا . [راجع : ٣٩٠٤] .

باب ـ ۱۰۴: قول مرد: خدا مرا فدای تو کند.

و ابوبکر به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت:

خدا پدران و مادران ما را فدای تو کردیم.

٦١٨٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّهُ أَقْبَلَ هُوَ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ صَفِيَّةُ، مُرْدِفُهَا عَلَى رَاحِلَتِهِ، فَلَمَّا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ عَثَرَتِ النَّاقَةُ، فَصُرِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْمَرْأَةُ، وَأَنَّ أَبَا طَلْحَةَ - قَالَ: أَحْسِبُ - اقْتَحَمَ عَنْ بَعِيرِهِ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، هَلْ أَصَابَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْمَرْأَةِ». فَأَلْقَى أَبُو طَلْحَةَ ثَوْبَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَصَدَ قَصْدَهَا، فَأَلْقَى ثَوْبَهُ عَلَيْهَا، فَقَامَتِ الْمَرْأَةُ، فَشَدَّ لَهُمَا عَلَى رَاحِلَتِهِمَا فَرَكِبَا، فَسَارُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ، أَوْ قَالَ: أَشْرَفُوا عَلَى الْمَدِينَةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُهَا حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ.

[راجع: ٣٧١، أخرجه مسلم: ١٣٤٥، مختصراً]

٦١٨٥ ـ از یحیی بن ابی‌اسحاق روایت است که انس بن مالک گفت: او و ابوطلحه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را همراهی می‌کرد و صَفیَّه به پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر شتر سوار بود، در مسیر راه بودند که شتر لغزید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) و آن زن فرو افتادند، و ابوطلحه ـ گمان می‌کنم که (راوی) گفت ـ خود را از شتر پایین افکند و نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفت و گفت: ای پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلّم)، خدا مرا فدای تو کند، آیا به تو چیزی آسیب رسیده است؟ فرمود: «نی، ولی متوجه زن باش.» ابوطلحه، جامهٔ خود را بر روی خود کشید و به سوی صَفیَّه رفت و جامهٔ خود را بر وی انداخت (تا او را نبیند) آن زن برخاست، ابوطلحه (پالان) شتر را محکم کرد و هردو بر شتر خود سوار شدند و راه پیمودند تا به عقب مدینه رسیدند. ـ یا گفت ـ به مدینه نزدیک شد، آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «بازگشت‌کنان، توبه‌کنان، عبادت‌کنان، پروردگار خود را ستایش‌کنان هستیم.» آن حضرت پیوسته آن را می‌گفت تا به مدینه درآمدیم.

١٠٥- باب: أَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ١٠٥: محبوبترین نامها نزد خدای عَزَّوَجَلّ

٦١٨٦- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقُلْنَا: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلَا كَرَامَةَ، فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «سَمِّ ابْنَكَ عَبْدَالرَّحْمَنِ».

٦١٨٦ ـ از ابن عُیَینه، از ابن مَنکدِر روایت است که جابر (رضی‌الله عنه) گفت: برای یکی از مردهای ما پسری زاده شد و او را قاسم نام گذاشت به او گفتیم: تو را به «ابوالقاسم»

[راجع: ٣١١٤، أخرجه مسلم: ٢١٣٣].

کنیّت[1] نمی‌کنیم و تو را بزرگ نمی‌شماریم (زیرا ابوالقاسم کنیّت آن حضرت است) آن مرد موضوع را به اطلاع پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رسانید. آن حضرت فرمود: «پسر خود را عبدالرحمن نام بگذار.»

١٠٦- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي»

قَالَهُ أَنَسٌ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢١٢٠].

باب ـ ۱۰۶: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): «به اسم من نام گذارید و به کنیّت من کنیت نکنید.»

انس آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٨٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالُوا: لَا نَكْنِيهِ حَتَّى نَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ٣١١٤، أخرجه مسلم: ٢١٣٣، مطولاً].

٦١٨٧ ـ از حُصَین، از سالم روایت است که جابر (رضی‌الله عنه) گفت: برای یکی از مردان ما پسری زاده شد که او را قاسم نام گذاشت. مردم گفتند: تو را به آن کنیّت (ابوالقاسم) نمی‌کنیم تا آنکه از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسیم. آن حضرت فرمود: «به نام من گذارید و به کنیّت من کنیّت نکنید.»

٦١٨٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي». [راجع: ١١٠، أخرجه مسلم: ٣، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه: ٢١٣٤ بلفظه].

٦١٨٨ ـ از ایوب، از ابن سیرین روایت که از ابوهریره شنیده‌ام که گفت: ابوالقاسم (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «به اسم من نام گذارید و به کنیّت من کنیّت نکنید.»

٦١٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالُوا: لَا نَكْنِيكَ بِأَبِي الْقَاسِمِ وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «أَسْمِ ابْنَكَ عَبْدَالرَّحْمَنِ». [راجع: ٣١١٤، أخرجه مسلم: ٢١٣٣].

٦١٨٩ ـ از سفیان، از ابن مُنْکَدِر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: برای یکی از مردهای ما پسری زاده شد، او را قاسم نام گذارد.
گفتند: تو را به ابوالقاسم کنیّت نمی‌کنیم و

[1] ـ کنیّت، یعنی نام مرد یا زنی را نگفتن و او را به لقب یاد کردن، مثال آن، یاد کردن آن حضرت به نام «ابوالقاسم» است زیرا فرزند اول آن حضرت «قاسم» نامیده می‌شد. یا پدر فلان، مادر فلان و غیره.

نمی‌گوییم چشمت را به پسرت روشن گرداند[1] وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و موضوع را یاد کرد. آن حضرت فرمود: «پسرت را عبدالرحمن نام بگذار.»

۱۰۷- باب: اسْمِ الْحَزْنِ

٦١٩٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ أَبَاهُ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَا اسْمُكَ». قَالَ: حَزْنٌ، قَالَ: «أَنْتَ سَهْلٌ». قَالَ: لَا أُغَيِّرُ اسْمًا سَمَّانِيهِ أَبِي، قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ: فَمَا زَالَتِ الْحُزُونَةُ فِينَا بَعْدُ.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَمَحْمُودٌ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ بِهَذَا. [انظر: ٦١٩٣]

باب ـ ۱۰۷: اسم حَزْن (زمین سخت و درشت.)

٦١٩٠ ـ از زُهری، از ابن مُسیّب، از پدرش روایت است که پدرش نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و آن حضرت گفت: «اسم تو چیست؟» گفت: حَزْن است. آن حضرت فرمود: «تو سَهْل هستی» وی گفت: من اسمی را که پدرم بر من گذاشته بود، تغییر نمی‌دهم. ابن مُسیّب گفت: پس از آن (وقت) پیوسته سختی و درشتی در میان ما بود.

روایت کرده‌اند ما را علی بن عبدالله و محمود، از عبدالرزاق، از معمَر، از زُهری، از ابن مُسیّب، از پدرش، از پدرکلانش همین حدیث را.

۱۰۸- باب: تَحْوِيلِ الاسْمِ إِلَى اسْمٍ أَحْسَنَ مِنْهُ

٦١٩١- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ: أُتِيَ بِالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ حِينَ وُلِدَ، فَوَضَعَهُ عَلَى فَخِذِهِ، وَأَبُو أُسَيْدٍ جَالِسٌ، فَلَهَا النَّبِيُّ ﷺ بِشَيْءٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَمَرَ أَبُو أُسَيْدٍ بِابْنِهِ، فَاحْتُمِلَ مِنْ فَخِذِ النَّبِيِّ ﷺ، فَاسْتَفَاقَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَيْنَ الصَّبِيُّ». فَقَالَ أَبُو أُسَيْدٍ: قَلَبْنَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا اسْمُهُ». قَالَ: فُلَانٌ، قَالَ: «وَلَكِنْ أَسْمِهِ الْمُنْذِرَ». فَسَمَّاهُ يَوْمَئِذٍ الْمُنْذِرَ. [أخرجه مسلم: ٢١٤٩]

باب ـ ۱۰۸: تغییر نام به نامی بهتر از آن.

٦١٩١ ـ از ابوحازم روایت است که سهل گفت: آنگاه که مُنذِر بن اَبواُسید زاده شد، نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برده شد و آن حضرت او را بر ران خود نهاد و اُسید نشسته بود و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در پیش‌روی خود به چیزی مشغول بود، ابواُسید کسی را گفت که پسرش را بردارد. نوزاد از ران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برداشته شد. سپس پیامبر

---

[1] در زبان عربی چنین گویند: «نَعِمَ الله بکَ عَیْناً» یعنی: روشن گرداند خدای چشم محبوب تو را به تو یا چشم تو را به محبوب تو.

٦١٩٢- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي مَيْمُونَةَ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ زَيْنَبَ كَانَ اسْمُهَا بَرَّةَ ، فَقِيلَ : تُزَكِّي نَفْسَهَا ، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ . [أخرجه مسلم: ٢١٤١].

٦١٩٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ : جَلَسْتُ إِلَى سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، فَحَدَّثَنِي : أَنَّ جَدَّهُ حَزْنًا قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «مَا اسْمُكَ» . قَالَ : اسْمِي حَزْنٌ ، قَالَ : «بَلْ أَنْتَ سَهْلٌ» . قَالَ : مَا أَنَا بِمُغَيِّرٍ اسْمًا سَمَّانِيهِ أَبِي ، قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : فَمَا زَالَتْ فِينَا الْحُزُونَةُ بَعْدُ . [راجع: ٦١٩٠].

١٠٩- باب : مَنْ سَمَّى بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ

وَقَالَ أَنَسٌ : قَبَّلَ النَّبِيُّ ﷺ إِبْرَاهِيمَ ، يَعْنِي ابْنَهُ . [راجع: ١٣٠٣].

٦١٩٤- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : قُلْتُ لِابْنِ أَبِي أَوْفَى : رَأَيْتَ إِبْرَاهِيمَ ابْنَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَ : مَاتَ صَغِيرًا ، وَلَوْ قُضِيَ أَنْ يَكُونَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ

(صلی‌الله علیه وسلّم) فارغ شد و گفت: «آن کودک کجاست؟» ابواُسید گفت: او را به خانه بردیم یا رسول‌الله. فرمود: «اسم وی چیست؟» گفت: فلان. آن حضرت فرمود: «ولی اسم او مُنذِر است.» از آن روز او را مُنذِر نامید.

٦١٩٢ ـ از عطأ بن ابی‌میمونه، از ابی‌رافع روایت است که ابوهریره گفت: اسم زَینَب (بنت جَحْش همسر آن حضرت) بَرّه (نیکو) بود.[1] به او گفته شد: خودت را پاک و نیکو می‌خوانی. پس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را زَیْنَب نامید.

٦١٩٣ ـ از عبدالحَمید بن جُبَیر بن شَیْبَه روایت است که گفت: نزد سعید بن مُسَیّب نشستم و به من گفت: پدربزرگ وی که حَزْن نام داشت نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته بود. آن حضرت به وی گفته بود: «نام تو چیست؟» گفته بود: نام من، حَزْن، است. آن حضرت فرمود: «ولی تو سَهل هستی.» او گفت: من نامی را که پدرم بر من نهاده است، تغییردادنی نیستم. ابن مُسیّب گفت: پس از آن بود که پیوسته سختیها و درشتیها بر ما پدید می‌آید.

باب ـ ١٠٩: کسی که به نامهای پیامبران نام بگذارد.

و انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ابراهیم را بوسید. یعنی پسر خود را.

٦١٩٤ ـ از اسماعیل روایت است که گفت:

١– در بعضی روایات آمده که «بَرّه» نام دختر ابوسَلَمه بوده، و امام بخاری در کتاب «ادب مفرد» آورده که «بَرّه» نام جُوَیریه بنت حارث همسر آن حضرت بوده که آن حضرت نام او را تغییر داده است.

ﷺ نَبِيٌّ عَاشَ ابْنُهُ ، وَلَكِنْ لا نَبِيَّ بَعْدَهُ.

بـه ابن ابی اَوْفی گفتم: آیا ابراهیم پسـر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیده بودی؟ گفت: او در کودکـی مُرد، اگر مقدّر می‌بـود که پس از محمد(صلی‌الله علیه وسـلّم) پیامبری باشد وی زنده می‌ماند ولـی پس از آن حضرت پیامبری نیست.

٦١٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ قَالَ : لَمَّا مَاتَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ» . [راجع : ١٣٨٢]

٦١٩۵ ـ از شُـعبه، از عَدِی بن ثابت روایت اسـت کـه گفت: از براء شـنیدم که گفت: چـون ابراهیم علیه السلام مُرد، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «او را در بهشت شیردهنده‌ای است.»

٦١٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي ، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَقْسِمُ بَيْنَكُمْ» .

وَرَوَاهُ أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣١١٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٣٣] .

٦١٩٦ ـ از حُصَیـن بن عبدالرحمن، از سـالم بن ابی‌الجَعد روایت اسـت که جابر بن عبدالله انصاری(رضـی‌الله عنـه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «به اسم من اسم گذاریـد و به کنیّت مـن کنیّت نکنیـد، همانا من قاسـم هستم که بین شـما (برکت خدا را) تقسـیم می‌کنم.» و انس این حدیث را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦١٩٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي ، وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» . [راجع : ١١٠ ، أخرجه مسلم : ٣ ، آخره، أخرجه مسلم : ٢١٣٤، أوله] .

٦١٩٧ ـ از ابوحَصیـن، از ابوصالـح روایـت اسـت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «به اسم من اسم کنیـد و به کنیّت من کنیّت نکنید، و کسـی که مـرا در خواب ببیند همانا مرا دیده اسـت زیرا شیطان خود را به صورت من درآورده نمی‌تواند و کسـی که از روی قصد بر من دروغ بربندد، نشیمنگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

٦١٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : وُلِدَ لِي غُلامٌ ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ ،

٦١٩٨ ـ از بُرَید بن عبدالله بن ابی‌بُرده، از ابوبُرده روایت اسـت که ابوموسی گفت: پسری برایم زاده شد، او را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بـردم. آن حضرت او را اِبراهیم نام گذارد و او

وكَانَ أكْبَرَ وَلَد أبِي مُوسَى . [راجع : ٥٤٦٧ ، أخرجه مسلم : ٢١٤٥].

را با خرمایی تَحْنیک کرد و بر وی دعای برکت کرد و او را به من باز داد، و او کلانترین فرزند ابوموسی بود.

٦١٩٩- حَدَّثَنَا أبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ علاقَةَ : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ قال : انْكَسَفَت الشَّمْسُ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ . [راجع : ١٠٤٣ ، أخرجه مسلم : ٩١٥ ، مطولا].

رَوَاهُ أبو بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦١٩٩ ـ از زائـده، از زیـاد بـن عِلاقه روایت اسـت که مُغیره بن شُـعبه گفت: در روز مرگ ابراهیم (پسر آن حضرت) آفتاب گرفت. این را ابوبکره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلم) روایت کرده است.

١١٠-باب : تَسْمِيَةِ الْوَلِيد

باب ـ ۱۱۰: نامگذاردن، وَلید.

٦٢٠٠- أخْبَرَنَا أبو نُعَيْم الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْن : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَن الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيد ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ قال : لَمَّا رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَأسَهُ مِنَ الرَّكْعَة قال : «اللَّهُمَّ أنْجِ الْوَلِيدَ ابْنَ الْوَلِيد ، وَسَلَمَةَ بْنَ هشَام ، وَعَيَّاشَ بْنَ أبِي رَبِيعَةَ ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ بِمَكَّةَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ» . [راجع : ٨٠٤ ، أخرجه مسلم : ٦٧٥].

٦٢٠٠ ـ از زُهری، از سـعید روایت اسـت که ابوهریـره گفت: چـون پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) سـر از رکوع بلند کرد گفت: «بارالها! وَلید بن ولید، و سَـلَمه بن هشـام و عیّاش بن ابی‌ربیعه و مستضعفین (مسلمان) مکه را نجات بخش، بارالها، فشار خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت بگردان، بارالها، بر آنها سـالهای (قحطی) مانند سالهای (قحطی) زمان یوسف بیاور.»

١١١- باب : مَنْ دَعَا صَاحِبَهُ فَنَقَصَ مِنِ اسْمِهِ حَرْفًا

باب ـ ۱۱۱: کسی که دوست خود را فرا خواند و حرفی از اسمش را کم کرد.

وَقَالَ أبُو حَازِم ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ : قال لِي النَّبِيُّ ﷺ : «يَا أبَا هِرٍّ» . [راجع : ٥٣٧٥].

و ابوحازم گفت: ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «ای ابوهِر.»

٦٢٠١- حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَن الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي أبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْد الرَّحْمَن : أنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ : «يَا عَائِشَ هَذَا جِبْرِيلُ يُقْرِئُكِ السَّلامَ» . قُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّه ، قَالَتْ : وَهُوَ يَرَى مَا لا نَرَى . [راجع :

٦٢٠١ ـ از زُهری، از ابوسـلَمه بن عبدالرحمن روایت اسـت که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «ای عایشه، این جبرییل اسـت که بر تو سلام می‌رساند.» گفتم:

٣٢١٧، أخرجه مسلم : ٢٤٤٧].

بر وی سلام و رحمت خدا باد. عایشه گفت: و او می‌بیند آنچه ما نمی‌بینیم.

٦٢٠٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ فِي الثَّقَلِ ، وَأَنْجَشَةُ غُلَامُ النَّبِيِّ ﷺ يَسُوقُ بِهِنَّ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَا أَنْجَشُ ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ ».
[راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣].

٦٢٠٢ ـ از ا يُوب، از ابوقِلابه روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: اُمِّ سُلَیم (با زنان دیگر) کالای سفر را (با خود) بر شتران حمل می‌کردند و اَنْجَشه، غلام پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شتران را (به سرعت) می‌راند، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای اَنجش، شیشه‌ها بار کرده‌ای، آهسته بران.» (مراد از شیشه‌ها، زنان است.)

١١٢- باب : الْكُنْيَةِ لِلصَّبِيِّ وَقَبْلَ أَنْ يُولَدَ لِلرَّجُلِ

باب ـ ١١٢: کودکی را کنیّت کردن پیش از آنکه صاحب فرزندی شود.

٦٢٠٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا ، وَكَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو عُمَيْرٍ - قال : أَحْسِبُهُ - فَطِيمٌ ، وَكَانَ إِذَا جَاءَ قال : « يَا أَبَا عُمَيْرٍ ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ ». نُغَرٌ كَانَ يَلْعَبُ بِهِ ، فَرُبَّمَا حَضَرَ الصَّلَاةَ وَهُوَ فِي بَيْتِنَا ، فَيَأْمُرُ بِالْبِسَاطِ الَّذِي تَحْتَهُ فَيُكْنَسُ وَيُنْضَحُ ، ثُمَّ يَقُومُ وَنَقُومُ خَلْفَهُ فَيُصَلِّي بِنَا . [راجع : ٦١٢٩ ، أخرجه مسلم : ٦٥٩، بزيادة ، أخرجه : ٢١٥٠ ، أوله، وأخرجه : ٢٣١٠ ، أوله بزيادة] .

٦٢٠٣ ـ از عبدالوارث، از ابی‌تیّاح روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خوش‌خلق‌ترین مردم بود و من برادر (مادری) داشتم که ابو عمیر نام داشت او را نزد آن حضرت آوردند. فرمود: «ای ابوعَمیر، چه کرد نُغَیر؟» نُغَر (بلبل یا جوجهٔ گنجشکی) بود که آن کودک با وی بازی می‌کرد. گهگاه که آن حضرت به خانهٔ ما می‌آمد، چون وقت نماز می‌رسید امر می‌کرد که فرش زیر پایش روفته و بر آن آب پاک پاشیده شود و چنان می‌شد، سپس به نماز می‌ایستاد و ما پشت سر وی می‌ایستادیم و به ما نماز می‌گزارد.

١١٣- باب : التَّكَنِّي بِأَبِي تُرَابٍ ، وَإِنْ كَانَتْ لَهُ كُنْيَةٌ أُخْرَى

باب ـ ١١٣: کُنیَّت به اَبوتُراب، و اگر چه او را کنیّتی دیگر باشد.

٦٢٠٤- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قال :

٦٢٠٤ ـ از ابوحازِم روایت است که سَهل بن

حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : إِنْ كَانَتْ أَحَبَّ أَسْمَاءِ عَلِيٍّ ﷺ إِلَيْهِ لأَبُو تُرَابٍ ، وَإِنْ كَانَ لَيَفْرَحُ أَنْ يُدْعَى بِهَا ، وَمَا سَمَّاهُ أَبُو تُرَابٍ إِلا النَّبِيُّ ﷺ ، غَاضَبَ يَوْمًا فَاطِمَةَ فَخَرَجَ ، فَاضْطَجَعَ إِلَى الْجِدَارِ فِي الْمَسْجِدِ ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ يَتْبَعُهُ ، فَقَالَ : هُوَ ذَا مُضْطَجِعٌ فِي الْجِدَارِ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَامْتَلأَ ظَهْرُهُ تُرَابًا ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ وَيَقُولُ : «اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ» . [راجع : ٤٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٤٠٩] .

سعد گفت: محبوبترین نام نزد علی(رضی‌الله عنه)، اَبوتُراب بود، و اگر وی به همین نام خوانده می‌شد خوشحال می‌شد و او را کسی به‌جز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اَبوتُراب نناميده بود. وی روزی بر (همسر خود) فاطمه خشم گرفت، و از خانه برآمد و نزدیک دیوار مسجد پهلو نهاد که بخوابد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) که سراغ او را می‌گرفت به سوی وی آمد. کسی گفت: وی در کنار دیوار پهلو نهاده است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد وی رفت و پشت او پُر از خاک شده بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خاک را از پشت وی پاک می‌کرد و می‌گفت: «بنشین ای ابوتُراب.»

١١٤- بَاب : أَبْغَضِ الأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ

باب ـ ۱۱۴: ناخوشایندترین نامها نزد خدا.

٦٢٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاكِ» . [انظر : ٦٢٠٦، أخرجه مسلم : ٢١٤٣] .

٦٢٠٥ ـ از شُعَيب، از ابوزناد، از اعرج روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «زشت‌ترین نامها نزد خداوند در روز قیامت، مردی است که خود را «مَلِک‌الاملاک (شهنشاه)» می‌نامد.»

٦٢٠٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رِوَايَةً - قَالَ : «أَخْنَعُ اسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ» . وَقَالَ سُفْيَانُ غَيْرَ مَرَّةٍ : «أَخْنَعُ الأَسْمَاءِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى بِمَلِكِ الأَمْلاكِ» . [راجع : ٦٢٠٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٤٣] .

قَالَ سُفْيَانُ : يَقُولُ غَيْرُهُ : تَفْسِيرُهُ شَاهَانْ شَاهْ .

٦٢٠٦ ـ از سُفیان، از ابوزناد، از اَعرج روایت است که ابوهریره از آن حضرت روایت کرده است: «زشت‌ترین نام نزد خداوند.» و سُفیان بار دیگر گفت: «زشت‌ترین نامها نزد خداوند مردی است که نام شهنشاه بر خود می‌گذارد.» سُفیان گفت: غیر از او (ابوزناد) گفته است که تفسیر آن: شاه شاهان است.

١١٥- باب : كُنْيَةِ الْمُشْرِكِ

وَقَالَ مِسْوَرٌ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « إِلا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ» . [راجع : ٥٢٣٠]

٦٢٠٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ ، عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ ، وَأُسَامَةُ وَرَاءَهُ ، يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي حَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ، قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَسَارَا حَتَّى مَرَّا بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ ، خَمَّرَ ابْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ وَقَالَ : لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا ، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِمْ ثُمَّ وَقَفَ ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ : أَيُّهَا الْمَرْءُ ، لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ إِنْ كَانَ حَقًّا ، فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ . قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَاغْشَنَا فِي مَجَالِسِنَا ، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَتُوا ، ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَابَّتَهُ ، فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَيْ سَعْدُ ، أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ - قَالَ كَذَا وَكَذَا » . فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : أَيْ رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، اعْفُ عَنْهُ وَاصْفَحْ ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ

باب ـ ۱۱۵: کنیّت مشرک.

و مِسوَر گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیدم که می‌فرمود: «مگر آنکه ابن ابی‌طالب این را بخواهد.»[1]

٦٢٠٧ ـ روایت است از شُعَیب، از زُهری. از محمد بن ابی‌عتیق، از ابن شهاب (زُهری) از عروة بن زبیر روایت است که اُسامة بن زید (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد و خر با چادری فَدْکیّه پالان شده بود، و اُسامه بر پشت سر آن حضرت بر خر سوار بود تا از سعد بن عُباده که در منطقهٔ بنی حارث بن خَزْرَج می‌زیست، عیادت کند و این قبل از جنگ بدر بود، و رفتند تا به محلی گذشتند که در آن عبدالله بن اُبَی بن سَلُول جلسه داشت و این قبل از آن بود که عبدالله بن اُبَی، اسلام بیاورد. در این مجلس مسلمانان و مشرکین بت‌پرست و یهود گرد آمده بودند و در میان مسلمانان عبدالله بن رواحه بود، چون گردوخاک حرکت خر، فضای مجلس را فرا گرفت، ابن اُبَی چادر خود را جلوی بینی خود گرفت و گفت: ما را غبارآلود نکنید. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برایشان سلام کرد، سپس توقّف کرد و فرود آمد و آنها را به سوی خدا فرا خواند و برایشان قرآن خواند.

عبدالله بن اُبَی ابن سَلُول به آن حضرت گفت: ای مرد، از آنچه تو می‌گویی اگر راست باشد

۱– زمانی بود که بنی‌هاشم می‌خواستند دختر ابوجهل را به ازدواج علی رضی الله عنه درآورند و آن حضرت با موجودیت حضرت فاطمه به آن موافق نبود، این موضوع در حدیث ۵۲۳۰ آمده است.

بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ ، وَلَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ وَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ. فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ الآيَةَ [آل عمران : ١٨٦]. وَقَالَ : ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ [البقرة: ١٠٩]. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَأَوَّلُ فِي الْعَفْوِ عَنْهُمْ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فِيهِمْ ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَدْرًا ، فَقَتَلَ اللَّهُ بِهَا مَنْ قَتَلَ مِنْ صَنَادِيدِ الْكُفَّارِ وَسَادَةِ قُرَيْشٍ ، فَقَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ مَنْصُورِينَ غَانِمِينَ ، مَعَهُمْ أُسَارَى مِنْ صَنَادِيدِ الْكُفَّارِ ، وَسَادَةِ قُرَيْشٍ ، قَالَ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ : هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ ، فَبَايِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ ، فَأَسْلَمُوا . [راجع : ٢٩٨٧ ، أخرجه مسلم : ١٧٩٨] .

چیزی بهتر نیست، پس در مجالس ما اذیّت‌مان نکن، هر کس نزدت آمد به او قصه کن.

عبدالله بن رواحه گفت: آری یا رسول‌الله، مجلس ما را غبارآلود کن همانا ما این را دوست می‌داریم. مسلمانان و مشرکان و یهود یکدیگر را دشنام دادند تا آنکه نزدیک بود با یکدیگر درافتند و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پیوسته ایشان را به خویشتنداری فرا می‌خواند تا آنکه خاموش شدند. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خر خود سوار شد و راهی شد تا آنکه نزد سعد بن عُبادَه رسید.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُباب چه گفت؟ «عبدالله بن اُبَی را مراد می‌داشت» چنین و چنان گفت.» سعد بن عباده گفت: ای رسول‌الله، پدرم فدایت، او را عفو کن و از وی درگذر، سوگند به ذاتی که کتاب را بر تو نازل کرده است که همانا خداوند حقی را که بر تو فرود آورده، همانا مردم این شهر بر آن شده بودند که او را تاج‌گذاری کنند و بر سرش دستار (رهبری) ببندند، پس چون خداوند با حقّی که به تو ارزانی داشت، او را محروم ساخت، وی غمگین و اندوهگین شده و چنین کاری کرده که تو مشاهده کردی.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) او را عفو کرد، و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اصحاب وی مشرکان و اهل کتاب را عفو می‌کردند، چنانکه خداوند به ایشان امر کرده بود و بر اذیّتی که ایشان می‌شدند، شکیبایی

می‌کردند. خداوند فرمود: «و از کسانی که پیش از شما به آن کتاب داده شده و نیز از کسانی که به شـرک گراییده‌اند (سخنان دل)آزار بسیاری خواهید شنید.»
(آل عمران، ١٨٦)
و خداوند فرمود: «بسیاری از اهل کتاب، پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را بعـد از ایمانتان کافر گردانند، پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست.»
(البقره، ١٠٩)
پس رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آنچه را خـدا به آن امر کرده بود در عفو کردن ایشـان تأویل و تفسیر می‌کرد، تا آنکه خدا (جنگ را) به ایشان اجازه داد.
آنگاه که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) در بَدر با ایشـان جنگید و خداوند به وسـیلهٔ این جنگ کسـانی از سران و بزرگان قریش را کشـت و رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) و اصحـاب او پیروزمندانه با غنایم بازگشـتند و اسـیرانی از سـران کافران و بزرگان قریش با خود همراه داشتند، ابن اُبَی ابن سَلول و کسانی از مشـرکین بت‌پرست که با وی بودند، گفتند: این امر (اسلام) همانا (پیروزمندانه) روی آورده است، پس با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر اسلام بیعت کردند و اسلام آوردند.

٦٢٠٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ

٦٢٠٨ ـ از عبدالملـک، از عبدالله بن حارث بن نوفَل روایت است که ابن عباس بن عبدالمطلّب (بـه آن حضرت) گفـت: یا رسـول‌الله، آیا به

نَفَعْتَ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ ؟ قال : « نَعَمْ ، هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ ، لَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ » . [راجع : ٣٨٨٣ ، أخرجه مسلم : ٢٠٩] .

(عمــوی خود) ابوطالب چیزی نفع رســاندی، زیــرا وی از تو نگهبانــی می‌کرد و به خاطر تو خشمگین می‌شــد؟ آن حضرت فرمود: «آری، وی در موضــع کم‌عمق آتش (دوزخ) اســت، ولی اگر من نمی‌بودم در پایین‌ترین بخش آتش (دوزخ) می‌بود.»

١١٦- باب : الْمَعَارِيضُ مَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكَذِبِ

باب ـ ۱۱۶: به تعریض یا کنایه سخن گفتن تا از دروغ اجتناب شود.

وَقَالَ إِسْحَاقُ : سَمِعْتُ أَنَسًا : مَاتَ ابْنٌ لِأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : كَيْفَ الْغُلَامُ ؟ قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ : هَدَأَ نَفَسُهُ ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ . وَظَنَّ أَنَّهَا صَادِقَةٌ . [راجع : ١٣٠١] .

و اسحاق گفت: از انس شنیده‌ام که گفت: پسر خردســال ابوطلحه (که بیمار بود) مُرد. وی (به همســر خود اُم‌ّسُــلَیم) گفت: پسرک چه حال دارد؟ اُم‌ّسُــلَیم گفت: نَفَــس وی آرام گرفته و امیدوارم که راحت شده باشد و ابی‌طلحه گمان کرد که اُم‌ّسُلَیم راست می‌گوید.[1]

٦٢٠٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَسِيرٍ لَهُ ، فَحَدَا الْحَادِي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْفُقْ يَا أَنْجَشَةُ ، وَيْحَكَ بِالْقَوَارِيرِ » . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣] .

٦٢٠٩ ـ از شُــعبه، از ثابت بُنانی روایت اســت که انس بن مالک گفــت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ســفر می‌کرد، ســاربان به سرودخوانی آغاز کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) گفت: «ای اَنجَشَــه، مدارا کن که شــتران تیز نروند.» رحم بر تو باد، با شیشه‌ها.» (یعنی زنان از شتر نیفتند).

٦٢١٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ وَأَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي سَفَرٍ ، وَكَانَ غُلَامٌ يَحْدُو بِهِنَّ يُقَالُ لَهُ أَنْجَشَةُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ » .

قَالَ أَبُو قِلَابَةَ : يَعْنِي النِّسَاءَ . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣] .

٦٢١٠ ـ از ثابــت، از انــس و ایّوب، از ابوقلابه روایت اســت که انس (رضــی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) راهی سفری بود و غلامی داشــت که اَنجَشَــه نامیده می‌شــد و شــتران را سرودخوانی می‌کرد. پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) گفت: ای انجشــه آهسته بران با

۱- اُمّ سُلَیم به تعریض یا در پرده سخن گفت تا شوهرش در آن لحظه اندوهگین نشود. تفصیل آن در حدیث ۱۳۰۱ ـ جلد دوم آمده است.

٦٢١١ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ حَادٍ يُقَالُ لَهُ : أَنْجَشَةُ ، وَكَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « رُوَيْدَكَ يَا أَنْجَشَةُ ، لَا تَكْسِرِ الْقَوَارِيرَ » .

قَالَ قَتَادَةُ : يَعْنِي ضَعَفَةَ النِّسَاءِ . [راجع : ٦١٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٣] .

٦٢١٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَزَعٌ ، فَرَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَسًا لِأَبِي طَلْحَةَ ، فَقَالَ : « مَا رَأَيْنَا مِنْ شَيْءٍ ، وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا » . [راجع : ٢٦٢٧ ، أخرجه مسلم : ٢٣٠٧] .

١١٧ - بَابُ : قَوْلِ الرَّجُلِ لِلشَّيْءِ : لَيْسَ بِشَيْءٍ ، وَهُوَ يَنْوِي أَنَّهُ لَيْسَ بِحَقٍّ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْقَبْرَيْنِ : « يُعَذَّبَانِ بِلَا كَبِيرٍ ، وَإِنَّهُ لَكَبِيرٌ » . [راجع : ٢١٦] .

٦٢١٣ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ يَقُولُ : قَالَتْ عَائِشَةُ : سَأَلَ أُنَاسٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكُهَّانِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَيْسُوا بِشَيْءٍ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ أَحْيَانًا بِالشَّيْءِ يَكُونُ حَقًّا ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « تِلْكَ

شیشه‌ها.»

ابوقلابه گفت: (شیشه‌ها) یعنی زنان.

٦٢١١ ـ از همّام، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ساربان سرودخوانی داشت که اَنجَشه نامیده می‌شد و خوش‌آواز بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به او گفت: آهسته بران ای انجشه، شیشه‌ها را مشکن.»

قَتاده در تفسیر آن گفت: یعنی زنان ضعیف را (آزار نرسد).

٦٢١٢ ـ از شعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: شبی در مدینه ترس و هراسی پدید آمد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اسپ ابی‌طلحه را سوار شد و (به پیش راند) و گفت: «چیزی را ندیدیم و این (اسپ) را چون دریا یافتیم.» (یعنی: در تندرویی)

باب ـ ۱۱۷: گفتهٔ مرد به چیزی: چیزی نیست و او نیّت می‌کند که حق نیست.

و ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دربارهٔ (مرده‌های) دو قبر گفت: «به سبب غیرِ گناه کبیره عذاب می‌شوند، و همانا آن گناهی بزرگ است.»[1]

٦٢١٣ ـ از ابن شهاب، از یحیی بن عُروه، از عُروه روایت است که عایشه گفت: مردم دربارهٔ کاهنان (غیبگویان) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسیدند: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «چیزی نیستند.» گفتند: یا

١- این حدیث در کتاب وضو، جلد اول تحت شمارهٔ ٢١٦ آمده است.

الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا الْجِنِّيُّ ، فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ قَرَّ الدَّجَاجَةِ ، فَيَخْلِطُونَ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ » .

[راجع: ۳۲۱۰ ، أخرجه مسلم : ۲۲۲۸].

رسول‌الله همانا ایشان گاهی چیزی می‌گویند که راست می‌آید؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «یک کلمهٔ راست را جن می‌رباید و در گوش دوست خود (کاهن) می‌افکند، همچون آواز ماکیان، و او با آن (کلمهٔ راست) بیش از صد دروغ را یکجا می‌کند.»

۱۱۸- باب : رَفْعِ الْبَصَرِ إِلَى السَّمَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ . وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾ [الغاشية: ۱۷-۱۸].

وَقَالَ أَيُّوبُ : عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ . [راجع : ٤٤٥١].

باب ـ ۱۱۸: بلند کردن (نظر) چشم به سوی آسمان.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شد و به آسمان که چگونه برافراشته شد.»

(الغاشیه، ۱۷ـ ۱۸)

و ایُّوب از ابن ابی‌مُلَیکه روایت کرده که عایشه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

٦٢١٤- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « ثُمَّ فَتَرَ عَنِّي الْوَحْيُ ، فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي ، سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ ، فَرَفَعْتُ بَصَرِي إِلَى السَّمَاءِ ، فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ ، قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » . [راجع : ٤ ، أخرجه مسلم : ١٦١ ، مطولاً].

٦٢١٤ ـ از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: وی از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده که می‌فرمود: «در نزول وحی بر من وقفه پدید آمد، در حالی که در راه روان بودم، آوازی از آسمان شنیدم، چشمم را به سوی آسمان بلند کردم، ناگاه دیدم که فرشته‌ای که نزدم در غار حرا آمده بود، میان زمین و آسمان بر تختی نشسته است.»

٦٢١٥- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي شَرِيكٌ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ فِي بَيْتِ مَيْمُونَةَ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ ، أَوْ بَعْضُهُ ، قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى

٦٢١٥ ـ از شَریک، از کُرَیب روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: شبی را در خانهٔ (خالهٔ خود) میمونه (همسر آن حضرت) به‌سر بردم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (نظر

السَّمَاءِ ، فَقَرَأَ : ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ١٩٠] . [راجع : ١١٧ ، أخرجه مسلم : ٧٦٣]

به نوبت) نزد وی بود، چون حصهٔ سوم شب یا پاسی از شب، فرا رسید، آن حضرت نشست و به سوی آسمان نگریست و (این آیه را) خواند: «مُسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع‌کننده) است.»
(آل عمران، ۱۱۷)

١١٩- باب : مَنْ نَكَتَ الْعُودَ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ

باب ـ ۱۱۹: کسی که چوب را در آب و گِل زد.

٦٢١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّهُ كَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ ، وَفِي يَدِ النَّبِيِّ ﷺ عُودٌ يَضْرِبُ بِهِ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ يَسْتَفْتِحُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَذَهَبْتُ فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ ، فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ آخَرُ ، فَقَالَ : «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَإِذَا عُمَرُ ، فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ آخَرُ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ ، فَقَالَ : «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ ، أَوْ تَكُونُ» . فَذَهَبْتُ فَإِذَا عُثْمَانُ ، فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ لَهُ وَبَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي قَالَ ، قَالَ : اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ . [راجع : ٣٦٧٤ ، أخرجه مسلم : ٢٤٠٣] .

٦٢١٦ ـ از ابوعثمان روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: وی در یکی از باغهای مدینه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بوده است، در دست پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چوبی بود که آن را در آب و گِل می‌زد ناگهان مردی آمد که می‌خواست دروازهٔ (باغ) را بگشاید، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (به من) گفت: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده.» من (به سوی دروازهٔ) رفتم و ناگاه دیدم که ابوبکر است دروازه را برایش گشودم و او را به بهشت بشارت دادم، سپس مردی دیگر خواست که دروازه را بگشاید، آن حضرت فرمود: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده.» ناگاه عمر را دیدم دروازه را برایش گشودم و او را به بهشت بشارت دادم. سپس مردی دیگر خواست که دروازه را بگشاید. آن حضرت که تکیه کرده بود نشست و گفت: «دروازه را برایش بگشای و او را به بهشت بشارت ده، بر بلایی که به او می‌رسد یا می‌باشد.» رفتم و دیدم که عثمان است، ایستادم

و دروازه را برایش گشـودم و او را به بهشـت بشارت دادم و به آنچه آن حضرت فرموده بود، آگاهش کردم. عثمان گفت: خداوند یاری‌رسان است.

١٢٠- باب : الرَّجُلِ يَنْكُتُ الشَّيْءَ بِيَدِهِ فِي الأَرْضِ

٦٢١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُورٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي جَنَازَةٍ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ الأَرْضَ بِعُودٍ ، فَقَالَ : «لَيْسَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا وَقَدْ فُرِغَ مِنْ مَقْعَدِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» . فَقَالُوا : أَفَلا نَتَّكِلُ؟ قَالَ : «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ، ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾» : الآيَةَ [الليل: ٥].
[راجع: ١٣٦٢، أخرجه مسلم: ٢٦٤٧].

باب ـ ۱۲۰: مردی که با چیزی که در دست دارد به زمین می‌زند.

۶۲۱۷ ـ از سعد بن ابن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن سَـلَمی روایت اسـت که علی (رضـی‌الله عنه) گفـت: ما در جنازه‌ای بـا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) بودیم، آن حضـرت چوب را بر زمین می‌خراشـید، سـپس گفت: «هیچ یک از شما نیسـت مگر آنکه جای وی در بهشت و دوزخ معیّن شـده اسـت.» گفتند: آیا بر آنچه (مقدّر) شده اعتماد نکنیم. فرمود: «عمل (نیک) کنید که (آنچه را مقدّر شده) آسان می‌سازد.»
«اما آنکه (حقّ خدا را) داد و پرهیزگاری نمود، و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد، به‌زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.»
(اللیل، ۵ ـ ۷)

١٢١- باب : التَّكْبِيرِ وَالتَّسْبِيحِ عِنْدَ التَّعَجُّبِ

٦٢١٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ حَدَّثَتْنِي : هِنْدُ بِنْتُ الْحَارِثِ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْخَزَائِنِ ، وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجَرِ - يُرِيدُ بِهِ أَزْوَاجَهُ حَتَّى يُصَلِّينَ - رُبَّ

باب ـ ۱۲۱ ـ گفتن اللهُ اَکبَر و سُبحانَ الله، به هنگام تعجّب.

۶۲۱۸ ـ از زُهـری، از هِند بنت حارث روایت است که اُمّ سـلمه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) شبی بیدار شد و گفت: «سُـبْحَانَ‌الله، چه گنجینه‌هایی نازل شده است و چه فتنه‌هایی نازل شـده اسـت، کیسـت که

كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ فِي الآخِرَةِ». [راجع: ١١٥].

وَقَالَ ابْنُ أَبِي ثَوْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: طَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ.

صاحبان حجره‌ها را بیدار کند ـ آن حضرت زنان خود را مراد می‌داشت تا نماز بخوانند ـ بسا جامه‌پوشانی در دنیا هستند که در آخرت برهنه‌اند.»

و ابن ابی ثَور، از ابن عباس روایت کرده که عمر گفت: به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتم: زنانت را طلاق دادی؟ گفت: «نی.» گفتم:الله اکبر.

٦٢١٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزُورُهُ، وَهُوَ مُعْتَكِفٌ فِي الْمَسْجِدِ، فِي الْعَشْرِ الْغَوَابِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً مِنَ الْعِشَاءِ، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ مَعَهَا النَّبِيُّ ﷺ يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ، الَّذِي عِنْدَ مَسْكَنِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، مَرَّ بِهِمَا رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ نَفَذَا، فَقَالَ لَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». قَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا مَا قَالَ، مَا قَالَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا». [راجع: ٢٠٣٥، أخرجه مسلم: ٢١٧٥].

٦٢١٩ ـ از شُعیب، از (ابن شهاب) زُهری روایت است. از محمد بن ابی‌عتیق، از ابن شهاب روایت است که علی بن حُسَین (زین‌العابدین) گفت: صَفیَّه بنت حُیی همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را خبر داده است که: وی به دیدن رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته بود که آن حضرت در مسجد مُعْتَکِف بود و آن در دهۀ آخر رمضان بود. وی شبانگاه ساعتی با آن حضرت صحبت کرد، سپس برخاست که بازگردد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با وی برخاست که او را بازگرداند تا آنکه به دروازۀ مسجد رسید، جایی که خانۀ اُمِّ سلمه همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. دو مرد انصاری از کنار ایشان گذشتند و بر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام کردند، سپس به راه خود ادامه دادند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ایشان گفت: «همانجا بایستید، همانا این زن صَفیَّه بن حُیَی است.» آن دو نفر گفتند: سُبحانَ‌الله، یا رَسول الله، (که گمانی دیگر کرده باشیم.» و سخن آن حضرت آنچه گفته بود برایشان گران آمد و آن حضرت گفت[1]: همانا

۱- حدیث ۶۲۱۹ سطر سیزدهم در متن عربی، لفظ (ما قال) دوبار آمده است، عوض (قال) بار دوم (ما قال) آمده که اشتباه است.

شیطان در وجود پسر آدم بسان خون جریان دارد و من از آن ترسیدم که وسوسه‌ای در دلهای شما بیفکند.»

١٢٢- باب : النَّهْيِ عَنِ الْخَذْفِ

٦٢٢٠- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ صُهْبَانَ الأَزْدِيَّ يُحَدِّثُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْخَذْفِ ، وَقَالَ : «إِنَّهُ لا يَقْتُلُ الصَّيْدَ ، وَلا يَنْكَأُ الْعَدُوَّ ، وَإِنَّهُ يَفْقَأُ الْعَيْنَ ، وَيَكْسِرُ السِّنَّ» . [راجع : ٤٨٤١ ، أخرجه مسلم : ١٩٥٤ ، مطولاً].

باب ـ ۱۲۲: ممانعت از افکندن سنگریزه با انگشتان.

۶۲۲۰ ـ از قتاده، از عُقبة بن صُهبان ازدِی روایت است که عبدالله بن مُغَفَّل مُزَنی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از افکندن سنگریزه با دو انگشت شصت و انگشت وسط منع کرده و فرمود: «همانا این کار نه شکار را می‌کشد و نه دشمن را می‌کشد، بلکه چشم را کور می‌کند و دندان را می‌شکند.»

١٢٣- باب : الْحَمْدُ لِلْعَاطِسِ

٦٢٢١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قال : عَطَسَ رَجُلانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ ، فَقِيلَ لَهُ ، فَقَالَ : «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ» . [انظر : ٦٢٢٥ ، أخرجه مسلم : ٢٩٩١].

باب ـ ۱۲۳: حمد گفتن برای کسی که عطسه می‌زند.

۶۲۲۱ ـ از سُفیان، از سُلیمان روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: دو مرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عطسه زدند، آن حضرت به یکی از آنها دعای عطسه (یَرحَمُکَ الله) را گفت و به آن یکی دیگر نگفت. به آن حضرت گفته شد (که چرا؟) فرمود: «یکی از آنها (به هنگام عطسه‌زدن) حمد خدا را گفت و آن یکی دیگر نگفت.»

١٢٤- باب : تَشْمِيتِ الْعَاطِسِ إِذَا حَمِدَ اللَّهَ

فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ . [راجع : ٣٢٨٩ ، ٦٢٢٤].

باب ـ ۱۲۴: دعای عطسه، اگر عطسه‌کننده حمد خدا را بگوید.

ابوهریره در این باره گفته است.

٦٢٢٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : أَمَرَنَا بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي ، وَرَدِّ السَّلاَمِ ، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ : عَنْ خَاتَمِ الذَّهَبِ ، أَوْ قَالَ : حَلْقَةِ الذَّهَبِ ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ ، وَالدِّيبَاجِ ، وَالسُّنْدُسِ ، وَالْمَيَاثِرِ . [راجع : ١٢٣٩، أخرجه مسلم : ٢٠٦٦ ، بزيادة] .

٦٢٢٢ - از اَشعَث بن سُلَیم، از معاویة بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که بَرا(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را به هفت چیز امر و از هفت چیز منع کرد: ما را امر کرد که از مریض عیادت کنیم و جنازه را همراهی کنیم و عطسه‌کننده را دعا کنیم و مهمانی را بپذیریم و سلام را پاسخ بگوییم و مظلوم را یاری کنیم و سوگندخورده را در ایفای سوگند (مشروع) کمک کنیم. و آن حضرت ما را از هفت چیز منع کرد: از پوشیدن انگشتر طلا، یا گفت: حلقهٔ طلا، و از پوشیدن (پارچه‌های ابریشمی) حریر و دیباج و سُندُس و مَیاثِر.

١٢٥- باب : مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْعُطَاسِ وَمَا يُكْرَهُ مِنَ التَّثَاؤُبِ

باب ـ ١٢٥: آنچه از عطسه خوشایند و آنچه از خمیازه ناپسند است.

٦٢٢٣- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَاسَ ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ ، فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ ، فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ : فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ ، فَإِذَا قَالَ : هَا ، ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ » . [راجع : ٣٢٨٩ ، أخرجه مسلم : ٢٩٩٤ ، بالقطعة الثانية] .

٦٢٢٣ ـ از ابن ابی ذئب از سعید مُقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خداوند عطسه را دوست می‌دارد و خمیازه را ناخوش می‌دارد، پس کسی که عطسه می‌زند و حمد «الحمدلله» بگوید، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود حق است که به او دعای عطسه «یَرْحَمُکَ اللهُ» بگوید، و اما خمیازه همانا این از (تصرّف) شیطان است، تا آنجا که در توان دارد از آن خودداری کند، پس اگر کسی (که خمیازه می‌کشد)ها، بگوید شیطان بر وی می‌خندد.»

۱۲٦- باب : إِذَا عَطَسَ كَيْفَ يُشَمَّتُ

٦٢٢٤- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ فَلْيَقُلْ : الحَمْدُ لِلَّهِ ، وَلْيَقُلْ لَهُ أَخُوهُ أَوْ صَاحِبُهُ : يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَإِذَا قَالَ لَهُ : يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَلْيَقُلْ : يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ » . [انظر في الأدب ، باب ١٢٤] .

باب ـ ۱۲۶: اگر کسی عطسه زند، چگونه بر وی دعا شود؟

٦٢٢٤ ـ از عبدالله بن دینار، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگاه یکی از شما عطسه می‌زند باید بگوید: «اَلْحَمْدُلله». و برادر وی یا دوست وی باید بگوید: «يَرْحَمُكَ الله» و (آنگاه عطسه‌کننده) باید بگوید: خداوند شما را هدایت می‌کند و کار شما را به صلاح آورد.

١٢٧- باب : لا يُشَمَّتُ العَاطِسُ إِذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ .

٦٢٢٥- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ يَقُولُ : عَطَسَ رَجُلَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ ، فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، شَمَّتَّ هَذَا وَلَمْ تُشَمِّتْنِي ، قَالَ : « إِنَّ هَذَا حَمِدَ اللَّهَ ، وَلَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ » .

[راجع : ٦٢٢١، أخرجه مسلم : ٢٩٩١] .

باب ـ ۱۲۷: عطسه‌کننده‌ای که حمد خدا را نگوید بر وی دعا نمی‌شود.

٦٢٢٥ ـ از شُعبه، از سُلیمان تَیمی روایت است که گفت: از انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که می‌گفت: دو مرد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) عطسه زدند، آن حضرت به یکی از آنها دعای عطسه گفت و به آن دیگری نگفت. آن مرد گفت: یا رسول‌الله، به این مرد دعای عطسه گفتی و به من نگفتی. آن حضرت فرمود: «همانا او حمد خدای را گفت و تو حمد خدای را نگفتی.»

١٢٨- باب : إِذَا تَثَاءَبَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ عَلَى فِيهِ

٦٢٢٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ المَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ العُطَاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ ، فَإِذَا

باب ـ ۱۲۸: اگر کسی خمیازه می‌کشد باید دستش را بر دهانش بگیرد.

٦٢٢٦ ـ از ابن ابی ذِئب، از سعید مَقبری، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا خدا عطسه را دوست می‌دارد و خمیازه را ناخوش

عَطَسَ أَحَدُكُمْ وَحَمِدَ اللَّهَ ، كَانَ حَقّاً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ : يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ : فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَثَاءَبَ ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ» . [راجع : ۳۲۸۹، أخرجه مسلم : ۲۹۹٤ ، بالقطعة الثانية] .

می‌دارد، پس اگر یکی از شما عطسه می‌زند و حمد خدای را بگوید، بر هر مسلمانی که آن را می‌شنود، حق است که برایش بگوید: یَرْحَمُکَ اللهُ، و اما خمیازه، و آن از (تصرّف) شیطان است، پس اگر یکی از شما خمیازه می‌کشد، باید تا حدٍّ توان از آن خودداری کند، همانا اگر یکی از شما خمیازه کشید، شیطان بر وی می‌خندد.»

٧٩- كِتَاب الاسْتِئْذَان

١- باب : بَدْءِ السَّلَامِ

٦٢٢٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ ، طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا ، فَلَمَّا خَلَقَهُ قَالَ : اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ ، نَفَرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، جُلُوسٌ ، فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ ، فَإِنَّهَا تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ، فَقَالُوا : السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، فَزَادُوهُ : وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ» . [راجع : ٣٣٢٦ ، أخرجه مسلم : ٢٨٤١] .

٢- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا

غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ . فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ . لَيْسَ عَلَيْكُمْ

٧٩ ـ کتاب اجازهٔ (ورود) گرفتن

باب ـ ١: با سلام آغاز کردن.

٦٢٢٧ ـ از مَعْمَـر، از همّام، از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خداوند، آدم را به صورت خود[1] آفرید و درازی قامت وی شصت دست است. و آنگاه که بیافرید، گفت: برو و بر این گروه از فرشتگان که نشسته‌اند، سلام کن. و بشنو که به پاسخ سلام تو چه می‌گویند و همانا آن تحیّتی است برای تو و تحیّتی است برای فرزندان (نسل) تو.

آدم گفت: السَّلامُ عَلَيْكُم. فرشتگان گفتند: السلام علیک و رحمة الله (سلام و رحمت خدا بر تو.) به پاسخ وی افزودند: رَحْمَةُالله. (رحمت خدا). پس هر که به بهشت می‌درآید به صورت آدم است و پس از آن است که قامت اولاد آدم تاکنون، پیوسته کاسته شده است.»

باب ـ ٢: فرمودهٔ خدای تعالی:

١- «خداوند آدم را به صورت خود آفرید.» در تیسیرالقاری گفته شده که آدم را بر صورت خود آدم آفرید، نه اینکه نشو و نما کرده و بزرگ شده باشد. در پاورقی ترجمهٔ انگلیسی گفته شده: یعنی آدم را به صورت خود (یعنی به صورت خدا) آفرید، یعنی به آدم زندگی و علم و نیروی شنوایی و بینایی و تعقّل ارزانی داشت، هرچند خدا دارای زندگی و علم و شنوایی و بینایی و تعقّل است، ولی آنچه خدا دارد با آنچه آدم دارد قابل مقایسه نیست.

جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [النور: ۲۷-۲۹].

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ لِلْحَسَنِ: إِنَّ نِسَاءَ الْعَجَمِ يَكْشِفْنَ صُدُورَهُنَّ وَرُؤُوسَهُنَّ؟ قَالَ: اصْرِفْ بَصَرَكَ عَنْهُنَّ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۳۰]. قَالَ قَتَادَةُ: عَمَّا لا يَحِلُّ لَهُمْ.

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ [النور: ۳۱]. ﴿خَائِنَةَ الأَعْيُنِ﴾ [غافر: ۱۹]: مِنَ النَّظَرِ إِلَى مَا نُهِيَ عَنْهُ.

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ: فِي النَّظَرِ إِلَى الَّتِي لَمْ تَحِضْ مِنَ النِّسَاءِ: لا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُنَّ، مِمَّنْ يُشْتَهَى النَّظَرُ إِلَيْهِ، وَإِنْ كَانَتْ صَغِيرَةً.

وَكَرِهَ عَطَاءٌ النَّظَرَ إِلَى الْجَوَارِي الَّتِي يُبَعْنَ بِمَكَّةَ إِلا أَنْ يُرِيدَ أَنْ يَشْتَرِيَ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید، تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویید، این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید، و اگر کسی را در آن نیافتید، پس داخل مشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر به شما گفته شد، برگردید، برگردید که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست. بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی که در آنها برای شما استفاده‌ای است، داخل شوید. و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌کنید می‌داند.»
(النُور، ۲۷ ـ ۲۹)

و سعید بن ابی حسن، به حسن (بصری) گفت: زنان عجم (غیر عرب) سینه‌ها و سرهای خود را برهنه می‌کنند؟ گفت: چشم خود را از ایشان بازدار. خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌گوید: «و به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند.»
(النُور، ۳۰)

قتاده گفته است: از آن زنانی که برایشان حلال نیست.

«و به زنان باایمان بگو: دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند.»
(النُور، ۳۱)

«خیانت چشمها» (غافر، ۱۹) (نگاههای دزدانه.) یعنی: نگریستن به چیزی که از آن منع شده است.

و زُهری گفت: نگریستن به دختری که به سن بلوغ نرسیده است صلاح نیست که به سوی

چیزی از (بدن) دختران نگریست که دیدن آن خوش می‌آید، هر چند دختر خردسال باشد.
و عطأ نگریستن را به سوی کنیزانی که در (بازار) مکه فروخته می‌شوند مکروه خوانده است، مگر آنکه قصد خریدن وی را داشته باشد.

٦٢٢٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَضْلَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَوْمَ النَّحْرِ خَلْفَهُ عَلَى عَجُزِ رَاحِلَتِهِ، وَكَانَ الْفَضْلُ رَجُلاً وَضِيئًا، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ لِلنَّاسِ يُفْتِيهِمْ، وَأَقْبَلَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ وَضِيئَةٌ تَسْتَفْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَأَعْجَبَهُ حُسْنُهَا، فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ وَالْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَأَخْلَفَ بِيَدِهِ فَأَخَذَ بِذَقَنِ الْفَضْلِ، فَعَدَلَ وَجْهَهُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ فِي الْحَجِّ عَلَى عِبَادِهِ، أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، فَهَلْ يَقْضِي عَنْهُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». [راجع: ١٥١٣، أخرجه مسلم: ١٣٣٤]

۶۲۲۸ ـ از زُهری، از سُلیمان بن یَسار، روایت است که عبدالله بن عباس(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در روز نَحْر (دم ذی حجّه) فضل بن عباس را بر پشت سر خود بر سرین شتر خود سوار کرده بود، و فضل مردی خوش‌صورت بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شتر را توقّف داد تا به (سؤالات) مردم فتویَ بدهد. زنی از قبیلهٔ خَثعَم خوب صورت بود پیش آمد و از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فتویَ خواست. فضل به نگریستن آن زن مشغول شد و زیبایی وی او را به شگفت آورده بود. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (پشت سر) نگریست و دید که فضل به سوی زن می‌نگرد، دست دراز کردو چانهٔ فضل را گرفت و روی او را از وی برگردانید.
آن زن گفت: یا رسول‌الله، همان حج فریضهٔ خدا بر بندگان اوست پدر مرا کهنسالی دریافته است، خودش را بر شتر استوار گرفته نمی‌تواند آیا حجِ وی ادا می‌شود اگر من از جانب وی حج بگزارم؟ آن حضرت فرمود: «آری.»

٦٢٢٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ بِالطُّرُقَاتِ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَنَا

۶۲۲۹ ـ از زید بن اسلم، از عطأ بن یَسار روایت است که ابوسعید خُدری(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آگاه باشید، و بپرهیزید از نشستن بر سر راهها.»

مِنْ مَجَالِسِنَا بُدٌّ نَتَحَدَّثُ فِيهَا ، فَقَالَ : « فَإِذْ أَبَيْتُمْ إِلا الْمَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ» . قَالُوا : وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « غَضُّ الْبَصَرِ ، وَكَفُّ الأَذَى ، وَرَدُّ السَّلام ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ» . [راجع : ٢٤٦٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٢١ ، وفي السلام:٣].

گفتند: یا رسول‌الله، ما را از نشستن گریزی نیست زیرا در آنجا باهم صحبت می‌کنیم.» فرمود: «اگر نمی‌پذیرید مگر آنکه بنشینید، پس حق راه را بدهید.» گفتند: حق راه چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «فرود آوردن چشم (تا نظر به نامحرم نیفتد.) و خودداری از اذیّت مردم و پاسخ سلام و امر به معروف و نهی از منکر.»

٣- باب : السَّلامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى

﴿ وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء:٨٦].

باب ـ ٣: السّلام، اسمی از اسمهای خدای تعالی است.

«چون به شما درود گفته شد، شما به (صورتی) بهتر از آن پاسخ بگویید. یا همان را (در پاسخ) برگردانید.»
(النساء، ٨٦)

٦٢٣٠ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ قُلْنَا : السَّلامُ عَلَى اللَّهِ قَبْلَ عِبَادِهِ ، السَّلامُ عَلَى جِبْرِيلَ ، السَّلامُ عَلَى مِيكَائِيلَ ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ ، فَقَالَ : « إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلامُ ، فَإِذَا جَلَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَقُلْ : التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ ، وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ : ذَلِكَ أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ بَعْدُ مِنَ الْكَلامِ مَا شَاءَ» . [راجع : ٨٣١ ، أخرجه مسلم : ٤٠٢].

٦٢٣٠ - از اعمش، از شقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: آنگاه که با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز می‌گزاردیم می‌گفتیم: سلام بر خدا، پیش از (سلام) بر بندگان وی، سلام بر جبرییل سلام بر میکاییل، سلام بر فلان و فلان. چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز را تمام کرد رو به سوی ما کرد و فرمود: «همانا خداوند خود سلام است، پس هر یک از شما که در نماز می‌نشیند باید بگوید:التحیّاتُ لله، وَالصَّلوات، وَالطَّیِّبات، السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحمَةُالله وَ بَرَکاتُهُ، السَّلامُ عَلَینا و عَلَی عِبادِالله الصّالحین.١ پس همانا کسی که این را بگوید (سلام وی) به هر بندهٔ شایسته

١- ترجمة: همهٔ درودها و نمازها و نیکوییها برای خداست. سلام و رحمت خدا و برکات وی بر تو باد، ای پیامبر(ص) سلام بر ما و همهٔ بندگان شایستهٔ خدا، گواهی می‌دهم که معبودی نیست، معبود بر حق به‌جز خدا و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستادهٔ اوست.

که در آســمان و زمین اســت می‌رسد ـ سپس بگویــد: أَشْــهَدُ اَن‌ْلا الّا اللهُ و اشــهدُو انّ‌محمداً عَبدُهُ و رسولُهُ؛ پس از آن هر سخن (دعایی) که می‌خواند اختیار کند.

٤- باب: تَسْلِيمِ الْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ

٦٢٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [انظر: ٦٢٣٢، ٦٢٣٣، ٦٢٣٤، أخرجه مسلم: ٢١٦٠، بلفظ: الراكب على الماشي والماشي..].

باب ـ ۴: سلام کردن گروهی کوچک به گروه بزرگ.

۶۲۳۱ ـ از مَعمر، از همّام بن مُنبِّه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خردســال بر کلانسال ســلام بدهد و رونده بر نشسته ســلام بدهد و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

٥- باب: يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي

٦٢٣٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ: أَنَّهُ سَمِعَ ثَابِتًا مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [راجع: ٦٢٣١، أخرجه مسلم: ٢١٦٠].

باب ـ ۵: سواره بر پیاده سلام بدهد.

۶۲۳۲ ـ از زیــاد از ثابت مولی عبدالرحمن بن یزید روایت است که گفت: از ابوهریره شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ســواره بر پیاده، و پیاده بر نشســته، و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

٦- باب: يُسَلِّمُ الْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ

٦٢٣٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زِيَادٌ: أَنَّ ثَابِتًا أَخْبَرَهُ، وَهُوَ مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى

باب ـ ۶: پیاده بر نشسته سلام بدهد.

۶۲۳۳ ـ از زیاد، از ثابت مولی عبدالرحمن بین زید، روایت اســت که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ســواره بر پیاده، و پیاده بر نشســته و گروهی اندک بر گروهی انبوه سلام بدهد.»

الْكَثِيرِ». [راجع: ٦٢٣١، أخرجه مسلم: ٢١٦٠]

٧- باب: يُسَلِّمُ الصَّغِيرِ عَلَى الْكَبِيرِ

٦٢٣٤- وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». [راجع: ٦٢٣١، أخرجه مسلم: ٢١٦٠، بلفظ "الراكب على الماشي"]

باب ـ ۷: خرد بر بزرگ سلام بدهد.

٦٢٣٤ ـ از صُفوان بن سُلَیم، از عطاء بن یَسار از ابوهریره روایت است که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «خرد بر بزرگ، و رونده بر نشسته و گروه اندک بر گروه زیاد سلام بدهد.»

٨- باب: إِفْشَاءِ السَّلَامِ

٦٢٣٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ أَشْعَثَ بْنِ أَبِي الشَّعْثَاءِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَبْعٍ: بِعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَصْرِ الضَّعِيفِ، وَعَوْنِ الْمَظْلُومِ، وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ، وَإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ. وَنَهَى عَنِ الشُّرْبِ فِي الْفِضَّةِ، وَنَهَانَا عَنْ تَخَتُّمِ الذَّهَبِ، وَعَنْ رُكُوبِ الْمَيَاثِرِ، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالْإِسْتَبْرَقِ. [راجع: ١٢٣٩، أخرجه مسلم: ٢٠٦٦]

باب ـ ۸: پخش کردن سلام.

٦٢٣٥ ـ از مُعاویهٔ بن سُوَید بن مُقرِّن روایت است که براء بن عازب(رضی‌الله عنهما) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به هفت چیز امر کرد: به عیادت مریض، و همراهی جنازه و دعای (رحمت) بر عطسه‌زننده، و یاری رساندن ضعیف، و کمک به مظلوم، و پخش کردن سلام و نیکویی با سوگندخورنده (تا از ایفای سوگندش برآید) و آن حضرت ما را از نوشیدن در ظرف نقره منع کرد و همچنان ما را از انگشتر طلا و پوشش ابریشمی بر روی زین و پوشیدن حریر و دیباج، و قسّی و استبرق منع کرده است.

٩- باب: السَّلَامِ لِلْمَعْرِفَةِ وَغَيْرِ الْمَعْرِفَةِ

٦٢٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ

باب ـ ۹: سلام بر شناس و ناشناس.

٦٢٣٦ ـ از یزید، از ابوالخیر روایت است که عبدالله بن عَمرو روایت است که گفت: مردی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پرسید:

الطَّعَامَ ، وَتَقْرَأَ السَّلاَمَ ، عَلَى مَنْ عَرَفْتَ ، وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» . [راجع : ١٢ ، اخرجه مسلم : ٣٩]

کدام اسلام (صفت مسلمان) نیکوتر است؟ آن حضرت فرمود: «خوراندن طعام و گفتن سلام بر کسی که او را می‌شناسی و بر کسی که او را نمی‌شناسی.»

٦٢٣٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ ، يَلْتَقِيَانِ : فَيَصُدُّ هَذَا وَيَصُدُّ هَذَا ، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ» .

وَذَكَرَ سُفْيَانُ : أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنْهُ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ . [راجع: ٦٠٧٧ ، اخرجه مسلم : ٢٥٦٠] .

٦٢٣٧ ـ از سُـفیان، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت اسـت که ابوایُّوب(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بر هیچ مسـلمانی روا نیسـت که بیش از سه روز از برادر مسـلمان خود دوری گزیند (و سـلام نکند) و چون با یکدیگر روبه‌رو شوند، یکی به این سـو روی گرداند و دیگری به آن سو روی گرداند و بهتر آنها کسی است که به سلام آغاز می‌کند.»

و از سفیان یاد شده است که وی این حدیث را از زُهری سه بار شنیده است.

١٠- باب : آيَةِ الْحِجَابِ

باب ـ ١٠: آیهٔ حجاب.

٦٢٣٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ كَانَ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ ، مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، فَخَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَشْرًا حَيَاتَهُ ، وَكُنْتُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِشَأْنِ الْحِجَابِ حِينَ أُنْزِلَ ، وَقَدْ كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ ، وَكَانَ أَوَّلَ مَا نَزَلَ فِي مُبْتَنَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، أَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ بِهَا عَرُوسًا ، فَدَعَا الْقَوْمَ فَأَصَابُوا مِنَ الطَّعَامِ ثُمَّ خَرَجُوا ، وَبَقِيَ مِنْهُمْ رَهْطٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَطَالُوا الْمُكْثَ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ وَخَرَجْتُ مَعَهُ كَيْ يَخْرُجُوا ، فَمَشَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَشَيْتُ مَعَهُ ، حَتَّى جَاءَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، ثُمَّ ظَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُمْ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ

٦٢٣٨ ـ از یُونس، از ابن شـهاب (زُهری) روایت اسـت که انس بن مالک مرا خبر داده است، اینکه: مرا خبر داده اسـت اینکه: هنگام آمدن رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به مدینه، من پسری ده ساله بودم و ده سال هم در دوران حیات آن حضرت در خدمت رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بودم و مـن داناترین مردم دربارهٔ نـزول آیهٔ حجاب بودم، آنگاه که آیه نازل شد. و همانا اُبَی بن کَعب در این مورد از من سؤال می‌کرد و نخستین باری که نازل شـد در زفاف رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بـا زینب بنت جحش بود، رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) به دامادی صبح کرد. مردم را به غذا فرا خواند، سـپس (خوردند) و برآمدند و تنی چند

حَتَّى دَخَلَ عَلَى زَيْنَبَ ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ لَمْ يَتَفَرَّقُوا ، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَعْتُ مَعَهُ ، حَتَّى بَلَغَ عَتَبَةَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، فَظَنَّ أَنْ قَدْ خَرَجُوا ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ ، فَإِذَا هُمْ قَدْ خَرَجُوا ، فَأُنْزِلَ آيَةُ الْحِجَابِ ، فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا . [راجع : ٤٧٩١ ، أخرجه مسلم : ١٤٢٨ ، النكاح برقم: ٨٩].

از ایشان نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ایستادند. این ایستادن را طولانی کردند، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (از خانه) راهی شد و من همراهش راهی شدم تا باشد که آنها نیز بیرون روند تا آنکه آن حضرت بر آستانهٔ خانهٔ عایشه رسید. آنگاه رسوالله (صلی‌الله علیه وسلّم) گمان کردند آنها برآمدند. سپس آن حضرت برگشت و من همراهش برگشتم تا آنکه به خانهٔ زینب درآمد، آنها همچنان نشسته بودند و پراکنده نشده بودند. سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برگشت و من همراهش برگشتم تا به آستانهٔ خانهٔ عایشه رسید، به گمان اینکه آنها برآمده باشند. سپس آن حضرت برگشت و من نیز همراهش برگشتم، آنگاه ایشان برآمده بودند. آیهٔ حجاب نازل شد و آن حضرت میان من و میان خود (و همسر خود) پرده افکند.

٦٢٣٩- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ : قَالَ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : لَمَّا تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ زَيْنَبَ ، دَخَلَ الْقَوْمُ فَطَعِمُوا ، ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ ، فَأَخَذَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ مِنَ الْقَوْمِ وَقَعَدَ بَقِيَّةُ الْقَوْمِ ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَ لِيَدْخُلَ ، فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا فَانْطَلَقُوا ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ فَأَلْقَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ . الآيَةَ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : فِيهِ مِنَ الْفِقْهِ : أَنَّهُ لَمْ يَسْتَأْذِنْهُمْ حِينَ قَامَ وَخَرَجَ ، وَفِيهِ : أَنَّهُ تَهَيَّأَ لِلْقِيَامِ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَقُومُوا . [راجع : ٤٧٩١ ، أخرجه مسلم : ١٤٢٨ ، النكاح : ٨٩] .

٦٢٣٩ ـ از معتمِر، از ابومِجلَز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زینب ازدواج کرد، مردم درآمدند و غذا خوردند، سپس نشستند و با یکدیگر صحبت کردند. آن حضرت (حالتی) گرفت که برای برخاستن (و برآمدن) آماده است، ولی مردم برنخاستند، چون آن حضرت این حالت را دید برخاست کسانی از آن گروه برخاستند و بقیهٔ آنها همچنان نشسته بودند و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بازآمد که به خانه درآید و مردم نشسته بودند. سپس مردم برخاستند و راهی شدند من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر دادم، آن حضرت آمد و به خانه درآمد من هم رفتم که درآیم، آن حضرت میان من و میان خود پرده افکند، و خدای تعالی

نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اطاقهای پیامبر نشوید.»
(احزاب، ۵۳)

٦٢٤٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَتْ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، قَالَتْ: فَلَمْ يَفْعَلْ، وَكَانَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ يَخْرُجْنَ لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَهُوَ فِي الْمَجْلِسِ، فَقَالَ: عَرَفْتُكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يُنْزَلَ الْحِجَابُ، قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آيَةَ الْحِجَابِ. [راجع: ١٤٦، أخرجه مسلم: ٢١٧٠].

٦٢٤٠ ـ از ابن شهاب، از عُروه بن زُبَیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) همسر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: عمر بن خطّاب به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: زنان خود را در حجاب کن. آن حضرت این کار را نکرد. و زنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شبانگاه (برای قضای حاجت) به سوی مَناصِع می‌رفتند. سَوده بنت زَمعَه (شبی) بیرون رفت و او زنی بلندقامت بود. عمر بن خطّاب که با مردم نشسته بود او را دید و گفت: ای سَودة، تو را شناختم، و او به نزول آیهٔ حجاب بسیار علاقمند بود. سپس خدای عزَّوَجَلَّ آیهٔ حجاب را نازل کرد.

١١- بابٌ: الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ

باب ـ ۱۱: اجازه گرفتن به خاطر چشم دوختن (نگاه دزدانه)

٦٢٤١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: حَفِظْتُهُ كَمَا أَنَّكَ هَا هُنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ، فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ، لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». [راجع: ٥٩٢٤، أخرجه مسلم: ٢١٥٦].

٦٢٤١ ـ از سُفیان روایت است که زُهری گفت: این حدیث را چنان یاد گرفته‌ام مانند اینکه تو در اینجا می‌باشی که سهل بن سعد گفت: مردی از سوراخ خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بـه درون نگریست و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با شانهٔ آهنین سر خود را می‌خارید. آن حضرت فرمود: «اگر می‌دانستم که تو (دزدانه) نگاه می‌کنی، با آن در چشم تو می‌زدم، همانا اجازه گرفتن به خاطر نگریستن لازم گردانیده شده است.»

٦٢٤٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ مِنْ بَعْضِ حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَامَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِمِشْقَصٍ، أَوْ: بِمَشَاقِصَ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَخْتِلُ الرَّجُلَ لِيَطْعَنَهُ. [انظر: ٦٨٨٩، ٦٩٠٠، اخرجه مسلم: ٢١٥٧]

٦٢٤٢ ـ از حمّـاد بن زید، از عبیدالله بن ابوبکر روایت اســت که انس بــن مالک گفت: مردی از سوراخ خانهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به درون نگریســت، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیکانی را در دســت گرفت و برخاست، گویی اکنــون به ســوی آن حضــرت می‌نگــردم که می‌خواست با آن پیکان بر وی بزند.

١٢- بَاب: زِنَى الْجَوَارِحِ دُونَ الْفَرْجِ

باب ـ ١٢: زنای اعضای بدن، به‌جز شرمگاه.

٦٢٤٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ أَرَ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ مِنْ قَوْلِ أَبِي هُرَيْرَةَ.

وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ مِمَّا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ، فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَيُكَذِّبُهُ». [انظر: ٦٦١٢، اخرجه مسلم: ٢٦٥٧]

٦٢٤٣ ـ از سُــفیان، از ابــن طاووس، از پدرش روایت اســت کــه ابن عباس(رضــی‌الله عنهما) گفــت: چیزی را شــبیه‌تر از لَمَمْ(گناه صغیره) نظر به قــول ابوهریرهٔ ندیــده‌ام و مَعمَر از ابن طــاووس، از پدرش از ابن عباس روایت کرده که گفت: چیزی را شــبیه‌تر از لَمَمْ نظر به قول ابوهریره ندیــده‌ام، وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) روایت کرده که فرموده اســت: «همانا خداوند بهرهٔ پسر آدم را از زنا نوشته است، که ناگزیر آن را دریابد، زنای چشم، نگریستن (به نامحرم) است، و زنای زبان، سخن گفتن است، و نفس به آن اشــتیاق و میل می‌کند، و شرمگاه همهٔ آن را تصدیق یا تکذیب می‌کند.»

١٣- بَاب: التَّسْلِيمِ وَالِاسْتِئْذَانِ ثَلَاثًا

باب ـ ١٣: سلام کردن و اجازه گرفتن سه بار.

٦٢٤٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلَاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلَاثًا. [راجع: ٩٤]

٦٢٤٤ ـ از عبدالله بن مَثَنّی، از ثُمامة بن عبدالله روایت اســت که انس (رضــی‌الله عنه) گفت: همانا رســول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون ســلام می‌کرد (تا اجازهٔ ورود بگیرد) ســه بار

سلام می‌کرد (اگر اجازه نمی‌یافت برمی‌گشت) و چون جمله‌ای را می‌گفت (که فهم آن آسان نبود) آن را سه بار می‌گفت.

٦٢٤٥ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ خُصَيْفَةَ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : كُنْتُ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ ، إِذْ جَاءَ أَبُو مُوسَى كَأَنَّهُ مَذْعُورٌ ، فَقَالَ : اسْتَأْذَنْتُ عَلَى عُمَرَ ثَلاثًا ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فَرَجَعْتُ ، فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ ؟ قُلْتُ : اسْتَأْذَنْتُ ثَلاثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فَرَجَعْتُ ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا اسْتَأْذَنَ أَحَدُكُمْ ثَلاثًا فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فَلْيَرْجِعْ » . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَتُقِيمَنَّ عَلَيْهِ بَيِّنَةً ، أَمِنْكُمْ أَحَدٌ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فَقَالَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ : وَاللَّهِ لا يَقُومُ مَعَكَ إِلا أَصْغَرُ الْقَوْمِ ، فَكُنْتُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ فَقُمْتُ مَعَهُ ، فَأَخْبَرْتُ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَلِكَ .

وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنِي ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ابْنُ خُصَيْفَةَ ، عَنْ بُسْرٍ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ : بِهَذَا . [راجع : ٢٠٦٢ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٣] .

٦٢٤٥ ـ از بُسْر بن سعید، از ابوسعید خُدری روایت اسـت که گفت: در یکی از مجالس انصار بودم که ابوموسی (اشـعری) آمد، گویی وی هراسان بود و گفت: سـه بار از عمر اجازه خواستم، به من اجازه نداد، برگشـتم (آنگاه که عمر از آمدن و بازگشت من آگاه شده بود) به من گفت: تو را چه چیز مانع شـد (که نزدم نیامدی)؟ گفتم: از تو سه باز اجازه خواستم و تو به من اجازه ندادی. من هم برگشتم، و رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اگر یکی از شـما سه بار اجازه بخواهد و به وی اجازه داده نشـود، باید که بازگـردد.» عمر گفت: به خدا سـوگند که باید بر این گفتهٔ‌خود شاهد بیاوری. آیا یکی از شـما (اهل مجلس) این گفتـه را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شـنیده است؟ اُبَی بن کعب گفـت: به خدا سـوگند که هیچ یـک (از ما برای ادای شـهادت) تو را همراهـی نخواهد کرد، مگر خردترین این مردم. (ابوسعید می‌گوید) خردترین مردم من بودم، همراه ابوموسی رفتم و به عمر خبر دادم که همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) این را فرمـود: «و ابن مُبارک گفـت: از ابن عُیَیْنه، از یزید بن خُصَیفه از بُسـر روایت است که ابوسعید همین حدیث را گفته است.[1]

١٤ - باب : إِذَا دُعِيَ الرَّجُلُ فَجَاءَ هَلْ يَسْتَأْذِنُ

باب ـ ۱۴: اگر مردی فراخوانده شود و بیاید، آیا اجازه بخواهد.

قَالَ سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « هُوَ إِذْنُهُ » .

۱- در اخیر حدیث (۶۲۴۵) در تیسیرالقاری این عبارت آمده است: قال ابوعبدالله: اراد التثبت لا أنْ لا يُجيز خبرالواحد. یعنی: ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: عمر خواست تا این دعا به اثبات برسد نه اینکه خبر واحد را (حدیثی که یک راوی دارد) جایز نمی‌دانست.

سعید از قتاده، از ابو رافع از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده که: «همین (فراخواندن) اجازه است.»

٦٢٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ . و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : أَخْبَرَنَا مُجَاهِدٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : دَخَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ ، فَقَالَ : « أَبَا هِرٍّ ، الْحَقْ أَهْلَ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ إِلَيَّ » . قَالَ : فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ ، فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا ، فَأَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا . [راجع : ٥٣٧٥] .

٦٢٤٦ ـ از عُمَر بن ذَر، از مُجاهد روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: به همراهی رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) (به خانه‌اش) درآمدم، آن حضرت ظرفی دید که در آن شیر است. گفت: «ای ابوهِر، نزد اهل صُفّه (مهاجران فقیر) برو و آنها را نزد من فراخوان.»
ابوهریره می‌گوید: نزد آنان رفتم و آنان را فرا خواندم، آنها آمدند و اجازهٔ ورود خواستند، آن حضرت به ایشان اجازه داد و درآمدند.

١٥- باب : التَّسْلِيمِ عَلَى الصِّبْيَانِ

باب ـ ۱۵: سلام بر کودکان.

٦٢٤٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَيَّارٍ ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَفْعَلُهُ . [أخرجه مسلم : ٢١٦٨] .

٦٢٤٧ ـ از سیّار، از ثابت بُنانی روایت است که گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) بر کودکان گذشت و برایشان سلام کرد و گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چنین می‌کرد.

١٦- باب : تَسْلِيمِ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ ، وَالنِّسَاءِ عَلَى الرِّجَالِ

باب ـ ۱۶: سلام کردن مردان بر زنان و زنان بر مردان.

٦٢٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قال : كُنَّا نَفْرَحُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، قُلْتُ : وَلِمَ ؟ قال : كَانَتْ لَنَا عَجُوزٌ ، تُرْسِلُ إِلَى بُضَاعَةَ - قَالَ ابْنُ مَسْلَمَةَ : نَخْلٍ بِالْمَدِينَةِ - فَتَأْخُذُ مِنْ أُصُولِ السِّلْقِ ، فَتَطْرَحُهُ فِي قِدْرٍ ، وَتُكَرْكِرُ حَبَّاتٍ مِنْ شَعِيرٍ ، فَإِذَا صَلَّيْنَا الْجُمُعَةَ انْصَرَفْنَا ، وَنُسَلِّمُ عَلَيْهَا فَتُقَدِّمُهُ إِلَيْنَا ، فَنَفْرَحُ مِنْ أَجْلِهِ ، وَمَا كُنَّا نَقِيلُ وَلَا نَتَغَدَّى إِلَّا بَعْدَ

٦٢٤٨ ـ از ابن ابی حازم، از پدرش روایت است که سَهل گفت: ما در روز جمعه خوش می‌بودیم. ابوحازم می‌گوید: به سهل گفتم: چرا؟ گفت: پیرزنی (از آشنایان ما) کسی را به بُضاعه می‌فرستاد، ابن مسلَمه گفته است که بُضاعه، نخلستانی در مدینه بود، وی بیخ سبزهٔ سِلْق را درمی‌آورد و در دیگ می‌انداخت

الْجُمُعَةِ. [راجع: ٩٣٨، أخرجه مسلم: ٨٥٩، آخره]

و دانه‌های جو را بر آن می‌افزود و می‌پخت. چون نماز جمعه را می‌گزاردیم، برمی‌گشتیم و بر آن زن سلام می‌کردیم، وی همان غذا را به ما می‌آورد. و به همین سبب بسیار خوش بودیم و چنان بود که (در آن زمان) نه خواب چاشتگاهی می‌کردیم و نه غذایی می‌خوردیم مگر در روز جمعه.

٦٢٤٩- حَدَّثَنَا ابْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ». قَالَتْ: قُلْتُ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، تَرَى مَا لَا نَرَى، تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ.

تَابَعَهُ شُعَيْبٌ.

وَقَالَ يُونُسُ وَالنُّعْمَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: وَبَرَكَاتُهُ. [راجع: ٣٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٤٤٧]

٦٢٤٩ ـ از مَعمر، از زُهری، از ابی‌سَلَمة بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ای عایشه، این جبرییل است که بر تو سلام می‌گوید.»

عایشه می‌گوید: گفتم: و سلام و رحمت خدا بر وی باد. آنچه تو می‌بینی ما نمی‌بینیم، مرادش (خطاب) به رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بود. متابعت کرده است (معمر را) شعیب.

و یونس و نُعمان از زُهری چنین روایت کرده‌اند: وَ بَرَکاتُه (یعنی عایشه گفته است: و سلام و رحمت خدا و برکات او بر وی باد.)

١٧- باب: إِذَا قَالَ: مَنْ ذَا؟ فَقَالَ: أَنَا

باب ـ ۱۷: اگر کسی بگوید: کیستی؟ بگوید: منم.

٦٢٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي، فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا». فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا». كَأَنَّهُ كَرِهَهَا. [راجع: ٢١٢٧، أخرجه مسلم: ٢١٥٥، بدون ذكر «الدين»]

٦٢٥٠ ـ از شُعبه، از محمد بن مُنکدر روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: به خاطر قرضی که بر پدرم بود، نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفتم، دروازه را که کوبیدم، فرمود: «کیستی؟» گفتم: من. فرمود: «من، من» گویی آن حضرت را خوش نیامد (از اینکه نام خود را نگفتم، با سلام آغاز نکردم).

١٨- باب : مَنْ رَدَّ فَقَالَ : عَلَيْكَ السَّلامُ

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : وعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .
وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « رَدَّ الْمَلائِكَةُ عَلَى آدَمَ : السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ » . [راجع : ٣٢١٧] .

٦٢٥١- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ ، فَصَلَّى ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَعَلَيْكَ السَّلامُ ، ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ » . فَرَجَعَ فَصَلَّى ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ ، فَقَالَ : « وَعَلَيْكَ السَّلامُ ، فَارْجِعْ فَصَلِّ ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ » . فَقَالَ فِي الثَّانِيَةِ ، أَوْ فِي الَّتِي بَعْدَهَا : عَلِّمْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : « إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ، ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا » .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ فِي الأَخِيرِ : « حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا » .
[راجع : ٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٣٩٧] .

٦٢٥٢- حَدَّثَنَا ابْنُ بَشَّارٍ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي سَعِيدٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا » . [راجع : ٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٣٩٧ ، مطولاً] .

باب ـ ١٨: کسی که به پاسخ بگوید: عَلَیْکَ السَّلامُ(سلام بر تو)[1]

و عایشه گفت: وَ عَلَیهِ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ‌الله وَ بَرَکاتُه «سلام و رحمت خدا بر تو باد.»

٦٢٥١ ـ از عبیدالله، از سعید بن ابی‌سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: مردی به مسجد درآمد و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در گوشهٔ مسجد نشسته بود. آن مرد نماز گزارد و سپس آمد و بر آن حضرت سلام کرد. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به وی گفت: «وَ عَلَیْکَ‌السَّلامُ، بازگرد و نماز بگزار، همانا نماز نگزارده‌ای.» وی بازگشت و نماز گزارد، سپس آمد و سلام کرد آن حضرت فرمود: «و علیک السلام» باز گرد و نماز بگزار همانا نماز نگزارده ای» آن مرد برای بار دوم یا بعد از آن گفت: برایم خواندن نماز را بیاموز یا رسول‌الله.

آن حضرت فرمود: «آنگاه که می‌خواهی نماز بپا داری، وضو را کامل کن، سپس به قبله روی کن و تکبیر (تحریمه) بگوی، سپس آنچه برای تو از قرآن آسان است، همان را بخوان[2] سپس رکوع کن تا در رکوع آرام گیری، سپس خود را بلند کن تا راست بایستی، سپس سجده کن تا در سجده آرام گیری، سپس از سجده بلند شو تا آرام بنشینی، سپس سجده کن تا در سجده آرام گیری، سپس از سجده بلند شو تا آرام بنشینی سپس در همهٔ نمازهایت به این منوال عمل کن.» و ابواُسامه در لفظ اخیر (به روایت از آن حضرت) گفته است: «تا آنکه راست بایستی.»

٦٢٥٢ ـ از یحیی، از عُبیدالله، از سعید، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر

١- یعنی همان لفظ «سلام» را در پاسخش بگوید و کلمات «رحمةالله» «و برکاته» را نیفزاید.

٢- از این فرمودهٔ آن حضرت معلوم شد که سوره فاتحه (الحمدلله...) در نماز فرض نبوده است. (امام ابوحنیفه آن را واجب می‌داند نه فرض.

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «سپس بلند شو تا آرام بنشینی.»

١٩- باب: إِذَا قَالَ: فُلَانٌ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ

٦٢٥٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا قَالَ: سَمِعْتُ عَامِرًا يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: «إِنَّ جِبْرِيلَ يُقْرِئُكِ السَّلَامَ». قَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ. [راجع: ٣٢١٧، أخرجه مسلم: ٢٤٤٧]

باب ـ ١٩: آنگاه که کسی بگوید: فلان بر تو سلام می‌گوید.

٦٢٥٣ ـ از عامر، از ابوسلَمهٔ بن عبدالرحمن روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) به وی گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به عایشه گفت: «جبریل بر تو سلام می‌رساند.» عایشه گفت: و بر او سلام و رحمت خدا باد.

٢٠- باب: التَّسْلِيمِ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ

٦٢٥٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَكِبَ حِمَارًا، عَلَيْهِ إِكَافٌ تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ فَدَكِيَّةٌ، وَأَرْدَفَ وَرَاءَهُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَهُوَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَذَلِكَ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ، وَفِيهِمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَلَا تُؤْذِنَا فِي مَجَالِسِنَا، وَارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ مِنَّا فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، قَالَ ابْنُ رَوَاحَةَ: اغْشَنَا فِي مَجَالِسِنَا فَإِنَّا

باب ـ ٢٠: سلام کردن بر مجلسی که مسلمانان و مشرکان یکجا باشند.

٦٢٥٤ ـ از مَعمَر، از زُهری، از عُروه بن زبیر روایت است که اُسامهٔ بن زید او را خبر داده است: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر خری سوار شد که در زیر پالان آن چادری فدکیه انداخته شده بود و اُسامه بن زید بر پشت سر آن حضرت بر خر سوار بود و آن حضرت به عیادت سَعد بن عُباده به قبیلهٔ بنی حارث بن خَزرج می‌رفت، و این پیش از جنگ بَدر بود، تا آنکه بر مجلسی گذشت که در آن از مسلمانان و مشرکان بت‌پرست و یهود گرد آمده بودند و در میان آنها عبدالله بن اُبَی بن سَلُول (از منافقان) و عبدالله بن رواحَه (از مسلمانان) بودند. آنگاه که گردوخاکِ رفتار خر فضای مجلس را فرا گرفت، عبدالله بن اُبی، بینی خود را با ردای خود پوشانید و سپس

نُحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَوَاثَبُوا، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ﷺ يُخَفِّضُهُمْ، ثُمَّ رَكِبَ دَابَّتَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ: «أَيْ سَعْدُ، أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ - يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ - قَالَ كَذَا وَكَذَا». قَالَ: اعْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاصْفَحْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَلَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبَحْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ، فَيُعَصِّبُونَهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ.

[راجع: ۲۹۸۷، اخرجه مسلم: ۱۷۹۸].

گفت: ما را خاک‌آلود نکنید. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر ایشان سلام کرد، سپس توقّف کرد و از خر فرود آمد و آنان را به سوی خدا فرا خواند و برایشان قرآن خواند.

عبدالله بن اُبی بن سلول گفت: ای مرد، اگر آنچه می‌گویی راست باشد از آن چیزی بهتر نیست، ما را در مجالس ما اذیت مکن پس به خانهٔ خود برو و هر کس از ما نزد تو آمد بر وی قصه کن. ابن رواحه (به آن حضرت) گفت: مجالس ما را خاک‌آلود کن، همانا ما آن را دوست می‌داریم، سپس مسلمانان و مشرکان و یهود به دشنام دادن همدیگر پرداختند تا آنکه می‌خواستند دست به گریبان شوند و جنگ کنند، ولی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پیوسته آنان را باز می‌داشت و به آرامش فرا می‌خواند. سپس آن حضرت بر مرکب خود سوار شد تا آنکه بر سعد بن عُباده درآمد و گفت: «ای سعد، آیا نشنیدی که ابوحُباب چه گفته است؟ ـ مراد از آن حضرت، عبدالله بن اُبی بود ـ چنین و چنان گفته است.»

سعد گفت: او را عفو کن یا رسول‌الله، و از وی درگذر، به خدا سوگند، که خدا به تو ارزانی داشته، آنچه ارزانی داشته است، و همانا مردم این شهر بر آن بودند که او را تاج‌گذاری کنند و دستار (پادشاهی) بر سر وی نهند، چون خدا با حقّی که به تو ارزانی داشت او را رد نمود، به همین سبب اندوهگین شده است، چنانکه دیدی، از وی چنین عملی سر زده است. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) او را عفو کرد.

٢١- باب : مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى مَنِ اقْتَرَفَ ذَنْبًا ،

وَلَمْ يَرُدَّ سَلامَهُ ، حَتَّى تَتَبَيَّنَ تَوْبَتُهُ ، وَإِلَى مَتَى تَتَبَيَّنُ تَوْبَةُ الْعَاصِي .

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو : لا تُسَلِّمُوا عَلَى شَرَبَةِ الْخَمْرِ.

٦٢٥٥- حَدَّثَنَا ابْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ : يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ ، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلامِنَا ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ أَمْ لا ؟ حَتَّى كَمَلَتْ خَمْسُونَ لَيْلَةً ، وَآذَنَ النَّبِيُّ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى الْفَجْرَ . [راجع : ٢٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٧١٦ ، بقطعة ليست في هذه الطريق و ٢٧٦٩ ، مطولاً] .

٢٢- باب : كَيْفَ الرَّدُّ عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ بِالسَّلامِ

٦٢٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَفَهِمْتُهَا فَقُلْتُ : عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا

باب ـ ۲۱: کسی که سلام نمی‌کند بر کسی که گناهی کرده است، و سلام کسی را پاسخ نمی‌دهد تا (قبول) توبه‌اش آشکار نشود، و تا چه زمانی توبهٔ گناهکار آشکار می‌شود.

و عبدالله بن عمر گفت: بر باده‌نوشان سلام نکنید.

٦٢٥٥ ـ از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب، از عبدالله بن کعب روایت است که گفت: از کعب بن مالک شنیدم که دربارهٔ تخلّف خود از شرکت در غزوهٔ تبوک می‌گفت: و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردم را از سخن گفتن با ما منع کرد. من نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آمدم و بر وی سلام می‌کردم، و با خود می‌گفتم آیا آن حضرت به پاسخ سلام من، لبان خود را حرکت داده است یا نه؟ تا آنکه پنجاه شب (این حالت) دوام یافت، و آنگاه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را آگاه کرد که خدا توبهٔ ما را قبول کرده است، و آن هنگام نماز صبح بود.

باب ـ ۲۲: سلام اهل ذمه چگونه پاسخ داده شود.

٦٢٥٦ ـ از زُهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: تنی چند از یهود نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السّامُ عَلَیک: من فهمیدم و گفتم: عَلَیکَ السّامُ وَ للَّعْنَةُ: (مرگ و لعنت بر شما باد). رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «نرمی و مدارا کن ای عایشه، همانا خداوند در همهٔ کارها

قَالُوا؟ قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَقَدْ قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ».
[راجع: ۲۹۳۵، أخرجه مسلم: ۲۱۶۵].

٦٢٥٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمُ الْيَهُودُ، فَإِنَّمَا يَقُولُ أَحَدُهُمْ: السَّامُ عَلَيْكَ، فَقُلْ: وَعَلَيْكَ». [انظر: ٦٩٢٨، أخرجه مسلم: ٢١٦٤، بلفظ "السام عليكم"].

٦٢٥٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ». [انظر: ٦٩٢٦، أخرجه مسلم: ٢١٦٣].

٢٣- باب: مَنْ نَظَرَ فِي كِتَابِ مَنْ يُحْذَرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِيَسْتَبِينَ أَمْرُهُ

٦٢٥٩- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ بُهْلُولٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ قال: حَدَّثَنِي حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قال: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالزُّبَيْرَ بْنَ الْعَوَّامِ وَأَبَا مَرْثَدٍ الْغَنَوِيَّ، وَكُلُّنَا فَارِسٌ، فَقَالَ: «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ، فَإِنَّ بِهَا امْرَأَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مَعَهَا صَحِيفَةٌ مِنْ حَاطِبِ ابْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ». قال: فَأَدْرَكْنَاهَا تَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ لَهَا حَيْثُ قال لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قال: قُلْنَا: أَيْنَ الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكِ؟ قَالَتْ: مَا مَعِي كِتَابٌ، فَأَنَخْنَا بِهَا، فَابْتَغَيْنَا فِي رَحْلِهَا فَمَا وَجَدْنَا شَيْئًا، قال صَاحِبَايَ: مَا نَرَى كِتَابًا، قال: قُلْتُ: لَقَدْ عَلِمْتُ مَا كَذَبَ رَسُولُ

نرمی را دوست می‌دارد.»
گفتم: یا رسول‌الله، آیا نشنیدی که چه گفتند؟ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «همانا گفتم: و عَلَیکم.» (هر آنچه گفتید بر شما باد.)

٦٢٥٧ ـ از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر یهود بر شما سلام کند، پس اگر یکی از آنان گفت: السّامُ عَلَیک. بگویید وَ عَلَیکَ.» (بر تو باد.)

٦٢٥٨ ـ از عبیدالله بن ابوبکر بن انس روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که اهل کتاب بر شما سلام کنند، بگویید: وَ عَلَیْکُمْ.» (بر شما باد.)

باب ـ ۲۳: کسی که نامهٔ کسی را ببیند که مظنون به مخالفت با مسلمانان است تا حالت وی افشا گردد.

٦٢٥٩ ـ از سعد بن عَبَیده، از ابی‌عبدالرحمن سُلَمی روایت است که علی(رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا(صلی‌الله علیه وسلّم)، من و زُبیر بن عوّام و ابومَرْثَد غَنَوی را فرستاد و همهٔ ما سواره بودیم و گفت: «راهی شوید تا به موضع باغ خاخ برسید، در آنجا زنی از مشرکین است که همراه وی نامه‌ای از حاطِب ابن ابی بَلْتَعَه است که به مشرکان (مکه) فرستاده است.»
ما آن زن را که سوار بر شترش روان بود به همان موضعی دریافتیم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ما گفته بود. به وی گفتیم: نامه‌ای که

اللَّه ﷺ ، وَالَّذي يُحْلَفُ بِه ، لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لأُجَرِّدَنَّك . قال : فَلَمَّا رَأَت الْجِدَّ منِّي أَهْوَتْ بِيَدِهَا إِلَى حُجْزَتِهَا ، وَهِيَ مُحْتَجِزَةٌ بِكِسَاء ، فَأَخْرَجَت الْكِتَابَ ، قال : فَانْطَلَقْنَا به إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ ، فَقَالَ : « مَا حَمَلَكَ يَا حَاطِبُ عَلَى مَا صَنَعْتَ » . قال : مَا بي إلا أَنْ أَكُونَ مُؤْمنًا بِاللَّه وَرَسُوله ، وَمَا غَيَّرْتُ وَلا بَدَّلْتُ ، أَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لي عنْدَ الْقَوْم يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلي وَمَالي ، وَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ هُنَاكَ إِلا وَلَهُ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِه عَنْ أَهْله وَمَاله ، قال : « صَدَقَ ، فَلا تَقُولُوا لَهُ إِلا خَيْرًا » . قال : فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّاب : إِنَّهُ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمنينَ ، فَدَعْني فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ ، قال : فَقَالَ : « يَا عُمَرُ ، وَمَا يُدْرِيكَ ، لَعَلَّ اللَّهَ قَد اطَّلَعَ عَلَى أَهْل بَدْرٍ فَقَالَ : اعْمَلُوا مَا شئْتُمْ ، فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمُ الْجَنَّةُ » . قال : فَدَمَعَتْ عَيْنَا عُمَرَ وَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ . [راجع: ۳۰۰۷ ، أخرجه مسلم : ۲۴۹۴].

همراه توست، کجاست؟ آن زن گفت: نامه‌ای با من نیست. شتر او را فرو خوابانیدیم و (لوازم) سفر او را جستجو کردیم، ولی چیزی نیافتیم. همراهان من گفتند: ما نامه‌ای را نمی‌بینیم. گفتم: همانا دانسته‌ام که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) دروغ نمی‌گوید، سوگند به ذاتی که به وی سوگند خورده می‌شود، نامه را بیرون می‌آوری یا تو را برهنه می‌کنیم. چون پافشاری مرا دید، دست خود را به جای بستن اِزار در کمر خود برد، در حالی که بر آن چادری بربسته بود و نامه را بیرون آورد.

نامه را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آوردیم. آن حضرت به حاطِب گفت: «تو را چه واداشت ای حاطب که چنین کاری کنی؟» حاطِب گفت: من جز آن نیستم که به خدا و رسول او ایمان آورده‌ام و حالت خود را تغییر و تبدیل نکرده‌ام، خواستم که (با ارسال این نامه) نزد مردم (مکه) اعتباری داشته باشم تا خداوند توسط آن از (غارت) مال و خانوادۀ من دفع کند، و هیچ یک از اصحاب تو نیست که در آنجا کسی را نداشته باشد که توسط وی خداوند از (غارت) خانواده و مال او دفع نکند. آن حضرت فرمود: «حاطِب راست می‌گوید و به او به‌جز نیکویی چیزی نگویید.»

عمر بن خطّاب گفت: همانا وی به خدا و رسول او و مسلمانان خیانت کرده است، پس به من اجازه بده که گردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «ای عمر، تو چه می‌دانی، شاید خدا بر احوال اهل بدر اطلاع داشته که گفته است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، بهشت برای شما

واجب گردانیده شده است.»
اشک از چشمان عمر جاری شد و گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند.

٢٤- باب: كَيْفَ يُكْتَبُ الْكِتَابُ إِلَى أَهْلِ الْكِتَابِ

٦٢٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، وَكَانُوا تِجَارًا بِالشَّامِ، فَأَتَوْهُ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُرِئَ، فَإِذَا فِيهِ: «بسم الله الرحمن الرحيم، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ». [راجع: ٧، أخرجه مسلم: ١٧٧٣، مطولاً].

باب - ۲۴: چگونه نامه به اهل کتاب نوشته شود.

۶۲۶۰ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه از انس بن عباس رضی‌الله عنهما روایت است که ابوسفیان بن حرب گفت: همانا هِرَقْل (امپراتور روم) به عقب وی فرستاد که با جمعی از قریش در شام به تجارت رفته بودند و آنها نزد هِرَقل آمدند و حدیث را یاد کرد. ابوسفیان گفت: سپس هَرَقل نامهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را طلبید و خواند و در آن آمده بود: «بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیم. از سوی محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ او بـه هِرَقل، بزرگ روم، سلام بر کسی که از راه راست پیروی کند، اما بَعدُ»[1]

٢٥- باب: بِمَنْ يُبْدَأُ فِي الْكِتَابِ

٦٢٦١- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَبِيعَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَخَذَ خَشَبَةً نَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، وَصَحِيفَةً مِنْهُ إِلَى صَاحِبِهِ.

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: [قال] النَّبِيُّ ﷺ: «نَجَرَ خَشَبَةً، فَجَعَلَ الْمَالَ فِي جَوْفِهَا، [وكـ]تَبَ إِلَيْهِ صَحِيفَةً: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ». [راجع:

باب - ۲۵: نامه به نام چه کسی آغاز شود.

۶۲۶۱ - و لَیث گفت: از جعفر بن ربیعه از عبدالرحمن بن هُرمُز، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «همانا آن حضرت از مردی از بنی‌اسرائیل یاد کرد که چوبی را گرفته بود و سوراخ کرده بود و در آن هزار دینار جای داده بود و به دوست خود (که از وی مقروض

[1] به حدیث شمارهٔ ۷، جلد اول مراجعه شود.

[۱۴۹۸]

بود) با نامه‌ای فرستاده بود. و عُمَر بن ابی‌سلمه، از پدرش، از ابوهریـره روایت کرده که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده: «چوبی را کاوید و مال را در میان آن کرد و به سوی وی نامه‌ای نوشت که: از جانب فلان به سوی فلان».[1]

٢٦- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ»

باب ـ ۲۶: فرمودۀ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم): به سوی بزرگ خود برخیزید.

٦٢٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّ أَهْلَ قُرَيْظَةَ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِ فَجَاءَ ، فَقَالَ : «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ ، أَوْ قَالَ : خَيْرِكُمْ» . فَقَعَدَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ» . قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ أَنْ تُقْتَلَ مُقَاتِلَتُهُمْ ، وَتُسْبَى ذَرَارِيُّهُمْ ، فَقَالَ : «لَقَدْ حَكَمْتَ بِمَا حَكَمَ بِهِ الْمَلِكُ» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : أَفْهَمَنِي بَعْضُ أَصْحَابِي ، عَنْ أَبِي الْوَلِيدِ ، مِنْ قَوْلِ أَبِي سَعِيدٍ : «إِلَى حُكْمِكَ» .

[راجع: ٣٠٤٣، أخرجه مسلم : ١٧٦٨].

٦٢٦٢ ـ از ابواُمامۀ بن سَـهل بن حُنیف روایت اسـت که ابوسعید گفت: اهل قُرَیظه (یهود بنی قُرَیظـه که در قلعه‌های خود محصور بودند) با (قبول) حکمیت سـعد فـرود آمدند[2]، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) کسی را نزد سعد فرستاد و او آمد، آن حضرت (با رسـیدن سعد) گفت: «به سـوی بزرگ خود برخیزید ـ یا ـ به سوی بهتر خود.»

سعد نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نشست و آن حضـرت به وی گفت: «این گروه با (قبول) حکمیت تو فرود آمده‌اند.» سـعد گفت: همانا حکم می‌کنم که مردان جنگی‌شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت گرفته شوند. آن حضرت فرمـود: «همانا همانگونه حکم کردی که پادشاه (روز جزا) بدان حکم نموده بود.»

ابوعبدالله (امام بخـاری) گفت: برخی از یاران من به روایت ابوالولید از قول ابی‌سـعید به من تفهیم کرده‌اند که آن حضرت به سعد (عوض: عَلَـى حُكْمِـكَ؛ که در متن آمده اسـت) «اِلَی حُكْمِكَ» گفته است.

۱- به حدیث ۱۴۹۸، جلد دوم مراجعه شود.

۲- به حدیث ۳۴۳۰، جلد ۳ مراجعه شود.

٢٧- باب : الْمُصَافَحَة

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُود : عَلَّمَنِي النَّبِيُّ ﷺ التَّشَهُّدَ ، وَكَفِّي بَيْنَ كَفَّيْه . [راجع : ٦٢٦٥] .

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالك : دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ ، فَإِذَا بِرَسُول اللَّه ﷺ ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّأَنِي . [راجع : ٤٤١٨] .

٦٢٦٣- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصم : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : قُلْتُ لأَنَس : أَكَانَت الْمُصَافَحَةُ فِي أَصْحَاب النَّبِيِّ ﷺ ؟ قال : نَعَمْ .

٦٢٦٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْب قال : أَخْبَرَنِي حَيْوَةُ قال : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيل زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَد : سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَاللَّه بْنَ هِشَام قال : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ آخِذٌ بِيَد عُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب . [راجع : ٣٦٩٤].

٢٨- باب : الأَخْذ بِالْيَدَيْنِ

وَصَافَحَ حَمَّادُ بْنُ زَيْد ابْنَ الْمُبَارَك بِيَدَيْه .

٦٢٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سَيْفٌ قال : سَمِعْتُ مُجَاهِدًا يَقُولُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ سَخْبَرَةَ أَبُو مَعْمَر قال : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُود يَقُولُ : عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّه ﷺ ، وَكَفِّي بَيْنَ كَفَّيْه ، التَّشَهُّدَ ، كَمَا يُعَلِّمُنِي السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآن :

باب ـ ۲۷: مُصافِحه (به هنگام ملاقات و دست دادن به یکدیگر).

و ابن مسعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفتن تَشهُّد (در قعده) را در حالی به من یاد داد که کف دست من در کف دست وی بود.

و کَعب بن مالک گفت: به مسجد درآمدم و ناگاه رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را دیدم، و طَلحَه بن عبیدالله به جلوی من برخاست و شتابان به سوی من آمد تا آنکه (به مناسبت قبول توبهٔ من) با من مصافحه کرد و تهنیّت گفت.

٦٢٦٣ ـ از همّام روایت است که قتاده گفت: به انس گفتم: آیا مُصافحه میان اصحاب پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رواج داشت؟ گفت: آری.

٦٢٦٤ ـ از اَبوعُقیل زُهرَه بن مَعبَد روایت است که گفت: از پدربزرگ خود عبدالله بن هشام شنیده است که می‌گفت: ما با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم و آن حضرت دست عُمَر بن خطّاب را گرفته بود.

باب ـ ۲۸: دستها را با دو دست گرفتن.

و حمّاد بن زید با ابن مبارک با دو دست مصافحه کرد.

٦٢٦٥ ـ از مُجاهِد از عبدالله بن سَخْبَره ابومَعمَر روایت است که گفت: از ابن مسعود شنیده‌ام که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که کف دست من در دو کف دست وی بود تَشَهُّد را به من یاد داد، چنانکه سوره‌ای

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» . وَهُوَ بَيْنَ ظَهْرَانَيْنَا ، فَلَمَّا قُبِضَ قُلْنَا : السَّلامُ - يَعْنِي - عَلَى النَّبِيِّ ﷺ . [انظر في الاستئذان ، باب ٢٧ ، راجع : ٨٣١ ، أخرجه مسلم: ٤٠٢ ، بزيادة هنا] .

٢٩- باب : الْمُعَانَقَةِ ، وَقَوْلِ الرَّجُلِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ ؟

٦٢٦٦- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا بِشْرُ بْنُ شُعَيْبٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا - يَعْنِي - ابْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، فَقَالَ النَّاسُ : يَا أَبَا حَسَنٍ ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ : أَلا تَرَاهُ ، أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلاثِ عَبْدُ الْعَصَا ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَيُتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ ، وَإِنِّي لأَعْرِفُ فِي وُجُوهِ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ الْمَوْتَ ، فَاذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَسْأَلَهُ : فِيمَنْ يَكُونُ الأَمْرُ ، فَإِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمَرْنَاهُ فَأَوْصَى بِنَا ، قَالَ عَلِيٌّ : وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَمْنَعُنَا لا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ أَبَدًا ، وَإِنِّي لا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَبَدًا .

از قرآن را به من یاد می‌داد (که چنین است): «التَّحِیاتُ لله، وَ الصَّلَواتُ وَ الطَّیِّباتُ، السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهاالنَّبِیُّ وَ رَحْمَةُالله وَ بَرَکاتُه، السَّلامُ عَلَینا وَ عَلَی عِبادِالله الصّالِحینَ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» ما این را در زمان حیات آن حضرت می‌خواندیم و آنگاه که وفات کرد می‌گفتیم: السّلام. یعنی بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)[1].

باب ـ ۲۹: معانقَه (یکدیگر را در آغوش گرفتن یا دست در گردن یکدیگر انداختن.)

و گفتهٔ مرد: چگونه صبح کردی؟ (این صبح چه‌طور هستی؟)

٦٢٦٦ ـ از شُعَیب، از زُهری از عبدالله بن کَعب روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است: همانا علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) به هنگام بیمار که آن حضرت در آن وفات کرد از نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برآمد و مردم به او گفتند: ای ابوالحسن، رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چگونه صبح کرده است؟ (این صبح چه حال دارد؟) گفت: به حمد خدای، بهتر است. عباس دست علی را گرفت و گفت: آیا تو (حالت) آن حضرت را نمی‌بینی، به خدا سوگند پس از سه روز، بندهٔ عصا (زیردست کسی دیگر) خواهی بود به خدا سوگند که همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌بینم که در (همین) بیماری خود وفات خواهد کرد، و همانا من در سیمای فرزندان عبدالمطلّب مرگ را تشخیص می‌دهم،

۱– یعنی در حال حیات آن حضرت می‌گفتیم: اَیُّهاالنَّبیُّ ـ و پس از وفات آن حضرت می‌گفتیم: السَّلامُ عَلَی النَّبی(صلی‌الله علیه وسلّم).

[راجع: ٤٤٤٧].

پس بیا با ما تا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برویم تا از وی بپرسیم که این امر (خلافت) بر چه کسی قرار می‌گیرد تا اگر در میان ما باشد از آن آگاه گردیم، و اگر در میان غیر ما باشد از آن حضرت بخواهیم که دربارهٔ ما به وی وصیّت کند.

علی گفت: به خدا سوگند اگر (این مسئله را) از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بپرسم و آن حضرت ما را از آن منع کند، مردم ابداً این امر (خلافت) را به ما وا نمی‌گذارند و همانا من هرگز این را از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نمی‌پرسم.

٣٠- باب : مَنْ أجَابَ بِلَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ

٦٢٦٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أنَسٍ ، عَنْ مُعَاذ قَالَ : أنَا رَدِيفُ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «يَا مُعَاذُ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، ثُمَّ قَالَ مِثْلَهُ ثَلاثًا : «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّه عَلَى العِبَاد» . قُلْتُ : لا ، قَالَ : «حَقُّ اللَّه عَلَى العِبَادِ أنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِه شَيْئًا» . ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ، فَقَالَ : «يَا مُعَاذُ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، قَالَ : «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ العِبَادِ عَلَى اللَّهِ إذَا فَعَلُوا ذَلِكَ : أنْ لا يُعَذِّبَهُمْ» .

حَدَّثَنَا هُدْبَةُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أنَسٍ ، عَنْ مُعَاذ : بِهَذَا . [راجع: ٢٨٥٦ ، أخرجه مسلم : ٣٠، مطولاً].

٦٢٦٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْص : حَدَّثَنَا أبِي : حَدَّثَنَا الأعْمَشُ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْب : حَدَّثَنَا وَاللَّه أبُو ذَرٍّ بِالرَّبَذَة قَالَ : كُنْتُ أمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرَّةِ المَدِينَة

باب ـ ۳۰: کسی که در پاسخ گفت: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ «گوش به فرمان و درخدمتم».

٦٢٦٧ ـ از همّام، از قتاده، از انس روایت است که مُعاذ گفت: من به پشت سر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر مرکب سوار بودم، آن حضرت گفت: «ای مُعاذ» گفتم: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْک. و سه بار این سخن را تکرار نمود. آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگان چیست؟ گفتم: نه. فرمود: «حق خدا بر بندگان، این است که او را پرستند و چیزی را به او شریک نیاورند». سپس لحظه‌ای رفتند و سپس فرمودند: ای معاذ! گفتم: بله و گوش بفرمانم! فرمود: «آیا می‌دانی که حقّ‌ِبندگان بر خدا چیست، چون بندگان این (حقّ‌ِخدا را ادا) کنند، خداوند ایشان را عذاب نکند. از هُدْبَه، از همّام، از قتاده، از انس، از مُعاذ، به همین حدیث روایت است.

٦٢٦٨ ـ از اَعمش، از زید بن وَهْب روایت است که گفت: به خدا سوگند که اَبوذر در رَبْذَه به من گفت: من شامگاهان در حَرَّه (سنگستان)

عِشاءً ، استَقبَلَنا أُحُدٌ ، فَقالَ : «يَا أَبَا ذَرٍّ ، مَا أُحِبُّ أَنَّ أُحُدًا لِي ذَهَبًا ، يَأْتِي عَلَيَّ لَيْلَةٌ أَوْ ثَلاثٌ ، عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ إِلا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ ، إِلا أَنْ أَقُولَ بِهِ فِي عِبَادِ اللَّهِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» . وَأَرَانَا بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «يَا أَبَا ذَرٍّ» . قُلْتُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «الأَكْثَرُونَ هُمُ الأَقَلُّونَ ، إِلا مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا» . ثُمَّ قَالَ لِي : «مَكَانَكَ لا تَبْرَحْ يَا أَبَا ذَرٍّ حَتَّى أَرْجِعَ» . فَانْطَلَقَ حَتَّى غَابَ عَنِّي ، فَسَمِعْتُ صَوْتًا ، فَخَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عُرِضَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَذْهَبَ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : «لا تَبْرَحْ» . فَمَكُثْتُ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، سَمِعْتُ صَوْتًا ، خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ عُرِضَ لَكَ ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَكَ فَقُمْتُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ذَاكَ جِبْرِيلُ ، أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ ، قَالَ : «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ» . قُلْتُ لِزَيْدٍ : إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ ، فَقَالَ : أَشْهَدُ لَحَدَّثَنِيهِ أَبُو ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ .

قَالَ الأَعْمَشُ : وَحَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ نَحْوَهُ .

وَقَالَ أَبُو شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ : «يَمْكُثُ عِنْدِي فَوْقَ ثَلاثٍ» . [راجع : ١٢٣٧ ، أخرجه مسلم : ٩٤ ، مختصراً وهو في كتاب الزكاة : ٣٢] .

مدینه به همراهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌رفتم که کوه اُحُد نمودار شد. آن حضرت فرمود: «ای ابوذر، دوست ندارم که به اندازهٔ کوه اُحُد طلا داشته باشم و یک شب یا سه شب بر من بگذرد و از آن دیناری نزد من باقی بماند، مگر آنکه برای ادای قرض آن را نگه دارم. مگر آنکه آن را میان بنده‌های خدا این‌چنین و این‌چنین بیفکنم.» و آن حضرت با دست خود با ما بنمود و سپس گفت: «ای ابوذر!» گفتم: لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ یَا رَسُولَ الله.

فرمود: «بسا ثروتمندانی هستند (در این دنیا) که اندک پاداش می‌گیرند (در آخرت) مگر کسانی که این‌چنین و این‌چنین بپاشند.» (سخاوتمندانه صدقه بدهند.) سپس آن حضرت به من گفت: «بر سر جای خود باش ای ابوذر، از اینجا مرو تا من برگردم.» آن حضرت تا از نظر من ناپدید شد، آوازی شنیدم، و ترسیدم که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را چیزی واقع شده است، خواستم بروم، سپس فرمودهٔ رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را به یاد آوردم که گفته بود: «از اینجا مرو» درنگ کردم (تا آن حضرت بازگشت) گفتم: یا رسول‌الله، آوازی شنیدم، ترسیدم از اینکه به تو چیزی رخ داده باشد، سپس فرموده‌ات به یادم آمد و ایستادم.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آن جبرییل بود، آمده بود و به من گفت: همانا کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شرک نیاورده باشد به بهشت وارد می‌شود.»

گفتم: یا رسول‌الله، اگر چه زنا و دزدی کرده باشد، فرمود: «اگرچه زنا و دزدی کرده باشد.»

اَعمَش (راوی حدیث) می‌گوید: به زید (بن وَهْب) گفتم: به من خبر رسیده که اَبُودَرداء، راوی حدیث است. زید گفت: شهادت می‌دهم که آن را ابوذر در رَبْذه به من حدیث کرده است. و اعمش گفت: ابوصالح، از ابودرداء، مانند این حدیث را به من گفته است.

و ابوشهاب از اعمش چنین روایت کرده است (که آن حضرت فرمود): «بیش از سه شب بر من بگذرد.» (عوض سه شب بر من بگذرد که در متن آمده است.)

٣١- باب : لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِه

٦٢٦٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ » . [راجع: ٩١١ ، أخرجه مسلم : ٢١٧٧] .

باب ـ ۳۱: مردی، مردی را از جایش برنخیزاند که خود بنشیند.

٦٢٦٩ ـ از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مردی، مردی دیگری را از مجلسش برنخیزاند که‌سپس در جایش بنشیند».

٣٢- باب : ﴿ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجْلِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا ﴾ . الآيَةَ

[المجادلة: ١١]. [وقرأ نافع وابنُ عامرٍ وحفصٌ : « انْشُزُوا فَانْشُزُوا » بالضَّم]

باب ـ ۳۲

«چون به شما گفته شود: در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش بیاورد و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید.»

٦٢٧٠- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُقَامَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا .

٦٢٧٠ ـ از سُفیان، از عُبَیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) منع کرده

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَكْرَهُ أَنْ يَقُومَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسَ مَكَانَهُ . [راجع : ٩١١ ، اخرجه مسلم : ٢١٧٧]

است که مردی از جایش خیزانده شود و دیگری در آنجا بنشیند، ولی جای باز کنید و گشاده سازید.

و ابن عمر ناخوش می‌دانست که مرد از جای خود برخیزد، سپس کسی دیگر به جایش بنشیند.

٣٣- باب : مَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ أَوْ بَيْتِهِ وَلَمْ يَسْتَأْذِنْ أَصْحَابَهُ ، أَوْ تَهَيَّأَ لِلْقِيَامِ لِيَقُومَ النَّاسُ .

باب ـ ۳۳: کسی که از مجلس یا از خانهٔ خود برخیزد و از یاران (حاضر) اجازه نگیرد یا برای برخاستن آمادگی نشان دهد، تا مردم برخیزند.

٦٢٧١- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ : سَمِعْتُ أَبِي يَذْكُرُ عَنْ أَبِي مِجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ دَعَا النَّاسَ ، طَعِمُوا ثُمَّ جَلَسُوا يَتَحَدَّثُونَ ، قَالَ : فَأَخَذَ كَأَنَّهُ يَتَهَيَّأُ لِلْقِيَامِ فَلَمْ يَقُومُوا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَامَ ، فَلَمَّا قَامَ قَامَ مَنْ قَامَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ وَبَقِيَ ثَلَاثَةٌ ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَ لِيَدْخُلَ فَإِذَا الْقَوْمُ جُلُوسٌ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ قَامُوا فَانْطَلَقُوا ، قَالَ : فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّهُمْ قَدِ انْطَلَقُوا ، فَجَاءَ حَتَّى دَخَلَ ، فَذَهَبْتُ أَدْخُلُ فَأَرْخَى الْحِجَابَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾ . [راجع : ٤٧٩١ ، اخرجه مسلم : ١٤٢٨ ، في النكاح : ٨٩]

٦٢٧١ ـ از مُعْتَمِر، از پدرش، از ابومِجْلَز روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با زَینَب بنت جحش ازدواج کرد، مردم را (به غذا خوردن) فرا خواند. آنها خوردند و سپس نشستند و به صحبت پرداختند. آن حضرت حالتی گرفت که گویا برای برخاستن آمادگی نشان می‌دهد، ولی مردم برنخاستند، چون این حالت را دید خود برخاست، آنگاه که برخاست کسانی از مردم که با وی بودند، برخاستند و سه نفر باقی ماندند، و همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) پس آمد تا به خانه درآید ولی دید که آنها همچنان نشسته‌اند، سپس آنها برخاستند و رفتند. من رفتم و به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اطلاع دادم که آنها رفته‌اند. آن حضرت آمد و تا آنکه وارد خانه شد من هم خواستم که (به عقب وی) وارد خانه شوم، آن حضرت میان من و خود پرده‌ای را فروهشت و خداوند نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاقهای پیامبر مشوید،

مگر آنکه برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود، (آن هم) نه برای آنکه در انتظار پخته شـدن آن باشید، ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی‌آنکه سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می‌رنجاند ولی از شما شرم می‌دارد، و حال آنکه خدا از حق (گویی) شرم نمی‌کند، و چون از زنان (پیامبر) چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید؛ این برای دلهای شـما و دلهای آنان، پاکیزه‌تر اسـت و شما حق ندارید رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را برنجانید، و مُطلقـاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است.»
(الاحزاب، ۵۳)

٣٤- باب : الاحْتِبَاءِ بِالْيَدِ ، وَهُوَ الْقُرْفُصَاءُ

٦٢٧٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي غَالِبٍ : أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ ، مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا .

باب ـ ۳۴: اِحْتِبَاْ با دست، همان قُرفَصَاء می‌باشد.

(نشستن به گونه‌ای که رانها را به شکم بچسباند و دستها را به دور ساقها حلقه زند.)

٦٢٧٢ ـ از فُلَیـج، از نافِـع روایـت اسـت که ابــن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) را در صحن کعبه دیدم که به گونهٔ اِحتَباء نشسـته بود و دست خود را چنین کرده بود.

٣٥- باب : مَنِ اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيْ أَصْحَابِهِ

قَالَ خَبَّابٌ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً ، قُلْتُ : أَلَا تَدْعُو اللَّهَ ، فَقَعَدَ . [راجع : ٣٦١٢].

باب ـ ۳۵: کسی که در میان یاران خود تکیه کرده باشد.

خَبَّاب گفت: نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آمد، آن حضرت بـر چادر خود که به صورت

بالـش درآورده بود تکیه کرده بود. گفتم: آیا به خدا دعا نمی‌کنی؟ آن حضرت نشست.

٦٢٧٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ: حَدَّثَنَا الْجُرَيْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ» . قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّه ، قَالَ : «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» . [راجع: ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧ ، مع الحديث الآتي]

٦٢٧٣ ـ از جُریری، از عبدالرحمن بن ابی‌بکره، از پدرش روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آیا از بزرگترین گناهان، شما را آگاه نکنم؟» گفتند: آری، یا رسول‌الله. فرمود: «شرک آوردن به خدا، و آزار پدر و مادر.»

٦٢٧٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشْرٌ مِثْلَهُ ، وَكَانَ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ ، فَقَالَ : «أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ» . فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا لَيْتَهُ سَكَتَ . [راجع: ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧ ، مع الحديث السابق]

٦٢٧٤ ـ مُسَدَّدْ ما را حدیث کرده: بِشْر مثل حدیث مذکور را روایت کرد و گفت: آن حضرت تکیه کرده بود و نشست و فرمود: «آگاه باشید و از گفتن دروغ بپرهیزید» آن حضرت پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه ما گفتیم: کاش خاموش گردد.

٣٦- باب : مَنْ أَسْرَعَ فِي مَشْيِهِ لِحَاجَةٍ أَوْ قَصْدٍ

باب ـ ۳۶: کسی که برای مقصود یا حاجتی در رفتن شتاب کند.

٦٢٧٥- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ عُقْبَةَ بْنَ الْحَارِثِ حَدَّثَهُ قَالَ : صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ الْعَصْرَ فَأَسْرَعَ ، ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ . [راجع: ٨٥١]

٦٢٧٥ ـ از عُمَر بن سعید، از ابن ابی مُلَیکه، از عُقبَة بن حارث روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نماز عصر را گزارد و شتاب کرد و به خانه درآمد.

٣٧- باب : السَّرِيرِ

باب ـ ۳۷: تختخواب.

٦٢٧٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي وَسْطَ السَّرِيرِ ، وَأَنَا مُضْطَجِعَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ ، تَكُونُ لِي الْحَاجَةُ ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَقُومَ فَأَسْتَقْبِلَهُ ، فَأَنْسَلُّ انْسِلالاً . [راجع: ٣٨٢ ، أخرجه مسلم: ٥١٢ ، واختصره في : ٧٤٤]

٦٢٧٦ ـ از ابی ضُحَی، از مَسروق روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر وسط تختخواب نماز می‌گزارد و من بین آن حضرت و بین قبله دراز کشیده بودم، چون ضرورتی می‌داشتم، ناخوش

می‌پنداشتم که برخیزم و با آن حضرت روبرو شوم، خودم را آهسته از تختخواب بیرون می‌کشیدم.

٣٨- باب: مَنْ أُلْقِيَ لَهُ وِسَادَةٌ

باب ـ ۳۸: کسی که برایش بالش بگذارند.

٦٢٧٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ. وَحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه ابْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْمَلِيحِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِيكَ زَيْدٍ عَلَى عَبْدِاللَّه بْنِ عَمْرٍو فَحَدَّثَنَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذُكِرَ لَهُ صَوْمِي، فَدَخَلَ عَلَيَّ، فَأَلْقَيْتُ لَهُ وِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لِيفٌ، فَجَلَسَ عَلَى الْأَرْضِ وَصَارَتِ الْوِسَادَةُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَقَالَ لِي: «أَمَا يَكْفِيكَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «خَمْسًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «سَبْعًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «تِسْعًا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «إِحْدَى عَشْرَةَ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «لَا صَوْمَ فَوْقَ صَوْمِ دَاوُدَ، شَطْرَ الدَّهْرِ: صِيَامُ يَوْمٍ، وَإِفْطَارُ يَوْمٍ». [راجع: ١١٣١، أخرجه مسلم: ١١٥٩].

٦٢٧٧ ـ از ابی‌قِلابه روایت است که ابومَلیح گفت: با پدر تو زَید، نزد عبدالله بن عَمرو رفتیم وی به ما گفت: از نحوهٔ روزه گرفتن من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) یاد شده بود آن حضرت نزد من آمد. من برای وی بالش چرمی گذاشتم که درون آن پوست درخت خرما جا داده شده بود. آن حضرت بر زمین نشسته و بالش میان من و او بود. آن حضرت فرمود: «آیا سه روز (روزه) در هر ماه برایت کفایت نمی‌کند؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «پنج روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «هفت روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «نُه روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «یازده روز؟» گفتم: یا رسول‌الله (بیش از این می‌توانم) فرمود: «روزه‌ای برتر از روزهٔ داوود نیست، نیمهٔ سال است، روزی را روزه گرفتن، روزی را خوردن.»

٦٢٧٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ: أَنَّهُ قَدِمَ الشَّامَ.

وَحَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ذَهَبَ عَلْقَمَةُ إِلَى الشَّامِ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي جَلِيسًا، فَقَعَدَ إِلَى

٦٢٧٨ ـ از یزید، از شُعبه، از مُغیره، از ابراهیم، از علقمه روایت است که گفت: همانا وی به شام آمد.

و از ابوولید، از شُعبه، از مُغیره، از ابراهیم روایت است که گفت: علقمه به سوی شام رفت، به مسجد درآمد و دو رکعت نماز گزارد

أبي الدَّرْداء، فَقَالَ: ممَّنْ أَنْتَ؟ قال: من أَهْلِ الْكُوفَة، قال: أَلَيْسَ فيكُمْ صَاحبُ السِّرِّ الَّذي كَانَ لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، يَعْني حُذَيْفَةَ، أَلَيْسَ فيكُم، أَوْ كَانَ فيكُم، الَّذي أَجارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُوله ﷺ منَ الشَّيْطَان، يَعْني عَمَّاراً، أوَلَيْسَ فيكُمْ صَاحبُ السِّوَاك وَالْوِسَاد، يَعْني ابْنَ مَسْعُود، كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّه يَقْرأ: ﴿وَاللَّيْلِ إذَا يَغْشَى﴾ قال: ﴿وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى﴾. فَقَالَ: مَا زَالَ هَؤُلاء حَتَّى كَادُوا يُشَكِّكُونَني، وَقَدْ سَمعْتُهَا منْ رَسُول اللَّه ﷺ.

[أخرجه مسلم: ۸۲٤، مختصراً]

و گفت: «بارالها، همنشینی (صالح) برایم ارزانی کن. وی پهلوی ابودَرداْ نشست. ابودرداْ به وی گفت: از کجا هستی؟ عَلقَمه گفت: از مردم کوفه می‌باشم. ابودرداْ گفت: آیا در میان شما صاحب راز (آن حضرت) نیست، کسی که (آن راز را به‌جز وی کسی دیگر نمی‌داند، یعنی: حُذَیفه؟ آیا در میان شما کسی نیست که خدا نگهداری او را از شرِّ شیطان بر زبان پیامبر خود جاری گردانیده است، یعنی: عَمَّار (بن یاسر). آیا در میان شما مسواک بردار، و بالش برادر (آن حضرت) نیست، یعنی: ابن مسعود. پس عبدالله (ابن مسعود) سورهٔ واللّیلِ اذایَغْشَی:» را چگونه می‌خواند؟ علقمه گفت: چنین می‌خواند «وَالذَّکَرِ وَالأُنْثَی» ابودرداء گفت: آنها همیشه (به گونهٔ دیگر) می‌خواندند تا نزدیک بود مرا به شک بیندازند، و همانا من از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آن را شنیده‌ام.[۱]

۳۹- باب: الْقَائلَة بَعْدَ الْجُمُعَة

باب ـ ۳۹: خواب سبک و نیمهٔ روز پس از نماز جمعه.

٦٢٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثير: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ أَبي حَازِم، عَنْ سَهْل بْنِ سَعْد قَالَ: كُنَّا نَقِيلُ وَنَتَغَدَّى بَعْدَ الْجُمُعَة. [راجع: ۹۳۸، أخرجه مسلم: ۸۵۹].

٦٢٧٩ ـ از سُفیان، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد گفت: ما پس از ادای نماز جمعه خواب وسط روز می‌کردیم و غذا می‌خوردیم.

٤٠- باب: الْقَائلَة في الْمَسْجد

باب ـ ۴۰: خوابیدن در مسجد

٦٢٨٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيد: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيز بْنُ أَبي حَازِم، عَنْ أَبي حَازِم، عَنْ سَهْل بْنِ سَعْد قَالَ: مَا كَانَ لعَليٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إلَيْه منْ أَبي تُرَاب، وَإنْ كَانَ لَيَفْرَحُ بِه إذَا دُعيَ بِهَا، جَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بَيْتَ فَاطمَةَ عَلَيْهَا السَّلام،

٦٢٨٠ ـ از عبدالعزیز بن ابی‌حازم، از ابوحازم

۱- قرائت مشهور چنین است: «وَ مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی» (اللّیل، ۳) «سوگند به ذاتی که نر و ماده را آفرید.» عبدالله بن مسعود لفظ «وَ ما خَلَقَ» را در قرائت خود نمی‌خواند، و ابودرداْ نیز لفظ مذکور را نمی‌خواند و مردم شام با ابودرداء مشهور که در صحیفهٔ عثمانی است مناظره می‌کردند. «تیسیرالقاری»

فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ ، فَقَالَ : « أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ » . فَقَالَتْ : كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ : « انْظُرْ أَيْنَ هُوَ » . فَجَاءَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ فَأَصَابَهُ تُرَابٌ ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ : « قُمْ أَبَا تُرَابٍ ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ » . [راجع : ٤٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٤٠٩] .

روایت است که سَهل بن سعد گفت: نزد علی، دوست‌داشتنی‌تر از نام اَبوتُراب، نامی نبود، و چون با این نام فراخوانده می‌شد، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به خانهٔ فاطمه (سلام‌الله علیها) آمد و علی را در خانه دید و گفت: «پسرعموی تو کجاست؟» فاطمه گفت: میان من و او چیزی رخ داد، بر من خشمگین شد و برآمد و نزد من نخوابید.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به کسی گفت: «ببین که وی کجاست؟» وی آمد و گفت: یا رسول‌الله، او در مسجد خوابیده است.

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و او خوابیده بود، ردایش از شانه‌اش افتاده بود و بدنش خاک آلود شده بود، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خاک را از بدنش پاک می‌کرد و می‌گفت: «برخیز ابوتُراب، برخیز ابوتُراب.»

٤١- باب : مَنْ زَارَ قَوْمًا فَقَالَ عِنْدَهُمْ

باب ـ ۴۱: کسی که از مردمی دیدار کرد و نزدشان خواب نیمهٔ روز کرد.

٦٢٨١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أُمَّ سُلَيْمٍ كَانَتْ تَبْسُطُ لِلنَّبِيِّ ﷺ نِطَعًا ، فَيَقِيلُ عِنْدَهَا عَلَى ذَلِكَ النِّطَعِ ، قَالَ : فَإِذَا نَامَ النَّبِيُّ ﷺ أَخَذَتْ مِنْ عَرَقِهِ وَشَعَرِهِ ، فَجَمَعَتْهُ فِي قَارُورَةٍ ، ثُمَّ جَمَعَتْهُ فِي سُكٍّ ، قَالَ : فَلَمَّا حَضَرَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ الْوَفَاةُ ، أَوْصَى إِلَيَّ أَنْ يُجْعَلَ فِي حَنُوطِهِ مِنْ ذَلِكَ السُّكِّ ، قَالَ : فَجُعِلَ فِي حَنُوطِهِ . [أخرجه مسلم : ٢٣٣١] .

۶۲۸۱ ـ از عبدالله انصاری، از ثُمامه روایت است که انس گفت: اُمّ‌سُلَیم (مادر انس) برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرش چرمی می‌گسترد و آن حضرت نزد وی بر آن فرش خواب نیمهٔ روز می‌کرد گفت: چون آن حضرت در خواب بود وی از عرق و موی وی می‌گرفت و در ظرفی کوچک می‌انداخت و سپس سُک (نوعی خوشبویی) بر آن می‌افزود.

(ثمامه) می‌گوید: آنگاه که مرگ انس بن مالک فرا رسید، به من وصیّت کرد که از آن سُک

به حَنُوط (خوشبویی شستن بدن مُرده) او بیفزایند. و در حنوط وی افزودند.

٦٢٨٢ ، ٦٢٨٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذَهَبَ إِلَى قُبَاءٍ ، يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ فَتُطْعِمُهُ ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، فَدَخَلَ يَوْمًا فَأَطْعَمَتْهُ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَضْحَكُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ قَالَ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» . يَشُكُّ إِسْحَاقُ . قُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» . فَقُلْتُ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قَالَ : «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ» . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ زَمَانَ مُعَاوِيَةَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ .

[راجع : ٢٧٨٨ ، ٢٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٩١٢]

٦٢٨٢ ـ ٦٢٨٣ ـ از مالـک، از اسحاق بن عبدالله بن ابوطلحه روایت است که از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون به قُباء می‌رفت، نزد أُمّ‌حَرام بنت مِلحان می‌آمد، وی به آن حضرت غذا می‌داد، او زنِ عُباده بنت صامِت بود. روزی آن حضرت نزد وی آمد و او به آن حضرت غذا داد، سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) خوابید و بعد بیدار شد و می‌خندید. أُمّ‌حرام می‌گوید: گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله؟ فرمود: «گروهی از امّت من، بر من نموده شدند که جهادکنندگان راه خدا هستند و در این دریا سیر می‌کنند، پادشاهان تخت‌نشین هستند ـ یا فرمود ـ مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند.» اسحاق (راوی در روایت این دو کلمه) شک کرده است.

(أُمّ‌حَرام می‌گوید) گفتم: به خدا دعا کن که مرا در زُمرهٔ ایشان گرداند، آن حضرت دعا کرد، سپس سر خود را نهاد و به خواب رفت، بعد بیدار شد و می‌خندید. گفتم: تو را چه چیز می‌خنداند یا رسول‌الله، فرمود: «گروهی از امت من بر من نموده شدند که جهادکنندگان راه خدا هستند و در این دریا سیر می‌کنند، پادشاهان تخت‌نشین هستند، ـ یا فرمود ـ مانند پادشاهان بر تخت نشسته‌اند.» گفتم: از خداوند را بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان گرداند. فرمود: «تو در گروه نخستین می‌باشی.»

آن زن در زمـان معاویه[1] در دریا سـفر کرد، و چون از دریا برآمد از مرکب خود افتاد و مُرد.

٤٢- باب : الْجُلُوس كَيْفَمَا تَيَسَّرَ

باب ـ ۴۲: نشستن بر هرگونه که میسّر باشد.

٦٢٨٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ لِبْسَتَيْنِ وَعَنْ بَيْعَتَيْنِ : اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ ، وَالاِحْتِبَاءِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ لَيْسَ عَلَى فَرْجِ الإِنْسَانِ مِنْهُ شَيْءٌ ، وَالْمُلاَمَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ .

[راجع: ٣٦٧ ، أخرجه مسلم: ١٥١٢ ، آخره].

تَابَعَهُ مَعْمَرٌ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ ، وَعَبْدُاللَّه بْنُ بُدَيْلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

٦٢٨٤ ـ از سُـفیان، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابو سعید خُدری(رضی‌الله عنـه) گفت: پیامبـر (صلی‌الله علیه وسـلّم) از دوگونه لباس و دو گونه معامله منع کرده است: از اِشْـتِمال الصَّمَّاء (پیچاندن) در یک جامه که شرمگاه را نپوشاند. و از مُلامِسه (قطعیّت یافتن بیع با لمس کردن متاع) و مُنابذه (قطعیّت یافتن بیع با افکندن متاع به سوی مشتری).

متابعت کرده‌اند (سـفیان را) مَعمَر و محمد بن ابی‌حَفصَه و عبدالله بن بُدَیل از زُهری.

٤٣- باب : مَنْ نَاجَى بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ ، وَمَنْ لَمْ يُخْبِرْ بِسِرِّ صَاحِبِهِ ، فَإِذَا مَاتَ أَخْبَرَ بِهِ .

باب ـ ۴۳: کسی که در پیشروی مردم با کسی نهانی سخن گفت.

و کسـی که راز دوست خود را آشکار نکرد، و چون دوستش مرد، خبر داد.

٦٢٨٥ ، ٦٢٨٦- حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا فِرَاسٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ : حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ : إِنَّا كُنَّا أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ جَمِيعًا ، لَمْ تُغَادَرْ مِنَّا وَاحِدَةٌ ، فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلاَمُ تَمْشِي ، لاَ وَاللَّهِ مَا تَخْفَى مِشْيَتُهَا مِنْ مِشْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا رَآهَا رَحَّبَ قَالَ : «مَرْحَبًا بِابْنَتِي» ، ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ ، ثُمَّ سَارَّهَا ، فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا ، فَلَمَّا رَأَى حُزْنَهَا سَارَّهَا الثَّانِيَةَ ، فَإِذَا هِيَ تَضْحَكُ ، فَقُلْتُ لَهَا أَنَا

٦٢٨٥ ـ ٦٢٨٦ ـ از عامـر، از مسـروق روایت اسـت کـه عایشـه اُم‌المؤمنین گفـت: ما همه همسـران پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) نزد آن حضـرت جمع بودیم و هیـچ یک از ما غایب نبود که فاطمه (سـلام‌الله علیها) گام‌زنان وارد شد. به خدا سوگند که طرز راه رفتنش با شیوهٔ

[1]- واقعهٔ سیر و سفر اُم‌حَرام در زمان خلافت مُعاویه نبود، بلکه در زمان امارت معاویه بوده و ابن کلبی گفته که این واقعه در غزوه‌ای بوده که در سال هژدهم هجرت معاویه کرده است (ترجمهٔ اسماءالرّجال، حاشیهٔ تیسیرالقاری)

مِنْ بَيْنِ نِسَائِهِ : خَصَّكِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالسِّرِّ مِنْ بَيْنِنَا ، ثُمَّ أَنْتِ تَبْكِينَ ، فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلْتُهَا : عَمَّا سَارَّكِ؟ قَالَتْ : مَا كُنْتُ لأُفْشِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِرَّهُ ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ ، قُلْتُ لَهَا : عَزَمْتُ عَلَيْكِ بِمَا لِي عَلَيْكِ مِنَ الْحَقِّ لَمَّا أَخْبَرْتِنِي ، قَالَتْ : أَمَّا الآنَ فَنَعَمْ ، فَأَخْبَرَتْنِي ، قَالَتْ : أَمَّا حِينَ سَارَّنِي فِي الأَمْرِ الأَوَّلِ ، فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي : أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً . « وَإِنَّهُ قَدْ عَارَضَنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ ، وَلا أَرَى الأَجَلَ إِلا قَدِ اقْتَرَبَ ، فَاتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي ، فَإِنِّي نِعْمَ السَّلَفُ أَنَا لَكِ » . قَالَتْ : فَبَكَيْتُ بُكَائِي الَّذِي رَأَيْتِ ، فَلَمَّا رَأَى جَزَعِي سَارَّنِي الثَّانِيَةَ ، قَالَ : « يَا فَاطِمَةُ ، أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الأُمَّةِ » . [راجع : ۳۶۲۳ ، ۳۶۲۴ ، أخرجه مسلم : ۲۴۵۰].

رفتار رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) تفاوتی نداشت، و چون آن حضرت فاطمه را دید، به او خوش‌آمد گفت، و گفت: «خوش آمدی ای دخترم.» سپس او را به سوی راست یا به سوی چپ خود نشاند و بعد با وی سخنی نهانی گفت. فاطمه به سختی گریست، چون آن حضرت اندوهش را دید، بار دوم با وی سخنی نهانی گفت، ناگاه او را دیدم که می‌خندد. از میان زنان آن حضرت (فقط) من به او گفتم: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از میان ما زنان، تو را به گفتن این راز خاص گردانید و سپس تو گریستی. نهانی با تو چه گفت؟ گفت: من راز رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را افشا نمی‌کنم.

زمانی که آن حضرت وفات کرد، به فاطمه گفتم: به حقّی که مرا بر تو است اصرار می‌ورزم که مرا از آن (راز) آگاه گردانی. گفت: اما اکنون آری. مرا خبر داد و گفت: همانا جبرییل در هر سال یک بار با وی قرآن را می‌خواند «و همانا امسال دوبار آن را با من خوانده است، و نمی‌پندارم جز اینکه اجل من نزدیک شده است، پس از خدا بترس و شکیبا باش، همانا من سَلَف (پیشرو) نیکو برای تو هستم.»

فاطمه می‌گوید: پس من گریستم. همان گریستنی که خود دیدی. چون آن حضرت حزن و اندوه مرا دید، بار دوم نهانی گفت: «ای فاطمه آیا خشنود نیستی که بهترین زنان مسلمانان باشی؟ ـ یا ـ بهترین زنان این امت

٤٤- باب : الاسْتِلْقَاءِ

٦٢٨٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبَّادُ بْنُ تَمِيمٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ مُسْتَلْقِيًا ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى . [راجع: ٤٧٥، اخرجه مسلم: ٢١٠٠].

٤٥- باب : لا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المجادلة: ٩-١٠].

وَقَوْلِهِ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ إِلَى قَوْلِهِ : ﴿وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المجادلة: ١٢-١٣].

باشی؟»[1]

باب ـ ۴۴: خوابیدن بر پشت.

٦٢٨٧ ـ از زُهری، از عباد بن تَمیم، از عموی او روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را در مسجد دیدم که به پشت دراز کشیده و یک پای را بر پای دیگر نهاده بود.

باب ـ ۴۵: دو کس در حضور شخص سوم، نهانی سخن نگویند.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با یکدیگر محرمانه گفت‌وگو می‌کنید، به (قصد) گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با همدیگر محرمانه گفت‌وگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری با هم راز بگویید و از خدایی که به سوی او حشر کرده خواهید شد بترسید، همانا راز گفتن (در کار ناشایست) از کار شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، اندوهگین گرداند. ولی جز به فرمان خدا هیچ زیانی به آنها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند.
(المجادله، ۹ و ۱۰)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفت‌وگوی محرمانهٔ خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. این (کار) برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است؛ و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا

۱- این حدیث در جلد چهارم در شمارهٔ ۳۶۲۳ تا ۳۶۲۶ آمده و در آن روایت شده که آن حضرت به فاطمه فرمود که تو نخستین کسی از اهل بیت من می‌باشی که به من خواهی پیوست و همین امر موجب خندهٔ فاطمه (سلام‌الله علیها) گردیده است.

آمرزندهٔ مهربان اســت. آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانـهٔ خود، صدقه‌هایی تقدیم داریـد؟ و چون نکردید و خدا (هم) بر شـما بخشـود، پس نمـاز را برپا داریـد و زکات را بدهیـد و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.»
(المجادله، ۱۲ و ۱۳)

٦٢٨٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ . وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَـالِكٌ . عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ قَـال : «إِذَا كَـانُوا ثَلاثَـةٌ ، فَـلا يَتَنَـاجَى اثْنَـان دُونَ الثَّـالِث» . [أخرجه مسلم:٢١٨٣]

٦٢٨٨ ـ از عبدالله بن یُوسـف، از مالک روایت است.
از اســماعیل، از مالـک، از نافع روایت اسـت که عبدالله (بن عمر) گفت: همانا رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اگر سـه کس باهم باشـند دو کس بدون شـخص سوم باهم محرمانه سخن نگویند.» (سرگوشی نکنند).

٤٦- باب : حِفظ السِّرِّ

باب ـ ۴۶: رازنگهداری.

٦٢٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَـا مُعْتَمِـرُ بْـنُ سُلَيْمَانَ قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَـالِك : أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ سِراً ، فَمَا أَخْبَرْتُ بِهِ أَحَـدًا بَعْدَهُ ، وَلَقَدْ سَأَلَتْنِي أُمُّ سُلَيْمٍ فَمَا أَخْبَرْتُهَا بِهِ . [أخرجه مسلم : ٢٤٨٢] .

٦٢٨٩ ـ از مُعْتَمِر بن سُلیمان، از پدرش روایت اسـت که وی از انس بن مالک شنیده است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رازی به من گفـت، هیـچ کـس را از آن راز آگاه نکردم و همانا (مادرم) اُم‌ِسُـلَیم که از آن راز پرسید، او را نیز از آن راز آگاه نکردم.

٤٧- باب : إِذَا كَانُوا أَكْثَرَمِنْ ثَلاثَة فَلا بَأْس بِالْمُسَارَّةِ وَالْمُنَاجَاة

باب ـ ۴۷: اگر بیش از سه نفر باشند در سخن گفتن محرمانه و راز باکی نیست.

٦٢٩٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ عَبْدِاللَّه ﷺ : قَال النَّبِيُّ ﷺ : «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَـةً ، فَـلا يَتَنَـاجَى رَجُـلان دُونَ الآخَـرِ حَتَّى

٦٢٩٠ ـ از منصور، از ابووائل روایت اسـت که عبدالله(رضـی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «اگر سه تن باشید، دو نفر

تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ ، أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ » . [أخرجه مسلم : ٢١٨٤] .

بدون نفر سوم باهم محرمانه سخن نگویید، تا آنکه با مردم دیگر یکجا باشید، زیرا این امر او را اندوهگین می‌کند.»

٦٢٩١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا قِسْمَةً ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، قُلْتُ : أَمَا وَاللَّهِ لآتِيَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَتَيْتُهُ وَهُوَ فِي مَلإٍ فَسَارَرْتُهُ ، فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّ وَجْهُهُ ، ثُمَّ قال : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى مُوسَى ، أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ » . [راجع: ٣١٥٠ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٢] .

٦٢٩١ ـ از اَعْمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روزی (مال غنیمت را) تقسیم کرد، مردی از انصار گفت: این همانا تقسیمی است که در آن رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من گفتم: به خدا سوگند که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) رفته و آگاهش می‌کنم، نزد آن حضرت آمدم و او در میان مردم بود و محرمانه به او گفتم، به حدّی خشمگین شد که رخسار وی سرخ گشت. سپس فرمود: «رحمت خدا بر موسی که بیش از این اذیّت گردید و شکیبایی ورزید.»

٤٨- باب : طُولِ النَّجْوَى

باب ـ ۴۸: درازی سخن محرمانه.

وَقَوْلُه : ﴿وَإِذْ هُمْ نَجْوَى﴾ [الإسراء: ٤٧] :مَصْدَرٌ مِنْ نَاجَيْتُ ، فَوَصَفَهُمْ بِهَا ، وَالْمَعْنَى يَتَنَاجَوْنَ .

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آنگاه به سوی تو گوش فرا می‌دارند.» (الاسرأ، ٤٧)

نَجوی، مصدر است از «ناجَیْت» و ایشان را بـا (این قول) وصف کرده است. و معنای آن «یَتَناجَوْن» است. (با هم راز گویی می‌کنند)

٦٢٩٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ ، وَرَجُلٌ يُنَاجِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا زَالَ يُنَاجِيهِ حَتَّى نَامَ أَصْحَابُهُ ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى . [راجع : ٦٤٢ ، أخرجه مسلم : ٣٧٦] .

٦٢٩٢ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: اقامت نماز گفته شد و مردی محرمانه با رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سخن می‌گفت و پیوسته به رازگویی مشغول بود تا آنکه اصحاب آن حضرت (در صف نماز) به خواب رفتند. سپس آن حضرت

آمد و نماز گزارد

٤٩- باب : لا تُتْرَكُ النَّارُ فِي الْبَيْتِ عِنْدَ النَّوْمِ

باب ـ ۴۹: به وقت خواب آتش در خانه گذاشته نشود.

٦٢٩٣- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ » . [أخرجه مسلم : ٢٠١٥].

٦٢٩٣ ـ از زُهری، از سالِم، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آتش را در خانه‌های خویش نگذارید آنگاه که می‌خوابید.»

٦٢٩٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قال : احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ ، فَحُدِّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ ، قال : « إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ » . [أخرجه مسلم : ٢٠١٦].

٦٢٩٤ ـ از بُرَید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: شبانگاه، خانه‌ای در مدینه با اهل خانه سوخت، از احوال آنان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سخن رفت، فرمود: «همانا این آتش، دشمن شماست، آنگاه که می‌خوابید آن را از خود دور کرده، خاموش کنید.»

٦٢٩٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ كَثِيرٍ ، هُوَ ابْنُ شِنْظِيرٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَمِّرُوا الآنِيَةَ ، وَأَجِيفُوا الأَبْوَابَ ، وَأَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ ، فَإِنَّ الْفُوَيْسِقَةَ رُبَّمَا جَرَّتِ الْفَتِيلَةَ فَأَحْرَقَتْ أَهْلَ الْبَيْتِ » . [راجع : ٣٢٨٠ ، أخرجه مسلم: ٢٠١٢ ، مطولا].

٦٢٩٥ ـ از حمّاد، از کثیر، از عطأ روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنهما) گفت: «ظرفهای خود را بپوشانید و دروازه‌ها را ببندید، و چراغها را خاموش کنید، بسا رخ داده که (موشهای) خرابکار فتیلهٔ چراغ را بر آورده و اهل خانه را سوزانده‌اند.»

٥٠- باب : غَلْقِ الأَبْوَابِ بِاللَّيْلِ

باب ـ ۵۰: بستن دروازه‌ها به هنگام شب.

٦٢٩٦- حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ أَبِي عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، حَدَّثَنَا عَطَاءٌ ، عَنْ جَابِرٍ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَطْفِئُوا الْمَصَابِيحَ بِاللَّيْلِ إِذَا رَقَدْتُمْ ، وَغَلِّقُوا الأَبْوَابَ ، وَأَوْكُوا الأَسْقِيَةَ ، وَخَمِّرُوا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ - قال هَمَّامٌ : وَأَحْسِبُهُ قال - وَلَوْ بِعُودٍ يَعْرُضُهُ » . [راجع : ٣٢٨٠ ، أخرجه

٦٢٩٦ ـ از همّام، از عطاء روایت است که جابر گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «شبانگاه که می‌خوابید چراغها را خاموش کنید و دروازه‌ها را ببندید و دهان مشکها را ببندید و ظرفهای غذا و نوشیدنی را بپوشانید.

مسلم : ۲۰۱۲ ، مطولاً ، وأخرجه : ۲۰۱۳ ، أوله بزيادة].

٥١- باب : الْخِتَانِ بَعْدَ الْكِبَرِ وَنَتْفِ الإِبْطِ

٦٢٩٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الْفِطْرَةُ خَمْسٌ : الْخِتَانُ ، وَالاسْتِحْدَادُ ، وَنَتْفُ الإِبْطِ ، وَقَصُّ الشَّارِبِ ، وَتَقْلِيمُ الأَظْفَارِ » . [راجع : ٥٨٨٩ ، أخرجه مسلم : ٢٥٧].

٦٢٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ ثَمَانِينَ سَنَةً ، وَاخْتَتَنَ بِالْقَدُومِ » . مُخَفَّفَةٌ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ وَقَالَ : بِالْقَدُّومِ ، [وهُوَ مَوضِعٌ مُشَدَّدٌ]. [أخرجه مسلم : ٢٣٧٠].

٦٢٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا عَبَّادُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ : مِثْلُ مَنْ أَنْتَ حِينَ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ ؟ قَالَ : أَنَا يَوْمَئِذٍ مَخْتُونٌ، قال : وَكَانُوا لا يَخْتِنُونَ الرَّجُلَ حَتَّى يُدْرِكَ . [انظر : ٦٣٠٠].

٦٣٠٠- وَقَالَ ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا

ـ همّام گفت: می‌پندارم که فرمود ـ هر چند با چوبی باشد که آن را (به روی ظرفها) به عرض بگذارید.»

باب ـ ۵۱: ختنه کردن در کلانسالی و برچیدن موی زیر بغل.

٦٢٩٧ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «فطرت (سنّت پیامبر) پنج است: ختنه کردن، تراشیدن موی زیر ناف، برچیدن موی زیر بغل، کوتاه کردن سبیل (بروت) و بریدن ناخن‌ها.»

٦٢٩٨ ـ از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «ابراهیم‌علیه‌السلام پس از هشتاد سالگی ختنه کرد و او در موضع قَدُوم ختنه کرد.» (قَدُوم) به تخفیف ـدال) است (نه به تشدید).

ابوعبدالله (امام بخاری گفته است) راز قُتَیْبَه، از مُغیره، از ابوزناد روایت است که گفت: به قَدُّوم ـ موضعی است، با تشدید دال.

٦٢٩٩ ـ از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: از ابن عباس سؤال شد: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد تو (از نظر سن و سال) مانند کدام کس بودی؟ گفت: من در آن روز ختنه کرده بودم و مردم پسران را تا به سن بلوغ نمی‌رسید ختنه نمی‌کردند.

٦٣٠٠ ـ از ابن ادریس، از پدرش، از ابواسحاق، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت کرده که

خَتِينٌ . [راجع : ٦٢٩٩].

گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرد و من ختنه شده بودم.

٥٢- باب : كُلُّ لَهْوٍ بَاطِلٌ إِذَا شَغَلَهُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ ،

وَمَنْ قالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ .

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ٦].

باب ـ ٥٢: هر بازی و سرگرمی که کس را از اطاعت خدا بازدارد، باطل است.

و کسی که به رفیق خود بگوید: بیا که با تو قمار بازی کنیم.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برخی از مردم، کسانی هستند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را از راه خدا گمراه کنند.» (لقمان، ٦)

٦٣٠١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قالَ : قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [راجع : ٤٨٦٠، أخرجه مسلم : ١٦٤٧].

٦٣٠١ ـ از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی از شما سوگند می‌خورد و در سوگند خود می‌گوید: به لات و عُزّی سوگند[1]. پس باید بگوید: لا الهَ الّا الله. و کسی که به رفیق خود بگوید: بیا که با تو قمار بازی کنیم باید (به جبران ناروای خود) صدقه بدهد.

٥٣- باب : مَا جَاءَ فِي الْبِنَاءِ

قالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِذَا تَطَاوَلَ رِعَاءُ الْبَهْمِ فِي الْبُنْيَانِ» . [راجع : ٥٠].

باب ـ ٥٣: آنچه درمورد ساختمان (عمارات) آمده است.

ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «یکی از شروط قیامت آن است که شتر چرانها در ساختن عمارات بلند با هم رقابت کنند.»

٦٣٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ، هُوَ ابْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ :

١- لات و عُزّی دو بُت معروف مشرکان بودند که مشرکان قبل از اسلام به آنها سوگند یاد می‌کردند. اگر کسی اشتباهاً چنین کند باید با گفتن لا اله الاالله آن را جبران نماید.

رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتاً يُكِنُّنِي مِنَ الْمَطَرِ ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ .

٦٣٠٢ ـ از اســحاق بن سعید، از سعید روایت اســت که ابن عمر (رضی‌الله عنهــا) گفت: در زمــان پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) ، من با دو دوســت خویش خانه‌ای ساختم تا مرا از باران پناه دهد و از آفتاب سایه افکند، در ساختن آن، هیچ یک از بندگان مرا کمک نکردند.

٦٣٠٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : قَالَ ابْنُ عُمَرَ : وَاللَّهِ مَا وَضَعْتُ لَبِنَةً عَلَى لَبِنَةٍ ، وَلَا غَرَسْتُ نَخْلَةً ، مُنْذُ قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ .

قَالَ سُفْيَانُ : فَذَكَرْتُهُ لِبَعْضِ أَهْلِهِ ، قَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ بَنَى بَيْتاً .

قُلْتُ : فَلَعَلَّهُ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَبْنِيَ .

٦٣٠٣ ـ از سُفیان، از عُمرو روایت است که ابن عمر گفت: به خدا سوگند، از آن روز که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) وفات کرده است، خشت بر خشت ننهاده‌ام و نه درختی نشانده‌ام.

سُــفیان گفت: این روایت ابن عمر را به بعضی از کســان وی یاد کردم. گفت: به خدا سوگند که همانا خانه‌ای ساخته است. گفتم: شاید این سخن را پیش از ساختن خانه گفته باشد.

٨٠ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر:٦٠].

١ - باب : لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ

٦٣٠٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا ، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي فِي الآخِرَةِ» . [انظر : ٧٤٧٤، أخرجه مسلم : ١٩٨، ١٩٩ والثاني أطول]

٦٣٠٥ - وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ : قال مُعْتَمِرٌ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «كُلُّ نَبِيٍّ سَأَلَ سُؤْلاً ، أَوْ قال : لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا فَاسْتُجِيبَ ، فَجَعَلْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [أخرجه مسلم : ٢٠٠].

٨٠ ـ كتاب دعاها

و فرمودهٔ خدای تعالی: «مرا دعا کنید تا دعای شما را قبول کنم، در حقیقت کسانی از پرستش من کِبر می‌ورزند، به زودی با خواری وارد دوزخ خواهند شد.»
(غافر، ٦٠)

باب ـ ١: هر پیامبر را دعایی است که قبول می‌شود.

٦٣٠٤ ـ از ابوزناد، از اَعرج روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «برای هر پیامبر، دعایی (خاص) است که با آن دعا می‌کند و من می‌خواهم که دعای خود را نگه دارم تا در آخرت از امت خود شفاعت کنم.»

٦٠٣٥ ـ (امام بخاری می‌گوید) خَلیفه گفت: معمر گفت: از پدر خود شنیدم که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر پیامبر را خواسته‌ای بوده است ـ یا فرمود ـ هر پیامبر را دعایی بوده است که توسط آن دعا کرده و دعایش مستجاب شده است. و من دعای خود را برای شفاعت امت خود در روز قیامت گردانیده‌ام.»

٢- باب: أفضلِ الاستغفار

وَقوله تعَالَى: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا . يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا . وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ الآية [نوح: ١٠-١٢].

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ الآية [آل عمران: ١٣٥].

٦٣٠٦- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ: حَدَّثَنِي بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ الْعَدَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ. قَالَ: وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [انظر: ٦٣٢٣].

باب ـ ۲: بهترین استغفار (آمرزش خواستن)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و گفتم: از پروردگار خود آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. (تا) بر شما از آسمان باران پی‌درپی فرستد، و شما را به اموال و پسران یاری کند، و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.»

(نوح، ۱۰ ـ ۱۲)

«و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهان‌شان آمرزش می‌خواهند ـ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند (که گناه است) پافشاری نمی‌کنند.»

(آل عمران، ۱۳۵)

٦٣٠٦ ـ از عبدالله بن بُریده، از بُشیر بن کعب عَدَوی روایت است که شدّاد بن اَوس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اَللّهُمَّ أَنْتَ رَبِّی، لا اله الّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِی و اَنَا عَبْدُکَ، وَ اَنَا عَلَی عَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ ما اَستَطَعْتُ، اَعُوذُ بِکَ من شَرِّ ما صَنَعْتُ، اَبُوءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَ اَبُوءُ لَکَ بِذَنْبِی فَاغْفِرْلِی، فَانَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ الّا اَنْتَ؛ بارالها، تویی پروردگار من، نیست معبودی بر حق به‌جز تو، مرا آفریدی و منم بندهٔ تو، و منم برعهد و پیمان تو به حدّ توان خود، و به تو پناه می‌جویم از شرِّ آنچه کرده‌ام، اقرار می‌کنم به نعمتی که به من ارزانی داشتی و اقرار می‌کنم به گناه خود، پس مرا ببخش، زیرا گناه بخشاینده‌ای نیست، به‌جز تو. آن حضرت فرمود: کسی که این (دعا) را در روز بگوید

و به آن یقیــن بدارد، و در آن روز قبل از آنکه شام فرا رسد بمیرد، وی از اهل بهشت است، و هرکس که این (دعا) را در شب بگوید و به آن یقین بدارد و در آن شــب قبل از آنکه صبح فرا رسد بمیرد، وی از اهل بهشت است.»

٣- باب : اسْتِغْفَارِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ

٦٣٠٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « وَاللَّهِ إِنِّي لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً » .

باب ـ ۳: آمرزش‌خواهی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در شب و روز.

٦٣٠٧ ـ از زُهری، از ابوسَــلَمه بن عبدالرحمن، روایت است که ابوهریره گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) شنیدم که می‌فرمود: «به خدا ســوگند، بیش از هفتاد بار در روز از خدا آمرزش‌خواهی می‌کنم و به او رجوع می‌کنم.»

٤- باب : التَّوْبَةِ

وَقَالَ قَتَادَةُ : ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا﴾ [التحريم:٨]. الصَّادِقَةُ النَّاصِحَةُ .

باب ـ ۴: توبه.

و قتاده گفت: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبهٔ نصوح (راستین) کنید.» (التحریم، ۸)
«نَصوحاً» یعنی راست و خالصانه.

٦٣٠٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ حَدِيثَيْنِ : أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَالآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ ، قَالَ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا . قَالَ أَبُو شِهَابٍ بِيَدِهِ فَوْقَ أَنْفِهِ ، ثُمَّ قَالَ : « لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلاً وَبِهِ مَهْلَكَةٌ ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ ،

٦٣٠٨ ـ از ابوشــهاب از اعمــش از عُماره بن عُمَیــر، از حارث بن سُــوَید روایت اســت که گفــت: عبدالله بن مســعود دو حدیــث به من گفت: یکی از آن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) است، و یکی دیگر از خودش است. وی گفت: همانــا مؤمن، گناه خود را چنان می‌بیند که وی در زیر کوهی نشســته و می‌ترســد که آن کوه بــر وی می‌افتد، و همانا فاجر (نافرمان، بی‌حیا،

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً ، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ ، قَالَ : أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي ، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ» .

تَابَعَهُ أَبُو عَوَانَةَ ، وَجَرِيرٌ عَنِ الأَعْمَشِ .

وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ : سَمِعْتُ الْحَارِثَ .

وَقَالَ شُعْبَةُ وَأَبُو مُسْلِمٍ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ .

وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ . [أخرجه مسلم : ۲۷٤٤] .

زناکار) گناه خود را چنان می‌بیند که مگسی بر بینی وی گذشته است و این‌چنین اشاره کرد. ابوشهاب دست خود را بالای بینی خود برد، سپس (به روایت از آن حضرت) گفت: «خداوند[1] به توبهٔ بندهٔ خویش خشنودتر از آن مردی است که در منزلی فرود می‌آید که در آن خطر هلاک است و شترش همراه وی است که غذا و آب وی بر آن شتر است. وی سر به خواب می‌نهد و خوابی سبک می‌کند، چون بیدار می‌شود، می‌بیند که شترش رفته است. (آنگاه در پیش شتر می‌رود) تا آنکه گرمی و تشنگی و آنچه خدا خواسته است بر وی غلبه می‌کند، وی با خود می‌گوید که به همان جای خود باز می‌گردم، و باز می‌گردد و اندکی می‌خوابد، چون سر از خواب بلند می‌کند، ناگاه می‌بیند که شترش نزد وی است.»

متابعت کرده است (ابوشهاب را) ابوعوانه و جَریر از اَعمَش و ابواسامه گفت: روایت است از اَعمَش، از عُماره روایت است که وی از حارث شنیده است.

و شُعبه و ابومُسلم، از اعمش، از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوید، و ابو معاویه گفته است: اعمش از عماره از اسود از عبدالله روایت کرده است. و ابراهیم تیمی از حارث بن سوید از عبدالله روایت کرده است. روایت روایت کرده‌اند.

۶۳۰۹- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وحَدَّثَنَا هُدْبَةُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اللَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ ، سَقَطَ عَلَى بَعِيرِهِ ، وَقَدْ أَضَلَّهُ فِي أَرْضِ فَلَاةٍ» . [أخرجه مسلم : ۲۷٤۷] .

۶۳۰۹ ـ از حبّان، از همّام، از قتاده، از انس بن مالک، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است.

«خداوند خشنودتر است به توبهٔ بندهٔ خود، نظر به هر یک از شما که از شتر خود فرو افتد و او را در بیابان بی‌آب و علف، سرگردان و آواره کند...»

---

[1]- حدیث ۶۳۰۸ سطر هفتم چنین آمده است: «لله أَفْرَحُ بِتوبَةِ» که الف «الله» اشتباهاً نیامده است یعنی «الله أَفرَحُ...».

٥- باب : الضَّجْعِ عَلَى الشِّقِّ الأَيْمَنِ

٦٣١٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ، ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ ، حَتَّى يَجِيءَ الْمُؤَذِّنُ فَيُؤْذِنَهُ . [راجع : ٦١٩ ، أخرجه مسلم : ٧٢٤ ، مختصراً ، وأخرجه بطوله : ٧٣٦] .

باب ـ ۵: پهلو نهادن به جانب راست.

٦٣١٠ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در آخر شب یازده رکعت نماز (تهجد) می‌گزارد، آنگاه که صبح می‌دمید، دو رکعت (سنت صبح را) سبک می‌گزارد، سپس به جانب راست پهلو می‌نهاد، تا آنکه مؤذن می‌آمد و او را (از فرا رسیدن وقت نماز) آگاه می‌کرد.

٦- باب : إِذَا بَاتَ طَاهِرًا

٦٣١١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ مَنْصُورًا ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ ، فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلاَةِ ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ ، وَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَهْبَةً وَرَغْبَةً إِلَيْكَ ، لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ ، فَإِنْ مُتَّ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ فَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَقُولُ» . فَقُلْتُ أَسْتَذْكِرُهُنَّ : وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ . قَالَ : لاَ : «وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ» . [راجع : ٢٤٧ ، أخرجه مسلم : ٢٧١٠] .

باب ـ ۶: خوابیدن با وضو.

٦٣١١ ـ از منصور، از سعید بن عُبیده روایت است که بَرأ بن عازب (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «آنگاه که می‌خواهی به بستر خواب خود بروی، وضو کن، وضویی که برای نماز می‌کنی، سپس بر پهلوی راست خود بخواب و بگو: «اللّهُمَّ اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیْکَ، وَ فَوَّضْتُ أَمری اِلَیْکَ، وَالْجأتُ ظَهْری اِلَیکَ رَهْبَةً وَ رَغْبَةً اِلَیْکَ، لا مَلْجَأَ وَ لا مَنْجامِنْکَ اِلّا اِلَیکَ آمنتُ بِکِتابِکَ الَّذِی أَنزَلتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذی أَرْسَلْتَ.» «بارالها، خودم را به تو سپردم و کارم را به تو واگذاردم و تو را پشت و پناه خود کردم، بیم و امید من به توست. نه پناهگاه و نه رستگاری، از تو میسّر است به‌جز به سوی تو، ایمان آوردم به کتابی که نازل کردی و به نبی (پیامبری) که فرستاده‌ای.»

(به ادامه فرمود:) «اگر (پس از خواندن دعای

مذکور) بمیری، تو بر دین اسلام می‌میری، پس این دعا را آخر کلماتی بگردان (که در آن شب) می‌گویی.

براء می‌گوید: آنگاه که (این دعا) را باز می‌خواندم گفتم: وَ بِرَسُولِکَ الَّذی اَرْسَلْتَ. آن حضرت فرمود: «نِی! وَ بِنَبِیِّکَ الَّذی اَرْسَلْتَ.[1]

٧- باب : مَا يَقُولُ إِذَا نَامَ

٦٣١٢- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» . وَإِذَا قَامَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» .

تُنْشِرُهَا : تُخْرِجُهَا . [انظر : ٦٣١٤، ٦٣٢٤، ٧٣٩٤].

باب ـ ٧: آنگاه که می‌خوابد چه بگوید؟

٦٣١٢ ـ از عبدالمَلِک، از رِبعِی بن حِراش، از حُذَیفه بن یمان روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که در بستر خود می‌رفت می‌گفت: «باسْمِکَ اَمُوتُ وَ اَحْیَا» «به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَحْیَانَا بَعْدَ ما اَمَاتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ.» «ستایش خدایی را که ما را زنده گردانید، پس از آنکه بمیراند و بازگشت به سوی اوست.»

کلمهٔ نُنْشِرُها (در لفظ النُّشُرُ) به معنای، بیرون می‌کند آن را.

٦٣١٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَا : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ رَجُلاً .

وَحَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَوْصَى رَجُلاً فَقَالَ : «إِذَا أَرَدْتَ مَضْجَعَكَ فَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ . فَإِنْ مُتَّ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ» . [راجع : ٢٤٧ ، أخرجه مسلم : ٢٧١٠].

٦٣١٣ ـ از سعید بن رَبیع و محمد بن عَرْعَرَه روایت است که گفته‌اند: از شُعبَه، از ابواسحاق روایت است که از براء بن عازب شنیده است که می‌گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را فرمود.

و روایت است از آدم، از شُعبه، از ابواسحاق همدانی که بَراء بن عازب گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) مردی را اندرز داد و فرمود: «آنگاه که می‌خواهی بخوابی بگوی: اَللّٰهُمَّ اَسْلَمتُ نَفسِی اِلَیکَ، وَ فَوَّضتُ اَمری

[1] ـ براء بن عازب، عوض کلمهٔ «نبی» که در آخر دعا است، کلمهٔ «رَسول» را گفت. آن حضرت گفت که «رسول» نگوی و «نبی» بگوی.

اِلَیْک، وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیْک[1] وَ اَلْجَأتُ ظَهْری اِلَیْک، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیْک، لا مَلْجَا وَ لا مَنْجامِنْکَ اِلّا اِلَیْک، آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذِی اَنْزَلْتَ وَ بِنَبِیِّکَ الَّذِی اَرْسَلْتَ، پس اگر بمیری بر دین اسلام می‌میری.»

٨- باب: وَضْعِ الْيَدِ الْيُمْنَى تَحْتَ الْخَدِّ الْيُمْنَى

باب ـ ٨: نهادن دست راست زیر گونهٔ راست.

٦٣١٤- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». [راجع: ٦٣١٢].

٦٣١٤ ـ از عبدالملک، از رِبْعی روایت است که حُذَیفه(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم)، آنگاه که شبانه به بستر خواب خود می‌رفت، دست خود را زیر رخسار خود می‌نهاد، سپس می‌گفت: «اَللّهُمَّ بِاسْمِکَ اَمُوْتُ وَ اَحْیَا» «بارالها، به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَحْیَانَا بَعْدَ ما اَمَاتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ.» (ترجمهٔ آن قبلاً گذشت.)

باب ـ ٩: خوابیدن به جانب راست.

٦٣١٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ: حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قال: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ قَالَهُنَّ ثُمَّ مَاتَ تَحْتَ لَيْلَتِهِ مَاتَ عَلَى الْفِطْرَةِ».

٦٣١٥ ـ از عبدالواحد بن زیاد، از علاء بن مُسَیَّب از پدرش روایت است که براء بن عازب گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون به بستر خود می‌درآمد، به جانب راست خود می‌خوابید، سپس می‌گفت: «اَللّهُمَّ اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیکَ وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیکَ وَ فَوَّضْتُ اَمْری اِلَیْک، و اَلْجَأتُ ظَهْری اِلَیک، رَغْبَةً وَ رَهْبَةً اِلَیکَ لا مَلجا و لا مَنْجا مِنکَ اِلّا اِلَیْک، آمَنْتُ بِکِتابِکَ الَّذی اَنْزَلْتَ، و بِنَبِیِّکَ الَّذی اَرسَلْتَ» و

---

[1]- یعنی روی به سوی تو آوردم.

﴿اسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ [الأعراف: ١١٦]. مِنَ الرَّهْبَةِ . ﴿مَلَكُوتٌ﴾ [الأنعام: ٧٥]. مُلْكٌ ، مَثَلُ : رَهَبُوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحَمُوتٍ ، تَقُولُ : تَرْهَبُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرْحَمَ . [اخرجه مسلم : ٢٧١٠].

رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که این را بگوید، و در آن شب بمیرد بر دین اسلام می‌میرد.» «اَسْتَرْهَبُوهُم» (الاعراف، ١١٦) از «الرَّهْبَه» مأخوذ است. «ایشان را ترسانیدند.» «مَلَکوت» (الانعام، ٧٥) یعنی مُلکٌ(فرمانروایی، پادشاهی قلمرو)[1] مانند (این مثل است) ترس (از خدا) بهتر از اتّکاء به رحمت (خدا) است. می‌گویی: ترس از اتکاء به رحمت بهتر است.

١٠- باب : الدُّعَاءِ إِذَا انْتَبَهَ بِاللَّيْلِ

باب ـ ١٠: دعا به هنگام بیدار شدن از خواب شب.

٦٣١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ سَلَمَةَ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَتَى حَاجَتَهُ ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ ، ثُمَّ نَامَ ، ثُمَّ قَامَ ، فَأَتَى الْقِرْبَةَ فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءًا بَيْنَ وُضُوءَيْنِ لَمْ يُكْثِرْ وَقَدْ أَبْلَغَ ، فَصَلَّى ، فَقُمْتُ فَتَمَطَّيْتُ ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَرَى أَنِّي كُنْتُ أَتَّقِيهِ ، فَتَوَضَّأْتُ ، فَقَامَ يُصَلِّي ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ ، فَأَخَذَ بِأُذُنِي فَأَدَارَنِي عَنْ يَمِينِهِ ، فَتَتَامَّتْ صَلَاتُهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ ، وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ ، فَآذَنَهُ بِلَالٌ بِالصَّلَاةِ ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ ، وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ : « اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا ، وَفِي بَصَرِي نُورًا ، وَفِي سَمْعِي نُورًا ، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا ، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا ، وَفَوْقِي نُورًا ، وَتَحْتِي نُورًا ، وَأَمَامِي نُورًا ، وَخَلْفِي نُورًا ، وَاجْعَلْ لِي نُورًا » .

قَالَ كُرَيْبٌ : وَسَبْعٌ فِي التَّابُوتِ ، فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ ، فَحَدَّثَنِي بِهِنَّ ، فَذَكَرَ عَصَبِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعَرِي وَبَشَرِي ، وَذَكَرَ خَصْلَتَيْنِ . [راجع : ١١٧ ، اخرجه مسلم : ٣٠٤ ، أوله ، وأخرجه : ٧٦٣].

٦٣١٦ ـ از سَلَمه، از کُرَیب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: در خانهٔ (خالهٔ خود) میمونه، شب کردم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برخاست و به قضای حاجت رفت (و برگشت) و روی و دو دست خود را شست سپس خوابید و بعد برخاست و به سوی مشک آب رفت و دهان آن را گشود. سپس وضو کرد. وضویی که میان دو وضو است، هرچند از آب زیاد استفاده نکرد ولی (به همهٔ اعضای وضو) آب رساند و نماز گزارد من برخاستم و راست ایستادم، زیرا ناخوش می‌دانستم که آن حضرت احساس کند که (حرکات) وی را نظاره می‌کنم، وضو کردم، به نماز ایستادم و به جانب چپ وی ایستادم، آن حضرت از گوش من گرفت و مرا به جانب راست خود برگردانید و نماز وی که سیزده رکعت بود به پایان رسید، سپس پهلو

[1]- «وَ كَذٰلِكَ نُرِى إِبراهيمَ مَلَكوتَ السَّمٰواتِ والأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الموقنين» «و اینگونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جملهٔ یقین‌کنندگان باشد.» ملکوت: یعنی بزرگی، چیرگی و حکومت، نام عالم عقول مجرّدات سماوی

نهاد و به خواب رفت تا صدای خُرخُر وی بلند شد، و چون آن حضرت می‌خوابید خُرخُر می‌کرد، سپس بلال (مؤذن) او را از فرا رسیدن نماز صبح آگاه کرد، آن حضرت نماز گزارد و وضو (تازه) نکرد و در دعای خود می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً، و فی بَصَری نُوراً، وَ فِی سَمْعِی نُوراً، و عَن یَمینِی نوراً، وَ عَنْ یَسَاری نُوراً، و فَوْقِی نُوْراً و تَحْتِی نُوراً و أَمامِی نُوراً و خَلْفِی نُوراً و اَجْعَل لِی نُوراً.» «بارالها، در دل من نور بیفکن، و در چشم من نور بیفکن، و در گوش من نور بیفکن، و به راست من نور بیفکن، و به چپ من نور بیفکن به بالای من بیفکن و به پایین من نور بیفکن و پیش روی من نور بیفکن و پشت سر من نور بیفکن و برای من نوری قرارده.»

کُرَیب گفت: (ابن عباس گفت) هفت عضوی را که در تابوت (یعنی بدن) است (فراموش کرده‌ام). سپس مردی از اولاد عباس را ملاقات کردم، وی آ ن (هفت را) به من گفت و اظهار داشت (که آن حضرت فرموده است) در عَصَب و گوشت و خون و موی پوست من (نور بیفکن) و در چیز دیگر را یاد کرد (مغز و استخوان).

٦٣١٧ ـ از سُلیمان بن ابی مُسلم، از طاووس روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چون در شب به (نماز) تهجد می‌ایستاد، می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ لَکَ الحَمْدُ، اَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأرضِ وَ مَنْ فِیْهِنَّ وَ لَکَ الحَمْدُ انت قیم‌السموات والارض و من فیهن، و لک الحمد، اَنْتَ الحَقُّ و وَعْدُکَ حَقٌّ وَ قَوْلُکَ

٦٣١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي مُسْلِمٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ : «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ حَقٌّ ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ،

وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ ، وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ ، أَوْ : لا إِلَهَ غَيْرُكَ » . [راجع : ۱۱۲۰ ، أخرجه مسلم : ۷۶۹] .

حَقٌ؛ و لقاؤکَ حَقٌ؛ والجَنَّةُ حَقٌ؛ والنَّارُ حَقٌ؛ السَّاعَةُ حَقٌ؛ والنَّبِيُّونَ حَقٌ؛ وَ مُحَمَّدٌ حَقٌ؛ اللَّهُمَّ لَکَ اَسْلَمْتُ؛ وَ عَلَيْکَ تَوكَّلْتُ و بِکَ آمَنْتُ و اِلَيْکَ اَنَبْتُ؛ وَ بِکَ خاصَمْتُ وَ اِلَيْکَ حاكَمْتُ؛ فاغْفِرلِي ما قَدَّمْتُ و ما اَخَّرْتُ؛ و مَا اَسْرَرْتُ و ما اَعْلَنْتُ اَنْتَ المُقَدِّمُ و اَنْتَ المُؤخِّرُ، لا اِله اِلّا اَنْتَ؛ اَوْ: لا اله اِلّا غَيْرُکَ.» «بارالها، ستايش تو را است، و تويی نور آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها است. و ستايش تو را است، تويی برپادارندهٔ آسمانها و زمين و آنچه در ميان آنها است، و ستايش تو را است، تويی حق، و وعده‌ات حق، و سخنت حق، و ديدارت حق، و بهشت حق، و دوزخ حق و قيامت حق و پيامبران حق و محمد حق است، بارالها، خودم را به تو واگذاردم و به تو توكّل كردم و به تو ايمان آوردم و به تو رجوع كردم و برای تو جنگيدم و به دستور تو حكم كردم، پس (گناهان) پيشين و پسين مرا بيامرز، و آنچه در نهان و آنچه آشكار كرده‌ام، تويی پيش‌آورنده، و تويی بس گرداننده، نيست خدايی جز تو. يا (فرمود) نيست خدايی غير از تو.»

۱۱- باب : التَّكْبِيرِ وَالتَّسْبِيحِ عِنْدَ الْمَنَامِ

باب ـ ۱۱: تكبير و تسبيح به هنگام خوابيدن.

۶۳۱۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ عَلِيٍّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلام شَكَتْ مَا تَلْقَى فِي يَدِهَا مِنَ الرَّحَى ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ تَسْأَلُهُ خَادِمًا فَلَمْ تَجِدْهُ ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ ، فَلَمَّا جَاءَ أَخْبَرَتْهُ ، قَالَ : فَجَاءَنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَذَهَبْتُ أَقُومُ ، فَقَالَ : « مَكَانَكَ » . فَجَلَسَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ

۶۳۱۸ ـ از شُعبَه، از حَكَم، از ابن ابی‌لَيْلی روايت است كه علی(رضی‌الله عنه) گفت: همانا فاطمه (سلام‌الله عليها) از آبله‌های كفهای دست خود كه در اثر دستاس كردن پديد آمده بود شكايت كرد، وی نزد پيامبر (صلی‌الله عليه وسلّم) آمد تا تقاضای خدمتكاری نمايد، ولی

قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي ، فَقَالَ : « أَلا أَدُلُّكُمَا عَلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ ؟ إِذَا أَوَيْتُمَا إِلَى فِرَاشِكُمَا ، أَوْ أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا ، فَكَبِّرَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، وَاحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ ، فَهَذَا خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ » .

وَعَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ : التَّسْبِيحُ أَرْبَعٌ وَثَلاثُونَ . [راجع : ٣١١٣ ، أخرجه مسلم : ٢٧٢٧].

آن حضرت را نیافت از آن به عایشه یاد کرد، چون آن حضرت آمد، عایشه او را خبر داد (علی) می‌گوید: آن حضرت نزد ما آمد و ما در خوابگاه خود بودیم من خواستم که برخیزم، فرمود: «سر جای خود باش.» وی در میان ما نشست تا آنکه سردی پاهای وی را بر سینهٔ خود احساس کردم و فرمود: «آیا شما را به چیزی خبر ندهم که از خدمتکار برای شما بهتر است؟ چون بر بستر خویش قرار گرفتید، یا در خوابگاه خویش درآمدید سی‌وسه بار تکبیر «اللهُ اَکْبَر» و سی‌وسه بار تسبیح «سُبحانَ‌الله» و سی‌وسه بار تحمید «اَلْحَمْدُ لله» بگویید و این برای شما از خدمتکار بهتر است.»

و از شعبه، از خالد روایت است که ابن سیرین گفت: که تسبیح (سُبحانَ‌الله) را سی‌وچهار بار فرموده است.

١٢ - باب : التَّعَوُّذِ وَالْقِرَاءَةِ عِنْدَ النَّوْمِ

٦٣١٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ نَفَثَ فِي يَدَيْهِ ، وَقَرَأَ بِالْمُعَوِّذَاتِ ، وَمَسَحَ بِهِمَا جَسَدَهُ . [راجع : ٥٠١٧].

باب ـ ١٢: تَعَوُّذ و قرائت به هنگام خوابیدن

٦٣١٩ ـ از ابن شهاب، از عُرْوَه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) زمانی که به خوابگاه می‌درآمد بر هر دو دست خود می‌دمید و مُعَوِّذا (سوره‌های الفلق، النّاس) را می‌خواند و هردو دست را بر بدن خویش می‌کشید.

١٣ - باب :

٦٣٢٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيُّ ،

باب ـ ١٣:

٦٣٢٠ ـ از سعید بن ابی سعید مَقْبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر

عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا ، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ» .

تَابَعَهُ أَبُو ضَمْرَةَ وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ .

وَقَالَ يَحْيَى وَبِشْرٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

رَوَاهُ مَالِكٌ وَابْنُ عَجْلانَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [انظر : ٧٣٩٣، أخرجه مسلم : ٢٧١٤] .

(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هر یک از شما که می‌خواهد به بستر خواب خود برود، باید بستر خود را از درون با ازار خود تکان دهد، سپس بگوید: باسْمِکَ رَبِّی[1] وَضَعْتُ جَنْبِی وَ بِکَ اَرْفَعُهُ، اِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسِی فَارْحَمْهَا وَ اِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بما تَحْفَظُ بِهِ عِبادِکَ الصَّالِحِیْنَ» «به نام تو ای پروردگار من پهلو نهادم و به نام تو بلند می‌شوم، اگر روح مرا برمی‌گیری بر آن رحم کن و اگر بازمی‌فرستی نگه می‌دار به آنچه (روح) بندگان صالح را نگه می‌داری.»

متابعت کرده است (زُهَیر) را ابوضَمره و اسماعیل بن زَکریّا، از عُبیدالله.

و یَحیَی و بِشر، از عبیدالله، از سعید، از ابوهریره از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

مالک و ابن عَجْلان، از سعید، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

١٤- بَابُ : الدُّعَاءِ نِصْفَ اللَّيْلِ

٦٣٢١- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الأَغَرِّ ، وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «يَتَنَزَّلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ ، يَقُولُ : مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ» . [راجع: ١١٤٥، أخرجه مسلم : ٧٥٨] .

باب ـ ۱۴: دعای نیمه‌شب.

۶۳۲۱ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابی‌عبدالله اَغر و ابی‌سَلَمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب، آنگاه که سوم حَصّهٔ آخر شب باقی است، به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید: «کیست که مرا دعا کند تا دعای او را مستجاب کنم، کیست که از من (مراد)

۱- در متن «باسمک رَبِّ» آمده است. در سایر نسخه‌های بخاری «باسمک رَبِّی» است. اصلاح شد.

۱۵- باب :
الدُّعَاءِ عِنْدَ الْخَلاءِ

٦٣٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلاءَ قَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ » . [راجع : ١٤٢ ، أخرجه مسلم : ٣٧٥] .

۱٦- باب :
مَا يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ

٦٣٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ كَعْبٍ ، عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ : اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ ، عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي ، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ . إِذَا قَالَ حِينَ يُمْسِي فَمَاتَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ، أَوْ : كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَإِذَا قَالَ حِينَ يُصْبِحُ فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ» مِثْلَهُ . [راجع : ٦٣٠٦]

می‌خواهد تا (مرادش را) برآورده سازم، کیست که از من آمرزش می‌خواهد تا او را بیامرزم.»

باب ـ ۱۵: دعای هنگام رفتن به قضای حاجت.

٦٣٢٢ ـ از شُعبه، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آنگاه که به قضای حاجت می‌رفت و می‌گفت: «اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الخَبائِثِ.» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از مردان شیاطین و زنانشان.»

باب ـ ۱۶: دعای هنگام صبح کردن.

٦٣٢٣ ـ از بُرَیده، از بُشَیر بن کَعب، از شَدّاد بن اَوْس روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «بهترین (دعا) استغفار این است: اَللّهُمَّ اَنتَ رَبِّی، لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ، خَلَقْتَنی و اَنا عَبْدُکَ، وَ اَنا عَلی عَهْدِکَ وَ وَعْدِکَ مَا اسْتَطَعْتُ، اَبُوءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ و اَبُوءُ لَکَ بِذَنْبی فاغفِرلی، فانَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ، اَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما صَنَعْتُ.

«بارالها! تویی پروردگار من، نیست خدایی به‌جز تو، تو مرا آفریدی و منم بندهٔ تو و من بر عهد و پیمان توام تا حدّی که در توان من است به نعمت تو که بر من است اقرار می‌کنم، و به گناه خود اقرار می‌کنم، پس مرا بیامرز، همانا به‌جز تو، کسی گناهان را نمی‌آمرزد، به تو پناه می‌جویم از شرّ آنچه کرده‌ام.»

کسی که شبانگاه می‌خواهد این را بگوید، چون بمیرد به بهشت وارد می‌شود یا: از اهل

بهشت می‌باشد، و کسی که صبحگاه از خواب برمی‌خیزد این را بگوید و در همان روز بمیرد.» مانند آن (به بهشت وارد می‌شود).

٦٣٢٤ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ابْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنَامَ قَالَ : « بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ أَمُوتُ وَأَحْيَا » . وَإِذَا اسْتَيْقَظَ مِنْ مَنَامِهِ قَالَ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ » . [راجع : ٦٣١٢] .

٦٣٢٤ - از عبدالملک ابن عُمَیر، از رِبْعی بن حِراش که حُذیفه گفته: چون پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌خواست بخوابد می‌گفت: «باسمِکَ اللّٰهُمَّ اَمُوتُ و اَحیا، بارالها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم.» و چون از خواب برمی‌خاست می‌گفت: «اَلْحَمدُ لله الَّذِی اَحْیَانا بَعْدَمَا اَماتَنَا وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ، ستایش خدایی را که ما را زنده گردانید پس از آنکه بمیرانید و بازگشت به سوی اوست.»

٦٣٢٥ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : « اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا » . فَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ » . [انظر: ٧٣٩٥] .

٦٣٢٥ - از رِبعی بن حِراش، از خَرَشه بن حرّ روایت است که ابوذَر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) چون در شب به خوابگاه خود می‌رفت می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ باسْمِکَ اَمُوتُ وَ اَحْیَا، بارالها، به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم، و چون بیدار می‌شد می‌گفت: «اَلْحَمْدُ لله الَّذِی اَحْیَانا بعدما اَماتنا و الیه النُّشُورُ.»

١٧ - باب : الدُّعَاءِ فِي الصَّلاةِ

باب - ١٧: دعا در نماز.

٦٣٢٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ : أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاتِي ، قَالَ : « قُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا ، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ ، وَارْحَمْنِي ، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » .

٦٣٢٦ - از ابوالخیر، از عبدالله بن عَمرو، از ابوبکر صدیق(رضی‌الله عنه) روایت است که وی به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: مرا دعایی بیاموز که آن را در نماز خود بخوانم، آن حضرت فرمود: «بگوی: اَللّٰهُمَّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی ظُلْماً کثیراً وَ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ، فاغْفِرلِی مَغْفِرَةً مِن عِنْدِکَ، وَارْحَمْنِی، اِنَّکَ اَنْتَ الغَفُوْرُ الرَّحیم، بارالها، بر نفس خود بسیار ستم

کـردم و گناهان را به‌جز تو کسـی نمی‌آمرزد، پس آمرزشی از جانب خود بر من ارزانی کن و بر من رحم کن، همانا تویی توبه‌پذیر مهربان.» و عَمْرو، از یزید، از ابوالخَیر روایت کرده که وی از عبدالله بن عَمرو شـنیده که: ابوبکر(رضی‌الله عنـه) بـه پیامبر (صلـی‌الله علیه وسـلّم) گفته است.

٦٣٢٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ سُعَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ . أُنْزِلَتْ فِي الدُّعَاءِ . [راجع : ٤٧٢٣ ، أخرجه مسلم : ٤٤٧] .

٦٣٢٧ ـ از هِشـام بن عُـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه گفت: «و نمازت را به آواز مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن.» (الاسرأ، ١١٠) در مورد دعا نازل شده است.

٦٣٢٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : كُنَّا نَقُولُ فِي الصَّلَاةِ : السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ : «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ ، فَإِذَا قَعَدَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَقُلْ : التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ - الصَّالِحِينَ ، فَإِذَا قَالَهَا أَصَابَ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ صَالِحٍ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الثَّنَاءِ مَا شَاءَ» . [راجع: ٨٣١ ، أخرجه مسلم : ٤٠٢] .

٦٣٢٨ ـ از مَنصور، از ابووائل روایت اسـت که عبدالله (ابن مسعود)(رضی‌الله عنه) گفت: ما در نماز خود می‌گفتیم: سـلام بر خدا و سـلام بر فلان، پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روزی به ما گفت: «همانا خداوند، خود سـلام است، پس هر یک از شما که در نماز بنشینید باید بگوید: «التَّحیّاتُ لِلّه» تا به کلمهٔ «الصّالِحیْنَ» چون این کلمـات را بگوید به هر بندهٔ صالح خدا که در آسمان و زمین است، می‌رسد، (و بعد می‌گوید) اَشْـهَدُ اَنْ لا اله الّا الله وَ اَشْـهَدُ اَنَّ مُحَمَّدً عَبْدُهُ وَ رَسُـولُه، سپس هر ثنایی که می‌خواهد اختیار کند.»

١٨- باب : الدُّعَاءِ بَعْدَ الصَّلَاةِ

باب ـ ١٨: دعا بعد از نماز.

٦٣٢٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : أَخْبَرَنَا وَرْقَاءُ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجَاتِ وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ .

٦٣٢٩ ـ از وَرقاء، از سُـمَّی، از ابوصالح روایت اسـت که ابوهریره گفت: گفتند: یا رسـول‌الله، ثروتمنـدان بـه درجات عالی نعمـت (در دنیا

قال : « كَيْفَ ذَاكَ » . قَالُوا : صَلَّوْا كَمَا صَلَّيْنَا ، وَجَاهَدُوا كَمَا جَاهَدْنَا ، وَأَنْفَقُوا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِهِمْ ، وَلَيْسَتْ لَنَا أَمْوَالٌ . قال : « أَفَلا أُخْبِرُكُمْ بِأَمْرٍ تُدْرِكُونَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَتَسْبِقُونَ مَنْ جَاءَ بَعْدَكُمْ ، وَلا يَأْتِي أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا جِئْتُمْ بِهِ إِلا مَنْ جَاءَ بِمِثْلِهِ ؟ تُسَبِّحُونَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ عَشْرًا ، وَتَحْمَدُونَ عَشْرًا ، وَتُكَبِّرُونَ عَشْرًا » .

تَابَعَهُ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ سُمَيٍّ .

وَرَوَاهُ ابْنُ عَجْلانَ ، عَنْ سُمَيٍّ ، وَرَجَاءِ بْنِ حَيْوَةَ .

وَرَوَاهُ جَرِيرٌ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ .

وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٨٤٣ ، أخرجه مسلم : ٥٩٥ ، باختلاف] .

و آخرت) رسیدند. آن حضرت فرمود: «این چگونه است؟» گفتند: نماز می‌گزارند، چنانکه ما نماز می‌گزاریم و جهاد می‌کنند، چنانکه ما جهاد می‌کنیم و از زیادتی مالهای خویش انفاق می‌کنند و حال آنکه ما را مالی نیست. آن حضرت فرمود: «آیا شما را به چیزی خبر ندهم که آنانی را که پیش از شما بودند، دریابید و از کسانی که بعد از شما بیایند پیشی بگیرید و هیچ یک نتواند مانند آنچه شما می‌کنید (ثواب) دریابد مگر کسی که آن را انجام دهد؟ بعد از هر نماز ده بار تسبیح (سُبحان الله) و ده بار تحمید (الحمدلله) و ده بار تکبیر (الله‌اکبر) بگویید.»

متابعت کرده است (وَرْقَاء) را عبیدالله بن بن عُمَر از سُمَّی. و ابن عَجلان، از سُمَّی و رجأ بن حَیَوَه روایت کرده است.

و جَریر، از عبدالعزیز بن رُفَیع، از ابی‌صالح از ابودرداء روایت است.

و سُهَیل، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦٣٣٠ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَافِعٍ ، عَنْ وَرَّادٍ مَوْلَى الْمُغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ ، قال : كَتَبَ الْمُغِيرَةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ إِذَا سَلَّمَ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ » .

وَقَالَ شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ قال : سَمِعْتُ الْمُسَيَّبَ .

[راجع : ٨٤٤ ، أخرجه مسلم : ٥٩٣ بلفظه ، وأخرجه في الأقضية ١٢ بقطعة ليست في هذه الطريق] .

۶۳۳۰ ـ از جریر، از منصور، از مُسیَّب بن رافع، از وَرَّاد مولی مُغیره بن شعبه روایت است که گفت: مُغیره به مُعاویه بن ابوسُفیان نوشت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در آخر هر نماز، آنگاه که سلام می‌داد می‌گفت: «لا اله الّا اللهُ وَحْدَهُ لاشَریکَ لَهُ، لهُ المُلْک، وَلَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ. اَللّهُمَّ لا مانِعَ لِما اَعْطَیْتَ وَلا مُعْطِیَ لِما مَنَعْتَ وَلا یَنْفَعُ ذَالجَدِّ مِنْکَ الجَدُّ ـ نیست معبودی برحق به‌جز خدا، یگانه‌ای که او را شریکی نیست، پادشاهی از

آنِ اوست و ستایش برای اوست و اوست بر هر چیز توانا، بارالها، آنچه را تو می‌دهی، کس نیست که مانع گردد و آنچه را تو منع می‌کنی، کس نیست که آن را بدهد. و نه بهرمند، بدون حکم تو بهره‌ای می‌برد.
و شُعبه گفت: منصور گفت که از مُسیّب شنیده‌ام.

١٩- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :
﴿ وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ﴾ [التوبة: ١٠٣]

وَمَنْ خَصَّ أَخَاهُ بِالدُّعَاءِ دُونَ نَفْسِه .

وَقَالَ أَبُو مُوسَى : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ » . [راجع : ٢٨٨٤] .

باب ـ ۱۹: فرمودهٔ خدای تعالی.

«وَصَلِّ عَلَيْهِم» «و برایشان دعا کن.» (التوبه، ۱۰۳)
و کسی که برادرش را برای دعا خاص گرداند، بدون خود و ابوموسی گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «بارالها، عُبَید ابی عامر را بیامرز، بارالها، گناه عبدالله بن قیس (ابوموسی) را بیامرز.

٦٣٣١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، مَوْلَى سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَيَا عَامِرُ ، لَوْ أَسْمَعْتَنَا مِنْ هُنَاتِكَ ، فَنَزَلَ يَحْدُو بِهِمْ يُذَكِّرُ : تَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا . وَذَكَرَ شِعْرًا غَيْرَ هَذَا ، وَلَكِنِّي لَمْ أَحْفَظْهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ هَذَا السَّائِقُ » . قَالُوا : عَامِرُ بْنُ الأَكْوَعِ ، قَالَ : « يَرْحَمُهُ اللَّهُ » . وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَوْلَا مَتَّعْتَنَا بِهِ ، فَلَمَّا صَافَّ الْقَوْمَ قَاتَلُوهُمْ ، فَأُصِيبَ عَامِرٌ بِقَائِمَةِ سَيْفِ نَفْسِهِ فَمَاتَ ، فَلَمَّا أَمْسَوْا أَوْقَدُوا نَارًا كَثِيرَةً ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا هَذِهِ النَّارُ ، عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ » . قَالُوا : عَلَى حُمُرٍ إِنْسِيَّةٍ ، فَقَالَ : « أَهْرِيقُوا مَا فِيهَا وَكَسِّرُوهَا » . قَالَ رَجُلٌ :

٦٣٣١ ـ از یَحیی، از یزید بن ابی‌عُبَید، از سَلمه بن اَکوع روایت است که گفت: با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راهی خیبر شدیم، مردی از میان مردم گفت: ای عامر (بن اکوع) کاش ما را از سروده‌های خویش بشنوانی، وی (از شتر خود) فرود آمد و به حُدی‌خوانی آغاز کرد و می‌گفت: به خدا سوگند، اگر (راهیابی) خدا نمی‌بود، راهیاب نمی‌شدیم.
و سروده‌هایی به‌جز از این نیز خواند ولی به خاطرم نمانده است. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «این شتر ران کیست؟» گفتند: عامرِ بن اَکوع. فرمود: «یَرْحَمَهُ‌الله» «خدا

يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلا نُهَرِيقُ مَا فِيهَا وَنَغْسِلُهَا ؟ قال : «أَوْ ذَاكَ» . [راجع : ٢٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، بزيادة وأخرج آخره في الصيد: ٣٣]

رحمتش کند.» مردی از میان مردم گفت: یا رسول‌الله، چرا ما را از وی بهره‌مند نکردی؟[۱] آنگاه که مردم صف بستند، و به جنگ پرداختند عامر با ضربهٔ شمشیر خود زخمی شد و مُرد. چون شام فرا رسید مردم آتش بسیار برافروختند. رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «این آتش برای چیست؟ برای پختن چه چیز برافروخته‌اند؟» گفتند: برای پختن گوشت خرهای اهلی. فرمود: «هرآنچه در دیگها است بر زمین بریزید و دیگها را بشکنید.» مردی گفت: یا رسول‌الله، آیا آنچه را در دیگها است بیرون نریزیم و دیگها را بشوییم. فرمود: «یا چنین کنید.»

٦٣٣٢- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَتَاهُ رَجُلٌ بِصَدَقَةٍ قَالَ : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ» . فَأَتَاهُ أَبِي فَقَالَ : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى» . [راجع : ١٤٩٧ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٨] .

٦٣٣٢ ـ از شُعبه، از عمرو روایت است که گفت: از ابن ابی‌اَوفی (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: کسی که صدقهٔ (زکات) خود را نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آورد آن حضرت می‌گفت: «اَللّهُمَّ صَلِّ علی آلِ فَلان» «بارالها، بر آل فلان رحمت کن.» پدرم (صدقهٔ زکات) آورد آن حضرت فرمود: «بارالها، بر آل ابی‌اَوفی رحمت کن.»

٦٣٣٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جَرِيرًا قال : قال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ» . وَهُوَ نُصُبٌ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ ، يُسَمَّى الْكَعْبَةَ الْيَمَانِيَةَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي رَجُلٌ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَصَكَّ فِي صَدْرِي ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا» . قال : فَخَرَجْتُ فِي خَمْسِينَ فَارِسًا مِنْ أَحْمَسَ مِنْ قَوْمِي ، وَرُبَّمَا قال سُفْيَانُ : فَانْطَلَقْتُ فِي عُصْبَةٍ مِنْ قَوْمِي فَأَتَيْتُهَا فَأَحْرَقْتُهَا ، ثُمَّ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦٣٣٣ ـ از سُفیان، از اسماعیل، از قَیس روایت است که گفت: از جریر شنیده‌ام که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به من گفت: «آیا مرا از (شرِّ) ذی‌الخَلَصه راحت نمی‌کنی؟» و آن بُتی بود که آن را می‌پرستیدند، و کَعبهٔ یَمانیه نامیده می‌شد. گفتم: یا رسول‌الله، من مردی هستم که خودم را بر اسب استوار گرفته نمی‌توانم. آن حضرت بر سینه‌ام زد و گفت:

۱- مردم می‌دانستند که پیامبر(ص) برای هر کس در جنگ دعای رحمت کند وی شهید می‌شود.

وَاللَّهِ مَا أَتَيْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا مِثْلَ الْجَمَلِ الأَجْرَبِ ، فَدَعَا لأَحْمَسَ وَخَيْلِهَا . [راجع : ۳۰۲۰ ، أخرجه مسلم : ۲٤۷٦].

«اَللّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هادِياً مَهْدِياً.» «بارالها او را استوار بدار و راهنما و راهیاب گردان.» من با پنجاه سوار از قبیلهٔ اَحْمَس که از قوم من بودند برآمدم. ـ و شاید سُفیان (راوی) چنین گفته است: با گروهی از قوم خود راهی شدم ـ به همان جای رفتم و آن (بتکده) را سوزاندم و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدم و گفتم: یا رسول‌الله، به خدا سوگند به آنجا رفتم (و سوزاندم) و زمانی که آنجا را ترک کردم (آن بتکده) مانند شتر گرگین می‌نمود، آن حضرت برای قبیلهٔ اَحمَس و سوارکارانش دعا کرد.

٦٣٣٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا قال : قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَنَسٌ خَادِمُكَ ، قال : « اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ » . [راجع : ۱۹۸۲ ، أخرجه مسلم : ۲٤۸۰].

٦٣٣٤ ـ از شُعبه، از قتاده روایت است که انس گفت: اُمّ‌سُلَیم (مادر من) به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: انس خدمتکار تو است (برایش دعا کن). آن حضرت فرمود: «بارالها! مال و اولاد او را زیاد کن و در آنچه به وی داده‌ای برکت ارزانی فرما.»

٦٣٣٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ : « رَحِمَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً ، أَسْقَطْتُهَا فِي سُورَةِ كَذَا وَكَذَا» . [راجع : ۲٦۵۵ ، أخرجه مسلم : ۷۸۸].

٦٣٣٥ ـ از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) از مردی در مسجد شنید که (قرآن) می‌خواند، فرمود: «خدا بر وی رحمت کند که همانا آیه چنین و چنان را به یاد من آورد که آن را در سورهٔ چنان و چنین فراموش کرده بودم.»

٦٣٣٦ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قَسْمًا ، فَقَالَ رَجُلٌ : إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ ، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَغَضِبَ ، حَتَّى رَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، وَقَالَ : « يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ » . [راجع : ۳۱۵۰ ، أخرجه مسلم : ۱۰٦۲ ، مطولاً].

٦٣٣٦ ـ از سلیمان، از ابووائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) (غنایم جنگی را) تقسیم کرد. مردی گفت: این تقسیمی است که به آن رضای خدا در نظر گرفته نشده است. من به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) خبر دادم، آن حضرت خشمگین

شد تا آنکه اثر خشم را در رخسار وی دیدم و فرمود: «خدا بر موسی رحم کند که همانا بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

٢٠- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ السَّجْعِ فِي الدُّعَاءِ

٦٣٣٧- حَدَّثَنَا يَحيَى بْنُ مُحَمَّد بْنِ السَّكَنِ : حَدَّثَنَا حَبَّانُ ابْنُ هِلال أَبُو حَبِيب : حَدَّثَنَا هَارُونُ الْمُقْرِئُ : حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ الْخِرِّيت ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس قَال : حَدِّث النَّاسَ كُلَّ جُمُعَة مَرَّةً ، فَإِنْ أَبَيْتَ فَمَرَّتَيْنِ ، فَإِنْ أَكْثَرْتَ فَثَلاثَ مِرَار ، وَلا تُمِلَّ النَّاسَ هَذَا الْقُرْآنَ ، وَلا أُلْفِيَنَّكَ تَأْتِي الْقَوْمَ وَهُمْ فِي حَدِيث مِنْ حَدِيثِهِمْ ، فَتَقُصُّ عَلَيْهِمْ ، فَتَقْطَعُ عَلَيْهِمْ حَدِيثَهُمْ فَتُمِلُّهُمْ ، وَلَكِنْ أَنْصِتْ ، فَإِذَا أَمَرُوكَ فَحَدِّثْهُمْ وَهُمْ يَشْتَهُونَهُ ، فَانْظُرِ السَّجْعَ مِنَ الدُّعَاءِ فَاجْتَنِبْهُ ، فَإِنِّي عَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابَهُ لا يَفْعَلُونَ إِلا ذَلِكَ . يَعْنِي : لا يَفْعَلُونَ إِلا ذَلِكَ الاجْتِنَابَ .

باب ـ ۲۰: آنچه مکروه است از سَجع (کلمات هماهنگ) در دعا.

۶۳۳۷ ـ از زُبَیر بـن خِرِّیت، از عکرمه روایت است که ابن عباس گفت: مردم را در هر جمعه یـک بار وعظ کن. اگر بیش از این بخواهی دو بـار وعظ کن و اگر از آن هم بیشـتر بخواهی سـه بار وعظ کن، و مردم را از این قرآن ملول مگـردان، و تو را نخواهم که نـزد مردم بیایی و آنهـا در صحبت خود مشـغول باشـند و تو برایشـان وعظ کنی، صحبت‌شـان را قطع کنی و ایشان را ملول گردانی، ولی خاموشی اختیار کن، پس اگـر تو را فرمودند: به ایشـان وعظ کـن و آنگاه که میل داشـته باشـند. و در دعا، سـجع (کلمات هماهنگ) را کنـار بگذار و از آن بپرهیز، همانا من رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) و یاران وی را دریافته‌ام، ایشان به‌جز این نمی‌کردند. یعنی به‌جز پرهیز کردن از آن.

٢١- باب : لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ

٦٣٣٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَس ﷺ قَال : قَال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ ، وَلا يَقُولَنَّ : اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي ، فَإِنَّهُ لا مُسْتَكْرِهَ لَهُ» . [انظر : ٧٤٦٤، أخرجه مسلم: ٢٦٧٨].

باب ـ ۲۱: با قاطعیت دعا کند (نه با تردّد) زیرا خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.

۶۳۳۸ ـ از عبدالعزیـز، از انـس روایت اسـت که رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «آنگاه که یکی از شـما دعا می‌کند با قاطعیت خواسـته‌اش را بگویـد و نگویـد. بارالها، اگر

می‌خواهی عطا کن، زیرا خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.»

٦٣٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ » . [انظر : ٧٤٧٧، أخرجه مسلم : ٢٦٧٩] .

٦٣٣٩ ـ از مالک، از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما نگوید: بارالها، اگر می‌خواهی مرا بیامرز، اگر می‌خواهی بر من رحم کن، با قاطعیت بخواهد زیرا کسی خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند.»

٢٢- باب : يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَعْجَلْ

باب ـ ۲۲: دعای بنده قبول می‌شود، آنگاه که شتاب نکند.

٦٣٤٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ ، مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ ، يَقُولُ : دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي » . [أخرجه مسلم : ٢٧٣٥] .

٦٣٤٠ ـ از مالک، از ابن شهاب، از ابوعُبَید مولی ابن اَزهَر روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دعای هر یک از شما قبول می‌شود تا آنکه شتاب نکند، اینکه می‌گوید: دعا کردم و دعای من مستجاب نشد.»

٢٣- باب : رَفْعِ الأَيْدِي فِي الدُّعَاءِ

باب ـ ۲۳: بلند کردن دست در دعا.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ، وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ . [راجع : ٤٣٢٣] .

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : رَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَيْهِ وَقَالَ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ » . [راجع : ٤٣٣٩] .

و ابوموسی اشعری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعا کرد، سپس دستها را بلند کرد و سفیدی زیر بغلهای آن حضرت را دیدم و ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعا کرد و گفت: «بارالها، از آنچه خالد کرده است، به سوی تو بیزاری می‌جویم.»[1]

۱– پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) خالد بن ولید را به قبیلهٔ بنی جَذیمه فرستاد تا آنها را به اسلام فرا خواند، آنان عوض آنکه بگویند: اسلام آوردیم، می‌گفتند: از دین خود برگشتیم، و خالد ندانسته، آنان را به اسارت گرفت و کشت، تفصیل آن در حدیث ۴۳۳۹ آمده است.

٦٣٤١- قال أبو عبد اللّه : وقَالَ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ وَشَرِيكٍ : سَمِعَا أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ .
[راجع : ١٠٣٠ ، أخرجه مسلم : ٨٩٥] .

٦٣٤١ ـ ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: ویسی گفت: روایت است از محمد بن جعفر، از یحیی بن سعید و شریک روایت است که از انس شنیده‌اند که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد: آن حضرت دستها را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغلهای وی را دیدم.

٢٤- باب : الدُّعَاءِ غَيْرَ مُسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةِ

باب ـ ۲۴: دعا بدون روی کردن به قبله.

٦٣٤٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَسْقِيَنَا . فَتَغَيَّمَتِ السَّمَاءُ وَمُطِرْنَا ، حَتَّى مَا كَادَ الرَّجُلُ يَصِلُ إِلَى مَنْزِلِهِ ، فَلَمْ تَزَلْ تُمْطَرُ إِلَى الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ ، فَقَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ ، فَقَالَ : ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَهُ عَنَّا فَقَدْ غَرِقْنَا . فَقَالَ : « اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا » . فَجَعَلَ السَّحَابُ يَتَقَطَّعُ حَوْلَ الْمَدِينَةِ ، وَلا يُمْطِرُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ .
[راجع : ٩٣٢ ، أخرجه مسلم : ٨٩٧ ، مطولاً] .

٦٣٤٢ ـ از ابوعَوانه، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که روز جمعه خطبه می‌خواند، مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله، به خداوند دعا کن که به ما باران دهد.

آسمان را ابر گرفت و بر ما باران بارید تا آنکه نزدیک بود مرد به خانهٔ خود نرسد، و همانا تا جمعهٔ آینده پیوسته باران می‌بارید. آن مرد یا مردی دیگر برخاست و گفت: خدا را دعا کن که باران را از ما بازدارد، همانا غرق گردیدیم. آن حضرت گفت: «بارالها، پیرامون ما و نه بر ما» ابر در (آسمان) گرداگرد مدینه از هم گسیخت و بر مردم مدینه باران نمی‌بارید.

٢٥- باب : الدُّعَاءِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

باب ـ ۲۵: دعا رو به قبله.

٦٣٤٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ زَيْدٍ قال : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى هَذَا الْمُصَلَّى يَسْتَسْقِي ، فَدَعَا وَاسْتَسْقَى ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَلَبَ رِدَاءَهُ . [راجع : ١٠٠٥ ، أخرجه مسلم : ٨٩٤] .

٦٣٤٣ ـ از عمرو بن یحیی، از عبّاد بن تَمیم روایت است که عبدالله بن زید گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی همین مُصَلّیَ برآمد، دعا کرد و طلب باران کرد، سپس روی به قبله کرد و ردای خود را از یک روی به

دیگر روی گردانید.

٢٦- باب : دَعْوَةِ النَّبِيِّ ﷺ لِخَادِمِهِ بِطُولِ الْعُمُرِ وَبِكَثْرَةِ مَالِهِ

٦٣٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي الأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَرَمِيٌّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قَالَتْ أُمِّي : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَادِمُكَ أَنَسٌ ، ادْعُ اللَّهَ لَهُ ، قال : « اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ » . [راجع: ١٩٨٢، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠].

باب ـ ۲۶: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای خدمتکارش به عمر دراز و افزونی مال.

٦٣٤٤ ـ از شعبه، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: مادرم گفت: یا رسول‌الله، خدمتـکار تو اَنس، خدا را برای او دعا کن. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و اولاد او را افزون کـن و در آنچه به وی می‌دهـی برکت ارزانی کن.»

٢٧- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الْكَرْبِ

٦٣٤٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو عِنْدَ الْكَرْبِ يَقُولُ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » . [انظر: ٦٣٤٦، ٧٤٢٦، ٧٤٣١، أخرجه مسلم : ٢٧٣٠].

باب ـ ۲۷: دعا هنگام اندوه و مشقّت.

٦٣٤٥ ـ از قتاده، از ابی‌العالیه روایت اسـت که عباس(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به وقت اندوه و مشقّت می گفت: «لا اِلَه اِلّا اللهُ العَظیمِ الحَلیمِ، لا اِله اِلّا اللهُ ربُّ السَّمَوَاتِ وَالارض وَ رَبُّ العَـرشِ العَظیم.» «نیسـت هیچ معبـودی برحق به‌جز خدای بـزرگ و بردبار، نیسـت هیچ معبـودی برحق به‌جـز آفریدگار آسمانها و زمین و آفریدگار عرش بزرگ.»

٦٣٤٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » .

وَقَالَ وَهْبٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : مِثْلَهُ . [راجع: ٦٣٤٥، أخرجه مسلم : ٢٧٣٠].

٦٣٤٦ ـ از قتـاده، از ابولعالیه روایت اسـت که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسـلم) به هنگام مشقّت و اندوه می گفـت: «لا اِلَه اِلّا اللهُ العَظیـمُ الحَلیمُ، لا اِلَـه اِلّا اللهُ رَبُّ العَـرشِ العَظیـم لا اله اِلّا الله ربُّ السَّـموات و رَبُّ الأرض و رَبُّ العَـرشِ الکَریم.»

و وهب گفت: شعبه از قتاده به مثل این حدیث

به ما روایت کرده است.

٢٨- باب : التَّعَوُّذ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ

٦٣٤٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي سُمَيٌّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ .

قال سُفْيَانُ : الْحَدِيثُ ثَلاثٌ ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً ، لا أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ . [انظر : ٦٦١٦، أخرجه مسلم : ٢٧٠٧].

باب ـ ٢٨: پناه جستن از رنج و مشقّت و بلا.

٦٣٤٧ ـ از سُفیان، از سُمی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از رنج و مشقّت بلا (مصیبت) و از رسیدن شقاوت (بدبختی) و از قضای بد، و از شادمانی دشمنان پناه می‌جست. سفیان گفت: در این حدیث سه چیز بوده است، یکی را من افزوده‌ام و نمی‌دانم آن کدام یک است.[1]

٢٩- باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى»

٦٣٤٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَقُولُ وَهُوَ صَحِيحٌ : «لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِي غُشِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً ثُمَّ أَفَاقَ ، فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى السَّقْفِ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . قُلْتُ : إِذًا لا يَخْتَارُنَا ، وَعَلِمْتُ أَنَّهُ الْحَدِيثُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ تِلْكَ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا : «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» . [راجع : ٤٤٣٥، أخرجه مسلم : ٢٤٤٤].

باب ـ ٢٩: دعای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «اَللّٰهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعْلَى.»

٦٣٤٨ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مُسیّب و عُروه بن زُبیر روایت است که در زمره مردانی از اهل علم بودند، به من خبر دادند که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در حالی که صحتمند بود می‌گفت: «روح هیچ پیامبری هرگز قبض نمی‌شود تا آنکه جایگاه خود را در بهشت می‌بیند، سپس برمی‌گزینند (که بمیرد یا زنده بماند).» آنگاه که مرگ آن حضرت فرا رسید و سرِ وی بر رانِ من بود، زمانی بیهوش شد سپس به هوش آمد و چشمش را به سقف خانه دوخت، سپس گفت: «اَللّٰهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعْلَى» «بارالها، به رفیق اعلی می‌پیوندم.» من گفتم: (بودن) با ما را

۱- یعنی در حدیث چهار موضوع آمده است: ۱ ـ رنج و مشقّت و بلا، ۲ ـ رسیدن شقاوت، ۳ ـ قضای بد، ۴ ـ شادمانی دشمنان. در حالی که در اصل سه موضوع بوده است.

برنمی‌گزینید، و دانستم که همان سخنی را (که در حال صحتمندی) به ما گفته بود راست آمد. و این واپسین کلمه‌ای بود که به آن تکلُّم می‌کرد: «اللَّهُمَّ الرَّفِيْقَ الأَعْلَى»

٣٠- باب : الدُّعَاء بِالْمَوْتِ وَالْحَيَاة

باب ـ ۳۰: دعا در مرگ و زندگی.

٦٣٤٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قال : أَتَيْتُ خَبَّابًا وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا قال : لَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ . [راجع : ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٣٤٩ ـ از مُسَدَّدْ، از یحیی، از اسماعیل روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب آمدم، وی (به خاطر بیماری) هفت جای خود را داغ کرده بود و گفت: اگر رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از دعا برای فرا رسیدن مرگ منع نمی‌کرد، من این دعا را می‌کردم.

٦٣٥٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قال : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قال : أَتَيْتُ خَبَّابًا وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا فِي بَطْنِه ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : لَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِه . [راجع : ٥٦٧٢ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٣٥٠ ـ از محمد بن مُثَنَّی، از یحیی، از اسماعیل روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب آمدم، وی هفت جای شکم خود را داغ کرده بود، از وی شنیدم که می‌گفت: اگر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) ما را از دعا برای فرا رسیدن مرگ منع نمی‌کرد، من این دعا را می‌کردم.

٦٣٥١- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عُلَيَّةَ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ نَزَلَ بِه ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مُتَمَنِّيًا لِلْمَوْتِ فَلْيَقُلْ : اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي ، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي » . [راجع: ٥٦٧١ ، أخرجه مسلم : ٢٦٨٠].

٦٣٥١ ـ از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هیچ یک از شما به خاطر زیان و آسیبی که به وی رسیده است مرگ خود را آرزو نکند و اگر ناگزیر باشد که آرزوی مرگ کند، باید بگوید: «بارالها، تا آنگاه که زندگی برایم بهتر است مرا زنده نگه دار، و آنگاه که مرگ برایم بهتر است مرا بمیران.»

٣١- باب : الدُّعَاء لِلصِّبْيَان بِالْبَرَكَة وَمَسْح رُؤُوسِهِمْ

باب ـ ۳۱: دعای برکت برای کودکان و دست بر سرشان کشیدن.

وَقَالَ أَبُو مُوسَى : وُلِدَ لِي وَلَدٌ ، وَدَعَا لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَرَكَةِ .[راجع : ٥٤٦٧] .

و ابوموسی گفت: برای من پسری زاده شد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برایش دعای برکت کرد.

٦٣٥٢ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنِ الْجَعْدِ ابْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ قَالَ : سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ : ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ ، فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ، مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ . [راجع : ١٩٠ ، أخرجه مسلم : ٢٣٤٥] .

٦٣٥٢ ـ از حاتِم، از جَعد ابن عبدالرحمن روایت است که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که می‌گفت: خاله‌ام مرا نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برد و گفت: یا رسول‌الله، پسر خواهرم دردمند است، آن حضرت دست بر سرم کشید و برای من دعای برکت کرد، سپس وضو کرد و من از آب وضوی وی نوشیدم، سپس پشت سر آن حضرت ایستادم و به سوی مُهری که در میان دو شانه‌اش بود نگریستم که بسان تکمهٔ پردهٔ عروس بود (یا بیضهٔ حَجْلَه، که پرنده‌ای است مانند کبک).

٦٣٥٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عَقِيلٍ : أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ هِشَامٍ مِنَ السُّوقِ ، أَوْ : إِلَى السُّوقِ ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ عُمَرَ ، فَيَقُولَانِ : أَشْرِكْنَا ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ فَيُشْرِكُهُمْ ، فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ . [راجع : ٢٥٠٢] .

٦٣٥٣ ـ از سعید بن ابی ایّوب روایت است که ابوعُقَیل گفت: عبدالله بن هشام، پدربزرگش، او را با خود به بازار می‌برد، و پدربزرگش غله می‌خرید و چون ابن زبیر و ابن عمر با وی روبه‌رو می‌شدند به او می‌گفتند: ما را در (معاملهٔ خرید غله) شریک گردان، زیرا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) برای تو دعای برکت کرده است، وی آنان را شریک می‌ساخت و بسا اوقات (از این معامله) یک شتر بار را (نفع می‌برد) و به خانه می‌فرستاد.

٦٣٥٤ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ ، وَهُوَ الَّذِي مَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ غُلَامٌ مِنْ بِئْرِهِمْ . [راجع : ٧٧] .

٦٣٥٤ ـ از صالح بن کَیْسان روایت است که ابن شهاب گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و او کسی است که رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) از آبی که در دهان کرده بود بر روی وی افکنده بود وی در آن زمان پسری نابالغ بوده و آن آب از چاه خانهٔ ایشان بوده است.

٦٣٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُؤْتَى بِالصِّبْيَانِ فَيَدْعُو لَهُمْ ، فَأُتِيَ بِصَبِيٍّ فَبَالَ عَلَى ثَوْبِه ، فَدَعَا بِمَاءٍ فَأَتْبَعَهُ إِيَّاهُ ، وَلَمْ يَغْسِلْهُ . [راجع : ٢٢٢ ، اخرجه مسلم : ٢٨٦]

٦٣٥٥ ـ از هشــام بن عــروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: کودکان نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آورده می‌شد و آن حضرت برایشان دعا می‌کرد. کودکی آورده شــد و بر جامــهٔ آن حضرت پیشــاب کرد. آن حضرت آب طلبید و بر موضع جامه ریخت و آن را نشست.

٦٣٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ صُعَيْرٍ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَدْ مَسَحَ عَنْهُ : أَنَّهُ رَأَى سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يُوتِرُ بِرَكْعَةٍ . [راجع : ٤٣٠٠]

٦٣٥٦ ـ از شُــعیب روایت اســت کــه زُهری گفت: عبدالله بــن ثَعْلَبه بن صَعَیر مرا خبر داده که رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) بر وی دست کشــید. وی سعد بن ابی وقّاص را دیده که به یک رکعت نماز وتر می‌گزارد.

الصَّلاة عَلَى النَّبِيِّ ﷺ .

باب ـ ۳۲: درود بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم).

٦٣٥٧- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا الْحَكَمُ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ : لَقِيَنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ : أَلا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً ؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ عَلَيْنَا ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّه ، قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكَ ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ ؟ قَالَ : « فَقُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ . اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ » . [راجع : ٣٣٧٠ ، اخرجه مسلم : ٤٠٦]

٦٣٥٧ ـ از حَکَــم روایت اســت که گفت: از عبدالرحمــن بن ابی لَیلی شــنیدم که گفت: با کعب بــن عُجره روبه‌رو شــدم، وی گفت: آیا بــرای تو هدیه‌ای ندهم؟ همان پیامبر (صلی‌الله علیه وســلّم) به ســوی ما برآمد، مــا گفتیم: یا رســول‌الله، همانا می‌دانیم که چگونه بر تو (در تشــهد نماز) ســلام بدهیم پــس چگونه بر تو صلوات بفرســتیم. آن حضرت فرمود: «بگویی: اَللّهُــمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَــلَ آلِ مُحَمَّدٍ، كَما على صَلَّيْتَ عَلَى آلِ اِبْرَاهِيمَ، اِنَّکَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ. اَللّهُمَّ بَــارِکْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَما بارَكْتَ عَلَى آلِ اِبْراهِيمَ، اِنَّکَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ.»

٦٣٥٨- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، قَالَ : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّه ، هَذَا

٦٣٥٨ ـ از یزیــد، از عبــدالله بن خَبَّاب روایت اســت که ابوســعید خُدْری گفــت: گفتیم: یا رسول‌الله، السَّــلامُ عَلَيکَ (را در نماز می‌دانیم

السَّلامُ عَلَيْكَ ، فَكَيْفَ نُصَلِّي ؟ قال : « قُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ » . [راجع : ٤٧٩٨] .

چگونه درود بفرستیم؟ آن حضرت فرمود: «بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُوْلِکَ، کَمَا صَلَّیْتَ عَلَی اِبْراهِیْمَ و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وَ آلِ ابراهِیْمَ.»

٣٣- باب : هَلْ يُصَلَّى عَلَى غَيْرِ النَّبِيِّ ﷺ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ١٠٣].

باب ـ ۳۳: آنچه به غیر از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بر کسی درود گفته شود.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و برای ایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است.» (التوبه، ۱۰۳)

٦٣٥٩- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ : كَانَ إِذَا أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ بِصَدَقَتِهِ قَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ » . فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى » . [راجع: ١٤٩٧ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٨] .

۶۳۵۹ ـ از شُعبه، از عَمرو بن مُرَّة، روایت است که ابن ابی اَوْفَی گفت: آنگاه که کسی صدقه (زکات) خود را نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌آورد، آن حضرت می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ» «بارالها، بر وی رحمت کن.» پدرم صدقه (زکات) خود را نزد آن حضرت آورد. فرمود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی آلِ ابی اَوْفَی» «بارالها! بر آل ابی اوفی رحمت کن.»

٦٣٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ الزُّرَقِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّهُمْ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ ؟ قَالَ : « قُولُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ » . [راجع : ٣٣٦٩ ، أخرجه مسلم : ٤٠٧] .

۶۳۶۰ – از ابوبکر، از عَمرو بن سُلَیم زُرَقی روایت است که گفت: ابوحُمَید ساعدی به من خبر داده که مردم گفتند: یا رسول‌الله، چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ اَزْواجِه وَ ذُرِّیَّتِه، کَما صَلَّیْتَ عَلَی آلِ اِبْراهِیْم، و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَجِیْدٌ»

٣٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ « مَنْ آذَيْتُهُ فَاجْعَلْهُ لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً »

باب ـ ۳۴: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «(بارالها) اگر به کسی آزاری رسانیده باشم آن را وسیلهٔ پاکی و رحمت بر وی بگردان.»

٦٣٦١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ :

۶۳۶۱ ـ از ابن شهاب، از سعید بن مسیّب

أخبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . [أخرجه مسلم: ٢٦٠١].

روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که می‌گفت: «بارالها، اگر که مؤمنی را که دشنام داده باشم، آن را وسیلهٔ نزدیکی وی به خود، در روز قیامت بگردان.»

٣٥- باب : التَّعَوُّذِ مِنَ الْفِتَنِ

باب ـ ۳۵: پناه جستن از فتنه‌ها.

٦٣٦٢- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَحْفَوْهُ الْمَسْأَلَةَ ، فَغَضِبَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَقَالَ : « لاَ تَسْأَلُونِي الْيَوْمَ عَنْ شَيْءٍ إِلاَّ بَيَّنْتُهُ لَكُمْ» . فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالاً ، فَإِذَا كُلُّ رَجُلٍ لاَفٌّ رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي ، فَإِذَا رَجُلٌ ، كَانَ إِذَا لاَحَى الرِّجَالَ يُدْعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَبِي ؟ قَالَ : « حُذَافَةُ» . ثُمَّ أَنْشَأَ عُمَرُ فَقَالَ : رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا ، وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا ، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولاً ، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ قَطُّ ، إِنَّهُ صُوِّرَتْ لِي الْجَنَّةُ وَالنَّارُ ، حَتَّى رَأَيْتُهُمَا وَرَاءَ الْحَائِطِ» .

وَكَانَ قَتَادَةُ يَذْكُرُ عِنْدَ هَذَا الْحَدِيثِ هَذِهِ الآيَةَ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ . [راجع : ٩٣ ، أخرجه مسلم: ٢٣٥٩].

٦٣٦٢ ـ از هشام، از قتاده روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: از رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) مردم سؤال کردند تا آنکه سؤالها زیاد شد. آن حضرت خشمگین شد و بر فراز منبر رفت و گفت: «امروز از هر چیز که از من سؤال کنید به شما پاسخ خواهم داد.» من به راست و چپ نگریستم، هر کس را دیدم که سر خود را در جامهٔ خود پیچیده و می‌گرید، ناگاه مردی را دیدم که چون مردم با وی خصومت می‌کردند، او را به نام غیر پدر او می‌خواندند. وی گفت: یا رسول‌الله، پدرم کیست؟ آن حضرت فرمود: «حُذافَه» پس عمر برخاست و گفت: راضی هستیم که پروردگار ما خداست. و اسلام دین ما است و محمد(صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «هرگز در خوبی و بدی همچون امروز، ندیده بودم، تا آنکه بهشت و دوزخ برمن نموده شد تا آنکه هردو را در پس این دیوار دیدم.» و قتاده به هنگام روایت این حدیث، همین آیه را یاد می‌کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک کند میرسید.» (المائده، ١٠١)

٣٦- باب :
التَّعوُّذ مِنْ غَلَبَةِ الرِّجَالِ

٦٣٦٣- حدثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَر ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ حَنْطَبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَبِي طَلْحَةَ : «الْتَمِسْ لَنَا غُلامًا مِنْ غِلْمَانِكُمْ يَخْدُمُنِي» . فَخَرَجَ بِي أَبُو طَلْحَةَ يُرْدِفُنِي وَرَاءَهُ ، فَكُنْتُ أَخْدُمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كُلَّمَا نَزَلَ ، فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْبُخْلِ ، وَالْجُبْنِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ» . فَلَمْ أَزَلْ أَخْدُمُهُ حَتَّى أَقْبَلْنَا مِنْ خَيْبَرَ ، وَأَقْبَلَ بِصَفِيَّةَ بِنْتِ حُيَيٍّ قَدْ حَازَهَا ، فَكُنْتُ أَرَاهُ يُحَوِّي وَرَاءَهُ بِعَبَاءَةٍ أَوْ كِسَاءٍ ثُمَّ يُرْدِفُهَا وَرَاءَهُ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ صَنَعَ حَيْسًا فِي نِطَعٍ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَدَعَوْتُ رِجَالاً فَأَكَلُوا ، وَكَانَ ذَلِكَ بِنَاءَهُ بِهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَدَا لَهُ أُحُدٌ ، قَالَ : «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ» . فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ جَبَلَيْهَا ، مِثْلَ مَا حَرَّمَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مُدِّهِمْ وَصَاعِهِمْ» . [راجع : ٣٧١ و ٢٨٩٣ ، أخرجه مسلم : ١٣٦٥ ، الحج: ٤٦٢ ، بدون ذكر صفية و دعاء الهمّ . وذكر صفية في النكاح: ٨٤] .

باب ـ ۳۶: پناه جستن از تسلّط و چیره‌شدن مردان.

۶۳۶۳ ـ از اسماعیل بن جعفر، از عمرو بن ابی عَمرو روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به ابوطلحه گفت: «برای ما پسری از پسران خود پیدا کن که خدمت مرا بکند.»

ابوطلحه با من برآمد و مرا بر پشت سر خود بر مرکب سوار کرد، و من خدمت رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) را می‌کردم. هرگاه که آن حضرت فرود می‌آمد از آن حضرت بسیار می‌شنیدم که می‌گفت: «اَللّهُمَّ إنی أعوذ بکَ مِنَ الهَمِّ و الحَزْنِ، والعَجْزِ والکَسَلِ، والبُخْلِ وَالجُبْنِ وَ ضَلَعِ الدّینِ وَ غَلَبَةِ الرِّجالِ» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از غم، و اندوه، و ناتوانی، و سستی و کاهلی، و بخیلی، و ترسویی، و بار گران قرض و تسلّط یافتن مردمان.»

من پیوسته در خدمت آن حضرت بودم تا آنکه از خیبر برگشتیم و آن حضرت صَفِیّه بنت حُیَی را (که از غنایم جنگ خیبر) آورده بود برای خود برگزید. من می‌دیدم که آن حضرت با عبا یا جامه‌ای بر پس پشت خود (بر شتر) برایش زیرانداز آماده می‌کرد و او را سوار می‌کرد، تا آنانکه به صَهْباء رسیدیم. آن حضرت حِیْس (نوعی غذا) بر سفره‌ای آماده کرد، سپس مرا فرستاد و مردم را فرا خواندم، آمدند و خوردند، و همین بود مهمانی زفاف وی.

سپس رو به مدینه آمدیم تا آنکه کوه اُحُد نمودار شد. فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما دوستش می‌داریم.» چون به مدینه

نزدیک شـد، گفت: «بارالها، همانا من میان دو کوه آن را حرم می‌گردانم. مانند ابراهیم که مکه را حرم گردانیده است، بارالها، در (اوزان) مُدْ و صاع ایشان برکت ارزانی کن.»

٣٧- باب : التَّعَوُّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ

باب ـ ۳۷: پناه جستن از عذاب قبر.

٦٣٦٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أُمَّ خَالِدٍ بِنْتَ خَالِدٍ ، قَالَ : وَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرَهَا ، قَالَتْ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع : ١٣٧٦].

٦٣٦٤ ـ از سُـلیمان، از موسی بن عُقبه روایت اسـت که گفت: از اُمِّ خالد بنت خالد شنیده‌ام و از هیـچ کـس به‌جز وی نشـنیده‌ام که گفته باشد. وی گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) شنیده‌ام که از عذاب قبر پناه می‌جستم.

٦٣٦٥- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ مُصْعَبٍ : كَانَ سَعْدٌ يَأْمُرُ بِخَمْسٍ ، وَيَذْكُرُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِهِنَّ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا - يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ - وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ » . [راجع : ٢٨٢٢].

٦٣٦٥ ـ از عبدالملک روایت است که مَصْعَب گفت: سَـعد به (پناه جسـتنت از) پنج چیز امر می‌کرد و آن را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) یاد می‌کرد که آن حضرت به آن امر کرده است: «اَللّهُمَّ اِنِّی اَعوذ بِکَ مِنَ البُخْـلِ، و اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبنِ و اَعُوذُبِکَ اَن اُرَدَّ اِلی اَرْذَلِ العُمْرِ وَ اَعُوذُ بِکَ مِن فِتْنَةِ الدُّنیا یعنی فِتْنَةِ الدَّجّال، وَ اَعُوذُ بِکَ مِنَ عَذابِ القَبْرِ» «بارالها، به تو پناه می‌جویم، از بُخل و به تو پناه می‌جویم از ترس، و به تو پناه می‌جویم از اینکه مرا به فروترین عمر برسـانی که در آن سسـتی و ناتوانی باشـد و به تو پناه می‌جویـم از فتنهٔ دنیا ـ یعنی فتنهٔ دجّال ـ و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر.»

٦٣٦٦- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : دَخَلَتْ عَلَيَّ عَجُوزَانِ مِنْ عُجُزِ يَهُودِ الْمَدِينَةِ ، فَقَالَتَا لِي : إِنَّ أَهْلَ الْقُبُورِ يُعَذَّبُونَ فِي قُبُورِهِمْ ، فَكَذَّبْتُهُمَا ، وَلَمْ أُنْعِمْ أَنْ أُصَدِّقَهُمَا ، فَخَرَجَتَا ، وَدَخَلَ

٦٣٦٦ ـ از ابووائل، از مسـروق روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: دو پیرزن از پیرزنان مدینه نزد من آمدند و به من گفتند: همانا مردگان در قبر عذاب می‌شوند، من سخن آنان را دروغ شمردم و لازم ندانستم که سخنشان را

عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ عَجُوزَيْنِ ، وَذَكَرْتُ لَهُ ، فَقَالَ : « صَدَقَتَا ، إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا » . فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلا تَعَوَّذَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ . [راجع : ۱۰۴۹ ، أخرجه مسلم : ۵۸۶ ، أخرجه مسلم : ۹۰۳]

راست پندارم، آنها برآمدند و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد و به آن حضرت گفتم: یا رسول‌الله، همانا دو پیرزن، و ماجرا را یاد کردم. فرمود: «راست گفته‌اند، همانا (مردگان در قبر) عذاب می‌شوند که (صدای عذابشان را) همه حیوانات می‌شنوند.»

سپس آن حضرت را دیدم که در نمازی ندیدم مگر آنکه از عذاب قبر پناه می‌جُست.

۳۸- باب : التَّعَوُّذِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ

باب ـ ۳۸: پناه جستن از فتنهٔ زندگی و مرگ.

۶۳۶۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ ، وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ » . [راجع : ۲۸۲۳ ، أخرجه مسلم : ۲۷۰۶] .

۶۳۶۷ ـ از مُعْتَمِره، از پدرش روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی‌الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ العَجْزِ وَالْکَسَلِ، وَالجُبْنِ و البُخلِ، وَالهَرَمِ وَ اَعُوذُبِکَ من عذاب القَبْرِ وَ اَعُوذُبِکَ من فتنهِ المَحْیا والمَماتِ» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از ناتوانی و سستی، و ترس و بُخل، و از (پاافتادگی) کهنسالی و به تو پناه می‌جویم از عذاب قبر، و به پناه می‌جویم از فتنهٔ زندگی و مرگ.»

۳۹- باب : التَّعَوُّذِ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ

باب ـ ۳۹: پناه جستن از گناهان و قرضداری.

۶۳۶۸- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ هِشَامِ ابْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ

۶۳۶۸- از هشام ابن عروه، از پدرش روایت است که عایشه‌رضی‌الله عنها گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَلِ وَالْهَرَمِ، والمَاثِمِ والمَغْرَمِ، وَ مِن فِتْنَةِ القَبْرِ و عَذابِ القَبْرِ وَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَ عَذابِ النَّارِ، وَ مِنْ شَرِّ فتنه الغنی و اعوذبک من

الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» . [راجع: ۸۳۲، أخرجه مسلم: ۵۸۷ مختصراً، و أخرجه: ۵۸۹، باختلاف، و أخرجه: ۵۸۹، في كتاب الذكر: ۴۹] .

فتنه الفقر و اعوذ بک من فِتْنَةِ المَسِيْحِ الدَجّال، اللّهُمَّ اَغسِلْ عَنِّى خَطایای بماءِ الثَلْجِ وَالبَردِ وَ نَق قَلْبی مِنَ الخَطایا کَمَا نَقَّیْتَ الثَّوبَ الأبْيَضِ مِنَ الدَّنْسِ، وَ باعَد بَيْنى وَ بين خَطایای كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ المَشْرِق وَ المَغْرِب»

«بارالها! به تو پناه می‌جویم از سستی و سالخوردگی و گناهان و قرضداری، و از فتنهٔ قبر و عذاب قبر و از فتنهٔ آتش (دوزخ) و عذاب آتش (دوزخ) و از شرِّ فتنهٔ ثروتمندی و از شرِّ فتنهٔ ناداری، و به تو پناه می‌جویم از فتنهٔ مسیح دجّال. بارالها، بشوی خطاهای مرا با آب برف و ژاله و پاک کن دل مرا، از خطاها، چنانکه پاک می‌کنی جامهٔ سفید را از چرک و دوری گزین میان من و خطاهای من چنانکه دوری گزیدی میان مشرق و مغرب.»

۴۰- باب: الاسْتِعَاذَةِ مِنَ الْجُبْنِ وَالْكَسَلِ

﴿كُسَالَى﴾ [النساء: ۱۴۲] وَكَسَالَى وَاحِدٌ .

باب ـ ۴۰: پناه جستن از ترس و بددلی، و کسالت و کاهلی.

«کُسالَی» (النساء، ١٤٢) (به ضم کاف) و (کَسالِی) (به فتح کاف) به یک معنی است (یعنی: کسالت و کاهلی).

۶۳۶۹- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي عَمْرٍو قَالَ : سَمِعْتُ أَنَساً قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ ، وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ» .

٦٣٦٩ ـ از سُليمان، از عَمرو بن ابی عمر، از انس روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌گفت: «اَللّهُمَّ اِنِّی اعُوذُبکَ مِنَ الهَمِّ و الحَزَن، وَالعَجز وَ الكَسَلِ، و الجُبْنِ وَ البُخْلِ و ضَلَعَ الدِّين وَ غَلَبَةِ الرِّجال»

۴۱- باب: التَّعَوُّذُ مِنَ الْبُخْلِ

الْبُخْلُ وَالْبَخَلُ وَاحِدٌ ، مِثْلُ الْحُزْنِ وَالْحَزَنِ .

باب ـ ۴۱: پناه جستن از بخیلی.

البُخل (به ضم باء و سکون خاء) و البَخَل

(بـه فتح باء و خاء) یکی اسـت مانند الحُزنِ و الحَزَن.

٦٣٧٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنِي غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ بِهَؤُلاءِ الْخَمْسِ ، وَيُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» . [راجع : ٢٨٢٢].

٦٣٧٠ ـ از عبدالمَلک بن عُمَیر، از مُصْعَب بن سَعد روایت اسـت که سَعد بن ابی وقّاص (رضی‌الله عنه) به (خواندن) این پنج (کلمه) امر می‌کرد و اینها را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) روایت کرده اسـت: «اَللّٰهُـمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِـنَ البُخلِ و اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبـنِ، وَ اَعُوذُبِکَ اَن اُرَدَّ اِلیٰ اَرذَلِ العُمُـرِ، وَ اَعُوذُبِکَ مِن فِتنَـةِ الدُّنیا وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ العَذابِ القَبْرِ»

٤٢- باب : التَّعَوُّذُ مِنْ أَرْذَلِ الْعُمُرِ

﴿أَرَاذِلُنَا﴾ [هود: ٢٧] : سُقَّاطُنَا . .

باب ـ ۴۲: پناه جستن از اَرذَلِ العُمر (فروماندگی آخر عمر)

«اَرَاذِلُنَا» (هود، ۲۷) یعنی: سُـقّاطُنَا (فرومایگان ما).

٦٣٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَعَوَّذُ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَرَمِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ» . [راجع : ٢٨٢٣ ، أخرجه مسلم : ٢٧٠٦].

٦٣٧١ ـ از عبدالوارث، از عبدالعزیز بن صُهَیب روایت اسـت که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) پناه می‌جُسـت و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اَنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَـلِ وَ اَعُوذُبِکَ مَنَ الجُبْـنِ وَ اَعُوذُبِکَ مَنَ الهَرَمِ، وَ اَعوذُبِکَ مَنَ البُخلِ»

٤٣- باب : الدُّعَاءِ بِرَفْعِ الْوَبَاءِ وَالْوَجَعِ

باب ـ ۴۳: دعا برای دور کردن مرض وبا و درد.

٦٣٧٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ ، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مُدِّنَا وَصَاعِنَا» . [راجع : ١٨٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٦، بزيادة] .

٦٣٧٢ ـ از هشـام بن عـروه، از پدرش روایت اسـت که عایشـه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) فرمود: «بارالها، مدینه را بر ما دوست‌داشتنی گردان همانگونه که مکه را بر ما دوست‌داشتنی گردانیدی یا بیش از آن، و

٦٣٧٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ أَبَاهُ قَالَ : عَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، مِنْ شَكْوَى أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَلَغَ بِي مَا تَرَى مِنَ الْوَجَعِ ، وَأَنَا ذُو مَالٍ ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : فَبِشَطْرِهِ ؟ قَالَ : «الثُّلُثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ ، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» . قُلْتُ : آأُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي ؟ قَالَ : «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ ، فَتَعْمَلَ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلَّا ازْدَدْتَ دَرَجَةً وَرِفْعَةً ، وَلَعَلَّكَ تُخَلَّفُ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ» . قَالَ سَعْدٌ : رَثَى لَهُ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ أَنْ تُوُفِّيَ بِمَكَّةَ . [راجع : ٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٦٢٨].

تب آن را به جُحفه ببر، بارالها، ما را در (اوزان) مُد و صاع‌مان برکت ارزانی کن.»

٦٣٧٣ ـ از ابن شهاب، از عامر بن سعد از پدرش (سعد) روایت است که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) در سال حَجَّةالوداع به خاطر بیماری‌ای که مرا تا مرز مرگ کشانیده بود (در مکه) از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول‌الله، می‌بینی که مریضی مرا به این حال رسانیده است، و من مردی ثروتمندم و به‌جز یگانه دخترم از من میراث نمی‌برند، آیا دو سوم حصهٔ مال خود را صدقه نکنم؟ فرمود: «نِی.» گفتم: نیم مال خود را؟ فرمود: «نِی.» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «یک سوم، بسیار است، همانا اگر وارثان خود را ثروتمند بگذاری بهتر از آن است که فقیر و تهیدست بگذاری و همانا هر آنچه را به خاطر رضای خدا نفقه می‌کنی، ثواب آن را می‌گیری و حتی آنچه را بر زنت می‌خورانی.» گفتم: آیا پس از رفتن همراهان من (به مدینه) من (در مکه) خواهم ماند؟ فرمود: «تو هرگز تنها گذاشته نمی‌شوی و هر عملی که می‌کنی و به آن رضای خدا را می‌جویی، بر مقام و منزلت خودت می‌افزایی و شاید تا زمانی بمانی که مردمی از تو بهره‌مند و مردمی از تو زیانمند گردند[1] بارالها، هجرت اصحاب مرا کامل گردان و ایشان را به عقب برمگردان.[2] ولی سعد بن خوْلَه.»[3]

۱- مراد سعد بن وقّاص، یکی از عشرهٔ مُبَشّره است که پس از آن مریضی که در مکه به آن مبتلا شده بود، سالها زنده ماند و فاتح جنگ قادسیه گردید و همانگونه که پیامبر(صلی‌الله علیه وسلّم) فرموده بود مسلمانان از وی بهره‌مند و مردم کافر زیانمند شدند.

۲- یعنی هیچ کس از صحابهٔ مهاجر را به‌جز در مدینه نمیران.

۳-

سعد (ابن وبی وقاص) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) برای سعد (بن خوله) که در مکه مرده بود دلسوزی و ترحّم کرد.

٤٤- باب: الاسْتِعَاذَةِ مِنْ أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَفِتْنَةِ النَّارِ

٦٣٧٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ، عَنْ زَائِدَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: تَعَوَّذُوا بِكَلِمَاتٍ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَعَوَّذُ بِهِنَّ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا، وَعَذَابِ الْقَبْرِ». [راجع: ٢٨٢٢]

٦٣٧٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا وَكِيعٌ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَغْرَمِ وَالْمَأْثَمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَفِتْنَةِ النَّارِ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا، كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». [راجع: ٨٣٢، أخرجه مسلم: ٥٨٧ و٥٨٩ مختصراً، وأخرجه بطوله في الذكر: ٤٩]

باب ـ ۴۴: پناه جستن از فروماندگی و فرومایگی آخر عمر و از فتنهٔ دنیا و آتش (دوزخ).

٦٣٧٤ ـ از عبدالملک، از مصعَب بن سعد، از پدرش روایت است که گفت: به کلماتی پناه جویید که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) به آن پناه می‌جست: «اللّٰهُمَّ إِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبنِ و اَعُوذُبِکَ مِنَ البُخلِ، وَ اَعوذُبِکَ مِنْ إن أُردَّ إلی اَرْذَلِ الْمُعمر و اَعوذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنیا وَ عَذابَ القَبْر.»

٦٣٧٥ ـ از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) می‌فرمود: «اللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الکَسَل وَالهَرَمِ وَالمَغرَم وَالمَاثَم، اللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ عَذابِ النّارِ و فِتْنَة النّار وَ فِتْنَةِ القَبْرِ وَ عَذابِ القَبْرِ، و شَرِّ فِتْنَة الغِنی، وَ شَرِّ فِتْنَةِ الفَقْرِ، وَ مِن شَرِّ فِتْنَةِ المَسیح الدَّجّال اللّٰهُمَّ اَغْسِلْ خَطایای بماءِ الثَّلجِ والبَرَدِ، وَ نَقْ قَلْبی مِن الخَطایا کما ینقی التوب الدبیض من الدنس، و باعد بینی و بین خطایای کَما بَاعَدتَ بَیْنَ المَشرقِ وَالمَغرب» «بارالها، به تو پناه می‌جویم از: سستی و سالخوردگی، و قرضداری و گناه، بارالها، به تو پناه می‌جویم از عذاب آتش و فتنهٔ آتش (دوزخ) و فتنهٔ قبر و عذاب قبر، و از شرِّ فتنهٔ توانگری و شرِّ فتنهٔ ناداری، و از شرِّ فتنهٔ مسیح دجّال. بارالها، خطاهای مرا با آب برف و ژاله

بشوی و میان و میان خطاهای من دوری گزین
چنانکه میان مشرق و مغرب دوری گزیدی.»

٤٥- باب : الاِسْتِعَاذَةِ مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى

٦٣٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا سَلَامُ بْنُ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ خَالَتِهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْغِنَى ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ » .

[راجع: ٨٣٢، أخرجه مسلم : ٥٨٧ ، مختصراً و أخرجه مسلم : ٥٨٩ ، باختلاف] .

باب ـ ۴۵: پناه جستن از فتنهٔ ثروت و توانگری.

٦٣٧٦ – از هشـام، از پدرش روایت اسـت که خاله‌اش (عایشـه) گفت: همانا پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) (با این کلمات) پناه می‌جسـت: «اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُبِکَ مِنْ فِتْنَةِ النّار و من عَذَابِ النّار، و فِتْنَةِ القَبْرِ وَ عَذَابِ القَبْرِ، وَ شَرِّ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجّال، اللّٰهُمَّ اَغْسِلْ قَلْبِی بِمأ الثَّلجِ وَالبَرَدِ وَ نَقِّ قَلْبِی مِنَ الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، و باعِدْ بَيْنِی و بَيْنَ خَطَايَایَ كَما بَاعَدْتَ بَيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِب، اللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الكَسَلِ و المأثم و المَغْرَمِ»

٤٦- باب : التَّعَوُّذِ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ

٦٣٧٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ ، وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ ، وَشَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى وَشَرِّ فِتْنَةِ الْفَقْرِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ قَلْبِي بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ ، كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ » . [راجع : ٨٣٢ ، أخرجه مسلم : ٥٨٧ ، مختصراً و أخرجه : ٥٨٩ ، باختلاف وأخرجه بطوله في الذكر : ٤٩] .

باب ۴۶ – پناه جستن از فتنهٔ فقر و ناداری

٦٣٧٧ – از هشام ابن عروه، از پدرش که عایشه رضی‌الله عنها گفت:

پیامبر صلی‌الله علیه وسـلم میگفت: «اللهم انی اعوذ بـک من فتنه النار و عـذاب النار، و فتنه القبر و عذاب القبر، و شـر فتنه الغنی و شر فتنه الفقر، اللهم انی اعوذ بک من شـر فتنه المسیح الدجال، اللهم اغسـل قلبی بماء التلج و البرد و نـق قلبی من الخطایا کما نقیت التوب الا بیض من الدنس، و با عد بینی و بین خطایای، کما با عدت بین المشـرق و المغرب، اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الماتم و المغرم»

٤٧-باب : الدُّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَالْوَلَدِ مَعَ الْبَرَكَةِ

باب ـ ۴۷: دعا برای افزونی مال و فرزند همراه با برکت.

٦٣٧٨ ، ٦٣٧٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أُمِّ سُلَيْمٍ أَنَّهَا قَالَتْ : يَارَسُولَ اللَّهِ ، أَنَسٌ خَادِمُكَ ، ادْعُ اللَّهَ لَهُ ، قال : «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ» .

وَعَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ : مِثْلَهُ .

[راجع : ١٩٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠] .

باب : الدُّعَاءِ بِكَثْرَةِ الْوَلَدِ مَعَ الْبَرَكَةِ

٦٣٨٠ ، ٦٣٨١- حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ ، سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ قال : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قال : قَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ : أَنَسٌ خَادِمُكَ ، قال : «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ ، وَوَلَدَهُ ، وَبَارِكْ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتَهُ» . [راجع : ١٩٨٢ ، أخرجه مسلم : ٢٤٨٠] .

٤٨- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الاسْتِخَارَةِ

٦٣٨٢- حَدَّثَنَا مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ أَبُو مُصْعَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا ، كَالسُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ : «إِذَا هَمَّ بِالأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قال : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاقْدُرْهُ لِي ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قال : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ ، وَاقْدُرْ لِيَ

٦٣٧٨ ـ ٦٣٧٩ ـ از قتاده، از انس، از اُمّ‌سُلَیم (مادر انس) روایت است که گفت: یا رسول‌الله، انس خدمتکار تو است از خداوند برایش دعا کن. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و فرزند وی را افزون گردان و به هرچه به او می‌دهی برکت ارزانی کن.»

و از هشام بن زید روایت است که گفت: از انس بن مالک، مثل این حدیث را شنیده‌ام.

باب ـ ۴۸: دعا برای افزونی فرزند، همراه با برکت.

٦٣٨٠ ـ ٦٣٨١ ـ از شُعبه روایت است که قتاده گفت: از انس (رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: اُمّ‌سُلَیم (به آن حضرت) گفت: انس خدمتکار تو است. آن حضرت گفت: «بارالها، مال و فرزندش را افزون گردان و در آنچه به وی می‌دهی برکت ارزانی کن.»

باب ـ ۴۹: دعا به هنگام استخاره[1]

٦٣٨٢ ـ از عبدالرحمن بن ابی الموال، از محمد بن مُنْکَدِر روایت است که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) دعای استخاره را در همهٔ کارها مانند سوره‌ای از قرآن یاد می‌داد (و می‌فرمود): «اگر کسی به کاری قصد می‌کند باید دو رکعت نماز بگزارد، سپس بگوید: «اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْتَخِیرُکَ بِعِلْمِکَ، و اسْتَقدِرُکَ بِقُدرَتِکَ، وَاَسْأَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ العَظِیمِ، فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَ لا اَقْدِرُ، و تَعْلَمُ ولا اَعْلَمُ، وَ اَنْتَ عَلَّامُ الغُیُوبِ. اللَّهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هذا الاَمْرَ خَیْرٌ لِی فی دِیْنِی و مَعَاشِی و عاقِبَةِ اَمْری ـ اَوْقال: فی عاجِلِ اَمْری و آجِلِهِ فاقدره لی، و إن کنت تعلم أن هذا الأمر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبته أمری أو قال: فی عاجل أمری و آجله ـ فَاصرِفهُ عَنِّی وصْرِفْنِی،

1- مراد نماز استخاره است. اگر کسی در انجام امری متردد باشد که آیا این کار را بکند یا نکند، باید دو رکعت نماز بگزارد و این دعا را بخواند و سپس حاجت خود را بگوید.

الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ ، وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ» . [راجع : ١١٦٢] .

٤٩- باب : الدُّعَاءِ عِنْدَ الْوُضُوءِ

٦٣٨٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ بِهِ ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ» . وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ» . [راجع : ٢٨٨٤ ، أخرجه مسلم : ٢٤٩٨] .

٥٠- باب : الدُّعَاءِ إِذَا عَلا عَقَبَةً

٦٣٨٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكُنَّا إِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَيُّهَا النَّاسُ ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا ، وَلَكِنْ تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا» . ثُمَّ أَتَى عَلَيَّ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا

عَنْـهُ، و اقْدُرلِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ ـ و حاجت خود را بگوید.»

«بارالها! طلب خیر می‌کنم به علم تو و توسّـل می‌جویم بـه قدرت تـو، و فضل عظیم تـو را می‌طلبم، همانا تو قـدرت داری و مـن قدرت ندارم و تـو می‌دانی و من نمی‌دانـم و تویی دانای غیب. بارالها! تو می‌دانی که اگر این کار به خیر من اسـت در دیـن من و زندگی من و آخرت من. یا چنین فرمود: در حالت کنونی و آیندهٔ آن و پس آن را برایم میسّر گردان، و تو می‌دانی که اگر این کار به شرِّ من ا ست در دین من و زندگی من و آخرت مـن ـ یا چنین فرمود: در حالت کنونی و آیندهٔ آن ـ آن را از مـن بـاز دار و مرا از آن بـاز دارد، و خیر را برایم میسَّر کن هر آنچه باشد، و سپس مرا به آن راضی گردان سپس از آن حاجت خود را بخواهد.

باب ـ ۴۹: دعا به هنگام وضو.

٦٣٨٣ ـ از بُریـد بن عبدالله، از ابوبرده روایت اسـت که ابوموسـی (اشـعری) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) آب طلبید و وضو کرد، سپس دستها را بلند کرد و گفت: «بارالها، عُبَید ابـی عامر را بیامرز.» من سـفیدی زیر بغل آن حضرت را (به هنـگام بلند کردن) دیدم، و آن حضرت گفـت: «بارالها، مرتبـه‌اش را در روز قیامت از بسـیاری مردمانی کـه آفریده‌ای برتر گردان.»[1]

باب ـ ۵۰: دعا هنگام بالارفتن به گردنهٔ کوه.

٦٣٨٤ – از حمّاد بن زید، از ایُّوب، از ابوعثمان روایت است که ابوموسی(رضی‌الله عنه) گفت: ما در سـفری پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) را همراه‌بودیم، و چون به بلندی راه می‌رسـیدیم (بـه آواز بلند) تکبیر می گفتیم. پیامبر (صلی‌الله

۱- عُبید ابوعامر عموی ابوموسی اشعری است که در غزوهٔ أوطاس تیری به زانویش اصابت کرد و سپس درگذشت، حدیث ۲۸۸۴ دیده شود.

بِاللَّه ، فَقَالَ : «يَا عَبْدَاللَّه بْنَ قَيْس ، قُلْ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللَّه ، فَإِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّة» . أَوْ قَال : «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَة هِيَ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّة؟ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللَّه» . [راجع : ۲۹۹۲ ، أخرجه مسلم : ۲۷۰٤]

علیه وسـلّم) گفت: «ای مردم، بر خود آسـان گیرید، زیرا شـما (با گفتن تکبیر به آواز بلند) کَر و غایبی را فرا نمی‌خوانید ولی شما شنوای بینا را فرا می‌خوانید.»

سـپس آن حضرت نزد من آمـد و من با خود (آهسته) می‌گفتم: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِالله ـ هیچ نیـرو و قدرتی به‌جز خدا نیسـت. آن حضرت فرمـود: «ای عبدالله بن قَیْس، بگو: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بالله، همانا این گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است.»

یا آن حضرت چنین گفت: «آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنم که آن گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت باشد؟ لاحَولَ وَلا قُوَّةَ الّا بالله است.»

٥١- باب : الدُّعَاء إِذَا هَبَطَ وَادِيًا

فِيه حَدِيثُ جَابِر ﷺ . [راجع : ۲۹۹۳] .

باب ـ ۵۱: دعای هنگام فرود آمدن به وادی

در این مـورد حدیث جابر(رضی‌الله عنه) آمده است.

٥٢- باب : الدُّعَاء إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَوْ رَجَعَ

فِيه يَحْيَى بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَس . [راجع : ۳۰۸۵].

٦٣٨٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ نَافِع ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَة يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَف مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَات ، ثُمَّ يَقُولُ : «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» . [راجع : ۱۷۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۳٤٤] .

باب ـ ۵۲: دعای آهنگ سفر و بازگشت از آن

در این بـاره از یَحیی بن ابی اسـحاق از انس روایت کرده است.

٦٣٨٥ ـ از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: همانا رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسـلّم) آنگاه که از غزوه، یا حج یا عُمره برمی‌گشت بر هر بلندی زمینی که می‌رسـید، سه بار تکبیر (الله اکبر) می‌گفت. سـپس می‌فرمود: «لا اله الّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلْکُ وَ لَهُ الحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَـیءٍ قَدیـرٌ. آیبونَ تائِبـونَ عابِـدُونَ، لِرَبِّنا حامِدون.

صَـدَقَ اللهُ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاَحْزَابَ وَحْدَهُ» «نیسـت هیچ معبود برحق به‌جز الله، که او را شـریکی نیست، پادشاهی از آن اوست و ستایش اوراسـت، او است بر هر چیز توانا، ما بازگشت‌کنان توبه‌کنان پرستش‌کنان، پروردگار خویش را سـتایش‌کنانیم. خداونـد وعده‌اش را راسـت گردانید و بنده‌اش را یاری بخشـید و گروههـای (کافـران) را بـه تنهایـی منهزم گردانید.»

٥٣- باب: الدُّعَاءِ لِلْمُتَزَوِّجِ

باب ـ ۵۳: دعا برای مردی که ازدواج کرده است.

٦٣٨٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَثَرَ صُفْرَةٍ، فَقَالَ: «مَهْيَمْ، أَوْ مَهْ». قَالَ: قَالَ: تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ: «بَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». [راجع: ٢٠٤٩، أخرجه مسلم: ١٤٢٧، بلفظ «ما هذا»].

٦٣٨٦ ـ از حَمّـاد بـن زَیـد، از ثابـت روایت اسـت که انس (رضـی‌الله عنه) گفـت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) اثر زردی را بر (لباس) عبدالرحمـن بن عَوْف دیـد. فرمود: «تو را چه رخ داده اسـت؟» عبدالرحمن گفت: با زنی به مهر مقدار هسـتهٔ خرما از طـلا ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «خداوند تو را برکت دهد، وَلیمه (مهمانی عروسـی) کن هر چند با (ذبح) گوسفندی باشد.»

٦٣٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: هَلَكَ أَبِي وَتَرَكَ سَبْعَ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَزَوَّجْتَ يَا جَابِرُ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا». قُلْتُ: ثَيِّبًا، قَالَ: «هَلَّا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ، أَوْ تُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ». قُلْتُ: هَلَكَ أَبِي فَتَرَكَ سَبْعَ أَوْ تِسْعَ بَنَاتٍ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَجِيئَهُنَّ بِمِثْلِهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً تَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «فَبَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ».

٦٣٨٧ ـ از حَمّـاد بـن زَید، از عَمـرو روایت اسـت که جابر(رضی‌الله عنه) گفت: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر از خود بجا گذاشـت. من با زنی ازدواج کردم، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفـت: «ای جابر، آیـا ازدواج کرده‌ای؟» گفتم: آری. فرمود: «با دوشـیزه یا شوهردیده؟» گفتم: با شـوهردیده. فرمود: «چرا با دوشیزه ازدواج نکـردی که بـا وی بازی می‌کـردی و او با تو

لَمْ يَقُلِ ابْنُ عُيَيْنَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو : «بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ» . [راجع : ٤٤٣ ، أخرجه مسلم : ٧١٥ ، بقطعة ليست في هذه الطريق. وهو في كتاب الرضاع : ٥٤، والمساقاة: ١٠٩] .

بازی می‌کرد و او را می‌خندانیدی و تو را می‌خندانید؟» گفتم: پدرم مُرد و هفت یا نُه دختر بجای گذاشت، و ناخوش داشتم که دختری را مانند اینها به نکاح درآورم، پس با زنی ازدواج کردم که از ایشان سرپرستی کند. فرمود: «برکت خدا بر تو باد.»
ابن عُیَینَه و محمد بن مُسلِم که (این حدیث را) از عمرو روایت کرده‌اند نگفته‌اند که آن حضرت به جابر گفته است: «برکت خدا بر تو باد.»

٥٤- باب : مَا يَقُولُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ

باب ـ ۵۴: آنگاه که (به قصد جماع) با زن خود پیش می‌شود چه بگوید؟

٦٣٨٨- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ قَالَ : بِاسْمِ اللَّهِ ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا» . [راجع : ١٤١ ، أخرجه مسلم : ١٤٣٤] .

٦٣٨٨ ـ از سالِم، از کُرَیب روایت است که ابن عباس(رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «اگر هر یک از شما بخواهد که با زن خود پیش شود، بگوید: باسم الله اَللّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّیطانَ، وَ جَنِّبْ الشَّیطانَ ما رَزَقْتَنَا، ـ بارالها! شیطان را از ما دور بدار و شیطان را از آنچه به ما روزی کرده‌ای دور بدار. اگر میان آنها فرزندی تقدیر رفته باشد، شیطان هرگز به وی زیان رسانیده نمی‌تواند.»

٥٥- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

باب ـ ۵۵: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً»

٦٣٨٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً ،

٦٣٨٩ ـ از عبدالعزیز روایت است که انس گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) اکثراً چنین دعا می‌کرد: «اَللّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنیا حَسَنَةً و

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» . [راجع : ٤٥٢٢، أخرجه مسلم : ٢٦٩٠، زيادة].

فی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ ـ بارالها! در دنیا به ما نیکویی ارزانی کن و در آخرت به ما نیکویی ارزانی کن و ما را از عذاب دوزخ نگهدار.»

٥٦- باب : التَّعَوُّذِ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا

باب ـ ۵۶: پناه جستن از فتنهٔ دنیا.

٦٣٩٠- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَلِّمُنَا هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ ، كَمَا تُعَلَّمُ الْكِتَابَةُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ نُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ» . [راجع : ٢٨٢٢].

۶۳۹۰ ـ از عبدالملک بن عُمَیر، از مُصعَب بن سعد بن ابی وقّاص روایت است که پدرش (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) همین کلمات را به ما یاد می‌داد مانند اینکه کتاب (یا قرآن) به ما آموخته می‌شود: «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْبُخلِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنَ الجُبْنِ وَ اَعُوذُبِکَ مِنْ اَنْ نُرَدَّ اِلی ارذَلِ العُمرِ، وَ اَعوذُبِکَ مِن فِتْنَةِ الدُّنیا وَ عَذابِ القَبْرِ.»

٥٧- باب : تَكْرِيرِ الدُّعَاءِ

باب ـ ۵۷: تکرار دعا.

٦٣٩١- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُنْذِرٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طُبَّ ، حَتَّى إِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ صَنَعَ الشَّيْءَ وَمَا صَنَعَهُ ، وَإِنَّهُ دَعَا رَبَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَفْتَانِي فِيمَا اسْتَفْتَيْتُهُ فِيهِ» . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «جَاءَنِي رَجُلَانِ ، فَجَلَسَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي ، وَالْآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ : مَا وَجَعُ الرَّجُلِ ؟ قَالَ : مَطْبُوبٌ ، قَالَ : مَنْ طَبَّهُ ؟ قَالَ : لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ ، قَالَ : فِيمَاذَا ؟ قَالَ : فِي مُشْطٍ وَمُشَاطَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ، قَالَ : فَأَيْنَ هُوَ ؟ قَالَ : فِي ذَرْوَانَ» . وَذَرْوَانُ بِئْرٌ فِي بَنِي زُرَيْقٍ ، قَالَتْ : فَأَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عَائِشَةَ ، فَقَالَ : «وَاللَّهِ

۶۳۹۱ ـ از انس بن عَیاض، از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: همانا رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) سِحر کرده شد، تا آنکه به خیالش می‌آمد که کاری را کرده است و آن را نکرده بود و همانا وی به پروردگار خود دعا کرد، سپس گفت: «آیا آگاه شدی که همانا خدا به من خبر داد آنچه را از وی خواسته بودم.» عایشه گفت: و آن چیست یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: «دو مرد نزد من آمدند یکی از آنان نزدیک سرِ من و دیگری نزدیک پای من نشست، و یکی از آنها به دیگری گفت: مریضی این مرد چیست؟ وی

لَكَـأنَّ مَاءَهَـا نُقَاعَـةُ الْحِنَّـاءِ ، وَلَكَـأنَّ نَخْلَهَـا رُؤوسُ الشَّيَاطِينِ». قَالَتْ : فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرَهَـا عَـنِ الْبِئْرِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلَّا أَخْرَجْتَهُ ؟ قَالَ : « أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أُثِيرَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا » .

زَادَ عِيسَى بْنُ يُونُسَ وَاللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سُحِرَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَدَعَـا وَدَعَـا ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ . [راجع : ٣١٧٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٨٩] .

گفت: سِحر شـده است. گفت: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لَبید بن اَعْصَم. گفت: در چه چیز او را سِـحر کرده است؟ گفت: در شانه و موی که در شانه جمع می‌شود و غلاف شـکوفهٔ درخت خرما. گفت: آن در کجاست؟ گفت: در ذَروان.»

و ذروان چاهـی در بنـی زُریـق بود. عایشـه می‌گوید: رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) به سوی آن چاه رفت و سپس نزد عایشه برگشت و گفت: «به خدا سـوگند کـه آب آن (چاه) به گونهٔ آبی که حنا را در آن تر کنند متغیّر شـده بود، و درختان خرمای آن محل، بسان سرهای شیطانها می‌نمود.

عایشـه می‌گوید: «رسـول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) نزد من آمد و از آن چاه خبر داد. گفتم: یا رسـول‌الله، پس چرا آن (وسـایل سـحر) را بیرون نیـاوردی؟ فرمود: «اما مـن، همانا خدا شفایم داد و ناخوش داشتم که عمل بد را میان مردم پخش کنم.»

عیسـی بن یونس و لیث بن سـعد، از هِشـام، از پدرش در روایت خود افزوده‌اند که عایشـه گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسـلّم) سِحر شده و او دعـا کرد و دعا کرد و حدیث را بیان کرد (یعنی به تکرار دعا کرد).

٥٨- بَاب : الدُّعَاءِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ

باب ـ ۵۸: دعای (بد) بر مشرکان.

قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ » . [راجع : ١٠٠٧] .

وَقَالَ : « اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ » . [راجع : ٢٤٠] .

ابن مسـعود گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) گفـت: «بارالها، مـرا در برابر ایشـان با آوردن هفت سـال (قحطی) مانند سـالهای (قحطی)

زمان یوسف یاری رسان.

آن حضرت گفت: «بارالها، بر توست سزای ابوجهل.»

قَالَ ابْنُ عُمَرَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فِي الصَّلَاةِ : « اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا » . حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ١٢٨] .[راجع : ٤٠٦٩] .

ابن عمر گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) در نماز دعا کرد: «بارالها، بر فلان و فلان لعنت کن.» تا آنکه خدای عَزَّوَجَلَّ نازل کرد: «هیچ یکی از این کارها در اختیار تو نیست.» (آل عمران، ١٢٨)

٦٣٩٢- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْأَحْزَابِ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الْأَحْزَابَ ، اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ » . [راجع : ٢٨١٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٤٢] .

٦٣٩٢ ـ از وَکیع از ابن ابی‌خالد روایت است که گفت: از ابن ابی اوفی(رضی‌الله عنه) شنیدم که گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) بر گروههای (مشرکان در جنگ احزاب) دعای (بد) کرد و گفت: «بارالها، نازل‌کنندهٔ کتاب و زودرس حساب و شکست‌دهندهٔ احزاب، آنها را شکست بده و بلرزان.»

٦٣٩٣- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَالَ : سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ، فِي الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنْ صَلَاةِ الْعِشَاءِ قَنَتَ : « اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ ابْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ » . [راجع : ٨٠٤ ، أخرجه مسلم : ٦٧٥] .

٦٣٩٣ ـ از یحیی، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) چون در رکعت آخر نماز خفتن می‌گفت: سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ قنوت می‌خواند: «بارالها، عَیّاشَ ابن ابی ربیعه را نجات بده، بارالها، ولید بن ولید را نجات بده، بارالها، سلمهٔ بن هشام را نجات بده، بارالها، مؤمنان ناتوان را نجات بده، بارالها، عقوبت خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت گردان، بارالها، بر آنها سالهای (قحطی) مانند سالهای زمان یوسف بیاور.

٦٣٩٤- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ فَأُصِيبُوا ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَجَدَ عَلَى شَيْءٍ مَا وَجَدَ عَلَيْهِمْ ، فَقَنَتَ شَهْرًا فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ ، وَيَقُولُ : « إِنَّ عُصَيَّةَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ » . [راجع : ١٠٠١ ، أخرجه مسلم : ٦٧٧] .

٦٣٩٤ ـ از ابواَحْوَص، از عاصم روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سَریّه (گروه کوچک) که ایشان را القُرّأ می‌نامیدند اعزام کرد، آنها شهید شدند، من پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) را ندیده بودم که

بر چیزی اندوهگین شده باشد چنانکه برایشان اندوهگین شد، و آن حضرت به مدت یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و می‌گفت: «همانا (قوم) عُصَیّه در برابر خدا و رسول او عصیان ورزیدند.»

٦٣٩٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ الْيَهُودُ يُسَلِّمُونَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُونَ : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَفَطِنَتْ عَائِشَةُ إِلَى قَوْلِهِمْ ، فَقَالَتْ : عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهْلًا يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ » . فَقَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا يَقُولُونَ ؟ قَالَ : « أَوَلَمْ تَسْمَعِي أَنِّي أَرُدُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ ، فَأَقُولُ : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٢٩٣٥ ، أخرجه مسلم: ٢١٦٥] .

٦٣٩٥ ـ از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: یهود که بر پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) سلام می‌کردند می‌گفتند: السَّامُ عَلَیْکَ (مرگ بر تو). عایشه سخنشان را درک کرد و گفت: عَلَیکَ السَّامُ واللَّعْنَةُ: (مرگ و لعنت بر شما باد.)

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آرام باش ای عایشه، همانا خداوند نرمش را در همهٔ امور دوست می‌دارد.» عایشه گفت: آیا نشنیدی که چه می‌گفتند؟ آن حضرت گفت: ای پیامبر خدا«آیا نشنیدی که (هر آنچه می‌گفتند) برایشان رد کردم و گفتم: بر شما باد.»[1]

٦٣٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ : حَدَّثَنَا عَبِيدَةُ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، فَقَالَ : « مَلأَ اللَّهُ قُبُورَهُمْ وَبُيُوتَهُمْ نَارًا ، كَمَا شَغَلُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ » . وَهِيَ صَلَاةُ الْعَصْرِ . [راجع : ٢٩٣١ ، أخرجه مسلم: ٦٢٧] .

٦٣٩٦ ـ از محمد بن سیرین، از عُبیده روایت است که گفت: علی بن ابی‌طالب(رضی‌الله عنه) گفت: ما در روز جنگ خندق با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) بودیم، آن حضرت فرمود: «خدا خانه‌ها و گورهایشان را از آتش پر کند، چنانکه ما را از نماز وُسْطَی باز داشتند تا آنکه آفتاب غروب کرد.» و مراد نماز عصر است.

٥٩- باب : الدُّعَاءِ لِلْمُشْرِكِينَ

باب ـ ٥٩: دعا برای مشرکان.

٦٣٩٧- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : قَدِمَ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ دَوْسًا قَدْ

٦٣٩٧ ـ از ابوزناد، از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: طُفَیل بن عَمرو

١- چون ادای لفظ، السّلام، و السّام به هم نزدیک است، یهود عوض سلام، سام می‌گفتند و آن حضرت به پاسخشان می‌گفت: بر شما باد.

عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا ، فَظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ يَدْعُو عَلَيْهِمْ ، فَقَالَ : « اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ » . [راجع : ٢٩٣٧ ، أخرجه مسلم : ٢٥٢٤] .

نزد رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) آمد و گفت: یا رسول‌الله، همانا قبیلهٔ دَوْس (از پذیرفتن اسلام) سر پیچیدند و انکار ورزیدند پس خداوند را برایشان دعای (بد) کن. من پنداشتند که آن حضرت برایشان دعای (بد) می‌کند. آن حضرت گفت: «بارالها، دَوْس را هدایت کن و آنها را (به سوی ما) بیاور.»

٦٠- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ »

٦٣٩٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ : « رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي ، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي كُلِّهِ ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ ، وَعَمْدِي وَجَهْلِي وَهَزْلِي ، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » .

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : وَحَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . . . بنحوه [انظر : ٦٣٩٩ ، أخرجه مسلم: ٢٧١٩].

باب ـ ۶۰: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) : «بارالها، مرا بیامرز، (گناهان) پیشین و پسین مرا.»

٦٣٩٨ ـ از ابو اسحاق، از ابن ابی موسی، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) با همین دعا دعا می‌کرد: «رَبِّ اغْفِرلِی خَطِیئَتِی وَ جَهْلِی، و اِسْرافِی فی أمری كُلِّه، و ما أَنْتَ أَعْلَمُ بِه مِنِّی، اللّهُمَّ اغْفِرلِی خَطَایَایَ وَ عَمْدِی وَ جَهْلِی وَ هَزْلِی و كُلُّ ذَلِكَ عِنْدِی. اللّهُمَّ اغْفِرلِی ما قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرتُ، وَ ما أَسْرَرْتُ وَ ما أَعْلَنْتُ أَنْتَ المُقَدِّمُ وَ أَنْتَ المؤخِّرُ، وَ أَنْتَ عَلَ كُلِّ شَیءٍ قدیرٌ» «پروردگارا، خطا و نادانی و اسراف مرا در همهٔ امور ببخشای و آنچه را که تو بهتر از من می‌دانی. بارالها خطاهایی را که از روی قصد و نادانی و بیهودگی از من سر زده ببخشای و (معترفم) که همه را من کرده‌ام. بارالها، آنچه را پیش از این انجام داده‌ام و آنچه را پس از این انجام خواهم داد، و آنچه را نهان کرده و آنچه را آشکار کرده‌ام بر من ببخشای، تویی پیش‌آورندهٔ امور و تویی تأخیرکنندهٔ امور. و تویی بر هر چیز توانا.»

و عبیدالله بن معاذ گفت: از پدرش، از شعبه، از

ابو اسحاق، از ابوبُردهٔ بن ابوموسی، از پدرش، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت است به نحو این حدیث (در معنی نه به عین الفاظ).

٦٣٩٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ عَبْدِالْمَجِيد : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي مُوسَى ، وَأَبِي بُرْدَةَ - أَحْسَبُهُ - عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي ، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي . اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي ، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي» . [راجع :٦٣٩٨ ، أخرجه مسلم:٢٧١٩] .

٦٣٩٩ ـ از ابواسحاق، از ابوبکر بن ابوموسی، و ابی بُرده، ـ می‌پندارم ـ که از ابوموسی اشعری روایت کرده که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است: همانا آن حضرت این دعا را می‌خواند: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِی خَطِیئَتِی و جَهْلِی، و اِسْرافِی فِی اَمْرِی، وَ مَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّی ـ اَللّٰهُمَّ اغْفِر لِی هَزلِی و جِدِّ و خَطایایَ و عَمدِی و کُلُّ ذالکَ عِنْدِی.»

٦١- باب : الدُّعَاءِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ

باب ـ ۶۱: دعا در وقت معینی که در روز جمعه است.

٦٤٠٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : «فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ ، لا يُوَافِقُهَا مُسْلِمٌ ، وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا إِلا أَعْطَاهُ» . وَقَالَ بِيَدِهِ ، قُلْنَا : يُقَلِّلُهَا ، يُزَهِّدُهَا . [راجع : ٩٣٥ ، أخرجه مسلم:٨٥٢] .

٦٤٠٠ ـ از ایّوب، از محمد روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: ابوالقاسم (رضی‌الله عنه) فرمود: «در روز جمعه وقتی (معیّن) است، اگر مسلمانی که در حال نماز است با آ ن وقت برابر آید و از خدا نیکویی بخواهد به یقین که به وی داده می‌شود.»
و آن حضرت با دست خود اشاره کرد: ما گفتیم: زمان آن وقت بسیار کوتاه است.

٦٢- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «يُسْتَجَابُ لَنَا فِي الْيَهُودِ ، وَلا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِينَا»

باب ـ ۶۲: فرمودهٔ پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم):

«دعای ما دربارهٔ یهود مستجاب می‌شود و دعای آنها دربارهٔ ما مستجاب نمی‌شود.»

٦٤٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه

٦٤٠١ ـ از ایّوب، از ابن ابی مُلَیکهٔ روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: یهود

عَنْهَا : أَنَّ الْيَهُودَ أَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، قال : «وَعَلَيْكُمْ» . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : السَّامُ عَلَيْكُمْ ، وَلَعَنَكُمُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْكُمْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهْلاً يَا عَائِشَةُ ، عَلَيْكِ بِالرِّفْقِ ، وَإِيَّاكِ وَالْعُنْفَ ، أَوِ الْفُحْشَ» . قَالَتْ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قال : «أَوَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ ، رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ ، فَيُسْتَجَابُ لِي فِيهِمْ ، وَلا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيَّ» . [راجع : ۲۹۳۵ ، أخرجه مسلم : ۲۱٦٥ ، باختلاف] .

نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) آمدند و گفتند: السَّامُ عَلَیْکَ (عوض السَّلامُ عَلَیْکَ) آن حضرت گفت: «وَعَلَیکُم» (بر شما باد).
عایشه به آنها گفت: مرگ بر شما باد و لعنت خدا و خشم وی بر شما باد.
سپس رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) گفت: «ای عایشه، به نرمی سخن بگوی و مدارا کن و از درشتی یا ناسزاگویی بپرهیز.»
عایشه گفت: آیا نشنیدی که چه می‌گفتند؟ آن حضرت فرمود: «آیا نشنیدی که من چه گفتم، (آنچه را به من گفتند) بر آنها رد کردم، دعای من دربارهٔ آنها مستجاب می‌شود و دعای آنها دربارهٔ من مستجاب نمی‌شود.»

٦٣- باب : التَّأْمِين

٦٤٠٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنَاهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «إِذَا أَمَّنَ الْقَارِئُ فَأَمِّنُوا ، فَإِنَّ الْمَلائِكَةَ تُؤَمِّنُ ، فَمَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» . [راجع : ۷۸۰ ، أخرجه مسلم : ٤١٠] .

باب ـ ۶۳: گفتن آمین

٦٤٠٢ ـ از زُهری، از سعید بن مُسیّب روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «آنگاه که امام آمین بگوید، شما نیز آمین بگویید، همانا فرشتگان آمین می‌گویند، کسی که آمین او با آمین فرشتگان برابر آید گناهان پیشین وی آمرزیده می‌شود.»

٦٤- باب : فَضْلِ التَّهْلِيلِ

٦٤٠٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنْ قال : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا

باب ـ ۶۴: فضیلت تهلیل (لا اله الّا الله)

٦٤٠٣ ـ از مالک از سُمَی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «لا اَلَه الّا الله وحدهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ. ثواب هر که آن را صد بار در روز بخواند آزادی ده برده را

مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلاَّ رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ» . [راجع: ۳۲۹۳، أخرجه مسلم: ۲۶۹۱] .

٦٤٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : «مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» .

قَالَ عُمَرُ بْنُ أَبِي زَائِدَةَ : وَحَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي السَّفَرِ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ : مِثْلَهُ . فَقُلْتُ لِلرَّبِيعِ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، فَأَتَيْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ ، فَقُلْتُ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، فَأَتَيْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى فَقُلْتُ : مِمَّنْ سَمِعْتَهُ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ، يُحَدِّثُهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم: ۲۶۹۳] .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَوْلَهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ مُوسَى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ دَاوُدَ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ الرَّبِيعِ قَوْلَهُ .

وَقَالَ آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ : سَمِعْتُ هِلاَلَ بْنَ يَسَافٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ ، وَعَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ الأَعْمَشُ وَحُصَيْنٌ عَنْ هِلاَلٍ ، عَنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَوْلَهُ .

حاصل می‌کند، و صد کار نیک به نامهٔ اعمال او نوشته می‌شود و صد کار بد از حسابش کاسته می‌شود، و او را در همان روز تا شام از شیطان نگاه می‌دارد، و هیچ یک از وی عملی بهتر انجام داده نمی‌تواند مگر مردی که (این دعا را) از وی بیشتر بخواند.»

٦٤٠٤ ـ از عُمَر بن ابی زائده، از ابواسحاق روایت است که عمرو بن میمون گفت: «کسی که (دعای مذکور را) ده بار بگوید مثل کسی است که برده‌ای از نسل اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

عمر بن ابی‌زائد گفت: و عبدالله بن ابی‌سفر، از شَعْبی، از ربیع بن خُثَیم مثل این حدیث را روایت کرده است.

(شعبی می‌گوید) به ربیع گفتم: این حدیث را از از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از عمرو بن میمون. نزد عمرو بن میمون رفتم و گفتم: از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت از ابن ابی‌لیلی. نزد ابن ابی‌لیلی رفتم و گفتم: از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت: از ابوایُّوب انصاری، که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت می‌کرد.

و ابراهیم بن یوسف، از پدرش، از ابواسحاق، از عَمرو بن میمون از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از ابو ایُّوب روایت کرده که وی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

و موسی گفت: از وُهیب، از داوود، از عامر از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از ابو ایُّوب، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) . و اسماعیل، از شعبی از ربیع همین قول را روایت کرده است.

و آدم گفت: از شُعبه، از عبدالله بن مَیْسَره روایت

وَرَوَاهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَضْرَمِيُّ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ » .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَالصَّحِيحُ قَوْلُ عَمْرٍو .

است که گفت: از هلال بن یَساف شنیدم که همین قول را از ربیع بن خُثَیم و عَمرو بن مَیمون، از ابن مسعود روایت کرده است.

و اَعمَش و حُصَین از هلال، از ربیع، از عبدالله (ابن مسعود) همین قول را روایت کرده‌اند.

و ابومحمد حَضرَمی، از ابوایّوب از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است که فرمود: «مثل کسی است که بنده‌ای از نسل اسماعیل را آزاد کرده باشد.»

٦٥- باب : فَضْلِ التَّسْبِيحِ

باب ـ ۶۵: فضیلت تسبیح (سبحان‌الله)

٦٤٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ » .
[أخرجه مسلم : ٢٦٩١ ، مطولاً].

٦٤٠٥ ـ از مالک، از سُمَی، از ابوصالح روایت است که ابوهریره (رضی‌الله عنه) گفت: رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «کسی که در روز صد بار بگوید: سُبْحَانَ‌اللهِ وَ بِحَمْدِه، خطاهای وی هر چند به اندازهٔ کف دریا باشد زدوده می‌شود.»

٦٤٠٦- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ » . [انظر : ٦٦٨٢ ، ٧٥٦٣، أخرجه مسلم:٢٦٩٤].

٦٤٠٦ ـ از عَماره، از ابو زُرعَه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «دو کلمه‌ای که آسان جاری می‌شود بر زبان و گراننـد در (ترازو) میزان و محبوبند نزد (خدای) رحمان (عبارتند از): سُبْحَانَ‌الله العَظِیْمِ، سُبحانَ‌الله وَبِحَمْدِه»

٦٦- باب : فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب ـ ۶۶: فضیلت ذکر خدای عَزَّوَجَلّ

٦٤٠٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ

٦٤٠٧ ـ از بُرید بن عبدالله، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) فرمود: «مثال کسی که

مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ». [أخرجه مسلم: ۷۷۹، بلفظ مختلف].

٦٤٠٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ. قَالَ: فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ، مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: تَقُولُ: يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا، قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا، قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً، قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا، قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً، قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: فِيهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ».

رَوَاهُ شُعْبَةُ، عَنِ الأَعْمَشِ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ.

وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ

پــروردگار خــود را ذکــر می‌کند و کســی که پروردگار خــود را ذکر نمی‌کنــد مثال زنده و مُرده است.»

٦٤٠٨ ـ از اَعمــش، از ابوصالح روایت اســت که ابوهریره گفت: رســول خدا (صلی‌الله علیه وســلّم) فرمود: «خداوند را فرشتگانی است که در راهها می‌گردند و اهل ذکــر را می‌جویند، اگــر گروهی را بیابند که ذکر خدای را می‌کنند (یکدیگــر را) نــدا می‌کنند: به ســوی حاجت خود بیایید. فرشــتگان پیرامون ایشان تا آسمان دنیا پر و بال می‌گشــایند (ســپس که فرشتگان برگشــتند) پروردگارشــان از آنها می‌پرســد، هرچند از ایشان داناتر است که: بندگان من چه می‌گویند: فرشتگان می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنند (سُبحان‌الله می‌گویند) و تو را به بزرگی می‌خوانند (الله‌اکبر می‌گویند) و تو را می‌ستایند (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ می‌گویند.) و تــو را به بزرگی یاد می‌کنند. خداوند می‌گوید: آیا آنها مرا دیده‌اند؟ فرشــتگان می‌گویند: نِی، به خداوند سوگند که تو را ندیده‌اند. خداوند می‌گوید: چگونه می‌بود اگر مرا می‌دیدند؟ فرشــتگان می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند بیش از این تو را عبادت می‌کردند و بیــش از این تو را تمجیــد می‌کردند و پیش از این تو را می‌ســتودند و بیــش از این تو را تسبیح می‌گفتند.

خداونــد می‌گویــد: از من چه می‌خواســتند؟ فرشــتگان می‌گویند: از تو بهشت می‌خواستند. خداونــد می‌گوید: و آیــا بهشــت را دیده‌اند فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند پروردگار را که بهشــت را ندیده‌انــد. خداوند می‌گوید:

النَّبِيِّ ﷺ. [أخرجه مسلم: ٢٦٨٩]

چگونه می‌بود اگر آن را می‌دیدند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند به آن بیشتر اشتیاق می‌داشتند و آن را بیشتر می‌طلبیدند و در آن بیشتر تمایل نشان می‌دادند. خداوند می‌گوید: از چه پناه می‌جستند؟ فرشتگان می‌گویند: از آتش (دوزخ). خداوند می‌گوید: و آیا آن را دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند پروردگارا که آن را ندیده‌اند. خداوند می‌گوید: چگونه می‌بود اگر آن را می‌دیدند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند از آن بیشتر فرار می‌کردند و بیشتر می‌ترسیدند. خداوند می‌گوید: پس شما را گواه می‌گیرم که ایشان را آمرزیده‌ام. یکی از فرشتگان می‌گوید: در میان ایشان (که ذکر خدا می‌کردند) کسی بود که در زُمرهٔ ایشان نبود، همانا برای حاجتی آنجا آمده بود. خداوند می‌گوید: آنها همنشین‌هایی است که با همنشینی با ایشان بدبخت نمی‌شوند.»

شُعبَه (این حدیث را) از اعمش روایت کرده و مرفوع نکرده است و سُهَیل آن را از پدر خود، از ابوهریره، از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) روایت کرده است.

٦٧- باب: قَوْلِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللَّهِ

٦٤٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قال: أَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ فِي عَقَبَةٍ، أَوْ

باب ـ ۶۷: گفتن: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللهِ.

۶۴۰۹ ـ از سُلیمان تَیمی، از ابوعثمان روایت است که ابوموسی اشعری گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلّم) راه گردنه ـ یا پُشته را در پیش

قال : في ثَنِيَّة ، قال : فَلَمَّا عَلا عَلَيْهَا رَجُلٌ نَادَى فَرَفَعَ صَوْتَهُ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ، قال : وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَغْلَتِهِ ، قال : « فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا » . ثُمَّ قال : « يَا أَبَا مُوسَى ، أَوْ : يَا عَبْدَاللَّهِ ، أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ » . قُلْتُ : بَلَى ، قال : « لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ » . [راجع : ٢٩٩٢ ، أخرجه مسلم : ٢٧٠٤] .

گرفت آنگاه که بر آن برآمد، ردی بانگ برآورد با صـدای بلند می‌گفت: لا اله الّا الله والله اَکْبَرْ. و رسول خدا (صلی‌الله علیه وسلّم) که بر استر خود سـوار بود گفت: «همانا شما کَر و غایبی را نمی‌خوانید.» (که آواز بلند می‌کنید.) سـپس فرمود: «ای ابوموسی، یا ای عبدالله، آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنیم که از گنجهای بهشت اسـت؟» گفت: آری. فرمود: «لاحَـوْلَ وَلا قُوَّةَ الّا بِالله»

٦٨- باب : لِلَّهِ مِائَةُ اسْمٍ غَيْرَ وَاحِدَةٍ

٦٤١٠- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَفِظْنَاهُ مِنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رِوَايَةً ، قال : « لِلَّهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا ، مِائَةٌ إِلا وَاحِدًا ، لا يَحْفَظُهَا أَحَدٌ إِلا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَهُوَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ » . [راجع : ٢٧٣٦ ، أخرجه مسلم : ٢٦٧٧] .

باب ـ ٦٩: خداوند را نودونُه نام است.

٦٤١٠ ـ از ابی‌زناد، از اَعْرَج روایت اسـت که ابوهریره روایت کرده است: «خداوند را نودونه نام اسـت، (یعنی) از صد، یک کم، که هر کس آن نامها را حفظ کند به بهشت وارد می‌شود و خدا وتر (یک) است و وتر (یک، یا عدد طاق) را دوست می‌دارد.»

٦٩- باب : الْمَوْعِظَةِ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ

٦٤١١- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قال : كُنَّا نَنْتَظِرُ عَبْدَاللَّهِ إِذْ جَاءَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، فَقُلْنَا : أَلا تَجْلِسُ ؟ قال : لا ، وَلَكِنْ أَدْخُلُ فَأُخْرِجُ إِلَيْكُمْ صَاحِبَكُمْ وَإِلا جِئْتُ أَنَا فَجَلَسْتُ ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِهِ ، فَقَامَ عَلَيْنَا فَقَالَ : أَمَا إِنِّي أُخْبَرُ بِمَكَانِكُمْ ، وَلَكِنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنَ الْخُرُوجِ إِلَيْكُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ ، كَرَاهِيَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا . [راجع : ٦٨ ، أخرجه مسلم : ٢٨٢١] .

باب ـ ٦٩: وعظ در وقفه بعد از وقفه.

٦٤١١ ـ از اَعمَش روایت است که شقیق گفت: مـا منتظر عبدالله (بن مسـعود) بودیم که ناگاه یزید بن مُعاویه[1] (عبسـی کوفی) آمد. ما به او گفتیم: آیا (برای وعظ) نمی‌نشینی؟ گفت: نی، ولی به (خانهٔ ابن مسعود) وارد می‌شوم و رفیق شما را نزد شما می‌آورم، ورنه، من می‌آیم و (به وعظ) می‌نشـیم. عبدالله (بن مسعود) در حالی که دسـت یزید در دسـتش بود برآمد و بر ما

١- یزید بن معاویهٔ کوفی عبسی در زمرهٔ تابعین است و به‌جز در همین موضع در صحیحین از وی ذکری نرفته است. «ترجمهٔ اسماءالرجال قسطلانی»

ایستاد و گفت: آگاه باشید که از گرد آمدن شما در اینجا خبر شده‌ام ولـی آنچه مرا از برآمدن به نزد شما بازداشـت آن بود که: همانا رسول خدا (صلـی‌الله علیه وسـلّم) در وعظ برای ما در روزها وقفه می‌آورد به خاطر اینکه موجب ملال ما نشود.

ترجمهٔ جلد ششم صحیح‌البخاری به توفیق حضرت باری
به تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰٦، اوایل ذی‌القعدهٔ ۱٤۲۷
به ساعت ۱۰ صبح پایان یافت
فریمونت، کالیفورنیا، امریکا
عبدالعلی نور احراری